انتشارات دانشگاه تهران

۵۳۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات

تألیف

معین الدین محمد زمچی اسفزاری

۸۹۷ - ۸۹۹ هـ.

در وصف : معرفة الارضی و جغرافیای تاریخی ، سیاسی ادبی خراسان ووصف شهرهای مهم آن‌سرزمین: نیشابور،هرات بلخ ، طوس ـ مشهد، مروشاهجان ، غزنین وغیره . وصف : آب وهوا ، زراعت ، معادن ، احوال رجال ، مزارات ، ابنیه و عمارات مشهوره آنسامان

بخش یکم

با تصحیح وحواشی وتعلیقات

سید محمد کاظم امام

معلم دانشگاه تهران

تهران

۱۳۳۸

انتشارات دانشگاه تهران

۵۳۵

روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات

تألیف

معین الدین محمد زمچی اسفزاری

۸۹۷ - ۸۹۹ هـ .

در وصف : معرفة الارضی و جغرافیای تاریخی ، سیاسی
ادبی خراسان و وصف شهرهای مهم آن سرزمین: نیشابور، هرات
بلخ ، طوس - مشهد، مروشاهجان ، غزنین وغیره . وصف :
آب وهوا ، زراعت ، معادن ، احوال رجال ، مزارات ، ابنیه
و عمارات مشهوره آنسامان

بخش یکم

با تصحیح وحواشی وتعلیقات

سید محمد کاظم امام

معلم دانشگاه تهران

تهران

۱۳۳۸

چاپخانه دانشگاه

بها : ۱۳۲ ریال

بنام

شاهنشاه دانشمند، دانشگستر، و هنرپرور ایران

اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی

بیاری خداوند توانا دیرسال زنده و پاینده

و جاوید باد



بسم الله الرحمن الرحیم
هست کلید در گنج حکیم
«نظامی»

معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری

۱ - معین الدین محمد زمچی اسفزاری مؤلف کتاب :
«روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات» یکی از افاضل نویسندگان نامدارخراسان درسدهٔ نهم ، وازسخندانان ومنشیان زبر دست دربار سلطان حسین میرزا بایقرا، و از استادان مدرسه هرات در فنون ادبی بشمار میرفت .

اسفزاری از جمله چندتن مورخین با اطلاع هرات است که تاریخ آنشهر را نوشته‌اند، وتاریخ اویعنی همین کتاب حاضر کاملترین وجامع‌ترین تواریخ هرات میباشد، واین کتاب با تصنیف دیگراو که ترسلی درفن انشاء ونثر نویسی است در آنعصر در معاهد ومحافل ادبی شهر هرات و در سایر بلاد خراسان مشهور و مورد استفاده پژوهندگان فضل وطلاب ادب بوده است .

سده نهم یکی از ادوار مشعشع تاریخ فکری و ادبی ایران میباشد، درین روزگار فرخنده درخت گشن بیخ و بسیار شاخ زبان شیرین پارسی دری باردیگر درسرزمین خراسان (ایران شرقی) باروگردیده وآن استان پردستان کهن سال را - که از دیرباز مهد دلاوران میدانهای رزم وبزم وسخن‌آرا بوده است - گلزارادبیات دلکش دری وسرابستان فرهنگ وهنرهای زیبای ایران ساخته است .

شهر زیبای هرات در آن عصر دروسط سرزمین مقدس و مرد خیز خراسان - علاوه بر مقام ارجمند اجتماعی وسیاسی که داشته وپای‌تخت ومقر شهریاران خراسان بوده است - کانون این جنبش فرهنگی وادبی عظیم بوده وبزرگترین مدرسه ادبیات زبان پارسی دری بشمار است .

درباریاشکوه شهرعظیم هرات درآن روزگاربخت یارمجمع: شعراء ،سخندانان، نویسندگان ، هنرمندان ، نقاشان ، تذهیب کاران ، نوازندگان ، موسیقی دانان ، معمائیان ودیگردانشمندان علوم عربی از: فقها ، مفسرین ، فلاسفه ، متکلمین واهل تصوف وعرفان بوده است .

مدارس هرات مشحون از دانشجویان ، گنجینه های کتابخانه ها مملو از نفایس کتب ، حلقات درس استادان بزرگ در زیر گنبدهای مرتفع و در کنار صفه های دلگشای مساجد و مدارس دائر، وهزاران دانشجویان که از اطراف و اکناف جهان برای تحصیل علم وادب بدان شهر روی آورده بوده‌اند با کتساب معارف و آداب سرگرم ، و اهل تصوف و عرفان در خانقاها و لنگرها برهبری و هدایت مشایخ واقطاب بزرگ به پوئیدن مراحل مجازی ناسوتی برای وصول بعوالم حقیقی لاهوتی سری پرشور وسینهٔ ازجذبات عشق روحانی سوزان ولبی بذکر خدا مشغول داشته‌اند.

گنجینه بزرگی سرشار از محصولات فکری وآثار بدیعه ادبی وهنری آن دوران ـ که شاید با تمامی آثار دیگر ادوار تاریخ ادبی ایران برابری میکند ـ برای ما برجای مانده‌است. وتاریخ خراسان درین عصر یکی از فصول درخشان و مبسوط و مجموعه زیادی از صفحات کتاب قطور تاریخ ادبیات زبان پارسی دری را تشکیل میدهد و شرح آن در کتابی علیحده باید.

اسفزاری یکی از استادان نامدار مدرسه هرات در این دوره بوده و از جمله معاصرین و هم مسلکان او از نویسندگان واستادان مدرسه هرات :

مولانامعین الدین محمد فراهی که از اعاظم دانشمندان مفسرین ، نویسندگان زبردست ، شعراء عرفاء ، ووعاظ مشهور هرات بوده ومجالس درس عرفان ، ادب ، تفسیر، ووعظ وتذکیر او در آنشهر وبلکه در همه دیارخراسان صیت وآوازه عظیم داشته است ، واز تصانیف او :

کتاب « حدایق الحقایق » ، « بحرالدرر » درتفسیرفارسی، و «روضة الواعظین» و « معارج النبوة فی مدارج الفتوه »دروعظ وتذکیر وسیرة مشهور است .[۱]

محمد خاوندشاه (خواندمیر) مصنف تاریخ جامع «روضة الصفا» .

غیاث الدین (میر خواند) مصنف : « حبیب السیر » ، « دستور الوزراء » ، «خلاصة الاخبارفی احوال الاخیار »، «نامه نامی» وغیره .

۱ـ نسخه از تفسیرحدائق الحقایق در کتابخانه ملی ملک موجود است، این نسخه عبارت ازجزواتی است که بخط شکسته تعلیق منشیانه وزیبائی برروی کاغذ بخارائی نخودی رنگ نوشته شده وبپاره قرائن مشهود بخط خود معین الدین فراهی میباشد ، ظاهراً این جزوات بقیة السیف نسخه کامل این تفسیر بوده که بدست یکی از مالکین رسیده و آنها را دریک جا بدون ترتیب مجلد ساخته است .

کمال‌الدین حسین خوارزمی - که قریب‌العصر با مؤلف بوده- مصنف: «مقصدالاسنی»، «شرح مثنوی»، «کنوزالحقایق فی رموزالدقایق» و «نصیحت نامه شاهی».

خواجه عبداله مروارید که از وزراء ومنشیان دربارسلطان حسین میرزابایقرا بوده ومجموعه منشآت ومکاتیب او اکنون موجود است.

کمال‌الدین حسین کاشفی مصنف: «انوارالسهیلی»، «اخلاق محسنی»، «جامع‌الستین» وغیره.

و فخرالدین علی فرزند او که نیزاز مشاهیر نویسندگان و وعاظ هرات و از مریدان خواجه‌عبیداله نقشبندی - خواجه احرار - و سرسلسله نقشبندیه بخارا بوده وکتاب (رشحات عین‌الحیوة) را در ذکر احوال و مقامات خواجه عبیداله مذکور و سایر خواجگان نقشبندیه وشاگردان وپیروان ایشان درسال ۸۸۹ درهرات تألیف کرده است.

و کمال‌الدین حسین گازرگاهی مصنف «مجالس‌العشاق»[۱] را باید نام برد.

اسفزاری علاوه بر مقام ارجمند نویسندگی مانند سایر معاصرین و همقطاران زمان خودامثال: کاشفی، فراهی، گازرگاهی وغیره که علاوه برتخصصی که درفن نثر نویسی داشته کم یا بیش در شعر و شاعری نیز یدی داشته‌اند او نیز از جمله شعراء عصرخود بشمار بوده و بقول میر خواند «وبنظم اشعار نیز مشغولی‌مینمود».

و همچنانکه در هنر خطاطی و خوشنویسی از استادان مدرسه هرات بشمار میرفته و در ساختن «ترانه» - صوت - نیز شهرتی داشته است، و بدین جهت در سلک شعرا و هنروران و اصحاب فنون جمیلهٔ معاصر خود نیز منخرط و منسلک بوده است.

و از معاصرین او از شعراء:

۱- درتذکره تحفه سامی از سام میرزا صفوی این کتاب را تألیف سلطان حسین‌میرزا بایقرا دانسته اما دربابرنامه براین انتساب اعتراض نموده میگوید: «و این‌عجب گولانه امری است‌که در دیباچه سلطان حسین میرزا بایقرا میگوید این کتاب تصنیف من است و در اثنای کتاب گازرگاهی اشعارخودرا گنجانیده ودرصدر آن نوشته «لمؤلفه».

(ترجمه فارسی بابرنامه چاپ هندوستان)

مولانا عبدالرحمن جامی ـ که از فحول شعراء عرفاء آنعصر بوده واسفزاری نسبت باو ارادت می‌ورزیده وجامی‌اورا درتصنیف این کتاب ترغیب نموده وپاداش داده‌است ـ شیخ احمد سهیلی، و نظام‌الدین هلالی.

واز هنرمندان: استاد کمال‌الدین بهزاد نقاش نامی و کلانتر (رئیس) کتابخانه سلطنتی هرات[1]، وحسین معمائی.

و ازخطاطان نامدار: سلطانعلی مشهدی، کمال‌الدین محمود رفیعی، وحاجی محمد نقاش،

واز استادان علم ادوار و موسیقی: خواجه عبدالقادر بن حافظ عینی، خواجه رضوانشاه، حسین‌عودی، قول محمد، وشیخ نائی‌را باید یاد کرد.

بااینکه از آثارادبی ومحصولات فکری صنادید خراسان واستادان دربارهرات مجموعهٔ هنگفتی بدست مارسیده است، معذلک بواسطهٔتوارد نکبات و تعاقب سوانح وحوادثی که بربلاد خراسان عموماً و شهردارالعلم هرات خصوصاً در طی چند قرن اخیروارد گردیده، ودرآن‌میانه کراراً گنجینه‌ادبیات‌وخزائن محصولات دماغی‌نوابغ و نامورانِ خراسان مرة بعد اولی و کرة بعد أخری دستخوش یغماگری و چپاول ووحشیگری‌ایادی‌عادیه غارتگران‌ازبک وافغان وغیره‌واقع‌شده وبباد نهب ونابودی رفته است، بدین جهت تاریخچه زندگانی و شرح احوال و آثار گروهی از استادان

۱ـ استادکمال‌الدین بهزاد در سال ۹۲۸ ﻫ. بموجب فرمان همایون سلطان حسین میرزا بایقرا به سمت‌کلانتر (رئیس) کتابخانه سلطنتی هرات منصوب گردید، و متن این فرمان بقلم شیوای غیاث‌الدین میرخواند نوشته شده ونسخه‌آن عیناً درکتاب او موسوم به «نامه نامی» مندرج است، اینک قسمتی از آغاز و انجام آن: «نشان‌کلانتری کتابخانه هرات باسم استاد کمال‌الدین بهزاد: چون ارادت مصور کارخانه ایجاد وتکوین ومشیت محرر نگارخانه آسمان وزمین... درین ولا نادرالعصر قدوة‌المصورین.... استاد کمال الدین بهزاد...... حکم فرمودیم که منصب استیفاء کلانتری مردم کتابخانه همایون و کاتبان و نقاشان و مذهبان وجدول‌کشان وحل‌کاران و زرکوبان وسایر جماعتی‌که بامور مذکوره منسوب باشند در ممالک محروسه مفوض... بدو باشد.... تحریراً فی ۲۷ جمادی الاولی سنه۹۲۷ ﻫ.» (نامه نامی ـ نسخه‌کتابخانه ملی پاریس) ـ ظاهراً این تاریخ درست نباشد ونساخ در آن تصرفاتی‌کرده اند ودرست آن ظاهراً ۸۸۹ است؛

ومشعله داران علم و ادب و هنراین دوره که هریک درعهد خود نبراس فروزانی بوده اند یابکلی در طاق نسیان و زاویه گم گشتگی افتاده و نامشان از میان نامها گم گشته ، ویا اندکی جسته و گریخته اینجا و آنجا دراطراف وجوانب و گوشه و کنار تاریخ از آن نامداران یادشده است ،

اسفزاری یکی از اعلام این دوره است که با همه صیت و آوازه که در دوره و کوره خود داشته و کروهی از ادب پژوهان خوشه چینان خرمن دانش و ادب او بوده اند درطی زمان وتضاعیف دوران چهره صفحات تاریخچه زندگانی او غبارآلود و تیره گردیده است، چه از خصوصیات زندگانی این استاد ادب وهنر اطلاعات جامع وکاملی در صفحات تاریخ رجال آن عهد ثبت نگردیده ، یا اگر ثبت بوده بواسطه کثرت ضایعات ادبی ازمیان رفته‌است، وجز چند سطر مختصری که یکی ازمعاصرین اواعنی‌غیاث‌الدین میرخواند دردو کتاب خود درباره اونوشته دیگر اطلاع بیشتری ازو دردست نداریم .

میرخواند در کتاب خود«حبیب‌السیرفی‌اخبارافرادالبشر» درباره‌او مینویسد: «مولانا معین‌الدین‌محمد اسفزاری عمدهٔ مترسلان زمان خود بوده ، وبنظم اشعار نیز مشغولی مینمود ، از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت ، و اکثراوقات همت برتعلیم قواعدآن فن میگماشت، ازجمله مؤلفاتش‌تاریخ بلدهٔ هرات وترسلی مشتمل برمنشآت منا شیر ومکتوبات درمیان مردم مشهوراست، واز اشعارش این‌مطلع‌برالسنه و افواه مذکور :

نه سرمه است آنکه می‌بینی بچشم هرپری پیکر

که از غوغای چشمش میکندخاك سیه برسر»[۱]

وهمودر کتاب دیگرخود موسوم به :« خلاصة الاخبارفی‌بیان احوال‌الاخیار» در خاتمهٔ آنکتاب که درذکراوصاف شهر هرات است مینویسد:

مسجد جامع هرات در ایام دولت و در اوان سلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقرا طاق مقصوره و اطراف قبه شکست تمام یافته روی بخرابی نهاد و امیر علیشیر نوائی صدربزرگ ووزیر والامقام آن پادشاه همت بتعمیر آن گماشته وپس‌از

۱ـ حبیب‌السیر جزء سوم ـ ازمجلد سوم‌ص ۳٤۲ .

تکمیل بناو انجام تعمیرات ، (فضلا وشعراء در تاریخ تجدید آن بنا ابیات فصاحت آیات درسلک نظم کشیده عالیحضرت خداوندی مقرب الحضرت السلطانی لفظ : «مرمت کرد» راجهت ضبط آن تاریخ سال یافته بودند. وبحسب توارد جناب مولوی مخدومی مولانا معین الملة والدین الاسفزاری را نیز همین لفظ بخاطر آمده بدین گونه نظم نموده:

نظام دولت و دین میر پادشاه نشان
که دولت دو جهانیش حق کرامت کرد
مرمتی که زاصل بنا فزون تر بود
در ین مقام شریف از علو همت کرد
تو اتفاق حسن بین و اقتضای قضا
که چون موافق تاریخ شد «مرمت کرد»)[۱]

جامع ترین تذکرهٔ که اززمان معاصر اسفزاری اکنون در دست داریم کتاب تذکرة الشعراء موسوم به «مجالس النفائس» تألیف میر علیشیر نوائی میباشد تدوین و نگارش این کتاب قریب بدو سال پیش از آغاز تالیف کتاب «روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات» پایان یافته است ، ودرست درهمان اوقات اسفزاری درفنون ادبی از استادان مدرسه هرات بشمار میرفته و در هنر نثرنویسی و انشاء و ترسل که از مهم ترین فنون ادبی آنعصر بشمار است استادی مسلم ومبرز بوده است وبعلاوه ازجمله منشیان و دبیران زبر دست دربار هرات بوده و در هنر خطاطی و خوشنویسی در خط زیبای تعلیق و در شعرو شاعری وساختن ترانه « صوت » در مدرسه هرات مشهور ومشار بالبنان بوده است .

معذلک امیر علیشیر در کتاب مجالس النفائس مذکور بهیچ وجه نامی از او و از پدرش که ازطبقه شعراء آندوره — لااقل از طبقه سوم — محسوب بود نبرده است بااینکه درین کتاب امیر از فلان رندیا فلان لوند که تمام محصولات دوران حیواة ادبی او یک مصراع یایک بیت سست بیش نیست بسیار یاد کرده است .

گویا علت این امر نقاضت ورقابت سیاسی بوده که میانه میر علیشر و خواجه قوام الدین نظام الملک وجودداشته است، وچون اسفزاری ازبستگان واصحاب خواجه نظام الملک بوده امیر علیشیر او را منفور میداشته و از او و از پدرش ذکری نکرده است .

۱ـ خلاصة الاخبار ـ نسخه مخطوطه کتابخانه مجلس شورای ملی .

امیر دولتشاه سمرقندی نیز که از معاصرین و هم مسلکان اسفزاری بوده و تذکرة الشعراء خود را در سال ۸۹۲ هـ تألیف کرده از اسفزاری ذکری نکرده است ، زیرا دولتشاه از فحول شعراء سلف از هرطبقه بیست تن را نام برده و از معاصرین خود فقط بذکر سه تن - امیر شیخوم سهیلی ، مولا عبدالرحمن جامی ، وامیر علیشیر نوائی - آنهم در خاتمه کتاب اقتصار کرده‌است، و بهمین دلیل بسیاری از شعراء ، و فضلا ، ونویسندگان خراسان راکه در دربار هرات میزیسته ومعاصر او بوده‌اند در تذکره خود نام نبرده است .

امین احمد رازی که در راس سدهٔ دهم یعنی درسال هزار هجری تذکرة الشعراء جامع ومبسوط خودرا موسوم به «هفت اقلیم» نگاشته است در تضاعیف آنکتاب از معین الدین اسفزاری و تاریخ هرات او بسیار یاد کرده ومطالب بسیاری از آنکتاب را نقل واقتباس کرده است ، از جمله در ذیل کلمه« سبزوار » و در ذیل کلمه « خواف » در شرح اوضاع جغرافیائی و شرح احوال رجال آن خطه مطالب زیادی ازتاریخ هرات نقل کرده است .

اندکی بعد ازین تاریخ یعنی در سال ۱۰۰۸ هـ نویسنده دیگری دراصفهان تقی الدین محمدبن سعدالدین محمدالحسینی الاوحدی الدقاقی البلیانی الاصفهانی-متولد در ۳۰ محرم سال ۹۷۳ - در تذکرهٔ مبسوط و مفصل خود موسوم به : « عرفات العاشقین وغرفات العارفین » ترجمه احوال معین الدین اسفزاری را نوشته است اما او عین ترجمه وشرحی راکه میرخواند در حبیب السیر مرقوم داشته بدون کم و کاست اقتباس ونقل کرده وچیزی برآن نیفزوده است .

وازمتاخرین مورخین واصحاب کتب رجال اسماعیل پاشا البغدادی در کتاب خود « هدیة العارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنفین »- ترجمه احوال و نام پدر و فهرست تصانیف اسفزاری را چنین نگاشته است :

«الهروی: معین الدین محمدبن عبداله الزمچی الاسفزاری المورخ الهروی المتوفی سنة ۹۱۵ خمس عشره وتسعمایه،له :

روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهرات، روضات العلماء العرفاء فی التراجم، (؟) شرح الکافیه فی النحوفارسی» (هدیة العارفین - ج ۲ ص ۲۲۵ چاپ استانبول)

اما این اسمعیل پاشا با اینکه معلوم میشود درهنگام جمع وتدوین این کتاب

منابع و کتابخانه های زیادی در جلو نظر و در اختیارداشته، معذلک چون مراجع و مدارک خود را در ذکر تراجم رجال بدست نداده نمیتوان بر گفته های اواعتماد کرد . چنانکه در همین ترجمه اسفزاری معلوم نیست نام پدر او « عبداله »وتاریخ وفات و فهرست تصانیف او را از کجا بدست آورده و از چه مصادر و مآخذی گرفته است .

واین فهرست بدون تردید مبنی براشتباه است زیرا کتابی بنام «روضات العلماء العرفاء » معروف نمیباشد ، بلی در کشف الظنون درحرف راء کتابی را قریب باین نام بدون ذکر نام مؤلف معرفی کرده گوید : « روضات العلماء و جنات العرفاء ـ اوله الحمدلله الذی کرم بنی آدم بالعلماء ، جمع فیه النصائح و منازل العارفین و آداب الصالحین من التفاسیر المعتبره والاحادیث المشتهره من مصنفات الائمه ، و رتبه علی اربعین باباًلیکون موافقاً لعددالرجال(؟)،لایحتاج الناصح فی ترتیب موعظةالی تتبع کتب اخری» (کشف الظنون ج ا ص۹۲۲) .

واما شرح کافیه ابن الحاجب بفارسی[1] که باسفزاری نسبت داده است.

ازجمله شروح کافیه بفارسی این چهار شرح را باید نام برد:

۱ ـ شرح الکافیه بفارسی از حکیم شاه محمد ابن مبارك قزوینی موسوم به« کشف الحقایق» .

۲ـ شرح الکافیه بفارسی ـ ازمیرسید شریف جرجانی

۳ ـ شرح الکافیه بفارسی از مولی عصام الدین ابراهیم بن محمد الاسفراینی المتوفی سنة ۹٤۳ .

٤ـ شرح الکافیه بفارسی از معین الدین محمد امین الهروی، آغاز آن : « ای از کلمه ات آرایش هر کلام» (کشف الظنون ج ۲ ص۱۳۷۵ - ۱۳۷۰) .

شاید نویسنده هدیة العارفین دو کتاب اخیر یعنی شرح اسفراینی یاشرح معین الدین محمدامین الهروی را باسفزاری اشتباه کرده است؟ وشاید هم حقیقةً اسفزاری شرحی بر کافیه بفارسی داشته که بدست مانرسیده است .

مع الوصف بازهم ممکن است که اسمعیل پاشا مدارك ومنابع وتذکره هائی در

---

۱ ـ ابن الحاجب = جمال الدین ابی عمرو عثمان بن عمر المعروف بابن الحاجب المالکی النحوی المتوفی سنة ٦٤٦ ﻫ ازجمله تصانیف او است الکافیه فی النحو .

اختیار داشته که اکنون ما بدانهادست رسی نداریم .

حاجی خلیفه[1] در کتاب خود (کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون) در تعریف کتاب (روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات) وشرح احوال مصنف آن میگوید: «روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات ـ فارسی است تألیف معین الدین الزمچی الاسفزاری این کتاب را اسفزاری درسال ۸۹۷ﻫ تألیف نموده است، وآنرا برچند روضه وهر روضه مشتمل برچند چمن مبوب ساخته است ، و در آن از کتبی که در تاریخ هرات پیش ازو تألیف شده است یاد نموده از جمله کتاب امام ابواسحق احمدبن یاسین ، و کتاب شیخ ثقة الدین عبدالرحمن الفامی ـ که نخستین کسی است که تاریخ هرات را نوشته است — وربیعی پوشنگی «کرت نامه» را که منظومه ایست بروزن مثنوی نگاشته ، وسیف هروی تاریخی دراحوال بعضی از ملوك کرت نوشته است ! »

(کشف الظنون ـ ج ۱ ص ۹۲۲ - ۹۲۱)

صاحب « قاموس الاعلام » — که موسوعه و دائرة المعارف مبسوطی است در تراجم اعلام وناموران عصور اسلامی درزبان ترکی تألیف ش . سامی یکی از افاضل عصر توسعه و ترقی معارف در عهد خلافت آل عثمان و ازمشاهیر شرق درقرن ۱۹ بوده و در نزد خاورشناسان شهرت زیادی دارد ـ نیز باهمه تحقیق وتتبع که درجمع آوری وشرح احوال رجال بعمل آورده معذلك معین الدین اسفزاری را با مولانا معین الدین فراهی ـ که از معاصرین اسفزاری بوده ـ اشتباه کرده و برای هر دو تن یك ترجمه تحت عنوان « مولانا معین الدین هراتی » با اشتباهات دیگری نوشته است ، میگوید : « معین الدین هراتی ـ از تصانیف او است :

(معارج النبوة) ، (روضة الواعظین) ، (روضة الجنة در تاریخ هرات) و (تاریخ مولوی) واین غزل را نیز باو نسبت داده است :

چومن زبادهٔ شوق تو مست وبی خبرم
همه جمال تو بینم بهر چه می نگرم
تو هر حجاب که خواهی فرو گذار که من
بنعرهٔ که زنم صد حجاب را بدرم

۱ـ کاتب چلبی : یاحاجی خلیفه متولد بسال ۱۰۱۷ ﻫ . ومتوفی درسال ۱۰۶۸ ﻫ در قسطنطنیه کتاب کشف الظنون را مابین سنوات ۱۰۴۷ ـ ۱۰۶۷ تألیف نموده است، واز تصانیف اوست (تقویم التواریخ) که درعهد ناصرالدین شاه بنام (جهانما) بفارسی ترجمه شده است.

(قاموس‌الاعلام - ش . سامی - ج - ٦ - ص ٤٣٣٦)

دو کتاب (معارج النبوة) و (روضة الواعظین) از جمله تصانیف مولانا معین الدین فراهی‌است ونسخه های آنها موجود ومشهوراست ، و اما کتاب (روضةالجنة در تاریخ هرات) گویا مراد او همین تاریخ روضات الجنات تألیف اسفزاری است که نام‌آنرا اشتباهاً بدین صورت تحریف کرده است ۰ و(تاریخ مولوی) نیزندانستم چه کتابی مقصود است ؟

این بود آنچه که در بارهٔ زندگانی و احوال مصنف این کتاب معاصرین او وافاضل متاخرین درآثار وتصانیف خود ثبت‌کرده‌اند ۰

اما بر حسب حسن اتفاق در تضاعیف صفحات خود این کتاب حاضر مطالب بسیاری تصریحاً یاتلویحاً در باره مصنف وشخصیت ادبی واجتماعی‌او بدست‌می‌آید که بسیاری از نواحی مجهول وتاریک تاریخچه زندگانی ادبی وچگونگی وزمان‌تألیف کتاب را بخوبی روشن میسازد .[۱]

۲- اسفزاری زمچی:

مؤلف‌ازمردم‌دهستان(بلوك) اسفزاربودهواسفزارناحیه‌ودهستان پهناوری‌است ازتوابع‌هرات، این‌بلوك مشتمل بر چندین شهرچه(قصبه)ودهکده‌بوده‌است. اصطخری دروصف آن گوید : «و باسفزار : ادرسکر، کواران ،کوشک و کواشان، و اسفزاراسم للکوره‌لااسم مدینة ومدنهاهذه‌الاربعة‌التی ذکرناها»(المسالك والممالك -اصطخری ص۲٦٤ لیدن) ویا قوت مینویسد : «اسفزار : بفتح الهمزة و سکون‌السین والفاء تضم وتکسروزاء والف وراء مدینة من‌نواحی سجستان من جهة هراة ۰۰۰» (معجم‌البلدان

۱ - تاریخچه زندگانی . ومعرفی شخصیت ادبی و نویسندگی اسفزاری مقتبس از تضاعیف مطالب‌کتاب روضات‌الجنات حاضر ، وآثارشعری وهنری او، وبعضی قطعات شعری پدرش ، و تاریخ قطعی تألیف این کتاب ، و منابع و مصادری که مصنف ازتواریخ قدیمه هرات‌وخراسان دردست داشته، وسبک نثرنویسی وارزش‌ادبی وتاریخی‌آن‌کتاب، وتاریخچه شهر هرات در قرون ۹-۷، بافرهنگ جامعی درشرح وتفسیر لغات مغولی مستعمله در این کتاب ، ومعرفی نسخه‌های مورد استناد به پیوست مجلد دوم چاپ ومنتشرخواهد شد.

ج - ۱ - ص۲۴۸ لیپزیک)۰

مؤلف خودش چمن دوم از روضه چهارم این کتاب را در ذکرو وصف ناحیه اسفزار اختصاص داده و میگوید «ازقدیم‌الایام شهرت تمام دارد که اسفزاررا باغچه هرات گویند . . . . . .» (متن کتاب ص۱۰۷ ص۱۱۸) .

دهستانهای اسفزار واسفراین ازجمله دهستانهای ناحیه : پهناور (جام) است، و(جام) معرب کلمه (زام) میباشد که نام فارسی واصلی این ناحیه بوده است. یاقوت گوید : « زام : احدی کور نیسابور المشهوره و قصبتها البوزجان و هی التی یقال لها جام بالجیم سمیت بذلک لانها خضراء مدوره شبهت بالجام الزجاج، تشتمل علی مایة و ثمانین قریه» (معجم‌البلدان - ج۲-ص۹۰۹ لیپزیک ،فتوح‌البلدان - بلاذری-ص۴۰۳)

و اما کلمه (زمچی) بجیم عربی ممکن‌است مخفف کلمه (زامچی) بالف‌بوده که یک نسبت غیرقیاسی‌است بجام یا بزام - باضافه جیم باصل کلمه - نظیر نسبت رازی باضافه‌زاء باصل کلمه- وچون مصنف از مردم‌اسفزار که‌ازدهستانهای ناحیه جام‌یعنی زام بوده بدین جهت او را زامچی ، وباتخفیف زمچی گفته‌اند ۰

چنانکه‌دولتشاه میگوید : «نسب شیخ آذری طوسی اسفراینی به معین صاحب الدعوة احمدبن محمدالزمچی الهاشمی‌المروزی میرسد » (تذکره دولتشاه سمرقندی ص۳۹۸ - ۳۹۹) .

و احتمال میرود « زمچی » بچیم پارسی یک نسبت ترکی است به زام نظیر (قوشچی) ، (یساق چی) وامثال آن . ؟

وشاید درست این کلمه (زمیخی) بیاء مثناة تحتانی وخاء معجمه باشد یاقوت میگوید:« زمیخ: بضم‌اوله وتشدید ثانیه ویاء وخاء کورة من بیهق من‌اعمال نیشابور» (معجم‌البلدان - حرف زاء)

و صاحب فرهنگ برهان قاطع و به پیروی او در فرهنگ آنندراج مینویسد : «زمچی : بفتح اول و سکون ثانی وجیم فارسی . . . نام موضعی هم هست در خراسان واحمد زمچی منسوب به آنجا است » (برهان قاطع . فرهنگ آندراج حرف زاء) .

ودر فرهنگ جهانگیری مینویسد : زمچ با اول مفتوح بثانی زده وجیم فارسی مفتوح نام پرنده ایست . و باین معنی گویا « زمچی » یک نسبت خانوادگی بوده

و شاید دراصل «زامینجی» بوده « زامین بعدالمیم المکسوره یاء ساکنه ونون من قری بخارا وقال ابوسعد زامین بلیدة من نواحی سمرقند وربمازید فیها عندالنسبه جیم فقیل زامینجی» (معجم‌البلدان - ج ۲ص۱۰-۹۱-۹۰۹)

۳ - کتاب روضات‌الجنات فی‌اوصاف مدینة هرات :

یگانه تصنیف مشهور و موجود اسفزاری همین کتاب حاضر است که اکنون نسخه هائی از آن درکتابخانه های عمومی و شخصی تهران ، آستان قدس رضوی ، بریتیش میوزیم ، کتابخانه ملی پاریس واندین افیس موجود میباشد .

گرچه از نام و عنوان این کتاب چنین متبادر بذهن و فهمیده میشود که این کتاب ازآغازتا انجام دروصف شهر هرات است ،اما : درحقیقت این یک کتاب‌جامعی است مشتمل بر :

شرح مبسوطی‌درذکرمحاسن‌وفضائل خراسان‌عموماً وذکرمحاسن‌وفضائل شهر هرات‌خصوصاً

وصف‌معرفةالارضی‌بلاد مشهوره ونواحی‌مختلفه خراسان‌ازجمله شهر هرات وتوابع آن .

جغرافیای تاریخی سرزمین خراسان وشهرهای‌بزرگ‌ونواحی‌نامور آن‌دیار مانند : نیشابور، هرات ، مروشاهجان ، بلخ ، غزنین ، قهستان ، سجستان، بیهق وسبزوار،جوین، اسفراین ، اسفزار وغیره ،

و صف زراعت ، اشجار ومیوه‌ها وسایر محصولات کشاورزی ، معادن ، صنایع ، بازرگانی ، آب و هوای نواحی‌مختلفه، احوال، اخلاق ، اوضاع ، هنرها،ومذاهب سکنه ،

شرح احوال رجال‌از: صدور، امراء ، وزراء ، ملوك، شعراء ، دانشمندان، افاضل، اقطاب ومشایخ صوفیه،

وصف : مدارس، کتابخانه ها، مساجد، خانقاها، لنگرها، مزارات بزرگان ، عمارات ، قصور ، حدایق ، قلاع ، حصون ، پلها ، کاریزها ، مراتع ، چمن زارها ، چشمه سارها ، و بعضی عجایب و غرایب و خواص اماکن مختلفه آن دیار .

شرح وقایع و حوادث و تاریخ سیاسی خراسان و ولات هرات از مهاجمات

اعراب (۳۲ه.) تا سال بیست و پنجم از سلطنت ابوالغازی سلطان‌حسین میرزا بایقرا (سال۸۹۹ ه) که‌سال پایان تألیف این کتاب است .
حکایات تاریخی و ذکر وقایع وحوادثی که درزمان مؤلف ودراثناء تألیف این کتاب در شهر هرات ودیگر اماکن خراسان اتفاق شده است .
تاریخ ملوك غوروآل کرت وشرح وقایع ایام سلطنت امیرتیمور گورگانی واخلاف او تا سال پایان تألیف این کتاب (۸۹۹ه) .
عظمت وجلال تختگاه‌هرات درعهدسلطنت‌آل کرت ، سلطان شاهرخ میرزا ، وسلطان حسین میرزا بایقرا ، و تفصیل جنگها و کشمکشهای شاهزادگان گورگانی‌برسر تاج وتخت خراسان پس‌ازمرگ شاهرخ میرزا .
هیمنه و شکوه دربار هرات وعظمت وآبادانی آنشهر درعهد سلطان حسین میرزابایقرا واجتماع امراءوملوك‌صاحبان طبل وعلم، و سخندانان شعراء ، نویسندگان، هنرمندان دردربار آن پادشاه هنر پرور دانشگستر .

٤ – سرزمین مقدس ، پربرکت ، پرجمعیت ، آبادان و مردخیز خراسان در تاریخ عمومی ایران دارای مقامی بس بلند وپایگاهی ارجمند میباشد .

این سر زمین در روزگار کهن مهد دانشمندان خردمندان ورهبران اجتماعی سترگ و شهریاران و جهانـداران وکشورگشایان بـزرگ بوده، ومیدان دلاوران وتهمتنانی است که صفحات تاریخ ایران باستان را زینت میدهند .

در نامه سالخورده باستانی (اوستا) خراسان یا ایران شرقی بنام (ایران ویج) یا (ایران وئجه) نامیده شده‌است، وکلمه (ویج یاوئجه) باقطع نظر ازهرتفسیری که از آنشده تاهم‌اکنون درزبانهای‌بومی بسیاری ازنواحی‌قدیمه‌ایران مانند : خوزستان لرستان وبعضی نواحی فارس بشکل (وج) بمعنی (اصلی وطبیعی) استعمال میشود ، بنابراین خراسان یاایران شرقی را ایران اصلی وطبیعی میدانسته‌اند .

در آغاز تاریخ ایران اسلامی کلمه (ایرانشهر) برخراسان (ایران شرقی) - بیشتر تبادر وانصراف داشته واطلاق میگردیده است، وغالباً ایران جنوبی (کنونی) را بنام ایالات : فارس،خوزستان، طبرستان، وعراق مینامیده‌اند .

ابوشکور شاعر ماوراءالنهری خراسانی قصیدهٔ را که هزار واندسال پیش درمدح وستایش پادشاه خراسان نوح سامانی ـ که قلمروفرمانروائیش فقط شهربخارا

و ناحیه ماوراءالنهر خراسان است ـ سروده بااین مطلع آغازمینماید:

خداوند ما نوح فرخ نژاد
که بر شهر ایران بگسترد داد

حماسه ملی ودینی ابومنصور دقیقی که درپیدایش دین زرتشت سروده فصلی از تاریخ خراسان بوده ، و حوادث آن درین سر زمین و قهرمانان آن از مردم این مرزوبوم بوده‌اند .

پرچم شیروخورشید ایران که ازدولتهای خراسان برای ما میراث مانده است نشانه و رمز این معنی است چه خورشید رمز کشور آفتاب تابان (= خراسان) و شیر باشمشیر آخته رمز شهریار کشورگشا وسپاه شکست ناپذیر ایران میباشد .

وبعد ازاسلام تمدن عظیم ومحیرالعقول وپرشکوه ونهضت معارفی وفرهنگی وسیع اسلامی بجمیع فروع آن درسرزمین خراسان وبااندیشه‌وخرد ناموران این دیار شالوده گذاری و پی‌ریزی‌شده‌ونوابغ وصنادیداین خطهٔعجیب مشعله داران‌وپیشتازان وبنیادگذارندگان تمدن وفرهنگ عظیم اسلامی بوده‌اند .

خراسان سر چشمه و کانون ادبیات زبان شیرین پارسی دری ومهد سخنوران وحماسه سرایان ملی وموجدین ادبیات جدید ایران میباشد .

وتاریخ شهرهرات‌ازمیان بلادخراسان‌مخصوصاً در قرون ۹-۸ یکی ازفصول مبسوط تاریخ ادبیات زبان پارسی می باشد .

و کتاب حاضر که شمهٔ از تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان عموماً و شهر هرات خصوصاً در دوران مذکور دران ثبت و درج شده بی تردید واجد اهمیت بسزائی میباشد .

درست است که امروزه شهر هرات و بعضی بلدان دیگر تابعهٔ آن در نقشهٔ جغرافیای سیاسی‌جهانی جزء خاك ایران نبوده و کلمه (خراسان) امروزه فقط برقطعه خاك کوچکی که از بقیة السیف خاك خراسان بزرگ برای ما باقی مانده اطلاق میگردد ، اما :

اما: تاریخ، افتخارات تاریخی وملی، جغرافیای طبیعی، نژادی وتاریخی‌ایران هرگز و باهیچ نیروئی فراموش شدنی نبوده و تغییر پذیر نمیباشد ، وتمامیت ارضی سرزمین نژادی طبیعی وتاریخی هرملت ازجمله ایران پیوسته ازهردست بردمصون

بوده وخریطه آن بامرزهای مشخصه وطبیعی وتاریخی خود پایداروجاویدان است ، وآنچه که متغیر وناپایدار استنقشه های سیاسی و پیمانهای کتبی است که با اندک گذشت زمان همگی نقش برآب میگردد .

واین نکته‌را نیزنباید فراموش کرد که اهمیت علم تاریخ که درآن حوادث وسوانح ادوار گذشته‌مندرج میباشد تابدان پایه است که‌نیاگان ماپس ازانقراض دولت ساسانی و انهدام استقلال ایران مبارزات خود را برای بدست آوردن استقلال مجدد ایران نخست باحفظ ونگارش‌ونشرتاریخ باستانی ایرانشروع نموده اند ، عبداله‌بن المقفع میهن پرست مبارز مشهور ترجمه و نشرکتاب خدای نامه (تاریخ ایران باستان) را سرلوحه وفاتحه مبارزات خود قرارداده است. امیر ابومنصور عبدالرزاق طوسی باشاره دربار سامانیان ـ که یک شاخه از شجرهٔ طیبهٔ خاندان ساسانیان بوده و بتازگی برای بدست آوردناستقلال ایران شرقی درقبال امپراطوری آل‌عباس قدعلم کرده ودرآستانهٔ یک جنبش‌ملی بوده‌اند ـ برای نگارش تـاریخ ایران کهن هیئتی از موبدان خراسان را درشهر طوس گردآورده تا شاهنامه رانوشتند .

۵ـ اهمیت این کتاب در نظرخاور شناسان :

درعصرحاضراهمیت این کتاب نظرخاورشناسان را جلب نموده است وبـاربیه دومینارد نخستین کسی است که باهمیت این کتاب پی برده و آنرا در مجله آسیائی معرفی نموده[۱] وسپس بعضی مطالب آنرابزبانفرانسه ترجمه نموده ودرضمن‌دوفصل درکتابی بنام (مطالعات دربارهٔ هرات ایران) بچاپ رسانیده است .[۲]

چارلزریونیز در فهرست مخطوطات فارسی موزه بریطانی شرحی درمعرفی این کتاب وشمه دراحوال‌مؤلف‌آن اسفزاری نوشته که مطالب‌آنرا ازحبیب‌السیرودیباچه خود این کتاب اقتباس نموده‌است[۳].

ادوارد براون نیز درکتاب تاریخ ادبیات زبان پارسی‌شمه دروصف این کتاب ومؤلف آن نگاشته است[۴]،

---

۱ - barbier de meynard : Iournal asiaticqu , 56 serie vol. xvI 461-520 .

۲-La Chronique Persane D, Herat Barbier de Meynard. 1891 Paris

۳ - Catalogue of the persian manuscripts in the british museum by charlse Rieu vol. I. p. 206 — 207 london 1879.

٤- A literary history of persia by . Browne vol : A History of Persian Litrature Under Tartar Dominian. Combridge 1920.

۶- تصحیح وچاپ این کتاب :

چندسال پیش هنگامی که نگارنده مشغول تدوین و تألیف کتاب مبسوطی در تاریخ خراسان بودم واوقات عمر را برآن کار صرف مینمودم ازجمله مصادرومنابع مهمهٔ که ازآنها توشه ها وبهره های بسیار میگرفتم چند نسخه مخطوطه نفیس بوده که یکی از آنها نسخهٔ از همین کتاب روضات الجنات است ، دراثناء مطالعات گاهی بخاطرم خطور میکرد که ایکاش این نسخه ها بچاپ میرسید و مورد استفاده عموم قرار میگرفت ، تا اینکه بر آن شدم این کار را هم خودم ضمن کار تألیف کتاب تاریخ خراسان انجام دهم ، بلافاصله باستنساخ و تصحیح نسخه این کتاب مشغول شدم بتصوراینکه کاری سهل ومختصر میباشد اما هر اندازه پیش میرفتم و به نسخه های دیگر و اختلافات فاحش و اغلاط بسیار آنها بر خورد میکردم بیشتر باهمیت و صعوبت این کار واقف میشدم تااینکه بکلی فرع براصل چیره شده واز نگارش تاریخ خراسان بازمانده وبه تصحیح وتهیه یک نسخه صحیح و کامل ازین کتاب مشغول شدم .اختلافات فاحش ومغلوط ومحرف بودن نسخه ها ، کثرت اسامی اعلام واماکن مغلوطه ومحرفه درین کتاب موجب گردید که این کار چند سالی بطول انجامد ، تا اینکه دراواخرسال ۳۶ پس از چندین سال رنج و زحمت و شب زنده داری با تشتت بال ، و ملال حال و فقدان اسباب- کار تهیه یک نسخه منقح باحواشی و تعلیقات بپایان رسید ولی افسوس میداشتم که تهیه نسخهٔ ازین کتاب نفیس با این همه رنج وزحمت بی فایده ماند زیرا چاپ کتابی درحدود یکهزار صفحه بکلی ازقدرت اینجانب خارج بوده ، امااین نگرانی دیر نپائید زیرا این موضوع را با استاد علامه جناب آقای فروزانفر در میان نهادم معظم الیه که الحق عماد و رکن رکین ومفخر دانشگاه تهران هستند بواسطه عشق و علاقه که درنشرآثارصنادیدفرس و ترویج دانش وتوسعه ادبیات زبان پارسی دارند و باقتضای ملکات فاضله و سجایای کریمانه و جبلی که دارا میباشند نگارنده را در انجام این خدمت ادبی بسی تشویق و ترغیب فرموده و بذل مساعدتهای لازمه رادریغ نداشته وبی درنگ وسائل چاپ آنرا بهزینه دانشگاه فراهم ساخته واینک چاپ جلد اول آن بپایان رسیده وبزودی بقیه آن نیز طبع و نشر خواهد شد .

۷- نسخه های مورد استناد :

وصف ومعرفی نسخه های مورد استناد وعلت اختلافات فاحش آنها در دیباچه مفصلی- که‌درترجمه احوال مؤلف واوضاع ادبی عصر اووتاریخچه هرات در قرون ۹-۸ نگاشته شده- مذکور گردیده‌وضمیمه مجلد دوم طبع ونشر خواهد شد.

ولی در اینجا ازتذکراین نکته ناگزیر است:

نسخه‌های‌موجوده این کتاب ازچهار نوع خارج نیست:

۱- نسخه کامل وجامع ومبسوط =نسخه (مج)

۲-نسخه متوسط = نسخه(پا)و(س)

۳- نسخه مختصر =نسخه (مک)

٤- نسخه ناقص=نسخه (مد)

شالوده چاپ این کتاب برنسخه مج نهاده شد اما چون هر یک از نسخه های موجوده و مورد استناد دارای نواقص ، اغلاط ، سقطات ، محذوفات و جای کلمات نانویس‌ویالایقرئی‌است هریک‌را مکمل‌دیگری قرارداده درموارد لزوم‌ازنسخه‌های دیگر نواقص را تکمیل نموده است . و این نکته در موارد خود در متن بوسیله علامات هلال وغیره نموده شده، ودرحواشی ونسخه بدلها نیز تذکرداده‌شده است .

۸- رسم‌الخط این کتاب :

چون نسخه های مورد استناد اعنی نسخه‌های : مج ، مک ، پا در زمانهائی متقارب و در حدود یکصدسال پس از تاریخ اتمام تألیف‌کتاب[1] در خود شهر هرات مابین پنج تاهیجده سال فاصله نوشته شده و دارای رسم‌الخط مشابهی میباشند وبطور قطع همان رسم‌الخطی است که درزمان مؤلف درمکتب ادبی هرات معمول ومتداول بوده لذا کتاب مطابق رسم‌الخط نسخه های مذکوره نوشته شده است.

۹- سبک نثر کتاب :

چنانکه پیش ازین گفته شد تاریخ خراسان درقرون ۹-۸ یکی از ادوار درخشان‌تاریخ ادبیات زبان دری میباشد،ومرکز این‌نهضت ادبی عظیم شهردارالعلم

۱- نسخه مج در تاریخ ۹ ذی‌الحجه سال ۹۹۹ . نسخه پا در تاریخ ۲۷ رجب سال ۹۹٤ . نسخه مک در تاریخ ۹۸۹ درهرات نوشته شده است.

هرات بوده و مجموعه بزرگی از آثار منظوم و منثور وهنری و محصولات ادبی این دوره هم اکنون موجود ودردست رس ما میباشد. اما مع الوصف نظم ونثرفارسی درین عصرباخرین درجات انحطاط وفساد رسیده بود ، زیرا منشیان این دوره زبان پارسی را بازیچه فضیلت نمائی خویش ساخته وآنقدراین زبان شیرین را با کلمات، اصطلاحات، امثال ، وعبارات عربی ولغات مغولی آمیخته اند که چهرهٔ زیبا وآهنگ موزون ونوای دلکش آنرا ـ که درپایان قرن ششم به بلند ترین مراحل تکامل رسیده بود ـ بصورت یک معجون مهوع و گوش خراش وناموزون بدرآورده بوده اند ، چنانکه آثار : حافظ ابرو ، و صاف الحضرة ، معین الدین فراهی ، کاشفی وغیره گواه این مطلب میباشد .

مع الوصف جای بسی شگفتی است که اسفزاری دریک چنین مکتب ادبی و با چنان همکاران این کتاب را بانثروانشائی بسیار ساده وبکلی عاری ازتکلفات وتصنعات منشیانه نوشته است .

در حالیکه آنچه از آثار قلمی اساتید آنعصر اکنون باقی است تماماً مصنوع و متکلفانه است ، وبعقیدهٔ من آنها را (ملمع) ـ یعنی مخلوط از عربی و فارسی ـ نام دادن شایسته تراست تا (نثر فارسی) .

اسفزاری خود نیز در دیباچه باین نکته اشاره نموده میگوید : «تصنیفی ساخته آید و تالیفی پرداخته گردد از تکلف اغراق عبارات خالی و از تصنع اغلاق استعارات عاری . . . وبرحسب مطاوعت امر ومتابعت فرمان بتحریر این اوراق اقدام نمود، و بموجب فرموده کتابی اتمام یافت صفحه عذارالفاظش از خط و خال تکلف بساد گی ممتاز، وجمال چهرهٔ بیانش ازدستکاری مشاطه وپایمردی دلاله بی نیاز ، عارض خطوطش ازعوارض رنگ آمیزی غازه صنایع دور، وابروی حروفش ازتعرض آلایش وسمه رعونت مسطور .

ع : برنگ وبوی وخال وخط چه حاجت روی زیبا را .

ترصیعات کلامش از کسوت تصنع معرا ، وتجنیسات بیانش ازوصمت ترقع مبرا ، تااستفاده آن عالم وعامی رایکسان، واستفاضه آن مبتدی ومنتهی را آسان، بیت :

عروسی را که برقع کرده ام باز
ندارد وسمه بر ابروی طناز »

۱- ص ۵۱ - ۵۰

بااین همه چون اسفزاری از نویسندگان چیره دست عصر خود بوده، برحسب صنعت نثرنویسی، وسخن پردازی، وصحنه سازی، هرجا که سخن بوصف: بهار، خزان، گرمای تابستان،سرمای زمستان،وصف جنکها، دلاوران،حصانت یک قلعه ، نیرومندی وعظمت یاوهن وسستی وضعف یک سپاه ، نمایش میدان جنگ ، پیروزی یا شکست یک لشگر وامثال آن رسیده است راه تصنع وتکلف واغراق گوئی را پیموده و قدرت قلم ونیروی خارق‌العادهٔ خامه‌سحارومنشیانه وعبارت پردازی خویش‌رابمنصه ظهور و بروز رسانیده داد سخنوری داده و مرغ سخن را بال‌وپری گشاده است .

و همچنین مانند سایر نویسندگان آنعصر و بخصوص سلف خود سیفی هروی جابجا نثروعبارات کتاب را بذکر اشعار آبدار اساتید ، وامثال وحکم وآیات واحادیث زینت داده است .

۱۰-تاریخ تألیف این کتاب :

اگر چه مؤلف تاریخ تألیف کتاب را تصریح ننموده اما از تضاعیف مطالب کتاب معلوم میگردد که مصنف تألیف این کتاب را در روز چهارشنبه در ماه محرم ازسال ۸۹۷ آغاز ونگارش آنرا در آخر سال۸۹۹ بپایان رسانیده است[۱] .

اینک این نسخه را بادستی لرزان بپیشگاه اهل علم و ادب عرضه مینماید ، امیداست که اصحاب فضل وارباب دانش وبینش بکرم بی‌نهایت خود اصلاح هفوات آن فرموده و :

خرده نگیرند وبزرگی کنند .

و خطا و خلل را - که در آن نامحصور است - بعین عنایت اغماض فرموده وناديده انگارند ،

زیرا :

عیب یکی نیست که جویند باز
چون همه عیب است نگویند باز

واز راهنمائی وارشادات لازمه دریغ نفرمایند .

سیدمحمدکاظم‌امام - تهران
۵ تیرماه ۱۳۳۸

۱-راجع‌به تاریخ تألیف‌کتاب دردیباچه مجلد دوم به تفصیل سخن رانده خواهدشد .

[بسم الله الكريم المجيب ، عليه توكلت ، واليه انيب][1]

سپاس و ستایش مالک‌الملکی را سزاست ، که شهربند بدن انسانرا که تختگاه پادشاه عرفانست بچهار بازارعناصر ، و پنج دروازه حواس بیاراست . و چون اقطار[2] امطار قدرتش ازسحاب نیسان اراده باران گشت . قباب حباب سان افلاك ازروی بحار فطرت بهوای مشیّت اوبرخاست[3] .

لامیر خسرو الدهلوی قدّس سره[4] :

ز بحر صنع حبابیست چند سست بقا

که پیش دیده ما نه سپهر دوّار است

ز آب و گل تن مردم چو قلعه آراست

بشکل تنگ و بمعنی جهان اسرار است

درو کشیده ز عنصر چهار بازاری

که رخت هردوجهانش بچار بازار است[5]

دانائی که معمارتدبیرش درمیان خطه[6] وجود وعدم فصیل امکان بر کشید ، توانائی که دست تقدیرش بزور بازوی قدرت چهار ارکان عالم را بی پنجه و ساعد

---

۱ - این عبارت اززیادات نسخه مج است.

۲ - **قطر** بفتح اول وسکون باقی باران والمرّة منه **قَطرة** جمع : **قَطَرات وقُطر** بضم اول وسکون باقی ناحیه یا اقلیم جمع آن **اقطار** وممکن است **اقطار** بکسر همزه مصدر باب افعال **ازاقطر اقطار الماء : اساله قطرة قطرة. یا اقطر اقطارا الابل: قرب بعضها الی بعض علی نسق.** حافظ ابرو نیز درکتاب جغرافی و دیگر آثار خود کلمه **اقطار** رابجای **قطرات** درچند جا استعمال کرده است ؟.

۳ - مک : مشیت برخواست.

٤ - مک : امیر خسرو.

٥ - درمک این قطعه بتقدیم مصراع سوم بردوم وپنجم برسوم است .

٦ - مج . س : خطه. مک : خط.

و مددگار ومساعد برهم پیچید ، یگانهٔ که از دو حرف کاف و نون سه موالید : جماد ونبات وحیوان ۱ آفرید ، واز امتزاج چهار امهاتّ که پنجم ندارند شش‌جهت و هفت اقلیم راچون هشت بهشت آراسته گردانید ورأیت رفعت‌قدرخـاك نشینان مرکز سفلی را ازفرازنه طارم علوی‌بده مرتبه‌بگذرانید .

وایضاله نوّر مرقده ۲ :

زهی عجایب صنعش کـه در روایح کن
ولد سه پشت نه مرد هفت و زن چارست
فنا چگونه برد ره بسوی آن ذاتـی
که آفرینش جانهاش کمترین کـارست

ذات پاکش در پرده اسما و صفات بروجهی جلوه‌گر آمده که ۴ لمعات بارقات ظهورش دیده تیزبین روشنان عالم عرفان را بغشاوهٔ نور پوشیده ، و آیـات باهرات صفاتش در استار حجب ذات بنوعی مستور مانده که بصر بصیرت عقول از انوار ساطعات او پرتوی ندیده .

(لعلی المرتضی رضی‌الله تعالی)۴ :

کیفیة النفس‌لیس المرء یدرکها — فکیف کیفیة الجبّار فی القدم
هو الذی انشاء الاشیاء مبتدعـا — فکیف یدرکه مستحدث القدم ۵

لواحد من الشعراء ٦ :

با صفتش پرده نشیننده تر — کورتران دیده که بیننده تر

حکیمی که نی‌شکرفشان و طوطی شیرین زبان قلم راکه نخستین نبات بوستان

---

۱ ـ مکك : حیوانات .
۲ ـ مج : وایضاله . مکك : وله نور مرقده .
۳ ـ مکك : جلوه‌گرآمده . لمعات.
٤ ـ کذا بحذف جار ومجرور «عنه».
٥ ـ عبارت : [لعلی‌المرتضی .... مستحدث القدم]از زیادات نسخه مج است.
٦ ـ مکك : لواحد من‌الشعراء . مج.س : مثنوی .

قدم است بر کنار جویبار چشمه سار عین عقل اول که منبع زلال فطرة است پرورش داده وبوساطت آن کلک بدایع نگار معجز آثار باصابع تقدیر و انامل تدبیر رقوم عموم انام و نقوش نفوس خواص وعوام برلوح تکوین وصفحه ایجاد رقم نهاد.۱ فتبارك اله احسن الخالقین .

لعماد الشهریاری ۲ :

سبحان خالقی که بیار است ازدوحرف　　این هفت قبه را که بشش روز بر کشید
حکمش فکند بر سر شام اطلس شفق　　واکسون۳ نیل را ز سر صبح در کشید

پادشاهی که منابر جواهر ملکوت و صوامع حظایر جبروت خطبهٔ بلیغ : **قل اللهم مالك الملك** بنام نامی اومیخوانند. جهانداری که دردارالملک : **یفعل اله مایشاء و یحکم مایرید**. سکه سبیکه **تؤتی الملك من تشاء** مخصوص باسم سامی او میدانند . مقدری که در ممالک هستی پادشاهی ازدولت و امیری از تیغ ووزیری از قلم قائم داشت، وازعقل مدبّر که کارفرمای ممالک تکوین است جهت قوام دین ودانش و نظام ملک آفرینش مشرفی برایشان گماشت.

لامیر خسرو الدهلوی رح ۴ :

۱ـ مک : قلم نهاد

۲ـ عماد شهریاری. در میان سخنوران وشعرای نامدار ایران چندتن بنام : عمادی، عماد شهریاری ، عماد غزنوی . عمادکرمانی بوده‌اند . تذکره نویسان در احوال این چند تن اختلاف کرده‌اند ، تقی اوحدی بلیانی دقاقی در تذکره خود : (عرفات العاشقین) گوید: حکیم عمادالدین الغزنوی السلطانی المشهور شهریاری . . . بسبب نسبت عمادالدوله دیلمی بدین تخلص مشهور گشته . . . وچون مرقدومدفن او درشهریارری واقع است به‌شهریاری مشهور گشته. (نقل باختصار از تذکره عرفات نسخه خطی کتابخانه ملی ملک)

۳ـ اکسون : بضم اول و ثالث جامه سیاه گرانبهاست که اکابر جهت تفاخر پوشند و بکسر اول هم آمده بمعنی نوعی از دیبای سیاه شیخ عطار گوید :

اطلس واکسون مجنون پوست است　　پوست پوشد هر که لیلی دوست است

و قطران گوید :

شکوفه ریخته ازباد در بنفشه ستان　　چنانکه تافته لولوی از براکسون

فرهنگ برهان قاطع و آنند راج /ج /۱ .

٤ـ مک : امیر خسرو طاب ثراه .

نیست خدائی بجزان بی‌نیاز کوست خداوند خداوند ساز
سکه حکمش ز تغیر برون عرصه ملکش ز تصوّر برون
از دو رقم هفت وچهار آفرین یک‌رقمش‌راست هزار آفرین

صانعی که از رشحات چشمه میم محمّد مواضع مزارع دو گیتی را آبادان ساخته واز باقی نامش لوای احمدبرفرازمعراج نه‌پایه گردون که‌قرارگاه‌اجسام پاك ونشیمن اجرام تابناك است برافراشت

وله ایضا [1] :

احمد مرسل کـه نوشته قلم حمد بنام وی وحم [1] هم
کیسو ورونورودخانست وی ابروی او بامر نون و القلم [2]

الف‌احمد نیزه خطی‌قلم‌است که‌نی سان‌از رشحات [3] باران نیسان حکمت بر کنار دریای رحمت سر برآورده [4]، یا نخل امنیتی است چون لوای نور بر سرحم دخان سایه گسترده.

وله ایضا نورمرقده [5] :

آنکه همه لوح کن یک خط فرمان‌اوست سوره نورو دخان شمع شبستان اوست

فرماندهی که هیچ جانداری بی جایزه [6] امر نافذ او از صحرای عدم قدم

۱ـ مک جمله : « وله ایضا» را ندارد .

۲ـ این دوبیت از جمله قطعه ایست در مدح پیامبر ازکتاب مطلع الانوار از خمسه امیر خسرو دهلوی مطلع آن این است:

احمد مرسل که نوشته قلم حمد بنام وی حم هم
نه فلک از نام محمد مقیم هر دو جهان در خدنامش‌دومیم
گوی زمین برده بچوگان خود عرصهٔ میدانش ازل تا ابد

از عرق افشان بناگوش وی چشمهٔ خورشید یکی قطره خوی
گیسو و رو نورد خانش بهم ابروی او با مژه نون والقلم
ار لب او نیم نمی سلسبیل بر شکر او مگسی جبرئیل

۳ـ مک : از رشحه باران نیسان.

٤ـ مک : سربرآورد .

٥ـ مج : وله‌ایضا. مک. س: وله‌نورمرقده .

٦ـ درنسخه مک پس ازکلمه(جایزه) جای یک‌کلمه سفید و ناتویس اشت ودرنسخه مج : (بی‌جایزه امر نافذ).

بر دروازهٔ وجود ننهاد ، ونقد هستی هیچ فردی بی‌سکه‌فرمان روای اودرچهار سوی بازار کن فکان رایج نگشت . معمورهٔ خاك‌را آبادانی ازجویبار رافت‌وعطای اوست ، و مطمورهٔ افلاك رأ سر گردانی در جست و جوی خاك پای او ، واسطه ایجاد عالم هستی،رابطه اسباب حق شناسی‌و خداپرستی ، شهرآرائی که مرویه: **انامدينةالعلم** ، کتابهٔ ایوان بارگاه اقتدار اوست [کشور گشائی که قضیهٔ مرضیهٔ : **انانبی السیف** جوهر صفحه شمشیر آبدار او .

للشیخ النظامی قدّس سره] ۱ :

طـراز خـاتمت نقش نگینش — کـلیـد نـه فـلـك در آستینش
گهش آهوسخن گوید گهی شیر — گهش حجت زبان و گاه شمشیر
شکوه آفتاب از پایه او — بجز وی هر که باشد سایه او

چهار حرف نام ۲ احمد چهار عنصر است که‌مقتضی‌آفرینش‌دو گیتی آمده :الف اقتضای‌وجودعقل‌مجردنموده ،وحاایجادمتضمن جنّت هشت در گشته ، میم از حکمت **خمّرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا** ۳خبر داده و دال چهار بالش عناصردر زیر سراجسام نهاده.

وله ایضا ۴ :

رسولی کازل تا ابدهرچه‌هست — بـآرایش نـام او نقش بست
چراغی که‌انوار بینش بدوست ۵ — فـروغ همـه آفرینش بدوست
فلك بر زمین چار طاق افکنش — زمین بر فلك پنج نوبت زنش ۶

۱- عبارت میان دوقلاب : [کشور گشایی که قضیه ...... للشیخ النظامی قدّس سره] اززیادات نسخه مج است.

۲- مج : چهار حرف احمد. مک . س : چهار حرف نام احمد .

۳- برای مصادر این حدیث وحدیث ا انبی‌السیف به‌تعلیقات مراجعه شود .

٤- مک : « وله ایضاً» ندارد .

٥- مک : چراغی‌که پرواز بینش بدوست .

٦- این قطعه از اسکندر نامه از خمسه نظامی گنجوی است در نعت پیامبر و مطلع آن این است :

محمد کـازل تـا ابد هر چه هست — بآرایش نـام او نقش بـست
چراغیکه پرواز بینش بدوست — نظـام همـه آفرینش بدوست
ضمـاندار عـالم سیه تـا سپید — شفـاعت کن روز بیم و امید

بقیه پاورقی در صفحه بعد

للصاحب رح ۱

صلی الا لـهٔ علی ابن آمنه الـذی | جـائت به سبط البنـان کریمـا
قـل للـذین رجواشفـاعة احمد | صلواعلیه و سلّمـوا تسلیمـا

وچهار یارش که چهار جویبار بحر آثارند که معموری مزارع دین بـافاضت اجتهاد و اهتمام ایشان دایم قایم است.۲

[للنطنزی :

خیار الناس بالاجماع بعد المصفی المدنی

ابـوبکر ابو حفص ابوعمر و ابوالحسن

علیهم سلام اله و تحیاته وغفرانه ورضوانه ورحمتهٔ وبرکاته] ۳.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

فلک بر زمین چـار طـاق افکنش | زمین بر فلـک پنج نوبت زنش

چارطاق : خیمهٔ که آنرا در عراق شروانی گویند . عبدالرزّاق فیاض گوید :

چوقطع گردد میخ وطناب دهر دورنگ | چهار طاق عناصر شود شکسته ستون

وپنج نوبت : پنج وقت شبانه‌روزی که‌بردر پادشاهان زنند. فرهنگ آنند راج .

۱ـ اسماعیل بن عبادبن العباس بن عبادالوزیر الملقب بالصاحب کافی الکفاة ابوالقاسم.

۲ـ درنسجه مک بجای : (وچهاریارش که چهار جویبار بحر آثارند که‌معموری)عبارت چنین است . (واصحاب با وقارش چهار جویبار بحر آثارند که‌معموری).

۳ـ عبارت : [للنطنزی. خیار الناس ..... و رضوانه ورحمته وبرکاته] از زیادات نسخه مج است .

نطنزی : ابوعبداله‌الحسین بن ابراهیم بن‌احمدالنطنزی ازعلماء مذهب‌شافعی وادیب وشاعر ذواللسانین اصفهانی‌ساکن‌محله (ازرونه)در (جویباره) اصفهان وفات اودرسال۴۹۷ ه دردوزبان تازی وپارسی‌استادی‌ماهروشاعری مبرّزبوده‌است ازتصانیف‌اواست(دستوراللغه) یا(کتاب الخلاص تازی بپارسی) ازاشعار عربی اومقداری موجود است اما اشعار فارسی او بکلی ازمیان رفته و فقط ابیات متفرقه بندرت از اودر المعجم شمس قیس . حدائق السحر رشید وطواط ودرخودکتاب‌دستوراللغه ذکرشده‌است نگارنده تنها قطعه شعری که‌ازاو بدست آورده‌ام غزلی است برسبک غزلسرائی قدما مانند ابومنصور دقیقی . شهید بلخی وغیره و غزل این‌است :

نطنزی :

ز من بیدل تروزو دلر بـاتر | نه بیدل در جهان آمدنه دلبر

بقیه حاشیه درصفحه بعد

دعا و القاب حضرت اعلی سلطانی [۱]

چون مصوّر کارگاه : وصوّرکم فاحسن صورکم ومحرّر رقوم یمحواله مایشاء ویثبت بقلم اصطناع چهره گشای صور ابداع مینمود . و بخامه اعجاز بر صفحه ایجاد انشاء طبقات موجودات میفرمود . جمیل ترین صورتی که بخجسته ترین سیرتی . وفرخنده ترین سریرتی از طوایف سلاطین انام در زایجهٔ : لقدخلقنا الانسان فی احسن تقویم بصفت کریمه[۲]: ماهذابشرا ان‌هذا الاملک کریم رقم ثبت یافت . ذات همایون صفات[۳] پادشاه اسلام پناهی است . که طینت پاکش که مظهر رحمت الهی است بآب حلم و خاک تواضع و باد لطف و آتش شجاعت ترکیب یافته . اعنی سیمای محیای خلافت و پادشاهی طغرای غرای منشور[۴] خبرت وآگاهی بانی مبانی جهانبانی . ناصب رایات فرماندهی و کشورستانی . سکندر دولتی که اگر خضر خجسته قدم درصحرای عدم ازجان بخشی آب حیات الفاظ عذب و کلام روح پرور اوشمهٔ دیدی یاشنیدی هرگز سر گردانی ظلمات وجود نکشیدی . دارادرایتی که اگر سکندر فرخنده مخبر از صفای رای ملک آرای صوابنمای او پرتوی مشاهده نمودی بجام جمشیدی التفات نکردی . و بگوشه چشم جانب[۵] آینه جهان نمای ندیدی .

بقیه حاشیه از صفحه قبل

یکی آهو پی آهو (کذا) که از طبع — غزل نیکو نیامد جز بدو در
اگر سالار بودی کس بخوبی — سزا بودی مر او را برسر افسر
ستم خواهی بمن کردای بهشتی — بهشتی دیده هرگز ستمگر *

---

* نقل از یک مجموعه شعری مخطوط متعلق بآقای حسینعلی باستانی‌راد .

۱ـ نسخه مج سلطانی ندارد .
۲ـ مک : صفت کریمه .
۳ـ مک : همایون صفات پادشاه . مج : همایون پادشاه .
۴ـ مک : طغرای غرای خبرت . مج : طغرای غرای منشور خبرت .
۵ـ مک : چشم جانب آینه . مج : چشم آینه .

[لامیر خسروالدهلوی رح :

آنکه ز گنج مرحمت راتبه جهان دهد   هرچه بخواهدآن کند هرچه بخواهدآن دهد
قلبه(کذا) زمان چرخ رارشته بگردن آورد   چون ز طناب بارگه رابطه جهان دهد
صیتش اگر ز معدلت بانگ زند زمانه را   باز بجانب عدم حادثه را عنان دهد] ۱

انجم سپاهی که از شعله شهاب ثاقب رمح عفریت شکارش شیاطین ملاعین اشرار سوخته نایره ملتهب و **یقذفون من کل جانب دحورا و لهم عذاب واصب** گشته. اسلام پناهی که از پیکر شمشیر آبدار آتش بار پیش یاجوج و ماجوج حوادث فصیل آهنین: **اجعل بینکم و بینهم ردما آتونی زبر الحدید** چون سد سکندر کشیده ، درزمان امان افاضت معدلتش قصاص بچه گنجشک از باشه ۲ بازمیجوید ودر روزگار خجسته آثار اشاعت مرحمتش خرگوش در گوش شیر شیرزه راز میگوید . آفتاب جهانتاب فلک اقتدار سایه مرحمت حضرت پروردگار ، [وقتی قصیدهٔ در نعت و صفت این پادشاه کریم الاخلاق محرر این اوراق را اتفاق افتاده این چندنگین قیمتی که درحلقهٔ صرافان سخن آورده از آن قصیده است

لمولفه] ۳ :

شاه ابوالغازی معزملک دین سلطان حسین
آنکه دارد خاتم اقبالش از اختر نگین
نام او بر خاتمی گر عکس اندازد شود
معنی اسرار ظل اله را مظهر نگین
مهر میسازد در دولت قضا بر دشمنش
از نگین چرخ کآلوده بخاکستر نگین
[نام میمونش اگر بر خاتمی سازند نقش
از طرب بیرون جهد هر ساعت از چنبر نگین]

۱ـ عبارت : [لامیر خسروالدهلوی رح آنکه ز گنج مرحمت ... حادثه راعنان دهد] تماما از زیادات نسخه مج است .

۲ـ باشه : وزن ماشه جانوریست شکاری کوچکتر از باز معرب آن باشق است . برهان قاطع .

۳ـ عبارات : [وقتی قصیدهٔ در نعت و صفت این پادشاه ...... از آن قصیده است . لمولفه]از زیادات نسخه مج میباشد .

خاتم او ملک معنی در نگین آورد وبس
کی خواص خاتم جم آید از دیگر نگین
[گر قضا سازد دمی انگشت قدرش خاتمی
حلقه سازد چنبر گردون و جرم خور نگین
جمله عالم رادرانگشت وقارش خاتمی است
حلقه آن کوه قاف عرصه اغبر نگین
از برای خاتم انگشت قدر اوست آنک
هاله حلقه گردد و در وی مه انور نگین
در صمیم کان بیاد خاتم اقبال او
از طرب پیوسته خندان باشد و ازهر نگین
روز و شب در حسرت انگشترین دولتش
در معادن میزند بر سنگ خارا سر نگین
ای که بهر خاتم اقبال تو هر بامداد
آورد از کان مشرق خسرو خاور نگین
گر زروی دشمنت عکسی فتد بر کان لعل
زو برون ناید مگر چون کهربا اصفر نگین
ور فتد برقی ز شمشیر تو بر کان بلور
چون زمرّد آید از کان بلور اخضر نگین
روز رزم ومعرکه آنجا مروآنرا بجنگ(کذا)
حلقه گردد قامت وآن حلقه را استر نگین
زرگران خیل تو سازند جمع خصم را
حلقه‌های دیده ها از مهرهٔ ششتر نگین
مُهر مهرت خصم را نقش نگین دل نشد
زانکه نیکو نیست ازهر سنگ بد گوهر نگین
خاك راه ونعل اسبت گر رسد در چین و روم
سرمه سازد زآن یکی فغفور وزین قیصر نگین

، تا بدوران فلک در مجلس عیش و نشاط
حلقهٔ باده پرستان را بود ساغر نگین
ساقی بزم ترا بادا در انگشت طرب
حلقه از دور پیاله وز می احمر نگین] [1]

خسروی که درآئین مرحمت و قوانین مکرمت [2] واسالیب ملکداری وقوالب شهریاری وامور دین‌پروری و رموز دادگستری وقواعد سیاسی وعقاید حق شناسی قبله احرار و قدوهٔ ابرار وزبدهٔ سلاطین وعمدهٔ خواقین وصفوةولاة و اسوة ثقات‌آمده، وازغلغله صدای نوبت دولت استوار وطنطنهٔ صیت سیاست [3] نصفت شعارش دیده‌بخت پایدارش [4] بیدار گشته، و چشم خیره تیرهٔ فتنه نابکار درخواب ادبار رفته . صفدری که‌درزمان سطوت‌دلاوری و صولت بهادری‌او هفت خوان‌آسمان [5] داستان هفت‌خوان رستم‌دستانرا خوار و مبتذل ساخته. پاکیزه محضری که در دوراشاعت موایدکرم و محامد شیم‌اودست تصرف روزگار طومار اشتهار خاقان و اخلاق قاآن را در مدرج [8] نسیان انداخته .

---

۱ ـ ازاین قصیده‌درنسخه مک چهار بیت ۱ و ۳ با ۲ و ۵ مذکوراست ودرنسخه‌مج ۱۹ بیت : ٤ و ٦ — ۹ ، نوشته شده است .

۲ ـ مک : خسروی‌که درآئین مکرمت واسالیب ملک داری وقوالیب شهریاری.

۳ ـ مک : طنطنهٔ سیاست .

٤ ـ مک : دیدهٔ بخت پایدار بیدار گشته .

۵ ـ هفت خوان آسمان : شاید هفت سبعهٔ سیاره یا هفت آسمان چه هفت طارم‌وهفت سقف هفت آسمان است .

٦ ـ هفت‌خوان رستم دستان : هفت عقبه که‌در سرراه رستم بود در مازندران .

۷ ـ مک : خاقان و اوراق اخلاق قاآن‌را.

۸ ـ این‌کلمه‌درنسخه‌های‌مج . مک. س (مدح) نوشته‌است‌که‌ظاهراً اصل‌آن**مدرج** یا **ازج** بوده و بدست نساخ تحریف شده .

والمدرج : الکتاب‌المطوی . و مدرج النمل : مدّبه=سوراخ مورچه و جمع آن **مدارج** .

و المدرج و المدرجه : الکتاب الملفوف و الرقعة الملفوفه و جمع آن نیز **مدارج** .

و **ازج** بفتح اول ودوّم وسکون جیم معرب **ازک** پارسی نوعی از عمارت کوتاه و طولانی . ونیزبمعنی گور و دخمهٔ مردگان .

شعر ۱

ان لاح فهو الصبح من انواره
او فاح فهو الروض من ازهاره

لابی‌الفرج رح ۲ :

پیچیدن افعی بکمندش ماند
آتش بسنان دیو بندش ماند
اندیشه برفتن سمندش ماند
خورشید بهمّت بلندش ماند

همای چتر همایونش ابر رحمتی است سایه بر سرعالمیان گسترده ، وماهچه۳ لوای سلطنتش آفتاب سعادتیست عرصهٔ آفاق را منوّر کرده . اگر سامعان این کلام ومطالعان این اوراق بعضی ازاین اوصاف و اخلاق‌را ازقبیل اغراق شعردارند ع: کز اکذب‌اوست احسن‌او۴، یا از قسم مبالغهٔ اصحاب‌لسان شمارند که ، ع: هرلحظه فسانهٔ سرایند ، هر گاه بمطالعه مجموعه معانی‌اعنی«جامع البدایع السلطانی» که‌مبنی‌است

---

۱ ـ در نسخه مک کلمه (شعر) ندارد .

۲ ـ درنسخه مک جمله: (لابی الفرج رح)ندارد واین‌عبارت‌اززیادات نسخه‌مج‌است.
ابوالفرج : در میان سخنوران وشعراء ایران چندتن ابوالفرج نام وجود دارد : استاد ابوالفرج سجزی . العمیدالاجل الکافی ابوالفرج‌بن مسعود رونی، وابوالفرج بلخی‌از بلخی‌وسجزی‌دیوان وآثارشعری‌دیگری‌دردست نیست‌امادیوان ابوالفرج‌رونی موجوداست. رونی ازشعراء عصر غزنویان ومداح سلطان ابوالمظفر ظهیرالدوله رضی‌الدین ابراهیم بن مسعود بن‌محمود غزنوی (سال ۴۵۰ - ۴۹۲) وپسرش‌مسعود بن ابراهیم(۴۹۲ -۵۰۸) غزنوی واز مردم نیشابور بوده است.
دهکدهٔ رونه از دهستانهای خاوران نیشابور یا بقول نورالدین محمد عوفی از توابع شهر لاهور هندوستان است . امارباعی مذکور درمتن در نسخهٔ مخطوطهٔ دیوان او متعلق بکتابخانه ملی ملک دیده نشد .

۳ ـ ماهچه : وزن باغچه : آنکه از زر وسیم شکلی مانند ماه ساخته برسر علم‌نصب کنند . فرهنگ برهان قاطع وآنندراج .

۴ ـ این مصراع ازجمله ابیاتی‌است از مثنوی خسرو وشیرین نظامی گنجوی در پند واندرز فرزند خود گوید ومطلع آن این‌است :

آن روز که هفت ساله بودی ‌ ‌ ‌ چون گل بچمن نواله بودی
در شعر مپیچ و در فن او ‌ ‌ ‌ چون اکذب اوست احسن او

ازبعضی محاسن خصایل ومکارم[1] شمایل این‌سلطان خسرونشان. بااستقراء «کتاب منصورنامه» که‌مبنی‌است برصادرات‌احوال ونادرات‌افعال[2] این‌پادشاه سلیمان مکان فایز گردند هرآینه ازراه انصاف در آمده وانحراف ازطریق اعتساف‌لازم خواهند داشت.

لمولفه عفی عنه :

برد آب خضر خجلت از رشحهٔ کلک من
در حسن خصال او چون خامه همی رانم
صدق است مقال من در وصف کمال او
افسانه نمیگویم یا قصه نمیخوانم [3]

حضرت کردگاربیچون ذات میمون وعنصر همایونش راکه سبب امن وامان[4] اهل ایمان و واسطه رفاهیت عالم و عالمیان است [5] از آفات و مخافات گردون دون وحوادث ونوایب روزگار بوقلمون همیشه محفوظ ومامون داراد.

للاسدی رح [6] :

بهر جانب که رو آرد بتقدیر
رکابش باد چون دوران جهانگیر
شهنشاهی و عمرش جاودان باد
تنش آسوده و دل شادمان باد
لوایش بر همه آفاق منصور
سپاهش قاهر و اعداش مقهور
سرش زیر کلاه خسروی باد
بخسرو زادگان پشتش قوی باد [7]

---

۱ ـ مک : خصایل ومکارم شمایل این‌سلطان خسرو نشان. مج: خصایل شمایل این سلطان نشان.

۲ ـ مک: برصادرات احوال‌پادشاه. مج: برصادرات‌احوال ونادرات افعال‌این‌پادشاه.

۳ ـ عبارت : [لمؤلفه عفی‌عنه . بردآب خضر ... یا قصه‌نمیخوانم] اززیادات‌نسخه مک است ودر مج تماما محذوف است وجمله دعائیه ، «عفی‌عنه»قطعا ازاضافات‌نساخ‌است.

٤ ـ مک که‌سبب امان اهل .

٥ ـ مک : و عالمیان از آفات .

٦ ـ درمک رمز رح ندارد .

۷ ـ این اشعار در «گرشاسب‌نامه» اسدی بنظرنرسید .

دعای دولت و جانداری[1] حضرات شاهزادگان کامکار

فاضلترین موهبتی و کاملترین مکرمتی که ازمخزن :

المال والبنون زینة الحیواة الدنیا ومکمن : **و الباقیات الصالحات خیر عند ربك ثوابا وخیر املا،** زینت روزگار همایون این پادشاه کامکارعالیمقدار آمده آنست که ازامتزاج ارکان سلطنت وازدواج عناصر خلافت چهارده ماه چهارده ، اعنی شاهزاده‌های جوان‌بخت سعادت یار که هریک چون بدر کامل منیر بلکه چون خورشید عالم تاب جهانگیرند و حالا ساحت با سماحت ملك و دین و بساط بسیط روی زمین بفرّ ذوات خجسته آئین ایشان بر اطباق چرخ برین سمت تقدم و تفوق دارد نتیجه صلب همایون این خسرو جمشید جاه است که حضرت سلیمان نبی‌را علی نبینا و علیه السلام با وجود هزار حرم وقوت نبوت یکی بیش نبود آن نیز در تسویه اعضای کامل نه[2]. و این‌شاهزاده‌ها هریک درسعادت منظر روی لشگری و هر کدام درمیدان جلادت وبهادری صفدری :

---

۱ ـ جاندار: سلاح دارو نگهبان . پاسبان ونگهبان جان پادشاهان که همیشه باشمشیر درخدمت ایستد . وبمعنی دوست و مددکار نیز آمده است .

شرف شفروه گوید :

کی تواند کرد جانداری او هر جانور

حافظ و جاندار او ایزد تعـالی بس بود

فرهنگ آنندراج .

۲ ـ مك : یکی بیش نبود آن نیز درتسویه اعضاء کامل نه . مج یکی بیش و ان نیز درتسویه اعضای کامل نبود .

لمولفه رح ۱ :

بگاه سخا هر یکی حاتمی
بروز وغا هر یکی رستمی
همه شیر مردان روز مصاف
بطبع و به پیکان همه موشکاف
زبون شیر افلاك در جنگشان
سپهر برین زیبد اورنگشان
گه بزم از بخشش بی دریغ
دل و دست هریک چو دریا و میغ
[گه رزم از تیغ خارا شکاف
دو نیمه زده قاف را همچو کاف]۲
هلالست و خور گوی و چوگانشان
زمین و زمان زیر فرمانشان

همه کامکاران ارائک دانش و فرزانگی ، و شیرشکاران معارك مردمی و مردانگی ، هریك برآسمان دولت آفتابی ، و هریک در میدان صولت افراسیابی ، ریاحین بساتین عاطفت و کامکاری ، و ثمرات شجرات خلافت و شهریاری ، طوالع مطالع الطاف الهی ، کواکب ثواقب جهانداری وپادشاهی .

لواحد من الشعراء :

شهزادگان نجوم سپهر خلافت اند
ماهست در میانهٔ شان شاه کامکار۳
خلق حمید شان همه پیرایه شرف
ذات شریفشان همه سرمایه وقار

---

۱ ـ عبارت : (لمولفه رح) از زیادات نسخه مج است و کلمه (رح) نیز بدون تردید از اضافات نساخ است .

۲ ـ بیت ما قبل آخر این قطعه : گه رزم از تیغ خارا شکاف . . . از زیادات نسخه مك است .

۳ ـ مك : ماهست درمیانه‌شاه کامکار .

نی فتنه سر کشیده در ایام شان چو سور
نی گنج خاك خورده ز انعام شان چوسار[1]

هر یک پی صلاح ممالک بروی ورای
ماه شب حوادث و خورشید روز بار

باغی است مهرشان که معالی دهد ثمر
بازیست جودشان که محامد کند شکار

[چون بعضی ازصوادر][2] احوال هر یک علیحده درمحل خود استقلال ذکر خواهد یافت دراین مقام ع[3]: بر دعا اختتام اولیتر . حضرت الهی بکمال عواطف نامتناهی این در دانهای صدف پادشاهی را از وصمت تباهی و تناهی[4] در ضمان امان داراد .

لمخدوم نامی جامی قدّس سرّه[5]

من نگویم عمر شان جاوید بادا تا ابد
زآنکه جاویدان نماند غیر حی لا ینام

این همی گویم که این اقبال وین دولت مدام[7]
متصـل بـادا بعز آنجهانی والسلام

---

۱ ـ مک : نه فتنه ...... نه گنج خاك .....
۲ ـ عبارت : [چون بعضی از صوادر]از زیادات نسخه مج است.
۳ ـ کلمه : (ع) درمکندارد .
٤ ـ کلمه : (وتناهی) اززیادات مج است .
٥ ـ عنوان این دوبیت درنسخهٔ مج : لغیره ودرنسخهٔ مک : (لمخدوم نامی جامی قدس سره). بخش اول کتابرا اسفزاری در زمان حیوٰة مولی عبد الرحمن جامی نگاشته پس جملهٔ دعائیه «قدّس سره» که درموردِاموات گفته میشوٗد از الحاقات وتصرفات نسّاخ میباشد.
٦ ـ مک : وین همی گویم که این اقبال دولت برمدام .

دعای دولة امرای عالی رأی ملك آرای

دیگر از اتفاقات حسنه این دولت که : **ما الدولة الا بالاتفاقات الحسنة**، وُجود بافیض وَجود[1] ارکان رفیع البنیان دولت قاهره است از امرای عالی رای ملک آرای، واعیان هنر نمای عدو بند کشور گشای ؛ جان بخشان مجلس بزم ، وجانستانان عرصه رزم ، حامیان حوزهٔ اسلام ، ماحیان آثار بغی و آثام ، بانیان مبانی امن و امان ، هادمان قواعد بدعت و ظلم و عدوان[2] .

انوری رح[3] :

جهان مسخر فرمانشان به نیک و به بد
فلک متابع پیمانشان بخیر و بشر
یکی بمدحتشان روز و شب گشاده زبان
یکی بخدمتشان سال و ماه بسته کمر
سپهر قدر و زمین حلم و آفتاب لقا
سحاب جود و فلک همت ملک مخیر[4]

---

۱ ـ وُجود اول بضم واو جزء کلمه از **وجد** ، وَجود دوم بفتح واو عاطفه از **جود** .

۲ ـ مک : درمتن ـ وعدوان ـ ونسخهٔ بدل آن ـ وطغیان ـ است.

۳ ـ مج : **مخیر** ـ بخاء معجمه و یاء مثناة تحتانی : صاحب الخیر = مصدر میمی از : **خار خیرا = صار ذا خیر** . مک . س : **مخبر** ـ بخاء معجمه و باء موحّدة تحتانی : **العلم بالشیء عن تجربة و اختبار. او العلم بحقیقة الشیء و کنهه** = مصدر میمی از: **خَبَرَ خبر او خبرة الشیء :علمه بالاختبار او علمه بحقیقته و کنهه.**

زمام خویش بتوفیقشان سپرده قضا
عنان خویش بتدبیرشان بداده قدر
نه از موافقت شان قضا بتابد روی
نه از متابعتشان قدر بپیچد سر

هریک بهنروری و فضایل پروری [۱] شهرهٔ جهانی ، و هر کدام در بزرگی وعواطف گستری نادرهٔ دورانی ، از هیبت سموم سطوت ایشان (بهرام در شکم گور خزیده، وازخجالت تکلفات بزم‌ایشان) [۲] خسرو پرویز سردر نقاب تراب تیره کشیده، همای معدلتشان‌درهربوم که پرباز کرده آن‌بوم راهمایون گردانیده، وسحاب عاطفت ایشان برهرزمین باران مرحت بارانیده [۳] باغ و بساتین شده گل [٤] وریاحین رویانیده ، چنانکه [٥] آثار عمارات‌واَمارات‌مبرات هریک بحکم ع [٦]: آن آثارناتدل علینا،بزبان‌حال که : **لسان الحال اصدق من لسان المقال** [٧]، شرح همت‌علیا ورتبت‌اسناء ایشان‌بیان مینماید : **الشرف بالهمم العالیه‌لا بالرمم البالیة** . حق‌تعالی ذوات ملایک [٨] صفات ایشان را که این [٩] مدینة الاسلام پاکیزه نهاد بمیامن برکات اهتمام [١٠] و اجتهاد ایشان زینت نعم المقام ورتبت دارالسلام یافته از مکاره زمان درضمان امان داراد.

---

۱ ـ مک : هریک بهنرپروری شهرهٔ جهانی .
۲ ـ عبارت : بین‌الهلالین: (بهرام درشکم گورخزیده‌وازخجالت‌تکلّفات‌بزم‌ایشان) از زیادات نسخه مک‌است .
۳ ـ مج : وسحاب مرحمت ایشان برهرزمین‌که باران عاطفت‌بارانیده . مک : وسحاب عاطفت ایشان برهرزمین باران‌مرحمت بارانیده .
٤ ـ مک : وگل وریاحین .
٥ ـ مک : چنانکه از آثارعمارات .
٦ ـ مک : (ع) ندارد
٧ ـ این عبارت از امثال سائرهٔتازی است درمجمع الامثال میدانی نیشابوری‌وجمهرة الامثال ابوهلال العسگری : (لسان‌الحال‌ابین من‌لسان المقال) و (لسان‌التجربه اصدق) .
٨ ـ مک : ملک صفات .
٩ ـ مج:که این مدینه . مک :که مدینه
١٠ ـ مج : برکات واجتهاد . مک : برکات‌اهتمام واجتهاد.

لواحد من الشعراء [۱] :

تا نباشد آسمانرا هیچ مانع از مدار
تا نباشد اختران را هیچ قاطع از مسیر
دربدو نیک آسمانرا باد باب شان مشار
درکم و بیش اخترانرا بادرای شان مشیر [۲]

---

۱ ـ سج : (لغیره) . مک : لواحد من الشعراء .
۲ ـ مک : در بدونیک آسمانرا باد باب وشان مشار
درکم و بیش اخترانرا مادری ایشان مشار

صفة بلدة طيّبة هرات صانها الله تعالی عن الآفات والحادثات[1]

بر بصر[2] بصیرت اولی الابصار ودیدهٔ سریرت ذوی الاختبار[3] مخفی و مستور نخواهد بود که بلدهٔ فاخرهٔ هرات حرسها الله تعالی عن الحادثات از سوابق دهور وسوالف[4] شهور همیشه نزهتگاه طوایف امم، وزینت بلاد و بقاع اقالیم عالم[5] بوده وهست، آب زلالش خاك غیرت درعین تسنیم و چشم چشمهٔ ماء معین زده، وباد شمالش آتش خجلت[6] درجان ریاح بهشت ونسایم اردی بهشت انداخته، مجمع علمای اعلام، ومربع فضلای ایام، مقصد سلاطین نامدار، ومعهد[7] خواقین رفیع مقدار، مرجع اصحاب معارف، ومنزل ارباب عواطف، مأمن زهاد وعباد، و مسکن اهل رشاد و ارشاد، محط رحال رجال الله، مهبط آیات حقایق وانتباه، مطاف طواف قدم داران جهان پیمای، وجهه قصد شهریاران کشور گشای، مورد افاضات الهی، موبل[8] برکات نامتناهی، مشرق

---

۱ - کلمه: (والحادثات) اززیادات مک است.

۲ - مج: بربصیرت. مک: بربصر بصیرت.

۳ - دراصل ذوی الاختیار.

٤ - مک: ازسوابق وسوالف شهور.

٥ - مک: اقالیم عالم بوده. مج: اقالیم بوده.

٦ - مک: خجالت.

۷ - مک: معهد خواقین. مج: مهد خواقین.

۸ - این کلمه درنسخه‌ها مخدوش است، و بقرینهٔ سجعهای قبل و بعد آن اعنی: مرجع، مقصد، مورد، بایستی آنرا **موئل** یا **موبل** خواند

و **الموئل**: الملجاء از وال والافلانا: اتخذه موئلاای **ملجاء، والموبل**: اسم مکان من وبلت السماء امطرت الوبل. والوَبل والوابل المطر الشدید. اومن وبله: ضربه ضرباً متتابعا. و **الموبل** ایضا: الحزمة من الحطب. یعنی: هرات ملجاء یا مکان امطاروتتابع یاحَزمة و مجموعهٔ برکات نامتناهی.

انوار آیات ربانی [۱]، مطلع شوارق عنایات ومواهب سبحانی .
لعبد الواسع الجبلی رح [۲] :

تبارك اله از این بقعهٔ که پنداری
ز بس تکلّف کاندر عمارة آنست
خلاصهٔ خردست و دقیقهٔ شرفست
لطیفهٔ هنر ست و نتیجهٔ جانست
هوای او بلاطفت چوعین تسنیم است
زمین او بنظافت چوباغ رضوانست

سواد دلگشایش مردم چشم هفت اقلیم آمده ، یاخود چون ظلمات خضر ست که[۳] آب حیوان درو مقیم گشته ، دایرهٔ ربض سور آیتش قافیست بر گرد عالم محیط شده ، رسته [۴] اسواق نزهت وفاقش خط تزییف [۵] برچهارسوی هفت اقلیم آفاق کشیده ایضاله :

از خرّمی چو طبع حریفان همنفس
وز نیکوئی چوروی ظریفان دلربای
هستند متفق همه عالم که هیچکس
زین گونه جایگاه ندید است هیچ جای

غبار توتیا آثارش کحل دیده وران محیطافلاك ، وزلال کوثر مثالش آب‌روی ساکنان مرکز خاك ، ساحت با سماحتش طیره‌گر [۶] چرخ برین ، و بقاع گردون

---

۱ ـ مک : انوار آیات ربانی . مج : انوار هدایت ربانی .
۲ ـ عبارت : لعبدالواسع الجبلی رح . اززیادات مج‌است ودرنسخه مک‌ندارد .
۳ ـ مک: خضرست‌آب حیوان .
٤ ـ مک:(رسته)بسین مهمله . مج : (رشته) بشین نقطه‌دار
٥ ـ مک:خط تزّهف از **تزّهف‌عنه : اعرض**.مج : خط تزییف از **زافت الدراهم: صارت مردوده .**
٦ـ طیره بالفتح عربی : خشم و غضب و بالکسر خفت و سبکی و خجالت وعیب . سعدی گوید :
دوچیز طیره عقل است دم فروبستن ـ فرهنگ آنندراج .

ارتفاعش آرایش ارباع روی زمین، شرفات بروج فلک عروجش زبان طعن بر معارج مدارج علوی دراز کرده ، ولب ساکنان سطوح عرش اشتباهش در گوش معتکفان صوامع سموات راز گفته ، کتابهٔ ایوان پنج دروازه‌اش که در شش جهت هفت اقلیم جهان طاق است بفحوای: **هذه جنات عدن فادخلوها خالدین** موشّح ، وصفحات باغ وراغ روح فزایش که رشک هشت بهشت مینا و غیرت نه طارم خضر است برقوم : **مثل الجنة التی وعدالمتقون** محشّی . این ابیات که ۱ آب حیات معانی از ظلمات حروف و کلمات او ترشّح مینماید جهة ترشیح اوصاف این خطّه جنت آئین ازرشحات کلک سحر آیات خواجه تاج سلمانی ۲ رح که عالمیانرا از خطّ رَوحانی او حظّ ۳ رُوحانی حاصل است رقم اعجاز یافت :

هرات چشم و چراغ جمیع بلدانست
جهان تنی است بنسبت هرات چون جانست
شده است سینهٔ روی زمین خراسان لیک
هرات از ره معنی دل خراسانست
چو هست مسکن معمور اولیاء اله
مقام قاطبهٔ علم و دین و دیّانست

---

۱ - مک : ابیات که آب . مج : ابیات آب .

۲ - خواجه تاج سلمانی از افاضل شعراء وسخندانان هرات در قرن نهم است برای ترجمهٔ احوال او به‌تعلیقات مراجعه شود .

۳ - **الرَوح** بفتح راء : الفرح ، یوم روح: طیّب . **الرُوح** بضم راء : النفس والنسبه الیهما : روحانی(بفتح الراء فی‌الاول ، وضمها فی‌الثانی علی غیرقیاس *) و (ازخطّ رَوحانی اوحظّ رُوحانی حاصل است) یعنی : از خطّ خوش وزیبای اوحظّ وبهجت روُحانی ونفسانی حاصل است.

---

* صاحب (لسان العرب) نسبت غیر قیاسی روحانی رافقطدریک مورددانسته گوید: «والرَوحا : موضع والنسبه الیه رَوحانی علی غیر قیاس » ماده ـ روح ـ

نسیم خلد زباد سرو حش مظهر
بخاك طینت او مضمر آب حیوانست[۱]

صفای او بصفت غیرة جمال بهشت
هوای او بفرح رشک روح وریحانست

بسان روضه بنایش ممهد الارکان
مثال سدره اساسش رفیع بنیانست

نعیم و ناز بهشت است سر بسر آنجا
مجاورش بمثل نیز مثل رضوانست

از آن گذشته برفعت زآسمان که کنون
مقام سلطنت آفتاب تابانست[۲]

(ودر کلام واجب النظام حضرت عارف نامی النحر التامی والبحر الطامی[۲] مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی مدّظله السامی این مقطع در وصف خیابان واقع شد:

حدیث روضه مکن جای این نه بس مارا
که در سواد هری ساکن خیابانیم[۳])

واین اوصاف ومثل این آلاف آلاف شمهٔ از اوضاع و آثار سابقهٔ این بلدهٔ فائقه است. اما در روزگار خجسته آثار این پادشاه عالیمقدار از اشاعت معدلت و افاضت

۱- خلاصة الاخبار فی احوال الاخیار—غیاث الدین خواندمیر: « بخاك طینت او مضمر آب حیوانست ».

۲ - عبارت «النِحر التامی» دراصل مخدوش است والبحر النامی والسحر التامی خوانده میشود وقیاساً اصلاح شد. النحر بکسر نون وحاء مهملة : الحاذق الماهر والبصیر الفطن. والنحریر کذلک جمع نحاریر والتامی فاعل من تم تماماً = الکامل. والبحر بفتح الباء والطامی بالتخفیف فاعل من : طما طموا وطمی طمیا : الماء : ارتفع وملاء النهر ، او من طمّ طماالاناء ملاه وطمّ الماء غمر الشی. وعلیه الطامی بالتشدید فاعل منه ومعنی البحر الطامی = البحر یغرق فیه ماحوله اوکل شی-اوالطامی منسوب بالطامه وهی الداهیه تفوق ماسواها.

۳ - عبارت . (ودرکلام واجب النظام) تاآخر (ساکن خیابانیم) اززیادات نسخه مک است ونسخه مج ندارد.

نصفت، و کثرت عمارات، واحداث بقاع خیرات، ووفور زینت، وعلوّ رتبت، وازدحام خلایق، والتیام مرافق، وسعت مداخل، ونزهت منازل، واحداث انهار، واصناف اثمار، وغرایب ریاحین، ورغایب بساتین، ووفور ربوع، وصنوف زروع، بمرتبهٔ رسیده که طیار اندیشه را درمضمار تعریف، وسمند فکرت را درمیدان توصیف آن مجال طیران وقدرت جولان محال مینماید، ازغلبه مردم مرور ۱ دراسواق وشوارع ۲ آن متعسر، ودر بیشتر اوقات ازترصیص مناکب وتعریک ۳ مراکب دخول وخروج ازدروب اومتعذر. ازانواع ظرایف که دراطراف اقالیم عالم حاصل میشود آنچه خواهند، و چندانکه خواهند بی تردّد دروی مهیّا، ۴ وازاصناف هنرمندان و اهل حرف ومستعدان که در جمیع مداین رویزمین یکی نتوان یافت دروی متعدد پیدا.

لامیر خسروالدهلوی :

تختگه تاجوران بلند
گشته ز اقبال شهان ارجمند
دورش از آن گاه که بر کار شد
دایره چرخ ز پرگار شد
تا که بنا یافت نگنجید بیش
در همه عالم ز بزرگی خویش
درج ببر جش درجات سپهر
گشته بگرد سر او ماه و مهر ۵

سبحان الله زهی خطهٔ که هر سال قریب به بیست هزار برده از ترکستان

---

۱ - مک : مردم دراسواق . مج : مردم مرور دراسواق .

۲ - مک : وشوارع آن متعسّر . مج : وشوارع اومتعسّر

۳ - : رصّ رصّا ورصّص ترصیصا الشیء : الصق بعضه ببعض و ضمّه . ومناکب جمع منکب: مجتمع راس الکتف والعضد بفارسی (دوش.شانه). وعرّک تعریکا بمعنی اعترک اعتراکا الابل فی الورد : ازدحمت والرجال فی المعرکه : ازدحموا :

٤ - س: دروی پیدا و مهیّا . مج. مک : در وی متعدد و پیدا .

٥ - بعضی مصارع این قطعه درمک مقدم ومأخر نوشته است :

و هندوستان وغیر همابدین مدینهٔ دین پناه می آورند و همه بهای تمام فروخته میشود که نه قیمت برده ارزان میشود ونه نرخ نان گران. و اگر لشگری دویست و سیصد هزار مردم دروی درآیند وبیرون روند نه زیادتی پیدا و نه نقصان ۱. گوش هوش سامعان آثار امصار واخبار بلدان ازاستماع نظیر آن اصمّ. وزبان بیان واصفان اصقاع وارباع گیتی درشرح جمعیت وجامعیت آن ابکم.

ایضاله ۲:

مردم او جمله فرشته سرشت
خوشدل و خوشخوی چواهل بهشت
هر سر مو بر سر ۳ ایشان هنر
و آمده در سوی شکافی بسر
بیشتر از علم و ادب بهره مند
و اهل قلم خود که شمارد که چند

ازامارات عمارات اوفحوای: **جنّة عرضها السموات**، بظهور آمده، وارتفاع بقاع دلپذیرش که صفت: **لم یخلق مثلهافی البلاد**، دارد خورنق وسدیر عرضهٔ خجالت وتشویر ۴ گشته. **بلدة طیّبة ورب غفور**.

---

۱ ـ س: نه‌زیادتی گیرد و نه نقصانی پذیرد.
۲ ـ مک: وله ایضا نورّ مرقده. س: لامیر خسرو. مج: ایضاله.
۳ ـ مک. س: هرسر موبرتن ایشان.
٤ ـ شوّره تشویرا: اخجله.

مدح حضرت حقایق پناهی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی [1]

از احسن صفات وایمن برکات این سواد نورانی وخطّه مسلمانی که عقل از آن اعراض نمی نماید و هیچکس رابرآن اعتراض نمیرسد آنست که چون طارم چهارم مقام مسیح وقت ومنزل خورشید حقایق است. اعنی حضرت ارشاد پناه مرجع طوایف اهل اله سرحلقه اصحاب سلسله: **یحشر المتقین الی الرحمن وفدا**، صاحب اسرار **الاّمن اتخذ عند الرحمن عهدا**. غوث الانامی ملاذالاسلامی [2] مولانا نورالحق والحقیقة والدین عبدالرحمن الجامی اسبغ الله تعالی ظله الوارق علی مفارق اصحاب المعارف والعوارف، که از رشک آب حیوات معانی رنگینش که درظلمات خطوط حروفش [3] مندرج است. زلال خضر سر دربیابان نهاده، برخاك سیاه [4] میغلطد، ودرجست وجوی جرعهٔ ازبحر بسیط ضمیر [5] برجیس تاثیرش دریای محیط چون متعطشان بوادی بالب خشک ودهان تلخ گرد عالم میگردد.

لامیر خسرو رح [6]:

اگر نه بیم قیامت بود فرو افتد
بعشق بوسه پای وی ازسپهر اجرام
شود سیاهی دلها زدوده از نظرش
چنانکه حک شود از تیغ آفتاب ظلام

۱- مک: مدح ...... حقایق پناه المخدوم النامی مولانا ...... الجامی مدّ ظله.
۲- مک: ملاذالاسلامی. مج: مرشد الاسلامی.
۳- مج: خطوط حروفش مندرج است. مک. س: خطوط مندرج است.
٤- س: برخاک میغلطد.
٥- مک: بحر بسیط برجیس. مج. س: بحر بسیط ضمیر برجیس.
٦- مک: امیرخسرو. مج: لامیرخسرو.

نماند برصفحات قضاش مشکل هیچ
از آن علوم که علّامهٔ ساختش علّام
ز عشق عهد وی ایام رفته پس‌ماند ۱
که باز گردد وداخل شود دراین ایام

نسایم نفحات انس از بهارستان کمالاتش در وزیدن، و لوامع انوار خورشید هدایت ازلوایح مقاماتش دردرخشیدن، سبحةالابرار ۲ معارفش تحفهٔ احرار روزگار شده، وسلسلة الذهب حقایقش که بشواهد نبوّت ترتیب ۳ یافته و شاح گردن ابرار ادوار آمده ۴. از کمال کلام حکمت انجامش خردنامه‌اسکندری کنایتی، وازجمال‌عرایس ابکار معانی الفاظ معجز نظامش قصه یوسف و زلیخا حکایتی.

لمؤلفه ۵:

عروسان معانی چون زلیخا عاشق رویش
جوانان اهل یوسف صفت محبوس زندانش
یدالله تا کند نقل کلام وحی آثارش
فلک‌چون صفحهٔ کاغذشد وانجم زرافشانش
قضا برآتش خورشید سوزد بهر چشم بد
زانجم هرسحردر مجمر گردون سپندانش

صاحب ولایتی که گردنکشان اقالیم علم و عرفان از اقصی بلاد هند تاانتهاء ممالک روم و فلسطین و از سرحد خطای ٦ وچین و ماچین تانواحی بلغار و سقسین ۷

۱ـ مک : زعشق عهد وی ایام رفته سرپس ماند.
۲ـ مک : سبحة الابرار . مج سبحةالاوراد .
۳ـ مک : بشواهد نبوت تربیت یافته .
٤ـ س : گردن ابرارآمده .
٥ـ مک . س کلمه : (لمولفه) ندارد .
٦ـ خطای : شهر وناحیهٔ ازترکستان وختانیز گفته میشود ـ فرهنگ آنندراج .
۸ـ سقسین بروزن قزوین ولایتی‌است درترکستان . نظامی گوید :
طرفداران ز سقسین تا سمرقند
بنوبت گـاه درگـاهش کمربند
فرهنگ آنندراج

سر بر خط ارادتش نهاده‌اند، و درتمامی اقسام علوم و حقایق و جمیع قوانین و آداب و فضایل و اسالیب معارف و عوارف حضرتش را امام و پیشوا و مقدم و مقتدا میدانند و میدارند ۱

شعر ۲ :

لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی‌واحد۳

عیسی نفسی که از۴ دم‌جان‌بخش: **وابری الاکمه والابرص‌واحی‌الموتی.** روح درعظام افاضل‌عظام ۵ میدمد، موسی کفی که قلم سحرآثارثعبان کردارش بمعجز: **فاذاهی حیة تسعی**، سامری راکوشمال: **لامساس** میدهد. جواهر منظومـاتش: **کانهن‌الیاقوت والمرجان** وشاح صباح ملاح **حورمقصورات فی‌الخیام** میشاید. ولطایف منثورآتش: **کامثال‌اللؤلؤالمکنون**زیور گوش‌و گردن: **ولدان مخلدون اذارایتهم‌حسبتهم لؤلؤامنثورا** میزیبد.

شعر لاادری قائله ٦ :

الا یـا ثـالـث العمـرین قـدرا
ویا من مـاله فی النـاس ثـانی
فمـا اثنـی علیک ولیس لفظـی
یقوم بمـا حـویت مـن المعـانی

قائد الطالبین الی منهاج الهدایه . جامع فصول العلم من‌البدایة الی‌النهـایة . مبین النظریات بالبدیهه الکافیة والفطنته الشافیة، مطالع کلامه شمسیة الشعاع . و طوالع بیانه بدریةالالتماع ۷ الفایق علی‌مواقف التجرید، ملاذ اهل‌التوحید ۸، الواقف

۱ـ مک ومقتدامیدانند ومیدارند . مج : (ومیدارند) ندارد .
۲ـ مک : کلمه (شعر) ندارد .
۳ـ س : کلمهٔ شعروبیت‌عربی راتماما ندارد .
٤ـ س : عیسی‌نفسی که‌دم .
٥ـ عظام درهردو مورد بکسر عین اولی جمع عظم : استخوان . دومی جمع عظیم .
٦ـ مج : شعر . مک : لاادری قائله .
۷ـ این‌کلمه درنسخه‌ها : التماع . لمّاع و النفاع خوانده میشود .
شاید درست آن : اللّماع یاالانتماع‌واللماع باشد بمعنی: ضیاء = درخشندگی از : لمع

بقیه پاورقی درصفحه بعد

علی اسرار التنزیل وانوار التاویل ، حاوی کلیات الاغراض علی قانون الشفاء .طایف منازل المَرَوة و الصفا بقدم المرّوة و الصفا ۱ زایر بیت اله تعالی و روضة المصطفی صلی اله علیه وسلم .

لامیر خسرو رح ۲ :

روشن اندر دل چو مصباحش
کشف کشاف وفتح مفتاحش

آن شهاب تن و دل اخیار
نیرین مشارق الانوار ۳

راستی ساکن اندرو بصواب
راستی چون الف میان شهاب۴

چون ازو موج زد کلام احد
نفد البحر قبل آن تنفد

گاه تحریر اگر به بیت عتیق
یافت اشعار تازیان تعلیق

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

التمع المع لمعاً و التماعا و الماعا و لماعاالبرق : اضاء و لمّاع مبالغة لامع: بسیار درخشنده .

و : النفاع والنّفاع (بتخفیف وتشدید) : المنفعه . الفائده .

و با کلمه النفاع ممکن است کلمه بدریّة مؤنث بدری منسوبه به بدر ماه شب چهارده باشد .

یا- **البدری : المطر قبیل الشتاء** (باران پیش اززمستان وفصل سرمای شدیدکه برای کشت بسیار سودمند آست)

۸- عبارت : ملاذ اهل توحید . از زیادات مک است .

۱- عبارت : بقدم المرّوه والصفا اززیادات مک است .

ومروه وصفا اولی : دوجایگاه - درمناسک حج - ودومی دوصفت : از اوصاف حسنه .

ومروه‌اول بفتح میم‌وتخفیف ومروّه دوم بضم میم وتشدید .

۲- مک : خسرو .

۳- بیت‌دوم این‌قطعه یعنی : آن‌شهاب تن ......اززیادات مج است .

٤ - مک: راست همچون الف میان شهاب .

شعر او را که مطلع نور است

جای تعلیق بیت معمور است

انوار مصابیح کلامش مشکوة صدور عارفان را[۱] منور ساخته، و منبع خاطر دریا مآثرش مشرع قلوب طالبانرا از زلال حقایق مالا مال گردانیده، هر چند ایراد این کلمات کمال نقصان این بی‌بضاعت ونقصان کمال ذات‌با برکات آنحضر تست، اما برای زینت کتاب واظهار حسن عقیده بملازمان سدهٔ فردوس جناب طوبی لهم وحسن مآب این چند کلمه که ازدریا قطرهٔ واز آفتاب ذرهٔ ایست بقلم انکسار رقم زده صحیفهٔ مسکنت وافتقار گشت:

لابن‌الرومی رح[۲]:

ولست احب المدیح یخشی حصوله

لقول علی قدر العقیدة زاید

و لا المدح الا بالقلوب و انّما

یتمم حسن القول حسن العقاید

ذات مطهّرش که مظهر جمیع کمالا تست کمالا یخفی لایزال سبب رحمت عالمیان وواسطهٔ هدایة آدمیان باد، **انّه رؤف بالعباد.**

۱- مج: صدوز عارفان منوّر.

۲- مک عبارت: (لابن الرومی رح) ندار.

ابن الرومی: ابوالحسن علی‌بن عباس بن جور جیس معروف بابن الرومی از شعراء نامداری است که درزبان‌عربی‌شعر گفته‌است. ولادت اودرسال ۲۲۱ ووفات اودرسال ۲۷۶ ه در بغداد بوده. وابوالحسن قاسم بن عبداله از وزراء معتضد (خلیفه عباسی) او را بوسیلهٔ خورانیدن خشکنانچهٔ (نان روغنی) مسموم وبهلاکت رسانید. وسببش این بودکه‌این‌رومی غالباً اورا هجوسیگفته‌است. وفیات الاعیان - ابن خلکان ج ۲ ص ۳۸۵ - . هدیة العارفین - اسماعیل‌پاشا البغدادی. ج ۱- ص ۶۷۴-

صفة مسجد جامع هرات خصه الله بميامن البركات

دیگری از آیات باهره و آثار ظاهرهٔ این بلدهٔ فاخره که بر اکثر بقاع جهان شرف مزیت و زینت رجحان[1] دارد مسجد جامع اوست که بکرات از السنهٔ ثقات نقات[2] استماع افتاده که جناب جنات مآب قدسی مستطاب غوث الزمان مالک ممالک العلم والعرفان[3] مولانا سعدالملة والدین الکاشغری قدس اله روحه العزیز میفرموده اند که درشان مسجد حرام نص کلام[5] وارد است، والافیض این مقام خجسته فرجام کم از آن نیست، والحق بقعهٔ ایست بوضع غریب وطرح عجیب ساخته، وبعظم شان و رفعت مکان و فسحت ساحت ونزاهت اطراف وغرابت اوصاف و صفای ظاهر[6] وذکاء مظاهر پرداخته.

لامیر خسرو دهلوی[7]:

مسجد او جـامع فیض الله

زمزمهٔ خطبهٔ او تا بماه

۱- مج: بقاع جهان شرف دارد. مک: بقاع جهان شرف مزیت و زینت رجحان دارد.

۲- این کلمه درنسخه ها مخدوش است، درمج نقطه ندارد ودرمک بعداز کلمهٔ ثقات کلمهٔ دیگری بوده که آنرا محو کرده اند وجای آن سفید است. ظاهراً بقرینه کلمهٔ «ثقات» درست این عبارت: «ثقات نقات» یا «ثقات و نقات» بوده است. ومتن قیاساً اصلاح شد.

و **ثقات** جمع ثقه: من یعتمد علیه ویوءتمن به

و **النقة**: اتباع للثقه، یقال: «**فلان ثقه نقه**»: **یعتمد علیه خالص حسن، والجمع:** «**ثقات نقات**». از نقی، نقاوة ونقاء: حسن وخلص. (لسان العرب).

۳- مک: غوث الزمان مالک ممالک العلم والعرفان مولانا.

مج: غوث الزمان مولانا.

٤- مک: میفرموده اند که درشان. مج: میفرموده که در شان.

٥- مک نص کلام وارد است. مج: نص وارد است.

٦- مک: وصفای وذکاء. مج: وصفای ظاهر وذکاء.

۷- مک: لامیر خسرو دهلوی. مج: لامیر خسرو.

بر سر نه تخت گرفته شهی
منبرش از خطبهٔ بیت الهی[1]
غلغل تسبیح بگنبد درون[2]
رفته زنه گنبد والا برون
طاق بلندش بفلک گشته جفت
حامل او گشته فلک درنهفت
[قبهٔ او بر شده بالای چرخ
فرش نهش اطلس والای چرخ][3]

ابواب پنجگانه اش غیرت هفت طاق مینافام و چهار صفهٔ اطرافش نمودار هشت روضه دارالسلام . کمند اوهام ازرفعت طاق رواق مقصوره‌اش مقصور ، وظل ظلیل ایوان کیوان رفعتش مظلهٔ سقف مرفوع وبیت معمور ، از زمزمه ذکر معتکفان زوایای کعبه آسایش ارکان عرش رحمان در اهتزاز ، وغلغله تسبیح واذان مؤذنان پشت طاق گردون نطاقش گوش مسبحان ملاء اعلی پرآواز .

۱ـ مک . س : این بیت راندارد واززیادات مج میباشد .

۲ـس : غلغل تسبیح بگردون درون .

۳ـ بیت اخیر : (قبه اوبرشده بالای ...) اززیادات نسخه مج است .

وبعد ار بیت : (طاق بلندش ..) و پیش از بیت (قبه اوبر شده ...) در نسخه س عبارت : (لامیر خسرو) نوشته است . این قطعه درکتاب(قران السعدین)امیرخسرودهلوی چنین است :

مسجد او جامـــــع فیض الله	زمـزمـهٔ خطبه او تـا بمـاه
بر سر نـه تخت گرفته شهی	منبرش از خطبهٔ بیت الـهـی
آمده در وی ز سپهر کبـود	فیض بیک خواندن قران فرود
غلغـل تسبیح بگنبد درون	رفته زنه گنبد والا برون
گنبد او سلسله پیوند راز	سلسله چون کعبه شده خانه‌ساز
خوانده اسم کعبه دین خودش	پیش نشسته حجر الاسودش
بندهٔ سنگش در و لعل و عقیق	زو همه آزادی بیت العتیق
هر که سعادت بودش رهنما	بر در او سر نهد آنگاه پای

ایضاله [۱]:

با فلک هفت سرش سر یکی
با چمن هشت درش در یکی
بنده خاکش در و لعل و عقیق
زو همه آزادی بیت العتیق
گشت چو جاروب در آن خاکروب
کرد زسیخش همه کس سرمه‌چوب[۲]
هر که سعادت بودش رهنمای
بر در او سر نهد آنگاه پای

اساس بنیان گردون مساسش [۳] بمثابتی که خلال خلل را دردندانهای دیوارش مجال مداخلت نیست، ورفعت ارکان سماانتهایش بمتانتی[۴] که ایوان کیوان را باا‌و یارای مقابله نی[۵] طیور او کار او چون کبوتران حرم از کمان کروهه [۶] قسّی[۷] افلاك محفوظ و مصون ، وزایران حریم باتعظیمش چون طایفان حطیم [۸] : **و من دخل کان امنا** ازعقاب عقوبت معصوم ومأمون .

ظاهرا این همه برکت و جمعیت و آبادانی و رفاهیت درین خطّه مبارکه از میامن‌افاضت این‌بقعه متبرکه است که از زمان سلطان مرحوم غیاث‌الدین محمد سام اعلی‌اله مکانه فی‌دار السلام از سلاطین غور که بانی این مقام با احترام است

۱- س : وله ایضا . مک : وله طاب‌ثراه وجعل الجنته مثواه . مج ایضاله .
۲- مک : کرده زسیخش همه‌کس‌سرمه‌چوب گشت چو جاروب درآن خاك روب
س : گشت چوجاروب در آن خاکروب کرده‌زبیخش همه‌کس سرمه چوب
مج : گشت چو جاروب درآن خاکروب کرد زسیخش‌همه‌کس سرمه چوب
۳- س : اساس گردون مسامش .
٤- س . ارکان سماانتمایش بمتانتی‌که ایوان .
٥- مک . س : یارای مقابلت نه .
٦- کمان کروهه : بضم‌کاف (کاف‌کروهه) پارسی : گلوله کمان استچه کروهه بمعنی گلوله است که‌مهره روئین‌یا‌گلین بوده باشد . فرهنگ آنندراج .
۷- قوس : کمان ، جمع آن قسّی‌و اقواس .
۸- **حطیم** بحاء و طاء مهملتان : مابین رکن ومقام . کعبه .

وعظم شان این مکان رفیع البنیان[۱] بحکم:

شعر[۲]:

انّ البنا اذا تعاظم شانه

اضحی تدّل علی عظیم الشان

برعلو همّت وسمّو رتبت او از زبان حال بآواز بلند گواهی میدهد[۳].

وتاریخ بنای این بقعهٔ معموره که بر روی ایوان مقصوره بخط کوفی مثبت شده که سنه سبع وتسعین وخمسایه است تاکنون که سنه: سبع[۴] وتسعین وثمانمایه میگذرد روز بروز آثار معموری و آبادانی و رواج امور شریعت و مسلمانی در تضاعف وتزاید است.

ع: چنین خود هست و تابادا چنین باد[۵].

لعبد الواسع الجبلی رحمة الله علیه[۶]:

فرخنده بقعهٔ ومبارک عمارتی

درنیکوئی بدیع وبپاکیزگی سمر

باسقف اوسپهر بلند است بی محل

باصحن او بهشت برین است بی خطر[۷]

۱- مک: رفیع البنیان.

۲- مک. س: کلمه: (شعر) ندارد.

۳- س: گواهی میدهند.

٤- مک: خمسایه است تاکنون. س: خمسایه تاکنون سنه سبع.

٥- س: در تزاید وتضاعف است. چنین خودهست تابادا چنین بادا

مج: درتضاعف و تزاید است. ع: چنین خودهست....

مک: ع- ندارد.

٦- س. مک: لعبد الواسع الجبلی رحمةاله علیه. مج: (رحمةاله علیه) ندارد.

۷- این دو بیت ازجملهٔ قصیدهٔ ایست در دیوان عبدالواسع الجبلی در وصف یکی از کاخهای سلطنتی ومطلع آن این است:

فرخنده بقعهٔ و مبارک عمارتی — در نیکوئی بدیع و در تازگی سمر

در روشنی چو رای لطیف تونادره — وز خرّمی چوطبع لطیف توشتهر

با سقف آن سپهر بلند ست بی محل — باصحن آن بهشت برینست بی خطر

(دیوان عبد الواسع الجبلی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک)

ویکی از دلائل این‌قول اینست [۱] که در زمان سابق در تمام سواد این بلده [۲] فاخره همین یک مسجد جامع بوده که شمهٔ از آیات برکات و آثار افاضات آن مرقوم گشت تابزمان حضرت [۳] خاقان مغفور شاهرخ سلطان انارالله‌سرقده بمشاعل الغفران، که موفقة الخیرات گوهرشاد بیگم خصهاالله‌بمزید الدرجات جامع دیگر در بیرون شهربند درغایت نزاهت و نظافت و نهایت عظمت و لطافت [۴] چون: **سبع شداد** و : **ارم‌ذات‌العمادالتی‌لم‌یخلق‌مثلهافی‌البلاد** ـ بنانهاد، وبعدازاقامت‌ارکان وارتفاع بنیان واتمام سقوف و پیش ازتکمیل بنائی[۵] وتکلفات رخت اقامت بجمع [۶]

ع : [۷] القبرباب وکل‌الناس داخله، فرستاد.

للشیخ سعدی الشیرازی [۸] :

هر که آمد عمارتی نوساخت

رفت و منزل بدیگری پرداخت

وآن دگر پخت همچنان هوسی

وین عمارت بسر نبرد کسی

و حالا بمیامن عواطف ومرحمت ومحاسن معدلت و مکرمت [۹] این پادشاه دین

۱ـ س . مک : این‌قول آنست . مج : این قول اینست .

۲ـ مک : در تمام این بلدهٔ فاخره . س : در تمام این سواد بلده . مج: در تمام سواد این بلده .

۳ـ س : تازمان حضرت .

٤ـ س . مک : دربیرون شهربند در غایت اطافت ونظافت. مج : در بیرون شهردز غایت نزاهت ونظافت ونهایت عظمت‌ولطافت .

٥ـ س : بنائی . مک . مج : بنای .

٦ـ س : بمجمع . . مک. مج : بجمع .

٧ـ مک . س : ع ندارد .

٨ـ مک . س: شیخ‌سعدی. مج: للشیخ‌سعدی الشیرازی.

٩ـ عبارت: (ومحاسن‌معدلت‌ومکرمت)اززیادات‌مک‌است ، ودرنسخه‌مج: وحالابمیامن عواطف ومرحمت این پادشاه .

پناه ده مسجد جامع که هر یک مجمع مصر جامعی[۱] میتواند بود در سواد این خطّه پاکیزه احداث یافته که نمازجمعه میگذارند. وشرایط وجوب واداي‌او بجا[۲] می‌آرند.

حرسهّاالله تعالی[۳] عن‌البلیات.

۱- س: مسجد جامع هر یک مجمع جامعی. مک: مسجد جامع که هر یک مجمع مصر جامعی.

۲- س: وجوب واداي‌آن بجای می‌آرند · مک. مج: وجوب واداي او بجامی‌آرند.

۳- س. مک: حرسها عن‌البلیات. مج: حرسهاالله تعالی عن‌البلیات.

صفة قلعه اختیارالدین صینت عن تعرّض الظالمین

دیگر از مستغربات بقاع . ومستبدعات قلاع قلعهٔ محروسه معمورهٔ اختیارالدین است [1] که درجانب شمال این بلده جنّت مثال سر باوج قلال قلاع افلاك کشیده ، و دندانهای شرفات بروجش که با کوتوال [2] قلعه هفتم زبان یکی دارد از مائده : **وفی السماء رزقکم وما توعدون** . بکام رسیده . درجنب دیوار استوارش معراج نه پایهٔ گردون پست آمده . وحارسان بروج اوراساکنان قله قلعهٔ سماز یردست [3] گشته . جاسوس خیال را اندیشه راه بردن بوی محال ، [4] ووهاق [5] وهم را [6] تو هم رسیدن بکنگره فلک‌فرسایش عین خیال .

للمؤلف [7] :

بنش رسیده بماهی سرش گذشته زماه
رسیده است بجائی که نیست آنسو راه
طناب فکر ز اغراق خندقش قاصر
کمند وهم زالصاق کنگرش کوتاه

۱- مج . مک : اختیارالدین است که . س : اختیارالدین که .

۲- کوتوال : فارسی مفرّس لفظ هندی است بمعنی : صاحب قلعه چه در اصل - کوث‌وال - بوده بتای ثقیل هندی - فرهنگ آنندراج . وبپارسی (کوتوال) : (دژبان).

۳- مک . مج : قلّعه‌قلعهٔ سمازیر دست . س قلّه قلعه بهمای‌سمازیر دست .

٤- س : بوی فکرمحال . مج . مک : بوی محال .

٥- **الوهق وزان جبل و جمع آن و هاق وزان جبال :** ریسمان که سر آن گره خورده و با آن چارپایان سرکش را رام کنند . و ممکن است **وِهاق بکسر واو مصدر واهق البعیرُ البعیرَ مواهقة وَ وِها قا مدّ کل واحد عنقه فی السیر و باری الاخر**. ومعنی عبارت (وهاق وهم را) کمند و حبال اندیشه راتو هم . یا : (وسبارات وپیشی جستن اندیشه مرکنگرهٔ فلک فرسایش را)

٦- مج : وهاق وهم توهم . مک : وهاق وهمرا توهم .

٧- مج : للمؤلف : س : لمؤلفه . مک : این کلمه راندارد .

[هیچ فکر دقیق غرقاب خندق عمیقش راپایاب نکرده. و هیچ پادشاه شدید البطش عظیم القدر بر فتح باب او کامیاب نگشته] ۱،(بلندی باروی او بمرتبهٔ که پاسبانش اگر بکنگره بر آید از آسیب شیر فلک درخطر بود، وژرفی خندقش بحیثیتی کهاگر در جنبش سبزه دمد از تعرض گاوزمین امان نیابد ، ازپهنای خندقش عقاب نیک پرواز ۲ نتواند گذشت، و مرغ بر کنگره‌اش اگر تواند رسید از شدت حرارت آفتاب نتواند نشست) ۳ ، قلعه افلاك را ازرشک رفعت خاك‌ریز او خاك بر سر۴ ، ودائره دیوار چون کوه قافش رابا منطقة البروج‌دست تعصب‌در کمر . یدتعرض‌برق آتش بارودست تصرف ابر رعد انداز از شرفات و غرفات او کوتاه ، و حبوب ذخایر اخایر ۵ ساکنان زوایای او ازخوشهٔ پروین وخرمن ماه .

قرآن‌السعدین ٦ :

هردم ازین قلعه میمون سرشت
قلعهٔ فیروزه شده خشت خشت

۱- عبارت ، [هیچ فکردقیق غرقاب خندقش‌را .... برفتح باب‌اوکامیاب‌نگشته]تماما اززیادات نسخه مج است ودر نسخه مک ندارد .

۲- س: عقاب سبک پرواز نتواند . مک : عقاب‌نیک‌پرواز .

۳- عبارت‌میانه دوهلال : (بلندی باروی او بمرتبهٔ که پاسبانش اگر بکنگره ...... ازشدت حرارت آفتاب نتواند نشست) از زیادات نسخه مک وس‌است ودرنسخه مج‌ندارد .

٤- مج : خاك ریز اوبرسر . مک : خاك برسر .

(پاباب) وزن‌شاداب : آبی‌که پای‌برزمین آن‌برسد واز انجاتوان گذاشت . ته استخر ودریا را نیز گویند .

فرهنگ برهان قاطع

(غرقاب) خلاف‌پاباب ـ فرهنگ برهان قاطع .

(شیر گردون) . (شیر فلک) : کنایه از برج اسد است . برهان .

(گاوزمین) در افسانه های کهن و اساطیر باستانی گاویست که زمین برشاخ آن استوار است .

(خاك‌ریز) شیب‌کرانه گودالیکه گرداگرد باروکشند .

٥- مج : ذخایر ساکنان . مک : ذخایر اخایر ساکنان . و **اخایر** جمع **اخیر** اسم تفضیل خیرضد شر .

٦- مج: قرآن السعدین. مک: عبارت (قرآن‌السعدین) ندارد. درنسخهٔ س:بجای (قرآن السعدین) (شعر) نوشته شده .

کنگـر او گشته زبـان جمله تن

و آمده با ماه و سما در سخن[1]

و السماء ذات البروج آیتی‌است‌دربارهٔاو نازل‌شده، و کریمهٔ:**و بنینافو قکم سبعا شدادا** معنی رفعت ومتانت ومناعت‌وحصانت او در بیان آورده. ازفراز ارگ[2] او سنبله گردون بتوان چید . و در حضیض خندق او شکم گاو و پشت ماهی بتوان دید . نسرطایر گردون بواقعی درسوراخهای مقاتلاتش[3] آشیانه گرفته . ومرغزار آسمان اخضر ازرشحات حفرهٔ خندقش خرم وسیراب گشته . مرغان اندیشه‌را دروی[4] مدخل ومنفذ نی ،ومحبوسان مجالس اوراکس منجی ومنقذنی . [5]

مثنوی لاادری قائله[6] :

بیخش بنشیب برده آهنگ

ز آن سو بسمک هزار فرسنگ

۱- این دو بیت در مثنوی (قرآن السعدین) امیر خسرو دهلوی از جمله ابیات قصیدهٔایست‌که درمدح حضرت‌دهلی گفته است :

هر دم از آن قلعه میمون سرشت	قلعـه فیروزه شده خشت خشت
چون فلک ثابته ثـابت صفـات	نی چو فلکهای دگر بی صفـات
کنگر او گشته زبـان جمله تن	و آمده بـا ماه و سما در سخن

۲- ارگ : هرقلعه‌که در اندرون شهر باشد . فرهنگ‌انندراج .

۳- س : مقابلاتش . مک : مقاُتلاتش . مج : مقاتلاتش .

٤- مج : مرغان اندیشه رادر وی . مک : مسرعان اندیشه در وی . س : مسرعان اندیشه‌را دروی .

٥- مج : ومحبوسان مجالس اوراکس منجی و منقذنی .

مک : ومحبوسان اورا منجی ومنقذنه .

س: ومحبوسان مجالس‌اورا راه‌نجات مَنجی و مَنفذنه . و مُنجی : بضم میم وکسر جیم اسم فاعل از انجی الرجل : خلّصه . و مُنقذ بضم‌میم‌وکسرقاف‌وذال‌نقطه‌دار اسم‌فاعل از انقذ فلانا : نجّاه وخلّصه و مَنجی بفتح میم وحاء بی‌نقطه : اسم مکان ازنحّی : الشئی : ازاله ومَنفد بفتح میم وفاء ودال بی‌نقطه : اسم مکان ازنفد. الشئی : فرغ . انتطع وفنی .

٦- مج : مثنوی . س . مک : لاادری قائله .

سقفش بفراز برده خرگاه
زان سوی فلک بسالها را
سیمرغ بدامنش فرو دید
سیمرغ دگر چو خود برودید
قافی بدهان گرفته هر یک
صد سال بلند رفته هر یک

وغرایب ورغایب دیگر ارباع گردون ارتفاع . واوصاف واوضاع باقی بقاع نفّاع ۱ این بلده مبارکه چون درمحل خود تفصیل ۲ دیگر خواهد یافت دراین مقام اطناب کلام رادر توقف میدارد . ـ

۱ـ درمج بعد ازکلمهٔ بقاع . کلمهٔ بفاع ـ باباء وفاء یک نقطه نوشته شده ومک وس این کلمه راندارد ظاهراً این کلمه را برای زینت کلام باکلمه ـ بقاع ـ تجنیس آورده و نساخ آنرا حذف یا تحریف کرده‌اند، اما اصل‌آن : احتمال میرود : (بقاع) بکسر باء خافض یعنی در قاع (= درساحت) بوده است چه (القاع : الساحه) و شاید (نفّاع) بتشدید ونون وفاء باشد یعنی بقّاع کثیر النفع این بلده، دردستور الوزراء خواند میر وآثارحافظ ابرو عبارت «بقاع نفّاع» بسیار آمده است .

۲ـ س : درمحل خود تفصیل خواهد یافت .

سبب[1] تالیف کتاب موشح بذکر دعا و القاب حضرت امیر آصف صفات کیوان جناب

غرض آنکه چون این مدینة السلام[2] با احترام و قبة الاسلام عالیمقام را در این ایام افاضت[3] انجام جمعیت تمام و جامعیت لاکلام حاصل گشت بندهٔظلوم جهول معتکف گوشهٔ خفا و خمول الملتجی بجوار رحمة ربه الباری معین الدین الزمچی الاسفزاری تاب اله[4] و لَوّا لَدیه و غفر له و لوالدیه را همیشه درخاطر میگذشت که بعضی از آثار و اوصاف و احوال و اوضاع این مدینهٔ با سکینه را که قبلهٔ اقبال مقبلان اطراف عالم ووجهٔ آمال صاحب دلان اولاد آدم است[5] در قیدتالیف وسلک تحریر کشدچه درایام سالفه[6] وازمنه[7] ماضیه که درجمعیت ومعموری وغلبه

۱ـ س : درسبب . مج . مک : سبب .
۲ـ مج . مک : مدینةالاسلام . س : مدینةالسلام .
۳ـ س : رادرایام افاضت . مک . مج : رادر این ایام افاضت .
٤ـ مج . مک : (بجوار رحمة ربه‌الباری معین الزمچی‌الاسفزاری‌تاب اله ولوالدیه وغفرله ولوا لدیه) .

س : (بجوار رحمت زب الباری معین الزمچی الاسفزاری تاب‌اله له) این عبارت مطابق نسخه مج‌ومک بواسطه تکرار جملهٔ (ولوالدیه) — اندکی‌نادرست ودور ازفصاحت به نظر میرسد . شاید جمله (ولوالدیه) اول‌را نساخ الحاق کرده‌اندواصل عبارت :« تاب‌اله وغفرله و لوالدیه» بوده است . اما اگر عبارت را صحیح و از قلم مصنف بدانیم بایستی کلمهٔ (لوالدیه) اول‌را بفتح هردو لام وتشدید لوّا خواند از فعل : لَوّاه:عطفه. اخفاه . ستره . و لَدیه : عنده = الیهٔ المرجع والمآب یا وستر عیوبه و این تکلفات ـ در صورت صحت عبارت نسخه مج و مک ـ برای رعایت قافیه سجع و صنعت تجنیس لَوّا لَدیه اولی است بالوالدیه دوم .

٥ـ مج . س : اولاد آدم درقید. مک : اولاد آدم است درقید .
٦ـ مک : درایام سالفه . س. مج : درایام سابقه .
۷ـ مک : وازمان ماضیه . مج . س : وازمنه‌ماضیه .

و ازدحام این خاك پاك نسبت بدین زمان از هزار یکی و ازبسیار اندکی[۱] بوده سلف درباب این بلدۀ خلد آئین کتب ساخته [۲] و از کیفیت قضایا و وقایع تالیفات مشتمل بر ذکر هر گونه عجایب و بدایع پرداخته مثل : [۳]امام ابواسحق احمد بن یاسین .

۱- س : از هزاریکی و بسیار اندکی . مج . س : ازهزار یکی و از بسیار اندکی .
۲- س : ساخته‌اند و از . مج . مک: ساخته واز.
۳- الامام ابواسحق احمدبن یاسین الحداد ، از مشاهیر علما ومحدثین ویکی ازاستادان ابوعبیده هروی نویسنده کتاب معروف (الغریبین)میباشد. حدّاد درتاریخ هرات کتاب تالیف نموده وکتاب اوقدیم‌ترین تواریخ هرات میباشد .

ابونصر عبدالرحمن بن عثمان بن منصورالهروی الفامی مورخ هرات . ولادت او در ذی‌الحجه سال ٤٧٢ . ه در هرات ووفات اودرلیله پنجشنبه ٢٠ ذی الحجه سال ٥٤٦ .ه نیز درهرات بوده‌است. «طبقات الشافعیة الکبری» ابن سبکی - ج/٤/ص ٢٤٥-٢٤٦ . یافعی مینویسد :(سنة ست‌واربعین وخمس‌مایه.فیهاتوفی الحافظ‌ابونصر عبدالرحمن بن عبدالجبار الفامی وکان صالحا فاضلا .....) - مرات الجنان . یافعی - ج/٣/ص ٢٨٤.

وابوسعد سمعانی در تفسیر نسبت فامی میگوید : (الفامی - بفتح الفاء وفی‌اخرهاالمیم هذه‌النسبه الی‌الحرفه وهو لمن یبیع الاشیاء من‌الفواکه الیابسه ویقال لهاـ البقّال ـ ....) انساب - سمعانی - نسخه خطی کتابخانه ملی ملک. و خواند میر او را : (مولانا شهاب الدین عبدالله فامی) نوشته و میگوید معاصر و مداح سلطان عزالدین عمر مرغنی (جدپادشان کرت)بوده است.

صدرالدین ربیعی پسر خطیب قصبه پوشنگ (فوشنج) هرات صدر شعراء دربارهرات در عصر ملوک کرت . ولادت اودر ٦٧١ . ه درپوشنگ هرات و وفات اودرسال ٧٠٢ . ه درقلعه (خیسار) اتفاق شده است.

ربیعی در دربار ملک فخرالدین کرت مقام ارجمندی یافته و بامر او مثنوی درتاریخ هرات وملوك کرت برمنوال شاهنامه فردوسی در ششهزار بیت برشته نظم کشیده و آنرا (کرت نامه) نامیده است .

ازجمله آن‌حماسه تاریخی دروصف بنیاد پوشنگ هرات میگوید :

شنیدم ز دانش پژوهی براز / که بد موبد و بخردو کار ساز
که هوشنگ پوشنگ‌راساختست / چو خرّم بهشتش بر آراستست
همه‌باغ‌وراغش‌پرازبوی ورنگ / بآرایش او را ز فردوس ننگ
بهر گوشه کاخی وکاشانه / بهشت برین پیشش افسانه
در و دشت او سبز و آب روان / بهر سوی سرو وگل وارغوان
چپ‌وراستش باغ وبستان‌وکشت / بصد پایه بهتر ز خرّم بهشت

سیفی هروی : سیف بن محمد بن یعقوب الهروی مولف (تاریخ نامه هرات) در احوال بعضی از ملوك کرت

وثقةالدین شیخ عبدالرحمن فاسی [۱] که تاریخ قدیم‌هرات نوشته. وربیعی فوشنجی که کرت نامه‌نظم کرده. و سیفی هروی که‌احوال بعضی ازملوك کرت‌درقلم‌آورده. در خلال این احوال اقبال فرخنده فال ببشارت حصول‌آمال مژده‌رسانیده گفت:

لخواجه حافظ شیرازی رح [۲]:

دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد
کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد
در یاب مجلس او دریاب وقت دریاب
هان ای زبان کشیده وقت تجارت آمد

امتثال فرمان‌را بقلم اذعان استقبال نموده بادل‌فسیح و امل وسیع وخاطرصافی وامیدوافی‌پای از سر ساخته براه افتقار ازروی انکسار روان شد تابمرافقت‌اقبال‌بشرف ملازمت آستان سعادت مآل حضرت امیر آصف رای صف‌آرای عزاختصاص یافت. که ضمیر منیرش بر دقایق اشغال‌ملکی ومالی مشرف و خاطر برجیس تأثیرش از سرایر امور حالی ومالی واقف است. مشتری طلعتی که نجوم سعود آسمانی انوار سعادت از پرتو لمعات نورانی او اقتباس مینماید. عطارد فطنتی که وزیر دبیر مبارك تدبیر عقل پیر آثار کفایت از خاطر تیزبین او التماس میفرماید.

لاوحدالدین انوری رح [۳]:

رای وی از ورای ورقهای آسمان
تکرار کرده دفتر اسرار روزگار

کریم الاخلاقی که باوجود غایت ابرام عوام هر گز کس [۴] چین بر جبین مبین وگره بر ابروی باتمکینش ندیده، و با نهایت عظمت و جاه [۵] و جلال و کمال

۱- س: شیخ ابوعبدالرحمن. مک. مج: شیخ عبدالرحمن.
۲- س: خواجه‌حافظ. مک: حافظ شیرازی. مج: لخواجه حافظ الشیرازی رح.
۳- مج: لاوحدالدین انوری رح. مک:انوری.
٤- مج: عوام هرکس. مک: عوام هرگز کس.
٥- مج: عظمت جاه. مک: عظمت وجاه.

مکنت و استقلال هیچ دادخواه بردرگاه مرحمت پناهش منّت نواب وزحمت بواب نکشیده.

شعر :

مـدّبران قدر را ز رویش استمداد
منجمان قضارا ز رأیش اسطرلاب
بزایران جنانش(ظ: جنابش) زساکنان سپهر
رسید مژدهٔ طوبی لهم و حسن مآب ۱

گوئی فحوای کلام بلاغت نظام حضرت شاه اولیاء علیه التحیة والدعاء که : الادب خلیل الرجل. والعقل دلیله. والحلم وزیره. والصبر امیر جنوده. والرفق والده. والبر اخوه. ۲ شیوهٔ شیمهٔ اوست. ومقالات حکمت آیات پیر هرات ۳ قدّس الله سرّه که موصل نجات و درجات دنیا و عقبی است که : با حق بصدق. با خلق بانصاف. با بزرگان بحرمت. با زیر دستان بشفقت. با نفس بقهر. با دشمن بحلم. با دوست

۱- بیت:(بزایران جنانش زساکنان ...... وحسن مآب) اززیادات نسخه مک است.

۲- از جمله (جوامع الکلم) امیرالمؤمنین علی علیه السلام : « العقل خلیل المؤمن. والحلم وزیره. والرفق والده. و اللین اخوه. و لابد للعاقل من ثلث : ان ینظرفی شانه. ویحفظ لسانه. ویعرف زمانه. الا : و ان البلاء الفاقه. واشد من الفاقه مرض البدن. واشد من مرض البدن مرض القلب. الا : وان من النعم سعة المال. وافضل المال صحة البدن وافضل من صحة البدن تقوی القلب» (بحار الانوار ـ مجلسی ج - ۱۷ ـ ص ۱۲۷) از کتاب (عیون الحکم والمواعظ) لعلی بن محمد الواسطی و (تحف العقول) و (الغرر والدرر).

۳- پیر هرات: شیخ الاسلام ابو اسمعیل عبدالله ابن ابی منصور الانصاری الهروی (خواجه عبدالله انصاری). در کتب اهل عرفان و اصطلاحات صوفیه (شیخ الاسلام) مطلق. یا (پیر هرات) هرجا که گویند مراد اوست. ولادتش در روز آدینه دوم شعبان سال ۳۹٦ ه در کهندز هرات بوده. وفاتش روز آدینه ۲۲ ذیحجه سال ٤۸۱ ه اتفاق شده و تربت او اکنون در گازرگاه هرات مزاراست.

به‌نصیحة . باعلما بتواضع . بادرویشان بسخاوت . باجاهلان بخاموشی. ۱ قایداخلاق کریمه او . مستخدم اعاظم الوری . مرجع صنادید الامراء . کماقـال لسان الارتجال فی‌بیان هذالحال .

لمؤلفه :

ممالک را بحسن رای از سر ساخت آبادان
قوام الدین‌نظام الملک۲عالی‌رای جم فرمان
بتدبیر و باخلاق بقدر و رتبت او را شد
جهان تابع‌ملک طالع فلک درگه زحل‌دربان
بدور لطف و قهر رافت و انصاف او گشته
فرح بسیار ومحنت کم دوا پیدا الم پنهان
ندیده کس چوچشم دشمنان وروی‌احبابش
نه ابروی مه گریان و نی برق یمان خندان
الهی جاودان بادا بعز و دولت و مکنت
بدو فرزند شایسته دو سرو باغ چار ارکان
«کمال الدین حسین» آن دیده اقبال رامردم
«رشیدالدین‌عمیدالملک»آن‌چشم‌جهان راکان
یکی تابنده ماهی برسپهر فوز و فیروزی
یکی بالنده سروی در ریاض رأفت واحسان

۱ـ رساله کوچکی مشتمل بر مقالات اخلاقی و عرفانی ازخواجه عبداله انصاری در دست میباشد . مقالات آن بسبک خاصی به نثر مسجع فارسی نگاشته شده است.
عبارات مذکوره در متن از جمله یکی از مقالات آن رساله است که بااین جملات آغاز میگردد :
« بدانکه هرکه‌ده خصلت شعار خودسازد در دنیا وآخرت‌کار خود سازد : با حق بصدق . باخلق بانصاف . بانفس بقهر . بابزرگان بخدمت . با خوردان بشفقت . بادوستان بنصیحت . با درویشان بسخاوت . با دشمنان بحلم . با جاهلان بخاموشی . با عالمان بتواضع ..... » (از نسخه منطبعهٔ بمبئی ۱۳۰۷ ه)

بقیه پاورقی درص بعد

[۱ عالی همتی که بکفایت رأی و تدبیر ضمیر مشگل گشای پایه وزارت را بمرتبه امارت رسانیده، وسروران ملک و گردنکشان عصر را باصالت رای وفطانت خاطر صواب نمای مطیع فرمان گردانیده ، و مصداق این تقریر آنست که این امیر خجسته صورت فرخنده سیرت درمبدء حال از اثر تربیت حضرت خلافت مآل بمنصب وزارت اختصاص یافت و در آن شغل از مقتضیات حسن سجیت و کمال اریحیت ۲ نظر سعادت محبر ۳

بقیه پاورقی صفحه پیش

۲- خواجه قوام الدین نظام الملک از مشاهیر وزراء و صدور والاتبار در بارهرات. و از بقایای خاندانهای قدیمی خراسان بوده و به شهریاران سیستان و بدخشان وپادشاهان زوزن انتساب داشته است . پدرش خواجه شهاب الدین اسمعیل خوافی از قضات خواف بود وخودش دوبار بوزارت و صدارت سلطان حسین میرزا بایقرا رسیده و در مرتبه دوم درجه اواز وزارت بالاتررفته و بمنصب (مشرف دیوان وزراء) نایل شده و حکم همایون صادر گردیده که : خواجه در جرگه امراو نوئینان نشیند و بین الامراء والوزراء مهرزندودر فرامین مطاعه او را «امین الدولة القاهره» نویسند — بدین سبب جمعی از وزراء مانند : خواجه مجدالدین محمد صانعی . امیر علیشیر نوائی ودیگران بعلومرتبه و سموّ مقام اورشک برده باو دشمنی ورزیدند. وعاقبت بسعایت میر علیشیر خواجه را به تهمت همدستی با شاهزاده بدیع الزمان میرزا که بر سلطان حسین میرزا بایقرا عصیان ورزیده بود . در روز ۲۵ ماه رمضان سال ۹۰۳ ه بادو فرزندش خواجه کمال الدین حسین وخواجه رشیدالدین عمیدالملک —که دوجوان نورسیده وتربیت یافته نیکوصورت خجسته سیرت بودند - دستگیر و در قلعه اختیار الدین زندانی ساختند ، و در ذیقعده همان سال - ۹۰۳ - هر سه تن را بقتل آوردند .

خواجه قوام الدین نظام الملک بواسطه اصالت خانوادگی صدری دانش پرور ادب دوست بوده و جناب او مقصد وملجاء دانشمندان و افاضل وحضرت او محط رحال شعرا و هنروران و محفل اهل دل بوده است و اسفزاری (مصنف) نیز از ملازمان جناب او بوده واین کتاب رابامر او تألیف کرده است .

۱- عبارت : [عالی همتی که بکفایت رای و تدبیر ضمیر ..... درمحل خود رقم ثبت خواهد یافت. القصه]از زیادات نسخه ج است ودرنسخه ک ندارد . (= س ۱ ص ٥٤ تاس ۷ ص ٤٧)

۲- اریحیت : ازراح . یراح رواحا . راحاوراحة واریحیّة للامر : فرح بهو اقبل علیه . والاریحیة : خصلة یرتاح الی الافعال الحمیده وبذل العطا . والاریحی . الواسع الخلق .

۳- محبر : بحاء مهمله و باء یک نقطه تحتانی : مصدر ازحبّر الشئی : زیّنه .

از مطامع دّنیه و دنیویه برداشته دواعی همت بلند بر ارتقاء بمعارج ارجمند گماشت، و آثار حمیده و خدمات پسندیده بنوعی اظهار فرمود که روز بروز عنایت سلطانی و وثوق اعتقاد و اعتماد حضرت خلافت مکانی در تزاید میبود تا بمرتبه اشراف دیوان انتما یافت و محل توقیع رفیعش بالاتر از صدور ووزراء و فرو تر از شاهزاده ها و امرا معین گشت . چون اعتلاء بدین درجه و ارتقاء بدین مرتبه بغایت قصوی وحد استقصا رسیدبحکم مقوله :

لامیر خسروالدهلوی :

چون ز بلندی نگری سوی پست

خورد نماید بنظر هر چه هست

تمامی این اشغال صوری و امور ظاهری دنیوی در نظر همت علیا خوار و بیمقدار نموده توجه بدرگاه سبحانی و تقرب بمراتب علیه جاودانی که مطمح نظر شاهبازان طریقت و وجهه قصد سالکان طریق‌حقیقت است پیشنهادضمیر منیر گردانید ودر مقام استعفا آمده انواع وسایل انگیخت که حضرت اعلی که ولی النعم است بحکم: وماالانعام الالتمام، اتمام فواضل انعام و تکمیل عظایم اکرام فرموده بصفای خاطر اشرف اجازت سلوک طریق‌تجرداز ماسوای ارزانی فرماید ،چون‌میل رای ملک آرای بخدمات مقبول و ملکات مطبوع آن یگانه ربع‌مسکون ازقیاس چندوچون‌بیرون بود بهیچوجه از اخلاق خسروانه رخصت نیافت که‌مصالح امور ملکی‌ومالی ومناظم اسباب مالی وحالی از اصابت تدبیر ووساطت قدم وقلم امیر روشن ضمیر خالی‌ماند .

لانوری رح :

کی رسد کـار عـالمی بنظـام

گر نه پـای تو در میـان باشد

در جهـانی و از جهـان بیشی

همچو معنی که در میان باشد

لاجرم در علو مراتبش افزوده حکم فرمود که در جرگه ۱ امرا و نوئینان۲

۱- جرگه : حلقه . صف . مجلس ـ فرهنگ آنندراج .

۲- نوئینان : جمع نوئین در زبان ترکی : شاهزاده و امیر اعظم ـ فرهنگ‌آنندراج .

مهر زند و در جمیع امور مالی و ملکی مشارالیه ومدار علیه باشد، چون رعایت فرمان اولیاء نعم شرعا و عرفا از لوازم است بهضرورت سرعالی بدین درجات متعالی فرود آورد. امید کهآن مقصود حقیقیدرلباس‌این‌اشغال مجازی بروجه احسن و طریق‌اجمل میسر گردد.

ع : کمر بخدمت سلطان ببند وصوفی باش.

بعضی ازحسن‌مکارم اعراق [1] این حمیده اخلاق در خلال این‌اوراق درمحل خود رقم ثبت خواهدیافت. القصه]:

لامیر خسرو رح :

دید چو دستور عنایت مرا
خواند بصد گونه رعایت مرا
در تتق محرمیم بار داد
بی ادبی را ادبی کار داد
گفت بدانسان که دلم زنده گشت
سینه تاریک فروزنده گشت

که در زمان خلافت همایون وایام دولت روز افزون بمیامن تربیت وظایف عاطفت ومرحمت این‌پادشاه کیوان‌بارگاه همیشهبمراتب علیهو مناصب سنیهسرافراز بودهایم، وبحصول مآرب و انجاح مطالب از تمامی اقران ممتاز گشته. نقد کدام‌آرزو بود که روزگار بوسیلهٔ ملازمت این آستان خلافت مآل در دامن آمال مانه نهاده؟ وباب کدام مقصود بود کهبسبب تشبث باذیال این‌دولت‌ابدی الاتصال دست سعادت بمفتاح نجاح برچهره اقبال ما نگشاد؟.

لانوری رح :

بحمدالله درین خدمت همه اغراض ماحاصل
اگر مالی و جاهی بود اگر دینی و دنیائی

۱ـ اعراق : جمع عرق : اصل کل شئی.

مرا هم کام و هم نام است و هم شغل است و هم دولت

خدای ازمن همی داند که شکر است این نه رعنائی[۱]

مدتها است که بموايد نعم وفوايد كرم و میامن هم و محاسن شیم این حضرت علیا ایام و لیالی باصناف مواهب متوالی گذرانیده‌ایم، وابواب نعمت ونقمت و اسباب رحمت و زحمت بر دوست ودشمن ونیک وبد وموافق و منافق مفتوح ومتصل داشته، و بحکم: اعملوا آل داود شکرا، شکر اولیای نعم بر ذمه طوایف امم از مجرم ومحسن و کافر و مؤمن امریست لازم وحقی است متحتم.

لخواجه عماد رح[۲]:

ولـی نعمتـانـرا ثنـائی بـگو
جـوان دولتـانرا دعائی بگـو
می تلخ خواری کسی نوش کرد
که حق عزیزان فرامـوش کرد

و بر اقاصی و ادانی ظاهر است که حقوق نعمت حضرت سلطانی در باره ما از مالی وجاهی وجانی ازآن مرتبه متجاوزاست که بشکر کمی ازبسیار وعذر یکی ازصد هزار قیام توان نمود، اما در مقام عجز و نقصان در ادای آنچه [توان اهمال جایز نتوان داشت و از روی عجز وانکسار و قصور آنچه] [۳] در وسع گنجد ازذکر ایادی حضرت ولی النعمی برلوح بیان باید نگاشت. اکنون دواعی خاطر برآن متوجه است که درشرح بعضی اوضاع و اوصاف بلدهٔ قدس مطاف هرات صینت عن الحوادث و النکبات که

۱ـ رعنائی: از رعن. رعنا و رعونة: حمق. استرخا. کان اعوج فی کلامه. ودر فارسی بمعنی سست عنصری و سبکی یا بگفته فرهنگ آنندراج خودآرائی.

۲ـ خواجه عماد: شاید مراد عماد زوزنی است که ازملوک زوزن از توابع خواف بوده از مشاهیر شعرای خراسان است معاصر ابوحامد زین الدین محمد طوسی الغزالی الشافعی (٤٥٠ - ٥٠٥ ه) بوده و باوارادت میورزیده‌است. وشاید مراد عماد فقیه کرمانی باشد که در زمان آل مظفر در آندیار بشعر وعرفان شهرت داشته و در سال ۷۷۳ ه درکرمان وفات یافته است. یاخواجه عمادالدین لاری وخواجه عمادیزدی باشدکه ازسخندانان خطهٔ فارس بوده‌اند؟. تذکره «فردوس خیال» و«عرفات العاشقین».

۳ـ عبارت: [توان اهمال جایز نتوان داشت وازروی عجزو انکساروقصور آنچه] از زیادات مج است. مک: در ادای آنچه در وسع گنجد ازذکر.

رشک هفت طارم مینا ۱ و طیره گرهشت باغ جنة الماوی است :

للشبانی رح۲ :

از تجلیش تیره دیده تیر

وز تجلیش طیره تودهٔ طور ۳

صفت صورتش گه ادراک ۴

برتر از گوش روح ودیدهٔ حور

تصنیفی ساخته اید وتألیفی پرداخته گردد از تکلّف ۵ اغراق عبارات خالی و از تصنع اغلاق استعارات عاری مشتمل بربیان بعضی آثار خیرات سلطانی و محتوی

۱ـ هفت طارم مینا : هفت طارم اخضر ؛ هفت آسمان .

۲ ـ مج : للشبانی وللشهابی وللسهائی نیز خوانده میشود ـ

مک : این کلمه را ندارد . س : سنائی .

شاعری شبانی نام در تاریخ شعراء ایران معروف نمیباشد احتمال میرود این کلمه (لنبانی) باشد . یعنی : رفیع الدین عبدالعزیز بن مسعود لنبانی که ازشعراء اصفهان و از معاصرین شرف‌الدین شفروه و جمال الدین عبدالرزاق است.

و : « لنبان‌از دهستانهای اصفهان‌است بدردروازه و موضعی نزه و جای دلگشااست» لنبانی درزمان سلطان ابوسعید میرزا الغ بک گورگانی میزیسته وکمال‌الدین اسمعیل ـ که نیز از شعرا اصفهان است ـ پسر اوست .

(تذکره دولتشاه سمرقندی. عرفات‌العاشقین ـ وتذکره کعبه‌عرفان ازتقی‌الدین‌اوحدی . آثارالبلاد ـ اززکریابن‌محمودقزوینی‌نسخه خطی‌کتابخانه‌ملی‌ملک .

اما : (شهابی) یا (سهائی) هردومراد عبدالوهاب سهائی است . ترجمه اودرمجالس النفائس امیر علیشیرنوائی آمده که در متن ترکی جغتائی آنکتاب اورا شهابی و در ترجمه فارسی فخری هراتی او را سهائی نوشته است میگوید : سهائی در دیوان علاءالدوله میرزا گورگانی مهردار بوده . و بعدها تخلص خودرا (واهبی) نموده است .

(مجالس النفائس ـ نوائی ص ۱۰۹)

۳ـ مک : ..... تیره دیدهٔ تر ..... طوره دیدهٔ تودهٔ طور .

س : ..... واز تجلیش طوره تودهٔ طور

مج : از تجلیش تیره دیدهٔ‌تیر . وز تجلیش طیره توده طور

٤ـ مج : ..... صورتش گهی ادراک .

س : ..... صورتش‌که در ادراک .

٥ـ مج . مک ؛ از تکلف اغراق . س: ازتکلفات اغراق .

بر شرح معموری و آبادانی این بلده طیبه بمیامن مراحم ۱ حضرت خلافت مکانی تابوسیله آن تالیف ذکر بعضی ازمکارم‌احسان‌بی‌کم‌وکیف حضرت پادشاه ولی‌النعم خلدالله ملکه وسلطانه بر صفحات روزگار و سواد و بیاض لیل ونهار مثبت گردد ، ومرا۲ توفیق شکرشمهٔ ازانعام‌عام وایادی متمادی آن‌حضرت فایز گشته باشد، وازتو نیز بر بساط روزگار۳ تذکاری یادگار ماند، ازاستماع این‌بشارت چون گل بشگفتم، واز ایصال ۴ این اشارت سوسن ۵ صفت دەزبان شده گفتم ،

لخواجه‌حافظ الشیرازی رح ٦:

راست چون سوسن و گل از اثر یاطن۷ پاك

بر زبان‌بود مرا هر چه ترا در دل بود ۸

و بر حسب مطاوعت امر و متابعت ۹ فرمان بتحریراین اوراق اقدام نمود ۱۰ و بموجب فرموده کتابی اتمام و اختتام یافت صفحه عذارالفاظش از خط و خال تکلف

۱- مج . مک: بمیامن مراحم‌حضرت.س:بمیامن مراحم وعواطف حضرت

۲- مج . مک : گردد . ومرا توفیق . س : گردد . ومابتوفیق .

۳- مج . مک : بساط روزگار . س : بساط ادوار .

٤- مج . مک : ایصال . س : اتّصال .

٥- مج . مک : سوسن صفت . س : سوسن دەزبان .

٦- مج : لخواجه‌حافظ رح . مک : لحافظ الشیرازی .
س : نظم .

۷- مج . مک : از اثر باطن پاك . س : ازاثر صحبت پاك .

۸- مج . مراهرچه ترادر دل‌بود .
س : مرا آنچه ترا در دل بود .

۹- مج . مک : و متابعت فرمان . س: و متاوعت فرمان.

۱۰- مج . مک : اقدام نمود . و . س : اقدام نموده . و .

بسادگی ممتاز وجمال چهره بیانش از دستکاری مشّاطه و پای مردی ۱ دلاله بی‌نیاز عارض خطوطش از عوارض رنگ آمیزی غازه ۲ صنایع دور . و ابروی حروفش از تعرض آلایش وسمهٔ رعونت ۳ مستور .

«ع» ۴ :

برنگ وبوی وخال وخط چه حاجت روی زیبا را ،

ترصیعات کلامش از کسوت تصّنع معّرا وتجنیسات بیانش ازوصمّت ترقّع مبرا تا۵ استفاده آن‌عالم وعامی‌را یکسان و استفاضهٔ آن مبتدی و منتهی را آسان۶ .

«بیت»۷

عروسی را که برقع کرده‌ام باز
ندارد وسمه بر ابروی طنّاز

و ترتیب این کتاب بر : بیست و شش روضه هر روضه مشتمل بر چند چمن نهاده آمد۸ .

۱ـ پای مرد : یاری دهنده. دستگیر

۲ـ غازه : گلگونه (=سرخاب) فرهنگ‌جهانگیری .

۳ـ مک : وسمهٔ رعونت مستور . مج . س : وسمه مستوز .

٤ـ مج : ع . س: بیت . مک : هیچکدام را ندارد
این مصراع بیتی است از«فتاحی» = مولانایحی شیبک نیشابوری‌که «اسراری» هم تخلص‌میکند . وتمام آن‌این است :
مکن‌اسرار خالص‌رابقند وزعفران معجون   برنگ‌وبوی‌وخال‌وخطچه‌حاجت‌روی زیبارا

۵ـ مج : مبرا استفاده . مک . س:مبرّا تا استفاده .

٦ـ عبارت : (و استفاضه آن‌مبتدی و منتهی را آسان) در نسخه‌س ندارد .

۷ـ مج. س: بیت. مک : ندارد.

۸ـ مج: بیست و شش روضه . س : بیست وپنج روضه .
مک : جای عدد روضه‌هاسفید وثانویس است. امانسخه مک مشتمل بر بیست‌و شش روضه‌است‌ونسخه مج‌با اینکه‌در اینجا عددروضه‌هارا‌بیست وشش‌نوشته‌است‌کتاب بروضه‌بیست وپنجم ختم میشود اما از حیث مطالب چیزی از نسخه مک‌کم ندادد زیرا در نسخه مک قسمت اخیرروضه بیست و پنجم بعنوان روضد بیست و ششم نوشته‌شدهٔ . و اول‌وآخرنسخه س ناقص است .

امیدواری این بی بضاعت بکرم بی نهایت اصحاب براعت و ارباب یراعت ۱ آنست که بقلم بلاغت‌رقم اصلاح هفوات این کلمات فرمایند.

للشیخ آذری رح ۲ :

غلام همت آن عارفان باکرمم
که یک ثواب نه بینند وصد خطا بخشند

و نقصان و خلل وخطاوزلل اوراکه‌درونامحصور است ۳ بعین عنایة واغماض ملحوظ ومنظور دارند. و ذیل عاطفت‌بر عیوب مشاطر کلام او پوشیده از دیدهٔ عیب جویان و نکته‌گیران مستور سازند

لامیر خسرو رح :

چون منم از بی زری کان خویش
معترف عجز بنقصان خویش
هست امیدم که سخن پروران
چون نگرند از ره بینش در آن
خرده نگیرند و بزرگی کنند
دنبه چنان نیست که گرگی کنند
عیب یکی نیست که جویند باز ۴
چون همه عیب است نگویند باز

۱- مج . مک : وارباب یراعت‌آنست‌که بقلم بلاغت. و(یراع) بتازی قلم واستعمال یراعت‌ازآن‌غریب‌است؟.
س : وارباب بلاغت‌آنست که بقلم‌فصاحت‌رقم.
۲- مج : للشیخ آذری رح . مک. س : شیخ آذری
۳- س : و نقصان و ذلل و خطا و زلل او راکه درونا محصور است بعین . مک : ونقصان وخلل اوراکه درونا محصور است .
۴- مک : عیب یکی نیست که‌جویند باز .
مج : ..... که گویند باز .

واز القای لسان‌الغیب این کتاب به :

«روضات الجنّات فی‌اوصاف مدینة هرات» ۱

موسوم گشت. امل بکرم حق‌عزوجل و اثق ۲ که‌برحضرت همایون‌وسکنه‌ربع مسکون خجسته ومیمون گردد . واله علی مایشاءقدیر .

۱- مج : روضات الجنات فی‌اوصاف الهرات .
س : روضات الجنات فی‌اوصاف مدینة الهرات .
۲- س: جل وعلا واثق . مج . مک : حق‌عزوجل واثق .

روضه اول[1]

برای‌قویم و خاطر مستقیم ارباب عقول‌واصحاب علوم مستورومکتوم نماند که اقلیم فردوس نسیم کوثر تسنیم چهارم که بعضی از آن‌بخراسان موسوم گشته‌اوسط هفت‌اقلیم است واز اقالیم دیگر بخط استوانزدیکتر[2]لاجرم بحکم: خیرالامور اوسطها، بر تمامی ممالک‌آفاق شرف تفوق[3] وتقدّم دارد و باعتدال آب‌و هوا و سماحت ساحت ونظافت[4] فضا و صلاح سکنه و صلاحیت متوطنه و رغایب اثمار و غرایب اشجار و جمعیت دین متین‌و حمایت شرع مبین ازجمیع بلاد روی‌زمین ممتازست وبکثرة‌بدایع بقاع و عجایب ارباع و فسحت و نزاهت اماکن و مساکن[5] و خضارت و غزارت گیاه و میاه و طراوت و نضارت ریاحین و بساتین ازشرح و بیان ممتاز و باتفاق رواة اخبار و ثقات اخیار اول خطهٔ که درین زمین‌خلدآئین بنا یافته[6] قصبه‌فوشنج است که پشنگ ابن افراسیاب بن نمرود بن کنعان ساخته و بشهر پشنگ مشهور بوده وقاعده عرب‌آنست که چون‌لفظ فارسی را در کلام خود استعمال کنند پای فارسی‌را بفاو کاف فارسی‌را بجیم‌مبدل‌سازند چنانکه‌پارس رافارس[7]و گرگان‌راجرجان[8] گویندپس در کلام

۱- نسخه‌های : س و مک عنوان : «روضه اول» راندارد و بلا فاصله پس از پایان دیباچه عبارت : برای‌قویم وخاطر ، آغاز میگردد .

۲- عبارت : « و از اقالیم دیگر بخطاستوا نزدیکتر » از زیادات مج است و س و مک ندارد

س . مک: اوسط هفت اقلیم است لاجرم بحکم خیرالامور .

۳- مج . س : شرف تفوّق . مک : شرف و تفوق .

٤- مج : و نضافت فضا. س : و لطافت فضا .

٥- مج . مک : اماکن ومساکن . س : اماکن مساکن .

٦- مج . مک : بنایافته . س بنایافت .

٧- مج . مک: پارس را فارس. س : پارس را بفارس.

٨- مج : و گرگان راجرجان. مک : و گرگان جرجان .

ایشان بشهر فشنج اشتهار یافته‌بعد ازآن بتمادی ایام وغلط مردم‌عام که درلفظ‌چیزی کم‌و چیزی زیاد میکنند ۱ واوی اضافه‌شده و بفوشنج شهرت یافته ۲ و بعضی گفته‌اند که‌بانی او هوشنگ ۳ بوده‌است و بختنصر۴ شهر قهندز که حالا بمصرخ مشهوراست بنا کرده پیش از بناء شهر هرات ۵ بپانصد سال و شیخ مرحوم ثقةالدین عبدالرحمن فامی که‌تاریخ قدیم هرات نوشته‌اسباب‌بنای بلده ۶ هرات‌را بر هشت وجه بیان کرده:

وجه‌اول: آنکه بنای هرات درعهد طهمورث بن‌هوشنگ این فرسب بن کیومرث بوده،چون طهمورث دعوی باطل ربوبیت آغاز نهاد و دست تعدّی باذیال عروض واموال‌خلایق‌دراز کرد پریشانی تمام بجمع رعایا راه یافت ۷

لسلمان رح ۸ :

همچو آتش چوب میخوردند و میدادند زر
وانگه از بیطاقتی بر خاك می مردند زار
هر شبی کردی بجای بلبلان فـریاد بوم
کالفرارای عاقلان۹ زین وحشت آباد الفرار

چون بسبب سورت ظلم و کثرت بیراهی آن ظالم زبردست مظلومان زیردست پایمال نکال و اذلال شدند و از محنت فاقه و گرسنگی از عمرو زندگانی سیر آمدند

۱- مج : چیزی‌کم و چیزی زیاده . س : چیزی زیاد وچیزی‌کم .
مک : چیزی‌زیاده وچیزی‌کم .
۲- مج . مک : وبفوشنج شهرت یافته. س : بشهرفشنج اشتهار یافته .
۳- مج . مک : هوشنگ . س : هوشنج .
٤- مج . مک : بختنصر. س : بختنصربابلی .
٥- مج : هرات بپانصدسال ؛ مک: هرات‌پانصدسال .
٦ مج . مک : اسباب بلدهٔ . س : اسباب بنای بلدهٔ .
۷- مج : بجمع رعایا راه یافت . مک : بجمع رعایا وعوام راه یافت .
۸- مج : لسلمان رح . مک : سلمان . س : سلیمان
۹- مج . مک : عاقلان . س : غافلان .

دل برجلا و سر گردانی نهادند .

شیخ سعدی [۱]:

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار
که برّ و بحر فراخست وآدمی بسیار

ازاین درخت چوبلبل بدان درخت نشین
بدام دل چه فروماندهٔ چو بو تیمار

زمین لگد خورد از گاو خر بعلت آن
که ساکن است نه مانند آسمان دوّار

پس باتفاق یکدیگر خاطر [۲] بر خلاف آن ظالم قرار دادند و دل [۳] از وطن برداشتند و منازل و مرابع و مواضع و مزارع که از دل ایشان ویران‌تر و از خاطر ایشان پریشان‌تر بود برجای گذاشت.

و بحکم شعر [۴] :

اذا ضاقت بکم ارض فسیحوا
فارض الله واسعة فسیح

همچو احرار سوی دولت پوی
همچو بدبخت سوی زاد و بوم مجوی

بیشتر خدم و حشم و اکثر طوایف اسم از مملکت او در اطراف و اکناف عالم متفرق شده قرب پنج هزار خانوار از صحرانشینان قندهار بحدود [۵] کابل افتادند چون در آن موضع مشرب مسرت ایشان صفای نیافت و عسرت عشرت از پیرامن احوال [۶] ایشان روی نتافت بولایت «غور» آمدند . چون در نجد و غور عوراء از لباس عافیت

۱ـ مک : شیخ سعدی . س : نظم . مج : ندارد .
۲ـ مج : یکدیگر خاطر بر . مک : یکدیگر دل بر .
۳ـ مج : قرار دادند ودل از . مک : قرار داده و دل از .
٤ـ مج : وبحکم . مک : شعر . س : نظم .
٥ـ مج : قندهار بحدود کابل . مک : قندهار بسرحد کابل .
٦ـ مج : پیرامن احوال ایشان . مک : پیرامن ایشان .

و خصب معیشت عور ۱ ماندند .

بموضعی ۲ که حالا قصبهٔ «اوبه» است وطن ساختند و عمارات رفیع و بناهای سر بعیوق برافراخت تابعد از مدتی ۳ بحکم مفهوم منظوم :

للشیخ النظامی رح ۴ :

از آن سرد آمد این کاخ دل آویز
که تا جا گرم کردی گویدت خیز

بشومی دختری که شخصی بکارتش بسفاح زایل کرده بود ۵ وحامله شده میان ایشان نزاع و نقار و کدورت و غبار عظیم حادث شده اعیان و اشراف ومشاهیر و اعراف آن ۶ امر قبیح را مستکره شمرده جهت صلاح جانبین و اصلاح ذات بین حدیث که ۷ : **سر میلا وعدمریضاء وسرمیلین واصلح بین اثنین.** خواستند که آن سفاح

۱- مج . چون درنجد وعورعورا ازعافیت وخصب معیشت غور ماندند .
مک : چون درنجد و غور عورا از لباس عافیت و خصب معیشت عورماندند .

در بعضی کلمات این عبارت نسّاخ تحریفاتی کرده‌اند وکلمات تحریف‌شده به : نجد . غور عوراء وعوز ـ قیاسا اصلاح گردید .

النجد : بفتح النون : ماشرف من الارض و ارتفع . المکان لاشجرفیه . الکرب والغم . الطریق المرتفع .

الغور : بفتح الغین : ماانحدروا طمّان من الارض . القعر من کل شیئی .

العوراء : مؤنث الاعور و جمعه عور . فلاةعوراء : لاماء فیها . والعوراء : الردّی من کل شیئی من: عاره عورا : ذهب به و اتلفه .

العور : بفتح العین وکسر الواو : الردّی . شیئ عور: لاحافظ له . یابضم عین وسکون واو: جمع اعور یعنی : (چون درنجدوغور عوراء) چون درکوه ودشت یادرماهور ودرهٔ سخت وبی آب و گیاه در سختی بوده پناهی نداشتند .

۲- مج : بموضع که . مک : بموضعی که .

۳ مج بعد از مدة . مک : بعداز مدتی .

٤- مج : بحکم مفهوم منظوم . للشیخ النظامی رح .
مک : بحکم مفهوم . شیخ نظامی .

٥- مج : بشومی دختری که شخصی بکارتش بسفاح زایل کرده بود .
مک : بشومی دختری که شخصی دختری که بکارتش بسفاح .....

٦- مج : واعراف آن امر قبیح را . مک: و اعراف قوم آن امر قبیح را .

٧- مج : واصلاح ذات بین حدیث که: سر میلا .
مک : واصلاح ذات بین کلامی که : سر میلا .

بنکاح پیوندد ۱ و مکاوحت بمصالحت مبدل گردد . و ۲ بواسطه عدم کفویت اقربای مردبدان وصلت رضاندادند . تابشوسی مخالفت کار ایشان بمشالقت ۳ کشیده، ومیان ایشان‌حال از معارضه بمجادله وکار ازمقابله بمقاتله انجامید ، وبسیارمردم ازطرفین بقتل رسیدند،آخر الامر چنانچه از لوازم جنگ و وغا و آشوب فتنه و غوغاست یک جماعت غالب و یکی مغلوب گشتند و قوم مغلوب منهزم شده از اوبه بیرون‌آمدند .

لفردوسی‌رح۴ :

ستیزه بجـائی رسـاند سخن

که ویران کند خـاندان کهن

نکو گفت دانـا که دختر مباد

چو بـاشد بجز خاکش افسر مباد

و بر شط وادی که حالا برودمالان مشهورست‌بموضعی که«کواشان‌علویان»۵ میگفتند ساکن شدند، وچند سال درآن مقام می‌بودند، وآنجماعت که غلبه یافته‌بودند بر یشان دست‌تحکم و تطاول‌داشتند، هرچند گاه می آمدند وازحوالی و حواشی‌ایشان [ازمراعی و مواشی] آنچه بهی۶ و بهین و سمین و ثمین بود برسم باج و اسم‌خراج

۱- مج : خواستند بنکاح پیوندد . مک : خواستند که‌آن‌سفاح بنکاح پیوندد .

۲- مج : گردد و بواسطه . مک . گردد بواسطهٔ .

۳- بمشالقت:دراصل بمشالفت‌بفاء یک‌نقطه. این کلمه‌محرّف‌مشالقت‌ـ‌بقاف‌ـ‌یا:مشالغت‌ـ‌بغین‌ـ‌است. ازشلغ.شلغا. الرأس‌=شدخه . =سرشکستن یااز: شلقه‌شلقا. بالسوط : ضربه .شقه‌او خرقه‌طولا(=او را بتازیانه‌زد یابدونیم‌کرد)مصنف‌این‌عبارت‌را ازکتاب‌تاریخ هرات‌تالیف ابو عبدالرحمن فامی نقل کرده و سیفی هروی نیز هشت وجه اسباب بنای بلدهٔ هرات را از کتاب مزبور نقل‌کرده است عبارات اسفزاری باسیفی‌هروی اندکی‌تفاوت دارد امامطالب عیناًیکی است ویکی‌از این‌دومورخ و یا هر دوتن درعبارات فامی‌تصرفاتی‌نموده وتغییراتی داده‌اند و این کلمه در متن تاریخ نامه سیفی هروی ـ مقاتلت‌ـ نوشته‌است . و متن قیاساً اصلاح شد .

٤- مج : رح . مک : رحمة‌الله علیه .

۵- مج : علویان . مک : علیان.

٦- مج : وحواشی ایشان از مراعی و مواشی‌آنچه بهی .
مک : و حواشی ایشان آنچه بهی .

می‌بردند. وچون ایشان‌راحصن حصین وملجای متین نبود ازروی عجزو اضطراروملت واحتقار بخواری وخاکساری تن ۱ می‌نهادند، تا اعقاب و اولاد ایشان موفور،واتباع واشیاع ایشان‌نامحصور گشت،درمیان ایشان زنی بودمرد صفت درغایت‌جمال‌وکمال معرفت، جفت ابروی او در دلبری طاق، وحسن‌روی او درجان‌پروری شهرهٔآفاق، لعل او بشیرینی برتنگ شکرخندیده، وزلف او درعیاری وشب روی گردن ماه‌در کمند کشیده.

لامیر خسرو نور مرقده ۲ :

کجا خیزد چنان سروی جوان‌و نازك و نوبر
شکر گفتاروشیرین کاروگل رخساروءمه‌پیکر
نباشد چون‌لب واندام‌و گیسو و برش هرگز
شکرشیرین‌و گل‌رنگین‌وشب‌مشگین‌وصبح انور

وبا این حسن‌صورت‌بصفای سیرت وزکای ۳ سریرت موصوف‌و بطهارت ذیل‌و عفت‌حال وطینت‌پاك‌وصفوت‌ملکات مشهور ومعروف نام اوشمیره بنت‌جمان‌افریدون‌از فرزندان۴ کیومرث،واین‌قوم‌مأموروممحکوم‌او بودند،و پیوسته بنظر رأفت وعنایت‌ملحوظ و از فواید عاطفت‌وموائد عنایت او محظوظ،روزی مجمعی ساخته باقوم گفت: تاچند خواری بریم،محنت باج دهی و مذلت خراج گذاری کشیم.

للشیخ نظامی رح ۵ :

خواری خلل درونی آرد
بیداد کشی زبونی آرد

۱- مج : وخاکسار می‌نهادند.
مک : وخاکساری تن می‌نهادند.

۲- مج : لامیر خسرو . مک : لخسرو نوّر مرقده.

۳- زکا. یزکو. زکاء الرجل : صلح. الارض. طابت. و الزکاء : الصلاح. والزکی : الطّیب. الصالح جمع : ازکیا

٤- نام این زن در تاریخ نامه هرات از سیفی هروی نیز : (شمیره بنت جمان افریدون)نوشته شده.

۵- مج : للشیخ نظامی رح . مک شیخ نظامی.

نیـرو شکنست جور و بیـداد
از حیف بمـیرد آدمـی زاد

اگرشمافرمان من برید واز رای وتدبیر من نگردید[۱] باندک روزگاری شمارا از منزل مذلت و مسکن مسکنت بیرون آرم، وحق حمایت وحراست شمابواجبی بگذارم، تمام قوم ازپیر وجوان یکدل ویکزبان گفتند بهرچه حکم کنی حاکمی ومامحکوم:

قالوانحن اولوقوة و اولو باس شدید و الامر الیك فانظری ماذا تامرین .

شمیره گفت : مصلحت آنست که چهار سال آینده را وجوه قراری را بدان قوم رسانیم تاایشان دراین چهارسال چون بطلب باج و[۲] مال نیایند مارا فرصت ومجال آن[۳] شود که جهت خود حصنی نامدار و قلعهٔ استوار بسازیم،[۴] چون براین اندیشه متفق گشتند شمیره مکتوبی بهیاطله که نام[۵] والی آن قوم بود نوشت. مضمون آنکه: عاملان ومحصلان شما سال بسال جهت تحصیل مال ومنال[۶] می آیندواز آن تردد وزحمت[۷] می بینند، ومانیز بسبب حقارت تحف و قلت هدایا شرمندگی داریم ، اکنون داعیه[۸] آنستکه چهارسال مال[۹] قراری بخدمت فرستیم تاعاملان شما را سرگردانی و فقیران مارا دل نگرانی کمتر باشد . هیاطله این نعمت غیر مترقب را غنیمت شمرده ملک

۱- مج : نگردید . مک : نگذرید .
۲- مج : چون بطلب باج ومال . مک : چون بطلب مال .
۳- مج : مارا فرصت آن شود . مک : مارافرصت و مجال او شود .
٤- مج : جهت خود حصنی نامدار و قلعهٔ استوار بسازیم .
مک : جهت خود حصنی درکمال نامداری و قلعهٔ دز نهایت : استواری — بسازیم.
٥- مج : بهیاطله نام که والی آنقوم . مک : بهیاطله که نام والی او قوم .
٦- منال : اسم از نال . ینول نوالا فلانا العطیه و بالعطیه و نال له العطّیه : اعطاه ایاها . والنوال : العطاء . النصیب . یقول ابوالطیب المتنبی :

مانوال الغمام یوم ربیع — کنوال الامیر یوم سخاء
فنوال الامیر بدرة عین — و نوال الغمام قطرة ماء

۷- مج : واز آن تردد و زحمت . مک : و ازو تردد وزحمت .
۸- مج داعیه آنست که . مک ، داعیه ماآنستکه .
۹- مج . چهارسال مال قراری . مک : چهارسال قراری .

فرحون بن کونان ۱ را که از ابنای هوشنگ بود بتحصیل آن مال فرستاد تا بخزانه هیاطله رسانید . شمیره چون از تسلیم مال فراغت یافت .

ع ۲ : بساعتی که تولا بدو کنند نجوم .

قلعهٔ شمیران را که در جانب شمال هرات است بنا کرد و باروی چون کوه و فصیل باشکوه برآورد، و دیوار شایگان ۳ بسه فرسنگ طول بساخت، و بقرب هر فرسنگی دروازهٔ از آهن بپرداخت و بر هردری حارس و بوابی باده نفر مرد نصب فرمود، وآنچه‌از لوازم حصانت ومتانت‌بود رعایت نمود، بعد ازچهارسال که نواب و عمّال هیاطله بطلب مال آمدند چون آن دیوار شایگان و حصار بلند مکـان مشاهده نمودند بازگشته هیاطله را از آنچه دیده بودند اعلام دادند دیگر کس بطلب مال وباج و تحصیل وجوه خراج پیش ایشان نفرستـاد، و آن‌طایفه در قلعه شمیران مدتها فارغ البال و آسوده حال بماندند .

ظهیرالدین فاریابی ۴ :

آرام یافت در کنف امن وحش و طیر

و آسوده گشت درحرم اُنس اِنس وجان

تا ۵ در عهد منوچهر که اولاد ایشان بسیارشد ۶ و اعداد ایشان بیشمار گشت

۱- در تاریخ نامه هرات از سیفی هروی : فرحون بن کوفان نون .

۲- مک. س : ع ـ ندارد .

۳- شایگان: بزرگ و محکم ـ فرهنگ آنندراج .

٤- ظهیرالدین طاهر بن محمد فاریابی : از مردم شهر فاریاب خراسان مشرقی و از نامداران سخنوران خراسان و از استادان سخن پارسی بشمار است . با جمعی از شعرا . مانند : مجیرالدین بیلقانی . کمال نخجوانی . جوهری زرگر و شرف الدین شفروه معاصر بوده است . ظهیر فاریابی مدت ده سال در شهر تبریز ملازم اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز فرمانروای عراق و آذربایجان بوده ودر تاریخ ۵۹۸ ه در تبریز وفات یافت ودر جنب قبر خاقانی درسرخاب تبریز بخاك سپرده شده‌است . (« عرفات العاشقین و عرصات‌العارفین» و «تذکره کعبهٔ‌عرفان» از تقی الدین‌اوحدی دقاقی‌لنبانی اصفهانی. تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ص ۱۰۹ ـ ص ۱۱٤ لیدن ـ هفت اقلیم . امین‌احمد رازی)

۵- مج : تادر عهد . مک . س : در عهد .

٦- مج : بسیار شد واعداد . مک : بسیار و اعداد .

وملک ایشان که ۱ در آن ایام خرنوش ۲ نام داشت از فرزندان سهم نریمان بعضی ازیشان بنزدیک ملک آمده عرضه داشتند که امیدواریم که ۳ ملک ملک عدل و احسان ومالک ازمهٔ فضل و امتنان از راه مرحمت مکتوبی بشهنشاه نوشته اجازتی حاصل نماید که شهری بنا کنیم که مارا درین مکان امکان ۴ مکانت متعذر گشته . ملک خرنوش برحسب التماس ایشان نامهٔ مشتمل براستجازهٔ عمارت شهر ۵ بخدمت شهنشاه منوچهر فرستاد، و بعداز چند روز جواب نامه متضمن ایجاب ملتمس ایشان باز ۶ رسید، واین حال درزمان حضرت موسی کلیم علیه و علی نبینا التحیه والسلام بود که ازآن عهد تاکنون که ۷ سنه : سبع و تسعین وثمانمایه هجری بیست دو هزار و هفتصد و بیست و هفت سال میشود ۸، و خرنوش تصمیم عزیمت بنای شهر نموده ابواب خزاین بگشاد و معماران و استادان رازه ۹ (؟) را جمع ساخته مال ونعمت بی اندازه داد .

از هشت بهشت خسرو ۱۰ :

خواند معمار و کاردانرا پیش
باز گفتش خیال خاطر خویش

۱- مج : ایشان که در آن . مک : ایشان در آن .

۲- درعبارات فاسی منقوله در تاریخ نامه سیفی هروی این کلمه چندین جا—خرنوس— بسین بی نقطه نوشته شده است .

۳- مج : امیدواریم که ملک . مک : امیدواریم ملک .

٤- مج : مکان امکان مکانت . مک : مکان مکانت .

٥- مج : عمارت شهر بخدمت . مک : عمارت بخدمت .

٦- مج: ایشان رسید . مک: ایشان باز رسید .

٧- مج : تاکنون سنهٔ . تاکنون که سنهٔ :

٨- در عبارات منقوله ازفاسی درتاریخ نامه هرات تالیف سیفی هروی این تواریخ و و ارقام مذکور نمیباشد .

٩- استادان رازه : کذا ؟ درمتن تاریخ نامه سیفی این کلمه نیز عیناً : — استادان رازه— نوشته است معلوم نشد(رازه) چه کلمه ایست . در فرهنگها دیده نشد ؟

١٠- هشت بهشت : نام یکی از مثنویهای خمسه امیر خسرو دهلوی است . مطلعش این است : ای گشاینده خزائن جود .

هر چه سرمایهٔ عمارت بود
همه ترتیب کرد زودا زود
پس طلب کرد روز از پی کار
فرّخ از سیر اختران بشمار

و بطالع خجسته و ساعت فرخنده شهر قهندز را بنا کردند و بارهٔ برصفت کوه قاف[۱] گرداو برآوردند. وچهارقصررفیع برچهارطرف او بساختند، ودودروازه یکی ازجانب شمال ویکی از جانب جنوب درغایت محکمی بپرداخت چنانکه حصارشمیران داخل شده رکن رکین و سدّ اسدّ قهندز شد وعرض دیوار سی گز وبالای او[۲] پنجاه گز نهادند و برجها نصب کرده خندق عمیق کندند و دوازده سال ونیم را باتمام رسید. شهری[۳] آمد در غایت مناعت و متانت وبروج وارکان اودرنهایت محکمی و حصانت.

لعبد الواسع الجبلی رح[۴]:

چشم جهان ندیده نه گوش فلک شنید
این خوبتر مکان و پسندیده تر مقر

و رعایا از حصارشمیران درعهد دولت بهمن بن[۵] اسفندیار بن گشتاسف بقهندز منتقل شدند. و روزگار دراز بسر بردند. پس بمرور ایام از کثرت اقوام و وفور ازدحام قهندز نیز بریشان تنگ آمد تا در وقتی که ملک ایشان ارغاغوش نام بود ازو درخواستند که ازپادشاه عصر استجازه نماید که شهری[۶] وسیع تر از قهندز بسازند. ارغاغوش ازپادشاه اجازت طلبید و گویند پادشاه بهمن بود، فرمود که اموال بیت المال بعمارت چنین شهری[۷] وفا نمیکند، اگررعیت بکوچ خود میسازند مانعی نیست، چون سکنه قهندز این رخصت یافتند پیش ارغاغوش آمده گفتند ما از مال خود میسازیم.

۱ــ مج : برصفت کوه گرداو . مک : برصفت کوه قاف گرداو .
۲ــ مج : و بالای پنجاه گز . مک : وبالای او پنجاه گز .
۳ــ مج : باتمام رسید شهرآمد . مک : باتمام رسید شهری آمد .
٤ــ مج : لعبد الواسع الجبلی رح. مک : لعبدالواسع رح.
٥ــ مج : بهمن اسفندیار . مک : بهمن بن اسفندیار .
٦ــ مج : که شهری وسیع. مک : که شهروسیع.
٧ــ مج: چنین شهر وفانمیکند . مک : چنین شهری وفا نمیکند .

پس مهندسانرا و معمارانرا جمع کرده برآن قراردادند که شانزده هزار مرد بکار مشغول باشند، و چهار صد استاد مذهب العمل ، وجهت اختیار سعادت وقت واحتیاط فیروزی ساعت، منجمان که راویان آیات سماوی وواقفان آثاراجرام علوی درمهابط و مهاوی بودند حاضر ساختند تابعداز تحقیق[1] دقایق نجوم وتعمق درغوامض وحقایق علوم ساعتی اختیار نمودند از مناقص مناحس[2] مفروق ومنفصل و بسعادة سعود صعود مقرون ومتصل،

لامیر خسرو رح[3]:

سطرلاب سنجان موزون قیاس
باندیشه گشتند ساعت شناس
بوقتی که با خرّمی یار بود
نظرها بطالع سزاوار بود

اسطرلاب و تقویمها دردست حاضر وناظر وخلایق[4] خشتها و گلها برداشته موقوف و منتظر که هرگاه اهل نجوم گویند وقت رسید بیکبار از چهار طرف خشت بنیاد شهر بیندازند، درخلال این احوال[5] عورتی نان می‌پخته ناگاه کودکی چند نان اورا ربوده و گریخته[6]، آن عورت از بیطاقتی آواز برآورده که نانهارا[7] بینداز معماران تصور کردند که آواز منجمان[8] است که میگویند خشت بینداز ، بیکبار شانزده هزار خلایق پیش ازدرآمدن ساعتی که اختیار افتاده بود بطالع ثور خشتها بینداختند، ازغاغوش ازآن معنی اندیشناك گشت ازمنجمان استفسار طالع وقت نمود گفتندچون صاحب خانه طالع زهره است ومریخ ناظر اوازدلائل احکام انجم: مردم این شهر عشرة دوست وخوش الحان و دلیر و جنگجوی و پهلوان صفت و خوب خوی باشند . و ابنای ایشان از هنگام طفلی بازپردل وقوی زهره، وبسیاری[9] از ملوك و گردنکشان درین شهر بقتل

١ـ مج : تحقیق دقایق نجوم ، مك : تحقیق نجوم .

٢ـ المنقصه : النقص جمع مناقص . والمناحس : المشائم والاموراالتی تجلب النحس. وهو جمع (او اسم جمع) لاواحدله من لفظه مثل : محاسن . معارف .

٣ـ مج : لامیر خسرو رح . مك : امیر خسرو .

٤ـ مج : وناظر خلایق خشتها . مك : وناظر خشتها .

٥ـ مج : در خلال این عورتی . مك : درخلال این احوال عورتی .

٦ـ مج : اورار بوده گریخته . مك : اورار بوده و گریخته .

٧ـ مج : نانهارا بینداز . مك : نانها بینداز .

٨ـ مج : منجمان است . مك : منجم است .

رسند . وچون خانهٔ دوّم طالع که بیت‌المال است برج جوزا است وبادی ، مال‌دردست ساکنان‌این مکان قرار نگیرد واکثر منقلب‌الحال و باسخاوت و مهمان دوست باشند، واین خطهٔ میمون مأمن غرباء و فقراء [وزهّاد و مسکن اولیاء و علما و عبّادشود، و بسبب عذوبت آب ورقت هوا وسعت ساحت] ۱ و نظافت فضا هر کس بنیت عبور بدین بلدهٔ موفورالسروردر آید.

(نظم : هرسو که بگذرد ندهد دل که بگذرد) ۲ ،

ومدتها دروی سکون گیرد و توطن نماید .

وهر کس درخرابی‌وویرانی این بلده وتفرقه و پریشانی جمع اهالی وسکنهٔاو کوشد زود برافتد و دولتش بنکبت مبدل گردد. ارغاغوش از ین سخنان تسلی یافته فرمود تاخلق بکار عمارت قیام نمایند . پس شانزده هزار مرد هشت سال دیگر در عمارت بنای او کار کردند تا ببالا بر آوردند و چهار سال بگذاشتند تابنا نشست خود تمام کرد . هشت‌سال دیگرعمارت بالای‌دیوار کردند و عرصه بر هزار گزی و بارهٔ او بر دویست وپانزده گزی نهادند . ودیواری که محیط بقهندزو هرات بود دوازده هزار وصدو وهشتاد وسه گزی‌آمد . و بلندی دیوار باره چهل‌و پنج گز وعرض دیوار صد وده گز کردند. وبرجهای ۳ چهارسوی نصب کرده۴، چون پادشاه آن‌وقت ترسا بود برهر برجی‌صورت صلیبی ساختند،ودودیوار دیگرازدرون و بیرون‌بر افراشتند،عرض هر یک بیست گز وفرجهٔ میان‌هردو دیوار ده گز گذاشتند،وخاك ریزی، ۵ بس عظیم برآوردند ، و خندقی بغایت عمیق فروبردند ، و شهری ۶ تمام شد که گردون پیر

---

۱ - عبارت : [و زهاد و مسکن اولیاء و علماء و عبّاد شود وبسبب عذوبت آب و رقت هوا وسعت ساحت] از زیادات مج است .
مک : مأمن غربا و فقرا و نظافت .

۲- مک : موفورالسرور در آید . نظم ،هرسو که‌بگذرد،ندهد دل‌که بگذرد، ومدتها دروی سکون .
مج : موفورالسرور درآید و مدتها دروی سکون .

۳- مج : و برجها چهارسوی . مک : وبرجهای چهارسوی .

٤- مک : نصب کرده‌چون . مج : نصب کردچون .

٥- مک : خاك‌ریزی بس . مج : خاك‌ریز بس .

٦- مج : فروبردند وشهر تمام شد . فروبردند شهری تمام شد .

باهزاران ۱ دیده هرچند گرد عالم گردید خطهٔ بدین عظمت و حصانت ۲ ندیده ،

للطیّان البمی نوّر مرقده ۳ :

قبهٔ افلاك پیش طارمش نا مرتفع
روضهٔ فردوس پیش ساحتش نا دلپذیر
آسمانرا از فرود سقف مرفوعش مدار
اخترانرا بر حریم صحن میمونش مسیر

۱- مج : باهزاران . مک : باهزار دیده .
۲- مج: عظمت ندیده . مک : عظمت وحصانت بدید .
۳- للطیان البمی : طیان یکی ازشعراءقدیم بوده که مجموعهٔ اشعاراوازمیان رفته است. درفرهنگهای اسدی . جهانگیری . رشیدی اشعار اورا باستشهاد ذکر کرده‌اند . اسدی گاهی اورا طیّان مرغزی و جائی «طیّان» نامیده و قریب ۶۰-۵۰ بیت‌اورادرتضاعیف کتاب ذکر کرده است . وتقی اوحدی لنبانی ترجمهٔ احوال اورا در تذکرهٔ «عرفات‌العاشقین» و تذکرهٔ «کعبهٔ عرفان» و «فردوس خیال» بعنوان «حکیم طیان البمی» ذکر کرده و قریب هشتاد بیت از او نقل کرده است . در مجمع الفصحاء ترجمهٔ احوال او را بعنوان : « طیان بمی کرمانی» ذکر نموده گوید : شاعر فصیح وشیرین زبان بوده ازبم است که نام قلعه‌ایست در حدود کرمان وسجستان واورا «ژاژخا» ملقب کرده و «ژاژطیان» مشهور است واین قطعه‌را نیز ذکر کرده است و مطلعش این است :

ای چو گردون سقف تو در شکل و هیئت مستدیر
چشم گردونت نخواهد دید در عالم نظیر
قبهٔ افلاك نزد طارمت نا مرتفع
روضهٔ فردوس پیش ساحتت نا دلپذیر
آسمانرا از فروغ قصر مرفوعت مدار
اخترانرا در حریم صحن میمونت مسیر
از تماثیل تو نقاش طبیعت منفعل
وز تصاویر تو گردون ثوابت بانفیر
دور نبود کز خجالت با علو سدهات
روی چرخ لاژوردی زرد گردد چونزریر
پر عجایب چون سپهری پربدایع چون بهشت
بلکه باشند این و آن بانسبت قصرت حقیر
آن هوای معتدل داری که هستی جاودان
چون بهشت ایمن زسردی دی و گرمی تیر

پرعجایب چون سپهر پربدایع چون بهشت
بلکه آمد این و آن بانسبت قدرش حقیر
زآن هوای معتدل دارد که آمد جاودان
چون بهشت ایمن زسرمای دی و گرمای تیر
واضع تقدیر اساسش را مگر ترتیب داد
ورنه وضعی این چنین هرگز که آرد درضمیر

واین عمارت درزمان مبارك عیسی علی نبینا علیه الصلوة والدعاء بود که ازوقت عروج اوبآسمان تااین زمان هزار و دویست وپنجاه وهفت سالست.

وجه دوم: نقلست که موضع شهر هرات و قهندز درابتدای گذر آبی بود و ممر آینده و رونده ومقر صادر و وارد[۱]، و اطراف و اکناف اربا ع و اصقاع آن چراگاه وقرارگاه وحوش وسباع.

بیت[۲]:

گسسته شیر در اکناف اوزد هشت پی
فکنده مرغ در اطراف او ز هیبت پر
هزار خوف بهر کنج او شده مقرون
هزار فتنه بهر گوشه اش گرفتـه مقر

و[۳] کاروانی که ازدره دو برادران بیرون آمدی منزل[۴] بنخچیرستان ساختی

۱- س: گذرابی بوده وهم آینده و رونده و ممرّ صادر وارد واطراف.
مج: گذرابی بود وممر آینده وروننده وصادر ووارد و اطراف.
مک: وروندە و مقر صادر ووارد و اطراف.
۲- س: و اصقاع آن. شعر: گسسته شیر.
مج: و اصقاع آن چراگاه وقرارگاه و حوش و سباع بیت گسسته شیر ......
۳- مج. س: و کاروانی. مک: کاروانی که.
٤- س: منازل. مج. مک: منزل.

که هیچ جادر نواحی هراة معمور ۱ نبود الاقصبه «اوبه» چنانچه ذکراو ۲ گذشت، وجمعی که درآنجا۳ ساکن بودندبواسطهٔمخالفتی ازآنجاروگردان‌شده به«کواشان» وطن ساختند وبعدازچندسال از«کواشان»۴به«درهٔدوبرادران»تحویل کرده‌در«خیابان» مقام کردند. و کاروانی که از درهٔ مذکور بیرون آمدی ایشان پیش میرفتند ۵ و طعام و قماش بدیشان میفروختند و آنچه‌میخواستند میخریدند. چون اولاد واعقاب ایشان بسیار شد ۶ جهت ساختن حصاری ۷ متفق‌شده کس پیش همای۸ چهرآزاد دختربهمن بن‌اسفندیار که اورا شمیران میخواندند وتختگاه او بلخ بود ۹ فرستادند واو ۱۰اجازت فرمود بدان‌قرار که‌چون حصارتمام شود موسوم بنام او باشد،۱۱پس‌حصار۱۲شمیرانرا بساختند و دوازده سال درعمارت او بسر ۱۳ بردند. و بعد از قهندز بچندسال داراین دارا بنای هرات نهاد و هنوز باره او تمام نشده بود که دارا بر دست سکندر کشته شد و ملک و کشور سکندر رامسلم و مسخر گشت ۱۴ و عمارت هرات او باتمام رسانید. ۱۵ وبعدازآن اشک بن‌دارا که‌از ۱۶ ملوک‌طوایف‌بود.و هرات مسکن‌ودروازهٔ

۱- مج . مک : معمور . س : معموره .

۲- مج . مک: ذکراو . س : ذکر آن.

۳- مج . مک: درآنجا. س : درآن مکان .

٤- مج : وبعداز چندسال ازکواشان بدره .
س : و بعد از آن بدرهٔ .

۵- مج . مک : پیش میرفتند. س: پیش میرفته .

٦- مج . مک : بسیار شد . س : بسیار شدند .

۷- مج . س : حصار متفق . مک : حصاری متفق .

۸- مج: متفق شده‌کس پیش‌همای چهرآزاد. س : متفق شدند وپیش‌همای چهرآزاد.
مک : متفق شده‌کس پیش چهرآزاد .

۹- مج . مک : وتختگاه اوبلخ بود . س : وتختگاه اودربلخ بود .

۱۰- مج . س : واو اجازت فرمود .
مک : واجازت فرمود .

۱۱- مج . مک : باشد . س. شود .

۱۲- مج . مک : پس حصار شمیران . س: پس‌شمیران.

۱۳- مج . مک : او بسر . س : آن بسر .

۱٤- مج . مک : مسلم ومسخر گشت . س: مسلم شد .

۱۵- مج . مک : وعمارت‌هرات او باتمام‌رسانید. س : واوعمارت‌هرات‌باتمام رسانید

۱٦- مج . مک :که‌ازملوک . س :که ملوک.

خوش مخیّم او - و برجها را ١ که سکندر ساخته بود بپوشانید ٢ و بر روی هر برجی برج دیگر مدوّر بساخت٣ تا آثار عمارت سکندر مدروس و مطموس گشت و دروازه ها را از سمت راس تحویل نموده تغییر داد ٤ .

وجه سوم٥ : آنکه ٦ بعداز طوفان نوح علیه السلام اول بقعهٔ که درخراسان ساختند٧ قلعهٔ شمیران است . و هرات نام دختر ضحاك است٨ وشهر هرات او بنا کرده است٩ و اول قصبه «اوبه» را ساخته، بعد ازآن شهر هرات را . و جوغن ١٠ نام ازاولاد فرود بن سیاوش بن کیکاوس بادغیس معمور گردانیده .

لرضی الدین رحمه اله ١١:

در جهـان هیچکس ندید چنان
منـزل دل فروز جان افزای
عـرصـه خـرمش جهـان افـروز
سـاحـت فـرخـش جهـان آرای

١- مک . س : برجها راکه . مج: برجها که .
٢- مج . مک : بپوشانید .
٣- مج . مک : و برروی هربرجی برج دیگر مدوّر بساخت . س : وبر روی برجی برجی دیگر افزود .
٤- مج . مک : ودروازه‌هارا ازسمت راس تحویل نموده تغییر داد.
س : و دروازه ها رانیز تحویل نموده وتغییر داد .
٥- مج . مک : وجه سوم . س : وجه سیم .
٦- مج . مک : آنکه بعد از . س : بعداز .
٧- مج . مک : اول بقعهٔ که درخراسان ساختند . س : اول بقعهٔ درخراسان احداث شده.
٨- مج . س : ضحاك وشهر . مک : ضحاك است و شهر.
٩- مج : و شهر هرات او بناکرده است . مک : و شهر هرات او بنا کرده . س : و شهر هرات را او بناکرده.
١٠ مج . مک : هرات را وجوغن . س : هرات را جوغن .
١١- مج : لرضی الدین رحمه اله . مک : رضی الدین . س : بیت . مد : ندارد .
بقیه پاورقی درصفحه بعد

وجه چهارم: گویند سکندر با مادر خود جهت بنای هرات مشورت کرد و در آن وقت غیر از قهندز آبادان نبوده. دایم ترکان اهل[۱] قهندز را ایذا کردندی و جهات ایشان[۲] ببردندی و دست تطاول و تعدی ترکان از ایشان کوتاه نمیشد، چه ترکان با وجود کثرت اعداد جلادت و تهور تمام داشتند. سکندر را[۳] مادر رخصت داد[۴] که برود بشرط آنکه زیاده از یکسال در هرات توقف[۵] و مقام نکند. چون سکندر آغاز بنای هرات[۶] نهاد خلق

بقیه پاورقی از صفحه قبل

در میان سخنوران واهل عرفان ایران چندتن رضی‌الدین نام میباشند. اعنی:

(رضی‌الدین نیشابوری) که از افاضل شعراء خراسان است، و در قصیده سرائی ید طولائی داشته، و مدّاح ملوك خانیهٔ سمرقند قلج طمغاج خان ابراهیم بن الحسین و پسرش قلج ارسلان خان عثمان - که در سال ۶۰۹ ه کشته شد - بوده است، ظاهرا دیوان اشعار او از میان رفته، ترجمهٔ احوال با منتخباتی از اشعار او در تذکرهٔ: «هفت اقلیم». «عرفات العاشقین». «کعبهٔ عرفان» - تقی اوحدی دقاقی لنبانی - «لباب الالباب» محمد عوفی ج ۱ ص ۲۲۸ - ۲۲۹ لیدن. «مجمع الفصحا» ج ۱ ص ۲۳۱، مذکور است.

(ملك رضی‌الدین بابا قزوینی) که مردی شاعر اندیشه و سخن پیشه. و از طرف ایلخان مغول ابقاخان حاکم دیاربکر بوده. و اشعار بسیار داشته است.

(رضی الدین خشّاب) که معاصر کمال اسماعیل بوده است.

(رضی‌الدین علی بن سعید لالا غزنوی) عمزادهٔ حکیم سنائی غزنوی که از اخلاف و مریدان شیخ سعد الدین حموی بوده است. (نفحات الانس - جامی. عرفات العاشقین و مجالس النفائس ص ۳۳۸).

۱- مج: نبوده دایم ترکان اهل قهندز. مک: نبود دایم ترکان قهندز.
س: نبوده ترکان اهل قهندز را.

۲- مج. مک: ایشان ببردندی. س: ایشان را ببردندی.

۳- مج. مک: کوتاه نمی‌شد چه ترکان باوجود کثرت اعداد جلادت و تهوّر تمام داشتند سکندر را مادر.
س: کوتاه نمیشد سکندر را مادر.

۴- مج. مک: رخصت داد بشرط. س: رخصت داد که برود بشرط.

۵ مج: در هرات توقف و مقام. س. مک: در هرات مقام.

۶- مج. مک: چون سکندر آغاز بنای هرات.
س: چون سکندر رومی از جهت بنای هرات آغاز نهاد.

قهندز پیش او آمده عرضه داشتند که ۱ ما ۲ بساختن این شهر رضا نداریم و امداد نخواهیم کرد، سکندرازآن حالت ملول شد و توقف او بدو سال رسید، مادراومکتوبی نوشته بازش‌طلبید، گویند دروقتی که شادروان جلال‌او ۳ بردروازه خوش افراشته۴ بود نامهٔ مادر در رسید و از جهت آنکه در مراجعت او مبالغه نموده بود ۵ ناخوش گشت، آنرا ۶ دروازه‌خشک نام‌نهاد ـ واین معنی زیاده مناسبتی ندارد . چه درپیش سلاطین واکابر تفاء ول‌بالفاظ میمون اعتبارعظیم دارد. خاصه‌درمیان عرب که‌بیابان مهلک را مفازه۷ یعنی : جای رستگاری . و مارگزیده‌را : سلیم . و نابینا را : بصیر گویند . پس اگر گوئیم‌چون‌ناخوشش‌آمدازجهت تفأول اورا خوش نام نهادوجهی دارد ـ پس سکندر در جواب مادر نوشت .

بیت . سعدی ۸:

همایون نامهٔ او نقش ما نیست
جواب او نوشتن حدّ ما نیست

اما پوشیده‌نماندکه توقف من‌جهت آنست که‌خلق‌این‌دیارفرمان من نمیکنند ۹ وبعمارت هرات ۱۰ راضی نمیشوند و اگر این مردم را بقهروز جرکار، فرمایم نام

---

۱ ـ مج . مک : خلق قهندز پیش او آمده عرضه داشتندکه .
س : و خلق قهندزعرضه داشتندکه .
۲ ـ مک . س : که‌مابساختن : مج :که بساختن .
۳ ـ مج : جلال اوبر . مک . س : جلال بر.
٤ ـ مج . مک : افراشته س : افراخته .
٥ ـ س . مک : نموده بود ناخوش . مج : نمود ناخوش.
٦ ـ مج . مک : آنرا . س: وآنرا.
۷ ـ مج . مک : مفازه یعنی . س : مفازه خوانند یعنی .
۸ ـ مج. س: بیت . مک:سعدی .
۹ ـ مج . مک : نمیکنند س : نمی‌برند .
۱۰ ـ مج . س : و بعمارت هرات راضی . مک : وبعمارت راضی .

سنیته[1] و سیر مرضیه من بجور و تعدی شهرت یابد .

للشیخ سعدی [2]:

ظالم نماند و قاعدۀ ظلم ازو بماند
عادل برفت و نام نکو یادگار ماند

مادر نوشته که : از رهگذر [3] آن ناحیت قدر خاك پیش من فرست تااز حال آن خاك استدلالی کنم، سکندرانبان خاك پیش مادر فرستاد ، چون بنظر او رسید خاکی دید منقش و ملون بعضی درشت و بعضی نرم ، فرمود تا آن خاك را [4] در زیر بساط وفراش گستردی تنگ کردند (کذا ؟) ومشاهیرروم را طلب فرموده بر آن بساط نشاند بعد ازسکندر [5] وبنا کردن هرات سخن راند و گفت سکندر از شما مدد خواسته شما چه میگوئید، ساختن این شهر مصلحت هست یا نه؟ طایفۀ گفتند: ای ملکۀ ملوك و ای مالکۀ ممالك ؟ عمارت این شهر از حکمت دور مینماید، چه آن ولایت سرحد پر آفت و بلاست، و بجهة [6] باد غیس که درجوار دارد از کثرت عبور و مرور عساکر همیشه محل حوادث و مخاطر . و طایفۀ دیگر گفتند : آنچه بر صفحه آینۀ رأی ملك آرای اسکندری عکس پذیر گشته محض حکمت وحداست و کمال مصلحت و فراست تواند بود چه در جمع احوال سعادت و اقبال قرین حال ورفیق آمال ان پادشاه صاحب کمالست . [7]

---

۱ - مج : فرمایم نام سنیه . مک : فرمایم سنیه (کذا فی الاصول و قیاساً اصلاح و سنینه نوشته شد) و : السنین المسنون . و مؤنثه سنینه بنونین . والمسنون مفعول من : سنّ . یسنّ . سنّالامر : بیّنه . سهّله واجراه . و سنّ علیهم السنّة : وضعها. و سنّ الامیر رعیته : احسن سیاستها . یا از : سنی . یسنی . سناء : صارذاسناء و رفعة . و السنّی : الرفیع . مونثه . سنیّه . گویا جملۀ (نام سنیّه وسیر مرضیۀ) رابجای عبارت(اوصاف سنیّه و سیر مرضیه) استعمال کرده و لذا کلمۀ «سنیّه» را مطابقتا للاوصاف مؤنث آورده است .

۲- مج : للشیخ سعدی . مک : ندارد .

۳- مج : ازره گزاری آن . مک : از ره گذران .

٤- مج : آن خاك در. مک : آن خاك را در .

٥- مج : بعد از سکندر . مک : بعد ازحال سکندر .

٦- مج : وبجهة بادغیس . مک : وبواسطه بادغیس .

۷- مج : صاحب کمال . مک : صاحب کمالست .

لابی الفتح البستی ۱ :

کظلمة اللیل سخطا کالنهار رضی
کالشمس ریا و رایا کالحیا کرما

کالیمن و الامن و الایمان منبلجا
کاللیث والغیث طبعا ان سمی وحمی

بهر چه اشارت مطاعه نافذ گردد قیام و اقدام لازم میدانیم، مادرسکندر گفت امروزتوقف‌نمائید وفردا بازآئید تاآنچه‌خاطرقرار گیردبتقدیم افتد، روز دیگر فرمود تاآن خاك‌هارا برداشتند وچون‌مردم‌حاضر شدند ایشان‌را ۲ بر همان بساط نشانده سخن روز گذشته را بازراند همه از روی وفاق بی‌نفاق باتفاق ۳ گفتند سکندر ستوده کاری پیش گرفته‌و ماهمه مددکار و فرمان‌برداریم، پس مادرمکتوبی باسکندر نوشت که ای فرزند از آن خاك که بمن فرستادی بوی‌آن‌می‌آید که مردم آن زمین منقلب‌خاطر و متلّون رای باشند ، باید که باایشاق مشورت نکنی وسخن‌ایشان را معتبر نداری که من ازآن خاك که فرستادی معلوم کردم که در ایشان موافقت واستواری‌نیست،چون نامه باسکندر رسید خوش دل گشت و عمارت هرات ۴ باتمام رسانید .

۱- مج:لابی الفتح البستی . مك: ندارد .

(ابوالفتح بستی) : ابوالفتح علی‌بن محمد الکاتب‌البستی الشاعر المهشور . ازشعراء و نویسندگان نامدار خراسان بوده و در زمان سلطنت محمود غزنوی میزیسته‌است . او ذواللسانین بوده در هردو زبان ـ پارسی و تازی ـ شعر سروده و مخصوصاً در صنعت‌بدیع «تجنیس»مهارت خاصی داشته و آنرا دراشعار خود بسیار بکار برده‌است . « واشعار فارسی راهم بغایت مصنوع ومتین میگوید »

وفات او در سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ ه در شهر بخارا اتفاق‌شده است . و «بست» بالضم مدینة بخراسان بین سجستان و غزنین وهرات ویقال لناحیتهاالیوم «گرم سیر» معناه‌النواحی الحارة المزاج .

(وفیات الاعیان ـ ابن خلکان ـ ج ۱ ـ ص ۱۸۴ و ص ۳۹۲ . یتیمة الدهر ـ ثعالبی تذکره . دولتشاه سمرقندی ص ۲۶ لیدن . معجم‌البلدان ـ یاقوت حموی ـ ج‌اول ص ۶۱۲ چاپ لیپزیک) .

۲- مج : شدند ایشان را بر همان . مك: شدند بر همان .

۳- مج : از روی نفاق بی‌نفاق . مك : از روی وفاق بی‌نفاق .

۴- مج : هرات باتمام . مك : هرات را باتمام .

وجه پنجم: آنکه منقولست که اسکندر مدرجی[1] یافت در آنجا خطوطی مشتمل بر کیفیت‌بنای هرات که حواریان عیسی[2] (علی نبینا وعلیه الصلوة والدعاء) ساخته بودند بعد از بنای اول برآنجمله که: چون حواریان متفرق گشتند چهار کس از ایشان بهرات افتادند و برخلاف مستولی شدند وداعیه نمودند که هرات‌را که در آن‌وقت ویران بود آبادان سازند و بواسطه کمی بضاعت وقلت استعداد میسر نمیشد تااسکندر چون بهرات آمد ایشان را نوازش فرموده‌خطوطی[3] که یافته بودند بدیشان نمود وهرات را عمارت فرمود .

وجه ششم: آنست که هرات را آن ذوالقرنین ساخته که ذکر او در کلام مجید آمده[4]

وجه هفتم: آنکه باره هرات‌را سه کس ساخته: سیاوش‌ابن کیکاوس دیوار اندرون بر کشید . و اسکندر دیوار بیرون ساخته[5] و دارا بن دارا برجها را مدوّر

۱-المدرج - بفتح المیم : الکتاب المطوی . والمدرج بضم المیم - الکتاب الملفوف. والرقعةالملفوفه . جمع : مدراج .

۲- مج: عیسی عم . مک: عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والدعاء .

۳- مج : خطوط . مک . س: خطوطی .

٤- مج : وجه ششم : آنست که هرات‌ر ا سه‌کس ساخته است که ذکر او در کلام مجیدآمده؟

مک : وجه ششم که هرات را آن ذوالقرنین ساخته‌که ذکر او در کلام مجید آمده.

سیفی هروی در تاریخ نامه خود اسباب بناء بلده هرات را — منقول ازکتاب فاسی هشت وجه ذکر کرده گوید : « پنجم آنکه روایتیست که شهر هرات را در عهد نمرود بن کنعان ساخته‌اند وهرات نام ملکیست ازملوك خراسان . ششم‌روایتیست که‌اسکندز صندوقی یافت ..... هفتم روایتیست که هرات را آن ذوالقرنین ساخته است که حق تعالی او را در کلام مجید خود یادفرموده است هشتم روایتیست که دیوار بارهٔ هرات را سه کس ساخته است سیاوش بن کیکاوس ..... » تاریخ نامه هرات - سیفی هروی ص ۳۵ - ۳٦.» وچنانچه ملاحظه میشود وجه هشتم‌یا از مصنف سهوافوت شده ویااز قلم نساخ حذف شده است . و در بیان وجوه هشتگانه نیز در نسخه‌ها تخلیطاتی واقع‌شده‌که ظاهراً از آثار نساخ است .

٥- مج : سه کس ساخته و دارا بن دارا برجها مدوّر ساختد چیزی در دیوار باره . مک : سه کس ساخته سیاوش ابن کیکاوس دیوار اندزون برکشید . واسکندردیوار بیرون ساختد ودارا بن‌دارابرجهارا مدوّر ساخته و جزوی دیواری باره . (کذا)

ساخته و چیزی در دیوار باره افزود و خندق را عمیق‌تر ساخته .

وسیفی هروی در کتاب خود نقل کرده که از مولانا ناصرالدین چشتی شنیدم که میگفت ۱: که‌دریکی ازتواریخ خراسان یافته‌ام که هرات‌راپیغامبری بوحی‌ساخته بتعلیم جبرئیل عم واین رباعی نیز درباب بنای شهر هرات مشهورست :

لهراسب نهادست هری را بنیاد
گشتاسب درو بنای دیگر بنهاد
بهمن پس از آن عمارتی از نو کرد
اسکندر رومیش همه داد بباد ۲

وابوالحسین صفوانی‌روایت کرده‌است از ابوالعباس انصاری و اوازابوالحسن شیبانی واو از جدّ خود و او از ابو منصور بن عبدالحمید و او از ابوامامهٔ باهلی که حضرت‌رسالت صلی‌الله علیه‌وسلم فرمود که‌بدرستی که‌حضرت حق‌سبحانه‌وتعالی رادر خراسان شهریست که آن را هرات ۳ خوانند و خضر و الیاس و ذوالقرنین او را بنا کرده‌اند . وآنحضرت برآن شهر برکت خواسته ۴.

و نقلست که شیخ ابوالمظفر مالینی‌زاهد رح ۵ گفت : که روزی من بر ۶ بارهٔ هرات رفته بودم ونشسته متفکروار برحالهای ۷ گذشته تامل میکردم ازروی اعتبار ناگاه خضررا عم دیدم که‌مرا گفت ۸ در چکاری؟ گفتم دراندیشه روزگار و گردش

۱- مج : که میگفت . مک : که او گفت .
۲- این‌رباعی را حافظ ابرونیز درکتاب جغرافی‌خود آورده است .
۳- مج : سبحانه وتعالی درخراسان شهری‌آفریده‌که اورا هرات .
مک : سبحانه‌وتعالی‌رادر خراسان شهریست‌که‌آنرا هرات خوانند .
٤- مج : وآنحضرت بران شهر برکت‌خواسته . مک : و از حضرت الهی برآن شهر برکت خواسته .
٥- مج : مالینی الزاهد رح‌گفت . مک : مالینی زاهد رحمةاله گفت .
٦- مج : گفت : روزی من بارهٔ هرات .
مک : گفت : که روزی من بربارهٔ هرات
٧- مج : ونشسته وازدیر حالها گذشته . مک : ونشسته متفکروار برحالهای گذشته.
٨- مج : خضر راعم دیدم که‌مرا گفت .
مک: خضر را علیه‌الصلوة والسلام دیدم‌مرا گفت .

لیل ونهار و طول مدت بنای این بارهٔ پایدار . گفت : ای محمد ؟ من این موضع را دریای آب ۱ یاد دارم ، بعد از آن دیدم خشک شده و خارزار گشته، باز دیدم ضیاعی شده و تخمها کشته، آنگاه چنین شهری۲ شده که می بینی .

و نیز از خواجه خضر علیه السلام نقل میکنند که فرمود که موضع شهر هرات دریای زخاری ۳ بوده وآن زمینی که حالا چهار سوی هرات است در هر سالی چندین مردم بی گناه و گناه کاردروی غریق لجهٔ فنامیگردیدند جای خطرناک بود که هر کشتی که بدانجا رسیدی غرق گشتی .

ع : بود خاصیتی درهرزمینی .

۱- مج : دریا آب . مک : دریای آب .

۲- مح : چنین شهر شده . مک . س : چنین شهری شده

۳- مج : زخّار . مک . س : زخّاری . وزّ خاز : فعّال للمبالغه من زخرزخورا البحر طما و تملاّء .

روضه دوّم

مشتمل بر دو چمن

چمن اوّل : در کیفیت اوضاع این بلدهٔ فلك ارتفاع

چمن دوّم : در ذکر بعضی مضافات

چمن اوّل

شهر بندی که اکنون معمورست درجانب جنوبی شمیران وقهندز افتاده چنانچه قهندز وشمیران درطرف شمال از بیرون شهر بندند[1] وداخل شهر بندیست که ملک مغفور[2] معزالدین حسین کرت ساخته بوده[3] وحالا ویرانست و قلعه اختیار الدین که ذکر آن گذشت داخل شهر بند درونی است[4] متصل بارهٔ شمالی . واین شهر بند که قبة الاسلام است بحکم بنی الاسلام علی خمس مشتمل بر پنج دروازه است :

اوّل : «دروازهٔ ملک» ازطرف شمال .

دوّم : «دروازه عراق» ازسوی مغرب .

سوم : «درب فیروز آباد» از جانب جنوب .

چهارم : «درب خوش» ازحد شرقی.

پنجم : «دروازهٔ قیچاق» ازجهت شمال نزدیک بطرف شرقی .

۱- مج : از بیرون شهر بندند وداخل .
مک : از بیرون شهر افتاده وداخل .

۲- مج : ملک معزالدین ٠ مک : ملک مغفورمعزالدین .

۳- مج : ساخته بود وحالا .
مک : ساخته وحالا.

٤- مج : شهربند درویست .
مک : شهر بند درونی است .

و بر سر هر دروازه سه در نشانده اند الّا «درب ملک» که دو باب دارد .
وقلعه اختیارالدین را ۱ نیز دو در است :
یکی ازسوی شمال که «بازار اسب» ۲ است .

ویکی ازجانب جنوب که طرف شورست . و در اندرون شهربند ۳ چهار بازار است که از هر درآن تابه چهارسو ۴ یک بازار است که بنام همان دروازه منسوبست. الّا «دروازهٔ قیچاق» که تا بچهار سورسته ۵ بازار ندارد . و « بازار ملک » را از پای حصار تا چهار ۶ سو بخشت پخته ساخته اند . و چندین تیمها دارد که هر یک موازی یک بازار دیگر ۷ است . و از بیرون هر دروازه نیز بازاریست که تاانتهای سواد شهر میکشد که قریب بیک فرسنگ است ، و در سر هر کوی و محله بازارچه دیگر است مشتمل برانواع دکاکین . و مشتمل است این شهر بند بر دو فصیل میان هر دو ده گز فرجه .

ودر وقت تحریر مؤلف بعضی از تلامذه رافرستاد که تقدیرو تخمین وتحقیق و تعیین دورشهر بندوبروج و اقطاران نمایند چنین تقریر کردند که :

بروج صدو چهل و نه است . و دورشهر بند هفت هزاروسیصد قدم،وقطرشهر از«درب ملک» تا«فیروزآباد»واز«درب خوش»«تادرب عراق»۸ هزارونهصد۹در هزارو

۱ـ مج : اختیارالدین نیز . مک : اختیارالدین رانیز .
۲ـ مج : که بازار اسب است . مک : که بازاراست .
۳ـ مج . س : ودر اندرون چهار بازار .
مک : و در اندرون شهربند چهاربازار .
٤ـ مج ، که از هردران تابه چهارسو .
مک : که از هردروازهٔ تاچهارسو .
٥ـ مج : بچهار سورسته بازار .
مک : بچهارسو بازار .
٦ـ مج : تاچهار سو . مک . س : تابچهارسو .
۷ـ مج : بازار دیگرست . مک : بازار است .
۸ـ مج : تاعراق . مک . س : تادرب عراق .
۹ـ مج . هزار و نهصد قدم .
مک : هزار و نهصد در هزار و نهصدقدم .

نهصدقدم پیموده‌اند. وخندق گردشهر بندبیست گزعرض دارد[اماچون‌مدتی‌است که‌آنرا حفر نکرده‌اند حالا عمق چندان ندارد ۱] و مسجد جامع که شمه از میامن و برکات او مذکورشد در مابین دروازه خوش وقیچاقست‌وچنان مسموع شده که آن ۲ موضع در آن محل جهت آن ۳ اتفاق افتاده که بسبب آب روان و لطف هوا بهترین مواضع درون بلده است . و چنان بامتحان معلوم کرده‌اند که در هر جانب شهر یک کله گذاشته بودند و در موضع چهار سوی و در مقامی که حالا مسجد جامع است کله دیگر کلهای ۴ مواضع دیگر بچهار روز پیشتر از کله موضع مسجد جامع منتن وضایع شده ۵،والامناسب آن بود که جامع درمیان شهر بودی و آب جوجهٔ نیز درجوارمسجد است . ودر اندرون شهر جای‌دیگر آب روان نیست .

۱- عبارت : [اماچون مدتی است که‌آنرا حفر نکرده‌اند حالا عمق چندان ندارد] از زیادات نسخه مج است و مک وس ندارد .

۲- مج . س : مسموع شدکه موضع در .
مک : مسموع شده که‌آن‌موضوع در .

۳- مج : جهت آن . مک . س : جهت او .

٤- مج :کلهاء . مک . س : کلهای .

٥- ابن ابی‌اصیبعه درکتاب(عیون الانباء فی‌طبقات‌الاطباء) در ترجمه زندگانی‌پزشک نامی ایران ابوبکر محمد بن زکریا الرازی میگوید رازی در هنگام بنای بیمارستان بغداد برای اختیار بهترین نقطه خوش آب و هوای شهر چهار قطعه گوشت در چهار طرف شهر نهاد ... ونظامی عروض‌سمرقندی در (مجمع‌النوادر)نیز این داستان را دراحوال محمد زکریای رازی دروقت بنای بیمارستان شهرری نوشته است . ـ

چمن دوّم
در ذکر بعضی مضافات

واز بدایع عمارات جنت‌امارات که درین ایام‌خجسته فرجام درین‌مدینة‌الاسلام بانورونظام از مستبدعات معمار عالی‌همّت معالی رتبت[1] حضرت‌سلطنت شعاری‌عاطفت آثاری مرحمت دثاری [2] معدلت پناهی .

شعر [3] :

اجلّ ملوك الملك قدرا ورتبة
مبید الاعادی بالحسام المهنّد
سمّی حبیب‌اله ناصر دینه
ملیك عظیم القدر یدعی باحمد

زبده سلاطین نامدار . عمدهٔ خواقین عالی تبار . نظام السلطنة والدنیا والدین. سلطان احمدمرزا . احداث یافته منزلیست که بربالای«برج علی اسد» که مابین درب قیچاق ودر وازهٔ خوش است باتمام رسیده . و الحق آن بقعهٔ‌ایست که در رفعت شان وعلوّ مکان زبان شرفات آن از فحوای : **والسماء ذات البروج** ، خبر میدهد [4]، و ساکنان حوالی فردوس‌آیینش از مضمون : **وهم فی‌الغرفات آمنون**، نشان‌میدهد.

۱- مج : عالی همت معالی رتبت حضرت .
مک : همت حضرت .
۲- مج : عاطفت آثاری مرحمت دثاری .
مک : عاطفت دثاری مرحمت آثاری .
۳- مج : شعر . مک : ندارد .
٤- مج : میدهد . مک . س : میگوید .

لانوری رح :

اوجش فلکیست کز بلندی
معمار عیار آسمانست
در حافظه از خیال نقشش
بشکفته هزار بوستانست

هر کس‌را سعادتی ۱ رفیق گشته بعروج آن منزل عالی‌مشرّف شود ۲ بر تماسی ریاض و حیاض بیرون ودرون شهر بلک برملک وملکوت مشرف گردد .

وذکر بعضی دیگر ۳ از بقاع فردوس اثرو مبانی خیرات و معالم مبرّات این سلطان فرشته مخبر درروضهٔ دیگر مذکور خواهدشد .

و شهربندی که ملک معزالدین حسین کرت ۴ ساخته بوده بغایت وسیع است ، چنانکه قطر او از سر پل (جوی) انجیل ۵ است تا ,در بند شیخ خرّم » وازنواحی ۶ ملاسیان تاسر « پل خیمه‌دوزان » که قریب بیک فرسنگ ۷ در دو فرسنگ است که حضرت۸امیر بزرگ‌قطب‌السلطنة والدین‌امیر تیمور گورگانی۹نوّرالله‌مضجعه‌بمشاعل الغفران‌بعدازفتح هرات آنرا ویران‌ساخته، چه‌ازغایت سعت ضبط ومحافظت اومتعذر

۱- مج : سعادة . مک : سعادتی .
۲- مج : منزل عالی مشرف شود برتماسی .
مک : منزل عالی برتماسی.
۳- مج : بعضی‌دیگر از . مک : بعضی از .
٤- مج : و شهربندی‌که معزالدین حسین‌کرت .
مک : و شهربندی‌که ملک معزالدین‌کرت .
٥- مج : قطر او از سرپل انجیل .
مک : قطراوسرپل‌جوی‌انجیل .
٦- مج : از نواحی . مک : و از نواحی .
٧- مج : بیک فرسنگ در دو فرسنگ است .
مک : بیک فرسنگ است .
٨- مج : که امیر بزرگ . مک : حضرت امیر بزرگ .
٩- مج : گورگانی . مک . س : گورگان .

بوده ، و[1] حالا سعت شهر بمراتب زیاده از آن شده چرا که در عرض از درهٔ [2] دو برادران تاپل مالان که دوفرسنگ مسافت دارد تأسیس بقاع و ترصیص عمارات و ارباع است، بلکه ازدره مذکوره‌تا «کوه اسکلجه» [3] و «کلبرخان» که چهارفرسخ است واز «اوبه» تا «کوسویه» که‌سی فرسخ است عمارات وباغات‌وقری وبلوکات هرات‌است که به یکدیگر [4] اتصال دارد . و بنده از [5] جناب مغفر تماب سلطنت پناه غیاث السلطنة والدین ابوالفتح محمد سلطان انارالله مرقده که بکجیک مرزا مشهور بود و درسفر مبارک‌مکه [6] دونوبت‌بمصر رسیده شنیدم که فرمود که مصر که آوازهٔ‌وسعت وعظمت او درهمه [7] اقطار ربع مسکون سایر است ربع هرات باشد اما ضمایم مصر[8] بیشتر است .

ورود هرات که برود مالان اشتهار دارد درمیان قری‌و بلوکات میرود و از دوطرف خود تمامی مواضع ومزارع را آب میدهد [9] ودر ایام بهار دوهزاروسه‌هزار سنگ آب‌سیل‌در این رودمی‌آیدوتمام‌بباغات و مزروعات میرود . چنانکه ازسرخس و خاشاك میگذرد و از سرخس نمیگذرد و از قرای این شهر چندین قریه هست که باشهرها و ولایتها برابری میکندو از آنجمله دارالعباده « زیارتگاه » است که همیشه

۱- مج : بوده حالا . مک : بوده وحالا .

۲- مج : عرض درّه برادران. مک : عرض از درّه دوبرادران .

۳- این کلمه درنسخه های‌مج، مک ، س(اسلجه)نوشته‌شده‌است. اماظاهراًصحیح آن (اسکلجه) باشدچه حافظابرودرجغرافی،وزبدة‌التواریخ وذیل‌جامع‌التواریخ خود همه‌جاآنرا : «اسکلجه»نوشته‌است. وخوداسفزاری نیزدرشرح‌سلطنت ملوك‌کرت درهمین‌کتاب میگوید: «امان‌کوه ـ که ملوك‌کرت‌برفرازآن‌قلعهٔ مستحکمی‌داشته‌اند ـ دراین‌ایام ـ عهد مصنف= قرن ۹ـ به :کوه اسکلجه مشهوراست» . حمدالله‌مستوفی گوید: «بردوفرسنگی‌هرات برکوه آتشخانهٔ(آتشکده)بوده‌است‌آنرا (ارشک) گفته‌اند ، واین زمان قلعهٔ(اسکلجه) میگویند» . — نزهة‌القلوب — ص ۱۵۲ لیدن .

٤- مج : که‌بیکدیگر . مک :که‌بیکدگر .

۵- مج : وبنده جناب . مک : وبنده ازجناب .

٦- مج : مبارك مکه دو . مک : مبارك دو .

۷- مج : اورا در اقطار. مک :او در همه اقطار.

۸- مج:ضمایم بیشتر. مک : ضمایم مصربیشتر

۹- مج :آب و درایام. مک : آب میدهد و در ایام .

مجمع اولیای عظام ، و منشاء علمای اعلام بوده و هست ، در وی قریب دو هزار دکانست از همه نوع [۱] و اکثر ساکنان او اصحاب علم و انتباه‌اند ، و : اهل القری[۲] اهل الله . چنانچه شنوده میشود که درهر شبانروزی هفتصد ختم کلام‌الله در آن بقعهٔ مدینه اشتباه از زن و مرد آنجا خوانده میشود ، و روزهای جمعه [۳] که مردم اجتماع مینمایند از غلبه وازدحام حکم مصر جامع میکرد وبیشتر چنان‌بود که مردم در مسجد نمیگنجیدند ودر میان کوی وبازارصفوف جماعت متصل بصف مسجد می‌آراستند. تادراین فرصت ازفواضل‌مبرّات حضرت[۴]سلطانی مسجد جامعی[۵] درغایت سعت ونزاهت ساخته و پرداخته‌اند .

ودیگر ازقرای «سیاوشان» است که‌دربعضی ازسنوات سی هزارخروار انگور دروی بتحریر آمده [۶] وسایر الاجناس علی هذالقیاس . .

۱ـ ج : قریب هزار دوکانست ازهمه نوع .
مک : قریب بهزار دوکانست همه‌نوعی .
۲ـ مج : اهل‌القری . مک : اهل‌القران .
۳ـ مج : وروزهای جمعه که مردم‌اجتماع مینمایند ازغلبه وازدحام حکم مصر جامع‌میکرد و بیشترچنان بوده که‌مردم در مسجد نمیگنجیدند .
مک : وروزهای جمعه که مردم در مسجد نمی گنجد .
٤ـ مج : مبرّات حضرت سلطانی . مک : مبرّات سلطانی .
٥ـ مج : جامع . مک : جامعی.
٦ـ مج : انگور بتحریر آمد . مک : انگور دروی بتحریر آمده .

وتوابع بلده برنه بلوك منقسم است :

۱- توران و تونیان ،
۲- غوروان وباشتان ،
۳- کمیران ،
٤- سبقر ،
٥- خیابان ،
٦- گداره ،
۷- انجیل .
۸- النجان ،
۹- ادوان و تیران . [۱]

و چون دراندرون بلده غیر از جویچه آب روان نیست باغچه واشجار کم است ، اما باغات و بساتین و چمنهای فردوس آئین در بیرون شهر بند درون از حدّ عدّ [۲]

۱- اسامی این بلوك ، دهکده‌ها ، مزارع ، مراتع ، کاریزها و انهار انها درکتاب جغرافی حافظ ابرو به تفصیل مذکور است ، و بربلوکات نه گانه مزبور بلوك « پروانه و هوردشنگ» ـ کذا ـ را افزوده گوید : این بلوك برشمال شهر واقع است وکوهی درمیان است که آنرا« گازرگاه» خوانند و مزار خواجه عبدالله در آنجا است .

و در ضبط نام بلوك انجیل گوید : « این بلوك را انجیل بلام و انجیر براء هر دو نویسند املالام اصح است » و بلوك کمیران برجنوب رود هراتست و درین بلوك هم باغ باشد و هم مزارع ، و آب‌رود وکاریز هر دو دارد ، و دهکده های مشهورهٔ این بلوك : دشت بام ، میان دوجوی عزالدین ، لکلکخانه ، آسیاچه وغیره ، وبلوك «غوروان »برشمال رود است و برشمال شهر متصل ببلوك انجیل و «خیابان» که‌مزارات بزرگان است‌در آن واقع است . (کتاب‌جغرافی حافظ ابرو). ودر نسخه مج اسامی بلوك مزبوره‌باارقام هندی‌از ۱ ــ ۹ دارای شماره میباشد و در مک ، س، ومد شماره ندارد .

۲- مج : درون از حدّ حصر . مک : درون از حدّ عدّ و حصر .

وحصر بیرونست، خصوصادرجانب گازرگاه که ازمیامن مراحم این ۱ پادشاه اسلام‌پناه احداث یافته وپیش ازجلوس میمون حضرت سلطانی درطرف شمال (نهرانجیل)عمارة نبود مگر در جوار (سرپل انجیل)اندکی. حالاازنهرمذکورتاپای (کوه‌زنجیرگاه) و(درّه دوبرادران) متصل یکدیگرعمارات‌ارجمند وباغات وبساتین بهشت‌مانندهاست.

لانوری :

همه در خرمی بسان بهار
گشته در دیده‌ها بهار نگار
از سپهرش برفعت آمده ننگ
وز بهشتش بنزهت آمده عار

و بسبب جوی سلطانی که از مستحدثات سلطان سعید شهید ۲ سلطان ابوسعید که‌ازرودباشتان برداشته اند ودرکمرکوه زنجیرگاه روانست و مساعی معمار بدایع نگاراین‌پادشاه جم جاه از نواحی گازرگاه تا «چشمهٔ ماهیان» که قریب‌بیک‌فرسخ‌است بلکه ازدهن«باشتان»تاقریه «سقلمان» که شش‌فرسنگ۳ باشدتمام دشت و دامن کوه ۴ باغ و چمن و حظیره و گلشن شده .

بیت۵ :

نگویم که عین بهشت است لیکن
بهشت است ۶ اندر سرای مکدّر
درختانش از عود وبرگ از زمرّد
نباتش ز مینا و خاکش ز عنبر
تماثیل او دهشت طبع مانی
تصاویر او حیرت جان آذر

۱- مج : مراحم پادشاه . مک : مراحم این پادشاه .
۲- مج : سلطان سعید سلطان ابوسعید . مک : سلطان سعید شهید سلطان ابوسعید .
۳- مج : فرسنگ تمام باشد . مک : فرسنگ باشد .
٤- مج : دشت دامن‌کوه باغ . مک : دشت و دامن‌کوه و باغ .
٥- مج : بیت . مک . س : نظم .
٦- مج : بهشت است . مک : بهشتی است .

و از مواضع میمون که بمبارکی آن زمینی[١] در ربع مسکون نشان نمیدهند «خیابان» هرات است که بلطافت[٢] هوا و عجایب حظایر و غرایب بنا ممتاز است و دربزرگی مزارات و لطایف عمارات و مقابر و بقاع متبرکه که در یمین و یسار آن[٣] واقع است از شرح و بیان بی نیاز است، وآن جائی است که از قدیم[٤] الایام چه در وقت جاهلیت و چه در روزگار اسلام همیشه میمون ومبارك و قبلهٔ دعوات و کعبهٔ حاجات خلایق بوده و همهٔ مردم ازاصاغر واکابر ومقیم ومسافر بدان مقام شریف تیمّن وتبرّك جسته‌اند ، و در همه زمان وادیان معابد وعید گاه ومقابر ونزهتگاه خواص وعوام بوده، چنانک حالا[٥] مصلی وگشت جای مسلمانانست، ودرزمان سابق اورا «کوی خدایگان» میگفته‌اند . و بعبارهٔ فرس خدایگان پادشاه را گویند .[٦]

١ـ مج : میمون که بمبارکی زمینی . مک : میمون که آن زمینی .
٢ـ مج : که لطافت . مک : که بلطافت .
٣ـ مج : ویساران واقع . مک : و یسار او واقع .
٤ـ مج : که از قدیم . مک : که در قدیم .
٥ـ مج : جنانکه مصلّی . مک : چنانک حالا مصلّی .
٦ـ مج . س : گویند . مک . میگویند .

مزارات بسیاری از بزرگان عرفا، مشایخ ، سخنوران، ودانشمندان خراسان در خیابان هرات واقع است مانند : آرامگاه امام فخرالدین رازی . و شاعر و عارف مشهور مولانا عبدالرحمن جامی .

تفصیل مزارات «خیابان» هرات در کتاب «مرصدالاقبال السلطانیه» یا «مزارات هرات» تالیف مولی عبدالله بن عبدالرحمن الحسینی المشتهر بالاصیل الواعظ الهروی ، و خاتمهٔ «روضة الصفا» ازمحمد خاوند شاه، و خاتمهٔ «خلاصة الاخبار» ازخواند میر .

روضه سوم

مشتمل بر دو چمن

چمن اول: در شرف خراسان عموماً و احادیثی[1] که در آن باب وارد است.

چمن دوم: در فضیلت هرات خصوصاً و روایاتی[2] که درباره او منقول است.

چمن اول: در شرف خراسان عموماً [3]

شیخ مرحوم ثقة‌الدین عبدالرحمن الفامی رحمه‌الله در کتاب خود که بتاریخ هرات موسوم است چنین آورده بروایت امام احمدبن الحسین البیهقی باسناد خود تا ابا بو هریره رضی‌اله عنه[4] که او گفت: چون آیت کریمهٔ: وآخرین منهم لمّا یحلقوابهم نازل، شد هر کس در آن معنی سخنی میگفت[5] که آنها کدام کسانند. حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم روی[6] بسلمان فارسی کرد و فرمود اینها یعنی فارسیان گروهی‌اند که اگر دین و سنّت بر آسمان از ثریّا معلّق آویخته[7] بودی این مردمان بدان رسیدندی[8]

۱- مج : احادیثی . مك : احادیث .

۲- مج : روایاتی : مك : روایات .

۳- عبارت : (چمن اول ــ در شرف خراسان عموماً) از زیادات نسخه مك است ودر مج و س ندارد .

٤- ابوهریره : عبدالرحمن بن صخرالدوسی از نامداران صحابه است .

٥- مج : سخن گفتند . مك : سخنی میگفت .

٦- مج : صلی اله علیه وسلم بسلمان فارسی کرد
مك : صلی‌اله علیه وسلم روی بسلمان فارسی کرد .

٧- مك : از ثریا معلق آویخته بودی . مك : از ثریا بودی .

٨- مج : رسیدی . مك : رسیدند .

وقتیبه از عبدالعزیز ابن محمد ۱ نیز این حدیث در وقت نزول آیت واشارهٔ ۲ حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم بجانب سلمان روایت کرده‌است . ۳

وبعضی گفته‌اند که این اشاره بجمیع فارسیان است تانهایت‌خراسان واین‌بیانی است‌روشن وهویدا ۴

[و روایت کرده است ابوعبداله بن یوسف الحافظ باسناد خود متصل بانس مالک رضی اله عنه که حضرت نبوی صلی‌اله علیه وسلم چنین‌فرمود که آفتاب بهشت است وبهشت مشرق . وابوصالح شلویه روایت کرده‌است باسناد خود متصل بابریده که‌حضرت مصطفی صلی‌اله علیه وسلم فرمود که هرگاه جمعی‌را بمهم فرستند جهد کنید تا اززمرهٔ خراسان باشید(کذا؟) . واوس‌بن‌عبداله روایت‌کرد ازابی بریده که حضرت رسول ثقلین صلی اله علیه و سلم بریده را فرمود که بعد از این طوایف که بموضع فرستندتوجهدکن تادرفوج‌اهل‌خراسان باشی(کذا؟) .

و مؤلف این‌کتاب گوید که [۵ در کتاب عجایب المخلوقات ۶ وبعضی کتب

---

۱ - مج : عبدالعزی بن محمد . مک ، عبدالعزیز ابن محمد .

۲ - مج : نزول این آیه و اشاره . مک : نزول آیت و اشارت .

۳ - وآخرین منهم لما یلحقوبهم : «ابوهریره روایت‌کردکه‌چون این‌آیه آمد صحابه دروسخن گفتند تااین دیگران‌کیستند ؟ رسول ص روی بمسلمانان کرد وگفت : اگر دین آنجا باشدکه ثریاست جماعتی از پارسیان دست باوزنند» . (تفسیر ابوالفتوح رازی - ج / ۲ ص۳۱۷-۳۱۶)،وامین‌الدین‌الطبرسی گوید:«ان‌النبی‌قرء هذه‌الآیه‌فقیل له‌من هولاء؟فوضع یده علی‌کتف سلمان و قال : لوکان الایمان فی الثریّا لناله رجال من هولاء (ای الفرس) » (مجمع البیان — ج /۲ص ۵۰۱) .

٤- متن این حدیث« لوتعلّق العلم (یا -الایمان) بالثرّیا لناله رجال من‌فارس».

۵ - عبارت : [و روایت کرده است ابوعبداله بن یوسف الحافظ ..... در فوج اهل خراسان باشی .

و مؤلف این‌کتاب‌گوید‌که] . تماماً از زیادات مج میباشد . ودر نسخه مک ندارد .

٦-کتاب : «عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات» تالیف ابوعبداله زکریابن محمودقزوینی‌الشافعی وتالیف دیگرقزوینی کتاب : «آثار البلاد واخبار العباد» میباشد .

و این دو کتاب بامقدمه تاریخی در باره قزوینی در یک مجموعه در سال ۱۸٤۹— ۱۸٤۸ - میلادی توسط خاورشناس آلمانی و ستینفیلد درشهر لیپزیک بطبع رسیده است . امامطالبی راکه اسفزاری دراینجا ودرموارد دیگر در تضاعیف‌کتاب از عجایب المخلوقات نقل‌میکند در دوکتاب مذکور دیده نمیشوند .

دیگر این حدیث دیده‌ام که حضرت نبوت صلی اله علیه و سلم فرموده‌اند که هیچ علم از خراسان بیرون نیامد چه درجاهلیت وچه دراسلام که باز گشته باشدتا بمنتهای مقصد نرسیده باشد.

[وبخط خواجه تاج السلمانی- ازاولاد واحفاد سلمان فارسی است - این حدیث دیده‌ام که ابن مسعود رضی اله عنه روایت کرده است که حضرت خاتم انبیاء علیه التحیةوالدعا فرمود: که درشب معراج درآسمان چهارم کوشکی دیدم در گرداوقنادیل نورجبرئیل راپرسیدم که چیست این قصر مزخرف ؟ گفت یامحمد این رباطی است که امت توفتح خواهند کرد درزمین خراسان][1].

و گویند در آن روزی که ابومسلم راکشته بودند ودر گلیمی پیچیده در گوشهٔ خانه نهاده و انگشترین اورا منصور خلیفه دردست داشت دبیر ابومسلم در پیش خلیفه در آمد منصور اوراگفت از زبان ابومسلم نامهٔ بعمال او بنویس و پیشم آور تامهر کنم دبیر نشست [2] و نامهٔ نوشت از زبان عبدالرحمن مسلم بفلان و فلان که باید آنچه در تصرف تست [3] فی‌الحال بعامل امیر المؤمنین تسلیم نمائی [4] چون نامه پیش منصور برد بخواند گفت توچه دانستی که مقصود من از نامه این معنی [5] بود بی آنکه من بتو بگویم؟ دبیر گفت‌ای امیر المومنین؟ ابومسلم کشته شد [6] ودر کلیم پیچیده از

۱- عبارت: [و بخط خواجه تاج السلمانی از اولاد و احفاد .... که امت توفتح خواهند کرد در زمین خراسان]. تماما از زیادات نسخهٔ مج است و درنسخه مک ندارد.

خواجه تاج سلمانی: یکی از افاضل شعراء ونویسندگان هرات و معاصر سلطان‌حسین میرزا بایقراو ازهم مسلکان مصنف بوده است. اسفزاری درتضاعیف این‌کتاب از اشعاراو بسیار آورده. ودر این‌جانیز عبارت: «از اولاد واحفادسلمان‌فارسی است»رابرنام اوافزوده است وگویا وجه تخلص او به «سلمان» یا «سلمانی» هم بهمین‌مناسبت است. کاتب چلبی میگوید: خواجه تاج سلمانی‌برکتاب ظفرنامهٔ شرف‌الدین‌علی یزدی ذیلی‌نوشته است شامل احوال سلطان شاهرخ والغ بیک میرزا از سال ۸۰۷ ھ تا ۸۱۳ ھ. (خلاصه الاخبار — خواند میر: نسخهٔ مخطوطه کتابخانه ملی ملک. کشف الظنون. ج ۲ ص ۱۱۲۰)

۲- مج: نشست. مک: بنشست.

۳- مج: تست. مک: اوست.

٤- مج: نمای. مک: نمائی

٥- مج: این معنی بود. مک: این بود.

٦- مج: کشته‌شد. مک: کشته ودر.

زبان او بعاملان او غیر ازین چه توان نوشت، خلیفه گفت: که چه عاقل مردمانید شمااى اهل خراسان ؟ ۱

وشیخ مرحوم مذکور آورده است که: در کتابی که بکسی منسوب نبود دیدم که یکی از فضایل خراسان آنست که طلوع آفتاب ۲ که سبب روشنی عالم ، وواسطه نظام وقوام عناصر وطوایف بنی آدم است ازآن جانب است ، وآثار آفتاب از آن روشن ترست که ببیانی ۳ حاجت افتد، که چون وقت ارتفاع او شود که اول بهارست همه اشیاء را خاصه نباتات و اشجار را به تبعیت او آغاز رفعت و بلندی شود ، و حیوانات را قوتها درجنبش آید، وآبها در مجاری روان گردد، وهوا معتدل شود، وقوّت طبیعت از گرمی و نرمی که مادهٔ حیاتست بسیار گردد ، و باز در خزان که میل انحطاط کند همه اشیا را تنزّل پیدا آیدو نباتات و اشجار پژمرده و طبایع افسرده گردد، وماده مرگ که سردی وخشکی است قوة گیرند ۴، ونیزدراول روز که طلوع میکنداندیشه هاء خلایق برانگیخته شود، ومردم باشغال و مهمات خود قیام نمایند، تاآنگاه که میل زوال کند ۵ وروی بغروب نهد قبضی در دلها وسستی در نشاطها و دشواری در کارها پدید آید، وازین سبب پادشاهان در آخر روزها شراب ولهو مشغول شوند تاغم واندیشه را کم کنند . وحق تعالی مخلوقی از آفتاب عظیم تر و نورانی تر نیافریده است پس محل طلوع و ظهور اورا مفاخرت رسد بر محل غروب وافول او . پس همچنانکه روز بر شب ونور بر ظلمت شرف دارد مشرق را بر مغرب فضیلت و مزیت است وبرین معنی که شرف آفتاب خراسان است نام خراسان دلیل روشنی است جهت آنکه فرس آفتاب را «خور» گویند وجانب را «سان» ٦. و باآنکه خراسان مشرق آفتاب بدین بزرگی است

۱- مج : مردمانید شمااى اهل خراسان .
مک : مردمانید شما اهل خراسان .
۲- مک : طلوع آفتاب که سبب روشنی .
مج : طلوع آفتاب سبب روشنی .
۳- مج : که ببیانی . مک : که بیانی .
٤- مج : گیرند . مک : گیرد .
٥- مج : وروی . مک : روی
٦- ابن رسته میگوید :

بقیه پاورقی درص بعد

اوسط اقالیم عالم نیز هست که خیر الامور اوسطها. و بواسطه آنکه زمین گوی شکل است هرآینه اوسط او بلندتر خواهدبود از آنسبب بآسمان نزدیکتر است . لاجرم مردم اوتمام خلقت و سلیم الاعضاء ومعتدل المزاج و عاقل ۱ و دانا اند. ودر روایت آمده است که ۲ محمد بن علی بن عبداله بن عباس رضی اله عنهم.در وقتی که داعیان خود راباطراف میفرستاد گفت: اهل کوفه شیعه علی اند.وخلق بصره عثمانی. ومردم جزیره اعراب جلفند. و اهالی شام تبع آل ابی‌سفیان. واصحاب مکه و مدینه از آن ابوبکر و عمرند. برشما بادباهل خراسان که عدد بسیارند ودلها ازبدی فارغ دارند. ورجولیت و شجاعت ایشان فراوان است.وسینهای ایشان صافی است و بهوا منقسم نشده وبیخل متفرق نگشته. وایشان لشگری اند که تنها قوی،ودوشهای افراشته، و سرها بزرگ، و آواز ها بیمناك دارند، و من تفائل میگیرم بلفظ مشرق که مطلع چراغ زمین و شمع خلایق است .۳

بقیه پاورقی صفحه پیش

(صفة ایرانشهر و السواد ــ کانت ایرانشهر مقسومة باقسام منها : مابین مطلع اطول النهار الی مطلع اقصرالنهار و تسمی «خراسان» تفسیره مطلع الشمس ، و قسمة منهامابین مغیب اطول النهار الی مغیب اقصرالنهار وتسمی «خربران» تفسیرهمغرب الشمس ، وقسمة منها مابین مطلع النهارالاقصر الی مغیب النهارالاقصر وتسمی «نیمروز»وتفسیرهالجنوب، وقسمة منها مابین مطلع النهار الاطول الی مغیب النهار الاطول و تسمی «باختر» وتفسیره الشمال ، وقسمة منها متوسطة لهذه الاقسام وتسمی «سورستان» وهی السواد ـ بین النهرین ـ .... فکان یسمی ارض سورستان فی الدهر الاول «دل ایرانشهر»)

الاعلاق النفیسه ـ ابی‌علی احمد بن عمر بن رسته ص ۱۰۳ ــ ۱۰٤ لیدن .

۱ـ مج : المزاج وعاقل و دانا . مک : المزاج ودانا .

۲ـ مج : و در روایت آمده که . مک : و آمده است که .

۳ـ «ویقال ان محمد بن عبداله قال لدعاته اما الکوفه و سوادها فشیعة علی،واما البصره فعثمانیة تدین بالکف ، و اماالجزیره فحروریة صادقه واعراب کاعلاج و مسلمون فی اخلاق النصاری ، و اما اهل الشام فلایعرفون غیر معاویه و طاعة بنی‌امیه وعداوة راسخة وجهل متراکم، واما مکة والمدینة فقد غلب علیهم ابوبکر و عمر، و لکن علیکم بخراسان فان هناك العدد الکثیر والجلد الظاهر وهناك صدور سلیمة وقلوب فارغة لم تتقسمها الاهواء ولم تتوزعها النحل ولم یقدح فیها فساد و هم جند لهم ابدان واجسام و مناکب وکواهل وهامات ولحی وشوارب واصوات هائله ولغات فخمة یخرج من اجواف منکرة، وبعد فانی اتفائل الی المشرق

بقیه پاورقی درصفحه بعد

ودیگر از فضایل خراسان آنست که در همه روی زمین عرصهٔ از آن وسیع‌تر نیست و عمارتی ازآن بیشتر نی ۱، وهیچ مملکت وناحیت بطول وعرض خراسان‌نیست. وروم‌رادرعهدمامون خلیفه پیموده‌اند ثلث خراسان بر نیامده ۲.

ودیگر ازمزیت وفضیلت‌خراسان آنست که بیشترشهرهای او بصلح گشاده شده

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

والی مطلع سراج الدنیا و مصباح الخلق . فلمّا تمهّدله الامر اقامتهم‌مع خلفائهم علی اسکن ریح و احسن همة واشدّ طاعة واجمل سیرة فی‌رعیّة تتزین بالحسن ولاتعرف القبیح» (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ـ ص ۲۹۴ ـ ۲۹۳ لیدن)

۱ـ مج : بیشتر نی . مک: بیشترنه .

۲ـ مج: برآمده . مک : برنیامده .

احمد بن یحیی البلاذری مینویسد : «خراسان چهار بخش است :

بخش یکم : قهستان . طبان . هرات . پوشنگ . باد غیس . طوس ـ که طابران نام دارد ـ .

بخش دوم : مروشاهجان . سرخس . نسا . ابیورد . مرورود . طالقان . آمل ـ که برکرانه رودآمویه است .

بخش سوم : فاریاب . کوزکنان ـ جوز جانان ـ تخارستان علیا . خست . اندرابه . بامیان . بغلان . بدخشان . ترمذ . چغانیان ، تخارستان‌سفلی . سنجان ـ این بخش در غربی رودخانه آمویه واقع است .

بخش چهارم : ماوراء النهر . بخارا چاچ . سغد ـ یا سغد یانه . نسف . سنام . فرغانه سمرقند »

یاقوت گوید : (خراسان زمین‌پهناوری است وشهرهای عمده و بزرگ آن عبارتند از: هرات . نیشابور . مرو . بلخ . طالقان . نساء . ابیورد . سرخس وغیره) قزوینی شافعی در توصیف خراسان گوید :

«خراسان سرزمینی است مشهور شهرستان شرقی آن ماوراء النهر و شهرستان غربی آن قهستان وشهرهای عمده آن ؛ مرو . هرات . بلخ و نیشابور میباشد و خراسان یکی از بهترین . زیباترین آبادان . زرخیز و مرد خیزترین سرزمینهائی است که خدا آفریده است مردم خراسان زیباترین . نیکو روی‌ترین خردمندترین و تهمتن و برومندترین مردم روی زمین میباشند . و بیش‌ازهمه‌جهانیان‌به‌علم وفرهنگ و دین‌داری آراسته اند» (فتوح‌البلدان. بلاذری لیپزیک‌ـمعجم‌البلدان . یاقوت‌ج / ۳ص ۴۰۹ لیپزیک‌ـ آثار البلاد، زکریای‌قزوینی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک‌ـ. جغرافی حافظ ابرو) .

نه بجنگ. و مردم او آزاده و باهمت و مالك نفس خود باشند. نه‌چون اهل‌عراق وشام که همه آن بلاد بجنگ فتح شده[وا گر رای امیرالمؤمنین عمر خطاب رضی اله عنه و مخالفت او با بعضی اصحاب دستگیری و پای مردی ایشان نکردی آهل آن دیار همه برده و بنده بودندی][۱] . و مثل اشجار و اثمار و ریاحین و انهار خراسان درهیچ اقلیمی نشان نمیدهند . و در تمامی سال از انواع فوا که آنچه طلبند از میوهٔ زمستانی و تابستانی درو [۲] پیدا میشود. وسکنه آن درحمیّت [۳] و عقیدهٔ پاك و شرایط دین داری بر همه طوایف امم ترجیح‌دارند . [۴]

۱- عبارت : [وا گر رای امیرالمؤمنین عمر خطاب‌رضی‌اله‌عنه ... برده و بنده‌بودندی] اززیادات نسخه مج میباشد .

۲- مج : دروی پیدا . مك : درو پیدا .

۳- مج : و سکنه آن در حمیت و عقیده . مك : و سکنه او در حمیت دین وعقیده .

٤- این مطلب اقتباس وترجمه ایست‌از عبارت ابن قتیبه‌که میگوید : «خراسان‌اهل الدعوة و انصارالدولة لماتی اله بالاسلام‌کانوافیه احسن‌الامم رغبة و اشدهم‌الیه مسارعة منّا من‌اله علیهم اسلمواطوعا و دخلوافیه‌افواجا و صلحواعن بلادهم صلحا فخفّف خراجهم و قلت نوائبهم ولم یجب علیهم سبی و لم یسفك فیما بینهم دم مع قدرتهم علی‌القتال و وکثرة العدد و شدةالباس فلمارای‌اله سبحانه سیرة بنی امیه و ظلمهم و تعدیهم علی عترة نبیّه عم بعث‌الیهم‌جنود امنهاجمعهم‌من‌اقطارها والفهم من نواحیهافساروانحوهم کقطع اللیل المظلم و مایرتقب منهم عند خروج المهدی أکثر فهم اهل الدولة والظفر و انصارالحق اذا ماظهر» . (احسن‌التقاسیم فی‌معرفةالاقالیم. شمس‌الدین ابی عبداله محمدبن‌ابی‌بکر الشامی المقدس ص ۲۹۳ لیدن)

مسعودی‌درستایش سرزمین‌خراسان ومردمش گوید:

«مردم خراسان دارای عقول بزرگ . تنهای نیرومند ، اندیشه‌های لطیف ، دلهای پاك . همت‌های عالی . بلند پروازیهای عظیم میباشند . خراسانیان مردمی متفکر مدّبر . صاحب تعمق وصاحب آراء صحیحه ودوراندیش و تیزهوش میباشند. کدامین‌سرزمین‌است که‌مردانی‌چون برمکیان ، طاهریان، سامانیان،که‌درسیاست وتدبیر و خردمندی شهرهٔجهان بوده‌اند در دامان خود پرورانیده است؟ کدام کشورنامداران و دانشورانی مانند : ابوعلی بن سینا . ابوریحان بیرونی ابو حنیفه نعمان بن ثابت . احمد بن حنبل مروزی وامثال‌اوشان بوجود آورده است؟ (فتوح البلدان. بلاذری ـ معجم‌البلدان . یاقوت ج/۳ ص٤١١ لیپزیك ـ آثار البلاد . زکریای‌قزوینی. مروج الذهب ـ مسعودی ـ پاریس)

چمن دوّیم از روضهٔ سیم

در

فضیلت هرات خصوصاً

شیخ عبدالرحمن فامی چنین آورده است که [وهب منبه القرشی روایت میکند باسناد خود که حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی علیه التحیة والدعاء فرمود که: بدرستی که حق تعالی را شهریست در خراسان که اورا هرات گویند، میوه های آن شهر فراوان و جویها پرآب بخیر و برکت روان، و بر هر دری از درهای فرشته است تیغ برهنه در دست که بلارا از اهل آن دیار باز میدارد تا بروز قیامت، مردان ایشان مؤمنان اند و زنان ایشان مؤمنه. دعای برکت کرده است بر آن شهر ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و خضر و الیاس عم و ذوالقرنین آنرا بنا کرده تا اهل او را ثغری باشد. هر که از آن شهر در راه حق تعالی رحلت کند یا به نیّت غزا بیرون آید همچنان باشد که هر روز حجّ پذیرفته میگذارد . وچون روز قیامت شود از شهیدان برانگیخته شود و مزاحمت کند باشهیدان بدر. و بحق آنکه تن من بفرمان اوست که یک نماز در آن شهر بهتر از هزار نماز که در آن شهر نباشد .

و][1] ابوالعباس المعمری روایت کرده است باسناد خود تا حذیفة الیمان که حضرت خواجه کاینات علیه افضل الصلوات فرمود که بهتر خراسان هرات است . میوه های او خوش و آب و هوای او بابرکت. و هفتاد پیغامبر بروی دعای خیر و برکت[2] کرده اند .

۱ـ تمام عبارت میان دو قلاب:

[وهب بن منبه القرشی روایت میکند باسناد خود که حضرت خاتم ..... بهتر از هزار نماز که در آن شهر نباشد .

و] ابوالعباس ....

ازیادات نسخهٔ مج است و در مک ندارد .

مک : شیخ عبدالرحمن فامی چنین آورده است که ابوالعباس المعمری روایت کرده است.

۲ـ مج : دعای خیر و برکت کرده اند .

مک : دعاء خیر کرده اند .

وروایت کرده است ابوعلی بن رزین متصل باسناد خود تاانس بن مالک رضی اله عنه که حضرت خاتم المرسلین علیه صلواة رب العالمین گفت ۱ : که بهترین خراسان هرات است و بدترین اوسجستان .

۲ [و مرویست از محمدبن عبدالله متصلا باعبداله بن عباس رضی اله عنه که حضرت ختم رسالت صلی اله علیه و سلم فرمود که چون مرا بآسمانها بردند جبرئیل عم بقاع روی زمین را از مشرق تابمغرب بمن مینمود بقعهٔ دیدم دروی عمود از نور گفتم ای جبرئیل این چه بقعهٔ ایست؟ گفت شهر هرات وآن نور موضع است بعضی از فرزندان ترا دفن خواهند کرد یعنی «مصرخ»۳. وروایت کرده اند از علی بن عاصم و اواز عطابن السایب و او از وهب بن منبه که او گفت : چنین خواندم در کتاب محکم که تغییر و تبدیل را در آن راه نیست که بزمین خراسان شهریست که او را هرات گویند روز محشر هفتاد هزار شهید ازآن برانگیزانند که باشهدای بدربرابری کند که نه درراه خدا تیغ زده باشند و نه نیزه وتبر در روی کفار انداخته بیرون آیند از مقابر شهید و پاکان . وبدان ولایت رودخانه ایست که معرکه است ـ یعنی کارزار گاه ـ و در آن معرکه اهل آن شهر را واقعه افتد باقومی که ایشانرا خوارج گویند وهزار کس در آن معرکه کشته شوند و از آن خاك زود باشد که نوری ظاهر شود و بجانب آسمان مرتفع گردد که همه اهل ولایت آنرا بینند هر که در آن معرکه دو رکعت نماز گذارد درقیامت باشهدای بدر برانگیخته شود .

وروایت است ازابوصالح که او گفت که باعبداله بن عباسی رضی اله عنه بودم

۱ـ مج : که حضرت خاتم المرسلین علیه صلواة رب العالمین گفت .
مك : که حضرت ختم المرسلین علیه صلواة رب العالمین فرمود .

۲ـ عبارت : [و مرویست از محمدبن عبداله متصلا با عبداله .... وهرات در زیر بهشت است] از زیادات نسخهٔ مج میباشد .

۳ـ حدیث مذکور این است :
«لما عرج بی الی السماء ارانی جبرئیل بقاع الارض شهرقها و غربها فرایت بقعة عمود من نور فقلت یا جبرئیل ماهذه البقعه؟ فقال هذا البلد هرات و النور فی موضع یدفن فیه بعض اولادك»
رواه احمد بن عبداله عن کلبی عن ابن عباس نقل از تاریخ نامه سیف بن محمدبن یعقوب الهروی . ص ٤٧ .
و : «مصرخ» نام بقعه ایست درهرات که مدفن بعضی از اولیاءاله میباشد.

که او مردی دید با جامهای سفر و علامات مسافران بروی ظاهر ابن عباس از وی پرسید که از کجا می‌آئی؟ گفت: از خراسان، گفت از کدام شهر؟ گفت: از هرات گفت از کدام ولایت هرات؟ گفت از فوشنج، ابن عباس گفت از حضرت خواجه کاینات علیه التحیة والصلواة شنیدم که گفت ابراهیم خلیل راعم دو مسجد بود یکی مسجد حرام و دیگر مسجد فوشنج هرات یعنی به «رباط پی» پس ابن عباس پرسید که آن درخت چگونه است؟ گفت برحال خویش است، گفت پدر من عباس بن عبدالمطلب حکایت کرد که من در سایهٔ آن درخت بسیار قیلوله کرده‌ام.

۱ ونیز روایت کرده‌اند از ابوعلی رزین باسناد متصل بانس مالک رضی اله عنه که گفت چون خراسان فتح شد لشگرها آغاز گردن کشی کردند و بنزدیک عمر گرد آمدند که ما چنین کاری کردیم عمر رضی اله عنه گفت مرا باخراسان چکار کاشکی میان من و خراسان کوههای آهنین بودی و هزار سدچون سدیاجوج و ماجوج، علی ابن ابی‌طالب رضی اله عنه حاضر بود گفت مهلا یا عمر این سخن بگذار بتو نرسیده است که مهتر عالم صلی اله علیه وسلم فرموده است که بدرستی که حضرت حق تعالی را درخراسان شهریست که آنرا هرات خوانند برادرم ذوالقرنین او را بنا کرده است واساس نهاده ودروی نماز گزارده. عرصهٔ فراخ دارد و جویهای آب روان بر هر دری از درهای او فرشته است تیغ برهنه در دست که بلا و رنج از اهل او دور میکند تا بروز قیامت.

و بدرستی که خدای تعالی را در خراسان شهریست که او را هرات گویند با هوای خوش وجویهای آب روان، وبروی درود و تحیت گفت ذوالقرنین و الیاس و خضر هیچکس برانشهر قادر نگردد. و هرگز فتح نشود مگر بآشتی هر روز خدای تعالی بنظر رحمت بدان شهر نگرد و بیامرزد هرکرا خواهد و عفو کند از هر که خواهد. و گفت هیچ میدانی ای عمر که میان هرات و فوشنج چند راه است گفت فرسنگها باشد گفت هفت فرسنگ است که میل کم و بیش نیست و این معنی حضرت مصطفی

---

۱ ـ حدیث مبسوطی است در مناقب بلدان خراسان «اللالیء المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه» جلال الدین السیوطی ـ ج ۱ ص ٤٦٨-٤٦٦ .

صلی الله علیه وسلم بامن گفته است . ۱

دیگر نقل است از ابوعلی رزین که گفت ازپدر خود شنیده‌ام که چون آفتاب برآید اول موضعی که بروی تابد شهر هرات است و آن بآسمان نزدیکتر است وشملب (کذا ؟)در زیر عرش است وهرات در زیر بهشت] ۲ .

وخالد بن‌الهیاج روایت کند باسناد خود از ابو امامه که حضرت خواجه انبیاء علیه افضل ۳ التحیة والدعاء بعایشه رضی الله عنها گفت که‌اگر ۴ روزی رحلت کنی و بسفر محتاج شوی برتوباد که بخراسان روی و در خراسان بشهری که آنرا هرات گویند مقام کنی که‌آن‌بهتر خراسان ۵ است و اورا قبة‌الاسلام‌خوانند ۶ و مردم ایشان رقیق القلب اند .

وامثال این احادیث واخبار بسیار است اماحال راویان خداداند۷ .

ونیز روایت است از ابو بکر عیاش شعبی که او گفت هرات را بنزدیک ابی بریده یاد کردند، گفت آن شاه خراسا نست . واز ابن حیان و غیران و کلبی ۸ روایت کند از ابو صالح که او گفت چنین شنیدم از اصحاب ابی‌بریده که هر چیزی را رفعت و بلندیست، و رفعت و بلندی خراسان هرات است. و روایت کرده‌اند از زهیر بن ۹

۱- وابو علی بن رزین از علی امیرالمؤمنین گفت از رسول خدا شنیدم که : (ان لله بخراسان‌مدینة‌یقال‌لهاهرات‌طیبة‌هواء هامترعة‌اثمارهاصلی‌علیهااخی‌ذوالقرنین والیاس‌والخضر لایقدرعلیهااحدالاباالسلم‌ابداینظر اله تعالی‌الیهاکل یوم‌نظرة یغفر بهامن یریدو یعفوعمن یشاء).

۲- تا اینجا از زیادات نسخه مج است.

۳- مج : علیه‌التحیّة . مک : علیه افضل التحیّة .

٤- مج : بعایشه گفت اگر روزی رحلت .

مک : بعایشه رضی‌اله عنه گفت که‌روزی رحلت.

س : بیکی از زوجات مطهرات خود گفت اگر روزی رحلت .

۵- مج: مقام کنی آن بهتر است . مک : مقام کنی که‌آن بهتر خراسان است.

٦- مج: واو را قبة‌الاسلام خوانند .مک و س : ندارند .

۷- احادیث‌مذکوره علاوه برضعف‌اسنادغالبأباعباراتی‌سست،ناقص‌ومبهم‌ترجمه شده‌است؟

۸- مج : شاه خراسانست وازادها و عراق وکلبن روایت‌کند؟ .

مک : شاه خراسانست وازآن‌خیال‌وعراق و کلبی زوایت‌کند؟.

س : شاه خراسان است و ازابن حیان و غیر آن‌وکلیمی روایت‌کند .

۹- مج . مک : زهیر بن اسحق . س : ظهیرالدین اسحق .

اسحق از شقیق بن سلمه[۱] که او گفت عبداله بن فضله دوبار بغز و خراسان آمده‌بود است او چنین گفت : که در خراسان هیچ مقام و مستقرّی نیافتم مثل شاه . او را گفتند . شاه کدام است؟ عبداله گفت : درین خراسان یعنی هرات . اورا گفتند بهرات کس باشد که سخن در یابد ؟ گفت : کس باشد که در نیابد و چون هرات شهری نیست از جمله شهرها[۲]؟ .

وچنین گوید عبدالرزاق که نزدیکترین شهر های خراسان [۳] بآسمان هرات است و از آن سبب هوای آن معتدل است و عفونت او کم . و میوه‌های او خوش و آبهای او گوارنده و درختان او بیخ آور و بالنده[۴] . وروایت کرد ابوالحسن [۵] بن عیسی بن الحسین بن موسی بن خالد برمکی که او گفت از جد خود حسین بن موسی شنیدم که او گفت: به‌نزدیک‌امیرالمؤمنین رفع کردند که اهل هرات عصیان‌آوردند واین دراوائل‌زمانی‌بود که خراسان بفضل بن یحیی برمکی تفویض‌شده بود‌بغایت‌اندوهگین گشت . فضل بن یحیی ابو ابراهیم اسمعیل غزوانرا فرمود که بهرات آمد و ماباا و بودیم . منذر بن اسد که‌والی‌هرات‌بود پناه بحصار شمیران برد و باخواص خویش، بجنگ مشغول شدیم و اورا از حصار بعنف بیرون آورده بکشتند . و فرمود تابخراب کردن شمیران [۶] مشغول شدنددر وی حوضی سنگین یافتند لوحی‌از سنگ‌بروی‌افکنده بجهد وحیلت بسیار آن‌لوح‌را دور کردند صندوقی‌یافتند آهنین قفلی بر وی نهاده گمان بردند که در آن صندوق جواهر گران بها خواهد بود . همچنان نا گشاده بنزدیک

۱- مج . مک . مد : سلمه . س : مسلمه .

۲ - مج : گفت‌کس باشد و چون‌هرات شهری نیست .

مک : گفت کس باشدکه درنیابد وچون هرات شهری نیست ازجمله شهرها.

س : گفت نباشدکه درنیابدوچون هرات شهری نیست از جمله شهرهاء

۳- مج . نزدیکترشهرهای خراسان‌بآسمان‌هرات. مک : نزدیکترین شهرهای‌خراسان بآسمان هرات .

س : نزدیکتر شهرها بآسمان هرات .

٤- مج . مک: بیخ آور وبالنده . س : بیخ آور .

٥- مج . مک : ابوالحسن . س : ابوالحسین.

٦- مج : بخراب‌کردن شمیران مشغول . مک : بخراب‌کردن مشغول .

اسمعیل غزوان بردند [اونیز نگشادو مهر دیگر کرد ونزدیک فضل بن یحیی فرستاد][۱] اونیز ناگشوده بحضرت امیرالمومنین ارسال نمود . فرمود[۲] تا قفل باز کردند و پیش تخت آوردند آنجا لوحی یافتند آهنین بخط سریانی قدیم برآنجا چیزی نوشته، جاثلیق و قسیس را فرمود که آن خط را ترجمه کنند . بعد از تأمل بسیار جاثلیق بر قسیس املا کرد : که چون سکندر برشمیران رفت تا بتقدیر بنای[۳] شهر هرات گیرد چنانچه مادر اوملکة الحلیمه از «رومه»[۴] فرموده بود آن موضع اوراخوش آمد حاضرانرا گفت شما میدانید که چهل درجه بآسمان نزدیک شده‌اید . گفتند این حال چگونه تواند بود . گفت : هرات نزدیکترین شهر های خراسانست بآسمان بچهل درجه . آنگاه جاثلیق بنالید و اظهار تأسف و تلهف نمود بر ویران‌شدن شمیران و بیتهای‌عربی از روی تأسف برخواند . پس گفت اعزالله[۵] امیرالمومنین تااینجا بیش نتوانم‌خواند. دیگر حلقها و طلسمهاست که اینجا کرده‌اند جهت هلاك آنکس که‌قصد ویرانی این حصار کند ودر ابطال آن کوشد . درحال امیرالمؤمنین فرمود تاآن‌لوح را درصندوق نهاده سر ببستند و قفل برنهاده پیش اسماعیل فرستاد تا در آن موضع نهد که بود و صورت حال باسمعیل نوشت در آخر این معنی را بخط خود توقیع فرمود که : مجوی ویرانی این موضع را[۶] ودر خرابی‌آن مکوش ، وآنچه‌ازوی عمارت پذیراست معمور گردان و باصلاح آور بعمارت تمام . تا بیتهای ما بدان معمور ماند و بزرگ داشتی باشد ازما کاربندهٔ شایسته ذوالقرنین‌را وشفقتی که اودانسته وداشته بربندگان حق‌تعالی و رعیت .

و حالا شرف و مزیت این شهر که برهان او بر همه عالم روشن است آنست

۱- مج : غزوان بردند اونیزنگشاد و مهردیگرکرد ونزدیک فضل‌بن یحی‌فرستاداو نیز ناگشوده .

مک : غزوان بردند او نیز ناگشوده .

۲- مج : ارسال نمود تاقفل . مک : ارسال نمود فرمود تاقفل .

۳- مج : رفت تا بتقدیر بنای شهر . مک :رفت تا تقدیرشهر .

٤- از رومه : این کلمه در اصل « ارومه » نوشته شده که باحتمال قوی درست آن «از رومه» بوده .

٥- مج : اعزامیرالمؤمنین . مک : اعزاله امیرالمؤمنین

٦- مج : موضع را در خرابی . مک : موضع‌را ودر خرابی

که منبع علوم دینیه و محل ظهور واستکشاف قوانین یقینیة است . چنانکه ازتمامی روی زمین طلاب[۱] علم و حقایق و صیاد فنون وفضایل روی بدین نقطهٔ پاکیزه دارند. وچندان هزارند ازین طایفه درین بلده طیبه که بمیامن صدقات ومبرّات ارباب خیرات همه اسباب آماده دارند و شبانروزی بجد و اجتهاد تمام بر سر مطالعه و [۲] تکرارند و بمطلوب خود فایز گشته باطراف عالم میروند ونشرقواعد علم وقوانین دین اسلام میکنند. اللهم[۳] ایدّ ذواتهم و ابدّ برکاتهم[۴].

۱- مج : روی زمین علم وحقایق وقضاوفنون. مک : روی زمین طلاب علم و صیادفنون.
۲- مج : برسر مطالعه و تکرارند . مک : برسر تکرارند .
۳- مج : میکنند . ایدّ ذواتهم و ابدّ برکاتهم. ایدّ و ابدّ هردو بصیغه مجهول .
مک : میکنند . اللهم ایدّ ذواتهم و ابدّ برکاتهم . هردو بصیغهٔ امر .
٤- در سدهٔ نهم شهر هرات دارالعلم بزرگ خراسان بلکه مرکز معارف و فرهنگ و ادبیات ایران بزرگ بوده و دانشمندان شعراء و اهل عرفان و هنرمندان و دانشجویان در آنشهر مجتمع . مدارس دائر و کتابخانه ها مشحون از نفایس کتب بوده. و از مدارس مشهورهٔ آنعصر : مدرسهٔ غیاثیه. خواجه کمال الدنن. بدیعیه. خواجه اسمعیل حصاری. صحیحیه . نظامیه . و مدرسه و خانقاه و مسجد گوهرشاد بیگم را باید یادکرد .
حافظ ابرو : در وصف هرات گوید :

گر کسی پرسد ز تو از شهرها خوشتر کدام
گر جواب راست خواهی داد او را گوهری
این جهان چون بحردان در وی خراسان چون صدف
در میان آنصدف شهر هری چون گوهری

ظهیرای هروی دروصف هرات قصیدهٔ شیوائی داردکه مطلعش این است :

دوکلکم را هوای سرافرازی است — دماغم را سر معنی نوازی است
بتوصیف گـل و گلزار ایران — سواد اعظم و چشم خراسان
هرات آئینهٔ رخسار عالم — گلی بر گوشه دستار عالم

روضه چهارم

در ذکر قصبات و ولایات و توابع و مضافات این مدینة الاسلام پاکیزه صفات مشتمل بر چهار چمن که حدود اربعهٔ آنست

چمن اوّل

دربیان بعضی خصایص هراترود و شاقلان وغیره[1]

از ولایات آنچه بدین بلده طیبه جنت آئین قرب جوار بلکه اتصال دیار دارد ولایت :

«هراترود» و «اوبه» است که از صفوت میاه کوثر اشتباه و انواع فواکه که هریک از دیگری به است که صفت : و ماء مسکوب و فاکهة کثیرة لامقطوعة و لاممنوعة، دارد . و آن ولایتی است در غایت عذوبت آب . و رقّت هواء . و فسحت ساحت . و نزاهت فضاء . وکثرت ضمایم و توابع ۰ وسعت مزارع و مواضع و مرابع و از بدایع منازل آن[2] ولایت چشمه آب گرم است در دامن کوه که به چشمه : «کوبان» اشتهار یافته ۰ آب آن[3] در زمستان و تابستان حرارت تمام دارد . و چنانچه اگر کسی خواهد که در آن آب در آید بیکبار غوص کردن متعذر است . [اوّل پایهارا در آب میباید نهاد و بتدریج آهسته آهسته فرو رفت][4] و در جنب همین جوی آبیست درعین عذوبت و سردی که گوئی فحوای: هذا مغتسل بارد و شراب، درباب آن نازل شده و مردم بسیار از هر ناحیت و دیار بدان چشمه آمد وشد میکنند و از بعضی امراض و اسقام و اوجاع و آلام خفت و صحت می یابند .

۱- مج و س جمله : و غیره ندارند و از زیادات نسخه مک است.
۲- مج : آن ولایت . مک : او ولایت .
۳- مج، آب آن . مک . س : آب او .
٤- عبارت : [اول پایها در آب میباید نهاد و بتدریج آهسته آهسته فرو رفت] از زیادات نسخه مج است و درمک ندارد .

و سلطان شهید ۱ سلطان ابوسعید برسرآن چشمه عمارتی ساخته بود مختصر ۲ اماحضرت اعلی این پادشاه دین پناه [را بدان سر منزل توجه خاطریست که اکثر اوقات هرسال یکنوبت یا دو نوبت پرتو التفات و سایهٔ چتر همایون صفات بدان بقعه می‌اندازند و از آب و هوای‌آن سرچشمه اثر صحت ذات ملکی صفات واستقامت مزاج عظیم البرکات ملاحظه میفرمایند و بیمن‌آن مقام مبارك تفاءول فرموده] ۳ بقعهٔ‌عالی و عمارات متعالی بابـاغات ۴ و ریاحین واشجار و بساتین ابداع نموده‌اند ۵ و بتأثیر توجه حضرتش یمن وبرکت‌آن‌موضع‌اضعـافاً‌مضاعفه شده[و حالا بحکم : شرب‌العذب مزدحم، از اجتماع زایران وازدحام مجاوران غلبه تمام وکثرت لاکلام، ولاف‌مضا خجسته مقام‌حاصل است.واکثر مردم هرات درفصل خزان که‌وقت‌رسیدن فواکه‌تر «اوبه» است برسم گشت و تفرج بچشمهٔ کوبان میروند واز آب وهواولطایف میوهاء آنجـامحظوظ میگردند.

للمؤلف :

تانگویم باغ جنت « اوبه » است
زآنکه از صد بـاغ جنت او به است
نیست چون «اوبه» سمرقند ارزلطف
بهترین میوه هـای او به است

و دوشاب. و منقی طایفی آنجا که‌بگل می‌پرورند. وکمـال تکلف‌است. وجوز پرمغز تنک‌پوست.و بادامهای دستمال اونقل مجلسهاست]۶.

۱- مج : می‌یابند و سلطان ابوسعید . مک : می‌یابند وسلطان شهید سلطان ابوسعید.
۲-مج : عمارتی ساخته بود مختصر امـا حضرت . مک : عمارتی فرموده بود اما حضرت .

۳- عبارت : [رابدان سرمنزل توجه‌خاطریست که‌اکثر اوقات ..... ملاحظه‌میفرمایند و بیمن آن مقام مبارك تفأل فرموده] . تماما از زیادات نسخهٔ مج است ودر مک ندارد . مک : پادشاه دین‌پناه بقعهٔ عالی .

٤- مج متعالی بایاغات . مک ، متعالی باغات .

٥- مج : ابداع نموده . مک : ابداع نموده‌اند.

٦- عبارت : [وحالا بحکم : شرب‌العذب مزدحم . از اجتماع زایران ....وبادامهای

بقیه پاورقی‌در صفحه بعد

ودر یک حد او ۱ کوهی است معدن سنگهای سفید بتکلف که قرینهٔ مرمرست. وازآن سنگ ازارهای ۲ سنگین میسازند و ستونها و کرسیها والواح وصندوقهای مقابر می‌پردازند ومنافع آن سنگ بسیارست. و عجایب آلات آن درهرات بیشمار. ازجمله لوح و میلی متصل یکدیگر تراشیده در سر مرقد منوّر [پاک و مدفن عطرناک سرور اهل عرفان سالک مسالک شهودوایقان ۳ مقرب حضرت باری] ۴ قطب الاولیاء خواجه ابواسمعیل ۵ عبداله انصاری قدس الله ۶ سره است که در هیچ جا مثل آن نشان نمیدهند. و اکثر میوه‌های هراترود بهرات میآید ودر بیشتر سال می‌ماند. خصوصاً سیب آنجا که برسیدن سیب دیگر می‌پاید. و در اطراف او ۷ چندین قری و مواضع وانهارو مزارع ست ۸ که چون ریاض بهشت لطافت ۹ آب و هوایش تسنیم ۱۰ ونسیم اردی بهشت

بقیه پاورقی از صفحه قبل

دستمال او نقل مجلسهاست] تماما از زیادات نسخهٔ مج میباشد. ودر نسخه مک ندارد.

و «منقّی»: مغز بادام که همهٔ پوستهای آنرا گرفته باشند ازکلمهٔ: نقاً. ینقّی. تنقیة الطعام: نظّفه و اختاره. و استخرج نقاوته‌ای: خیاره و خلاصته. و« بادام دستمال» بادام نازک پوست که اکنون آنرا بادام کاغذی نامند. وکلمه: «اوبه» درمصراع اول نام بلوک مذکور و «اوبه» در مصراع دوم مرکب از (او) ـ ضمیر غائب. و (به) = بهتر. و در مصراع سوم نیز نام بلوک مذکور و در مصراع چهارم مرکب از(او)ضمیرو (به) نام نوعی میوه. و «نقل» بفتح وضم نون: آنچه که از شیرینی و پسته میگساران در پس نوشیدن باده خورند.

۱ـ مج: حد او. مک: حد آن.

۲ـ مج: ازارها. مک: ازرها.

ازازهای سنگین: هزارهٔ عمارات که از ازار خرگاه گرفته شده‌است.

۳ـ دراصل (و اتقان).

۴ـ عبارت: [پاک و مدفن عطرناک سرور اهل عرفان سالک مسالک شهود وایقان مقرب حضرت باری]. تماما از زیادات نسخهٔ مج است ودرنسخه مک ندارد.

۵ـ مج: خواجه عبداله. مک: خواجه ابواسمعیل عبدالله.

۶ـ مج: قدس سره. مک: قدس اله سره.

۷ـ مج: اطراف او. مک: اطراف آن.

۸ـ مج: و انهارست. مک: و انهار و مزارع ست.

۹ـ مج: لطایف. مک: لطافت.

۱۰ـ تسنیم: نام آبی است در بهشت.

للسلمان رح ١:

بحر مسجورست ٢ آبش یا زلال سلسبیل
عرصهٔ چرخ است صحنش یابهشت جاودان
سبزه زارش را ثمرهای زمرّد بر کنار
کوهسارش را کمرهای مرصع بر ٣ میان
آب وباد اوست چون باد مسیح وآب خضر
باد جان‌بخشش چوجان و آب دلجویش روان

یکی از آن مواضع روضهٔ متبرکه «چشت» ٤ است که از برکات مزارات مشایخ ٥ عالی درجات، مصعد دعوات مستمندان و کعبه حاجات نیازمندان است.

اگر بتمامی خصال آن اشتغال بنماید اَطناب سخن باطناب ٦ میکشد.

بعد از هراترود کوه پایهٔ «شاقلان» ٧ ولایتی است در غایت سعت و نهایت فسحت. مداخل بسیار. و مرافق بیشمار یکی از قصبات او «کروخه» ٨ است شهرچهٔ

١- مج: للسلمان رح. مک: سلمان. و سلمان از افاضل سخندانان هرات درسدهٔ نهم معاصر مؤلف بوده ودراین کتاب نام اورا گاهی «خواجه تاج سلمانی» و گاهی «سلمان» یا «سلمانی» بسیار یادکرده است وشاید مراد سلمان ساوجی باشد؟.

٢- مسجور: بسین بی نقطه وجیم وراء مهمله از. سجرالبحر. فاض = دریای مالامال.

٣- مج: بر میان. مک: در میان.

٤- روضهٔ چشت: چشت بروزن خشت نام دهکدهٔ ایست نزدیک بهرات خوش آب و هوا بزرگان سلسلهٔ چشتیه از آنجا بوده‌اند مانند: خواجه ابواحمد ابدال. خواجه معین الدین و خواجه نجیب الدین شیخ المشایخ چشتی که سلسلهٔ درویشان چشتی باو منسوب میباشند. (نفحات الانس - جامی. فرهنگ آنندراج. مطلع السعدین و مجمع البحرین - عبدالرزاق سمرقندی).

٥- مج: مزارات مشایخ عالی.
مک: مزارات عالی.

٦- اطناب نخست بفتح همزه جمع طنب: حبل یشدّ به‌سرداق‌البیت.
و اطناب دوّم بکسر همزه مصدر اطنب اطنابا الابل: تبع بعضهابعضا. و اطنب فی‌الوصف او العدو: بالغ.

٧- مج. مک: شاقلان ولایتی است. س: شاقلان است ولایتی است.

٨- «کروخه و «کروخ» بضم کاف وراء نام دهکدهٔ ایست نزدیک شهر هرات. (جغرافی حافظ ابرو. فرهنگ آنندراج).

برسرسنگی درحد معموری و کمال آبادانی، بازاری [1] بجمعیت تمام ودکاکین بسیار. و منافع لاکلام، معادن آهن و اسرب در آن ولایت است، بیشتر آهنی که درهرات بخرج میرود از دخل آنجاست. و در آن ناحیت نیز میوه‌های لطیف از: سیب و زرد آلو و ناشپاتی و امرود [2] وشفتالو بسیار حاصل میشود، و [3] مزارع خوب، ومرابع مرغوب دارد. ودر آن ولایت نیز چشمهٔ آب گرم [4] مشهور بچشمهٔ سفید کوه آب آن درغایت منفعت است منزلی بس خرّم و خوش باهوای روح پرور وفضای دلکش. [5]

و ازبدایع آثارمعمارهمت رفیع مقدارحضرت سلطانی عمارة دلپذیر که رشک خورنق وسدیر است در آن سرچشمه اتمام یافته وخلایق بسیار از نواحی بلاد ودیار بعضی بتفرج ریاض و حیاض وبعضی بجهت ازاله علل و امراض بدانجا می‌آیند خاصه در خلال فصل بهار که بحد وفور [6] آن دیار ازسبره و ریاحین غیرت بساتین بهشت برین میگردد.

۱- مج. س: بازاری بجمعیت. مک: بازار بجمعیت.

۲- مج: زردآلو وناشپاتی و شفتالو.

مک: زردآلو وناشپاتی وامرود و شفتالو. س: زردآلو وامرود و شفتالو.

(ناشپاتی): بسکون شین معجمه وپای فارسی بالف کشیده وکسر تای فوقانی - فارسی است - نام میوهٔایست همانند امرود در زردی. فرهنگ آنندراج.

۳- مج: میشود ومزارع. مک: میشود مزارع.

٤- مج. مک: آب گرم مشهور بچشمهٔ. س: آب گرم است بچشمهٔ.

٥- ولایت «شاقلان» و «ازاب»: شاقلان. وازاب در دامن کوه «یحیی آباد» برجانب شرقی و جنوبی هراتست و از طرف دیگر متصل بغور میشود، و باغستان بسیار دارد و بتخصیص درخت سیب و جوز واز همه نوع میوه. وهوای آن سرد سیراست، و در یحیی آباد غله بسیار میشود و «شاقلان» سی چهل مزرعه دارد، «ازاب» هفت هشت دیه دارد. «پوران» چند دیه و چند مزرعه و «کروخه» مزارع بسیار دارد. (جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۷۰)

٦- مج. مک: فصل بهار که بحدّ وفور.

س: فصل بهار که نجد و غور و (نجد) مرتفع و (غور) گودال = دره و ماهور

لغریب شیرازی رح ۲ :

از سبزه در هر گوشهٔ تخت زمرد ساخته
وز لاله در هر جانبی فرش عقیق انداخته .

۲- مج : لغریب شیرازی رح .
مک : دلفریب شیرازی .
س : شیرازی .
مد : ندارد .
(غریب) یا (دلفریب) شیرازی کیست ؟ .

چمن دوم

در ذکر ولایت اسفزار و بیان بعضی خصائص آن دیار[1]

دیگر از لطایف قصبات و بدایع ولایات خطّهٔ اسفزار است که مولد و منشأ مؤلف است. اگر تمامی خصائص او را کماهی تحریر نماید بعضی مطالعان که ندیده باشند تصور کنند که چون مسقط راس و مقام استیناس مصنف است در اوصاف آن مبالغه مینماید که:

لامیر خسرو دهلوی[2]:

ویرانهٔ من اگر چه زشت است

چون خوی گرفته‌ام بهشت است

اما از بیان بعضی چاره نیست. از قدیم‌الایام شهرت تمام دارد که آنرا باغچهٔ هرات گویند هرچند حالا بسبب حوادث و فترات روزگار درنهایت[3] ویرانی و پریشانی است. از آثار باقیه قدیمه آن[4] معلوم میشود که بس جای معتبر و خطهٔ عظیم نامور بوده. از آنجمله دریکطرف سواد او قلعهٔ ایست که مشهور است: بحصار مظفر کوه

۱- اصطخری مینویسد: «وباسفزار ،ادرسکر . کواران . کرشک و کواشان . واسفزار اسم للکوره لااسم مدینة و مدنها هذه الاربعه‌التي ذكرناها» (المسالك والممالك-اصطخری لیدن . ص ٢٦٤) . حمدالله مستوفی وضع اسفزار را در زمان خودش (۷۳۰ ه) نوشته گوید : «اسفزار ، شهري وسط است و چند پاره دیه و توابع دارد و باغستان بسیار و میوه و انکور وانار فراوان باشد . و اهل آنجا شافعی مذهب اند » . نزهة القلوب – ص ١٥٢ لیدن .

۲- مج : مینماید که ، لامیرخسرو .
مک : مینماید ، لامیر خسرو ؛ س : مینماید ، امیر خسرو .

۳- مج : روزگار در ویرانی .
مک . س ، روزگار درنهایت ویرانی

٤- مج ، قدیمه معلوم . مک . س : قدیمهٔ آن معلوم .

از خشت و گل ساخته‌اند برسر ۱ پارهٔ کوه از سنگ خارا درغایت عظمت ۲ و رفعت . دور آن قریب بیک فرسنگ . یک در آن درپای کوه بر کنار رود اسفزار و ارگ آن برقلهٔ کوه درغایت بلندی و در درون آن مسجد جامع و بازار و حمام و عمارات عالی و سراهای بتکلف بگچ و ساروج اندوده بوده، و پهنای سر دیوار او چنان بوده که هفت سوار در پهلوی یکدیگر میرفته‌اند. و دروسط قلعه چشمهٔ آب عذب بوده که از در قلعه بیرون میآمده و در رود میریخته که حالا انباشته و ناپیدا گشته . و در ارگ او حوضهای عظیم بخشت پخته و آهک ساخته بوده‌اند که بآب باران پرمیشده. واز هیچ طرف این قلعه سوار بپای دیوار نمیتواند آمد غیر ازدری که بر کنار رودست واز دو طرف بعضی مواضع چنانست که پیاده بپای فصیل نمیتواند آمد واز دوطرف دیگر اومرغ را مجال طیران نیست. واز دری قلعه تا ارگ یک میل بلکه بیشتر باشد که سوار از درون قلعهٔ تانیمهٔ راه اومی تواند رفت، وسر دیوار قلعه را چنان ساخته‌اند که بر اکثر دور آن سواران دَوَران وسَیَران میکرده‌اند. وازمواضعی که جهت آن قلعه خشت و گل می‌برده‌اند تابپای قلعه یک فرسخ نزدیک خواهد بود . و چنین گویند که آنرا الپ غازی بنا کرده است. واز بسیاری مردم آن ولایت مسموع شده که از شکاف دیواری در آن قلعه کاغذی یافته بودند که مزد عمارت آن قلعه را بر اهل بغداد توجیه کرده بودند ۳

شعر

چه قلعه ایست که هر روز بامداد پگاه
در آید از کمرش پای آفتاب بسنگ

باحتیاط رود از حواشی کمرش
غزاله ۴ فلک تیزپای همچون زنگ ۵

۱- مج : ساخته اند برسر پارهٔ کوه . مک : ساخته برسر پارهٔ کوه . س : ساخته برسر کوه.

۲- مج . س : در غایت عظمت ورفعت . مک : در غایت رفعت .

۳- مج . س . توجیه کرده بودند . شعر .
مک : کلمه . شعر ندارد .

٤- (غزاله فلک) : کنایه از آفتاب جهانتاب . فرهنگ آنندراج .

٥- زنگ : بگاف پارسی بروزن رنگ چرکی که برروی آهن ونمس ومانند آنها نشیند. فرهنگ آنندراج .

[واز غرایب حالات آنست که بعضی حکام جهت نشاط شکار مردم آنولایت را میفرمایند تاآن کوه را که این قلعه بر کناره اوست میرانند و وحوش و سباع آن کوه درین قلعه درمی آیند وراه بیرون رفتن بریشان متعسر میگردد. بعداز آنکه چابکسواران وقاپوچیان۱ درمیان قلعه بنشاط تمام شکارمی افکنند وصیدمی اندازند وتفرج عجیب واقع میشود]۲. وهنوز دیوارهای این حصار درحد محکمی واستواری است. اماچون آب چشمهٔ آن بحکم کریمهٔ: ان اصبح ماء کم غورا فمن یاتیکم بماء معین. معدوم گشته در وی آبادانی نمانده.

دیگر از قلعه های آن ولایت که مشهورست ورسوم و اطلال آن باقی مانده حصار شارستانست که درمحاذی قلعه مظفر کوه بوده درمیان صحرا چنانکه هردو فاصله میان این دو قلعه رود اسفزار است و آن مأمنی بوده در کمال نزاهت فضاو لطافت آب و هوا از همه اطراف او مرغزارهای خرم که رشک سبزه زار افلاك و غیرت فزای ریاض بهشت تابنا کست هوایش صحیح و نسیمش سقیم ؟ و زلال کوثرمثالش طیره گرعین تسنیم ،و کرسی این قلعه سنگی است مدوّر و استوار که دور قلعه بر بالای آنست و میان قلعه زمین نرم چنانکه هرجایک گز زمین را ۳ میکنند آب بیرون می آید و از بیرون قلعه تاآنجا که مدّ بصر است همه سبز واولنگ ۴ است و همه جا یک گز بـآب میرسد و بسبب این دو مانع یکی سنگ و دیگری آب نقب بردن بدان قلعه ممتنع است و پیش مردم آنجا چنان شهرت ۵ دارد که آن قلعه از بناهای بلقیس بوده وبعضی آنرا شهرستان بلقیس میگویند. و مشهورست که آن موضع مهّب نسیم صباست

۱- قاپوچیان: قاپوچی دالاندار = دربان. فرهنگ آنندراج. فرهنگ وصّاف.

۲- عبارت: [و از غرایب حالات آنست که بعضی حکام .... وتفرج عجیب واقع میشود]: از زیادات نسخهٔ مک است. و در نسخهای مج. س. مد. ندارد.

۳- مج: زمین را میکنند. مک. مد: زمین میکنند.

۴- اولنگ: بضم و او مجهول و فتح لام و سکون نون و گاف - پارسی است - بمعنی سبزه زار ومرغزار. فرهنگ آنندراج. فرهنگ جهانگیری.

۵- مج: مردم آنجا شهرت دارد. مک: مردم آنجا چنان دارد. مد: مردم آنجا چنان شهرت دارد.

وچندین ازمریضان مزمن[۱] و مدقوقان [۲] از آن هوا اثر روح وراحت بلکه علامت [۳] صحت و سلامت یافته‌اند.

لانوری رح [۴]:

فضای او بمثل چون سپهر مینا رنگ
هوای او بصفة چون نسیم جان پرور
صبا سرشته بخاکش طراوة طوبی
هوا نهفته در آبش حلاوة شکر

واز بدایع امور آنکه محمود امیر خواجگی نام از اصیل زادهای آنولایت که آبا و اجداد او را بااهل این قلعه نسبتی می بوده مرد ابدال وش بود و جغدوار در ویرانهای این حصار ساکن شده کلاغی را تربیت مینمود و تعلیم میفرمود چنانچه بکرات دیده‌ام که کلاغ را بمسجدجامع [۵] می‌آورد و درمقصوره اورا برجقه[۶] می‌نشاند. ودر وقت نماز بانگ میکردومردم متاذی میشدند .القصه بمیامن تعلیم این [۷] کلاغ چنان شد که کلنگ راصید میکرد. و شنودم [۸] که آهو رانیز گرفت . [۹]

۱- مج : مریضان و مدقوقان . مک : مریضان مزمن و مدقوقان . مد : مریضان مزمن متیقن .

۲- مدقوقان : جمع فارسی کلمهٔ عربی : مدقوق : کسیکه به‌تب دق گرفتار باشد . و بعد ازکلمهٔ(مدقوقان) در نسخه مک کلمهٔ : (مستیعبین) را اضافه دارد و گویا اصل این کلمه (مستصعبین) بوده که بد ست نساخ باین صورت تحریف شده و در نسخه مد : متیقن .

۳- مج: بلکه علامت صحت . مک . مد . س : بلکه صحت .

٤- مج : لانوری رح . مک : لانوری . مد : ندارد .

٥- مج : دیده‌ام که کلاغ را بمسجد جامع می آورد : مک . دیده که کلاغ بمسجد می آورد .

مد : دیده‌ایم که کلاغ بمسجد جامع می آورد .

٦- جقه : وجیغه بغین کلاه مرصع که پادشاهان برسر نهند و مجازاً کلاه درویشان.

۷- مج : این . مک : آن .

۸- مج : شنودم . مک شنیدم .

۹- مج : نیز گرفت . مک : نیز صید میکرده .

مثنوی مولوی نوّرالله (کذا) [۱] :

ای بسا کور دل که از تعلیم
گشت قاضی القضاة هفت اقلیم

نیم خورد سگان صید سگال
بهر تعلیم علم گشت حلال

سگ چو از علم راست رسته شود
آدمی شاید ار فرشته شود

ودر نظر همیون [پادشاه مبرور بابر سلطان نورالله مرقده بمشاعل الغفران این کلاغ بر کلنگ انداخت و کلنگ راگرفته منظور نظر آن شاهباز بلند پروازفضای سلطنت گشت][۲] پادشاه گفت که [۳] چه مدعا دارای ؟ گفت :

شهرستان خودرا برسم هودبری [۴] میخواهم پادشاه راتصور آنکه شهرستان او قریه یامزرعهٔ گرامندیست بمدّعاء اوحکم فرمود وحال آنکه این شهرستان اوصحن درون قلعه بوده که دو سه جریب از آن مزروع میشد .

۱- مج : مثنوی . مک : المثنوی مولوی نوّرالله (کذا) . مد : ندارد .

۲- عبارت : [پادشاهاه مبرور بابر سلطان نورالله مرقده بمشاعل الغفران ......فضای سلطنت گشت] تماما از زیادات نسخه مک است ودر نسخه مج ندارد .

۳- مج : پادشاه گفت چه .
مک : پادشاه فرمود که چه .

٤- مج برسم هودبری . مک: بهودبری .

(هودبری) : این کلمه درین کتاب مکرر آمده حافظ ابرو در زبدة التواریخ و دیگر آثار خود . و عبدالرزاق سمرقندی نیز آنرابکار برده اند . چنانکه عبدالرزاق در ذکراحوال امیرصاحب قران گوید ، «و تمامی سیور غالات را در دیوان هرسال حکم مجدد طلبیدی مگر آنکه بقیدهودبری مقیدبودی» (مطلع السعدین و مجمع البحرین ـ ج/ اول— نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملک) گویا از اصطلاحات دیوانی و معمولی آن عصر بوده ـ در فرهنگها دیده نشد . اما از سیاق عبارت و قرائن حالیه موارد استعمال این کلمه معلوم میشودبمعنی اقطاعی است یعنی منافع ملکی را بکسی بخشودن . و گویا از کلمه : (هوده) پارسی که اکنون فقط با پیشوند نفی (= بی هوده : بی فایده) مستعمل است گرفته شده یعنی فائده بری، ودر مجموعهٔ مکاتیب خواجه عبدالله مروارید که از وزراء ونویسندگان نامدار خراسان در سدهٔ نهم بوده (نشانی) — فرمانی ـ از سلطان حسین میرزا بایقرا مذکور است . این

بقیه پاورقی در صفحه بعد

۱ [ودیگر از آن قلعهای آنولایت که مشهورست و ذکر آن در کتاب ظفرنامه۲ مسطور حصار بدرآبادست که شیخ علی خططای باستظهار آن حصار در زمان حضرت امیر بزرگ اظهار عصیان و طغیان نمود و حضرت امیر بنفس خود متوجه فتح آن شده بعد از شش شبانه روز که جنگ کردند گشاده شد شش هزار و کسری از مردم آن قلعه بقتل آمدند .

ودیگر قلعهٔ فرمکان ۳ بوده که عمارت سلطان مسعود غزنوی منسوبست آن نیز از عجایب قلاع و غرایب بقاع بوده و اکثر آثار آن ظاهر ست و تابان بهار را از اعیان حضرت امیر بزرگ درین قلعه تیر زدند و مقتول گشت وسبب طغیان شیخ علی خططای آن بود که او رابدان فعل متهم داشتند .

و فی‌الواقع درهر دیار که مثل این قلاع یکی باشد برعظم آن مکان و دیار بزبان شرفات عالیمقدار گواهی میدهد] .

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

نشان مورخ بتاریخ ۲۰ جمادی الاولی سنه ۸۹۶ و بنام استاد قل محمد میچکی که از نوازندگان و موسیقی دانان نامدار هرات بوده است ودرآن کلمه « هودبری » آمده ، واز سیاقت عبارت و مندرجات آن تفسیر کلمه معلوم میگردد که بمعنی « سیورغال » و اقطاعی است . در آن (نشان) استاد قل محمد استدعا نموده که : « موضع چهار باغ را از ولایت شبرغان که مولد و موطن اصلی اوست بدو ارزانی داشته مثال نافذ گردد که عمال ومتصدیان بعلت مال و متوجهات و مؤنات دیوانی تعرض نرسانند ..... و ایجاباالمسئوله حکم جهانمطاع عز صدور یافت که موضع مذکور را سیورغال و هذبری مشارالیه دانسته مال و اخراجات نطلبند وازکل تکالیف دیوانی معاف و مسلم .... ومرفوع القلم دانسته بهیچ وجه من الوجوه حواله و مطالبتی ننمایند . »

(نسخه مخطوطهٔ مکاتیب خواجه عبدالله مروارید که درسال ۹۰۸ در هرات نوشته شده متعلق بکتابخانه ملی ملک .)

۱ـ عبارت :

[ودیگر از آن قلعهای آنولایت که مشهور است و ذکر آن .... شرفات عالی مقدار گواهی میدهد] تماما اززیادات نسخهٔ مج است و در نسخه‌های مک . س و مد ندارد .

۲ـ ظفرنامه : درتاریخ حوادث ایام تیمور از شرف الدین علی یزدی که درسال ۸۲۸ آنرا باتمام رسانیده .

۳ـ قلعه فرمکان : در اصل (فرامکان) نوشته است اما اندکی پس ازاین نام این قلعه را درجای دیگر (فرمکان) نوشته است ضبط درست این کلمه در هیچیک از منابع دیده نشد .

دیگر قلاع و آثار بسیار ست که لسان بیان از ذکر تفاصیل او اعراض مینماید .

ورود نور غافان ، ورودادرا سکن ۱ بهم آمیخته درسه ۲ حداسفزار محیطاست و عذوبت آب و لطافت مشارب و مواضع نزه و مزارع عجایب و رقت هواو فسحت فضا و رغایب اشجار وغرایب قنوات و انهار آن دیار از باغ ارم آیتی و از روضه رضوان کنایتیست چنانکه پوربهای جامی ۳ درباب آب و هوای آنجا تضمین کرده است ۴:

هوای خطهٔ سبزار و آب رود ادرسکن

غنیمت دان که در جنت مگر یابی چنین جارا ۵

و درزمان سلطان شهید ۶ سلطان ابوسعید بواسطه فترات و انقلاب که واقع بود مردم هرات متفرق شدند مولانا شرف الدین عبدالقهار که از فحول فضلای روزگار بود و تخلص او بشریف مشهور تشریف حضور بدان ولایت آوردند ۷ چون مرا شرف مصافحه و ملاقاتش دست داد در وصف حال و لطافت ظلال و زلال آنجا این مصرع بدیهة انشا کرد . ع :

دارد نشانی از بهشت آب و هوای اسفزار .

---

۱ - مج: نورغافان ورود ادرسکن. مک : نورغاپان ورود ادرسکن .
س : ثورغایان ورود ادرسکن .

۲ مج : درسه . مک: برسه.

۳- مج : پوربهای . مک . س ، پوربهای جامی .

٤- مج : کرده است : مک : کرده . س : کرده است نظم .

٥- پوربهای جامی : از سخنوران خراسان است در سدهٔ هفتم میزیسته . نیاکانش از قضات جام بوده‌اند . خودش درهرات توطن داشته و شاگرد رکن الدین قبائی بوده . باهمام تبریزی . مصلح الدین سعدی . علاّمه قطب الدین شیرازی معاصر بوده است . و نخست مدّاح خواجه وجیه‌الدین زنگی بود . وبعد مدّاح طاهر فریومدی گردید. وعاقبت بخدمت صاحب دیوان پیوست . (تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی ص ۱۸۵ – ۱۸۱ لیدن .آتشکده آذر . هفت اقلیم امین احمد رازی) .

٦- مج : سلطان شهید سلطان ابوسعید . مک : سلطان ابوسعید .

۷- مج: بدان ولایت آوردند. مک . مد . س : بآن ولایت آورد.

این مصرع دیگر[١] مرا اتفاق افتاد مطابقه مقتضی حال را که.

ع : که اکنون زیمن مقدمت دارد بجنت افتخار .

و امیر جلال الدین[٢] فرخ زادطبسی-که ارشد احفاد عظام امیرنورالدین جلال الاسلام است که ازاعیان دولت حضرت امیربزرگ تیمور گورگان[٣] بوده - درخلال همین سال که بتحریر این اوراق مؤلف را اشتغال می بود بطریق عبور بدان ولایت رسیده بود، ودر ظلال اشجاراو آسوده[٤] و از زلال آن انهار او تجرع نموده وریاض و حیاض اورا دیده[٥] و از اطراف نزه واصناف فوا که او مستفیض گشته، این رباعی بنظم آورده بود و پیش من فرستاد .

رباعیّه :

سبزار ز روضه یادگاری بود ست[٦]

سبزار مخوان که سبزه زاری بوده است

صحراش که رشک مرغزار ارم است

در فصل خزان تازه بهاری بوده است

من نیز این دو بیت بهمان قافیه وردیف آن رباعی ساختم .

رباعیه :

سبزار که خرم چو بهاری بود ست

از ره گذری شاه سواری بوده است

هر لاله و سبزهٔ که آنجا بینی

روی بتی و خط نگاری بوده است

١- مج : این مصرع دیگر . مک : این مصرع مرا .

٢- مج : جلال الدین فرخ . مک : جلال فرخ .

٣- مج : امیر بزرگ بوده . مک.س : امیر بزرگ تیمور گورگان بوده .

٤- مج : او آسوده مک : اشجار او و از زلال .

٥- مج . س : تجرع نموده و ریاض و حیاض او را دیده واز.مک : تجرع نموده و از .

٦- سبزار،اسفزار راگاهی سبزار و گاهی سبزوار نیز میگفته‌اند : امین احمد رازی گوید :

«اسفزار : الحال بسبزار اشتهار دارد و درزمان سابق‌قلعهٔ درآن ناحیه بوده‌موسوم بحصار مظفرکوه» (هفت اقلیم امین احمدرازی نسخهٔ کتابخانه ملی ملک) .

و مرا بر خاطر است که در بازار قصبهٔ او میگفتند که هزار و دویست دکانست[۱] بعد آنچه در محلات و بلوکات آن بوده.[۲] [وقلعهٔ میان قصبهٔ او نیز حصار حصین و قلعهٔ متین است، و مسجد جامع قصبه در اندرون قلعه است، ودایم این حصار معمور می‌بود تاوقتی که خلیل هندو که از مردان سپاه بابر سلطان بود بجانب قندهار و سجستان رفت و بعد از فوت سلطان مذکور ببعضی ازسلاطین اظهار بغی و عصیان کرده و هرچندوقت بدان ولایت تاخت‌میکرد، چنانکه نه نوبت غارت و تاخت او و اولاد و اتباع بدانجارسیده و بعضی متجّنده او در آن قلعه متحصن میشدند و اهالی آن ولایت را تکلیفات و تعرّضات میرساندند و تمامی ویرانی آن ولایت بسبب ظلم و طغیان آنجماعت شد، تا یکنوبت که قلعه خالی شد مردم ولایت آفاق (کذا؟) او را ویران ساختند و تاغایت همچنان ویرانست. اما مسجد جامع بمساعی معمار خیرات حضرت مقرب الحضرت السلطانی تجدید عمارت یافته. ودیگر بعضی خیرات وعمارات حضرتش علی‌حده بیان وافی خواهد یافت].

و یکی ازمستغربات آن ولایت ساحت[۳] بلوک زاول است، که عرصهٔ اوسه فرسخ باشد، هشتاد کاریز جاری حالا[۴] در آن بلوک هست، که هیچکدام یک آسیاوار آب کم ندارد. وبعضی قنوات چنانست که ازبسیاری آب دروی کار نمیتوان کرد. چنانچه اگرجای بندشود آب[۵] ازسرچاههای کاریز بیرون می‌آید، وعجب آنکه هیچ یک ازین قنوات ضرر ونقصان بآب واسباب دیگر نمیرساند، ودرسر آب هرقناتی قریه ایست معموره و قلعهٔ محروسه که حالا بعضی از آن قلاع ویران وبعضی آبادانست.

۱- مج: دکانست. مک: دکان بوده.
س: در بازار قصبهٔ او هزار ودویست دکان بوده.

۲- عبارت:
[و قلعه میان قصبهٔ او نیز حصار حصین و قلعهٔ ..... و عمارات حضرتش علی حده بیان وافی خواهد یافت] تماما از زیادات نسخهٔ مج است و در مک و س ندارد.

۳- مج: ولایت ساحت بلوک.
مک. س: ولایت بلوک.

۴- مج: جاری در آن بلوک. مک. س: جاری حالا در آن بلوک.

۵- مج. س: شود آب ازسر. مک: شود از سر

و چنین گویند که ۱ ظاهر ۲ آب شناس که در ۳ معرفت آب زیر زمین در روی زمین نظیر نداشته ـ چنانکه نقل است که درصحرائی که کس را توقع آب نبودی ظرفی را که تنگ میگویند پر آب کرده در آن صحرا پنهان کرده بوده‌اند ۴ واو را بدان صحرا آورده گفته‌اند که تفحص و تعمق فرمای که در این صحرا هیچ آب هست که چاهی فرو توان برد. طاهر برسر پشته بالا رفته و بعد از تفحص کامل و تامل بسزا گفته که در همهٔ این صحرا یک تنگ آبست ـ این طاهر۵ روزی بسرحد آن بلوك رسیده گفته که قوایم اسب من تازانو درمیان آب میرود . و چون نزدیک بوسط آن عرصه آمده گفته اسب من در دریا آشنا ۶ میکند .

و از لطایف میوه‌های آن ولایت ناشپاتی زمستانی‌است۷ که درهیچ جا بلطافت آن نشان نمیدهند که‌او را ۸ خسروانی میگویند و تافصل بهار آنرا نگاه میدارند . و دیگر از غرایب ثمار عنابی‌است که مثل انگور بیدانه‌استخوان ندارد ودر تمام‌ولایت از این عناب۹ همین یک درخت‌است که از آثار برزین‌حکیم ۱۰ است وآن‌قریه‌برزین

---

۱ ـ مج: گویندظاهر. س.مک : گویند که‌طاهر.

۲ ـ مج: ظاهر بظاء نقطه‌دار و مک : بطاء مهمله .

۳ ـ مج :که درمعرفت . مک :که معرفت .

٤ ـ مج : بوده‌اند . مک . بودند .

۵ ـ در نسخه مج در اینجا طاهر بطاء مهمله نوشته‌شده است .

٦ ـ مج : اسب‌من دردریا آشنا .

مک : اسب من‌آشنا.

س : شنا. و(آشنا) = شنا . فرهنگ آنندراج .

۷ ـ مج : ولایت ناشپاتی زمستانی‌است که درهیچ جا بلطافت .

مک : ولایت امرود است که‌در هیچ بلطافت.

۸ ـ مج : نمیدهد که اورا . مک: نمیدهند و آنرا .

۹ ـ مج : ولایت ازین عناب‌همین . مک : ولایت همین .

۱۰ ـ برزین حکیم : برزین وزن پروین نام یکی از موبدان دین زردشتی است که آتشکدهٔ ساخت واورا «آذربرزین»نام نهاد . ابوالفرج رونی گوید :

گرد لالـه ز فروغ لاله گوئی آتشکدهٔ برزین است

ودر برهان گوید : «آتشکده‌برزین» آتشکدهٔ ششم‌است که موبدبزرگ برزین‌ساخت. زراتشت بهرام گوید :

بدآن‌پیر را نام برزین کروس بیامد بهنگـام بانگ خروس

(فرهنگ برهان‌قاطع . جهانگیری . آنندراج)

آباد نام دارد. وانگورصاحبی آنجابحد نازك ولطیف‌میشود که شخصی انگورمیخورد یک دانه از دست او بر زمین افتـاد بچند پاره شده [و این سخن از مردم معتمد شنیده‌ام] ۱.

ودرچند موضع ازبلوکات اونمازجمعه باقامت میرسد مثل : «عقبل» و«حیزان» و«فرمکان»۲ و در قصبه وتوابع چندمسجدجامع بزرگست،۳ [ودر مسجد جامع فرمکان منبری بود بسیار پرکاروبتکالف چنانچه از منبر جامع هرات بزرگتر بود قومی از بلوجان اورا بجای هیمه بسوختند]، و از حکما منقول است که بهترین آبها آنست که ٤ ازجانب مغرب بمشرق روانست، که نسیم صبا که از طرف مشرق میدمد وپرتوآفتاب نیزدروی نفوذ وتصرف٥ میکند وآنرا آب وتاب دیگرمیدهد ، وتمامی مجاری ومشارب و انهار قصبۀ اسفزار چه از رود وقنوات این صفت دارد وسوی بلوکات٦.

وبنای آن قصبه از بنای هرات سابق بوده۷، چنانچه‌میگویند ازبنای آن‌سه هزار سالست۸. [واگرشرح تمامی اوصاف وخصایص آن قیام نماید علی حده کتابی‌می‌باید. بلکه از حوادث و نوایب و نوادر و عجایب آنچه من در اوقات حیات خود دیده و شنیده‌ام کتابها می‌توان پرداخت. این مقدار اطنـاب‌را که‌ارتکاب‌نمودغرض آنست که‌چون ولایت بدین سعت و صفت و ناحیتی بدین منفعت‌وخاصیت‌باشد وحالا کمال

۱ـ عبارت : [و این سخن ار مردم معتمد شنیده‌ام] از زیادات نسخه مج است ودر مک ندارد .

۲ـ س : «عبقل» . «جیزان» . «فرمکان» . مج . مک . مد : «عقبل» . «حیزان» و «فرمکان» . ضبط درست این‌سه نام درهیچکدام‌ازمصادر دیده نشد .

۳ ـ عبارت : [ودر مسجد جامع فرمکان منبری ....بجای هیمه بسوختند] از زیادات نسخه مج است و در مک و س‌ندارد .

٤ـ مج :آنست‌که ازجانب مغرب بمشرق. مک : آنست‌ازجانب بمشرق.

٥ـ مج : نفوذ و تصرف میکند . مک : نفوذ میکند .

٦ـ مک : وسوی بلوکات . مج . س . مد: ندارد .

۷ـ مج : سابق چنانچه .

مک : سابق بوده‌چنانچه .

۸ـ عبارت :

[واگر شرح تمامی اوصاف و خصائص آن قیام .... و من اله العنایة و التوفیق] تماما از زیادات‌نسخه مج میباشد و در نسخه‌مك و س ندارد .

اختلال و پریشانی احوال بمکان آن‌راه یافته در غایت و یرانی است شاید که بوسیله این کلمات اصحاب دولت و اختیار و ارباب مکنت و اقتدار براوضاع آن‌اطلاع یافته توجه خاطر اقبال مأثر از روی ترحم و تلطف بمعموری و آبادانی آن دیار مبذول فرمایند .

لخواجه حافظ رح :

دانی مرادحافظ از این درس غصه‌چیست

از تو کرشمهٔ وز خسرو عنایتی

و من اله العنایة والتوفیق] .

چمن سوم

در ذکر مزایای «فوشنج» و «شکدمان»[1] و قصبه «کوسویه» و مزرعه «قلبندان»

پیشتر مذکور شد که اول خطهٔ که در خراسان احداث یافت قصبهٔ «فوشنج» بوده. و عمارت او[2] منسوب است بر پشنگ ابن افراسیاب، وآن ناحیتی است وسیع باسعت مزروعات و کثرت محصولات، و رباط و مسجدی که میگویند از بناهای ابراهیم خلیل علیه وعلی نبینا صلوات اله الجلیل است از نواحی آن ولایت است چنانچه ذکر آن گذاشت، وهر سال خلایق بسیار که متعهد شغل و منصبی نباشند از بلدهٔ هرات و توابع و مضافات بزیارت آن رباط و مسجد میروند سیما درایام بهار که کوه و صحرای آن دیار از لاله و سبزه رشک فیروزه گون طارم و غیرت عرصه بوستان ارم میشود.

لسلمان رح :

هوا که میکند اموات خاک را احیا
بباد میدهد انفاس لطف عیسی را
خیال سبزه و آب روان بدان ماند
که خضر بر سر آب افکند مصلّی را

وشهرت عظیم دارد که هر کس که متقلد عمل و منصبی باشد هر گاه که بدان رباط میرود البته معزول میگردد، و بسیار این معنی را تجربه نموده تخلف ننموده‌اند . و بر آن کوه که در جوار رباط است نشان قدمها ست که برسنگ ظاهر

۱ـ مج: فوشنج و شکدمان و قصبه کوسویه . مك : فوشنج و قصبه کوسویه .
کلمه «شکدمان» در اینجا از نسخه مج «شکدمان» نوشته است امادر تضاعیف چمن سوم «شکبدان» نوشته شده . ضبط آن درجائی دیده نشد .

۲ـ مج : و عمارت منسوب .
مك : و عمارت او منسوب .

شده [۱] [میگویند که نقش قدمهای خلیل الرحمن است عم حقیقت او را حق تعالی داند] . و سنگریزه‌های آن [۲] کوه اکثر بهیات مرغان است ؟ . [۳]

و از مواضع خرم و نزه رودخانه‌ایست که دردامن کوه دو شاخ فوشنج است که آب و گیاه او در غایت صفوة و کمال خضرت و طراوت است، و در ایام ربیع از کثرت لاله و شقایق وارغوان و غرایب شکوفه و ریاحین که در مرابع و مرافق او ظاهر میشود و نمودار نگارخانهٔ چین بلکه نشانهٔ مرغزار خلد برین است ،ومردم ازاطراف وجوانب بگشت و تماشای آب و هوا و ساحت وفضای او میروند [۴] [و در بعضی نواحی‌آن چاهی‌است آب دارو مشهوروآب آن مسهل عجب‌است، وخلایق در دو فصل سال یکی دراول بهار و یکی‌در آغاز تموز از مواضع‌دوربدان سرچاه‌میروند و آب بسیار میخورند و اسهال عظیم واقع میشود . سه‌روزآنجا مقام میکنند بعد ازآن مراجعت مینمایند و در بعضی اوقات ازدحام عجب دست میدهد چنانکه بعضی مردم را آب نمیرسد ، و بعضی کسان را آن نافع است و اثر منفعت و خاصیت آن بر احوال ایشان ظاهرمیگردد . ودرین چند سال در یکی از قرای فوشنج که نویزک [۵] میگویند چشمهٔ آب پیدا شده که همان اثر دارد و خاصیت آب دار و دارد . و بعضی بدانجا میروند و از آن آب انتفاع میگیرند .

۱- عبارت:

[میگویندکه نقش قدمهای خلیل الرحمن است عم حقیقت اورا حق تعالی داند]

از زیادات نسخه مج است .

و در مك‌ندارد .

۲- مج : سنگریزه‌های آن‌کوه . مك : سنگریزه‌های‌کوه .

۳- حافظابرو گوید : «ازعجایب فوشنج‌کوهی‌است مشهوربه (رباط پی) وسنگهاست درآن افتاده برشکل جانوری خوردتروکلانتر است تامقدار ده سیروز یاده باشد وخوردتر تا بمثقالی بصورت مرغکی که شکل و پرها و سینه نمایانست » (جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۶۹) .

٤- عبارت : [و در بعضی نواحی آن چاهی است .... و موقوفات آن هنوز باقی است] تماما از زیادات نسخهٔ مج است و درمك ندارد .

٥- نویزك. حافظ ابرودرضمن قراء بلوك فوشنج این دهکده‌را (نویزك) نوشته‌است.

دیگر قریه «شکبدان» ۱ از مضافات ولایت فوشنج است، موضعی است وسیع با منازل رفیع، و از آثار خیرات و نشان ۲ مبرّات و مداخل و موقوفات آن بعضی هنوز باقی است] .

دیگر قصبه: «کوسویه» ۳ خطهٔ معموره ۴ است در میان صحرا، و مختصر فصیلی از گل ۵ بر گرد آن کشیده .

از عجایب ووقایع آن قصبه آنکه از عشایر چنگیزخان «دواء بن براق» بنواحی کوسویه رسیده- بانود هزار مرد کار زار که هر یک خود را اسکندر روزگار و غضنفر روزکار میشمردند در تاریخ سنه خمس و تسعین و ستمایه ۶ سوار چند از متجنّده او بکوسویه رفته اهالی آنجا راگفتند که پادشاه جهان دواخان باچندین هزار سوار جرارجلادة شعار میرسد طریق امتثال و استقبال مسلوك دارید، و شرایط ایلی و ساوری ۷ و پیشکشی و ماحضری ۸ بجا آرید، شهاب الدین زیرك که مقدم و پیشوا

۱- شکبدان: حافظ ابرو در فهرست اسامی دهکده های بلوك فوشنج (پوشنگ) دهکده‌های: «شکیبان» و «سکوان» رایادکرده‌است و ظاهراً دهکده سکوان همان شکبدان است که بدست نسّاخ بدین صورت تحریف شده است.
(جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۶۹) .

۲- مج: آثار خیرات و سان (کذابی‌نقطه) مبرّات. کلمهٔ: سان ظاهراً بقرینهٔ سیاق عبارت در اصل (نشان) بوده و قیاسا متن تصحیح شد.

۳- کوسویه: «ولایت کوسویه در غربی هراتست بعد از ولایت فوشنگ باغستان بسیار دارد و آب آن از هرات رود است ...... و در آن قصبه آسیاهای باد ساخته‌اند.....» (جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۶۹) .

۴- مج: معموره است. مک: معمور است.

۵- مج: فصیلی بر گرد. مک: فصیلی از گل‌بر گرد.

۶- سیفی‌هروی در (ذکر هفتادونهم وهشتادم) تاریخ نامه خود وقایع ایلغارو«حرب پادشاهزاده دواء بن براق باخلق کوسویه و پوشنگ» را به تفصیل ذکر نموده و دواء بن براق را یکجا پادشاهزاده و جائی دیگر پادشاه جهانگیر نامیده و شهاب الدین زیرك را نیز ملك کوسویه نوشته است.

۷- ایلی و ساوری: ایل‌بکسر اول درزبان مغولی: دوست و موافق و رام و ایلی: اطاعت و فرمانبرداری. (ساوری): این کلمه در تاریخ غازانی نیز آمده و (ساو) وزن: گاو

بقیه پاورقی درص بعد

و کلانتر و کدخدای آنجا بود باتفاق اعیان و اشراف و مشاهیر واعراف ۱ ولایت گفتند مارا پیش‌سپاه کینه‌خواه‌پادشاه ۲ دوابیرون‌آمدن مصلحت نیست‌که ایشان‌تمامی ممالک خراسان را۳ ابترو ویران ساخته‌اند وقریب بدویست هزار ازعورات واطفال مسلمانان در ورطه اسرت و گرفتاری انداخته‌اند ۴ و میان ما و ایشان جز محاربه و مجادله و مقاتله صورت دیگر متصورنیست .

لفردوسی طوسی رح ۵ :

نه بیند زما دشمن بد گمان
بجز روی شمشیر و پشت کمان
اگر خیزد اندر جهان رستخیز
نه بیند کسی پشت مادر گریز

آن سواران از این سخنان غمناك و پریشان گشته مراجعت کردند . و آنچه

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

و(ساورین) و(ساورنگ) فارسی است : زرنثار وپیشکش و باج و خراج .
فخری گوید :
آن پادشاه عهدکه شاهان روم و چین
برسر کشند سوی در بندگـانش سـاو
فرهنگ آنندراج . تاریخ غازانی ـ لیدن ـ فرهنگ وصاف .
۸ـ مج : و پیشکشی و ماحضری . مک : و ماحضر و پیشکشی .

۱ـ اعراف : العرف ما ارتفع من رمل اومکان ونحوذلک والجمع : عرف و اعراف .
و اعراف الریاح اوالسحاب : اوائلها واعالیها . و اعراف‌الرمل : اعالیه .
اسفزاری در اینجاکلمه (اعراف) را مجازا بمعنی اشخاص بزرگ و مهتران استعمال نموده است . ؟
چه معروف بمعنی مشهور جمع آن معاریف است نه اعراف .
۲ـ مج :کینه خواه‌پادشاه دوا. مک:کینه خواه دوا .
۳ـ مج : تمامی ممالک خراسان راویران. مک: تمامی‌ولایت خراسان‌و یران. وابتر.
«ابتر» : مقطوع . دنباله بریده . بلاعقب
٤ـ مج : انداخته‌اند ومیان .
مک : انداخته و میان .
٥ـ مج : لفردوسی طوسی رح .
مک : لفردوسی رح .

دیده و شنوده بودند مع زیاده بازنمودند۱، بحکم: ربّ قول اشدّ من صول۲، دواخان از این حالت بر آشفت و عصب غضب ۳ و مخاشنت ۴ و عرق مکاوحت و مباینت او تهییج یافته گفت این جای که ایشان پناه برده ومتحصن شده‌اند از سنگست یا از گل؟ عرضه داشتند که چهار دیواریست از گل یا کهنه رباطی بی بنیاد و۵ بی حاصل ، دوا بخندید و گفت فرض کردیم که باروی او از روی ودیوار او از آهن است در پیش حملهٔ حمله سلاح و مقابلهٔ ضرب و طعن رماح ماچه‌تاب آورد.

ومنه ایضا :

ز آواز من کوه ریزان شود
چو باد از نهیبم گریزان شود
ز خنجر بدریا گر افسون کنم
همه آبها سر بسر خون کنم

روز دیگر که کوتوال‌قلعهٔافلاك تیغ در افشان زرافشان آفتاب از قراب‌غراب گون شبی زنگی سلب ۶ بر کشید و برفرازبرج طارم چهارم برآمد واجرام کواکب ثواقب چون اجزای قواریر نفط از منجنیق آسمان ریزان گشت . دواخان بالشکر خونخوارفزون‌ازحدشمار ازتشنگی‌خون‌مسلمانان کف‌برلب‌آورده [ودندان طمع‌باموال

۱ـ مج : بازنمودند . مک : بازنموده .

۲ـ مج: ربّ قول اشدّ هول . مک : رب قول اشدّ صول .

این عبارت ازامثال سائره عربی است ودرست آنچنانکه درکتب ادب عربی روایت و ضبط شده : «ربّ قول اشدّ من صول» میباشدلذا متن‌کتاب مطابق ضبطو روایت‌کتب ادب تصحیح گردید . و از جوامع الکلم علیع : «ربّ قول انفذ من صول». و(صول) یعنی : حمله وجهش بردشمن درهنگام نبرد . از صال ، صولاً وصولةعلیه : و ثب .سطا علیه و قهره و الصول والصولة : السطوة . القهر .الحملة فی‌الحرب .

۳ـ مج : و غضب و مخاشنت .

مک : وغضب غضب ومخاشنت. بقرینهٔ سیاق عبارت وکلمهٔ عرق قطعاً درست‌این عبارت : «وعصب غضب و مخاشنت» بوده است .

٤ـ مخاشنت : ضد ملاینت .

٥ـ مج : بی بنیاد و بی‌حاصل .

٦ـ زنگی سلب : السلاب : ثیاب الماتم السود اوثیاب الحداد والجمع : سلب .

و عروض اهل ایمان فرو برده] [١]،

لرشید الدین الوطواط [٢]:

با وحشیان بعادت و اخلاق همسرشت
و از عادیان [٣] بهیبت و اشخاص یادگار

اطفالشان بصلح ریاحین بزمگه
و ابطالشان بجنگ شیاطین کارزار [٤]

در جنبش آمده روی بصحرای کوسویه آورده نیم فرسنگی‌او نزول کرده‌چهار تن از شهزادگان وامرای [٥] جنود بادوازده هزار مرد مرد افکن و دلیران‌تهمتن از سپاه کینه‌خواه نامزد فرمود [٦] بادوازده‌منجنیق‌و صد نفر نفط اندازو گفت که میخواهم که‌بی‌تانی ودرنگ در یک حمله جملهٔ سکّان این حصار را عرضهٔ هلاك و دمار سازید و این کهنه چهار دیوار را بازمین هموار کنید، و [٧] این چهار سردار با دوازده هزار سوار جرّار دایره کردار حصار کوسویه رادر میان گرفتند وهمه پیاده گشتند

١- عبارت : [ودندان طمع باموال و عروض اهل ایمان فروبرده] تماما اززیادات نسخهٔ مج است و مک ندارد .

٢- مج:لرشیدالدین الوطواط . مک: رشید وطواط .

(رشیدالدین وطواط) : خواجه‌امیر رشیدالدین سعدالملک‌محمدبن محمدبن عبدالجلیل بلخی‌کاتب و شاعر مشهور ذواللسانین دبیرابو المظفر علاء الدوله اتسزبن قطب الدین محمد خوارزمشاه ولادت او تقریبا مابین سنوات : ٤٨٠ - ٤٨٧ ووفات او درسال٥٧٣ در بلخ از بلاد مشهوره خراسان‌اتفاق شده، دردو زبان‌شعر سروده‌وکتابت‌کرده دیوان‌رسائل فارسی و عربی و اشعار او دردو زبان موجود است و حدائق السحر در صنایع بدیع‌درزبان فارسی از اوست . « ارشاد الاریب الی معرفة الادیب » یاقوت. لباب الالباب — عوفی آثار البلاد — قزوینی یتیمة‌الدهر— ابومنصور ثعالبی) .

٣- مک : و از عادیان بهیبت و اشجاع یادگار . مج : و از عادیان بهیبت و اشخاص یادگار .

٤- مج : و ابطالشان‌بجنگ شیاطین‌کارزار . مک: وابطالشان بجنگ شتابان‌زورکار.

٥- مج : شهزادگان و امرای جنود . مک : شهزادگان جنود .

٦- مج :کینه‌خواه نامزدفرمود بادوازده هزار : مک:کینه‌خواه بادوازده هزار.

٧- مج :کنید و این .
مک :کنیداین :

چون گرازان ناخشنود و پلنگان خشم آلود بااهل قلعه آغاز[1] دست بردو بنیاد زد و خورد نهاد. شهاب‌الدین زیرك باجمع دلیران و دلاوران از حصار بیرون آمده باآن[2] ظلمهٔ کفره و فسقهٔ فجره بمحاربه و مقاتله در افتادند، وآنروز تاشب سفارت و عبارت بلفظ پیکان و لب سوفار[3] و مجادله و مکالمه باسنان[4] سنان و زبان تیغ آبدار کرده داد مردانگی دادند.

لانوری[5]:

در صف آن رزمگاه کز فزع کرّ و فرّ
زلزلهٔ رزمگاه گوشهٔ محور شکست
حدّت دندان رمح زهرهٔ جوشن درید
صدمهٔ[6] آسیب گرز تارك مغفر شکست

روز دیگر چون درد دواء بدوائی نرسید و از قوافل ظفرنوای درای[7] نشنید فرمود تا بیست‌هزار سوار قلعه رادرمیان گرفته دوازده شبانه‌روز محاربه و مطارده میکردند[8] و قرب هفتصد مردکار و چهار امیر بزرگ نامدار از عساکر کفار اشرار کشته شدند و چند نفر دیگر از مبارزان کوسویه بقتل رسیدند. و آنکه دوازده منجنیق نصب کرده کمال مبارزة و مبادرت بظهور آوردند مخالفان را هیچ گشادی دست نداد، دواخان ازاین درد بی‌درمان مضطر و مضطرب وخجل و منفعل گشت، و بر شاهزادگان و سران‌سپاه و اعیان و سرهنگان درگاه طعع و تشنیع و سرزنش

۱- مج : قلعه آغاز دست . مك : قلعه دست .

۲- مج : آمده باآن ظلمه . مك : آمده باظلمهٔ .

۳- سوفار : بالضم پارسی است : دهان تیر که چلهٔ کمانرا در آن بندکنند . فرهنگ برهان قاطع .

٤- مج : مکالمه با سنان و زبان . مك : مکالمه باسنان سنان و زبان .

٥- درمج . مد کلمهٔ : (لانوری) ندارداز زیادات نسخه مك است . س : نظم .

٦- مج : صدمه . مك : صدمت .

۷- درای: زنگ بتازی جرس . برهان قاطع .

۸- مج : میکردند .

مك. مد : کردند .

وتقریع بسیار نمود و گفت من این ننگ و عار و شماتت و شنار ۱ را چگونه تاب آرم که بانود هزار مرد نامدار از فتح این کهنه چهار دیوار عاجز آیم و بی حصول مقصود ونیل مطلوب ازین جا ۲ نهضت و عزیمت نمایم سه تن از وجوه سپاه چون : «خواجه بهادر» و «جله بهادر» و «طغای بهادر» از «دوا» داو ۳ خواسته و گفتند اگر پادشاه ده‌هزار مرد و پنجاه خرك بما ارزانی دارد در یک حمله این حصار راویران کنیم ، دوا ملتمس ایشان را مبذول داشته دیگر روز این بهادران باده هزار مرد کینه گزار بپای حصار آمدند و منجنیقها نصب کرده ۴ و بغلغله و نفیر دست وشصت بکمان و تیر بردند و از اطراف وجوانب قواریر ۵ نفطچون شهاب ثاقب روان ساخت

لمسعودُ سعد رحمه‌اله ٦ :

چو نور روی دل آرام شد فروزان تیغ
بشکل ابروی معشوق خم گرفت کمان
چو خواب در سر مردان مرد جست حسام
چو وهم در دل گردان گرد رفت سنان

۱ـ شنار : ننگ و عار و بدترین عیب از : شنّر علیه : عابه‌و فضحه .

۲ـ مج : ازاین نهضت . مک : ازین جا نهضت .

۳ـ داو : بروزن گاو بمعنی نوبت بازی شطرنج و نرد وزیاده‌کردن گروقمار. فرهنگ آنندراج . جهانگیری .

٤ـ مج : نصب کرد . مک : نصب کرده .

٥ـ مج : و جوانب قواریر نفط . مک : و جوانب نفط

٦ـ مج : لمسعود سعد . مک : لمسعود سعد رحمه‌الله .

(مسعود سعد سلمان) : مسعودبن‌سعدبن‌سلمان. ازقدماء شعراءایران بوده ولادتش مابین سنوات ٤۳۸ — ٤٤۰ در غزنین از بلاد خراسان اتفاق شده و وفاتش در سنه ٥۱٥ بوده‌است .

وی مداح پنج تن‌از پادشاهان غزنوی اول ایشان‌ابوالمظفرظهیرالدوله رضی الدین ابراهیم بن مسعود سبکتکین (٤٥۰ ـ ٤۹۳) و آخر اوشان سلطان یمین الدوله بهرامشاه (٥۱۱ ـ٥٥۲) بوده است .

و قریب بیست سال درزندان بسر برده و درسال ٥۰۰ از آن بند خلاص یافته است و اغلب اشعار خود را در زندان گفته . اشعار «حبسیات» او بسی شور انگیز است .

(چهار مقاله نظامی عروضی — لباب الالباب ـ عوفی — تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی . تاریخ بیهقی ـ ابوالفضل محمد بن الحسین البیهقی).

هوا زگرد وزخاك و ز خون بگونهٔ رنگ
بنفشه طبری گشت و لاله نعمان

آنروز از غرهٔ صباح تاطرهٔ ١ رواح و روز دیگر از مطلع صبح پسین تااول‌نماز پیشین جنگ و جدال و کشش‌و کوشش وقتال بودخواجه بهادروجله‌بهادرجام هلاك نوشیده سردرسر سودای خام کردند ، دوا ازقتل ایشان‌دردمند وغمگین٢ گشته پرسید که درین حصار چه مقدار مردم باشند ، امرا عرضه داشتند که آنچه ماسی بینیم که جنگ و جلادت و مبارزت و مبادرت مینمایند دویست کسی‌خواهند بود . دوا گفت تا این دویست کس‌رابدست‌آریم‌دو هزارمرد مارا خواهند کشت. ودوسه هزارمرد دیگر مجروح خواهند گشت٣، مصلحت‌آنست که‌از این محاربه ومحاصره دست بداریم و این کهنه رباط خاکسار راکالعدم انگاریم .

ع ٤ : انگارکه در نیامدی بیرون رو .

مقارن این حال اشراف و ارباب کوسویه شهاب الدین زیرك را بادو تن‌دیگر از اعیان آنجا پیش دوا فرستادند تاشرایط دعا و ثناء تقدیم نمودند که اگر پادشاه ٥ عالی جاه رقم عفو جزیل و قلم صفح جمیل برطومار عصیان و اوزارما میگشاید در قلعه ٦ میگشائیم و بخدمتگاری پیش سپاه منصور ٧ او بیرون می‌آئیم دوا در میان‌آن حیرت و نگرانی از این صورت بغایت خرّم و مسرور گشت وتیلاق‌نامی‌را بابیست

١- غرّه : آغاز . والطرّة : طرف الشئی وحرفه . الجبهة.الناصیه . والرواح : العشی و یقابله‌الصباح .

٢- مج : غمگین. مک: اندوهگین .

٣- مج : وسه هزار دیگر رامجروح‌خواهندکرد . مک : و دو سه هزار مرد دیگر مجروح خواهندگشت .

٤- مج : ع . مک : ندارد .

٥- مج : و ثنا تقدیم نمودند و گفتند اگر پادشاه .
مک : و ثنا بتقدیم رسانیده‌گفتند اگر پادشاه .

٦- مج : اوزار مامیگشاید در قلعه .
مک : اوزار ما میکشد دری قلعه .

٧- مج : سپاه منصوراو .
مک : سپاه او .

نفر مغول[۱] نامزد کرد که باشهاب الدین زیرك بکوسویه روند و یرلیغ [۲] امان براهل حصار خوانند، چون این جماعت بپای قلعه رسیدند اهل حصار آواز بر آوردند که برجای خود باشید که ما از بیرون فرستادن شهاب الدین زیرك پشیمان شده‌ایم [۳] و ارباب و اعیان کوسویه بکلانتری و پیشوائی شمس الدین مهذّب را که [۴] از رؤسای و زعماء اینجاست اتفاق کرده عهد بسته‌اند[۵] و پیمان را بمواثیق و ایمان غلاظ مؤکد ساخته که تا جان دارند بالشگر کفّار [۶] و فئهٔ باغیهٔ یاغیهٔ [۷] فجّار جدال و قتال کنند .

بیت [۸]:

یا بر مراد بر سر گردون نهیم پای

یا مردوار در سر همّت کنیم سر

شهاب‌الدین زیرك و تیلاق و جماعت هر چند مبالغت و ملایمت نمودند در بسته گشاده نشد و اهل حصار گفتند که ما را بر این پادشاه ولشکر کینه خواه او هیچ گونه اعتمادی [۹] نیست خاصه این زمان که چندین از مردان کار و امرای نامدار ایشانرا بی‌دریغ عرضه تیر و تیغ ساخته‌ایم، عاقبت آن جماعت خائب و خاسر و محزون و خسته خاطر باز گشته [۱۰] صورت حال که از خال بتان [۱۱] تیره‌تر بود عرضه داشتند دواخانرا

۱- مج : و تیلاف نامی بابیست نفر مغول نامزد . مک : و تیلاق مغول را با بیست نفر نامزد .

۲- یرلیغ : در زبان مغولی : حکم و فرمان پادشاهی .

۳- مج : شده‌ایم . مک: شدیم .

٤- مج : مهذب راکه . مک : مهذب که .

٥- مج : بستند . مک : بسته‌اند .

٦- مج : بالشگر و فئه یاغیهٔ . مک : بالشگر کفّار و فئه باغیه .

٧- مج : باغیه یاغیهٔ فجار . مک : باغیهٔ فجّار . (یاغی) : بی فرمان . و یاغیه : مؤنث یاغی ؟ .

٨- مج :بیت .مک : ندارد . س : نظم:

٩- مج : اعتمادی . مک : اعتماد .

١٠- مج: و خاسر و محزون و خسته خاطر باز گشته صورت. مک : و خاسر باز گشتند وصورت .

١١- مج : خال تیره . مک : خال بتان تیره .

شواغل غضب و نواير سخط در اشتعال والتهاب ۱ آمده فرمان داد که در آن‌نواحی از چوب و خار وخاشاك ونی و درخت تاك هرچه باشد جمع آورند ودر مقابل کوه و مورچل و مقابل کوب ۲ سازند . تاسه روز مجموع لشگر و سپاه تمامی اشجار و خاشاك و گیاه که در پنج فرسنگی کوسویه بود آورده بر بالای یکدیگر انداختند که ارتفاع آن از حصار بده‌گز بلندتر گشت از درون قلعه مبارزان ظفرقرین و غازیان صافی نیت پاك دین ۳ بالهام الهی دویست پیکان آبدار در آتش بتافتند.

لاسیر خسرو :

بیلک سوزان بسر پی زده ۴

شعلـه آتش بسـر نـی زده

و بقوت بازوی جلادت آن تیرها را در میان خاشاك و اخشاب که انداخته

۱- (شواغل) : جمع شاغله اسم فاعل مؤنث از :شغله یشغله بكذا : جعله‌مشغولا به و (النائرة) : العداوة والشحناء جمع نوائر. از : نـارت ینور نوراًالفتنة : وقعت و انتشرف فهی نائرة و (التهاب) : مصدر التهب علیه : غضب و تحرّق و لهّب النّار : فالتهب : اوقدها حتی صارلهـا لهب فاتّقدت .

۲- مج : آورند و در مقابل کوه و مورچل و مقابل‌کوه سازند .
مک : آورده در برابر حصار مورچل و مقابل‌کوب سازند .
(مورچل) بواو مجهول و جیم‌فارسی مفتوح : مغاکی‌راگویندکه بجهت گرفتن‌قلعهـا در اطراف آن‌کنند .

(مقابل‌کوب) : حریف دُردکَش ودرمصطلحات الشعراء مقابل‌کوب‌چیزی‌که مقابل خودرا از روی بلندی پست سازد .
واله هروی :
در شهابش مشتری فعل و عطارد شغل داشت
گر چه دوشینش مقابل کوب جوزا سـاخته
و رضی دانش‌گوید :
دعای ساکن میخانه هم دارد اثر دانش
در بازش مقابل‌کوب محراب است پنداری
(فرهنگ آنندراج)

۳- مج : دین . مک : دل

٤- بیلک : بیل آلتی است آهنی وکاف علامت تصغیر . و (پی) ، بتازی عصب‌که برکمان وبرجای تیر ازکمان ـ که پیکان در آن نهند ـ پیچند : فرهنگ آنندراج .

بودند انداختند درحال بفرمان حضرت ملک متعال آتشی که از کانون درونهای سوزناک مؤمنان مشتعل شده بود در آن خار و خاشاك افتاد و بر افروخت چنانکه شعلهٔ آن بفلک اثیر رسیده پنجاه مغول[۱] دوزخی بی‌باك ناپاك[۲] پاك بسوخت .

لأمیر خسرو[۳] :

ای جورت آتشی بهمه چرخ در زده
و آن آتش از درونه ماشعله بر زده
مژگان تو بیک زدن چشم بهر قتل
آراسته دو لشکر و بر یکدگر زده
تو تیغ جور بر سر من میزنی و من
آهم همی‌بگوی تو هرروز سر زده

هرچند مغولان جادویها کردند و برطبق مرویه : السحر حق، بادها و بارانها انگیختند و سرماها عظیم شد ؟؟[۴] دو شبانه روزدیگر بحکم: لا یفلح الساحر حیث أتی، نه‌جماعت کفار را سودی حاصل آمد و نه اهل حصار را نقصان، روزدیگر دوا از سر درد فرمود تا شهاب‌الدین زیرك و برادر او را درپای حصار کوسویه بقتل‌آوردند. واز آنجا وقت نماز پیشین کوچ کرده عنان‌عناد بجانب فوشنج تافت و برهان کریمه : کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن اله ، بظهور پیوست .

دیگر از عجایب مزارع ربع مسکون و آثار قدرت حضرت بیچون صحرای قلبندانست[۵]

۱ـ مج : پنجاه مغول دوزخی . مک : پنجاه دوزخی .
۲ـ مج : ناپاك پاك بسوخت . مک : ناپاك بسوخت .
۳ـ مج : لامیر خسرو . مک : وله ایضانور مرقده .
٤ـ این اعمال راکه مصنف از نوع سحر و جادو گری دانسته در تاریخنامهٔ سیفی هروی نیز مذکور است ،گویا مغولان توانسته‌اند بوسائل علمی و اعمال کیمیائی حوادث طبیعی جوی مانند : سرما . ابر. باران و بادهای مصنوعی ایجاد نمایند . دانشمندان اروپا درعصر حاضر در آخرین فتوحات علمی خود بشکافتن اتم توفیق یافته و بدان وسیله توانسته‌اند باران و طوفانهای مصنوعی ایجاد نمایند ؟؟
٥ـ قلبندان : ضبط این کلمه درجائی بنظر نرسید .

که حق تعالی آنمقدار خیر و برکت بدان زمین ۱ ارزانی فرموده که ۲ عقول و اوهام در وادی آن سرگردان است از جمله آنکه مقداری خربزه ۳ از آنجا حاصل میشود که خراسان بدین وسعت و عظمت را ۴ سال بسال وافی است. و خربزه سال دیگر نزدیک میرسد و هر گز کمی نمیکند. و خربزه او یکی بده من و هندوانهٔ او یکی ۵ بیست من برمی‌آید در کمال لطافت وحلاوة چنانکه حدیث ۶ : تفکهّوا بالبطیخ و عضّوا بالبطیخ فان ماهٔ رحمه وحلاوته من حلاوة الجنه. گوئی بیان آن ۷ میکند. ۸ [و از هرطرف تاصد فرسنگ آن خربزه رامی‌برند و ظاهر است که از هیچ میوه آنمقدار صرف نمیشود که از خربزه زیرا که هیچکس نیست که اورا بخربزه لطیف شیرین میل نباشد و از هیچ چیزی آنمقدار نمیتوان خورد که از وی. چنانچه استماع افتاده که بعضی کسان در روزی یک خروار خربزه میخورند و بعضی مردم که در وقت شبها در آنموضع می بوده‌اند حکایت کردند که از آواز بریدن و شکافتن خربزه گاه چنانست که خواب شب برکسی منغص میشود. و چندانکه چشم کار میکند در آن صحرا خربزها برروی زمین مثل رمهای گوسفند مینمایند که خفته باشند].

۱- مج : بدان زمین ارزانی.
مک : بدان ارزانی.
۲- مج : فرمودکه.
مک : فرموده که.
۳- مج : از جمله آنکه مقداری خربزه.
مک : از آنجمله آنمقدارخربزه.
٤- مج : عظمت را سال
مک : عظمت سال.
٥- مج : و خربزهٔ او یکی بده من و هندوانهٔ او یکی بیست من بر می‌آید.
مک : و خربزه او یکی بده من و یکی به بیست من برمی آید.
٦- مج : چنانکه حدیث. مک : چنانک درکلام.
۷- مج : آن. مک : او.
۸- عبارت :
[و از هر طرف تاصد فرسنگ آن خربزه رامی‌برند ...... مثل رمهای گوسفندمینمایند که خفته باشند] تماما اززیادات نسخهٔ مج است و در نسخه مک ندارد.

امیر خسرو :

خربزه گوئی که بصحرای کشت
گوی ببرد از ثمرات بهشت
سبز خطی در خط او موی نه
مشک دمی مشک[1] بدان بوی نه

[2] [و تخم آن خربزه راهرجای دگر که زراعت میکنند بدان حلاوت ولطافت نمی آید که در آن زمین و مواضع که نزدیک بآن است مثل باخرز و مواضع خواف و طول و عرض صحرای قلبندان] .

۱- مج : مشک ومی و مشک .
مک : مشک دمی مشک .

۲- عبارت :
[و تخم آن خربزه را هرجای دگر که زراعت میکنند بدان ...... وعرض صحرای قلبندان] تماما از زیادات نسخه مج است و در مک ندارد .

چمن چهارم
از روضه چهارم
در ذکر «بادغیس» و «لنگر میرغیاث» و «قلعه نرتو» و «ولایت کرخ» و بعضی از احوال و خصایص و اوصاف او [۱]

یکی از مواهب حضرت واهب العطیات درباره بلدهٔ هرات سمت ظهور یافته که بر تمامی اطراف و جوانب و خصایص و رغایب او فایق و غالب می تواند بود ولایت بادغیس است که بهرات اتصال دارد. و اکثر از اسباب معاش که اهل این مملکت را ضرورة است از آن زمین برکت آیین حاصل میشود، اول: آنکه همه عمارات هرات چوب پوش است مگر آنکه اندکی که بخشت پخته باشد. وتمامی چوب پوشش عمارات و آنچه درمیان دیوارها میکنند و غیر آن [۲] از صحرای بادغیس می‌آید، از اشجاری [۳] که دهقان کرم اللهی بید قدرت نشانده و بآب رحمت پرورش داده ومیدهد [۴]، و آن درخت آورس [۵] است در غایت محکمی و سبکی، و از خاصیت آن چوب آنست که در میان گل و خاك هر چندی ماند پوسیده نمیشود وآنرا کرم [۶]

۱- مج: و خصائص و اوصاف او. مک: و خصائص و اوضاع.

۲- مج: عمارات و آنچه درمیان دیوارها میکنند و غیرآن از صحرای.
مک: عمارات و غیره از صحرای.

۳- مج: می‌آید از اشجاری که دهقان.
مک: آید که دهقان.

٤- مج: پرورش داده و میدهد و آن
مک: پرورش و آن درخت.

٥- آورس: بفتح و کسر ثانی درخت سرو و بعربی عرعر — فرهنگ آنندراج. جهانگیری.

٦- مج: پوسیده نمیشود و آنرا کرم.
مک: پوسیده نمیشود و کرم.

نمی‌خورد . ودر چندین ۱ قرن که از بنای این شهر گذشته و روز بروز عمارات ومستحدثات آن‌درتزاید بوده و ۲ چوب ودرخت و هیمه ۳ ازین صحرابهرات آورده‌اند هرگز کمی‌نکرده [و هرچند می‌برند وبخرج می برند زیاده میشود] . ۴

دیگر : پسته نقلی که از آنجا حاصل میشود نقلی‌است خوب و مرغوب وبغایت پرمغز و لطیف و خندان ۵ وچندان برکت دارد که باطراف ممالک می‌برند و باآنکه درکم زمین مثل آن حاصل میگردد هیچ کمی ندارد و بهمه جامیرسد .

دیگر : هیمه آنجا که از درختان پسته و آورس است برکتی ٦ عظیم دارد . چنانچه‌اکثر مردم‌هرات‌از آن هیمه بکارمی‌برندخصوصاً زمستانها که درتمام‌خاندانها هیمهٔ پسته میسوزند و باوجود همه ۷ عظمت این شهر وکثرت مردم او ۸ هیچ کمی نمیکند، [وهمهٔ‌این هیمه‌از درختانیست که بخود خشک شده و درصحراسفید گشته] سبحان قادری که از یکنوع اشجار این مقدار نفع و فایده بابرار و اشرار میتواند داد از درخت سبز او پستهٔ بدان نغزی و پرمغزی و از اخشاب خشک آن ۹ هیمهٔ بدین نیکوئی .

دیگر : اسب و گوسفند و مواشی دیگر ۱۰ که سبب معاش و مادهٔ انتعاش

۱- مج: و درچند قرن .
مک : و در چندین‌قرن .
۲- مج : بوده چوب . مک : بوده و چوب .
۳- هیمه : هیزم سوختنی ـ آنندراج .
٤- عبارت : [و هر چند می‌برند و بخرج می برند زیاده میشود] از زیادات نسخه مج است و در مک ندارد .
٥- مج : و لطیف و چندان . مک : ولطیف و خندان و چندان .
٦- مج : برکتی . مک : برکت .
۷- مج : باوجود همه عظمت . مک : باوجود عظمت .
۸- مج : مردم او شمهٔ مذکور شد هیچ تنگی نمیکند و همه این هیمه ازدرختانیست که بخود خشک شده و در صحرا سفید گشته سبحان قادری . مک : مردم کمی نمیکند سبحان قادری .
۹- مج : خشک آن هیمهٔ . مک : خشک هیمهٔ .
۱۰- مج : مواشی‌که . مک : مواشی دیگرکه .

خلایق است از آنجا بسیار حاصل میگردد و خاك پاك این ولایت بحکم مدلول آیت: والبلدالطیب یخرج نباته باذن ربه، غله خیزیست که در ربع مسکون مثل ریع ومحصول آن ناحیت میمون نشان نمیدهد چه از دیمچه و چه از آبی گوئی کریمهٔ: کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مایة حبة ، از آثار آن دیار آیتی است ودر نجد و غور آن ولایت آنمقدار زراعت میشود که از کثرت مزارع وسعت ۱ مواضع هیچ ضابط دیوان را ضبط آن نواحی ۲ میسر نیست. حالا آنچه بحرز ۳ در آمده و مردم آنجا قبول دارند۴ واجب غلگی یکساله چهل هزار خروار غله صد منی که بمال دیوان میدهند سوی زری و اجناس دیگر . و یکمن غله که در آن زمین دیمچه زراعت میکنند بی منت برزگر و زحمت آب یاری ۵ بکمال رحمت پروردگار صد من حاصل میشود .

لحکیم انوری رح ۶ :

با نسیم خاك او رونق نیابد نافهٔ
با زمین صحن او قیمت ندارد عنبری
جنت است آن عرصه گر بی وعده یابی جنتی
کوثر است آبش اگر مستی فزاید کوثری

۱- مج . مک : که اکثر مزارع وسعت مواضع . ظاهرا صحیح این عبارت : «و از کثرت مزارع» بوده است . ومتن قیاسا اصلاح شد.

۲- مج . مد : نواحی . مک : بواجبی .

۳- حرز : حرز حرزا : قطعه . الزمان : اجتاحه . و حرز ماعلی المائدة : اکله و لم یترك منه شیئا . وکلمهٔ حرز بمعنی تعیین قطعی در آن عصر از مصطلحات دیوان بوده است چنانکه در یکی از نشانهای سلطان حسین میرزا بایقرا که خواجه عبدالله مروارید نقل کرده گوید :

«بعلت مال و مؤنات دیوانی تعرض نرسانند و حرّاز و بتکچی قدم قلم کوتاه» (مجموعهٔ مکاتیب خواجه عبدالله مروارید) .

۴- مج : بحرز در آمده ومردم آنجا قبول دارند واجب .

مک : بحرز در آمده واجب .

۵- مج : آب بکمال . مک : آب یاری بکمال .

۶- مج : لحکیم انوری رح. مک : ندارد .

س : نظم .

و آب و هوای آن زمین رالطافت و قوتی است که مگر طبایع سلیمه کیفیت آنرا بوجدان خود ادراک کنند والا زبان بیان بنان از شرح آن قاصر است [1] [و در اکثراوقات زمستان وتابستان در آنموضع ابرو باران می باشد] .

وطول وعرض این ناحیت قریب بچهل فرسنگ درسی فرسنگست وسه سر کار دارد:

یکی لنگر قطب الاقطاب امیر غیاث است[2] قدس سره : که درزمان حضرت خاقان مغفور امیر تیمور گورگان نور الله مرقده باوضح البرهان احداث یافته وحالاقصبه ایست در غایت معموری بارسته بازاری آراسته با دو چهارسو و سیصدباب دکاکین معمور دارد و عمارات وباغات ومیوه‌های لطیف . از جمله خربزه باباشیخی که [3] درآن زمین حاصل میشود کم جای باشد [4] [[5] دوباره بتر کست دوم -کذا؟ - از جهت نازکی و و شرنی و خربزه آنجا بتحفه و تبرک باکابر هرات و مضافات میفرستند و فی الواقع شیرین تحفهٔ ایست و هر سال مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی [6] حاصل بازار آنست و اجناس دیگر علی هذاالقیاس که این مجموع برواتب و موايد مزار فایض الانوار و خدمت صادر و وارد و از آنجا (کذا) مصروف میگردد] و آن منزل مبارک را

۱-عبارت :[ودراکثراوقات زمستان.........درآنموضع ابروباران میباشد] تماما از زیادات نسخهٔ مج است و در مک ندارد .

۲- مج : غیاث است قدس سره . مک : غیاث قدس سره .

۳- مج : شیخی در آن . مک : شیخی که در آن .

٤- مج : کم جای باشد.

٥- عبارت :[دوباره بترکست دوم از جهت نازکی وشرنی....... واز آنجامصروف میگردد] تماما از زیادات نسخهٔ مج است و در نسخه های مک . و مدوس ندارد . وجمله : «دو باره بتر کست دوم از جهت» بکلی مخدوش است و چون این عبارت از زیادات نسخهٔ مج است و نسخه های دیگر فاقد آن میباشند لذا تصحیح آن میسر نگردید . و همچنین کلمه : «واز» در جمله « واز آنجا مصروف» نیز بی جا بنظر میرسد ؟

٦- کپکی: در آثار معاصر اسفزاری از«دینار کپکی» ، «تومان کپکی» ، «زر کپکی» بسیار یاد شده . حافظ ابرودر ذیل ظفرنامه‌شامی میگوید . «تیمور درسال ۸۰۱ مسجدجامعی در سمرقند بنیاد کرد که یکهزار و پانصد تومان رایج کپکی که نه‌هزار تومان عراقی باشد بر آن صرف کرد» امادرجائی وجه تسمیه آنرا نیافتم میگویند زریست که کپک خان سکه زد . (تاریخ مبارک غازانی) .

صلابت ومهابتی است[که در همه کس تأثیر میکند][۱].

و کیفیت ظهور او برین وجه منقولست که حضرت امیر غیاث سیدزاده غریبی[۲] بغایت صبیح و ملیح بود باجمال موفور و خصال مشکور و وجهی طلیق وقدی رشیق و ظاهر پرنورو باطن معمور .

للانوری[۳] :

روئی چگونه روئی روشن چو آفتابی
زلفی چگونه زلفی هر حلقه و تابی
هر پرتوی زرویش در چشم عقل نوری
هر حلقه ز زلفش در حلق جان طنابی
گر عکس عارض او بر صحن عالم افتد
گردد ز سایه او هر ذرّه آفتابی

و در بازار خوش در سر کوچه مولانا عقیل در دکان حلوائی ـ که حالا[۴] نیز هست ـ حلوا فروشی میکرده ـ واز زمان میرتا غایت این دکان تغییر نیافته و همچنان دکان[۵] حلوائی است ـ و بابا اخی محمود جامی ـ که ازمجذوبان و ابدالان محسوب بوده[۶] ودر موضع قهندستان بر کنار نهر انجیل در کوشکی که بسگبانان مشهوراست ساکن می بوده وهنوز آن کوشک موجود است وباو منسوب ـ پیوسته فوج کلبان میداشته[۷] که مراعاة و تعهد ایشان میفرموده[۸] ، و هر چند گاه بآن سگان شیر صفت سیری

۱ـ عبارت: [که درهمه کس تأثیرمیکند] از زیادات مج است ومک وس ندارد.

۲ـ مج: ظهور اوبرین وجه منقولست که حضرت امیر غیاث سید زادهٔ غریبی بغایت صبیح . مک : ظهور حضرت میرغیاث برین وجه منقولست که سیدزاده بغایت صبیح.

۳ـ مک: ووجه طلیق وقدی رشیق وظاهری پرنور وباطنی معمور.ایضاً لانوری .
مج : ووجهی طلیق وقدی رشیق وظاهر پرنور وباطن معمور لانوری .

٤ـ مج. س : که حالا نیز . مک : که نیز .

٥ـ مج . س : همچنان دکان حلوائی . مک : همچنان حلوائی.

٦ـ س : که از درویشان مجذوب و ابدالان محبوب بوده و درکنار نهر .

٧ـ س . پیوسته فوجی کلاب میداشته . مج . مک . مد : پیوسته فوج کلبان میداشته .

٨ـ مج : میفرمود . مک . س : میفرموده

مینموده ۱ وچون ببازار خوش بدکان حلوائی مذکور ۲ میرسیده و امیر غیاث را میدیده ساعتی توقف میفرموده و از سر حال مطالعه جمال باکمال او مینمود و بزبان راز وبیان نیازاین سخنان دلنوازمیخوانده.

للشیخ سعدی : ۳

توازهر درکه بـاز آئی بدین خوبی و زیبائی
دری بـاشد که از جنت ۴ بروی خلق بگشائی
توخواهی‌آستین‌افشان‌وخواهی‌روی درهم‌کش
مگس هرگز نخواهد رفت از دکـان حلوائی

و روز بروز توجه اخی‌بجانب امیر بیشترمیشده تا بآنجا رسیده۵ که روزی بآنجا رسیده و کمندی ازجذبات روحانی که ۶: هی‌جذبة من‌جذبات الحق‌توازی عمل‌الثقلین، درگردن ارادهٔ میرانداخته وگفته‌هیچ وقت‌آن‌نشده‌که‌خودرا ازاین‌شواغل‌بی‌حاصل ومشاغل بلاطائل بازاری۷ باز آری و روی ارادت بسوی دوستان دینی و برادران یقینی آورده دست از سود و زیـان سودای دکان داری بازداری .

بیت ۸

آنچه آرزوی تست ببازار کون نیست
خودرا بهرزه بر در دکـان بپا مدار

۱- مج . س : سیر مینموده .
مک : سیری مینموده .
۲- س : بدکان حلواگری‌مذکور .
۳- مج . مک : للشیخ سعدی . س:نظم.
٤- مج . مک : که از جنت . س : که‌از رحمت .
٥- مج : تابآنجا رسیدکه روزی بآنجا رسیده وکمندی .
مک : تاکه روزی بآنجا رسیده وکمندی . س : تاکه‌روزی بآنجا میرسیده .
٦- مج : روحانی‌که هی . مک : روحانی هی . س : روحانی‌که : جذبة .
٧- مج . س : بلاطائل بازآری .
مک : بلاطائل‌بازاری بازآری :
بازاری اول منسوب به بازار وبازآری دوم یعنی بازگردانی .
٨-مج : بیت . مک: ندارد.
تمام این بیت از نسخهٔ س محذوف است .

خدمت ۱ امیر غیاث خود را بستهٔ بند و گرفتار کمند اخی دیده بی‌توقف کار وبارد کان وبازار را میگذارد و سردر پی اخی نهاده روان میشود تادر بیرون درب خوش باخی‌رسیده و در دست و پای سگانش افتاده .

لمولانا عبدالرحمن جامی : ۲

خوش آنکه وارهاند ما را زما زمانی　　　روشن ضمیر پیری یاخوب روجوانی

اخی او را از خاك برداشته میفرماید که اول خدمت توآنست که در اندرون شهر در فلان موضع خری‌ست مرده آنرا جهت کلبان بکلبه درویشان میرسانی‌وحضرت امیر بی تحاشی‌و تعیّن و خویشتن‌داری۳ وتکلف بتعجیل تمام میرود وریسمان‌درپای دراز گوش بسته چون پالهنگ۴ در گردن خود می اندازد وبقوت جذبه‌میکشدتا بتکیهٔ اخی میرساند . وسگانرا میهمانداری بسزا پیش میبرد . بعد از تقدیم این خدمت حالات اخی در ذات امیر تأثیر بکمال کرده او را بکلی ازوی میستاند . وچون چند وقت درخدمت اخی میباشد اورا رخصت نقل‌مکان وسیربجانب هرات رودوبادغیس میفرماید و وصیت مینماید که در هر ۵ مقام کهٔ آواز داری بختیان ۶ توفیق بشنوی همین‌جالنگر ۷ انداز .

۱- کلمه : «خدمت» رانویسندگان‌خراسان مانند : اسفزاری. عبدالرزاق سمرقندی. خواند میر . خواجه عبدالـه مروارید و دیگران در سدهٔ ۱۰-۹ بمعنی : حضرت و جناب استعمال میکرده‌اند .

۲- مج . مک : لمولانا عبدالرحمن جامی .

س : بیت .

۳- مج . س : و تعیین خویشتن داری و تکلف .

مک : وتعیین وتکلّف .

٤- پالهنگ : کمندی‌را گویندکه بر گوشهٔ لگام بسته اسب جنیبت را کشند ودراصل پالا آهنگ بوده یعنی جنیبت‌کش و پالاهنگ نیز آمده- فرهنگ آنندراج .

۵- مک . س:که در هرمقام . مج :که درمقام .

-٦- درای . بختیان : درای وزن سرای زنگ بعربی جرس . و بختی : بالضم نوعی از شتر قوی خراسانی-فرهنگ آنندراج .

۷- لنگر : وزن بندر چیزی است آهنی گران وزن که کشتی رابدان بر جای خود نگاهدارند . و چون‌بر گشتند کشتی روان‌شود . وجائی که هر روز از آنجا بمردم‌طعام برسد از این است که خانقاه را نیزلنگر گویند چنانکه لنگر شیخ جام در خراسان شهرت‌دارد . و لنگر انداختن بمعنی اقامت گزیدن . فرهنگ جهانگیری .آنندراج .

لخواجه حافظ رح :

منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام

پـر صدای کـاروان بینی و آواز جرس

حضرت امیر بر حسب اشارت پیر روان شده چند جا درهرات رودبنیت اقامت مقام میفرماید و با اهالی آنجا الفت و اختلاط پیدا میکند اما چون حواله بمقام دیگر بوده باز بجای دیگر انتقال واقع میشود .

و منه ایضا :

مرادرمنزل جانان چه امن و عیش چون هردم

جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها

عاقبت میروند تا بزمینی که حالالنگر افاضت اثر آنحضرتست میرسند درویشان بداعیهٔ طبخی جهت دیگدان زمین را حفر میکنند و مقداری که زمین رامغاك میسازند وخاك از آنجا بیرون میکنند درای پرصدای ـ که حالا در آن آستانه موجود است و گوش زایران و صادر وارد آن بقعه از آن پرصدای درآیست ۱ ـ از زیر خاك بیرون میآید بآن جرس تفأول میگیرند که صدای این درای باطراف عالم خواهدرسیدومعلوم میکنند که محل اشارت پیر آن موضع است همانجا ساکن گشته بحفر قنات و طرح لنگر مشغول میشوند تا بمیامن همت علیه درویشان و مساعی جمیله ایشان خطه میشود که سلاطین و صنادید آفاق بدان آستانه تبرك می‌جویند ۲ [چنانچه در وقت که مؤلف بذکر خصایص این لنگرخجسته اثر رسیده بود یکی از مخصوصان آستان عالیجناب معالی مآب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد که بقیهٔ نقیهٔ تقیهٔ اولاد کرام استاد ائمة المتبحرین قدوة علمای ربانی مولانا سعدالملة والدین التفتازانی ۳ نورالله روحه

۱ـ پرصدای درآیست: درای : اوراز در آمدن و: (پرصدای در آیست) . یعنی پراز آواز در آید و ادخل است .

۲ـ عبارت [چنانچه در وقت که مؤلف بذکر خصائص این لنگر ...... و همین طریق پیش بردند] تماما از زیادات نسخه مج است و در نسخه یک و س و مدندارد .

۳ ـ سعدالدین مسعود بن عمر التفتازانی ولادتش در قریهٔ تفتازان از ولایت نسا در ماه صفر سال ۷۲۲ واقع از افاضل و دانشمندان بزرگ خراسان بوده مدتی در دربار

بقیه پاورقی درصفحه بعد

و رزقنا فتوحه حاضر بودند تقریر نمود . که در ملازمت والد بزرگوار شیخ الاسلام المذکور جناب مغفرتماب مولانا قطب‌الحق والدین یحی نورالله مضجعه بدان‌لنگر فیض آثار رسیدم در وقتی که قلو ۱ درویشان را قسمت میکردند جناب مغفر تماب مشارالیه کاسه برگرفته برسر دیگ رفت تا مقدار قلو در کاسهٔ ایشان کردند من از این‌صورت اظهار نفرت کردم فرمود که مقصود من آنست که مرا از قلو خوران این آستانه حشر کنند . و همین عزیز نقل کرد که باخلف صدق مشارالیه مولاناسیف الملة والدین احمدالمذکوربدان‌آستانه رسیدم و کیفیت این‌قصه را در خدمتش تقریر نمودم ایشان ثبت نسبت : و اتّبعت ملة آبائی نموده کاسه بردست گرفتند و همین طریق پیش بردند .]

و مناقب و کرامات‌امیر بسیار است و ریاضات و مجاهدات‌او بیشمار . ازجمله آنکه هرروز الوان آلا و نعم باصحاب لاونعم ۲ در آن‌بقعه مصروف میشده که امیر

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

آل کرت در هرات و سپس در دبار تیمور در سمرقند دارای مقامی ارجمند می بود و در سال ۷۹۷ ه وفات یافته و قبر او در سرخس است .

و از تفتازانی یک پسر بنام محمد برجای ماند که تادیرگاهی او و سپس‌فرزندش قطب‌الدین یحیی بن محمد و پس از او فرزندش سیف الدین احمد بن قطب‌الدین یحی در خراسان مظهر علم و تقوی‌بوده و در هرات برمسند افاده و افاضه نشسته بوده‌اند درتاریخ « حبیب السیر » داستان جالبی‌که مصنف آنکتاب خود از سیف الدین احمد شنیده نقل کرده است .

(طبقات‌الشافعیة الکبری- ابن سبکی - ج / ٥ /ص۱۹ حبیب‌السیر- خواندمیر . مطلع السعدین - و مجمع البحرین - سمرقندی . معجم‌البلدان - یاقوت - ج /۲ ص ۱۱۷)

۱- قلو : بالفتح و واو در آخر کلمه : گوشت بریان-فرهنگ آنندراج . - از کلمهٔ عربی : قلا ، یقلو ، قلواً . و قلا یقلی قلیاً اللحم : انضجه ، فهو قلاء واللحمه مقلوّ و مقلی (لسان العرب) . اما در نسخه مج : «قلور» با (راء) در آخرکلمه نوشته‌که درجائی‌بنظر نرسید . شاید «قلو» و«قلور» هر دو گفته میشده است ؟ وشاید (راء) در متن اصلاً کسرهٔ علامت اضافه بوده و نسّاخ آنرا سهوا (راء) پنداشته و نوشته‌اند .؟ .

۲- لاونعم : یعنی : کفار و منکرین حق و موحدین .

یک بغرا ۱ میخورد یانمی‌خورد .

نقلست : که روزی امیر ابرار وزبدهٔ احرار امیر قاسم انوار ۲ قدس اله سره العزیز بصحبت امیر غیاث رسیده و مجاهده و قلت غذای اورادیده فرموده که حضرت واهب النعم تعالی و تقدس و تعظم این همه نعمتها از برای ما آفریده امیر غیاث گفته مارا از برای اینها نیافریده .

لامیر خسرو :

نی کار مرد روزهٔ همت شکستن است
گر خضر آبش آرد وعیسیش خوان کشد

[وبعد از آنکه قنات جاری میشود وبعضی محصولات ازآنجا واصل درویشان میگردد ۳ اعونه و عمال و ظلمهٔ جهال بطال که قصد استیصال درویشان همیشه شعار وخصال ایشان است .

للخسرو الدهلوی :

یکخط شان بی شکن و پیچ نی
حاصل شان حشودگر هیچ نی
صد رقم ظلم بدفتر نهند
تهمت این علم بحیدر نهند

۱- بغرا : نام آشی است از آرد نخود . وبغرا نام پلاویست که ازگوشت ومیدهٔ نخود و زوغن و قند و سرکه و زردك راست کنند . فرهنگ انجمن آرای ناصری و آنندراج . و مقصود مصنف از عبارت :

«یک بغرامی‌خورد یانمی‌خورد» یعنی در یک وعده از شام و نهارکه در آن بغرا صرف میشود امیر چیزی می‌خورد یانمی‌خورد .

۲- سید قاسم الانوار از اعاظم ومشاهیر مشایخ عرفان و تصوف و از شعراءنامدار این طایفه است .

ولادتش در۷۵۷ در سراب تبریز اتفاق و در قریه خرجرد از ولایت جام بسال ۸۳۷ ه در گذشت و قبر او اکنون در لنگر جام موجود و بنای آن از آثار میر علیشیر نوائی‌است .

۳- عبارت:[وبعدازآنکه قنات جاری‌میشود ... امارت‌مآبی‌مشارالیه‌است وتغییرنیافته] تماما از زیادات نسخهٔ مج است ودر مك و س ومد ندارد .

قلمها تیز کرده بروات و تحمیلات بر آنجا متعاقب داشتند. حضرت امیرغیاث دو درویش را از ملازمان آستانه باروی مالی ۱ پر از منقاء پر ۲ و اره کاردی بسمرقند بپایهٔ سریر سلطنت مصیر حضرت صاحب قرانی امیر بزرگ نورالله برهانه میفرستد بمدعاء آنکه قناة و لنگر درویشانرا از تکلیف و مؤنات دیوانی معاف و مسلم دارند و بحکم کلامنا اشاره درفرستادن منقا و اره کارد اشارت آن تواند بود که درین مکان درویشانرا حلاوة ایمان حاصل است هرکس قصد استیصال این مکان و داعیهٔ پریشانی جمع درویشان کند بیخ نهال دولت او باره کارد قطیعت ۳ بریده خواهد شد. درویشان چون بآستانه ۴ حضرت صاحب قرانی رسیدند و صورت حال بعرض اعیان عتبهٔ سلطنت مآل رسانیدند کس زیادة التفاتی بحصول مامول ایشان ننمود تا تبرک که داشتند حاضر آمده ازدور در محاذی سریر فلک مسیر بایستادند حضرت صاحب قرانی را در اثنای امعان بصر نظر کیمیای اثر بجانب درویشان معطوف میگردد ایشانرا طلب فرموده ازمطلوب و مقصود ایشان استفسار میفرمایند درویشان صورت حال بزبان ابتهال عرضه میدارند حضرت صاحب قرانی میفرمایند که هر درویش که اجرای قناتی و احداث ۵ مزرعه کند اگر اورا معاف داریم مداخل مملکت تنگ شود. مقارن این امر قوت باطن درویشان تهییج یافته در ذات حضرت صاحب قرانی تغییر و هراسی ظاهر میشود و بمدعای درویشان حکم جهانمطاع ارزانی میدارد

۱ـ روی مال : بالضم فارسی : پارچهٔ که بدان روی راازغبار و و جز آن پاک کنند. فرهنگ انجمن آرای ناصری . آنندراج .

۲ـ بعدازکلمهٔ «منقاء» در اصل کلمهٔ «پر» نوشته شده است . شاید این کلمه زیاد وازسهو قلم نسّاخ باشد و شاید در اصل «پر» یعنی : برگ ، چه وقتی پوست نازک دانهٔ بادام گرفته شد دو پر یا دو برگه میشود یعنی منقاء برگه . وشاید در اصل «شیر» یعنی نورس یا «شیرین» بوده ـ بقرینه ما بعد ـ که نسّاخ آنرا سهوا باین صورت تحریف نموده‌اند .

۳ـ قطیعت : القطیعة : الهجران . و قطع قطعا و قطیعة صدیقه : هجره و عقّه .(لسان العرب مادة قطع).

٤ـ بآستانه : این کلمه دراصل : بایستادند . نوشته شده که گویا سهو نساخ است. و بقرینهٔ مقام درست آن « بآستانه» بوده است لذا قیاسا اصلاح شد.

۵ـ در اصل : «واحداثی مزرعهٔ» نوشته است .

کسی از مخصوصان حضرت سؤال میفرماید که اول سبب اعراض‌ازالتماس فقرا چه بود .؟ و برفورباز بایجاب مسئول ایشان اقبال فرمودن چه . ؟ حضرت صاحب قرانی میفرماید که چون از مطلوب ایشان اعراض نمودم چنان دیدم که شیری ۱ در غایت هیبت و صلابت خشم آلوده قصد من کرد که اگر بقبول حاجت درویشان نمی نمودم مرا بمخالب قهر مقهور و معدوم می‌ساخت پس حکم معافی و نشان مسلمی در باره ایشان‌صادر شده مقضی المرام بالبی لبالب دعا و زبانی‌سراسر ثنا مراجعت مینمودند . و روز بروز آبادانی و جمعیت و اسباب فراغت و رفاهیت آن بقعه در تزاید می‌بود و خلایق از اطراف و اکناف بشرف زیارت و ملازمت‌حضرت امیر مبادرت‌مینمودند . تاروزی حضرت‌خاقان مغفور شاه رخ سلطان‌بزیارت‌درویشان تجشّم ۲ میفرمایند حضرت امیر جناب امارت‌مآبی جلال‌الدین‌فیروزشاه ۳ طیب‌الله‌ثراه را طلب فرموده میگویند درویشان ترتیب نزل و ماحضرسلاطین و آداب وادوات خدمت خواقین نمیدانندمفاتیح حویج ۴ خانه و کلید انبار خانهارا تسلیم جناب‌امارت مآبی نموده میفرمایند که بهر مصلحتی که شما را روی مینماید اقدام‌فرمائید . تابدین سبب امر تولیت و عزل و نصب مباشران بقعهٔ‌متبر که تا غایت بقبضهٔ اختیار اولاد و احفاد امجاد امارات مآبی مشار الیه است و تغییر نیافته] ۵

۱- در اصل : «که‌شیر در غایت» .

۲- تجشّم : از تجشّم الامر : تکلفه علی مشقة .

۳- جلال‌الدین فیروز شا : خواند میر درحبیب السیر نیز واقعهٔ ارجاع امر تولیت وواگذاری‌کلیدهای انبار و حویج خانه لنگر رابه امیر جلال فیروزشاه‌ذکر کرده و اضافه میکند که‌درزمان سلطان حسین‌میرزا بایقرا اولاد امیر فیروزشاه دعوی تولیت لنگر داشتند و چندگاه‌عبدالخالق غجدوانی‌بن‌فیروزشاه صاحب عهدهٔ آن امر بود . (حبیب‌السیرجزوسوّم از جلد سوم ص ۱٤۳) .

٤- حویج خانه : انبار مایحتاج . امّا از ماده (حوج) حویج وزان فعیل بمعنی: (حاجه) یعنی : مایحتاج الیه در لغت عرب نیامده . ولی : (حوجاء) بمعنی حاجة یعنی : مایحتاج الیه و تصغیر آن (حویجاء) استعمال شده است . شاید‌کلمه : (حویج) بضم حاء و فتح واو مخفف حویجاء باشد که مسامحة الف آخر آن حذف شده است .

٥- تا اینجا از زیادات نسخهٔ‌مج‌میباشد .

سرکار[1] دویم باد غیس[2] «چهل دختران» است قصبهٔ معموره دارد با بازار ومردم بسیار و منزل نزه است . از آثار خیرات و مبرّات حضرت مملکت پناهی[3] مقرب الحضرة السلطانی اعتضاد الدولة الخاقانی[4] امیر نظام الدین علیشیر دروی رباطی است عالی بخشت پخته ساخته و این چهل دختران مزاریست متبرك و مردم آن بادیه بنیت روان شدن حاجات بآنجا توسّل میجویند و درجوار این قصبه رودآبیست که درفصل بهار سیل بسیاربدین رود می‌آید وچون ممرعام است خلایق را از گذشتن ان رود چاره نیست کم‌سال باشد که ازآن سیل ضررها بمردم نمیرسد وبعضی از مردم تلف نشوند. تادراین ایام حضرت مملکت پناهی مشارالیه[5] بامداد توفیق سبحانی فایز گشته برآن رود فرموده تاپلی بخشت پخته‌سازند . ودیگرعمارات خیرات درولایت مذکوره هست که ذکر آن خواهد آمد

١- سرکار : این کلمه در عصر مصنف در اصطلاحات‌دیوانی بمعنی : ناحیه . ولایت بخش . استعمال میگردیده است . چنانکه‌فخری هراتی بخش استرآباد را «سرکاراستراباد» نوشته است .

٢- باد غیس : بنا بگفته فرهنگ نویسان ، مورخین و جغرافیون « تبدیل کلمهٔ باد خیز است‌که ناحیهٔ خرّم وخوش آب و هوائی‌است در خراسان مشتمل بردهکده‌های‌بسیار ازاعمال هرات» .

نظامی عروضی گوید : بادغیس خرّم‌ترین چراخوارهای خراسان است . قریب هزار ناو هست پر آب وعلف». (مجمع‌النوادر .نظامی عروضی سمرقندی ص ٢٨ لیدن) . حافظ ابرو مینویسد : باد غیس وجه تسمیه آن باد خیز است یعنی باد از آنجا خیزد . مرعی و چشمه سار وقنوات بسیار دارد. و عرصه آن وسیع است و شمالی آن آب مرغاب‌و غربی‌آن اعمال سرخس و جام تاکوسویه، وجنوبی آن اعمال فوشنج و هرات و قریه های مشهور آن که حالا معمور است قراء : زعفران . چل‌دختران . لنگرامیر غیاث. تخت ملك . ترناباد ..... و در وقتی‌که‌لشگر چنگیز بخراسان در آمد بادغیس در غایت معموری بوده است و چند شهر معتبر مثل :کالوین و غیره داشته است و در باد غیس لشگریان چنگیز قتل و غارت بسیار کردند و در این ایام همایون بازروی بآبادی آوزده است چنانچه بغیر از قراء نامبرده قریب دویست دیه داردکه در دفاتر دیوان نام آنها ثبت است . (جغرافی حافظ ابرو) .

٣- مج : حضرت مملکت پناهی مقرب . مك : حضرت مقرب .

٤- مك : السلطانی اعتضاد الدولةالخاقانی امیر نظام . مج : السلطانی امیر نظام .

٥- مك : حضرت مقرب الحضرت السلطانی بامداد . مج : حضرت مملکت پناهی مشارالیه بامداد .

سرکار سیم بادغیس را «جرلان»[۱] میگویند که آن‌نیز مزاریست‌بزرگوار واز عجایب قلاع که [۲] [در اصقاع و ارباع عالم الّا ماشاءالله مثل آن نیست‌قلعهٔ نرتو [۳] ست که] ازنواحی آن ولایت سرتفوق بقلّهٔ قلعهٔ سما و قمّهٔ قبّهٔ جوزابرافراخته و مسرع اندیشه را مجال عروج برمعارج بروجش تنگ ونایاب است، و پای اوهام وافکار از تو هم وصول بشرفات علیه و غرفات سنیه‌آن لنگ و افگار[۴]، و این‌قلعه بر قلّهٔ کوهی است از سنگ خارا بخشت پخته عمارت یافته و یک راه باریک دارد که رونده‌رابیش گنجایش رفتن نیست. ازپای کوه تا دری [۵] قلعه که نیم فرسخ نزدیکست که ببالا می‌باید رفت‌دیگر از همه‌طرف کوه تا پای حصار سنگ خاراست یک انداز که [۶] قریب بهزار گز که نه آسیب تیر بوی میرسد ونه آفت منجنیق و همیشه کمند حوادث ازتعلق‌بکنگره بلندش [۷] کوتاه بوده [۸] و هست چنانچه هیچکس ازسلاطین‌ذی شوکت و خواقین صاحب مکنت گشایش آنرا بجنگ و محاصره خیال‌نیست .

لعبدالواسع الجبلی [۹]:

عقل گردد گر کند دروی تفکرمستمند

وهم گردد گر کند دروی تامل‌ناتوان

۱ـ جرلان . ضبط این نام در جائی بنظر نرسید اما حافظ ابرو در فهرست نامهای دهکده‌های «هراترود» مینویسد : «قریهٔ (جوان) دو مزرعه دارد» ـ جغرافی حافظ ابرو ـ

۲ـ عبارت [در اصقاع و ارباع ...... قلعهٔ‌نرتو است‌که] تماما از زیادات نسخه مک میباشد و در مج و مد ندارد .

۳ـ قلعه نرتو : نام قلعه ایست از قلاع ولایت بادغیس و لنگر امیر غیاث و ولایت کرخ که از اجزای شهر هرات‌اند . فرهنگ آنندراج .

٤ـ افکار : بالفتح و گاف پارسی : خسته و مجروح . فرهنگ‌جهانگیری .

٥ـ مج : تا قلعه . مک : تادری قلعه .

٦ـ مج : یک اندازکه قریب . مک : یک‌انداز قریب .

٧ـ مج : بکنگرهٔ بلندش . مک : بکنگره‌اش .

٨ـ مج : بوده. مک : بود .

٩ـ عبدالواسع الجبلی : یکی ازسرامدان سخنوران ایران‌بوده اصلا از مردم‌غرجستان است و در هرات پرورش یافته و معاصر سلطان سنجر بوده و بغزنین رفت و مدت چهار سال مدّاح سلطان بهرامشاه غزنوی بوده قصاید شیوائی مشتمل برصنایع بدیعی سروده است (تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۷۳ ـ ص ٧٤ لیدن . هفت اقلیم ـ امین احمد رازی).

نسر طایر گر شود فوق السموات العلی

برج او را دید نتواند دگر بر داستان ۱

در ثری بیند ثرّیا یاسمک بیند سماك ۲

گر کند در بومش از بامش نظاره پاسبان

نقلست: که یکی از پادشاهان خام طمع این قلعه را محاصره کرده بود و همت بر گشادن آن بسته و در پای کوه لشگرگاه ساخته، واهل قلعه تمام از جهت انقلاب و امراض مهلك و دیگر اسباب موت فوت ۳ شده بودند، و غیر از خروسی در قلعه نمانده بود که احیانا بر بالای بروج می‌آمده و بانگی میگرده، و لشگر مخالف از مردن ساکنان قلعه واقف نبودند تامدة هفت سال هیچ کس ۴ رایارای آن نبوده که نزدیک باین قلعهٔ خالی تواند شد . و کیفیت احوال معلوم تواند کرد. وسلاطین خراسان راامنی از آن محفوظ تر نیست و همیشه همم عالیه برضبط و محافظت آن متوجه دارند . و درین ایام همیون که کوتوالی آن تعلق بباخضراردو بازاری ۵ میداشته بمیامن تربیت حضرت سلطانی خاك نرم باندرون قلعه که ازسنگ خاراست برده وقریب بیک جریب باغچه ساخته ٦ و بآب باران پرورش داده و گلها و درختان در برآورده، چنانچه در وقت تموز ۷ که در ممالک هیچ جا ۸ گل نیست از آنجا بمجلس همایون گل می‌آرند

۱- مج: نتواند مگر دستپان . مك: نتواند مگر بردستپان . ودرنسخهٔ مخطوطه دیوان عبدالواسع الجبلی متعلق بکتابخانه ملی‌ملك این مصراع چنین است : (برج آنرادیدنتواند دگر برداستان) واین اشعارجزءقصیده‌ایست که عبدالواسع آنرا در مدح قطب‌الدین‌میرمیران سپهبد خراسان‌سروده است .

۲- (ثری) : الثری والثراء: التراب‌الندّی . و الجمع‌اثری . (ثرّیا) مجموع کواکب فی عنق‌الثور . (سماك) : السماکان . کوکبان نیرّان یقال لاحدهما‌السماك الرامح وللاخر السماك الاعزل (سمک) : بفتح‌سین‌و سکون‌میم = عمق .

۳- مج : موت شده . مک : موت فوت شده .

٤- مج : تامدة سال هیچ را . مک : تامدة هفت هیچ‌کس را .

٥- مج : تعلق بباما حضراردو بازاری میداشته . مک : تعلق بباخضر میداشته .

٦- مج:باغچه ساخته و بآب . مک : باغچه و باب .

۷- تموز : ماه هفتم از ماههای رومی میانه ماه حزیزان و آب ومطابق‌ماه‌شهریور از ماههای باستانی که بحبوحه و بحران‌گرمای تابستان است .

۸- مج : هیچ‌جا‌گل . مک : هیچ گل .

چون آن موضع ییلاقی است در غایت سردی هوا گل و میوهٔ آن در تموز میرسد .

ودیگر — ازبدایع مواضع بادغیس ییلاق باباخاکی است .مرغزاری درطراوت طیره گر ریاض رضوان، ودرخضارت غیرت فزای ساحت آسمان، آبی[۱] خوشتراز تسنیم بهشتی وهوای لطیفتر ازنسیم اردی بهشتی[۲] طوطی شکرستان فصاحت ازخطوط سبزهٔ روح پرورش مضمون قصهٔ: روض من ریاض الجنه- برمیخواند . وبلبل دستان سرای بلاغت در اوصاف نزاهتش فحوای مقولهٔ :

ع [۳] : روضة ماء نهرها سلسال[۴]

برزبان میراند . فرش نشاط بسیطش همه دیبای رومی و ششتری . و سطح حوالی دلگشایش از انواع ریاحین پرزهره و مشتری .

لرفیع الدین محمود لنبانی[۵]:

صفای بهجت روی زمین سقاه الله

ببرده آب لطافت ریاض اعلی را

میان عرصهٔ این روضه میتوان گفتن

نمونه گشت زمین مرغزار عقبی را

و بیشتر سلاطین هرات وارباب مکنت درایام ربیع بدان ساحت بگشت وتماشا میروند[۶] و آثارآیات بیّنات : فانظروا الی آثار رحمةالله کیف یحی الارض بعد موتها ، مشاهده مینمایند .

۱- مج : ساحت آسمان خوشتراز .
مک : ساحت آسمان آبی خوشتر .
۲- مج : اردبهشتی . مک : اردی بهشتی .
۳- مک : ع = مصراع . مج :ندارد .
٤- از امثال سائره و اقوال بلغاء : « روضةالماء نهرها سلسال » . الروضة : ارض مخضّره بانواع النبات ، والسلسال الماء العذب .
٥- مج : لرفیع الدین مسعود . مک : لرفیع الدین محمودالبنانی . مد : ندارد .
ظاهرامراد رفیع الدین عبدالعزیزبن مسعود لنبانی است .
٦- مج . مد : و تماشا میروند و آثار . مک : و تماشا و آثار .

و موضع دیگر از مرابع لطیف و مراتع ۱ نظیف این ناحیت تخت ملک نزهتگاه ملوك ملک است که بدین اوصاف واضعاف این اتصاف دارد ودر۲ تمام تابستان در کوههای نواحی آن برف است۳، [چنانچه دریک تموز که آنزمین حضرت سرادقات جلال ومخیّم سپاه نصرت مآل حضرت اعلی بود، مؤلف درآن موضع تابستان گذرانیده یک خروار برف لطیف پاکیزه که از آلایش خاکدان روزگار گرد کدورتی به پیرامن آن نرسیده بود در اردوی همایون به پنج دانگ ۴ بود و کمتر ، و از غایت خوشی هوا و سردی آبها کس را پروای برف نمی بود] ، و قوت هاضمهٔ آن آب و هوای ۵ بمرتبهٔ که مدلول کریمهٔ: اکلها دائم؛ لازمهٔ احوال واوقات ساکنان آن دیار گشته .

ونزهتگاه دیگر که لطافت آن بمراتب ازمواضع پیشتر بیش است ییلاق هزار میش است که در ۶ فصل بهار لالهزاری ۷ میشود که عرصهٔ گلشن روشن ۸ گردون در مقابلهٔ او تیره مینماید . و دیدهٔ نورانی کواکب تابناك از نظارهٔ اطراف او خیره مینماید و ریاحین بساتین افلاك از رشك الوان لالهایش رنگ برنگ برمی آمد وانوار باغ رضوان از خجالت طراوت از هارش سرخ و زرد میگردد .

۱- مج : از مرابع نظیف این ناحیت .
مک : از مرابع لطیف و مراتع نظیف این ناحیت .

۲- مج : ودر تابستان .
مک . مد : و تمام تابستان .

۳- عبارت :
[چنانچه در یک تموز که آنزمین حضرت سرادقات ..... پروای برف نمی‌بود]
تماما از زیادات نسخه مج میباشد و در مک و س ندارد .

٤- دانگ : معرّب آن دانق و جمع : دوانیق شش یک یکمثقال است . فرهنگ آنندراج . مفاتیح العلوم - خوارزمی .

٥- مج : هاضمهٔ آن آب‌وهوا . مک . مد : هاضمهٔ آب وهوای .

٦- مج : که در فصل .
مک : که فصل .

٧- مج : لالهزاری . مک : لالهزار .

٨- مج : گلشن روشن گردون .
مک : گلشن گردون .

لامیر خسرو :

گره طرهٔ سنبل زصبا باز شده

دامن لاله پر از عنبر سارا کرده[۱]

بس که بر لاله‌تر میرود آنجا قمری

پای آلوده بخون پایچه[۲] بالا کرده

عاشقان رفته بصحرا و دل سوخته‌را

بتکلّف ز گل و لاله شکیبا کرده

گوئی رنگ[۳] شفق بردامن عرصهٔافلاك از عکس لالهای آن صحرا پیدااست. وحمرة کسوت و الای اعلام[۴] شقایق ازشعار گلهاء حمرای[۵] آن هویدا هرلاله پنداری شعله‌ایست بداغ محنت جگر[۶] بی‌دلی سوخته یا مشعلهٔایست درقافلهٔ بادیه[۷] پیمایان کعبهٔ طلب‌وصال برافروخته .

لامیر شیخم‌سهیلی طیب‌اله انفاسه[۸] :

مگر که پیرهن آل عنبرین مویست

که باز گونه بدر میکند زسر لاله

۱- عنبر سارا : عنبر مادهٔ خوشبوی‌معروف و سارا یعنی : ناب و ویژه و خالص از صفات آنست خواجه حافظ : ای‌که بر مه‌کشی از عنبر سارا چوگان .... فرهنگ جهانگیری

۲- پایچه : وزن . پارچه . شلوار و تنبان و بالفظ بالا زدن و بالاکردن مستعمل امیر خسرو :

بر گل ولاله‌تر میدود اینک قمری　　　پای آلوده بخون پایچه بالاکرده

فرهنگ آنندراج .

۳- مج : زنگ شفق . مک : رنگ شفق .

٤- مج : لالهـای — والای — اعدای — گلهاء — حمرای .

مک : لالهاء — وآلاء — اعداء .

٥- مج : از شعار گلهاء حمرای آن پیداست . مک : از شعاع گلهاء آن هویدا .

٦- مج : مک . مد . س : محنت جگری بی دلی سوخته . ظاهراياء آخر جگری بی‌جا است لذاقیاسا اصلاح شد .

۷- مج : قافله پیمایان . مک : قافله بادیه پیمایان .

۸- مک : طیب‌الله انفاسه . مج : این جمله راندارد .

بقیه پاورقی در صفحه بعد

دیگر از ولایات نزدیک بهرات قصبهٔ کروخ و پاشتان[۱] است آب و هوای خوش دارد، واشجار ومیوهای خوب و مزروعات و محصولات مرغوب، و ازمنازل متبرکه که[۲] در مضافات کرخ مزار[۳] خواجه محمد عباس است که فیض تمام دارد، ومردم از هرات و توابع بزیارت آن مقام[۴] میروند .

[۵] [درتاریخ هرات شیخ ثقةالدین عبدالرحمن فامی رح آورده‌است که میان اهل کرخ ومردم پاشتان بجهت آب مباحثه ومناقشه پیدا آمد بسبب آنکه مردم کرخ آب بخلق پاشتان نمیدداند و گفت وشنید ایشان باینجا انجامید که بقاضی گفته شد، قاضی از اهل پاشتان گواه طلبید که ایشان حقابه داشته‌اند مردم پاشتان گفتند صد و پنجاه هزار

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

(امیر شیخم سهیلی) : از امراء بزرگ سلطان حسین میرزابایقرا بوده وذوق وقریحهٔ شعری داشت لیلی ومجنون شیوائی سروده، ومولاناحسین کاشفی کتاب«کلیه ودمنه» را بنام او نوشته و بمناسبت تخلص او به «انوار السهیلی» موسوم گردانیده است .

(مجالس النفائس ـ امیر علیشیر نوائی . حبیب‌السیر ـ خواند میر .تذکره‌دولتشاه سمرقندی ـ قاموس‌الاعلام) .

۱- کرخ و پاشتان ، در متن کرخ و در فرهنگ برهان قاطع و آنندراج کروخ باواو نوشته شده حافظ ابرو مینویسد : « ولایت کروخ برشرقی شمال هرات است در قدیم بسیار معمور بوده و قریب پانصد مزرعه‌داشته وزمین کروخ متصل میشود بعرصه‌بادغیس و آب رودخانه و کاریز هر دو دارد و هوایش ییلاقی است » . و همو در اوصاف بلوک (غوروان) میگوید : و قریهٔ «پاشتان» از قرای مشهورهٔ بلوک غوروان میباشد.

(جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۶۷) .

۲- مج : متبرکه که در . مک : متبرکه در .

۳- مج :کرخ خواجه . مك :کرخ نماز خواجه.

٤- مج : آن مقام. مك : آنجا .

٥- عبارت :

[در تاریخ هرات شیخ ثقة الدین عبدالرحمن فامی رح ...... بر اهل کرخ غالب آمدند و تا غایهٔ استمرار یافته] تماما از زیادات نسخه مج است ودر مك ندارد ودر نسخه مك بعد از عبارت :

« و مردم از هرات و توابع بزیارت آنجا میروند » روضهٔ پنجم شروع شده‌است .

گواه داریم ازآنجمله پنجاه هزار نشسته که هرگزقیام نکنند، وپنجاه هزارتکیه زده که پشت راست نکنند، وپنجاه هزار دیگر قایم که هیچ وقت ننشینند، گفت : این چگونه تواند بود ؟

گفتند : پنجاه هزارنشسته خرمنهای ماست ، و پنجاه هزار تکیه زده تاك بنان باغهای ماست، وپنجاه هزار قایم درختان ما که همه بدین‌آب پرورش یافته ودربر[۱] آمده. وباقامت این دلیل و بیّنه مردم پاشتان آب بر روی کار خودآوردند وبراهل کرخ غالب آمدند وتاغایة استمرار یافته] [۲].

۱- در بر آمده : به بر و ثمر رسیده است .
۲- تا اینجا از زیادات نسخهٔ مج است.

روضه پنجم

در ذکر بعضی ولایات که از مدینةالاسلام هرات دورتر از ین ولایاتست که مذکور شد از اقالیم خراسان و توابع هرات مشتمل بر چهار چمن

چمن اول

در بیان بعضی خصائص [1] قبة الاسلام «بلخ» و «اندخود» و «شبرغان» [2] و «مروشاهجان» و «ابیورد» و «نسا» و ضمائم آن

یکی از بلاد خجسته بنیاد خراسان قبةالاسلام بلخ است، که از قدیم الایام همیشه منشاء سلاطین انام ومورد مشایخ عظام و مسکن اولیاءاله و مامن اهل حقایق و انتباه بوده [3] و هست، وآنمقدار مردم بزرگ از سلاطین تاجیک و ترك و اولیاء معظم و اتقیای مکرم و ارباب فضل و کرم که از آن خاك پاك بوجود آمده [4] انداز هیچ زمین [5] پیدانگشته، و دراثبات این دعوی دو گواه عدل که بطعن هیچ طاعن و بقدح هیچ قادح مجروح و مردود نگردد: سلطان ابراهیم ادهم که مقتدای اولیای مقدم [6] است، وابوالعباس فضل برمکی که از نسل ملوك فرس است [7]، و در فضل و کرم یگانه عالم بوده کافیست. همه اطراف وجوانب او بحظایر قدسی [8] مآثر محفوف، واز همه حوالی

۱- مج : دربیان بعضی خصائص قبةالاسلام . مک : در بیان قبةالاسلام .
۲- مج : اندخود و شبرغان و مرو . مک : اند خودو مرو .
۳- مج : و انتباه و هست . مک : و انتباه بوده و هست .
٤- مج : بوجود آمدهانداز. مک:موجود گردیده از .
٥- مج : زمین . مک : زمینی .
٦- مج : مقدم است . مک : ماتقدم است .
۷- مج : فرس و در فضل . مک : فرس است. و درفضل .
۸ مج : قدس . مک : قدسی . و الحضیرة : الحدیقة و البستان و الروضة و الجمع حظایر . و «حظیرة القدس»: الجنة .

و حواشی او [1] آثار بغی و بدعت و آیات شرك و شبهت مصروف، ساحتی در کمال سماحت، وعرصهٔ در غایت فسحت و مساحت، سواده مبیضّة و مهاده قواریر من فضّه [2]، وفیض وروحی که من از آن مزارات متبرکه آن خطهٔ نورانی [3] ومنازل آن بقعهٔ مسلمانی دیده‌ام در هیچ مکانی مشاهده و ملاحظه ننموده‌ام .

لقاضی حمید بلخی [4] :

از غایت تنزّه و خوبی و دلکشی
پنداشتم که جنت عدن است در خوشی
در بر گرفته شاخ شجرهای او حلل
بر سر کشیده خاك چمنهای او وشی [5]
بر سقفهای گنبد اخضر ز عکس او
گلهای گونه گونه زحمرا وآتشی

١- مج : او . مک : آن .

٢- مج: شفاه مبیضّه وماه قواریر من فضّه. مک: شفاده مبیضّه و مادّه قواریر من فضّه اما قطعا هردونسخه مغلوط ودرست آن: « سواده مبیضّه ومهادهٔ قواریر من فضّه» است. والسواد الشخص. العدد الکثیر. وسواد البلدة : ماحولهامن الریف و القرای . وسواد النّاس : عامتّهم درین جمله صنعت تضاد را بکار برده زیرا سواد را ـ که یک معنی آن سیاه است ـ به بیاض توصیف کرده یعنی . سوادونمای این شهر سپید فام یامردم آن روشن دل میباشند. و (المهاد) الفراش. الارض المنخفضه یعنی . زمین شهراز بلور سیمین فام است .

٣- مج : وروحی که من ازآن مزارات متبرکهٔ آن خطهٔ نورانی .
مک : و روحی که از مزارات متبرّکه نورانی.

٤- قاضی حمید بلخی : قاضی القضاة ابی بکر عمر بن محمود الملقّب حمیدالدین المحمودی البلخی المتوفی سنة ٥٥٩ ه از افاضل دانشمندان خراسان بوده و از نویسندگان و شعراء نامدار آندیار بشمار است . وی قاضی القضاة شهر بلخ بوده . آن شهر درسدهٔ ششم یکی از مراکز عمدهٔ علمی و ادبی سرزمین خراسان بوده است . قاضی حمید الدین کتاب « مقامات حمیدی» را براسلوب کتاب (مقامات) ابوالفضل بدیع الزمان همدانی ـ که بتازی نوشته ـ دربیست وسه مقامه بزبان پارسی نگاشته و درسال ٥٥١ ه نگارش آنرا بپایان رسانیده است. (کامل ابن اثیر ـ ج ١١ ص ٢٠٧ . کشف الظنون ـ ج ٢ ص ١٧٨٦ لباب الالباب محمد عوفی ـ ج ١ ص ١٩٨-٢٠٠) .

٥- وشی : الوشی : نقش الثوب . الثیاب الموشیّة . من وشی و شیا : الثوب : حسنه بالالوان .

عرصهٔ چون ساحت سینهٔ [1] کریمان گشاده و بی‌پایان . و قلعهٔ مانند کوه قاف و خندقی چون دریای محیط برگرد آن . آبی که گوئی کوثر عرقی است که [2] از خجالت صفویش برجبین رضوان‌روان شده . وخاکی که‌طره [3] مشکین غزالان‌چین ازغیرت طِیب‌طَیّب [4] آن پریشان گشته . مگر روضهٔ بهشت برین‌است که چندین هزار اجسام پاك در وی آرام یافته . [5] یاطارم چهارمین است که پرتو آفتاب انوار کرامت ازوی‌برمهاوی ومهابط مرکزخاك تافته . آبی‌چون‌زلال‌چشمهٔ حیوان از رود درّه‌گز در انهاراو روان که . ع [6] :

زنگ دل‌می‌برد و راحت‌جان می‌آرد .

و نسیمی از سواحل نهر جیحون براطراف و اقطار او وزان . که ع [7] :

زلال خضر زدندان مار بگشاید .

و آن خطهٔ پاکیزه درزمان‌جاهلیت نیز وجههٔ قصد سلاطین عالم و قبلهٔ توجه طوایف بنی آدم .

و آنجا آتش خانهٔ [8] بوده بهارنام که پیش‌آتش پرستان همهٔ روی زمین عظم و اعتباری [9] تمام داشته ، و از اطراف و اکناف ممالك خلقی روی توجه بدان

۱ـ مج : ساحت سینهٔ کریمان . مک : ساحت کریمان.
۲ـ مج : عرقی است از . مک : عرقی است که از .
۳ـ مج : وخاکی که‌از طرّه . مک : وخاك‌طرّه .
٤ـ مج : ازغیرت طیب وطیب آن .
مک : از غیرت‌طیب طیب او .
الطیب : کل ذی رائحة عطرة و الجمع : اطیاب . والطیب : بتشدید الیاء ذوالطیبة والجمع : طیبات والمؤنث طیبة .
٥ـ مج : یافته یا . مک : یافته و یا .
٦ـ مج : ع . مک . مد : ندارد .
٧ـ مج : وزان . ع : زلال .....
مک : وزان‌که : زلال .....
٨ـ مج : وآنجا آتش خانهٔ بوده بهار نام .
مک : طوایف بنی آدم بوده بهار نام .
٩ـ مج : اعتباری . مک : اعتبار .

بقعهٔ رفیعه ۱ داشته‌اند . و بعضی آثار آن هنوز باقی است . و مردم آن دیار را مظنّه آنست که در زوایا و خفایای خرابهای ۲ آن گنجها و خزانها مدفون باشد . ۳

ومزارات معمور باداخل و موقوفات موفور که در آن دیار است شاید که ۴ در هیچ اقلیمی نباشد . مثل : « خواجه عکاشه » و « خواجه عبدالملک پارسا » و «خواجه ابونصر پارسا » وغیر هم رحمة‌اله علیهم ۵.

۶ [و از جمله نوادر زمان خلافت همایون بتاریخ سنه خمس و ثمانین وثمانمایه که حضرت سلطنت شعاری معین السلطنه والدین سلطان بایقرا طیب‌اله‌ثراه والی آن حوالی ۷، بسبب ظهورمرقد مقدس حضرت شاه اولیاء امیرالمؤمنین علی‌المرتضی‌رض در آن زمین فردوس آئین امر غریب واقع شد که هرگز در بسیط آفاق کسی‌مثل‌آن ندیده بود و نشنیده چنانچه از تمامی ممالک و مسالک خلایق بسیارو طوایف بیشمار روی بدان دیار نهادند ، و در موقفی نشان مضجع ارفع حضرتش میدادند از سر نیاز بقدم‌تعظیم واعزاز و شهرة عام‌واشاعت تمام یافت که‌هر که مفلوج و مغلول ومزمن و معیوب و شل و نارو و مریض و نابینا که‌بدان‌آستانه میرسدبامر کن فیکون صحت وعافیت‌یافته سالم و غانم مراجعت مینماید، و نذورات بیحد ازاغنام و مواشی‌وصامت وسایم و عروض و اسباب و قاعد و قایم چندان اموال حاصل آمد که انگشت تعجب محاسبان از عقد کمیت آن در دندان ۸ تحیر ماند . و تا مدتی آن صحراء از ازدحام

۱- مج : بقعهٔ رفیعه داشته . مک : بقعهٔ داشته .

۲- مج : در زوایای خفایای او. مك : درزوایاوخفای آن.

۳- مج : و خزانها مدفون باشد . مک : و خزانهاست مدفون .

٤- مج : شاید در . مک : شاید که‌در .

٥- مج : خواجه عبدالملک پارسا و امیر شرح (کذا؟) و غیرهم رحمة‌اله علیهم . مک : و خواجه ابونصر پارسا و غیرآن رضی‌اله عنه و رحمة‌اله .

٦- عبارت : [واز جمله نوادر زمان خلافت همایون بتاریخ ... و بعضی از حالات این واقعه‌که در هرات حادث شده در محل دیگر تحریر خواهد یافت] تماما از زیادات نسخهٔ مج‌است ودر نسخه‌های مک. س . مد ندارد .

٧- کذا ؟

٨- دراصل (دردنان) که‌ظاهراً دندان‌یادهان بوده .

وغوغای خلایق مجمع اکبر و صفة عرصهٔ محشر داشت. وهنوز فی‌الجمله اثری از آن باقی هست .

و از فضایل ۱ هرات حضرت سلطانی در آنموقع عمارت و بارگاه عالی بنیاد یافته انشاءالله وحده العزیز عن‌قریب باتمام میرسد .

و در آنوقت بالتماس یکی از سادات‌علوی کیفیت آنحال را برین منوال‌درقلم آورده ونسخه اینست :

«حمدالله‌العلی الاعلی‌و ذکره بالتقدیم احری‌واولی، حمد و سپاس‌بیحد وقیاس که شهسوار تیز رفتار و هم در مضمار اشهار و اظهار آن ذوالفقار زبان ازکام بر نتواند کشید ۲ ، و شکر و ثنای بی‌انتهای که کمند عقل دراك بشَرف شُرف۳ قصر ادراك آن نتواند رسید ، سزاوار حضرت‌پادشاهی است که مرکز خاك ومحیطافلاك را مظهرعجایب اجسام پاك ومدرج جواهر اجرام تابناك گردانید ، ولا یؤده حفظهما وهوالعلی العظیم .

للشیخ نظامی :

داغ نه ناصیه داران پاك
تاج ده تخت نشینان خاك
حلّه گر خاك و حلی بند آب
لعل طراز کمر آفتاب

قهّاری که شیران و غاپیشهٔ بیشه مبادرت و مبارزت از مخافت۴ صمصام انتقام او نعرهٔ یالیتنی لم تلدامی — بر می‌آورند . کردگاری که شیران میدان شجاعت

۱- فضایل هرات : یعنی از اضافات وریع خیرات سلطانی در هرات .
۲- این عبارت در اصل: (درمضمار شمارو اضمار آن ذوالفقار زبان بناکام‌برنتواند).
ظاهرا درست این عبارت : (در مضمار اشهار و اظهار)
(زبان ازکام برنتواند) یا (زبان بنان گام برنتواند) .
۳- کلمهٔ : (بشرف) بکسر باء و فتح شین و (شرف) بضم شین و فتح راء جمع‌شرفه مثل غرف جمع غرفه .
٤- در اصل : مخافظت .

و مسابقت در عرصهٔ فیض بیدریغش بتیغ جوهر دار نثرالئالی زبان از منهج بلاغت عرش: سلونی ما شئتم دون العرش ۱، میزنند کما قال علی تربته التحیة .

للمرتضی ۲ :

اذا نظرت الی استغنائک یبکی عیون المسائل .

واذا نظرت الی رحمتک تضحک قلوب المسایل .

مثنوی :

مبدع ارواح و حی لایموت
نفی هر چیزی وجودش را ثبوت
زو دو عالم هم پرست و هم تهی
قـل هو الرحمن آمنـا بـه

و وفود درود نا معدود که انامل مهندسان حواس و افتراس ۳ از عقد کمیت آن قاصر ماند نثار تراب طیبهٔ طیبه که خوابگاه حضرت شاه‌تخت : «لی مع اله» ۴ است اعنی رفیع منزلتی که کریمهٔ: ورفعناه مکاناعلیا، آیتی از رفعت مقام محموداوست. صاحب مملکتی که خطبه بلیغ : انا مدینة العلم و علی بابها ۵ ، روایت از کلام خجسته ورود او . والی مملکت : من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

لعارفی ۶ :

آن خواجهٔ که بدر غلام هلال اوست
خال جمال حور زرنگ بلال اوست

۱- سلونی ماشئتم دون العرش: حدیث منقول ازعلی ع .

۲- المسائل جمع مسئلة : الحاجة . والمسایل جمع مسیلة : مجری السیل .

۳- افتراس : مصدرزباب افتعال از فرس یفرس

فراسة : ثبت النظر و ادرك الباطن من نظر الظاهر .

و تفرّس فیه الخیر : توسمه

٤- لی مع اله : اشاره بحدیث منقول از علی علیه السلام : « لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملك مقرب ولانبی مرسل » .

٥- در اصل : (انا مدینة و علی) . ابوعیسی محمدبن عیسی الترمذی المتوفی ۲۷۹ ه ، قال رسول‌الله : انادارالحکمة و علی بابها . صحیح ترمذی - ج ۱۳ ص ۱۷۱ .

٦- عارفی : مولانا عارفی ازفضلای شعراء عصر سلطان‌حسین‌میرزا بایقرا بوده‌شعری

بقیه پاورقی درص بعد

ورضوان بی‌غایت وغفران بی نهایت‌بر آل و اصحاب واولاد و احباب و عترت و اتباع و عشرت و اشیاع او که پیشوایان معموره دین و مقتدایان مطمورهٔ حق و یقین اند.

جامی رح :

سلام اله وهّاب العطایا

علیه وآلـه خیـر البـرایـا

اما بعد - بر بصائر اصحاب بینش و ضمایر نکته دان آفرینش مخفی نماند که بحکم نص کریمهٔ: ولاتقولوالمن یقتل فی‌سبیل‌اله اموات بل‌احیاء ولکن لاتشعرون. طایفه که‌بنور ولایت‌راه از ظلمات بشریه بیرون برده باشند و از سرچشمهٔ تیغ‌شهادت آبحیوهٔ ابدی نوشیده همچنانکه در زمان‌حیات صوری‌مظهر غرایب کرامات و مظهر عجایب خوراق‌عادات‌بوده‌اند بعد ازتجرد از علایق کثیفه جسمانی واتصاف بملکات لطیفهٔ روحانی هرآینه باظهار سرّ مبین وافشای انواع براهین که موجب مزیدیقین مرتقیان معارج دین ، و سبب تذلل منتصبان طریق جهل وکین گردد سزاوارلاسیّما حضرت شاه ولایت‌پناه امام قاطبهٔ اهل‌اله‌صاحب سرّ: انا فتحنا لک فتحا مبینا . پرده گشای : لوکشف الغطاءما ازددت یقینا ، ۱ مورد کریمهٔ : ویوفون النذر و یخافون یو ماکان شره مستطیرا مسکین نواز : و یطعمون الطعـام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا :

لوالدی‌عفی‌عنه :

سـرّ نبـوت فخـر فتـوّت

کان مروّت شوکة و قوّت

بقیه پاورقی از صفحه قبل

در نهایت فصاحت و بلاغت ودرغایت روانی میگفته‌است . درهرات مشهور به«سلمان‌ثانی» بوده . زیرا مانند سلمان بدرد چشم مبتلا بوده و یکی از قصائد سلمان راکه در آن از درد چشم شکایت میکند جواب گفته است . مثنوی « مناظرهٔ گوی و چوگان» عارفی درهرات مشهور بوده و قبر او دز آنجا است .

(مجالس النفائس فخری هراتی ص ۲۰ و ص ۱۹٤).

۱- لوکشف‌الغطاء ماازددت یقینا . ازاحادیث منقوله از علی علیه‌السلام :

سرّ شـریعت پیر طریقت
شیخ حقیقت گنج معـانی

مظهر عجایب و مظهر غرایب مهبط آیات عواطف و مواهب اسدالله‌الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب کرم‌الله وجهه، که‌چون بواسطه معاندت زمرهٔ مخالف و فئه باغیه نامؤتلف و مکاوحة فرقهٔ خوارج ابواب شفقت‌مغلق معیشته(کذا) مضیق یافته و عندالوفات و بعدالممات از غایله عداوت وسعة شقـاوت ایشان ایمن نبوده از مکان مالوف عنان توجه بجانب قبة الاسلام بلخ تافته که از قدیم الایام مامن اولیاء الله و مسکن اصحاب کشف و انتباه بوده و هست و مربع راحت و مضجع ۱ استراحت از خاك پاك آن بقعهٔ تابناك ساخته و درین مدت برطبق قضیهٔ:اولیائی تحت قبابی ازنظر اغیار وبصر مخالفان مخفی ومحجوب مانده۲ تادر تاریخ خمس و ثمانین و ثمانمایه که حساب شیخ زادهٔ اعظم شمس‌الدین محمد خصه‌الله بالعراء ۳ السرمد

۱ـ المربع : بمکان‌الربع ای مکان الوقوف والاقامه از : ربع . ربعا : توّقف . و ربع بالمکان : اقـام. المضجع : مکان الاضطجاع . از : ضجع‌ضجعا واضطجع‌اضطجاعا : وضع جنبه علی‌الارض .

۲ـ راجع به اختلاف آراء مورخین در خصوص این مطلب مهم تاریخی و عقاید و روایات عـامی متضادهٔ‌که در این باب نقل شده است به : « تاریخ بغداد » تالیف الحافظ ابوبکر احمد بن‌علی الخطیب البغدادی المتوفی ٤٦٣ هـ ـ ج ـ ۱ ص ۱۳٦- ۱۳۸ . «وفیات الاعیان» قاضی بن خلکان . «تذکرة الائمة» ابن جوزی ـ مراجعه شود .

۳ـ العراء بعین مهمله مفتوحه وزاء معجمه‌مشدّده : المطر الوابل (الکثیرالغزیر) و یقصد به الرحمة الواسعة ای : خصه اله بالرحمة الواسعة و العزاء ایضاً العزّة : من عزّ عزّة : صار عزیزاً . ای خصه اله بالعزّة السرمدیه . او (العراء) : بفتح‌العین والراء المهملتین . الفضاء لایستترفیه بشئی . من : عری عریا ای : خصّه‌اله بالفضاء السرمدی . یعنی: خص اله نفسه الزکیه‌بـالفضاء و العوالم الملکوتیة الربوبیة‌التی لاتستتر فیها الانفس الروحانیة بظلمات الابدان والعلائق المادّیة الجثمانیه‌الجسمانیه . او (الغراء) بفتح وکسر الغین المعجمة وراء مهملة الحسن. الولوع بالشئی‌من : غری. غراء : اولع به و معنی : خصّه‌اله بـالغراء السرمدی :خصه‌اله بالحسن السرمدی‌اوخصه‌اله بالولوع والعشق الالهی السرمدی . والعشق اتصال الهی‌وتجاذب‌ملکوتی‌ابدی یحصل للنفوس عندتمـامها وکمالها.

که سلسل ۱ خاندان کرامت آستان حضرت سلطان العارفین برهان الواقفین سلطان ابو یزید طیفور البسطامی قدس سره است از کتب خانه صاحب مغفر تمآب مرشد الزمان شیخ رضی الدین محمد رح از ولایت افغانستان بوده است ـ اظهار وصفت اشتهار یافت ومحل حصول مطالب و مقام نیل مناجح ۲ و مآرب گشت .

ع : کردی عجب ظهوری یامظهر العجائب .

الحمدلله الذی هدانا لهذا .

بیت :

ای قوم بحج رفته کجائید کجائید
مقصود همینجاست بیائید بیائید

والسلام والاکرام علی اهل التحیة والسلام .

و موضع ظهور این مرقدزمینی است در سه فرسخی بلده معروف بخواجه خیران که برطبق نشانی که نقل شیخزاده مذکور معلوم شده بود تفحص و تجسس نمودند بعضی آثار و علامات ظاهر شد و بعضی از حالات این واقعه که در هرات حادث شده در محل دیگر تحریر خواهد یافت] . ۳

و کیفیت ظهور آل برمک که اوصاف جود و سماحت و آیات فضل و فصاحت ایشان تا انقطاع دوران مذکور ۴ زبان عالمیان خواهد بود ۵ . [وشعبهٔ شجرهٔ نسبت این آصف کامیاب که در مبدأ کتاب شمهٔ از احسان اخلاقش سبقت ذکر یافته بدان خاندان ختمی است ٦].

۱ـ سلسل : سلسل . سلسلة و سلسالا : الشيء بالشي : اوصله به . ومنه : (سلسل فلانا الی فلان» ای : اوصله فی النسبة الیه .

و(السلسل) فی المتن بحذف تاء المصدری مسامحة.

۲ـ مناجح: نجح نجحا : الامر تیسر و سهل. وانجح صار ذانجاح. وانجح الله حاجته قضاها. واُنجِحَت حاجته : قُضِیت ، فهو مُنجِح و الجمع مناجح .

۳ـ تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد .

٤ـ مج: تا انقطاع دوران مذکور . مک : تا انقطاع دور روزگار مذکور زبان.

٥ـ عبارت [وشعبهٔ شجرهٔ نسبت ..... خاندان ختمی است]از زیادات نسخهٔ مج میباشد.

٦ـ مقصود مصنف . خواجه قوام الدین نظام الملک وزیر وصدر خراسان است که دیباچه این کتاب بنام او موشح است .

از آن کشور خجسته اثر برین وجه است که صاحب سعید شهید خواجه نظام الملک طوسی طاب مثواه در کتاب سیر الملوك ۱ـ که از تصانیف اوست آورده ـ که ۲ : چون منصب خلافت بمکان سلیمان ابن عبدالملک که عالیجاه ترین خلفای بنی امیه بود زینت یافت روزی گفت که ملک من از ملک سلیمان نبی علیه السلام ۳ کمتر نیست الاآنکه وحوش و طیور مسخر او بودند دیگر از ملک و مال و گنج و تجمل و مواد ملک داری و اسباب عظمت و فرماندهی و کامکاری آنچه مرا ۴ میسر است در عالم کراست.؟

لشیخ نظامی ۵

چون فلکم برسر گنج است پای
لاجرمم سخت بلند است رای

همتم از قامتم افزون تر است
دورم از این دایره بیرون تر است

یکی از بزرگان گفت که ٦ بهترین چیزی که ملک وملک را بدان احتیاج است و پادشاهان بدان مبتهج و مباهی بوده‌اند خلیفه ندارد. گفت آن چیست که دیگر آنرا بوده است و مرا نیست ۷ ؟ گفت تو پادشاهی و پادشاه زاده ترا وزیری باید وزیرزاده و ۸ فاضل و کافی وراست قلم و مبارك قدم گفت : وزیری ۹ چنین در عالم توان یافت؟

۱ ـ مقصود کتاب «سیاستنامه» خواجه نظام الملک طوسی است که موجود ومطبوع است .

۲ـ مج : آورده چون . مک : آورده که چون .

۳ـ مج : سلیمان نبی کمتر . مک : سلیمان نبی علیه السلام کمتر .

٤ـ مج : آنچه مرا میسر . مك : آنچه میسر .

٥ـ مج : لشیخ . مک : شیخ .

٦ ـ مج : گفت بهترین . مک: گفت که بهترین .

۷ـ مج : آن چیست که دیگران را بوده است ومرا نیست؟ گفت . مک : آن چیست؟ گفت

۸ـ مج : وزیرزاده وفاضل .
مک : وزیرزاده فاضل .

۹ـ مج : وزیری چنین .
مک : وزیر چنین .

گفت بلی، گفت آن کیست و کجاست؟ گفت آن جعفر برمکی است در بلخ .

شعر ۱ :

و ان کنت من بغداد فی الف فرسخ
تنسمت ریح الجود من آل برمک

للسید حسن الغزنوی ۲:

خجسته رای او بر ملک راه فتنه بر بندد
مبارک روی او بر خلق راه فتح بگشاید

سعادت چشم بگشاده که تا رویش کجا بیند
زمانه گوش بنهاده که رایش خود چه فرماید

و پدران او از زمان اردشیر بابکان وزیر و وزیرزاده‌اند و بهار بلخ وقف ایشان است. که چون دولت ملوک فرس منتهی شد پدر او را ببلخ ۳ مقام افتاد و ایشانرا کتابهاست در سیرت وزارت [و قواعد منادمت و سعادت« کذا ظاهرا معاشرت» سلاطین که فرزندان ایشان میخوانند و پسران همه بر سیرت و سریرت پدران روزگار میگذرانند]۴

۱- مج : برمکی است در بلخ . شعر و ان کنت .....
مک : برمکی است . و ان کنت .....

۲- سید حسن غزنوی : (ابومحمد یا ابویعلی) حسن بن محمد الحسنی الخراسانی الغزنوی سیدالشعراء . مفخر خراسان . ذواللسانین . از مشاهیر شعراء خراسان و از مردم شهر غزنین و معاصر حکیم سنائی غزنوی و خواجه مسعود سعد و مدّاح ملوک غزنویان بوده است . وفات او در حدود سال ۵۶۷ ه درسرخس (یا در دهکده آزاد وار از دهستان جوین اتفاق شده و قبر او اکنون در دهکدهٔ « آزاد وار » مذکور موجود و مزارست و عمارت و گنبدی که برفراز گور او بنا شده از آثار امراء غزنوی میباشد

و مصراع اخیر در مک :
زمانه گوش بنهاده که تا رایش چه فرماید .

۳- مج : پدر اورا بلخ . مک : پدر اورا ببلخ.

٤- عبارت :
[و قواعد منادمت و سعادت سلاطین که فرزندان ایشان میخوانند و پسران همه بر سیرت و سریرت پدران روزگار میگذرانند] اززیادات نسخه مج است.

اکنون در جهان[1] اواست که چون آصف ابن برخیا وزارت سلیمانرا می شاید. و[2] چون سلیمان این معنی بشنیدبدان مایل[3] و مشعوفشد که اورا از بلخ طلب فرموده[4] منصب وزارت رابتعیین[5] او زیب وزینت دهد اما اندیشید که شاید هنوز کیش گبری داشته باشدو بشرف اسلام نرسیده[6] از کیفیت دین او پرسید گفتند[7] مسلمان و مسلمانزاده است پس شادمان شد[8] شعف او بیشتر گشت و فرمود تا بوالی بلخ نوشتند که جعفر را بدمشق فرستند واگر صدهزار دینارسرخ جهت برگ راه و یراق اورا مهم شود بدهند[9] و اورا باکرام تمام وجلالت لاکلام روانه گردانند. پس[10] چون جعفررا ببارگاه خلافت پناه[11] فرستادند بهرشهری که نزدیک میرسید بزرگان استقبال می نمودند [و نزلها و پیشکشها می آوردند][12] تا بدمشق رسید تمامی اصول واعیان واکابر وارکان غیر از سلیمان باستقبال او مبادرت نمودند [و او را بحشمت وجلال هرچه تمامتر در شهر برده در سرای از همه نیکوتر فرود آوردند][13] و بعد ازسه روز ببارگاه خلافت

١- مج : اکنون در جهان اوست . مک: اکنون اوست .
٢- مج : می‌شاید چون . مک : می‌شاید و چون .
٣- مج : بدان مایل و مشعوف . مک : بدان مشعوف .
٤- مج : فرموده .
مک : فرمود .
٥- مج : وزارت را بتعیین اوزیب . مک : وزارت اوزیب .
٦- مج : باشد و بشرف اسلام نرسیده ازکیفیت . مک : باشد ازکیفیت .
٧- مج : گفت . مک : گفتند .
٨- مج : زاده‌است‌پس‌شادمان شد شعف . مک : زاده است‌شعف
٩- مج : ویراق اورا مهم‌شود بدهند واورا . مک : ویراق اورا مهم‌شود و اورا .
١٠- مج : گردانند پس چون . مک : گردانند چون .
١١- مج : خلافت پناه فرستادند . مک: خلافت فرستادند .
١٢- مج : و نزلها و پیشکشها می‌آوردند . مک : ندارد .
١٣- مج : [و او را بحشمت و جلال هرچه تمامتر در شهر برده در سرای از همه نیکوتر فرود آوردند].
مک : ندارد .

آورده [پیش سلیمان بردند و] ۱ نزدیک تخت بمرتبهٔ نیک بنشاندند [و حاجبان دور رفتند] ۲، چون جعفر راست ۳ بنشست سلیمان تیزدروی نگریسته وروی درهم کشید وبخشمش، گفت‌زود ۴ از پیش‌من برخیزحجاب اورا بیرون آوردند وهیچکس سبب آن ۵ ندانست، تا نماز پیشین گذارد و بشراب میل کرد و اصحاب مجلس‌وندما حاضر آمده بنشستند چون دیدند که سلیمان بنشاط آمده منبسط گشت یکی از خواص گفت بندگان را عقدهٔ در خاطر است [که‌حل آن مگر رای گره‌گشای حضرت ملك خواهدفرمود] ۶ گفت کدام است‌آن ۷ ؟ گفت جعفر برمکی رابچندین اعزاز واکرام و تجمل و احترام جهت شغل ۸ (کذا) از بلخ خواندند و چون‌درپیش تخت‌بنشست اورا در حال راندند سبب چه بود ؟ سلیمان گفت : اگرنه مرد بزرگ بودی [و از راه دورآمده] ۹ میفرمودم تاهماندم‌ناچیزش‌میکردند که‌باخود زهرقاتل همراه‌داشت و نخست بارکه پیش من آمد زهر تحفه آورد، یکی از ندیمان گفت دستوری باشد که پیش او روم ۱۰ و از این حال استکشافی نمایم تا چه خواهدگفت، رخصت ۱۱ یافت و ۱۲ بنزدیک جعفر رفت و پرسید که چون بنزدیک ملك رفتی با خود زهر

۱- مج : [پیش سلیمان بردند و] . مک: ندارد .
۲- مج : و حاجبان دوز رفتند . مک : ندارد .
۳- مج : جعفر بنشست . مک: جعفرراست بنشست .
٤- مج، گفت از پیش. مک : گفت زوداز پیش .
٥- مج: سبب آن ندانست .
مک: سبب ندانست .
٦- مج : [که حل‌آن مگر رای‌گره‌گشای‌حضرت ملک خواهد فرمود] .مک: ندارد
۷- مج : کدام است‌گفت . مک : کدام است آن گفت .
۸- مج : واحترام جهت شغل از بلخ . مک : و احترام از بلخ .
۹- مج : [و از راه دور آمده] . مک: ندارد .
۱۰ - درمج . مک و مد: آورم. وظاهراً . او روم .
۱۱- مج : واز این حال استکشافی نمایم تاچه خواهدگفت رخصت .
مک : واز این استکشاف نمایم رخصت .
۱۲- مج : یافت و بنزدیک : مک : یافت‌بنزدیك .

داشتی؟ گفت بلی[واکنون نیزدارم] ۱ درزیرانگشترین منست و پدر من نیزهمچنین۲ داشته و این انگشترین مرا ازپدرمیراث رسیده و هر گز پدران من بدین انگشترین موری نیازرده‌اند[تا بآدمی چه رسد اما از جهت حزم و احتیاط نگاه داشته‌اند] ۳، وبسیاری از ۴ پادشاهان مرا از جهت مال ۵ و خزاین مطالبات نموده‌اند و رنجها و شکنجها رسانیده ٦،در ین حال سلیمان مراطلب فرمودچون‌سبب معلوم نبود اندیشیدم که اگر از من خزینه طلبند یا ۷ چیزی خواهد که ادا نتوانم کرد [یا تعرضی رسانند که بیرون طاقت من باشد این نگین بردارم و] ۸ این زهر بکار برم تا از محنت و مذلت باز رهم .

ع : مردن اولیتر که‌در بی اعتباری زیستن .

چون‌این سخن بگفت ۹ آن‌شخص بازگشت وصورت‌حال ۱۰ پیش سلیمان بازنمود او را ازحزم و بیداری و پیش بینی ۱۱ و هشیاری جعفر عجب‌آمد و خاطربااو خوش کرده عذر او مقبول داشت ۱۲ و فرمود که بار گیر خاص او ببرند و همهٔ بزرگان

۱- مج : [و اکنون نیز دارم]. مک: ندارد .

۲-مج : همچنین داشته . مک : نیز داشته .

۳- عبارت‌میان دو قلاب از زیادات مج است ودرمک ومد ندارد .

٤- مج : بسیاری از پادشاهان .

مک : بسیاری پادشاهان .

٥- مج : جهت مال وخزاین . مک : جهت خزاین .

٦- مج : رنجها و شکنجها رسانیده‌درین . مک : رنجها رسانید درین .

۷- مج : از من خزینه طلبند یاچیزی خواهد . مک : از من‌چیزی خواهد .

۸- مج : عبارت . [یا تعرضی رسانند . . . . بردارم و] اززیادات مج است ومک و مد ندارد.

۹- مج : چون این سخن بگفت آن شخص . مک : آن‌شخص .

۱۰- مج : وصورت حال پیش . مک : وپیش .

۱۱- مج : و بیداری و پیش‌بینی وهشیاری . مک : وبیداری‌وهشیاری .

۱۲- مج : خوش‌کرده عذر او مقبول داشت وفرمود .

مک : خوش‌کردوفرمود .

بدر خانهٔ او روند واو را باعزاز واجلال تمام بدرگاه آورند. دیگر روز[۱] چون پیش سلیمان آمد شرف دستبوس یافت و اورا بنشاندند[۲] و هرگز کسی سلیمان رابدان خرمی ونشاط آنروز ندیده بود پس[۳] درحال خلعت وزارتش پوشانیده دوات پیششن نهادتاچند نشان درپیش او بنوشت وتوقیع کرد .

چون سلیمان از بارگاه برخاست[۴] میل شراب کرد و مجاسی بیاراست از زر و جواهر وفراش واوانی وتکلفات غریب که هرگزمثل آن ندیده بودچون بسبب نشاط و شراب دهشت و حجاب از میانه کرانه گرفت جعفر از سلیمان پرسید[۵] که از میان این همه مردم ملک بچه دانست که من زهردارم ؟ گفت بامن دومهره است مانند چراغ اما چراغ نیست که از خزاین ملوك فرس بدست من افتاده[۶] و هرگز از خود جدا ندارم که پیش من از همه خزاین و غرایب و رغایب عالم عزیزترست و بربازوی

۱- مج : تمام آورند دیگر روزچون .
مک : تمام بدرگاه آورند چون .
۲- مج : یافت و اورا بنشاندند و هرگز .
مک : یافت وهرگز.
۳- مج : ندیده بود پس درحال.
مک : ندیده بود درحال .
٤- مج : و توقیع کرد. چون سلیمان ازبارگاه برخاست میل شراب .
مک : و توقیع کرد بعداز آن میل شراب .
٥- مج : مجلس بیاراست از زر وجواهر و فراش و این تکلفات غریب که هرگز مثل آن ندیده بود چون بسبب نشاط و شراب دهشت و حجاب از میانه کرانه گرفت جعفر از سلیمان پرسید .
مک : مجلسی بیاراست چون دهشت از میانه کرانه گرفت جعفر پرسید .
٦- مج : مانند چراغ اما چراغ نیست که از خزاین ملوك فرس بدست من افتاده و هرگزازخود .
مک: مانند جزع و هرگزازخود . و«جزع» بفتح جیم بعربی : مهره سیاه وسفید را گویند . وکلمه جزع ـ طبق نسخهٔ مک ـ با سیاقت عبارت سازگار تر است تاکلمهٔ چراغ.

من بسته است و خاصیتش ۱ آنست که اگر در طعامی یاشرابی یاباکسی ۲ زهر باشد این مهرها حس آن بیابند ودرجنبش آمده بیکدیگر زدن گیرند و بیقرار ۳ شوند. چون توپای بر ۴ ایوان نهادی مهر ها در حرکت آمدند و هر چند ۵ پیشتر می آمدی ۶ جنبش ایشان بیشتر میشد ۷ وچون بنشستی بر هم زدن گرفتند [مرا یقین شد که باتو زهر است] ۸ واگر کسی دیگر بجای تو بودی بی توقف هلاکش میساختم . چون تورا باز گردانیدند مهرها ساکن تر می شدند تااز سرای بیرون شدی مهر ها تسکین یافتند. آنگاه مهرها از باز و بگشاد و بدو نمود ۹ [و گفت تو هر گز مثل این عجب دیدهٔ؟ جعفر گفت من در روزگار خود دوعجب دیده‌ام که مثل آن ندیده‌ام یکی اینکه دست ملکست ودیگر آنکه :

حکایت : ۱

چون بر حسب اشارهٔ ملک بدین ملک می آمدم از نشابور عزیمت طبرستان

۱- مج : جدا ندارم که پیش من از همهٔ خزاین وغرایب عالم عزیزترست و بربازوی من بسته است و خاصیتش . مک : جدا ندارم و خاصیتش .

۲- مک ، آنست اگر در طعامی یاشرابی یا باکسی . مج : آنست که اگرطعام یاشراب با کسی .

۳- مج : زهر باشد این مهر ها حس آن بیابند و در جنبش آمده بیکدیگر زدن گیرند و بیقرار .

مک : زهر باشد درجنبش آمده بیکدیگر زدن وبیقرار .

٤- مج . س : بر . مک . مد : در .

٥- مج : در حرکت در آمدند و هرچند . مک : درحرکت آمد هرچند .

٦- مج : پیشتر می آمدی . مک : بیشتر آمدی .

٧- مج : بیشتر می‌شد . مک : بیشتر شد .

٨- عبارت : [مرایقین‌شدکه باتو زهر است] از زیادات مج است ودر مک ومد و س ندارد .

٩- پس از عبارت : مهرها از بازو بگشاد و بدو نمود ـ عبارت :

[وگفت توهرگزمثل این عجب‌دیدهٔ جعفر گفت ..... هرچند این‌حکایت رادر غرض این‌کتاب مدخلی‌نیست از آنجهت‌آورده شد] تماما از زیادات نسخهٔ مج میباشد و در مک. مد و س ندارد .

کردم بسبب بضاعتی که آنجا داشتم، ملک طبرستان استقبال فرموده بنده را بشهر در آوردند و درسرای خاص منزل داد و از شرایط خاطر جوئی و مهمان نوازی هیچ باقی نگذاشت. روزی بنده را گفت هرگز تماشای دریا کردهٔ گفتم نی فرمود که فردا جهة تماشای دریا ساخته باش گفتم فرمان شماراست، پس فرمود تا ملاحان کشتیها راست کنند و معدّ باشند دیگر روز در دریا نشسته ساقیان شراب می‌پیمودند و میان من و ملک کسی حایل نبود، و درانگشت ملک انگشترینی بود نگینش از یاقوت سرخ که نیکوتر از آن ندیده بودم از غایت خوبی آن نگین هرزمان در انگشت وی نگاه میکردم، ملک توجه مرا بآن نگین دریافت از انگشت بیرون کرد و پیش من نهادمن ببوسیدم و پیشش نهادم بازش پیش من نهاد و گفت انگشترینی که برسم بخشش از انگشتم بیرون آمده باز بانگشتم نرود من گفتم این انگشترین هم انگشت ملک راشاید.

لخواجه حافظ رح :

گر انگشت سلیمانی نباشد
چه خاصیت دهد نقش نگینی

دیگر باره پیشم انداخت، چون یاقوت بس گرانمایه بود گفتم شاید که در هشیاری پشیمان شود و خاطرش پریشان گردد بازپیش او نهادم، ملک برداشت ودر دریاانداخت، گفتم دریغ از انگشترینی بدان خوبی اگر بدانستم که ملک در انگشت نخواهد کرد و بدریا خواهد افکند می پذیرفتم که من هرگز چنان یاقوت ندیده بودم، ملک گفت چند کرت پیش تو کشیدم قبول نکردی اکنون که بدریا انداختم دریغ و تأسف میخوری اما چارهٔ بکنم که اورا بدست تورسانم پس ملاحان را فرمود تالنگر انداخته کشتیهارا نگاه داشتند وغلامی را فرمود که برو فلان صندوق سیمین را ازخزانه‌دار بستان و پیش من آر، غلام رفت و صندوق راآورد ملک از کیسه خود کلید سیمین بیرون آورد و قفل صندوق بگشاد و ماهی زرّین بر آورد و در دریا انداخت آن ماهی غوطه‌زد و در قعر دریا شد بعد از زمانی بر سر آمد انگشترین در دهان گرفته ملک ملاحی را فرمود تا آن ماهی را با انگشترین گرفته پیش او آورد، ملک انگشترین را بستاند و پیش من نهاد وآن ماهی زرین را در صندوق سیمین نهاده

بخزانه فرستاد . و اینک آن انگشترین حالی بامن است بیرون کرد و پیش سلیمان نهاد سلیمان انگشترین برداشت و بدید و پیش من انداخت و گفت یادگاری چنان مردی را ازدست نتوان داد.

هر چند این حکایت را در غرض این کتاب مدخلی نیست از آن جهت آورده شد] . ۱

۲ واول کسی که بخلافت بر هارون الرشید سلام کرد یحی برمکی بود و هارون او را بمنصب وزارت اختصاص بخشید و تمامی صلاح و فساد ملک را در قبضهٔ اختیار او نهاد، و ازپسران او جعفر را به برادری و هرپسر خود را امیر المؤمنین بیک پسر او سپرد محمد امین را بجعفر و مامون را بفضل، وایام ایشان روزگار دولت عباسیان را بهاری بود خرّم و سبب فراخی نعمت و آسایش بود برجمیع طوائف امم.

وگفته اند که فرزندان یحی همچون طبایع عالم چهار بودند : جعفر دربلاغت ، و فضل در سماحت، و محمد در همّت، وموسی درشجاعت یگانهٔ روزگار بودند،و یحی بنفس خود جامع جمیع این اوصاف و خصایل بود .واگر بذکر مناقب و نشرفضایل منایح ۳ و بسط خصایل ایشان مشغول شویم کتاب بتطویل انجامد.

وباقی فضیلت ومزیة قبة الاسلام ازشرح وغایت مستغنی است(کذا؟)اما اختصار نمود.

ودیگر از ولایات۴ آن نواحی «شبرغان» ولایتی نیکوست مزروع ومحصول بسیار دارد و خربزهٔ آنجا بس خوب و بسیار است چنانچهٔ درآن دیار بخرج نمیرود

۱ـ تااینجا از زیادات نسخهٔ مج میباشد.

۲ـ از اینجا ببعد دو نسخهٔ اصلی مج و مک از حیث مطالب مطابقت دارند مگر اینکه عبارات نسخهٔ مك اندکی مختصر تر است . متن مطابق نسخهٔ مج است و اختلافات جزئی نیز یاد میشود .

۳ـ مَنَحَه مَنحاً الشیء : اعطاه ایّاه . الناقة و کل ذات لبن : جعل له وَبَرَها ولبنها و ولدها فهی المنیحه جمع منائح .

٤ـ مج : ولایت . مک . س : ولایات .

و آنرا از بسیاری ۱ خشک میسازند و قاق خربزه۲ میگویند بهرات و ولایات می‌برند و خالی ازمزه نیست ۳.

دیگر ولایت «اندخود» مسکن اولاد ۴ و احفاد مرتضی مرحوم سید جمال الدین برکه رحمة الله است که پیرو مقتدای حضرت امیر بزرک امیر تیمور گورگان بوده است ، و حضرت امیررا بموجب وصیت در تحت اقدام او دفن کرده‌اند در سمرقند . و سبب اعتقاد آن‌بودکه حضرت امیردر آن فرصت که بنواحی جیحون رسیده نقاره و علمی پیش‌کشی کرده حضرت امیر بدان تفاؤل گرفته و روز بروز که دولت و مکنت حضرت امیر زیاده میشده در ارادت وحسن عقیدت بجانب سید مشارالیه می‌افزوده تا آنکه وصیت فرموده که بعد از وفات او را در تحت قدم سید دفن کنند .

واکثرآن ولایت وقف حرمین شریفین مکه ومدینه است ۵، [و هر سال مبلغ کلی از آنجا حاصل میشدکه گماشتگان مجاوران حرمین‌می‌آیند و میگیرندیاحضرت اعلی درصحبت معتمدان امین بدانجا میفرستند . و از اند خود تا بلخ ۶]

ودرمابین ۷ هرات و بلخ دیگر ولایات‌وسیع است‌مثل : «سان» و «چهاریک»۸

۱- مج : و آنراخشک . مک : وآنرا ازبسیاری خشک .

۲- قاق خربزه : کلمه قاق معرّب یامترک ــ ترکی شده ــ کلمهٔ (کاك) پارسی است که بمعنی : خشک شده میباشد مانند : گوشت قاق (یاگوشت‌کاك) و خربزه قاق و نان قاق یعنی : گوشت خشک شده وخربزه خشك شده و نان خشك شده . فرهنگ آنندراج و غیاث اللغات .

۳- راجع به تفصیل جغرافیای (بلخ) و (شبرغان) و (اند خود) به‌تعلیقات مراجعه شود .

٤- مج . مسکن اولاد اولاد ــ مکرراً ؟ .

٥- عبارت : [و هرسال مبلغ‌کلی از آنجا ..... و از اند خود تابلخ ....]از زیادات نسخهٔ مج میباشد .

٦- بعد ازکلمه(بلخ) در نسخهٔ مج جای چندکلمه‌سفید و نانویس است .

٧- این‌کلمه در مج (درپائین) نیزخوانده میشود .

٨- مج : «سان» و «چهاریك» مك : «سان» و «جاد» و «سك». حافظ ابرو میگوید : بلخ : از شهرهای قدیمی خراسان است و توابع آن : تخارستان . سمکنان . بغلان طالقان. اند خود. شبورغان . فاریاب . بامیان . میمنه . کابل و تاکنار رود سند از توابع شهر بلخ واز زمین‌خراسان‌است . (جغرافی حافظ ابرو)

و «میمنه» و «قیصار» و غیر آن.

و «مرغاب» و «مروجاق» نیز ولایتی بغایت نافع است ومردم هرات را از آنجا تمتع بسیار است از اغنام و مواشی و غله و کنجد و محصولات دیگر خصوصا برنج آنجا بتکلفی میشود که در سفیدی و پالیدگی[۱] و پاکیزگی وشفافی، برنج گلبار را گله بار[۲] است چنانچه بهمهٔ ولایات خراسان از آن برنج می برند.

دیگر از شهرهای نامور وولایات معتبر خراسان بلده[۳] «مروشاهجان» است که تختگاه پادشاه با انتباه سلطان سنجر سلجوقی بوده، و آن دو مدینه است یکی مرو کهنه که سلطان سنجر مذکور ساخته وحالا ویرانست و گنبد مرقد اوآنجاست و آن از عظایم عمارات ممالک عالم است و همچنان در غایت استواری است که خلل را بدان

۱- پالیده: بر وزن نادیده: صاف شده و صاف کرده. و خلاصه را گویند. فرهنگ جهانگیری.

۲- برنج گلبار را گله بار است: کلمهٔ گلبار در نسخه هابکاف تازی و یاء مثناة تحتانی نوشته شده اما ظاهرا این کلمه (گلبار) بگاف پارسی و باء موحده تحتانی است و (گلبار) نام محله‌ایست از محلات شهر اصفهان و نام بلوکی است از بلوکات آن شهر که برنج آن بسیار خوب و در خراسان مرغوب ومشهور بوده است.

و(گله): بضم گاف پارسی و فتح لام و اخفاء هاء: زلف و موی مجعد وپیچیده. غوزهٔ پنبه.

و بکسر اول: شکایت. و یا (کله): بفتح کاف تازی: گوئی که گاه خنده بر چهره و رخسار جوانان خوبروی افتد. امیرخسرو گوید:

چون خنده در آن لعبت دلخواه افتد　　　چه در کله افتد و مرا آه افتد.

فرهنگ. جهانگیری. آنندراج. و معنی عبارت: (برنج گلبار راگله باراست) که صنعت بدیع تجنیس در آن بکار رفته است. برنج گلبار باهمه خوبی پیش برنج مروجاق گله بار آورد. یابرنج مرو جاق نسبت به برنج گلبار همانند گوی چهره و رخساره خندان خوبرویان است و چنانچه آن گوی از رخسار زیبای خوبرویان زیباتر است برنج مرو نیز از برنج گلبار بهتر است. و یا برنج مرو مانند غوزهٔ پنبه است.

۳- مج: معتبر خراسان بلدهٔ مرو. مک: معتبر مرو.

راه نیست. [۱] دوم سر وجدید است که پادشاه مرحوم [۲] میرزا سنجر بنا فرموده چنانچه مقرب الحضرت السلطانیه [۳] امیر نظام الدین علیشیر عمّت آثار معدلته در قصیدهٔ فرموده است.

بیت:

ملک دل پیر و جوان راهست آبادان زعشق
بانی سرو کهن سنجر ز نو هم سنجر است

واین بلده ایست عظیم و باسعت و منفعت [۴] و مزروعات و محصولات بی حد و غایت و آب رود مرغاب آنجا منتهی میشود و توابع و مضافات [۵] بسیار دارد [وآن مقدار غله و پنبه که آنجا حاصل میشود از هیچ ولایت حاصل نمیشود و اکثر نانی و جامگی [۶] اهل هرات از محصولات غله و پنبه آنجاست] [۷]. و سلاطین خراسان بسبب بسیاری هیمه و [۸] خوشی هوای زمستان قشلاق آنجا میکنند و خربزه بغایت

۱ـ مج: [و همچنان درغایت‌استواری‌است که‌خلل را بدان راه نیست]. این عبارت از زیادات مج است ودر مک و مد ندارد.

۲ـ در نسخهٔ مج بعد از کلمهٔ (مرحوم) و پیش از کلمه (چنانچه) جای چند کلمه سفید و نانویس است و عبارت: (میرزا سنجر بنافرموده) از زیادات نسخهٔ مك میباشد.

۳ـ مج: چنانچه مقرب الحضرت السلطانیه امیر نظام الدین علیشیر عمّت آثارمعدلته درقصیدهٔ فرموده است. بیت: مک: سنجر بنافرموده. امیر علیشیر:

٤ـ مج: و مزروعات و محصولات بی حد و غـایت آب رود. مک: و منفعت و آب رود.

٥ـ مج: و توابع و مضافات بسیار. مک و توابع بسیار.

٦ـ جامگی: بروزن خانگی وظیفه ماهیانه که به جیره‌خوار دهند و باین معنی مجاز است چه این‌کلمه مرکب از (جامه) و یاء نسبت است و در اصل بمعنی بهای جامه‌ورخت بوده ـ فرهنگ آنندراج.

۷ـ عبارت [و آنمقدار غله و پنبه‌که آنجا .... از محصولات غله‌و پنبه آنجاست]. از زیادات نسخه‌مج میباشد و در مک مد و س ندارد.

۸ـ مج: بسبب بسیاری هیمه و خوشی هوای. مک: بسبب خوشی هوا.

شیرین و لطیف از آن زمین بسیار ۱ حاصل میشود .

۲ [چنانکه در میان زمستان باوجود لشگر گران که در ولایت قشلاق ۳ میکنند خرواری خربزه بدو تنکچه ۴ و کمتر میباشد، [تاحدی خوب و مرغوبست که با وجود خربزه لنگر امیر غیاث وفلبندان ۵ پادشاه و بعضی اکابر هرات میفرمایند تا از مرو که از آنجا تابهرات شصت فرسخ است خربزه می‌آورند .و یکمن غله که در آن مزروع میشود گـاه هست که صد من محصول میشود، و زراعت آنجا بغایت آسان است چندان می‌باید که تخم ریز شود که جانور نخورد] . و توابع و مضافات بسیار دارد چون : «ماجان» و «تلختان» ٦ و غیر آن .

۱- مج : زمین بسیار حاصل .

مک . مد . س : زمین حاصل .

۲- عبارت :

[چنانچه در میان زمستـان ..... که جانور نخورد] از زیادات نسخه مج است .

۳- قشلاق : بکسر قـاف از لغـات مغولی است بمعنی . جاهای گرم که زمستان در آن بسر میبرند و ییلاق ضد قشلاق است . غیاث اللغـات . فرهنگ وصاف و آنندراج.

٤- تنگچه بفتح اول و ثالث و سکون ثانی با گاف پارسی . نوعی از نقدینۀ رایج هندوستان و آن دوفلوس بـاشد . ودر برهان . تنگه مقداری از زر و پول باصطلاح هرجای. و ظاهراً تنگچه . تعبیر دیگری است از تنگه- فرهنگ . برهان قاطع . آنندراج .

٥- فلبندان . بفاء و درتضاعیف اوراق گذشته بقاف نوشته شده در جغرافی حافظ ابرو نیز بفاء و قاف هر دو نوشته‌است ضبط آن در جائی بنظر نرسید .

٦- ماجان . تلختان . ابن خلکان. و ابن قتیبه دینوری‌مینویسند . (ابومسلم‌از مردم دهکدۀ «ماخوان» یکی از دیه‌های دهستان « فریدن » از توابع شهر مروشاهجان بود و آن‌دهستان ملک او بوده است .

- و فیات الاعیان - ج/۱ ص ۳۰۳ و اخبار الطوال - ص ۱۱۲

و حافظ ابرو میگوید . (و ابو مسلم از مرو خروج کرد و وطن او دهکده«ماخان» از توابع آنشهر بوده و دهکده «ماباب» نیز از آندهستان است و از زمان ویرانی شهر مرو و توابع آن بردست لشگریان چنگیز سال ٦١٦ تازمان‌شاهرخ میرزا از آبادانی مرو همین دهکده «ماخان» معمور مانده که مزارع بسیار وغله خوب‌دارد) .
جغرافی حافظ ابرو ورق ١٧٤- .

وخروج ابومسلم ۱ که خوارج‌را برانداخت از اینجا بوده و نام اوعبدالرحمن بن مسلم است در شهور سنه تسع و عشرین و مایه اظهار دعوت نمود و چنین گویند که بنی مروان آگاهی یافته بودند از اهل کهانت‌یا از اصحاب نجوم که زوال ملک ودولت ایشان از پیش کسی‌خواهد بود که نام او عبدالرحمن باشدچون عبدالرحمن بن محمد الاشعث ۲ از سیستان‌بیرون آمد بنی مروان ازنکبت زوال مملکت‌خودخایف گشتند خالدبن یزید بن معاویه ۳ ـ که مادر او رامروان داشت بکتاب اوایل عالم بود و وقوف تمام داشت ـ از عبدالملک بن مروان پرسید که از کدام شهر ظاهر

۱ـ ابو مسلم : نام اصلی ایرانی او «گودرز پسر و ندادهرمزد» از مردم خراسان و از دهکده «ماخوان» یا دهکده «سنگ رود» جزء دهستان «فریدن» از توابع شهر مرو شاهجان بوده است . ابومسلم‌پس‌از چندسال‌که‌برای پیدایش یك جنبش ملی برعلیه‌تازیان و دولت‌آل مروان در پنهانی کوشید در شب آدینه ۲۳ ماه‌رمضـان بسال۱۲۹ به‌پیشوائی خراسانیان دردهستان فریدن مرو قیام‌کرد . ابومسلم تا آن تـاریخ نسبت به کیش باستانی ایران وفادار بوده و در هنگام قیام نام ایرانی خود راتغییر داده و کنیه عربی «ابومسلم» را برخود نهاد. وفیات الاعیان ـ ابن خلکان ـ ج ـ۱ـ ص ۳۰۳ ـ اخبار الطوال ـ دینوری شرح نهج البلاغه ـ ابن ابی‌الحدید)

۲ـ عبدالرحمن بن محمد بن الاشعث از سرداران نامدار اموی در عراق بر حجاج (والی عراقین) خروج‌کرد ، جنگهای (وقعهٔ اهواز) و (دیرالجماجم) او باحجاج مشهور است ، وی درسال ۸۳ ه در خراسان (بادغیس‌هرات) غدراً کشته‌شد . (الکامل ـ ابن‌اثیر ج/٤/ ص ۲۰۰ ، ص ۲۲۳، ص۲٤۱. البیان و التبیین ـ جاحظ ـ ج/۲/ ص ۲۸).

۳ـ خالدبن یزید بن معویة بن ابی سفیان اموی در صنعت کیمیا و علم طب یدی داشته و معاصر عبدالملك بن مروان (از خلفاء بنی امیه) بوده و وفات او در سال ۸۵ ه اتفاق شده است ـ داستان پیشگوئی قیام ابومسلم خراسانی درجائی به نظر نرسید اما ابن خلکان مینویسد :

بنی مروان بواسطه حدیثی که از پیغمبر روایت‌شده براینکه مردیکه مادرش «حـارثیه» باشد خلافت را از ایشان خواهد ربود . اولاد عباس را از تزویج زنان حارثیه منع‌کرده بودند تا اینکه‌عمر بن عبدالعزیز این‌تصمیم را ابطال نموده و عبداله سفاح‌اولین خلیفه عباسی از یک زن «حارثیه» بوجود آمد .

وفیـات الاعیان ج/ ۱ ص ۳۰۳ ـ ۳۰۸ ـ .

شده است ؟ گفت : ازسیستان عبدالملک‌را گفت: مترس و[1] اندوهگین مباش مادام که از مرو بیرون نیامده است .

و چون ابو مسلم برخراسان مستولی گشت مسجد جامع مرو را (کذا؟) [2]وبر دوطرف او بازارها بنا کرد .

نقلست: که از اهل هرات ابومسلم از پیری پرسید که چند سالهٔ؟ گفت: شش سالهٔ گفت : چگونه تواند بود و تو مرد پیر شدهٔ ؟ گفت : ای امیر عمر آنست که در ایمنی و فراغت[3] بگذرد و مادر عهد تو از ظلم و تعدی ایمن شده‌ایم [و این شش ساله بیش نیست اوقاتی که در روزگار بنی امیه گذشته آنرا از عمر نمیدانیم] [4]

لمؤلفه :

تا چند بی تو باشم بر لب رسید جانم

عمری که‌بی توبگذشت‌آنراچه عمرخوانم

پس چون کار خلافت بسعی جمیل ابومسلم برابوالعباس عبدالله سفاح قرار گرفت ابومسلم اجازت خواست و بطواف مکهٔ مبارکه رفت . و چون حج گذارده‌باز آمد سفاح وفات یافته بود و خلافت بر برادر او ابو جعفر[5] منصور قرار گرفته در سنهٔ ست و ثلثین و مایه خلایق همه اورا بیعت کردند الاعم او عبداله بن علی .

۱- مج : گفت مترس و اندوهگین .
مك : گفت اندوهگین .

۲- ظاهرابعد ازکلمه : مرورا- عبارتی نظیر : بنیادکرد یاساخت حذف شده است و نسخه‌های : مج . مک و مد یکسان است .

۳- مج :که در ایمنی و فراغت بگذرد .
مک :که‌در فراغت بگذرد .

٤-مک : و تعدی ایمن شده‌ایم . لمؤلفه .
وعبارت : [واین شش ..... از عمر نمیدانیم] . از زیادات مج میباشد .

٥- مک . مد : برادر او ابو جعفر منصور .
مج : برادر او منصور .

که‌ازشام قصد عراق کرد منصور ابو مسلم را بدفع او فرستاد تا او را گرفته پیش منصور فرستاد[۱] .

پس در سنه سبع و ثلثین و مایه روز چهار شنبه هفتم شعبان منصور ابومسلم را کشت و مدت دولت ابومسلم‌هشت‌سال بود .

و از خاك مروبزرگان‌دین‌ودنیا بسیار خواسته‌اند و در ایام گذشته معموری و آبادانی و جمعیت[۲] مرو کهنه از حد متجاوز بود چنانچه در وقتی که تولی خان‌بن چنگیز خان محاصره آن کرده بوده نود[۳] هزار مرد جنگی از آنجا در قلم آمده . و در آن وقت حاکم‌مرومجدالملک[۴] نام بوده از تعیین سلطان جلال‌الدین‌محمدخوارزمشاه [۵][چون تولی‌خان بمرو رسید گویند تا شش روز چون آب خندق در گرد شهر میگشت و از متانت بروج و حصار و حصانت باروی استوار و خندق عمیق وسیع

۱- ابوالعباس سفاح عبداله بن محمد نخستین خلیفه عباسی ۱۳ ربیع‌الاول‌سال ۱۳۲ درشهرکوفه بردست خلافت نشست و در ذی الحجه سال ۱۳٦ به بیماری آبله در شهر «انبار» در گذشت وبرادرش ابو جعفرمنصور در همان تاریخ بجای او نشست وابومسلم خراسانی در روز پنجشنبه ۲۵ شعبان سال ۱۳٦ ه در شهر «رومیه» از شهرهای(مداین کسری) بامر آن خلیفهٔ غدار بقتل‌رسید ـ و فیات الاعیان . ابن خلکان ج ۱/ ص ۳۰۳ ـ اخبار الطوال . ابو حنیفه احمد بن داود الدینوری المتوفی سنة ۲۸۱ ه.

۲- مج : معموری و آبادانی مرو . مك : معموری و جمعیت مرو .

۳- مج :کرده بود هزار . مك:کرده‌بود نود هزار .

٤- مجدالملك : در تاریخ جهانگشای جوینی : این نام را «مجیرالملك» نوشته گوید : «یمه و سبتای اوایل ربیع الاخر سنه سبع عشر و ستمایه نیشابور رسیدند و ایلچی به نزدیك مجیرالملك کافی و فریدالدین و ضیاء الملك زوزنی که وزراء و صدور خراسان بودند فرستاد »

٥- عبارات :

[چون‌تولی‌خان بمرو رسید..... اطناب‌نمیرود]تا آخراین فصل‌از زیادات نسخه مج میباشدو در مك و مد و س ندارد .

و شرفات متین رفیع آن تعجب مینمود بعدازآن فرمود تا از هرطرف شهرده هزارمرد جنگی شهر را احاطه کردند و از خشت و خاك و اشجار و خاشاك خندق را بینباشتند چنانکه پیاده و سوار آسان بپای باره و حصار می رفتند سپاهیان مرو از دروازه ها بیرون آمده بجنگ در پیوستند و در یک ساعت قریب بهزار کس از سپاه کفار بقتل آوردند تولی خان چون تهور و جلادت و بسالت ایشان بدید بحدت تمام از میان سپاه بیرون رانده بجنگ مشغول شد و بیکبار قریب بیست هزار سوار خونخوار بر مرویان حمله کردند و بسیاری را بقتل آوردند .

لفردوسی :

چو برق درخشنـده از تیره میغ
همی آتش افروخت از گـرز و تیغ
زمین شد بکـردار دریـای قیـر
همه موجش از خنجر و گرز و تیر
زخوی و زخون خـاك آوردگـاه
شد آغشته تا پشت ماهی و ماه

و تا بیست و دو روز برین منوال میان ایشان جنگ و جدال و کوشش و قتال بود آخر بصلح پیش رفتند و امام جمال الدین راکه از اکابر ائمهٔ مرو بود باده تن از فقها پیش تولی خان فرستاده التماس عفو و اغماض نمودند. تولی خان ایشان رابنواخت و امام را بتشریف خاص و همراهان او را بخلعت فاخر اختصاص بخشید چون ایشان باز آمدند روز دیگر مجیرالملک ۱ باده تن دیگر بامید عفو و امان پیش تولی خان رفت و چون بدرگاه رسیداسرا او را بازداشتند و تکلیف کردند تا مبلغ چهار صدهزار دینار برچهار صد خواجه مالدار نسخه نوشت و بدیشان داد .

چون شهر بی‌سر و بی‌سردارشد مغولان خواجها را ازشهر بیرون می آوردند و شکنجهای عظیم میکردند بانقود و عروض و نفایس اموال و رغایب و اثقال چندان

۱ـ اندکی پیش این نام را مجدالملک نوشته است .

بیرون آوردند که گوئی فحوای کریمه : و اخرجت الارض اثقالها، سمت ظهور یافت . و بعداز دو روزکه آن زمره اشرار کفار قریب بده هزار مسلمانرا بقید و شکنجه کرده بودند و مجیرالملک را مثله و مصاحبان اورا شهید کردند و تولی خان فرمان داد تا شهر مرو را خراب سازند و تمامی خلایق را بکشند و بر هیچکس ابقا نکنند سپاه رو سیاه او بشهر در آمده مردم را بصحرا بیرون آوردند و چهار روز مردانرا از زنان جدا کردند و چهل کس را از مردم پیشه‌ور مثل : سیاف وحدّاد و سرّاج وکمانگر بجان امان دادند و تیغ بی‌دریغ در باقی‌مسلمانان نهادند تاهمه‌را بقتل آوردند و در تواریخ چنین آمده که هرسری ازلشگر کفار دویست ودهنفر رسیده بود که بکشند ومدت پنج روز بایست تامردم مقتول شوند ،

بعد از آن تولی خان از مرو عنان عزیمت بجانب نشابور تافت چون دومنزل برفت دوهزار سوار نامزد کرد که بمرو مراجعت نمایند و هرکس را بیابند بقتل رسانند قرب ده هزار مردم دیگر را که در سوراخها و چاهها مخفی مانده بودند و بیرون آمده همه را شهید کردند . در تاریخ علائی(کذا؟)[۱] چنین مسطور است که سیزده شبانروز شمار کشتگان کردند هزار هزار و سیصد هزار وکسری سوی مردم مجهول و غریب در قلم آمد که شهید کرده بودند . الحکم لله تعالی و تقدّس .

---

۱ ـ تاریخ علائی: ظاهراًمقصود مصنف کتاب تاریخ «جهانگشا» تالیف علاءالدین عطاملک بن بهاء الدین محمد بن محمدالجوینی متولد بسال ۶۲۳ ه ومتوفی در ۶۸۱ ه میباشد .

تالیف این کتاب درسال ۶۵۰ ه آغاز ودر سال ۶۷۳ ه بپایان رسیده است شرح وقایع فتوحات و قتل عام وتخریبات تاتار در بلاد خراسان در آن کتاب مبسوطاً مذکور است و مطالبی راکه اسفزاری درخصوص قتل‌عام شهر مرونوشته وبه«تاریخ علائی» نسبت داده است در تاریخ جهانگشا مذکور و تقریباً اغلب عبارات و عین الفاظ اسفزاری از آن کتاب اقتباس گردیده است اما بهر حال در جائی دیده و یاشنیده نشده است‌که تاریخ جهانگشای جوینی به «تاریخ علائی» شهرت داشته باشد . ؟

کاتب چلبی نیز گویا نام‌کتاب تاریخ علائی را از افواه شنیده وشاید هم در همین کتاب اسفزاری دیده است ولی بذکر نام آن اکتفا نموده وهیچگونه شرح و توصیفی برآن نیفزوده‌است.

(کشف الظنون ــ ج ۱ ص ۲۲۷)

بیت :

این چه استغناست یارب وین چه قادر حاکمی است
کین همه زخم نهانست و مجال آه نیست

و مثل این فترات دیگر درآن بلده واقع شده که بیان آن درمقصود این کتاب مدخلی ندارد لاجرم باب اطناب نمیرود] ۱.

دیگر ما بین هرات و مرو سرخس ولایت خوبست ومحصولات بسیار از آنجاحاصل است و تفتازان که استاد ائمهٔ محققین مولانا سعد الملة والدین التفتازانی از آنجا خواسته از توابع و یست و مزار فیض آثار وی آنجاست و دیگر مزارات متبرکه ۲ در سرخس هست از جمله مرقد بزرگوار شیخ ابوالفضل حسن قدس سره در نفس ۳ سرخس است .

و چنین نقل میکنند که حضرت سلطان الاولیاء ۴ شیخ ابوسعید ابی الخیر قدس اله اسراره فرموده است که هر کس گرد ۵ مزار شیخ ابوالفضل حسن هفت نوبت طواف کند و هر نوبت این بیت بخواند که .

بیت : ۶

معدن شادیست این معدن جود و کرم
کعبهٔ ما کوی تست قبلهٔ مردم حرم

۱- تا اینجا اززیادات نسخهٔ مج میباشد .

۲- مج : ودیگر مزارات متبرك در . مك . مد : و مزارت متبرکه در.

۳- مج : حسن قدس سره سرخس است . مك : حسن قدس سره دز نفس سرخس است .

٤- مج : و چنین نقل میکنندکه حضرت سلطان الاولیاءشیخ .
مك . مد : و حضرت شیخ .

٥- مج : فرموده است که هرکس گرد مزار .
مك . مد : فرموده که هرکس مزار .

٦- مج : بیت .
مك و مد : ندارد .
س : نظم .

همچنان باشد از روی فضیلت که خانهٔ کعبه را طواف کرده است .

دیگر مهنه و ابیورد و نسا و لایات معمور و خوش هوا با مواضع و مزارع و ضمایم و توابع دلگشاست . و مزار بزرگوار فایض الانوار قطب الابرار و سلطان الاحرار[۱] سلطان ابوسعید ابوالخیر نورالله مضجعه در مهنهٔ مبارک که است[۲] [ورفعت مرتبت و منزلت و نور فیض و راحت و کثرت مداخل و منفعت و فوائد و موايد آن زیاده از آنست که بقلم توان آورد].

۱ـ مک : قطب الابرار و سلطان الاحرار سلطان ابوسعید . مج : قطب الابرار سلطان ابوسعید .

۲ـ عبارت :

[و رفعت مرتبت ومنزلت نورو .... زیاده از آنست که بقلم توان آورد] اززیادات نسخه مج است و در مک و مد و س ندارد .ـ

چمن دوم[1]

از روضه پنجم

در ذکر «مشهد مقدس رضوی» علیه السلام[2] و بعضی خصایص خواف و غیر آن «حضرت سلطان خراسان» و «جام» و «خواف» و «باخرز» و «ترشیز» و «جوین» و «بحر آباد» و «اسفراین» که در جانب غربی بلدهٔ هرات است .

از عظایم بقاع عالم که کعبهٔ حاجات طوایف امم و قبله اقبال[3] بنی[4] و بنات آدم و مهبط آثار افاضات ربانی و مطرح آیات کرامات صمدانی و مطلع آفتاب سعادات

۱- مج : دوم . مک . مد . دویم .

۲- مج مشهد مقدسه و بعضی خصایص خواف و غیر آن . سلطان خراسان و خواف و باخرز و ترشیز.

مک : مشهد مقدس رضوی علیه السلام و جام باخرز و خواف و ترشیز .

۳- مج : قبله اقبال بنی . مک : قبله بنی .

٤- شهر طوس مابین سنوات ۸۳۰ — ۸۹۷ ه بکلی ویران و بقیة السیف سکنهٔ آن بسناباد — که در در آنوقت شهرچهٔ شده بود — مهاجرت نموده و زمانی که اسفزاری این بخش ازکتاب رامی‌نوشته دیگر از آن شهر باستانی بزرگ جز اطلال و خرابه ها چیزی برجای نبوده است .

(جغرافی حافظ ابرو - آثار البلاد - قزوینی - مسالک الممالک ابن خرداد به ص ۲۵ لیدن)

قدیم ترین کتابی که در آن ذکر کلمه «مشهد» شده است «صورة الارض» ابوالقاسم ابن حوقل النصیبی رحاله مشهور است که در سال ۳۳۱ ه بشهر طوس و دهکده سناباد رسیده گوید : « و قبر علی بن موسی الرضا درخارج شهر نوقان در مشهدی نیکو بنیاددر دهکدهٔ ایست که سناباد نام دارد واین دهکده باروئی استوار دارد ، و در مشهد امام جمعی معتکف و مجاور میباشند » « صورة الارض - ج / ۲ ص ۱۱۹ لیدن) .

جاودانی و مورد مرادات دو جهانی آمده مشهد منوّر سامی ۱ و مرقد معطر نامی حضرت شاه اولیاء و سلطان اتقیا نُور باصرهٔ بینش و نَور حدیقهٔ آفرینش زبدهٔ ارکان ولایت و امامت صفوهٔ عناصر هدایت و کرامت .

لخلّاق المعانی کمال اسمعیل :

ای خط استوارا انصاف تو موازی
وی سطح آسمانرا درگاه تو مشاکل
گر از همای قدرت برچرخ سایه افتد
گردد زیمن جاهت هندوی چرخ مقبل
ای از کمال جاهت دست زمانه قاصر
وی از علوّ قدرت اوج ستاره نازل

فلذهٔ ۲ جگر حضرت خواجه انس و جان مدلول مروّیه: ستدفن بضعة منی بارض خراسان، قدوه اصفیاء وقبله اصحاب تقی امام ابوالحسن علی ابن موسی الرضا علیه‌السلام و التحیة والدعاست ۳ . که طوایف اولاد آدم از اقاصی بلاد عالم روی ارادة و نیاز بدان کعبهٔ عزّ و ناز دارند .

ع : روی در قبله کنند اهل زمین از هر سو .

و جمعیت و جامعیت و نور و صفا و فیض و ضیاء و روح و ریحان و امن و امان که درآن بارگاه کعبه‌اشتباه است درتمامی اقالیم هیچ جانشان نمیدهند .از زینتها و تجملات و فروش‌قیمتی و شمعدانهای زرین و سیمین و دیگر ادوات که در آن‌بقعه جمع آمده بی آنها که نقبا وسادات‌بردانده و تلف‌میشود در هیچ‌بقعه‌نیست وازطایفان و عاکفان در آن آستان کروبی آشیان ازدحامی است که ازشرح مستغنی است‌چه‌در ۴ احادیث نبوی عم آمده است که هر کس از سر ارادة بقدم سعی سعادة طواف‌وزیارت

۱ـ مج : مشهد سامی و مرقد نامی حضرت . مک : مشهد منوّر سامی و مرقد معطر نامی .

۲ـ فلذه : القطعة من الکبد اواللحم اوالذهب او غیر ذلک جمع : فلذ و افلاذ .

۳ـ مج : والدعاست که . مک: والدعاکه .

٤ ـ مج :که چه در احادیث . مک : ودر احادیث.

آن عتبهٔ علیه ۱ در یابد ثواب هفت حج مقبوله در دیوان اعمال اونویسند .

اسم میمونش علی است . و کنیت همایونش ابوالحسن و لقب شریفش : «رضا» و : «مرتضی» ولادة با سعادتش در مدینه بوده سنه ۲ ثمان و اربعین و مایه .

و سبب رسیدن امام بدین دیار و شهادت یافتن آن بود که در زمان خلافت مامون از اطراف و جوانب علویان خروج میکردند و ۳ مامون همیشه از این حیث پریشان بود ۴ [و ممالک مامون نبود . تابسبب این معنی] بارباب فراست واصحاب کیاست ۵ مشاورت نمود و بعد از تفکیر و اندیشه بسیار رایها برآن ۶ قرار گرفت که حضرت امام را مامون ۷ ولی عهد خو گرداند تاطوایف ساداتدل بر امامت وخلافت او نهاده دیگر تهییج فتنه نکنندپس چون بحضرتامام بیعت نمودند که بعدازمامون خلیفه باشد اولاد عباس غمناك و ملول خاطر شده گفتند که مامون بی جهتی و بی موجبی بمجرد توهمی ۸ اهل بیت خودو آلعباس را از نعمت خلافت محروم ساخت و کار بدان انجامید که طایفهٔ از ۹ مخصوصان و هواخاهان آلعباس طریق مخالفت و طغیان ۱۰ پیش گرفته باعم مامون ابراهیم بن المهدی ۱۱ بیعت کردند و نام مامون را ازخطبه انداختند .

۱- مج : زیارت آن عتبه . مک : زیارت عتبه .

۲- مج : بوده سنهٔ ثمان . مک : بوده ثمان .

۳- مج : میکردند مامون .مک: میکردند و مامون .

٤- عبارت : [وممالک مامون نبود تابسبب این معنی] اززیادات نسخه مج است.

٥- عبارت : [و اصحاب کیاست] از زیادات مج است .

٦- مج : و از تفکیر و اندیشه بسیار رایها بر آن . مک : و بعد از اندیشهٔ بسیار بر آن .

٧- مج : امام را مامون ولی . مک : امام راولی .

٨- مج : بی جهتی و بی موجبی بمجرد تو همی اهل . مک : بیجهتی و موجبی مجرد توهم .

٩- مج : طایفهٔ از مخصوصان . مک : طایفهٔ مخصوصان .

١٠- مج : مخالفت و طغیان پیش گرفته . مک : مخالفت پیش گرفت .

١١- مج : ابراهیم بنالمهدی بیعت .
مک : ابراهیم بیعت .

و نیز امام در نصیحت مامون مبالغه میفرمود و مداهنه جایز نمیدانست تا بحکم: الحقّ مرّ، مزاج محبت و ارادت مامون از مرارت ملامت و نصیحت امام [1] تلخ شد، و هر چند [بحسب ظاهر شیرین گوئی میکرد و] [2] در مقام مطاوعت و متابعت می بود غبار ملال و نقاریر خاطر او می نشست تا روزی حضرت امام و مامون دریک ظرف با هم طعامی [3] تناول میکردند [4] حضرت امام مریض شد و بسبب همان مرض بدارالامان جنت جاودان خرامید، در رمضان سنهٔ ثلاث و مائتین.

بیت[5] : لمحد بن عبدالرزاق رحمه‌الله [6]:

از موت او نشسته [7] بهر خانه ماتمی
وازفوت او بخواسته [8] زهر گوشه شیونی
زین سهمگین مصیبت و زین سهمناک مرگ
آتش فتاده در دل هرسنگ و آهنی

[9] و در سرای حمید بن قحطبه در قبهٔ که مرقد هارون الرشید بود مدفون گشت . [10]

۱- مج : ملامت و نصیحت امام تلخ . مک : ملامت تلخ .
۲- عبارت : [بحسب ظاهر شیرین گوئی میکردو]. از زیادات مج است .
۳- مج : طعام : مک . مد : طعامی .
٤- مج : کردند . مک . مد : میکردند .
٥- مج : بیت . مک : مد: ندارد . س : نظم .
٦- مک : لمحمد بن عبدالرزاق رحمه‌الله . مج : ندارد .
۷- مج : نشسته . مک : نشست .
۸- مج : بخواسته . مک : بخواست .
۹- عبارت : [و در سرای حمید بن قحطبه در قبه که مرقد هارون الرشید بود مدفون گشت] از زیادات مج است .
۱۰- خلیفه عباسی هارون الرشید در سال ۱۹٤ ه در تالار بزرگ قصر حمید بن قحطبة الطائی مدفون شد، و در سال ۲۰۳ ه حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا

بقیه پاورقی درصفحه بعد

ایام حیات فرخنده ساعاتش پنجاه و پنج سال بود . و آن قریه که محل وفات حضرت امام بود «سناباد» نام داشت از توابع شهر طوس . حالا ببرکت قدمگاه حضرت امام بمشهد مقدس شهرت یافته ۱ ، [و تمامی آبادانی وجمعیت در نواحی مرقد و مزار خجسته آثار آنحضرت است، و هر کس را از ارباب مکنت واصحاب ثروت که توفیق رفیق گشته در حوالی آن روضهٔ رضوان پناه حظایر و مشاهد و مقابر و مراقد ساخته و از تکلفات عمارات آنچه در حیز خیال بشری گنجد بکار برده .

بیت :

هر جا که شد ز کشته عشق تو مقبره

بر گرد اوست دیدهٔ عشاق پنجره

رضی اله عنه و عن اسلافه . و بارك فی اعقابه و اخلافه] .

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

علیه السلام بامر مامون درکنار قبر هارون بخاك سپرده شده است .

صورة قبر هارون تا اوایل سدهٔ هشتم هنوز برقرار بوده و ظاهراً پس از آنکه در سال ۷۲۰ ه شهر طوس و سناباد در حوزهٔ تسخیر سربداران قرار گرفت صورة قبر هارون بکلی محو گردید.

شمس الدین ابی عبداله الطنجی (ابن بطوطه) درسال ۷۲۵ بشهر طوس رسیده ووضع مشهد مقدس رضوی را در آنعهد چنین توصیف میکند : « . . و رحلنا منها — من مدینة طوس — الی مدینة (مشهد الرضی) و هو علی بن موسی الکاظم ... رضی اله عنهم و هی مدینة کبیرة کثیرة الفواکه والمیاه..

و المشهد المکرم علیه قبة عظیمة فی داخل زاویة تجاورها مدرسة و مسجد وجمیعها ملیح البناء مصنوع الحیطان بالقاشانی و علی القبر دکانة خشب ملبسة بصفائح الفضة وعلیه قنادیل معلقة ، و عتبة باب القبة فضة ، و علی بابها ستر حریر و مذهب ، و هی مبسوطة بانواع البسط ، وازاء هذاالقبر قبر هارون الرشید امیر المؤمنین رضی اله عنه وعلیه دکانة یضعون علیها الشمعدانات و اذادخل الرافضی للزیارة ضرب قبر الرشید برجله و سلم علی الرضی».

(تحفة النظار فی غرائب الامصار وعجایب الاسفار ـ ج ۱/ص ۵۵۹ و ۲۵۲ و ۲۴۸) .

۱ـ عبارت :

[و تمامی آبادانی و جمعیت درنواحی مرقد ..... وبارك فی اعقابه و اخلافه] اززیادات مج میباشد و در مک ومد ندارد .

دیگر: از ولایات مشهوره و قصبات معموره[1] منطقه خوافست که خاك پاك آن[2] همیشه منشاء سلاطین عالی قدر و فحول علمای[3] و مشایخ منشرح الصدر و اعاظم وزرا. واکابر ملوك و امراء بوده و هست، گوئی[4] آئین فصاحت و قوانین بلاغت از آن موضع شریف اشتهار و انتشار یافته، چنانکه[5] منقولست که امام ملاحده حسن صباح[6] علیه لعنة اله کل صباح و رواح پیش از ظهور عقیده خبیثه نکوهیده و مزخرفات[7] مذهب پلید خود بدانجا رسیده خواست که ازحال فراست و کیاست مردم آنجا چیزی معلوم کند چون[8] بیکی ازقصبات آن ولایت که به «زوزن» مشهور است[9] رسیده، و در آن موضع اشجار کم بوده از کیزکی پرسیده که: این اشجار کم؟ یعنی: «کودرختان شما؟» کنیزك[10] در جواب او گفته که: ــ «رجالنا اشجارنا ــ: مردان ما درختان ماست. و بموضع دیگر از ولایت مذکوره رسیده[11] از کودکی پرسیده که: چهار آقچه[12] دارم میخواهم که چیزی بخرم که چاشت من حاصل شود

۱- عبارت: و[قصبات معموره] از زیادات مج است.

۲- مج: که خاك پاك آن همیشه. مک: که همیشه.

۳- مج: علمای. مک: علما.

٤- مج: هست گوئی آئین. مک: هست آئین.

٥- مج: چنانکه. مک: چنانك.

٦- حسن صباح: پیشوای بزرگ فرقه اسمعیلیه ایران و جوانی پرشور دانا و دلیر بوده ودرسال ٤٨٣ ه قلعه الموت‌رافتح کرده و اقتدار و سلطنت دویست ساله آن فرقه را بنیاد گذارد.

۷- مج: و مزخرفات. مک: ندارد.

۸- مج: بیکی از قصبات آن ولایت که. مک: ندارد.

۹- مج: مشهور است. مک: ندارد.

۱۰- مج: کنیزك. مک. مد: ندارد.

۱۱- مج: بموضع دیگر از ولایت مذکوره‌رسیده. مک: و بموضع دیگر رسیده.

۱۲- آقچه: بالف ممدود و سکون قاف ترکی است بمعنی: پول‌سفید نقره. خواجه رشیدالدین فضل اله وزیر گوید:

«چنان آقچه‌ها که بیکبار مس می‌نمود و ازنقره زیادت اثری در آن پیدا نه‌می‌زدند و روان می داشتند»

تاریخ مبارك غازانی ص ۲۸۲ لیدن ــ فرهنگ آنندراج.

و بقیه آنرا ۱ بفروشم چهار آقچه بـا من ۲ باقی باشد . چه چیز بخرم که این صورت میسر گردد؟ ۳ کودك در جواب ۴ گفته باشد که : شکنبه بخرو حشوهای آنرا بخور و باقی آن را بفروش تا ثمن تو حاصل شود . بر کمال دانش و زیرکی آن مردم استدلال نموده از آن دیار هجرت کرده. لاجرم هرگز مردم ۵ آن ناحیت بار قاهیت بآلایش بدعت و ۶ مذاهب بد ۷ و خبث عقیده و سیرنامرضیه‌متهم نبوده‌اند . و افراد طوایف ساکنان آن زمین درهرجا که افتاده اند بعلو همّت وسموّرتبت و نفاذ امر و وارتفاع قدر ممتاز بوده‌اند ، ۸ [وبرطبق مرویه ّ: انّاله تعالی‌یحبّ معالی الامور و یبغض‌سفافها ، ارتقاء بمعارج سنیّه واعتلاء بمراتب علیه شعار و دثار داشته‌اند] :

از جمله : محمد مظفر که سلاطین و ملوك فارس که : بآل مظفر ۹ اشتهار یافته‌اند از نسل او منشعب شده وکیفیت آن در تواریخ برین وجه آمده۱۰ است که :

۱- مج : و بقیه آنرا . مک : ندارد

۲- مج : چهار آقچه بامن . مک : چهار آقچه من .

۳- مج ، چه‌چیز بخرم‌که این صورت میسرگردد ؟ . مک : ندارد .

٤- مج ، کودك در جواب گفته.مک :کودك گفته .

٥- مج : لاجرم هرگز مردم . مک : لاجرم مردم .

٦- مج : بدعت و مذاهب . مک : بدعت مذاهب .

۷- مج : و خبث عقیده و سیرنا مرضیه . مک : ندارد .

۸- عبارت : [و بر طبق مرویه : انّاله ..... و دثار داشته‌اند] از زیادات نسخه مج میباشد .

و : سفّ . سفیفا و : اسفّ اسفافا : الرجل : تتبّع‌الاموالدنیّة‌والسفیف : الامورالدّنیة والجمع : سفاف = کریم : کرام .

۹- آل مظفّر : از سال ۷۱۳ ه درفارس وکرمان‌سلطنت‌کردند مشهورترین‌پادشاهان این خاندان جلال الدین ابوالفوارس شاه شجاع است که ممدوح خواجه حافظ شیرازی بوده‌است .

۱۰- مج : وجه آمده است . مک : وجه‌است .

امیر غیاث الدین حاجی از سجاوندی ۱ خواف ۲ مردی قوی هیکل توانای بلند قامت کریم الاخلاق بود. دروقتی که چنگیزخان از آب جیحون عبور نمود متوجه یزد شد دربازار آنجا موزه باندازه پای او یافته ۳ نشد، علی حده قالبی تراشیده ۴ جهت او موزه دوختند. و شمشیر او بسنگ یزد سه من و نیم بوده ۵ و در خطهٔ «میبد» ۶ از ضمایم یزد ۷ می‌بود تاوفات یافت. پسرش امیر منصور ملازم تربت اومی بود تا در گذشت و ازوسه پسر ماند: «امیرمحمد» و «امیر علی» و «امیر مظفر» واین امیر مظفر ۸ ارشد همه بود [و ۹ انواردولت و نجابت از ناصیه او میدرخشید و مردی پاك دامن و پاکیزه اعتقاد بود] شبی در خواب دید که آفتاب از خانه اتابك یزد برآمد و در گریبان او رفت و بچند ۱۰ پاره شد از دامن او بیفتاد . از شیخ داود رحمة اله

۱- مج : غیاث‌الدین حاجی از سجاوندی خواف . مک : غیاث الدین از سجاوند.

۲- خواف : ناحیتی است در خراسان مشهور ومتصل است از شرق به باخرز .غرب به قهستان شمال به زاوه و اعمال نیشابور و از جنوب به‌بیابانی‌که میان قهستان وفراه و سیستان است . و از قراء مشهوره‌خواف : براکوه .کاریز . سنجان . سیوند .کبودان.برآباد ماهرآباد .کارمان . ساراباد وزوزن‌که‌قصبه وحاکم نشین است (ازجغرافی حافظ ابرو ورق ۱۷۰) .

۳- مج : یافته . مک : یافت .

(یافته) : ظاهرا بمعنی یافت و یافتن و یافت‌شدن باشد

٤- مج : جهت او موزه دوختند. مک : ندارد .

٥- مج : و نیم‌بوده ودر . مک : ونیم‌در .

٦- میبد : (بلدةمن‌نواحی اصفهان بهاحصن حصین وقیل انهامن‌یزدوقال الاصطخری انها من نواحی‌کورة اصطخر) (معجم‌البلدان — ج — ٤ ص ۷۱۱).

۷- مج : از ضمایم یزد . مک : ندارد .

۸- مج: و این امیر مظفر . مک: و این‌مظفر .

۹- عبارات و [انواردولت و نجابت ..... و پاکیزه‌اعتقاد بود] از زیادات مج‌میباشد

۱۰ مج : و بچند . مک . مد : چند .

علیه ۱ تعبیران پرسید بشارتش داد که دولت اتابکیان درخانه تو فرو رود و بعدد هر پاره آفتاب سالی ۲ دولت در خاندان ۳ تو بماند. وآثار این معنی هرروز برصفحات احوالش ظاهر ترمیشد تا آنکه ازاولاد چنگیزخان ارغون خان۴ امیر مظفر راتربیت فرموده وراه یساولی۵ داد. بعدازارغون خان کیخاتوخان۶ درتربیت او افزود، وچون کیخاتون را وفات رسید امیرمظفر۷ درسنه اربع وتسعین وستمایه آستانه بوسی پادشاه اسلام غازآن خان را دریافته۸ بتربیت خسروانه مخصوص گشت۹ و بامارت هزاره وطبل وعلم ونیزه وشمشیر و چماق ۱۰ چنانچه آیین خانان ۱۱ امتیاز یافت۱۲، تادراواسط جمیدالثانی سنه سبعمایـه پسرش امیر مبارزالدین محمد متولد شد. و چون غازان خان ۱۳ نماند اولجایتوسلطان

۱- مج : رحمه‌اله . مک : رحمةاله علیه .

۲- مج : آفتاب دولت . مک : آفتاب سالی دولت.

۳- مج : در خاندان تو . مک : درخان‌تو .

٤- ارغون خان : درسال ۶۸۳ ه بایلخانی مغول رسید .

۵- یساولی : یساول بفتح اول و ضم واو . میرتزك و نقیب و چوبدار . و (تزك) یا (تزوك) کلمه مغولی است بمعنی : نظام و امیر تزوك = امیر نظام = یساول = رئیس انتظامات . (فرهنگ‌وصاف . آنندراج . مطلع السعدین . تزوکات تیموری).

۶- مج : کیخاتون در . مک : کیخاتون خان‌در . (کیخاتون‌خان) درسال ۶۹۰ ه ایلخان مغول گردید .

۷- مج : رسید امیر مظفر در . مک : رسد درسنه .

۸- مج : غازان‌خان رادر یافته‌بتربیت. مک: غازان‌خان‌دریافت .

(غازان خان . در سال ٦٩٤ ه برتخت ایلخانی مغول نشست و این پادشاه نخستین کسی است از جای نشینان چنگیزخان که اسلام را قبول کرده است .

۹- مج : و بامارت هزاره و طبل و علم . مک . مد : ندارد .

۱۰- چماق : بضم اول وزن براق در زبان مغولی . چوب و عصـای سرکج و در برهان · گرزآهنی شش پره .

(فرهنگ و صاف . آنندراج)

۱۱- مج : چنانچه‌آیین خانان . مک : ندارد .

۱۲- مج : امتیاز یافت . مک : امتیاز .

۱۳- مج : غازان خان نماند .

مک : غازان نماند .

در بارهٔ امیر مظفر عنایت و ۱ تربیت زیاده از اسلاف خود فرمود ۲ [و محافظت راهها از اردستان تا کرمانشاهان و راه هرات تا ابر قوه ۳ و ایالت میبد ۴ بجانب او تفویض رفت و بعد از آنکه در آن دولت کارهای نیک کرد بحکومت شبانکاره اختصاص یافت] . پس او را مرضی واقع شد و مدت سه ماه امتداد یافت و چون روی بصحت آورد اصحاب حقد وحسد سمقمو نیادر نخود آب کرده بدو دادند و مرض عود کرد. تادر ثالث عشر ذی قعده سنهٔ ثلث عشر و سبعمایه در گذشت .

بیت :

کدام سرو سهی را زمانه آبی داد

که تندباد حوادث زبیخ برنکشید

۱- مج : امیر مظفر عنایت و تربیت .

مک : امیر مظفر تر بیت .

۲- عبارت : [و محافظت راهها از اردستان تا کرمانشاهان ... شبانکاره اختصاص یافت] از زیادات نسخه مج میباشد .

۳- ابر قوه : معرّب ابرکوه = برکوه (باضافه ـ بر ـ بهکوه ـ یعنی سینه کوه چه برمعنی سینه است) نام بلوکی است میانه شمال و مشرق شیراز متصل بکویر یزدوبلوك آباده اقلید.

(فارسنامهٔ ناصری ص ۱۷۱) .

٤ ـ میبد : بفتح میم وسکون یاء مثناة تحتانی و ضم باء موحدهٔ تحتانی نام : دهستان یابلوك وناحیه ایست ازکورهٔ (شهرستان) اصطخر پارس و شهرچه آنرا نیز میبد نامند . (المسالك والممالك ـ اصطخری صفحه ۱۱۷ لیدن .)

(شبانکاره) : یك بخش از چهار بخش بزرگ استان پارس که درجنوب و مشرق شیراز واقع است. قصبه و حاکم نشین شبانکاره شهر (ایج) بوده که در ٧٤٦ ه بفرمان امیر مبارزالدین ازآل‌مظفرانرا ویران کرده و شهرچهٔ اصطهبانات را درجای آن ساختند و چون فرمانروایان شبانکاره ـ که آنرا اسپهبدان می گفتند در روزگار ساسانیان خویشاوندان اردشیر بابکان بوده و همیشه منصب (گله‌دار) و (ستوربان) و (شبانی رمه) شاهنشاهان ساسانی را دارا بوده اند . از این رو این سرزمین شبانکاره نامید شده است.

(فارسنامه ـ ابن بلخی ـ الاعلاق‌النفیسه ـ ابن رسته ص ۹۲)

ودرین محل پسرش، امیر مبارزالدین محمد سیزده ساله اما شهریار شجاع نامدار و دین پرور سایس عالیمقدار بود و دردین داری و عدل گستری و جهانگیری و رعیت نوازی نظیر نداشت .

۱ [ودر چابکی وچالاکی چنان بود که : روزی باموکب سلطنت دربازاری از شیراز میگذشت محلی تنگ بود و هیزمی چند در راه انداخته عساکر بر جای بایستادند تاراه گشاده‌شود، چون او پرسید که چه‌حالست کیفیت باو گفتند درغضب رفته از مرکب فرود آمد و تنگهای ۲ هیزم بر میگرفت و بر دکانهای مینهاد تا راه بگشاد و سپاه را گفت: شما باین مردی نان سپاهی گری میخورید ؟]

فی‌الجمله چون او لجایتو ۳ سلطان در گذشت. سلطان‌ابوسعیدخان او را تربیت فرمود [ودرسنه تسع عشر و سبعمایه] ۴ حکومت یزد بدومفوّض شد و کارهای عظیم و حربهای رستمانه از دست او بر آمد ۵. وجماعت نکودری را که برآن دیار چیره و مستولی شده بودند بعد از بیست و یک جنگ بهادرانه مستاصل گردانید .

ودرصبح چهارشنبه بیست‌و دوم جمیدالثانی سنه ثلاث و ثلثین وسبعمایه جلال‌الدین شاه شجاع - که خلاصه سلاطین این خاندان بلکه مقصود ایجاد این دودمان بود - متولد گشت .

لخواجه سلمان نورّ مرقده ٦ :

ماهی از برج شرق زاده خورشید جلال
زاده اله جلالا بجهان داد جمال

۱- عبارت :
[و در چابکی و چالاکی ..... نان‌سپاهی گری میخورید] از زیادات نسخه مج میباشد
۲- تنگ : تنگ بفتح اول و گاف پارسی . تیردکان عصاری . و بمعنی نیم‌بار دراینجا تنگ تنه های درخت است . فرهنگ رشیدی، فرهنگ آنندراج .
۳- مج : فی‌الجمله چون اولجایتو .
مک : چون الجایتو .
٤- عبارت : [ودرسنه تسع عشر و سبعمایه] از زیادات نسخه مج است .
٥- عبارت : [و کارهای عظیم و حربهای رستمانه از دست او بر آمد] از زیادات نسخه مج است .
٦- مج : لسلمان .
مک : لخواجه سلمان نور مرقده .

گـلبن انبـته الـه نبـاتـا حسنـا

برد مانند سپهر ازچمن‌جاه وجلال

پس درسنه اربع وثلثین وسبعمایه‌امیر مبارزالدین محمد [۱] متوجه درگاه‌پادشاه ابوسعید بهادر خان گشت. وچون‌برسید بحکم یرلیغ و کمر وخلعت و کلاه مخصوص شد، چنانچه جمعی [۲] کثیررا برعلو شان و رفعت مکان او حسد آمد. بعدازآن دیگر باره [۳] پادشاه از غایت عنایت او را امیرزاده محمد [۴] مظفر لقب داد، و بجامهٔ خاص و کمر مرصع و طبل و علم و صد هزار دینار مرسوم اطلاقی [۵] بنواخت و سبب زیادتی‌مواد حسد ارکـان دولت شد [۶].

للشیخ سعدی رح [۷]:

توانم آنکه نیازارم اندرون کسی

حسودرا چه کنم کوزخودبرنج درست

[۸] [مقارن این حال فکر (کذا؟) عرضه داشت پادشاه کرده بودند که‌امیرزاده

۱- مج : امیر مبارزالدین محمد متوجه.

مک : امیر مبارزالدین متوجه.

۲- مج : جمعی کثیر. مک : جمع کثیر.

۳- مج : از آن دیگر باره پادشاه. مک : از آن‌پادشاه.

٤- مج : امیرزاده محمد مظفر. مک : امیرزاده مظفر.

٥- اطلاقی : اگر کلمهٔ اطلاقی صفت دینار باشد. ازکلمات. طلق. طلقم. گرفته شده بمعنی : دینار وزر خالص و اگر صفت مرسوم باشد بمعنی مرسوم سالیانه مطلقا و بدون قیدو و شرط.

٦- مج : و سبب زیادتی مواد حسدارکان دولت شد. مک : وسبب زیادت حسدشد.

۷- مج : للشیخ سعدی رح. مک : سعدی.

۸- عبارت

[مقارن این حال فکر عرضه ..... و حسودان شرمسار گشتند] از زیادات نسخهٔ مج است.

محمد غراره ۱ پر گاه رابه نیزه برمیدارد و از پس سر خود می‌اندازد پادشاه خواست که بمعاینه مشاهده نماید . بعضی از معاندان و حاسدان گفتند که در لشگر منصور بسیار کس هست که این کار میتواند کرد پادشاه فرمود تاچند غراره گاه مرتب ساختند و اصحاب غرض در غرارهٔ که بنام امیرزاده محمد بود سندانی در میان گاه پنهان کردند چون هر کس کار خود نمود نوبت بامیرزاده محمد رسید نیزه انداخت و غراره را از جای بر گرفت نیزهٔ او بشکست و از اسب فرود آمد و عرضه داشت نمود که در میان غراره چیزی پنهان کرده اند و بعد از تفحص سندانرا از میان غراره بیرون آوردند وحسودان شرمسار گشتند].

و در سنه‌ست و ثلثین و سبعمایه‌سلطان ابوسعیدخان ۲ بجوار رحمت‌الهی‌رسید و خاندان چنگیز خان خالی‌و ۳ ویران وپریشان شد و کسی دیگر از آن دودمان تمکن پادشاهی نیافت .

پس در سنهٔ سبع و ثلثین و سبعمایه شاه قطب الدین محمود ۴ متولد شد و در شوال ۵ سنه اربع و خمسین‌و سبعمایه امیرزاده محمد باتفاق جلال‌الدین شاه شجاع فتح شیراز کرد وچون تمام ۶ ممالک فارس ایشان را مستخلص گشت‌عزیمت اصفهان کردند ۷ و بعد از تمکن و استقلال لاکلام و استخلاص ممالک بسیار ۸ بواسطه

۱- غراره: الغرارة : الجوالق و الجمع غرائر . لسان العرب ماده غرر .

۲- مج : ابوسعید بجوار . مک : ابوسعیدخان بجوار .

۳- مج : چنگیز خالی و ویران .

مک : چنگیزخان ویران .

٤- مج : محمود . مک : محمد . بدون تردید نساخ سهوا کلمه (محمود) را محمد نوشته‌اند زیرا دومین پادشاهان آل مظفر قطب‌الدین شاه محمود بن امیر مبارزالدین محمد است که درسال ۷۱۳ ه بسلطنت رسیده است.

٥- مج : و در شوال سنه . مک : ودر سنه .

٦- مج : و چون تمام . مک : چون ممالک .

۷- مج : و بعد از تمکن و استقلال لاکلام و استخلاص . مک : بعد از استخلاص.

۸- مج : بسیار بواسطه . مک بسیار و بواسطه .

بدزبانی و خشونت خلق و درشتی گفتار فرزندان و اقرباء از امیرزاده محمد متاذّی شده ۱ پسران قصد گرفتن پدر کردند و همه بر خلاف پدر اتفاق نموده در سنهٔ تسع و خمسین و سبعمایه که در اصفهان مقام داشتند صباح پنجشنبه ۲ بدرخانه پدر آمدند و امیر محمد دربالاخانه ۳ بتلاوت کلام‌اله مشغول بود «مسافرابوداجی» ۴ نام شخص‌را باشش‌نفر از بهادران‌بالا فرستادند که‌امیر مبارزالدین‌محمد ۵ را بگیرند ۶ [اتفاق سلاح او پیش او دورتر بود نهاده چون این مردم‌را برحالی دیگر دید خود رادرازکشید که شمشیر جودرا بردارد مسافر خودرا بربالای‌او انداخت باوجوداین حال از زیرش بیرون آمده برخاست وآن همه] را بزخم مشت نرم ساخت این هفت نفر با او در آویختند ۷ که «شادی‌سپرباز» پایهای او را بگرفت ۸ و بکشیدو بینداخت و محکم بر بستند ۹ [آخرالامر بحکم: اذ اجاء القضاء عمی البصر]. چشمش را میل کشیدند .

و جلال‌الدین شاه شجاع خسرو صاحب شوکت ۱۰ عالی رای بلند همت عالم

۱- مج : شده پسران قصد گرفتن پدر . مک : شده قصد پدر .

۲- عبارت : [درسنه تسع‌وخمسین‌و سبعمایه‌که در اصفهان مقام داشتندصباح‌پنجشنبه] از زیادات نسخه مج میباشد .

۳- مج : آمد امیر محمد در بالاخانه بتلاوت . مک : آمدند و امیر محمد بتلاوت .

٤- مج : مشغول بود . «مسافرابوداجی» نام . مک : مشغول بود «مسافر» نام .

۵- مج : نفر از بهادران بالا فرستادند که امیر مبارزالدین را بگیرند . مک : نفر فرستادکه‌اورا بگیرند .

٦- عبارت : [اتفاق سلاح او از پیش او دورتر بود نهاده .... بیرون‌آمده برخاست وآن همه] از زیادات نسخه مج میباشد.

۷- مج : در او یختند . مک : در آویخته بودند .

۸- مج : اورا بگرفت و بکشید . مک : او را بکشید .

۹- عبارت : (آخرالامر بحکم اذا جاء القضاء عمی البصر) از زیادات نسخه‌مج‌است . مک : و بر بستند و چشمش .

۱۰ مج : شوکت عالی رای بلند . مک : شوکت بلند .

عادل فصیح بلیغ ۱ بانجدت بود ۲ و در هفت سالگی بتعلیم مشغول گشت و در نه سالگی حفظ کلام اله فرموده ۳ و بتحصیل باقی علوم ۴ و فضایل اشتغال نمود .وقوت حافظه‌اش در مرتبهٔ بود که هفت بیت عربی را که یکنوبت بخواند یاد گرفتی .

القصه: چون متکای سلطنت پارس و عراق بجلوس او مزین گشت از قضیه پدر بسیار پشیمان شد اما هیچ سود نداشت . و برادران ممالک را ۵ قسمت نمودند . [عراق عجم و ابرقوه نامزد شاه محمود و کرمان باسم سلطان احمد مقرر شد۶] .

و ازین طبقهٔ «آل مظفر» هفت بسلطنت تن رسیدند : ۷

(اول) : امیر مبارزالدین محمد .

(دوم) : جلال‌الدین شاه شجاع .

(سیم) : برادرش شاه محمود .

(چهارم(: دیگر برادر سلطان احمد :

(پنجم) : زین‌العابدین ولدشاه شجاع .

(ششم) : شاه‌یحیی

(هفتم): شاه‌منصور .

۱- مج : همت عالم‌عادل‌فصیح بلیغ بانجدت . مک : همت بانجدت .
و«النجدة» : الشجاعه . الشدّة والبأس . من :نجد . نجدة الرجل :کان شجاعاماضیافی عظائم الامور .

۲- عبارت ، [ودر هفت سالگی بتعلیم مشغول گشت و]از زیادات مج میباشد.

۳- مج : فرموده بتحصیل . مک : فرمود و بتحصیل .

٤- مج : و فضائل . مک . ندارد .

٥- مج : ممالک‌قسمت . مک : ممالک راقسمت .

٦- عبارت : [عراق عجم و ابر قوه نامزد شاه محمود و کرمان باسم سلطان احمد مقرر شد]
از زیادات مج است.

۷- شماره‌های : (اول) تا هفتم که‌باحروف نوشته شد اززیادات نسخه‌مج میباشد ودر مک . مد و س اسامی‌ملوک آل مظفر مسبوق بشماره نمیباشد .

و مدت ملک ایشان پنجاه‌ونه سال بود. ۱ [از زمان فوت سلطان سعید تاانتهای ایام دولت‌ایشان ۲] دیگر: از فحول علما و فضلا که از آن خطه خاسته‌اند بی‌شمارند.

اما مولانا مظفر ۳ قفردانی (کذا؟) که در زمان ملک غیاث الدین ۴ محمد کرت بوده اعجوبهٔ روزگار بوده. و در مدایح او ۵ قصاید غرا پرداخته و ۶ این دو بیت از یک قصیدهٔ اوست.

نظم ۷:

سیمرغ قاف سدره ازین سیر آشیان

دارد هوای سایهٔ چتر خدایگان

۱- مدت سلطنت آل مظفر از سال ۷۱۳ ه یعنی از مرگ امیر مظفر و جلوس فرزند سیزده سالهٔ او امیر مبارزالدین محمد بر جای او تاسال ۷۹۵ ه که دولت ایشان بصدمهٔ لشگریان تیمور گورگانی انقراض یافت بیش از هشتاد سال بطول انجامید وقلمرو فرمانروائی این خاندان: فارس. کرمان. اصفهان و اردستان بوده است. درین مدت هفت تن از این خاندان برازیکه پادشاهی تکیه زدند از ین قرار:

(۱) امیر مبارزالدین محمد بن المظفر یزد. میبد ۷۱۳ ه

(۲) قطب الدین شاه محمود. یزد کرمان ۷۵۹ ه

(۳) جلال الدین ابوالفوارس شاه شجاع. فارس. کرمان. اصفهان ۷۸۶ - ۷۶۰ ه

(٤) امیر مجاهدالدین زین العابدین بن شاه شجاع ۷۸۶ه

(٥) امیر عمادالدین سلطان احمد. کرمان ۷۸۶ه

(٦) نصرة الدین شاه یحیی. یزد ۶۸۹ه

(۷) شاه منصور. اصفهان. ۷۸۹ ه

۲- عبارت: [از زمان فوت سلطان سعید تاانتهای ایام دولت ایشان] از زیادات نسخه مج میباشد.

۳- مج: مظفر قفردانی که درزمان. مک: مظفر که درزمان. کلمه (قفردانی) درنسخه مج احتمال میرود که در اصل (خوافی) بوده و یانام یکی از دهکده‌های بلوك خواف بوده که نساخ آنرا بدین صورت تحریف کرده‌اند؟

٤- مج: غیاث الدین بوده. مک: غیاث الدین محمد کرت بوده.

٥- مج: مدایح قصائد. مک: مدایح او قصائد.

٦- مج: پرداخته و این. مک: پرداخته این.

۷- مج. س: نظم. مج. مد: ندارد.

سلطان غیاث دین که زدریای همتش
در"یست آفتاب و حبابیست آسمان

و ازو سخنان غریب و ۱ بدیع وعبارات عجیب منقول است۲ و تخصیص ذکر او بدان سبب است .

از آنجمله از پدر خود شنیده‌ام که : مولانامظفر را بجهت بی اهتمامی‌ازجانب ملک غیاث الدین غباری دردل آمده و ۳ رنجیده خاطر بجانب جلال‌الدین ۴ شاه‌شجاع بفارس ۵ رفت .شاه خواست که‌درنظر ۶ مولانا اظهار تجملی (کندظا)چون‌ازمملکت دور آمده بود و بر اوضاع ملوک خراسان اطلاع تمام داشت . پس مجلسی پادشانه از روی تکلف ترتیب‌داد . و جمعی ۷ کثیر از فضلا و ندمارا ۸ احضار فرمود . و جهت مولانا مظفر مکانی معین ساخته بارش دادند . چون مولانا در آمد اورا بمکان معیّن اشارت کردند مولانا البته ۹ بآن مکان التفات ننمود و ازهمهٔ ۱۰ مردم‌در گذشته بر کنار زیلوچه شاه بنشست چنانچه میان شاه و مولانا زیلوچه و تکیه بالش حایل ماند و ۱۱ پس این معنی بر خاطر شاه گران آمده از مولانا پرسید که میان « خر »

۱- مج : و ازسخنان غریب و بدیع . مک : و ازاوسخنان بدیع .
۲- عبارت . (وتخصیص ذکر او بدان سبب است) از زیادات مج میباشد .
۳- مج ، دردل آمده رنجیده . مک : دردل‌آمد و رنجیده .
٤- مج : بجانب جلال‌الدین شاه . مک : بجانب شاه .
٥- مج : شجاع بفارس رفت . مک : شجاع رفت .
٦- مج : که در نظر مولانا . مک : که‌درمولانا .
۷- مج : جمعی . مک . مد . س : جمع .
۸- مج : ندماء را احضار . مد . س : ندمااحضار .
۹- مج : او رابمکان معیّن اشارت‌کردند مولانا البته التفات .
مک . مد . س : درآمد بآن‌مکان التفات .
۱۰- مج : وازهمه‌مردم .
مک : و از مردم .
۱۱- مج : وتکیه بالش حایل‌ماند وبس .
مک . س . مد : و تکیه حایل‌ماند پس .

و« خراسانی » فرق چیست ؟ مولانا فرمود که زیلوچه وبالش شاه، باوجود استیلای سلطنت ازکمال حلم و بزرگی چیزی نگفت و تمکین ورزید ۱ تا آش کشیدند اکثر ظروف از طبق و کاسه و خوان‌ونمکدان‌همه زرین و سیمین بود و آشهای ۲ درغایت تکلف که در خور آن ظروف تواند بود . پس شاه ازمولانا پرسید که : ملک‌خراسان را امثال این تلکفات رسم هست یانه ؟ مولانا گفت : اگر امثال این طبقها و کاسها نیست اما درکاسهای او آش بیشتر ازین است شاه را این سخن عظیم خوش آمد که خوش‌آمد نگفت وفرمود که : این‌مرد حق شناس ۳ ومستحق تربیت است که باآنکه ازپیش آنمردم‌رنجیده و آزرده خاطرآمده ۴ بهیچ وجه استخفاف ونکوهش‌ایشان جایز نمیدارد . مولانا را رعایت و عنایت بسیار ارزانی داشته رخصت معاودت فرمود .

۵[واز مستبدعات ایام دولت این پادشاه‌اسلام پناه بند «سلومد»۶ است . که‌در

۱ـ مج : نگفت و تمکین ورزید تا آش .
مک : نگفت تا آش .
۲ـ مج : و آشهای در .
مک : و اشهادر .
۳ـ مج : مرد حق و مستحق . مک : مرد حق‌شناس و مستحق .
٤ـ مج : آمده هیچ . مک . مد : آمده‌بهیچ .
۵ـ عبارت :
واز مستبدعات ایام‌دولت این ... و حراست آن حدود ونواحی بازداشت فرمود] از زیادات نسخهٔ‌مج میباشد.
٦ ـ سلومد : این دهکده در سدهٔ چهارم آباد بوده و در « حدود العالم » و «المسالک و الممالک» نام آنرا «سلومد» ودر صورالاقالیم ابوزید بلخی و تاریخ سیستان «سلامت» نوشته‌اند .

حمداله مستوفی مینویسد : از جمله شهرچه‌های بلوك خواف (سنجان) و(زوزن) و (سلامه)است »– نزهةالقلوب – ص١٥٤لیدن ودرراپرت خراسان ☆ مینویسد : «ازجمله

بقیه پاورقی درصفحه‌بعد

☆ راپرت خراسان : کتابچه اوضاع جغرافیائی و احصاء نفوس ولایات خراسان در سال ۱۲۸۹ ه قمری‌که بامر سلطان ناصرالدین‌شاه قاجار تهیه شده و نسخهٔ‌از آن در کتابخانه ملی ـ ملك موجود است .

آن ولایت بمیامن کفایت ودر آیت این آصف جم صفات جهت‌وقف بقاع خیرات‌حضرت سلطانی احداث یافته ۱

دیگر : از اکابر ملوك ملك «زوزن» است که از آن ناحیه خاسته . ونسب عالی حضرت آصف صفاتی مشارالیه بخاندان او پیوسته است . و آثار و اخبار او که در تواریخ‌سلف مسطورست و برالسنه و افواه خلایق مذکوراز تحریرمستغنی‌است.

دیگر خواجه محمد مایژنابادی ۲ از اجداد کرام این‌آصف عالی مقام‌که در زمان ملک غیاث‌الدین کرت بود و بخواجه محمد ماضی ۳ اشتهار دارد از آن زمین

بقیه پاورقی از صفحه قبل

قراء بلوك بیجستان از بلوك‌کاخک من توابع طبس‌مزرعه و باغ «سلومد» مشهور به «مزار» میباشد خود محل‌آب ندارد ، قبرستانی است قدیمی‌باغات انگور بسیار دارد...» و این دهکده هم اکنون آباد است و آنرا «سلامی» مینامند .

۱-مراد مصنف از : «آصف‌جم صفات» خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك «مشرف دیوان» خراسان است‌که دیباچه این‌کتاب بالقاب او مطرّز و بنام او موشح گردیده است.ومقصود ازحضرت سلطانی سلطان حسین میرزا بایقرا میباشد . و نیز درچند سطر بعدکه میگوید : «حضرت» آصف صفاتی» مراد خواجه مذکور است .

۲- مایژناباد : در اصل . « مانزنابادی » و بعدا در جای دیگر در تضاعیف همین مطلب آنرا «مانزناباد» نوشته . و نیز میگوید قلهٔ «برناباد»که‌از قلاع خواف بوده بتصرف خواجه مجد در آمد .

و بیهقی درشرح احوال دانشمندان خراسان«الحکیم‌ناصرالهرمزدی المایژنابادی»را نوشته واورا از فلاسفه و شعراء ذواللسانین دانسته است (تتمه صوان الحکمة ـ تالیف امام ظهیرالدین ابی الحسن علی بن ابی‌القاسم زیدالبیهقی المتوفی سال ٥٦٥ هـ ص ١٥٨ لاهوز)

ودر تاریخ جهانگشا نیزذکر مایژناباد کرده گوید : «سلطان محمد خوارزمشاه در وقتی‌که لشگریان مغول در تعقیب او بودند به مایژناباد آمد و از آنجابه غزنین شتافت» چهانگشای جوینی ــ ج / ۲ ص ١٣٤ لیدن) . و هم اکنون این دهکده موجود و «مزناباد» نام دارد .

۳- خواجه محمد قاضی: کلمه (محمد) در نسخه مج بعدا اصلاح و (مجد) شده است . و بعدا در متن در تضاعیف مطلب مذکور همه‌جا « خواجه مجد » نوشته شده و بنا براین احتمال میرود که کلمهٔ «ماضی» نیز مصحف کلمهٔ (خوافی) باشد ؟ .

خجسته آیین است و او را علو مرتبت و سمو همّت در آن مرتبه بود که گردن یاری نمیداده که سر بملک غیاث‌الدین فرود آرد ومیان ایشان محاربات رفته چنانچه در تاریخ ملوک کرت مذکورست که خواجه مجد خوافی مدة مدید در ولایت خواف حکومت راند و مردی بس محتشم بود با مال و استقلال تمام و اکثر قصبات خواف در تصرف او . و در موضع نیاز آباد قلعهٔ داشت بغایت متین و محکم و عظیم حصین و مبرم.

للشیخ نظامی :

نه عرّاد[1] برگرد او ره شناس
نه از گردش منجنیقش هراس
برو مرغ پرّنده را راه نه
برش باد را هم گذرگاه نه

و آنرا مسکن امان و مامن زمان خود ساخته حصار برناباد نیز بتصرف او در آمده بود. وبعضی از جهات و اثقال و نفایس اموال که در قلعهٔ نیاز آباد داشت بدانجا نقل کرده وحصار کامان[2] نیز او داشت و مال ونعمت فراوان مصروف کرده هزار مرد ازدلیران سفاك و پردلان چالاك بی‌باك ملازم گرفته هرچند گاه در نواحی قهستان و توابع خواف فتنه می‌انگیخته .

پادشاهزاده یسور ازاتباع و اعقاب چنگیزخان بخرابی خراسان لشگر کشید تحفها و پیشکشهای فراوان بنزدیک او فرستاد و گفت من مطیع و فرمان بردار شاهزادهٔ جهانگیرم و درین نواحی دشمن و غرضخواه بسیار دارم اگر شاهزاده بلشگری مرا امداد فرماید طریق جان سپاری و بندگی مسلوك میدارم وحصارهای این دیار رااز

۱- عرّاد : عرّد الحجر : رماه بعیدا - یا از عرّد السهم فی الرمیه :نفذ فیه - یعنی از پرتاب سنگ یا تیر دشمن ایمن بوده. و یا از عرّد النجم فی السماء : ارتفع یعنی : ستارهٔ بلند در آسمان باوج شرفات آن نرسیدی . اقرب‌الموارد . و مصباح المنیر فیومی مادهٔ «عرد» .

۲- کامان :

از دیه‌های خواف است حافظ ابرو آنرا (کارمان) نوشته است .

سرحد مکران تاسجستان شاهزاده ۱ میگشایم و مسخر میگردانم، یسور هزار سوار نامزد فرمود پیش خواجه‌مجد فرستاد او بااین سواران کارها کرد و بعضی ازنواحی خواف‌را بتاخت ومال وبردهٔ بسیاربلشگر پادشاهزاده برسانید بعد ازچند وقت خواجه سعدالملک وحکام وکلانتران خواف‌لشگر بسر خواجه‌مجد کشیدندچون‌اوسردان‌جنگی بسیارداشت برودست نیافتند. پس‌آنجماعت درین باب‌بملک‌غیاث‌الدین‌رجوع نمودند و از تطاول و دست اندازی خواجه مجد تظلم کردند و ملک نیز خواجه مجدراازین افعال منع کرده بود ومفید نیامده و عزیمت حرب او در خاطر قرار داده پس‌درصفر سنهٔ عشرین و سبعمایه ناصرالدین ایلچی خواجه و ناصرالدین طغرل قوشچی را با پانصد سوار بجانب خواف فرستاد و خود روز شنبه بیست‌و هفتم صفر مذکور از هرات برعزم محاصرهٔ قلاع خواجه مجد نهضت فرمود و چون ایلچی خواجه‌وطغرل بحدود خواف رسیده‌اند و خواسته که بقلعهٔ نیازآباد روند خواجه مجد خبر یافته صد مرد دلیر کار دیده از سجستانی و خوافی و قهستانی را فرموده که بضبط و کومک قلعهٔ نیاز آباد ۲ روند و آن صد مرد هنگام شام از حصار ماثرناباد بیرون آمده‌متوجه نیاز آباد شده‌اند وچون‌نزدیک نیازآباد رسیده‌اند بلشگر ملاقی گشته‌اند و میان ایشان جنگ افتاده و بیست نفر از آن صدمرد کشته شده پنج‌تن اسیر لشگر ملک گشته‌اندو باقی‌هزیمت نموده بعد از دو روز ملک غیاث الدین بالشگر گران نیاز آباد رسیده حصار را محاصره کردند و مبارزان خواف جنگهای مردانه و جانسباریهای بهادرانه بظهور آوردند.

۱- کلمهٔ «شاهزاده» مفعول‌له فعل «میگشایم» است. که بدون ادات «از برای» و امثال آن استعمال شده است.
یعنی:
حصارهای .... از برای شاهزاده میگشایم. -

۲- نیاز آباد. ماثر ناباد:
هردو از قلاع ناحیهٔ خواف میباشند.

للشیخ نظامی :

سپه یکسره نعره برداشتند
سنانها بابر اندر افراشتند
ز تیر و ز پیکان هوا تیره گشت
همی آفتاب اندرو خیره گشت

بعد از جنگ بسیار دلیران جانسپار هروی و غوری حمله آوردند خودرا بپای حصار رسانیدند و پس از آنکه قرب‌صدمرد کاری از جانبین بقتل رسیدند حصارفتح شد و لشگر ملک‌بقلعه در آمده غنائم موفور گرفتند. و روز دیگرملک صد سوارنامدار از غوری وهروی و نکودری بماثر ناباد فرستاد تاندا در دادند که حصار نیاز آباد گشاده گشت و ذخایر و خزاین چندین ساله که در آنجابود سپاه ملک‌بغنیمت گرفتند خواجه مجد بر منظر درب حصار در آمده گفت ای مردم این چه خیال محالست فتح آن قلعه در حیز قدرت شما نیست لاف مزنید و گزاف مگوئید لشگریان‌ملک کوتوال نیاز آباد را با خزانچی‌وانباردار بپای حصار بردند تا بآواز بلند کیفیت‌احوال‌بخواجه مجد بگفتند، خواجه چون‌حصار ماثرنابادوهزار مرد خونریز بی پرهیز در زیر حکم داشت زیاده ضعفی ظاهر نکرد و تاسف و تلهفی ننمود تاشب شد وجوه سپاه و اعیان حصار را گفت فردا ملک باحشم و لشگرفراوان برسرما خواهدآمد تدبیرچیست بااو حرب کنیم یابصلح در آئیم؟ همه گفتند مصلحت جنگ نیست و پیش ملک رفتن نیز مناسب نمی نماید صواب آنست که طریق رفق و مدارا سپرده خواجه کس‌پیش‌ملک فرستد و اظهار ایلی و موافقت نماید و عهدنامه بستاند و یکی از پسران را در خیل او روان سازد تا بعد از آن ازروی‌تامل در کارخود اندیشه بسزا فرماید. پس‌ملک چون قلعه نیاز آباد را فتح کرد بعدازدوروز لشگر بماثرناباد کشید و بی توقف رایات جنگ بر افراشته اعلام و مراکب و نوبتخانه ۱ و اسلحه و جنایب ۲ خواجه مجد را

۱ـ نوبتخانه : نقاره‌خانه و جائی که نوبت نوازند. فرهنگ آنندراج .

۲ـ جنائب: الجنیبة : الدابة تقودها الی جنبک جمع جنائب و «فرس طوع الجناب» ای : سهل انقیاد .

از : جنب یجنب جنبا : البعیر : قاده الی جنبه فالبعیر جنیب ومجنب والمؤنث‌جنیبة ویقال :

فرس جنیب و خیل جنائب .

که از حصار نیاز آباد گرفته بودند پیش بردند و محاصره حصار نموده ولوله ونفیر و غلغله و زفیر باوج فلک اثیر رسید و از اطراف چون تگرگ و باران سنگ و تیر و پیکان باران[1] گشت .

و منه ایضا :

ز عکس سر تیغ و برق سنان
سر از راه میرفت و برق از عنان
چپ و راست پیرامن آن حصار
ز پولاد بستند ره پر غبار

و تا چهار روز در پای حصار دریای حرب و نیران مصاف جوشان و خروشان بود و مردم بسیار از طرفین کشته و مجروح گشتند روز پنجم بحکم : والصلح خیر - خواجه ائمه و معارف ماثرناباد را بخدمت ملک فرستاده طلب امان کرد بشرط آنکه بعداز بیست روز خواجه پیش ملک آید و ملک بدین صلح رضاداده سخن ایشان اجابت نمود . پس خواجه پسر خودرا بیرون فرستاد باعهدنامه مشتمل بر آنکه چون ملک بهرات رسد بعد از بیست روز خواجه پیش ملک رود[2]، پسر خواجه را نوازش فرموده از پای حصار برخاست و وثیقه نامه متضمن امن و امان و عفو و اغماض نوشته بخواجه فرستاد .

لخواجه‌رح :

نزد خرد عفو به از انتقام
یک نظر مهربه از ملک شام

پس خواجه در خزانه بگشاد و از لطایف و ظرایف آنچه لایق ملوک باشد و تحفه سلاطین را شاید پیشکشهای شایسته پیش ملک فرستاد و بعد از آن ملک‌اسلام سالم و غانم بجانب هرات مراجعت نموده ناصرالدین طغرل قوشچی را با چهار صد

۱- باران : یعنی :
مانند تگرگ و باران از هرسوی سنگ و تیرو پیکان باریدن گرفت . ـــ
۲- یعنی : ملک غیاث‌الدین کرت پسر خواجه را نوازش .....

مرد آزموده پسندیده جهت ضبط و محافظت قلعه نیاز آباد و حراست آنحدود و نواحی بازداشت فرمود][1] .

ودیگر : از کبار اولیاء حضرت شاه سنجان که بلقب و نام رکن الدین محمود[2] ست — قدس سره و یک شعبهٔ شجرهٔ عالی این آصف جم آئین بخاندان حضرتش منتهی میشود[3] از قصبه سنجان خواف بوده و مقامات بس عالی و کرامات عجب سامی داشته و تربیت از خواجه مودود چشتی[4] قدس سره یافته .

[5][ونقلست که وقتی که حضرت شاه درچشت بخدمت خواجه مودود مشغول بود هرگز در قریهٔ چشت بوضو ساختن قیام ننموده هر گاه احتیاج بطهارت میشد از

۱- تا اینجا از زیادات نسخهٔ مج میباشد .

۲- شاه سنجان : یکی از اعاظم مشایخ و اقطاب متصوفه و از پیشتازان و رهبران مسلک عرفان و مشرب فقرو پشمینه پوشی بوده است .

مولا عبدالرحمن جامی در نفحات در ذیل ترجمه خواجه قطب الدین مودود چشتی شمهٔ از احوال واوصاف اوراضمن سطری چند یاد نموده ، واسفزاری همان مطالب رابعین عبارات در اینجا اقتباس ونقل کرده است ودرنسخه مطبوعه نفحات نامشاه سنجان را (محمد) وتاریخ وفات او را بسال (سبع و تسعین و خمسایه) نوشته است(نفحات الانس— جامی— ص ۳۰۲—۳۰۱ چاپ لکهنو). و«چشت» نیز ولایتی دیگر است از خراسان ازحوضهٔ هری رود و شهرچهٔ و والی نشین آنرا نیز چشت خوانند (نزهة القلوب — حمدالله مستوفی ص۱۰٤ لیدن) .

۳- مراد از «آصف جم آئین» خواجه قوام الدین نظام الملک میباشدکه بخاندان شاه سنجان انتساب دارد بهدیباچهٔ ناشر مراجعه شود

٤- خواجه مودودچشتی : خواجه قطب الدین مودود چشتی ازبزرگان مشایخ صوفیه بوده و از مریدان وتربیت یافتگان شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی (ژنده پیل) بوده است . وی سالی چند دردهکده چشت — بر مسند ارشار نشست و سلسله اقطاب و مشایخ چشت از اولاد وجای نشینان او بوده اند .

ترجمه احوال و شرح اوصاف او درنفحات الانس مذکوراست . وفات اودرسال ۵۲۷ ه در چشت اتفاق شده وتربت او تاهم اکنون مزار است .

۵- عبارت :

[و نقلست که وقتی که حضرت شاه ..... طهارت میفرمود و باز آمد] از زیادات نسخه مج میباشد.

چشت بیرون می‌آمد و تکمیل طهارت میفرمود و باز آمد] و در آن وقت بخواجهٔ سنجان مشهور بوده خواجه مودود فرمود که او را شاه سنجان گویند، ومراتب و معارف او عظیم معروفست و اشعار فصاحت شعار و رباعیات بلاغت آیات‌او در کتب مشهور ۱ و در افواه‌خلق مذکوراست . و این دو رباعی که انوار صدق دین و آثار حق توکل ویقین ازهر بیت وی متظاهر ۲ ست از کلام حقایق نظام هدایت انجام اوست .

رباعیه ۳ :

گر تخته فولاد شود روی زمین
ور صحن سپهر گردد آینهٔ چین
از روزی توکم نشود یک سرموی
واله چنین است و چنین است چنین
کافر چون عوان بدو ستمگر نبود
نزدیک عوان خویش وبرادر نبود
کافر باشد که او عوانی نکند
هر گز نبود عوان که کافر نبود ۴

وفاتش در سنه سبع و تسعین و خمسایه .

۱- مج : مشهور .
مک . س : مسطور .
۲- مج : متظاهر .
مک . مد . س : ظاهر .
۳- مج :رباعیه .
س : نظم .
مک . مد : ندارد .
٤- در نسخهٔ مج مصارع : ۲ — ۳ — ٤ —٥ ـ مذکورنیست

دیگر از اعاظم مشایخ مرشد الاسلام و المسلمین [۱] شیخ زین الملة والدین [۲] محمدالخوافی قدس سره المبین [۳] که طنطنهٔ صیت هدایت و افاضت او در همهٔ روی زمین سایر و منتشر است ازان ولایتست از برآباد [۴] و آثار کمالات و آیات مقاماتش ازآن متعالیست که بتحریر توان‌آورد .

[۵] و چنین مشهور است که سی‌هزار دانشمند شاگرد اوست. و ازآن ابتدای[۶] حال تازمان حال هیچ کس ترك ادبی و خلاف سنتی از وی مشاهده نکرده [۷] . [چنانچه نقلست که یکی از بزرگان دین حضرت‌رسالت راصلی‌اله علیه وسلم درواقعه دید که‌پیش شیخ بادب تمام نشسته‌بوده ودست‌مبارك بر کتف‌شیخ نهاده‌و میفرموده که‌این کسی‌است که‌هرگز یك سنة‌ مراترك نکرده] .

و در علوم ظاهری و باطنی مرتبهٔ کمال داشته[۸]. و درویش احمد سمرقندی که‌یکی ازخادمان‌و سیلی‌خواران حضرت شیخ بوده در مسجد جامع هرات گفته که همچنانکه نبوت برحضرت رسالت صلی اله علیه و سلم ختم شده ولایت بر شیخ ماختم شده .

۱- عبارت : [مرشد الاسلام والمسلمین] اززیادات مج میباشد .

۲- مج : زین الحق والدین محمد الخوافی . مك : زین الملة والدین الخوافی.

۳- مج : قدس سره المبین . مك : رحمةاله علیه .

٤- جمله : (ازبرآباد) از زیادات نسخه مك میباشد و در . مد . مج . س . ندارد . و «برآباد» از دهکده‌های بلوك خواف است .

٥- عبارت : [وچنین مشهوراست‌که سی هزار دانشمند شاگرد اوست] از زیادات نسخه مج میباشد .

٦- مج : واز آن ابتدای . مك : و از ابتدای .

٧- عبارت : [چنانچه‌نقلست‌که‌یکی از بزرگان ..... هرگز یك سنة مراترك‌نکرده] از زیادات نسخه مج میباشد .

٨- عبارت : [و درویش احمد سمرقندی ..... سیدنا و مولانا زین‌الملة والدین]از زیادات نسخه مج میباشد .

و خدمت خواجه محمدپارسا ۱ قدس سره القاب و اوصاف حضرت شیخ را در مکتوبی براین‌وجه نوشته اند: «ذوالعلم النافع و العمل الرافع. ملاذالجمهور. شفاء الصدور. صفوة العلماء و العرفاء. رافع اعلام السنة. قامع اضالیل البدعة. ناهج مناهج الحقیقة سالک الشریعة والطریقة. الداعی الی‌اله سبحانه علی طریق الیقین سیدنا و مولانا زین‌الملة والدین...»] ۲

وفاتش لیلة الاحد ثانی شوال‌سنهٔ ثمان و ثلثین و ثمانمایه. ۳

دیگر از اما جداهل‌اله امیر قوام الملة و ۴ الدین قدس‌سره ۵ ازشیخان ۶ خواف معاصر حضرت ۷ شیخ زین الدین بوده. در مبدء حال در قریه «سنجان» ۸ شرکت

۱- خواجه محمد پارسا: محمد بن محمد بن محمودالحافظ‌البخاری مشهور به‌پارسا. از بزرگان مشایخ و اقطاب سلسله «خواجگان» نقشبندیه بوده و سالها در بخارا بر مسند ارشاد نشسته و درسال ۸۲۲ ه از بخارا بقصد مکه بیرون رفت‌و پس از انجام مناسک حج در ۲۳ ذی‌الحجه همان سال در مدینه درگذشت.

مولا عبدالرحمن جامی از مریدان او بوده‌وشرح احوال‌اوبه تفصیل درنفحات‌الانس مسطور است. ص ۳۵۲ - ۳۵۷ -.

۲- تا اینجا از زیادات مج میباشد.

۳ - شیخ‌زین‌الدین‌ابوبکرمحمدالخوافی‌ازبزرگان‌مشایخ نامدارصوفیه‌وازپیروان فرقه نقشبندیه است. شرحی‌را که خواجه محمد پارسا دربارهٔ اونوشته‌وهمچنین‌اجازهٔ ارشادی‌که شیخ نورالدین‌عبدالرحمن مصرخی برای‌اونوشته وجزئیات‌ترجمه‌احوال‌که‌درمتن‌مندرج‌است بعین عبارات (تقریبا) در نفحات‌الانس جامی مسطور میباشد ظاهرا هردو ازیک مصدرنقل واقتباس نموده‌اند. وفات شیخ زین‌الدین خوافی درسال ۸۳۸ ه در شهر هرات اتفاق شده وسپس در مالین (از قراء حومه هرات) مدفون گردید و بعدا جنازه او را از آنجا بدرویش آباد هرات و سپس هم از آنجا بعیدگاه نقل‌کرده و تربت او اکنون در عیدگاه مزار است (نفحات الانس - جامی - ص ٤٤٤ - ص ٤٤٦).

٤- مج: قوام الملة والدین. مک. س: قوام‌الدین.

٥- مج: قدس‌سره. مک. مد. س: ندارد.

٦- مج: ازشیخان. مک: از سنجانی.

٧- مج: معاصر حضرت شیخ. مک: معاصر شیخ.

٨- «سنجان» از قراء خواف است.

داشته و درمیان توجیه و تخصیص[۱] می‌بوده ناگاه جذبه رسیده واو راربوده و بسلوک مشغول شده .

نقلست: که[۲] دست خودرا وقف مسلمانان کرده بود[۳]، هر کس که[۴] کاغذی بدودادی کتابت فرمودی از مصحف و رسایل و غیر آن[۵] و نوبث و ترتیب[۶] نگاه داشتی بهمان طریق که کاغذ بدوداده بودندی[۷]، ودرمجالس معارف بسیار گفتی، ودرسخن گفتن بسطی[۸] عظیم داشته ، چنانچه میگویند خاشاکی[۹] از زمین برداشتی و اورا مخاطب ساختی واگر خاستی[۱۰] دوشبانه روز در باب آن خاشاك معارف و حقایق[۱۱] راندای وباتمام نرسیدی ، و خدمت امیر[۱۲] میگفته که مرا موسی کلیم

۱- توجیه و تخصیص : ترجمه امیرقوام‌الدین با تفصیل بیشتری درنفحات مسطوراست و این دوکلمه در نفحات (توجیه و تحقیق) نوشته شده گوید : «وی در بدایت حال‌ازشرکاء قریه سنجان خواف بوده و نسخه جمع وخرج و توجیه و تحقیق آن قریه بعهدهٔ وی بوده» وکلمه توجیه در متن نفحات «توجیر» نیز خوانده میشود اماظاهرا توجیه‌به هاء اصح است زیرا کلمهٔ «توجیه و «توجیهات» در اصطلاح دیوان قدیم در امور مالیاتی بسیار متداول بوده است .

۲- مج: نقلست که . مک . مد: ندارد .

۳- مج :کرده بود . مک . س : ندارد .

٤- مج : هرکس که کاغذی . مک: هرکس کاغذی .

٥- مج : از مصحف ورسائل و غیر آن . مک . مد : ندارد .

٦- مج : وترتیب . مک . مد: ندارد .

٧- مج : بهمان‌طریق که کاغذ بدو داده بودندی . مک . مد : ندارد .

٨- مج : بسطی . مک . مد : بسط .

٩- مج : چنانچه میگویند خاشاکی از. مک : چنانچه خاشاك از .

١٠- مج : و اگر خواستی دو . مک : ودو .

١١- مج : معارف وحقایق راندی . مک : معارف راندی .

١٢- مج : و خدمت امیر میگفته . مک . مد . س : ومیگفته .

صلوات‌اله علیه [۱] کاسهٔ شربت داد این گویائی مرا از آن پیدا شد [۲] .

[۳] [و بسیار ازغزلیات مشکل مولا جلال الدین‌رومی قدس سره‌بطریق‌ترجمه جواب گفته . [۴]

و مولانا شیخی قهستانی تاریخ وفات امیر رانظم کرده . [۵]

بیت :

امیر سالک تارك قوام ملت ودین
که در طریق طلب‌مثل شاه ادهم بود
بسال هفتصد وسی وچهار میلادش
بسلخ روزه و آغاز عید عالم بود
شب‌مفارقتش بر شهور هشتصدو بیست
ز اقتضای قضا پنج شب مقدم بود

۱- مج : صلوات اله علیه . مک : ندارد

۲- مج : از آن پیدا شد . مک . مد : از آنست . در نسخه مک . بعد از جمله : از آنست . عبارت :

«وفاتش در شهورسنه ۸۲۰» نوشته است .

۳- عبارت : [و بسیار از غزلیات مشکل .... امیر قوام‌الدین پیوسته‌است] از زیادات نسخه مج میباشد و در مک و مد . و س . ندارد .

٤- جامی گوید : «ویرا اشعار بسیار است و بعضی‌غزلیات مولانا جلال‌الدین رومی را جواب گفته است » آنگاه میگوید امیر قوام‌الدین کتابی تصنیف‌کرده موسوم به « جنون المجانین» و در آن‌کتاب مطالب عرفانی و سخنان مرموز دارد و سپس ازمکتوبی‌که امیر قوام‌الدین‌از خواف به شیخ‌زین‌الدین ابوبکر خوافی بهرات نوشته مشتمل بر اشعار مرموز عرفانی و جواب آنها سخن رانده ودر تلو آن چند قطعه از اشعار عرفانی مرموز امیر را با شرح انهاذکرکرده گوید وخدمت امیر از این مقوله اشعار مرموز بسیار دارد .

(نفحات ص ٤٤٥ ـ ٤٤٤)

٥- « ومولانا شیخی قهستانی در تاریخ ولادت ووفات امیر قوام الدین گفته است » (نفحات الانس ص ٤٤٦)

و یک فرع دیگر از شجرهٔ نسب شریف این دستور ممالک ۱ بخاندان امیر قوام‌الدین پیوسته است .] ۲

دیگر: از ائمه اهل یقین وحامیان خطهٔ دین مولانا نظام الدین مابیژنابادی روح‌انه روحه بوده که به «پیر تسلیم» اشتهار یافته کمال زهد وتقوی و وفور رشد و زکاء او ۳ بر همکنان پوشیده ۴ [نیست و اورا در طریق دین و اسلام چندان احتیاط و دقت است که رخصت را در مذهب او راه نیست] و روش او بغایت دشوار بوده .

در زمان او جماعت غزان ۵ [راههای مسلمانان میزدند] ۶ وتعرض بدیارهای ۷ اهل اسلام میرسانیدند ۸ مولانانظام الدین مگر ۹ فتوی نوشته بود که ایشان اهل بغی اند

۱- مقصود خواجه قوام‌الدین نظام الملک مذکور در دیباچه است که نسب او نیز بخاندان امیرقوام الدین می پیوندد . برای اطلاع از چگونگی انتسابات متعدده و مختلفهٔ خواجه نظام‌الملك بخاندانهای متعدده و دودمانهای نامدار خراسان به دیباچه ناشر مراجعه شود .

۲- تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد .

۳- مج : و زکاءبر . مک : وزکاء اوبر .

٤- عبارت [نیست و او را درطریق دین .... مذهب اوراه نیست] اززیادات نسخه مج میباشد .

٥- در عهد سلطنت آل سلجوق در خراسان مابین سنوات ٥٤٨ — ٥٤٥ ه طایفهٔ غزان‌ازجمله قبائل ترکمانان مغول ـ که در عهدسلطان محمود غزنوی باجازهٔ آن پادشاه‌از رود جیحون عبورکرده در خراسان مابین هرات و مرو و بلخ اقامت گزیده بودند — علم طغیان و فساد برافراشته و سلطان سنجربن ملکشاه‌رااسیرو دستگیر نموده و شهرهای‌بزرگ خراسان : مرو . هرات . نیشابور و بلخ راقتل عام‌وویران ساختند .

(راحة الصدور ـ راوندی ص ۱۷۷ ـ ص۱۸۳ لیدن. کامل التواریخ ابن اثیرج- ۱۱ص ۱۰۲مصر. مختصر اخبارالبشر ـ ابوالفدا ـ ج ـ ۳ ص ۲۸ـ . ۲مصر).

٦- عبارت : [راههای مسلمان میزدند] از زیادات مج است .

۷- مج : بدیارهای . مک. س: بدیار .

۸- مج : میرساند : مک . س : میرسانیدند .

۹- مج : نظام‌الدین مگر فتوای . مک : نظام‌الدین فتوای .

و قتل ایشان جایز [1] [و اموال ایشان غنیمت و مباح است] و سلطان غیاث الدین غوری [2] بر سر ایشان لشگر کشیده بسیاری از ایشان [3] بکشت.

باری [4] دیگر غزان مستولی شدند و هرات را محاصره کرده مردم را باضطرار آوردند و میگفتند که [5] مولانا نظام‌الدین را بما سپارید [6] [تا دست از شما بداریم و الا همه شمارا بقتل آریم]، خلایق هرات عاجز شدند، [7] و نمیتوانستند که این سخن بمولانا بگویند چون کار بنهایت و بیچارگی [8] رسید فتوی نوشته پیش مولانا بردند مضمون آنکه: شهری فدای یک کس شود اولی است یا یک کس فدای شهری شود [9]؟

گویند مولانا فرمود که یک کس فدای شهری شود اولی است [10] و آن کس منم، برخاست و پیش آن جماعت رفت تا او را شهید کردند، در شهر [11] ذی قعده سنه سبع و ثلثین و سبعمایه.

[12] [و مولانا زاهد تبرکنی [13] روح‌اله روحه که ازبزرگان وقت بود. و من

۱- عبارت: [واموال ایشان غنیمت و مباح است] اززیادات مج است.

۲- مج: غیاث‌الدین غوری بر سر. مک: غیاث الدین برسر.

۳- مج: بسیاری از ایشان بکشت. مک: بسیاری بکشت.

٤- مج: باری. مک. س: باز.

٥- مج: میگفتند که مولانا. مک: میگفتند مولانا.

٦- عبارت: [تا دست‌ازشما بداریم‌والا همه‌شمارا بقتل آریم] از زیادات‌مج‌میباشد.

۷- عبارت: [ونمیتوانستند‌که این سخن بمولانا بگویند] از زیادات‌مج است

۸- مج: و بیچارگی. س: ندارد.

۹- مج: فدای‌شهری گویند مولانا فرمود‌که‌یك. مک: فدای شهری شود مولانا فرمود یك.

۱۰- مج: شود اولی است. مک: ندارد.

۱۱- مج: در شهر ذی‌قعده. مك: در ذی‌قعده.

۱۲- عبارت: [و مولانا زاهدتبرکنی.... مونا نظام الدین اشارت فرمود] از زیادات نسخه مج میباشد.

١٤- تبرکن: یکی ازدیه‌های بلوك اطراف هرات است.

از او انواعی مکاشفات دیده‌ام ، روزی مرا گفت بمزار مولانا نظام الدین علیه‌الرحمه می‌رو وزیارت میکن ، گفتم مزار ایشان را نمیدانم گفت در خیابان هرات از جانب غربی قریب بمزار امام فخرالدین عمررازی رح است و برسر قبر ایشان صفه‌ایست، من بدان اشاره رفتم و سعادة زیارت ایشان دریافتم. غرض آنکه از جمله مزارات هرات بنده را بزیارت مزار بزرگوار مولانا نظام‌الدین اشارت فرمود]

دیگر: ازائمه مجتهدین امام سجاوندیست که مجتهدات او در کتب فقه مسطور است از «سجاوند» خواف بوده وشرح حال و کمال ۱ او احتیاج باطناب ندارد .

دیگر : از فحول علما و اصول بلغای روزگار مولانا رکن الحق ۲ والدین محمد خوافی روح الله روحه ۳ بوده که کمال علو ۴ و انقطاع تمام و تجرد لا کلام حاصل داشته . و علو همت و رفعت شان او در مرتبه بوده که از سلاطین بی‌نیاز بوده .

دیگر: مولانا مجد خوافی ۵ که کتاب «روضة الخلد» ۶ در معارضه «گلستان»

۱- مج : شرح حال وکمال او .
مك : شرح حال او .

۲- مج : رکن‌الحق والدین . مک : رکن‌الدین .

۳- مج : روح‌الد روحه . مک . مد : ندارد .

٤- مج :کمال علوم . مک :کمال علوّ.

٥- در شرح احوال مجد خوافی و آثار شعری او مطلبی اضافه‌برشرحی که‌اسفزاری در متن نوشته است دز هیچیک از منابع بنظر نرسید و هر کس از متاخرین در باره مجد خوافی چیزی نوشته تماماً یا بلاواسطه ویا مع‌الواسطه‌از همین تاریخ هرات منقول است.

٦- روضة الخلد : این کتاب که اسفزاری میگوید مجموعه منظوم و منثوری بوده بر سبك کتاب گلستان شیخ سعدی ـ که قطعه منظومه شیوای مذکور درمتن نمونهٔ ازحکایات منظوم آن کتاب است ـ ظاهرا ازمیان‌رفته حتی کاتب چلبی باوسعت اطلاعاتی که از ذخایر نفایس کتابخانه‌های قسطنطینیه داشته از وجود این کتاب بی‌اطلاع بوده است.

سیدالطایفه مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی[۱] ازمصنفات او است][۲] باشعار بلیغ ولطیف طبع وسخنان شیرین از فضلای عصر خود ممتاز بوده]. و(جواهر اللغه) [۳] جاراله علامه را نظم بدیع ساخته. و این حکایت از منظومات «روضةالخلد» اوست: -

حکایت منظومه:[۴]

ابلهی روزی بشهر هری
سوی بازار برد لاشه خری
لاغر و سست و پیر و فرسوده
سم و دندان او همه سوده
جست دلال چست بر پشتش
کرد جنبان بسیخه و مشتش
گفت کای تاجران وراه روان[۵]
که خرد مرکب روان و جوان
خوش رو و تیز گام مردانه
طالب کاه و عاشق دانه
مروزی گفت ای بجان یارم
گر چنین است تا نگه دارم

۱- عبارت: [سیدالطایفه مصلح الدین سعدی شیرازی] از زیادات نسخه مج میباشد.

۲- عبارت: [باشعار بلیغ و لطیف طبع و سخنان شیرین از فضلای عصر خود ممتاز بوده] از زیادات مج میباشد.

۳- جواهر اللغة: از منظومه جواهر اللغه مانند کتاب روضة الخلد او نیز اثری در میان نیست. اما کاتب چلبی از وجود این منظومه اطلاع داشته مینویسد: «جواهر اللغة تالیف ابوالقاسم محمودبن عمرالزمخشری (جاراله متوفی بسال ۵۳۸ ه) این کتاب را مولانا محمد(؟) خوافی برشته نظم کشیده است» «کشف الظنون - ج - ۱ ص ٦١٦)

٤- مج: حکایت منظومه. مک. مد: ندارد.

٥- هفت اقلیم: ده داران.

پیر و لاغر همی نمود خـرم

میفروشم کـه دیگـری بخـرم

گفت دلال کای مصحف حر

با تو سی سال بوده هم آخر

در گمانی هنوز با خر خویش

دم خر گیر و اینک سر خویش

هر کرا ذهن و طبع صافی نیست

ذوقش از نظم مجد خوافی نیست[۱]

[۲] دیگر: جداعلی این آصف پناه عالی جاه قاضی شمس الملة والدین محمد از قصبه: «زوزن» برحسب آلتمغـای[۳] سلطان محمد خدابنده[۴] اقضی القضاة[۵] ممـالک

۱- این داستان را مولا عبد الرحمن جامی از مجد خوافی اقتباس نموده و در ضمن یك قطعه شیوائی در ۵۲ بیت درکتاب «سلسلة الذهب» خود برشته نظم کشیده و مطلع آن این است:

ساده مردی ز عقل دور ترك — داشت درده یکی ضعیف خرك

خرکی پیروسست ولاغرولنگ — کەنرفتی دو روز یک فرسنگ

بانگ میزد که کیست دربازار — که خرد بهر خود خری رهوار

خر مگو استر جوان و روان — سخت در راه و تند در میدان

(سلسلة الذهب) جامی نسخه خطی کتابخانه ملی ملك.

۲- عبارت. [دیگر جداعلی این آصف پناه ... و اگر بتفصیل آن قیام نماید باطناب میکشد] از زیادات نسخه مج میباشد.

۳- آلتمغا: در زبان مغولـی = (مهر سرخ) چه: (آل = سرخ وتمغا = مهر) و آن عبارت بوده از مهر چهار گوشهٔ که برروی یرلیغها و فرمانها و احکمام و مراسلات رسمی بامرکب سرخ میزده‌اند. واگر این مهرها بامرکب آب طلا باشد آنرا (آلتون تمغا) می گفته‌اند (آلتون = طلا) و اگر با مرکب سیاه بوده آنرا (قراتمغا) میگفته‌اند (قرا = سیاه) و در متن التمغا مسامحة بمعنی یرلیغ و فرمان استعمال‌شده یعنی. بموجب فرمانی که بالتمغای سلطان خدا بنده بود. جامع التواریخ چاپ بلوشه ص ۶۴۲. حواشی مطلع السعدین ج/۱-۲. فرهنگ وصاف.

۴- سلطان محمد خدابنده اولجا یتو پسر ارغون خان ۷۱۶ — ۷۰۳ ھ.

۵- اقضی القضاة. استعمال غیر صحیح ولی مشهوری است بمعنی: قاضی القضاة.

بود و از آمل تا آمویه ۱ و بس منصب عالی و مقام سامی داشته. و من نسب نامه آصف مشارالیه را دیدم همچنانکه از درخت طوبی در هر خانه بهشت شاخی است از شجرهٔ نسب شریفش شعبه بخاندان هر یک از اکابر خراسان اتصال دارد . وبعضی از آن نسب‌نامه برین وجه است :

نسب شریف آصف **دستور ممالک ایران** خواجه‌قوام‌الدین نظام‌الملک اعزاله انصار دولته :

اولا : بسادات عظام چون سید ابوتراب ارغندی ۲ و سید امام بر آبادی ۳ منتهی میگردد .

و ثانیا : بمشایخ کرام چون شیخ الاسلام زنده فیل احمد جام و شیخ کبیر قطب‌الدین حیدرزاوه‌و شیخ العالم‌سیف‌الدین باخرزی‌ومولاناالامام نجم‌الدین عمر نسفی

و ثالثاً : بملوک اسلام چون‌شاهان‌بدخشان‌وشهر یاران دیار سیستان . ۴

۱ـ آمل . آمویه . نام دو شهر از بلاد ماوراْ النهرخراسان درکرانه رود جیحون. (معجم‌البلدان— یاقوت. جغرافی حافظ ابرو)

۲ـ ارغندی : «ارغند» از دیه‌های ترشیز است و بصورت تعریب «ارقند» نیز گفته میشود . وصف آن در همین روضه خواهد آمد.

۳ـ سید امام برآبادی : «برآباد» از دیه‌های خواف است. شرح‌حال سیدابوتراب و سید امام برآبادی درجائی بنظر نرسید .

٤ـ **شهریاران سیستان** : مانند : امیر ابو جعفر پادشاه سیستان که نژاد خاندان او بدودمان سامانی می‌پیوسته و معاصر امیر نصربن احمد سامانی‌بوده‌ورودکی‌چکامهٔ‌شیوائی در مدح اوسروده است ومطلعش این است .

مادر می را بکرد باید قربان — بچه اورا گرفت و کرد بزندان

شادی بوجعفر احمد ابن محمد — آن مه آزادگان و مفخر ایران

خلق همه‌ازخاک‌وآب‌وآتش‌وبادند — وین ملک از آفتاب گوهر ساسان

وامیر خلف بن احمدکه نیز یکی از خاندانهای سالخورده سیستان منتسب بوده .و شاه نصیرالدین وشاه محمود پسرش .

و تا حوالی سده نهم هنوز بقایای سلاسه‌های قدیم سیستان باقی بوده و فرمانروائی آنشهرستان دردست آنان برقرار بوده است .

(تاریخ سیستان ص ۳۲۵ — ص۳۲٤ . کامل ابن اثیرج / ٥ ص ۷۹ و ج / ۱۱ ص ۲۱۷) .

ورابعاً : باسرای دولت چون آل برمک که شمه از ذکر ایشان گذشت .وملک بعبد ملک(کذا؟) زوزن ۱ و امیر ارسلان .

و خامسا: بوزراء عالی تبار سنجان وماثرناباد ۲ که ذکر بعضی مسطور گشت و تفصیل آن درکتب تواریخ مثبت است و درنسب نامه مذکور سمت تحریر یافته .

و این نسب‌نامه بتوقیع رفیع جمیع پادشاهزادها و اسامی سامی امرا و صدور ووزراء ۳ وسادات و نقبا و قضاة اسلام و مشایخ کرام وعلمای اعلام و اماجدواماثل و اصول واعیان ممالک خراسان مزّین وموشّح است . و اگر بتفصیل آن قیام نماید باطناب میکشد] ۴.

دیگر: مولانا نظام‌الدین احمد خوافی در سمرقند ۵ سر آمد علمای زمان خود بوده ۶ [و تعصب و غلبه درباب علوم بمرتبه داشته که] باالغ بیک میرزا درمسائل ۷

۱ـ کذا؟ ظاهراً کلمهٔ «ملک» اول زیاد است و ملوک زوزن در تاریخ خراسان مشهوراند مانند : ملک عماد زوزنی . و ملک رضی‌الدین زوزنی (= خواجه زوزن) . بتاریخ سلاجقهٔ کرمان ص ۱۹۹ ــ ۲۰۰ و تاریخ سیستان ص ۳۹۳ مراجعه شود .

۲ـ ماثرناباد : درست این نام «مابیژناباد» است و در همین چمن ذکر آن گذشت . از دیه‌ها و بلوکات قدیمه خواف بوده است و در تاریخ‌سیستان نیز نام آن مذکور است . (تاریخ سیستان ص ۴۰۹) و امروزه نیزاین‌بلوك موجود و آباد و از بلوکات‌معتبره خواف بشمار میرودو به(مزناباد) مشهور است .

۳ـ در اصل (صدور وزراء)بدون و او عطف .

۴ـ تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد .

و نسخه این‌نسب نامه گویا مثل‌بسیاری ازآثار دیگر صناديد خراسان‌پایمال‌حوادث زمان گردیده و از میان رفته است .

۵ـ نظام‌الدین احمد خوافی : ذکر اوبار دیگر در ترجمه مولانا کمال‌الدین شیخ حسین بیاید .

در زمان سلطنت حسین میرزا بایقرا بعد از معافیت مولاناکمال الدین شیخ حسین‌از شغل احتساب هرات مولانا نظام‌الدین احمد خوافی مذکوز را بجای او محتسب هرات بلکه سراسر دیار خراسان نمودند .

(دستور الوزراء وخلاصة الاخبار ـ امیر خواند) .

۶ـ عبارت : [و تعصب و غلبه درباب علوم بمرتبه داشته که] از زیادات نسخه مج میباشد .

۷ـ مج : الغ بیگ میرزا معارضه . مک : الغ بیك‌میرزا درمسائل معارضه .

معارضه میکرده ۱ [و ازاستیلای سلطنت او اندیشه نمینودهچنانچهروزی الغ بیک میرزا مجمعی ساخته و اهالی علوم را در ایوانی احضار فرموده و مولانا احمد را طلب نموده‌اند و درایوان برای او جای پشت نگذاشته چون مولانا درآمده همچنان برسر صفه از همه ممتاز نشسته و التفات بهیچ طرف نکرده] چون والد مولانا از اقسام علوم بی نصیب بوده ۲ وزیادهٔ مرتبهٔ نداشته الغ بیک میرزا ۳ به تشنیع مولانارا گفته پدر تو کیست؟ مولانا بی‌تحاشی و تامل گفته که ۴ از من می‌پرسید پدر تو کیست از پسران من پرسید که پدر شما کیست ؟ .

دیگر: از وزرای عالی قدر خواجه ۵ غیاث‌الدین پیراحمد است ۶ ازآن ولایت که در مدت چهل‌سال سلطنت‌حضرت ۷ خاقان مغفور شاهرخ‌میرزا که ازسرحدخطای تانواحی بلاد روم باستقلال داشت و زیر باستحقاق‌و صاحب اختیارعلی‌الاطلاق‌بوده و آیات مجد و آثار نجدت اوبر صحایف اوراق روزگار ظهور تمام ۸ (دارد . ووی والد ماجد خواجه مجدالدین محمد است که دست دیوان اعلی و مسند وزارت معلا بمکان والای او زینت‌دارالسلام و رتبت نعم المقام دارد :

در سماوی شناخته بتمام
راز افلاك و انجم و اجرام

۱ـ عبارت : [واز استیلای سلطنت او .... والتفات بهیچ طرف نکرده] از زیادات مج میباشد .

۲ـ مج : وزیادهٔ مرتبه نداشته . مک . س : ندارد .

۳ـ مج : مرزا . مک . مد : میرزا .

٤ـ مج :گفته‌که . مک . مد : گفت .

٥ـ مج : خواجه غیاث الدین میر .

مک : خواجه پیر .

٦ـ مج : احمد است ازآن ولایت که در .

مک : احمد است‌که‌در .

٧ـ مج : حضرت . مک . مد : ندارد .

٨ـ عبارت : (دارد . ووی والد ماجد خواجه مجد الدین محمد است... گوش جذر اصم) از زیادات نسخه مک میباشد و نسخه مج وس آنرا ندارد .

در سیاقت بیک صریر قلم

باز کردست گوش جذر اصم)

۱ [و بعد از وفور استعلاء و استعداد و کمال استقلال عظمت جاه و جلال توفیق طواف بیت‌اله و زیارت روضهٔ طیبه حضرت نبوی صلی‌اله علیه و سلم دریافت بسعادة شهادت فایز گشت. ومدرسه غیاثیه ۲ بقصبهٔ خرجرد ۳ خواف و جماعتخانه سرمزار بزرگوار حضرت شیخ زین‌الملة والدین تایبادی۴ روح‌اله روحه‌از آثار خیرات ومبرات اوست] ۵.

دیگر: از اماجد صدور ۶ عظام و اعاظم اماجد کرام مولانا قطب الدین محمد خوافی صدر عالم ۷ عاقل ومخدوم متورع فاضل بود و در زمان خلافت این پادشاه ۸ اسلام مرتبه عالی یافت. چنانچه حضرت اعلی بکرات اورا استاد و پدر فرموده‌اند. وکمال ۹ استعداد صوری ومعنوی حاصل داشت.

۱- عبارت: [و بعد از وفور استعلا و استعداد وکمال ... از آثار خیرات ومبرات اوست] از زیادات نسخه مج میباشد.

۲- مدرسه غیاثیه: امیر خواند در دستور الوزراء در ذکر ابنیه خیریه خواجه این مدرسه راذکرکرده است.

۳- خرجرد: از شهرچه (قصبه) های مشهور خواف است.

٤- مولانا زین‌الدین ابوبکر تایبادی: در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بوده از اعاظم مشایخ و اقطاب است. تربیت از روحانیت شیخ‌الاسلام احمدنامقی جامی داشته و هم باشاره روحانی و الهام لاهوتی او « احرام زیارت مشهد مقدس رضوی سلام اله علی من حل فیه بست و بآنجا رفت و خلعتها و نوازشهای ملکوتی یافت »وفات او روز پنجشنبه سلخ محرم سال ۷۹۱ ه‍ دز قریه (تایباد) از دهستان خواف اتفاق شده است (حبیب السیر — امیر خواند . نفحات الانس — جامی — مجالس‌النفائس — فخری هراتی).

٥- تا اینجا از زیادات مج میباشد.

٦- مک: صدور عظام و اعاظم اماجدکرام مولانا.

٧- مک: عالم عاقل و مخدوم متورع فاضل. مج: عالم فاضل.

٨- مج: در زمان خلافت این پادشاه مرتبه.

٩- مج: وکمال. مک. مد. س: کمال.

۱[و با وجود عبارات لایقه و منشات رایقه بتمکن و تسکین تمام آراسته بود . و مرا بنظر اشفاق و کمال الطاف ملحوظ میداشت ، چنانچه سوگند یاد میکرد که مرا بصحبت هیچکس آن میلی نیست که بجانب تو. امابنده را بفقرا و صحبت درویشان رغبت مینمود] .

وخلایق متفق اند که برمسند صدارت زیبنده تر وشایسته تر ازو صدری ننشسته . وفاتش در رجب سنه خمس و تسعین و ثمانمایه بوده .۲ .

۳[دیگر : از خواجهای بااحتشام ووزرای عالی مقام که دست دیوان اعلی ومسند وزارت معلا حالا بمکان والای او زینت دار السلام و رتبت نعم المقام دارد جناب وزارت ماب فضیلت انتساب قدوة الوزراء العظام خواجه ناصرالدین عماد الاسلام اعلی اله تعالی علوشانه وزّین صدرالوزاره بمکانه است که با حضرت آصف مشارالیه ارتباط روابط نسبی دارد و الحق در تصدی منصب مذکور این خواجه نیکو اخلاق را کمال شایستگی و جمال استحقاق حاصل است .

بیت :

از مرتبه دانیست در آن مرتبه آری
ایزد ندهد مرتبه جز مرتبه دانرا

در حسن خط و دقایق سیاق قلم تزییف و رقم توقیف ۴ برصحایف اوراق ببرد (کذا؟) سیر افلاک کشیده . ودر معرفت تقویم و دقایق تنجیم و احکام اجرام علوی و آیات هیئات سماوی طومار ونامهٔ ناموس بطلمیوس درنور دیده .

۱- عبارت : [و باوجود عبارات لایقه و منشات رایقه ... و صحبت درویشان رغبت مینمود] از زیادات نسخه مج میباشد .

۲- مج : بود .
مک : بوده .

۳- عبارت : [دیگراز خواجهای بااحتشام ووزرای ... گوش چذر اصم] اززیادات نسخه مج است .

٤- این کلمه در اصل . ترفیق نوشته شده قیاسا اصلاح شد.

مثنوی : ۱

در سماوی شناخته بتمام
راز افلاک و انجم و اجرام
در سیاقت بیک صریر قلم
باز کردست گوش جذر اصمّ]۲

دیگر : ازفحول‌علما مولانا کمال‌الدین شیخ حسین در فنون‌علوم واقسام‌فضایل و تجرد و دراسالیب حکم وتفرد در قوالیب کمال‌نظیر خود نداشت؟ . و در امور اعتباری و مناصب جاه و مراتب اختیار درمهمات ملکی و مالی در زمان سلطان‌سعید شهید سلطان ابوسعید ۳ و چه‌در ایام‌خلافت‌همایون بمرتبه رسید که هیچیک ازارکان دولت در اشغال شرعی وعرفی بی اراده او مجال مداخلت کم بودی ۴ [و حالا در تمامی ممالک عالم از علمای مدقق کسی که نشان میدهند غالب آنست که شاگرد او باشد. و در جمیع علوم سرآمد اقران بود . ودر زمان سلطان سعید خلیل هندو که هرات را محاصره کرد مولانا شیخ حسین بروجهی محافظت هرات نمود که حق قلعه داری همان تواند بود که مردم بی‌باک که ازکشتن و سوختن اندیشه نداشتند از شنیدن نام او بی‌تاب میشدند] ۵

بعد از آنکه مولاناشیخ حسین را ۶ از احتساب معاف داشتند مولانا نظام‌الدین احمد خوافی را که مرد ۷ عالم‌و فقیه وحلیم و متقی‌بود محتسب ساختند هرجراحتی

۱- این دو بیت در نسخه مک ضمن شرح احوال خواجه غیاث‌الدین پیراحمدخوافی نوشته شده و چنانچه ملاحظه میشود ذکر این اشعار در آنجا بهیچ وجه مناسبت نداشته است بنابراین نسخه مج اصح است .

۲- تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد .

۳- مج : سلطان سعید سلطان ابوسعید وچه .
مک : سلطان سعید شهید وچه .

٤- عبارت : [وحالا در تمامی ممالک عالم از علمای .... نام اوبی تاب می‌شدند] از زیادات نسخه مج میباشد .

٥- تا اینجا از زیادات مج‌میباشد .

٦- مج : مولانا شیخ حسین را از . مک : مولانا را از .

٧- مج :که مردعالم . مک . س :که‌عالم .

که مولانا شیخ حسین کرده بود او مرهم فرمود .

دیگر: از افاضل آن ولایت مولانا فصیح رونی بکمال علم و فضل آراسته بود[۱] . و اشعار ملیح دارد عربی وفارسی . این بیت از گفته اوست :

بیت : [۲]

من بافغان و آه سحرگاه چون کنم

گفتی منال و آه مکن آه چون کنم[۳]

دیگر: مولانا داود خوافی از علما بود چنانچه اهل علم از قابلیت او خایف می بودند .

در وقتی که سلطان سعید ولد رشید خود شاه محمود میرزا را[۴] باستراباد میفرستاد جهت تعلیم اواز مولانا شیخ حسین عالمی طلبیدند او مولانا داودرا تعریف نمود و بموجب حکم همراه او رفت و بعد از واقعه سلطان سعید در ملازمت ولد مشارالیه بسمرقند افتاد ومنصب صدارت یافت و مدتی متقلد آن بود . و مردم هرات را مظنه آن شدکه چون مولانا شیخ حسین از کمال رشد و استحقاق مولانا داودوقوف داشت می اندیشید که اگر ممارست او بیشتر شود بر همکنان غالب گردد این تدبیر کرد که او را ملازم اتراك ساخت تا از سر مطالعه رفت و دیگر ترقی نکرد .[۵]

دیگر: قدوة الحکما مولانا قطب الدین آدم سلمه اله که بقراط زمان وجالینوس عهد و اوانست و در علم ابدان از اقران فایق و در علم ادیان بر همکنان سابق . انتساب بدان خطه افاضت مآب دارد، ودر فنون طب و عجایب معالجات هیچ جا مثل او نشان نمیدهند .

ع: علم آدم ید موسی دم عیسی دارد .

۱- مج : آراسته بود و اشعار . مک : آراسته و اشعار .

۲- مج : بیت . س :نظم . مد . مک : ندارد .

۳- مج . مک . مد : رودی؟ .

و«مولانا فصیح رونی دانشمند بود و بملازمت جوکی میرزاقیام مینمود وکتابه عمارات جوکی میرزاهمه ابیات و اشعار مولاناست قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان را تتبع کرده وقبراو درهرات است» مجالس النفائس ص ۳۳ و ۳۲ و ۲۰۵

٤- مج . میرزارا باستراباد . مک : میرزا باستراباد .

دیگر: از قصبات واقعه و ولایات نافعه «باخرز» است و«زاوه» و«محولات» ۱ که‌منافع بسیار ومزارع بی‌شمار دارد واکثر از آثارآن را ۲ بهرات می‌آورند ۳ و شیخ العالم سیف‌الدین باخرزی قدس‌سره ۴ که از اجداد کرام این آصف عالیمقام است از آنجا بوده و مرید شیخ نجم‌الدین کبری ۵ قدس سره است . و مقامات بس ۶ عالی ودرجات‌عظیم متعالی داشته .۷

۱- عبارت : [وزاوه و محولات] از زیادات‌نسخه مج‌میباشد و درمک ومد وس‌ندارد.

«زاوه» و «محولات» : حافظ ابرو میگوید :

(زاوه و محولات ـ حدشرقی آن اعمال جام و باخرز ، و غربی آن اعمال قهستـان و شمالی اعمال نیشابور ، و جنوبی اعمال خواف است ، دیه های معمور و باغستان بسیار دارد ...) ـ جغرافی حافظ ابرو ورق ۱۰۷ . و در راپرت خراسان‌بلوك زاوه و محولات‌را از جمله بلوك تربت حیدریه نوشته‌گوید :

«بلوکات تربت حیدریه : بالا ولایت و پائین ولایت . برس . کدکن . محولات . ارغند . جلگه‌زاوه . تجرود ... ».

۲- مج : آن بهرات . مک. مد : آن را بهرات .

۳- مج : می‌آرند . مک: می‌آورند .

٤- عبارت : (که از اجدادکرام این آصف عالیمقام است) اززیادات مج میباشد .

٥- شیخ نجم‌الدین کبری : ابوالجنابّ احمدبن عمرالخیوقی . و وجه تسمیه‌اوبکبری این است : که اودرعنفوان جوانی‌درمباحثات‌علمی(الطامة الکبری) ویا(نجم الکبراء) بوده است — وکبراء بضم کاف و فتح باء جمع کبیر است ـ او روزگار جوانی را در تبریز به تحصیل علم مشغول بود روزی او رابا(بابافرج تبریزی) ملاقات افتاد و درکمند جذبه عشق روحانی افتاد و از آن‌پس به‌جهانگردی پرداخت تا اینکه در شهر دژپول (دزفول) شیخ اسماعیل قصری اورا تربیت نمود . ودر سال ٦۱۸ ه در اورگنج (جرجانیه) خوارزم در حمله تاتارکشته شد (مرات الجنان ـ یافعی. نفحات الانس جامی . طرائق الحقائق آثار البلاد ـ قزوینی‌ورق ۱۸۸)

٦- مج : مقامات بس‌عالی. مک: مقامات‌عالی.

۷- ابوالمعالی سیف‌الدین‌سعیدبن المطهربن‌سعیدبن علی‌الباخرزی . درعلوم ظاهری شاگرداامام‌صاین‌الدین، ودرنشرطریقت‌وبیان‌حقیقت‌وسلوك خلیفه‌شیخ نجم‌الدین الکبری بوده ، ولادتش‌در ماه‌شعبان‌سال ٥٨٦ در باخرز ، ووفاتش در ٢٤ ذوالقعده سال ٦٥٩ در بخارا اتفاق شده مزارش در فتح آباد در ظاهر شهر بخارا واقع است ، و خانقاه اونیز در آنجا

بقیه حاشیه در صفحه بعد

[١] و[در مقامات شیخ نجم‌الدین کبری خوانده‌ام که وقتی از برای شیخ نجم الدین کنیزك چینی هدیه آوردند شیخ باصحاب فرمود که ما امشب بلذت مشروعه مشغول خواهیم شد درویشان نیز باید که موافقت نموده ترك ریاضت کنند و براحت مشغول شوند. شیخ سیف‌الدین ابریق بزرگ پرآب کرده بردست گرفت و همه شب بردر حرم حضرت شیخ استاد تاسحر که شیخ نجم‌الدین بیرون آمد اورا دید که ابریق آب بردست دارد شیخ گفت ای فرزندنه مافرموديم که درویشان امشب براحت مشغول باشند توچرا بدین ریاضت شب گذرانیدی شیخ سیف الدین گفت من راحتی بهتر از این نمیدانم که یکشب در آستانه شما خدمت کنم شیخ نجم‌الدین فرمود که آری ترا بدرویشان این نوع ارادتی هست زود باشد که پادشاهان دررکاب تو پیاده بدوند، تابعد از وفات شیخ نجم‌الدین شیخ سیف‌الدین مرشدومقتدای و شیخ و پیشوای ماوراءالنهر گشت روزی پادشاه آنجا را واقعه پیش آمد اسبی بس خوب داشت نذر شیخ کرد، بعد از کفایت آن مهم اسب را بدرخانقاه شیخ آورد و گفت اسبی پادشاهانه آورده‌ام و نذر دارم که براسب خودشیخ را سوار کنم شیخ از خانقاه بیرون آمد و پادشاه رکاب اسب گرفت تاشیخ سوارشداسب تندی کردو عنان ازدست شیخ بربود و مقداری راه بدوید پادشاه رکاب اسب گرفته میدوید تا اسب ساکن‌شد بعد از آن شیخ گفت اسب را گناهی نیست‌شبی حضرت شیخ مافرموده بود که روزی آید که پادشاهان دررکاب تو پیاده بدوندتاکنون این واقعه اثر آن نفس است که بظهورآمد.

وشیخ سیف‌الدین] [٢] مصنفات شورانگیزواشعار شوق آمیز[٣] بسیار دارد. واین یک رباعی جهت تبرك مسطورمیگردد.

بوده و درجوار فتح آباد «گورستان تل‌غازیان» استو اغلب اصحاب و مریدان‌او درآنجا مدفون‌میباشند.

نقل باختصار ازکتاب«مزارات بخارا» تالیف ملازاده.صاحب‌طرائق‌مینویسد: « در سال ١٣١٦ ه در بخارا بودم ومزار سیف‌الدین‌راکه درجهت شرق نیم فرسنگی بخاراست وباکاشیهای گرانبها زینت دارد زیارت کردم». طرائق الحقایق ــ ج ٢ ص٢٦٣.

١- عبارت: [و در مقامات شیخ نجم‌الدین کبری خوانده‌ام ...... که بظهور آمده و شیخ سیف‌الدین] از زیادات نسخه‌مج میباشد.

٢- تا اینجا از زیادات مج‌میباشد..

٣- مج: و اشعار بسیار. مک: واشعار شوق آمیز بسیار.

رباعی [۱] :

تا کی بود این جور و جفا کردن تو
وین بی سببی خلایق آزردن تو
تیغی است بدست اهل حق خون آلود
گر در تو رسد خون تو در گردن تو

وفاتش در سنه ثمان و خمسین و سمایه و قبرش در بخاراست [۲]

دیگر : مولانا زین‌الملةوالدین [۳] ابوبکر تایبادی [۴] روح‌اله روحه که درزمان حضرت [۵] امیر بزرگ تیمور گورگان [۶] بوده‌از اهل ولایت [۷] آن‌ولایت است .

و چنین منقولست که چون‌امیر بزرگ بزیارت‌ایشان رسیده چون‌ازپیش‌ایشان بیرون آمده بمحاسن [۸] خود آستانه حضرت مولانا را روفته [۹] و گفته باشد که مرا از جاروب کشان این آستانه شمارند .

۱- مج: رباعی. مک. مد : ندارد . س : نظم .

۲- مج : و قبرش در بخاراست . مک : و مرقد شریفش در بخاراست .

۳- مج : زین‌الملة والدین . مک : زین‌الدین .

٤- تایباد : دهکده‌ایست ازبلوك «باخرز» واصل آن «تائب آباد» بوده و «تایباد» مخفف آنست . و پیر امیر تیمور شیخ زین‌الدین از آنجا بوده است . فرهنگ آنندراج . و در راپرت خراسان مینویسد : «مزرعة تایباد از قلعجات پائین ولایت باخرز است هوایش معتدل دورشته قنات رعیتی و قریب سیصدخانوار سکنه دارد » .

٥- مج : درزمان حضرت امیر . مک : در زمان امیر .

٦- مج : امیر بزرگ بوده . مک : امیر بزرگ تیمور گورگان بوده .

٧- مج : اهل ولایت آن ولایت .
مک : اهل آن ولایت .

٨- مک : که‌چون امیر بزیارت ایشان رسیده وبیرون آمده بمحاسن .
مج : که امیر بزرگ بزیارت ایشان‌رسیده چون از پیش ایشان‌بیرون آمده بمحاسن.

٩- مج : آستانه حضرت‌مولانا رارفته . مک: آستانه‌مولانا راروفته .

وامیر بزرگ با خواص خود فرموده ۱ که هر بزرگی را که کنار گرفتم او لرزید و مولانا سیف‌الدین ابوبکر را ۲ که کنار گرفتم من لرزیدم .

ووی تربیت از روحانیت حضرت شیخ الاسلام کهف الانام مربی ارباب الفقر والحامی معین الحق والدین ابی‌النصر احمدالجامی ۳ قدس سره السامی ۴ یافته بوده .

گویند ۵ بعد از آنکه خدمت مولانا مدتها ٦ بریاضت و مجاهده مشغول بود شیخ الاسلام ۷ احمد قدس سره بروی ظاهرشد و گفت ۸حق تعالی داروی ۹ درد تو درشفاخانهٔ مانهاده پس ۱۰ خدمت‌مولانا هفت سال بیشتر پای برهنه از «تایباد» بتربت مقدسه حضرت شیخ میرفت و بتلاوت کلام‌الله‌مشغول‌می‌بود . و چون بتربت مقدسه رسیدی درگنبدی ۱۱ که در برابر آنست باستادی ۱۲ و تلاوت مینمودی ۱۳ و درهر

۱- مج : و امیر بزرگ بـا خواص خود فرموده . مک : و بعد از آن بـا خواص خود گفته .

۲- مج : مولانا سیف‌الدین ابوبکر را . مک : مولانا را .

۳- مج : شیخ‌الاسلام احمد جامی .
مک : شیخ‌الاسلام کهف‌الانام مربی ارباب الفقر و الحامی معین الحق والدین ابی النصر احمدالجامی.

٤ مک: السامی. مج : ندارد .

٥- مج : گویند. مک : ندارد .

٦- مج : مولانا مدتها بریاضت . مک : مولانا بریاضت .

٧- مج : شیخ‌الاسلام احمد .
مک : شیخ احمد .

٨- مج : وگفت حق .
مک : وحق .

٩- مج : حق‌تعالی داروی درد . مک : حق تعـالی درد .

۱۰- مج : نهاده‌پس خدمت . مک: نهاده خدمت .

۱۱- مج : گنبد . مک : گنبذی .

۱۲- مج : باستادی . مک : بایستادی .

۱۳- مج : مینمود .
مک : مینمودی .

چند وقت اندکی پیشتر رفتی تا بعد از هفت سال به پیش مرقد منوّر ۱ ایشان رسید ۲ [دیگر هر گاه که رسیدی بنشستی . و یرا از اختلاف این احوال که - چند گاه می ایستاد و گاهی دور و گاهی نزدیک می شد و در آخر می نشست - پرسیدند فرمود که همه بامر و اشارت آنحضرت بود .

و حضرت مولانا از ارتکاب سنت و اتباع شریعت حضرت نبوی بدرجات علیه و مقامات رفیعه رسیده بود .

و ملک عمادالدین زوزنی تاریخ وفات ایشان را بدین وجه نظم کرده است :

سنه احدی و تسعین بود تاریخ
گذشته هفتصد و سلخ محرم
شده نصف النهار از پنجشنبه
که روح پاك مولانای اعظم
سوی خلد برین رفت و ملایک
همه گفتند از جان خیر مقدم]

و در ولایت باخرز ۳ اکثر میوهای خوب میشود از خربزه و دوشاب و جوز

۱- مج : مرقد ایشان رسید . مک: مرقد منور آنحضرت رسید .
درنسخه مک. بعداز عبارت : (مرقد منور آنحضرت رسید) عبارت: (وفات مولانا روز پنجشنبه سلخ محرم سنه ۷۹۱) نوشته شده و باهمین عبارت بشرح حال مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی خاتمه داده است .

۲- عبارت : [دیگر هر گاه که رسیدی بنشستی . و یرا از.... همه گفتند از جان خیر مقدم.] از زیادات نسخه مج میباشد.

۳- باخرز : بفتح خاء و سکون را وزاء معجمه . نام بلوك پهناوری است واقع میانه هرات و نیشابور . وکلمه باخرز - درزبان پهلوی « بادهرزه » بوده زیرا آنجا وزید نگاه بادهااست . این بلوك مشتمل بر ۱۶۸ پاره دیه میباشد . شهرچه (قصبه) آن «مالین» نام دارد . (معجم البلدان. یاقوت ج — ۱ — ص ٤٥٨ لیپزیک) .

حمداله مستوفی گوید : باخرز ولایتی آباد و دیه ها و توابع بسیار دارد . و در همه جای آن باغهای انگور و دیگر میوه ها فراوان است مخصوصاً قصبه مالان که جای عظیم و پر نزهت است . و خربزه بلند آنجا در جمیع خراسان مشهور است » (نزهة القلوب — لیدن ص ۱۵۳)

و بادام و ناشپاتی و غیره و حلوای ناطف که از «رزه» ۱ باخرز حاصل میشود در هیچ جای دیگر بدان ۲ لطافت ۳ [و نازکی وحلاوت‌حاصل نمی‌آید. چنانچه‌مصالح حلوای آنجا را بمواضع دیگر برده‌اند وحلوا پخته بدان خوبی ونازکی نیامده .

وامرای رزه که بعضی اجداد این دستور عالی رای بوده‌اند مردم بلند قدررفیع مقام بوده‌اند .

از آنجمله امیر عبدالعزیز امیر شهاب‌الدین در زمان ملک غیات الدین کرت ملک و والی‌آن‌حوالی بوده. ودرتاریخ آل کرت مسطوراست که‌درتاریخ سنه‌عشرین

۱- رزه : این کلمه‌درتاریخ نامه سیفی‌هروی‌همه‌جا (ززه) بتقدیم‌زامعجمه برراء مهمله نوشته‌اماظاهرااین یک اشتباهی‌است ازناسخ نسخه‌خطی– که مورد استفاده چاپ واقع‌شده– و یا از تصرفات ناشر انکتاب است‌که آنراززه سیستان پنداشته درصورتیکه باخرزکه (رزه) جزء آنست از بلوکات سجستان نیست و تاسجستال فاصله‌زیادی دارد؟. و(زره) بکسر اول نام شهر و قصبه سیستان است‌که آنرا (زرنگ) نیز گفته‌اند ودر غربی زرنگ دریاچه‌ایست که‌مصب رود هیرمند است و آنرا آب زره‌میگویند . فردوسی در فرارافراسیاب ازکیخسرو بجانب سیستان گوید :

بکشتی از آب زره بر گذشت همه‌رنج ما سربسر بادگشت.

(فرهنگه آنندراج) و(زرنج)معرب (زرنگ) است. یاقوت گوید. « زرنج – بفتح اوله و ثانیه‌و نون‌ساکنه وجیم . مدینة هی قصبة سجستان . وسجستان اسم‌الکورة کلها» (معجم البلدان – ج ۲ ص ۹۲٦ لیپزیک) . واما (رزه) باخرز بتقدیم راء مهمله برزاء معجمه ازدیه‌های بلوك باخرز بوده زیرا بکلمه با خرز اضافه شده است در جغرافی حافظ ابرو و دیگر مصادر بنظر نرسید . بلی درکتابچه اوضاع جغرافی و تعداد نفوس ولایات خراسان‌در عهد ناصرالدین شاه در شرح‌اجزاء بلوك باخرز آنرا (ریزه) یا (مشهد ریزه) ضبط کرده و مینویسد: «من قراء الباخرز قلعه(مشهد ریزه) قدیم‌النسق است قدیم‌البناء مشروب از قنات است هوایش معتدل است . مرتع و مواشی این‌قریه اقرب‌الحدود واز جمله سرحدات‌است» راپرت خراسان نسخه‌کتابخانه ملی ملك.

۲- مج : در هیچ جای دیگر بدان‌لطافت . مك : در هیچ بآن لطافت .

۳- عبارت . [و نازکی‌و حلاوت حاصل ... دراین اوراق تحریر توان نمود] از زیادات نسخه مج میباشد .

وسبعمایه در قلعه رزه میان او وسپاه ملک غیاث الدین حربهای بسیار واقع شد اخراز قلعه بیرون رفته و امیر فخرالدین شیروانرا باصد مرد قایم مقام گذاشته ایشان یازده شبانروز باسپاه ملک جنگ کرده‌اند تاقلعه فتح شده و امیر عبدالعزیز بعد ازچند وقت بشفاعت ملک شمس الدین کرت اهل میشود و پیش ملک شمس الدین راه نیابت می یابد . ۱

و قطب عالم شیخ قطب الدین حیدر زاوهٔ ۲ قدس سره که یکی از آبای کرام حضرت آصفی است از ولایت ۳ بولایت رسید و ظهور یافته و عدیم الوقت خود بوده باکرامات مشهور . و خوارق عادات موفور از آنحضرت شهرة تمام دارد که در وقت سیر آهنگری شاخ آهن تافته که سرخ شده بوذ پیش اوداشته بود شاخ آهن را بدست خود گرفته و حلقه ساخته در گردن خود انداخته و روان شده . و طوقی که حیدریان در گردن می اندازند از آنجا مانده . و حالات کمالات و کمالات حالات او زیاده از آنست که در این اوراق تحریر توان نمود .] ۴

دیگر: ازولایات طیّبه که‌نسایم ولایت از آن مقام خجسته فرجام بمشام اهل

۱ـ تاریخ آل کرت .

مقصودکتاب (تاریخ نامه هرات) از سیف‌بن محمد بن یعقوب‌الهروی‌شاعر ونویسنده مشهور دربار خراسان میباشد .

سیفی این وقایع را در حوادث سال‌عشرین و سبعمایه به تفصیل نوشته است (تاریخ نامه‌هرات) سیفی هروی ص ۷۰٤ .

۲ـ شیخ قطب‌الدین حیدرزاوهٔ : حمداله مستوفی در ضمن توصیف بلوك زاوه گوید : « زاوه ولایتی است ... و مزار شیخ قطب‌الدین حیدرکه مقدم حیدریان است در آنجاست » و همود در ضمن توصیف شهرطوس گوید :

«و از مشهد طوس تازاوهٔ سنجان پانزده فرسنگ است و قطب الدین حیدر در زاوه است و شاه‌سنجان در سنجان است و سلطان سلیمان درولایت باخرز» نزهة القلوب — لیدن ص ۱۵۱و ص ۱۵٤ و در تاریخ گزیده گوید . « قطب‌الدین حیدروفاتش در ٦۲۸ ه و حیدریان پیروان اویند» ص۷۹۳.

۳ـکذا ظاهراً : (از آن ولایت) .

٤ـ تا اینجا از زیادات نسخه مج‌میباشد .

ذوق و [۱] عرفان میرسد ولایت جام [۲] است . ووجه ترجیح آن بقعه مبارکه برسایر [۳] بقاع عالم همین بسنده است [۴] که مولد و منشا دو بزرگوار است که هیچ یک را ثانی نیست اول حضرت شیخ الاسلام زنده فیل احمدجام قدس اله [۵] سره المبین . ودوم حضرت حقایق پناهی مولانا [۶] نورالحق والدین عبد الرحمن الجامی [۷] مداله ظله السامی [۸] [که شمه از اوصاف کمالش مذکورشد] وحضرت [۹] ژنده پیل احمدجام [۱۰] از فرزندان جریربن عبداله البجلی [۱۱] است رضی اله عنه [۱۲] که از صحابه بزرگوار [۱۳]

۱- مج : اهل عرفان . مک : اهل ذوق و عرفان .

۲- ولایت جام : «جام از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صده وعرض از خط استوالدن شهری وسط است و قریب دویست پاره دیه . از توابع آنجاست باغستان بسیار و میوه بیشمار دارد و آب شهر و ولایت مجموع از قنوات است و از مزار اکابر تربت زنده پیل احمد جام آنجاست وبرآنجا عمارتی و گنبدی عالی خواجه علاء الدین محمد ساخته و دیگر مزارات متبرکه بسیار است » نزهةالقلوب لیدن ص ۱۵٤ و (جام) معرّب کلمهٔ (زام) است .

(فتوح البلدان - بلاذری ص ۱۱۹)

۳- مج : مبارکه برسایر بقاع : مک : مبارك بر بقاع .

٤- مج : همین بسنده که . مک : همین است که .

٥- مج : قدس سره . مک : قدس اله سره .

٦- مج : مولانا نورالحق والدین عبدالرحمن . مک : مولانا عبدالرحمن .

۷- مج : الجامی مدّاله ظله السامی . مک : الجامی السامی .

۸- عبارت . [که شمه از اوصاف کمالش مذکورشد] . از زیادات مج میباشد.

۹- مج : وزنده . مک : و حضرت زنده .

۱۰- مج : زنده پیل احمد جام از . مک : زنده پیل از .

۱۱- مج : بجلی . مک : البجلی .

۱۲- مج : است که از . مک : است رضی اله عنه که از .

۱۳- مج : صحابه حضرت .
مک : صحابه بزرگوار حضرت.

حضرت رسالة صلی‌اله علیه و سلم بوده ۱ [و قامت بلند و جمال موفور داشته‌چنانچه امیرالمؤمنین عمر رضی‌اله‌عنه اورا یوسف این امت نام نهاده و یک‌فرع شجرۀنسب گرامی آصفی مشارالیه ۲ بدودمان کرامت پناه آنحضرت انتما دارد]

وحضرت شیخ‌الاسلام ۳ راچهل و دو فرزند بوده است ۴ سی‌و نه پسر و سه دختر، و شیخ ظهیرالدین عیسی که یکی از فرزندان‌آن شیخ است در کتاب (رموز الحقایق) آورده که تا آخر عمر بردست پدرم شیخ‌الاسلام احمد جام قدس سره ششصد هزار کس توبه کرده‌اند و از راه معصیت براه اطاعت آمده ۵

۶ [شیخ ابو سعیدابوالخیر قدس اله اسراره‌خرقۀداشته که درآن اطاعت‌میکرده. وچنین گویند که‌آن خرقه‌ابوبکرصدیق‌رضی‌اله‌عنه‌بوده که‌بنوبت بشیخ‌ابوسعید رسیده بود و وی اشاره یافته که خرقه را باحمد تسلیم کن ، فرزند خود شیخ ابوطاهر را

۱ـ عبارت : [قامت بلند و جمال .... آنحضرت انتما دارد] ، از زیادات نسخه مج میباشد .

۲ـ مقصود از : (اصفی‌مشارالیه) خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک‌است‌که میگویند نسبت اوباحمد جام و بالنتیجه بجریربن عبداله‌البجلی منتهی میشود .

۳ـ مج : شیخ را . مج : شیخ الاسلام را .

٤ـ مج بوده است سی . مک : بوده سی .

٥ـ شیخ الاسلام احمد جام : شیخ الاسلام معین الدین ابو نصر احمد بن ابوالحسین بن جریربن‌عبداله بن‌لیث‌بن‌جریربن عبداله‌البجلی الصحابی‌معروف به : (زنده پیل)ولادتش در قریه نامق واقع شده و چون در بلدۀ جام بارشاد مشغول بود بجامی معروف گردید . و و درسیرو سلوك راه حقیقت تصانیف بسیاری دارد از آنجمله است :

کتاب سراج السائرین در سه مجلد .کتاب انیس‌التائبین .کتاب مفتاح النجات .کتاب روضةالمذنبین این‌کتاب را در سال ٥٢٦ ه بنام سلطان سنجر سلجوقی نوشته است . رساله سمرقندیه . دیوان اشعار وغیره ـ هدیةالعارفین ـ اسماعیل پاشا ج ۱/ . جغرافی حافظابرو ونفحات‌الانس ـ جامی .

٦ـ عبارت : [شیخ ابو سعید ابوالخیرقدس اله اسراره خرقۀ داشته که .... کفایت بودی و چیزی زیاده نیز آمدی]
از زیادات نسخه مج میباشد .

وصیت کرده بود که بعداز فوت من بچندسال جوانی نو خط بلند قد بچشم ازرق‌احمد نام بخانقاه تو در آید و تو بجای من نشسته باشی بایاران زنهار که آن خرقه بوی تسلیم کنی. چون زمان شیخ بآخر رسید شیخ ابوطاهر طمع میداشت که پدرولایت خود را بوی حواله کند شیخ چشم بگشادو گفت ولایتی که‌شما آرزو دارید بدیگری سپردند و علم کرامت ما بر در خراباتی بر افراشتند و کس کیفیت حال ندانست ، تابعد از وفات شیخ بچند سال شیخ ابوطاهر در خواب‌دید که شیخ ابوسعیدباجماعتی اصحاب بتعجیل میرود پرسید که یاشیخ چه تعجیل است گفت تو نیز برو که قطب الاقطاب میرسد شیخ ابوطاهر بیدار شد و یکروز در خانقاه نشسته بود جوانی بآن صفت که شیخ ابوسعید گفته بود در آمد شیخ ابوطاهر حال بدانست ویرا اعزاز و اکرام بسیار نمود اما اندیشه‌ناك شد که خرقهٔ پدر چگونه از دست دهد آن جوان گفت ای خواجه درامانت خیانت روا نباشد شیخ ابوطاهر خوش حال‌شد برخاست و آن خرقه راکه شیخ ابوسعید بدست خود برسر میخی نهاده بود بیاورد و برسرآن جوان انداخت. گویند آن خرقه را بیست ودو تن‌ازمشایخ پوشیده بودندو آخربشیخ الاسلام احمد حواله شد بعد از آن کس ندانست که آن خرقه کجاشد .

از حضرت شیخ‌الاسلام احمد پرسیدند که مقامات مشایخ بسیار شنیده‌ایم و کتب ایشان دیده از هیچکس‌حالاتی مثل شما ظاهر نشده فرمود که در وقت‌ریاضت هر مجاهدهٔ که دانستیم که اولیای خدای‌تعالی کشیده‌اند بجای آوردیم‌و چیزی‌برآن مزید کردیم حق سبحانه بفضل‌خود آنچه پراگنده بدیشان‌همه‌داده بود بیکبارباحمد داد . در هر چهار صد سال شخصی چون احمد پدید آید . و در مقامات شیخ چنین آمده که شیخ فرمود که بیست و دو ساله بودم که‌حق تعالی مرا توفیق توبه داد و سبب آن بود که چون دور اهل فساد که حریفان من بودند بمن‌رسید اصحاب طلب دور نمودند و شحنهٔ (نامق) ۱ غایب گفتم چون شحنه ۲ باز آید دور بدهم گفتند

۱- نامق : از جمله دیه‌هاو کشتزارهای‌بلوك (کوه سرخ) که‌درحوالی‌مشهد مقدس واقع است یکی قریه (نامق) میباشد. درخصوص وضع این قلعه درسال۱۹۲۶ ه درگذارش

بقیه‌پاورقی درصفحه بعد

ماتوقف نمیکنیم گفتم سهل باشد اگر شحنه مضایقت کند دور دیگر ،بدهم پس چون شحنه باز آمد دور دیگر خواست او را بخانه آوردم چون طعام خوردند کس بخمخانه فرستادم تاخمر آورد چهل خم داشتم همه راتهی داشت مرا عجب آمد از حریفان پنهان داشتم و از جای دیگر خمر آوردم و بتعجیل دراز گوش در پیش کردم و بسوی باغ که خمر داشتم روان شدم دراز گوش رابار کردم دررفتن کاهلی میکرد من ویرا سخت می آزردم که زودتر بحریفان ملحق شوم ناگاه آوازصعب بگوشم رسید که احمد این حیوانرا چه میرنجانی مااو را فرمان نمیدهیم که برود از شحنه عذر میخواهی و قبول نمیکند چرا از ماعذر نخواهی تاقبول کنم سر بسجده نهادم و گفتم الهی توبه کردم که بعد ازین خمر نخورم این مرکب رافرمان ده تا برود که پیش آن قوم خجل نگردم فی الحال مرکب روان شد چون خمر پیش حریفان بردم قدحی پیش من آوردند گفتم من توبه کرده ام گفتند احمد برما میخندی ؟ یابر خود ؟ الحاح بسیار کردند ناگاه آوازی شنیدم که احمد بستان و بچش و همه را بچشان قدح بستدم و بچشیدم عسل شده بود بامر حق تعالی همه را بچشانیدم درحال توبه کردند و هریک بسوئی رفتند من والهوار روی بکوهی نهادم و بعبادت و ریاضت مشغول شدم

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

خراسان مینویسد :

« قریه نامق : اول بلوك کوه سرخ متصل بولایت قرائی(کذا؟) آبش از رودخانه و چشمه ساری. آبادی از قدیم دارد . طایفه بختیاری درین دیه سکنا دارند. میوجات سردسیری درین جا بعمل میآید .

هوایش در نهایت برودة است . خانه دیوانی شش باب عدد نفوس اناث و ذکور دویست نفر » (راپرت اوضاع جغرافیائی و سرشماری خراسان در سال ۱۲۹۶ ه در عهد ناصرالدین شاه — نسخه متعلق بکتابخانه ملی ملک .

و صاحب طرائق الحقایق مینویسد :

(نامق) از اعمال ترشیز خراسان است طرائق — ج /۲/ص ۲۶۱

۲ـ شحنه ؛ شحنة البلد — بکسر الشین وسکون الحاء و فتح النون ـ من اقامهم الملك لضبطها = پاسبانان شهر ـ گاهی نیز رئیس پاسبانان شهر را شحنه گویند عربی است. از قاموس .

بعداز یک چندی بخاطرم خطور کرد که جمعی صاحب فرضانرا که حق ایشان در ذمه تست رها کرده‌ورا‌ه‌حق رامردان‌چنین روند؟ باز بخاطرم رسید که‌ورای چیزهای دیگر در خانه‌چهل‌خم گذاشته که درآن‌خمر بوده است گو خرج خود کنید هرگاه دانی چیزی نمانده بغمخوارگی ایشان مشغول‌شو. پس ساعتی‌شد بخاطرم‌دادند که یا احمد خوش رونده که تو باشی که اعتمادی برخم خمر کنی‌راه غلط کنی چرا توکل برکرم الهی نکنی تاصاحب فرضان ترا از خزانه فضل خود روزی دهد و صفرای عظیم بسرم‌در آمد ازکوه در جستم و بخانه آمده عصادر خمها گرفتم ۱ و میشکستم شحنهٔ ده راخبر کردند که احمد را جنون گرفته و ازکوه‌درآمده میشکند و میریزد شحنه کس‌فرستاد تا مرا از خانه بیرون‌آورده درجایگاه اسپان نگاه داشتند من بسر آخر نشستم ودست برهم‌زدم و این بیت می‌خواندم :

اشتر بخراس می بگردد صد گرد

تو نیز ز بهر دوست گردی در گرد ۲

اسبان سر از علف خوردن برداشتندو بردیوار۳ زدن گرفتند وآب‌ازچشمهای ایشان‌میرفت. ستوربان شحنه‌را ازین‌حال‌آگاه‌کرد شحنه‌آمدومرا بیرون‌آورده عذرها خواسته باز بجانب کوه رفتم حق تعالی از خزانه کرم خود هر بامداد هر یک از صاحب فرضان ۴ یکمن گندم بدادی چنانکه‌درزیر بالین ایشان پیدا آمدی و چنان

۱ـ این‌کلمه «کوفتم» هم خوانده میشود .

عبارت نفحات الانس : « ودر خانه رفتم‌و عصای‌درگردانیدم.. .و خمها راشکستن گرفتم » ص ۳۲۵ —

۲ـ خراس : آسی زاگویند که‌بچارپای گردانند .

وآس سنگی‌است‌که باآن گندم‌و دیگر دانه‌هارا آرد کنند وآنچه با آب گردد . آسیاب گویند = مخف‌آس آب . و آنچه‌باباد گردد آنرا «بادآس» وآنچه باخر گردد آنرا «خراس» گویند .

فرهنگ آنندراج . برهان قاطع ٠ فرهنگ جهانگیری.

۳ـ عبارت نفحات الانس . (وسر بر دیوار زدن گرفتند)

٤ـ این‌کلمه درین‌مورد و در چندجای پیش از ین در اصل بقاف «قرضان» نوشته شده ودر نفحات الانس بفاء یک نقطه «فرضان» نوشته است . و بقرائن مقالیه‌باید فرضان بفاء باشد . زیرا مراد از «صاحب فرضان» درین موارد عیال و فرزندان میباشندکه تامین معاش ایشان براشخاص فرض‌و واجب است .

بودی که همه را کفایت بودی و چیزی زیاده نیز آمدی] ۱

ولادت با سعادت حضرتش ۲ سنه احدی و اربعین و اربعمایه . و وفاتش سنه ست و ثلثین و خمسمایه .

واقعه: ازعجایب وقایع و غرائب حالاتآنکه دروقتی که تحریر این اوراق بدین محل رسید که تاریخ وفات حضرت شیخ الاسلام احمد قدس سره مسطورشد که۳ یوم الجمعه ثامن عشر محرم الحرام سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه بود . ۴ وطنطنه صیت کمالات ودبدبه بدایع حالات حضرت حقایق پناهی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی روح اله روحه در تمامی دیار عرب و عجم بلک بر بساط بسیط همه اقالیم ۵ عالم سایر گشته بعدازطی مقامات واطلاع برحقایق کلمات تامات ونیل طواف حرم محترم و التزام ملتزم و زیارت روضة النبی صلی اله علیه وسلم سلوك طریق کعبهٔ حقیقی که مبتغی جمیع سالکان مسالك حق و یقین است و جهت همت عالی نهمت ساخته وبازاد۶ صدق و راحلهٔ توکل عزیمت فرمود و برحسب: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا، ۷ داعی صدق: یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی

۱ـ تا اینجا اززیادات نسخه مج میباشد .

۲ـ مج : باسعادت حضرتش .

مک : باسعادتش.

۳ـ مج : شیخ الاسلام احمدقدس سره مسطور شد که یوم .

مک : شیخ مسطور شد یوم .

٤ـ تصریحی است از مصنف براینکه تالیف این کتاب درتاریخ روز آدینه ۱۸ محرم سال ۸۹۸ ه بشرح حال و ذکر تاریخ ولادت ووفات مولانا احمد جامی نامقی رسیده است.

٥ـ مج : بسیط همه اقالیم عالم. مک: بسیط عالم .

٦ـ مج : ساخته بازوادهٔ صدق .

مک : ساخته و بازاوده صدق

مد : بازاد وراحلة توکل .

الزاد : مایتخذ من الطعام للسفر جمع ازودة و ازواد = توشه .

و: الراحلة من الابل ماکان منها صالحا لان یرحل والقوی منها علی الاحمال والاسفار للذکر والانثی والتاء للمبالغة والجمع رواحل : اشتر راهوار

۷ـ مج : دینا. مک : ندارد .

الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی‌عبادی وادخلی جنتی، ندا در داد .

لخواجه حافظ ۱ :

که ای بلند نظر شاه باز سدره نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت‌آبادست

لاجرم ندای حق را لبیک زنان اجابت نموده غسل کردو کفن پوشید واحرام بسته روان گشت .

لمولانا جامی۲ :

حاجیان حرم عشق تو لبیک زنان
بوفای تو کفن بر کتف و رو بوفات
از ندای تو در افتاد صدائی بحرم
خاست صد نعرهٔ لبیک زاهل عرفات
مرد جامی بسر تربت او بنویسید
هذه روضة من حل به العشق فمات ۳

۱- مج : لخواجه حافظ
مک : ندارد

۲- مج : لمولانا جامی . مک : ندارد .

۳- این غزل در دیوان جامی چنین است :

ای صفات تو نهان‌در تتق وحدت ذات — جلوه گر ذات تو از پرده اسما و صفات
ماگرفتار جهت از تو نشان چون یابیم — ای سرا پردهٔ اجلال تو بیرون زجهات
از ندای تو در افتاد صدائی بحرم — خاست صد نعرهٔ لبیک ز اهل عرفات
مشرب زهد کجا چاشنی عشق کجا — آن یکی ملح اجاج آمد وین عذب‌فرات
ما نداریم مشامی که توانیم شنید — ورنه هردم رسد ازگلشن وصلت‌نفحات
بوفای تو در آمیخت چنان آب و گلم — که‌دهد بعد وفات از گل‌من‌بوی وفات
مرد جامی بسر تربت او بنویسید — هذه روضة من حل به العشق فمات

نقل از نسخه خطی دیوان‌جامی کتابخانه ملی ملک .

واز محرمان حرم وصال و محرمان ۱ کعبه قرب حضرت ذوالجلال گشت. در آن ساعت که نعش نورانی اورا بجانب نمازگاه حرکت دادند پنداشتی که عالم درجنبش آمده و فحوای: انّ زلزلة الساعة شیئی عظیم، بظهور پیوست. شمع آفتاب عالمتاب از فلک دوّار پروانه کردار چرخ زنان گرد سر نعش رفیعش میگشت. وموج آب چشمها که پیرامن جنازه پرنورش محیط گشته بود از اوج بنات النعش میگذشت.

لسیف اسفرنگی ۲:

کو آن قلم که از کف او در فشان شدی
کوآن سخن که از دم او حرز جان شدی
کو آن کسی که تیر فلک در ثنای او
چون تیغ آفتاب همه تن زبان شدی
بودی خطر که روز وفاتش ز سوز خلق
بر آب دیده زورق آتش روان شدی

۱- محرمان.
اول. بفتح میم وراء
و محرمان دوم.
بضم میم وکسر راء.

۲- لسیف اسفرنگی: سیف‌الدین اسفرنگی یکی از فحول شعراء نامدار خراسان بوده ودر نیمه دوم سدهٔ ششم میزیسته‌است (۵۵۱ ه تا ۵۹۶ ه) در جوانی از بخارا به‌خوارزم شتافته و بدربار ایل ارسلان خوارزم شاه پیوست و مورد عنایات خسروانه واقع شد.

بعضی قصاید خاقانی و خواجه ظهیرالدین فاریابی را جواب گفته. و در سرودن‌لغز پیرو مکتب «بدرالدین چاچی» و شاگرد «عطار بخاری» بوده و از شعراء «عدنانی» و «ملک شانه تراش» شاگردان او بند.

تاریخ وفات او درجائی بنظر نرسید اما هدایت گوید: او هشتاد وپنج سال‌عمر کرد ودرسال ۶۷۲ ه در بخارا در گذشته است و این تاریخ بدون تردید مبنی بر اشتباه است زیرا تذکره نویسان از جمله‌خود هدایت اورا معاصرخوارزمشاه ایل ارسلان و مداح‌محمد بن تکش علاءالدین‌خوارزمشاه میدانند و معلوم‌است دولت خوارزمشاهان در سال ۶۱۷ ه بصدمه سپاهیان تاتار بکلی انقراض یافت.

(تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۱۲۶ – ص ۱۲۷ لیدن. هفت اقلیم امین‌احمدرازی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

روز تعزیتش فزع مجمع اکبر و صفت وقعه یوم المحشر برهمکنان واضح گشت . سلاطین کامکار و شاهزاد های سعادت یار و ارکان دولت و اکابر امرا واعاظم صدور و وزراء ۱ و اصول و اشراف و مشاهیر و اعراف همه پیاده پیرامن جنازه عرش اندازه اوروان شد . و آثار رحمت وغفران و اقطارسحاب روح و ریحان بروح و روان سدره آشیانش باران.۲ رحمةاله علیه رحمة واسعة ۳ .

بقیه پاورقی از صفحه قبل

نسخه کتابخانه ملی ملک ورق۵۸۰ . مجمع الفصحاء ج ۱/ ص ۲۵۲ . و (اسفرنگ) که سیف‌الدین بدان منسوب است نام جائی است در ماوراء النهر خراسان ازتوابع سغد سمرقند و یاقوت‌آنرا اسفرنج بجیم ضبط کرده است(معجم البلدان — یاقوت — ج ۱ ص ۲۴۸ لیپزیك)

و این قطعه در دیوان اسفرنگی با این سه بیت پایان می یابد

کو آن خط جبین که چو نقش نگین جم
بد خواه دیو سار چو دیدی نهـان شدی

آن عشق داشت بر سخن من که گر ورا
از ترکتاز مرگ مجال امـان شدی

اندر میـان خلق بعز قبـول او
کـابین دختران ضمیرم گران شدی

(نسخه خطی دیوان سیف اسفرنگ متعلق بکتابخانه ملی ملک) .

۱- مج : شاهزادهای سعادت‌یاروارکان‌دولت . و اکابرامرا . واعاظم صدور ووزراء

مک : شاهزادهای عالیمقدار و ارکان و اعیان حضرت از اکابر امراء و اعاظم صدور و وزراء .

۲- اقطار : بکسر همزه مصدر باب . اقطر . اقطاراً الابل : قرّب بعضها علی بعض علی نسق . یعنی : توالی و تتابع سحاب . یا . ابرهای پی درپی و پشت سرهم.

والروح . بفتح الراء . الراحه .

العدل . النصرة . الفرح . الرحمة .

والروح . بضم الراء : مابه‌حیاةالانفس و الجمع (ارواح)

و . الریحان : کل نبات طیب الرائحة والجمع ریاحین .

باران : مطر ولی در اینجا بمعنی اسم فاعل است یعنی ماطر و باراننده .

۳- مک: رحمةاله علیه رحمة واسعة .

مج : این جمله راندارد .

۱ [این قطعه در تاریخ وفات آنحضرت مؤلف را اتفاق افتاده .

قطعه :

روز جمعه از محرم هژدهم
رفت جامی سوی حق شوقا الیه
با خرد گفتم که ای از کاینات
یافته تقدیم خلقت من لدیه
یاد کن تاریخ او با خلق گفت
«یاد جامی رحمةالله علیه » ۲

والحق هر گز ارباب فضل و اصحاب کمال رامثل او امام و مهتد او مرشد و رهنما متصور نیست و من بنده راهمه وقت امداد فیض از باطن اقبال میامنش متواتر میبود خصوصا درین وقت شروع بتحریر این کتاب، از جمله آنکه روزی که اتفاق ابتدای این سواد افتاد چهار شنبه بود از خاطر فیاض آنحضرت در مقام استمداد آمده بکتابت این اوراق اشتغال رفت شب پنجشنبه که ردیف روز مذکور بود در خواب دیدم که حضرت حقایق پناهی دو هندوانه بزرگ در دوبغله ۳ من دادویک

۱ـ عبارت: [این قطعه در تاریخ وفات آنحضرت .... مستخرج میگردد . رحمة اله علیه] از زیادات نسخه مج میباشد .

۲ـ «یاد جامی رحمةاله علیه» = ۸۹۸

۳ـ دو نعله :کذافی‌الاصل نعله بنون و عین مهمله . ولی ظاهرا :

(بغله) بباء تحتانی موحده و غین معجمه که (بغل) نیز گفته میشود ودر زبان تازی (ابط) گویند . اغلب فرهنگها این کلمه راذکر نکرده‌اند . و در فرهنگ‌جهانگیری‌میگوید: (بغلک .کرمی باشد که در زیر بغل مردم بهمرسد) و در فرهنگ آنندراج مشتقات آنرا : بغل‌تری . بغل‌گشودن . بغلی و بغل‌زدن و غیره را نوشته اما خودِ کلمه (بغل) را ندارد شاید در اصل (بقل) بقاف بوده مصدر فعل . بقل بقلا . ظهر . طلع . المکان : انبت بقله . و بقل وجه الغلام : خرج شعره و چون در زیر بغل موی روئیده میشود ازین جهت آنرا بقل یا بقله یعنی : رسته و روئیده شده میگویند و مجازا بر خود محل روئیدن‌موی‌اطلاق شده و قاف هم در فارسی بغین تبدیل‌شده است . ؟

نصف هندوانه دیگر برسر دستم نهاد وبسرسه انگشت مبارك خود ازین نصف هندوانه در دهان من می‌نهاد تا اجرام آن تمام گشت و این نصف هندوانه همچنان از آب لبالب بود فرمود که این آبها را در کش. پس در هفته دیگر هم روز چهارشنبه بود که دیباچه کتاب بنام والقاب آنحضرت رسید در همانشب پنجشنبه در واقعه‌چنان دیدم که‌چون بملازمت ایشان رسیدم‌چون لحظه بنشستم برخاسته بجانب خانه‌روان شد دیدم که چون بمیان سرای رسیدند بامردم سرای گفتند که: کیپا داشتید [۱] جهت فلانکس بیاورید پس بعد از آنکه چند جزو ازین کتاب تحریر یافته بود دو جزو او را بخدمت مولانا بردم بتامل هردو جزو را تمام خوانده تشریف تحسین ارزانی فرمود و بنده را در اتمام آن ترغیب و تحریض بسیار نمود.

دیگر: تاریخ وفاتش را تامل‌نموده شد از نام والقاب ونسبت شریفش برین وجه که: مولانا نورالدین عبد الرحمن جامی. سر نهاد ع، [۲] مستخرج میگردد رحمةالله‌علیه] [۳].

دیگر: تاغایت خاندان شیخ‌الاسلام احمد [۴] جام قدس‌اله سره ازولایت‌خالی نبوده و حالا سجاده علم و امات و تقوی و کرامت آن دودمان بذات عزیز و مکان

۱- که: کیپا داشتید. کذا فی‌الاصل. جمله کیپا داشتید صله موصول اول (که) و (پا داشتید) صله موصول دوم (کی) میباشد. ؟

و پاداش. پاداشت. پاداشن و پادشن. بمعنی جزاء و مکافات (فرهنگ آنندراج).

و اما اضافه حرف (دال) برکلمه (پاداشتی) که مصدر مره است املاء وصرف غریبی‌است ؟

۲- جامی سر نهاد ع مستخرج میگردد.

کذا فی‌الاصل، اما این‌عبارت بدون تردید‌مغلوط است وبحساب جمل‌مطابق باتاریخ وفات او نمیباشد. وچون از زیادات مج‌است تصحیح آن‌میسر‌نگردید.

۳- تا اینجا از زیادات نسخه‌مج‌میباشد.

٤- مج: احمدجام قدس‌اله سره ازولایت.

مک: احمد از ولایت.

شریف حضرت ولایت مآب هدایة پناه ١ شیخ الاسلامی غوث الاناسی خواجه مرشد الدین ٢ عبدالعزیز جامی ایداله ظلال برکاته مزین ومشرفست، و بی‌شائبه تردد و تکلّف انوار بارقه الولد سرابیه از جبین مبین ایشان مبین‌است ٣ ، حق تعالی برکات اوقات عزیزش را دیر سال ٤ پاینده ومستدام بدارد .

و مثل خربزه باباشیخی که در جام حاصل‌میشود دربهشت‌تواند بود درغایت لطافت و حلاوت ٥ تا کسی نخورد نداند ٦، جهت سلاطین و اکابر هرات در هودج می‌آورند ، و تمامی میوه ها درآن ولایت خوب میشود . ٧

٨[و در روی زمین هیچ جا مزاری مهیب‌تر و پرفیض‌تر از مرقد بزرگوارشیخ الاسلام احمد جام قدس‌اله سره العزیز نشان نمیدهند .

١- مج : ولایت مآب هدایت پناه ،
مک : ولایت پناه هدایت‌دستگاه .

٢- مج : خواجه مرشدالدین .
مک : خواجه ناصرالدین .
مد : غوث‌الانام ناصرالدین عبدالعزیز جامی .
(خواجه ناصرالدین عبدالعزیز جامی) ذکر او در حبیب السیرنیز آمده و میگوید: در سلوك طریق ریاضت و ارشاد تبع شیخ الاسلام ژنده پیل احمد جام میکرد و در سال ٩٠٢ ه درگذشت. حبیب السیر — جزء سوم از مجلد سوم ص ٢٢٥ .

٣- مج : از جبین مبین ایشان مبین است . مک : از جبین آنحضرت مبین است .

٤- مج : عزیزش را دیرسال پاینده .
مک . مد : عزیزش را ازمنه بسیار پاینده .

٥- مج : در غایت لطافت و حلاوت . مک : ندارد .

٦- مج : جهت سلاطین و اکابر هرات در هودج می‌آورند . مک . مد : این عبارت را ندارد .

٧- مک : و تمامی میوه‌ها درآن ولایت خوب میشود . مج : این عبارت را ندارد.

٨- عبارت : [و در روی زمین هیچ .... و باطراف ممالک می برند] از زیادات نسخه مج‌میباشد .

ودر جام از یک من پشم کپنکی ۱ می‌مالند که بدویست دینار و سیصد دینار میخرند وباطراف ممالک می‌برند].

و در یک کوه ۲ جام چشمه‌ایست که چون اول ۳ روز تابستان در آید آب‌او۴ یخ می‌بندد و درتمام تابستان آب‌آن‌سرداست ۵ و درزمستان آب آن‌چشمه گرم است.

دیگر: «نیشابور» و «سبزوار»۶ دوولایت‌معمورندومشهور، ونشابور۷ از شهر های معتبر قدیم خراسان است و در زمان سابق دارالملک نیشابور ۸ پادشاه نشین می بوده و ۹ بس خاک مبارك دارد ، آنمقدار از اکابر دین و ائمه اهل یقین که از آن دیار ظاهر شده ظاهرا ۱۰ از کم جای شده باشد . و گویند آن شهر را شاپوربن اردشیر ساخته و بلفظ فرس قدیم شهررا : (نه) میگفتند پس او را (نه شاپور) خوانده‌اند بعد از آن از برای تخفیف‌ها را انداخته‌اند ۱۱ نشابور شده ،

۱- کپنک : بکسر کاف و فتح پای فارسی است : پوشش پشمینه که درویشان‌پوشند وآن تاکمرست وآستین ندارد .
فرهنگ آنندراج .

۲- مج : و در یک‌کوه جام . مک : ودرکوه بزدجام .
مد . س . و درکوه پایه بزد جام .

۳- مج : اول روز تابستان . مک. س: اول تابستان .

٤- مج . مد. س : آن . مک : او

٥- مج : و در تمام تابستان آب (؟) ودر زمستان آب چشمه گرم است .
مک : و در تمام تابستان و زمستان آب آن‌چشمه گرم است .
مد : و در تمام تابستان سرد است ودر زمستان گرم. س : و چون زمستان‌شود آب چشمه گرم است.

٦- مج : سبزوار نیشابور دوولایت. مک : نیشابور و سبزوار دو ولایت .

٧- مج : و مشهورند و نشابور . مک : و مشهور . نشابور .

٨- مج : دارالملک نیشابور پادشاه نشین . مک . س : دار الملک و پادشاه نشین .

٩- مج. س : می بوده و بس خاك .
مک : می‌بوده خاك .

١٠- مج : شده ظاهرا ازکم . مک : شده ازکم . س : ظاهر شده‌اند .

١١- مج : انداخته نشابور . مک . س : انداخته‌اند نشابور .

ومواضع و مزارع خوب دارد. و میوه‌های خوش از آنجا حاصل است .

۱ [در کتاب «عجایب المخلوقات» ۲ آورده که نشابور شهری عظیم معمور بود، مردم غور که آنجا میرسیده‌اند چون عبارات عجیب و الفاظ درشت میداشته‌اند اهل نشابور بر ایشان استهزا میکرده‌اند و ایشان را غیر از انبار کشی بهیچ کار دیگر نمیگذاشته تابشوسی آن غوری مستولی شد و نشابور را خرب کرد. وهمه مصالح و آلات آن شهر را از زرینه و سیمینه و روئینه و مسینه بغور نقل کردند و هنوز نشابور ویران ایشان است .

وهم]۳ در کتاب عجایب المخلوقات آورده که نشابور را (ایرانشهر) خوانند و در خراسان از وی شهری بزرگ تر نبوده کوه فیروزه آنجاست . و این شهر درسنه خمس

۱- عبارت . [در کتاب عجایب المخلوقات ..... نشابور ویران ایشان است وهم] از زیادات نسخه مج میباشد و در مک . و س و مد ندارد .

۲- عجایب المخلوقات : چند کتاب بدین نام در زبان عربی و فارسی تالیف گردیده است یکی از محمد بن محمود بن احمد الطوسی بفارسی که در سال ۵۰۰ ه تالیف شده و گویا قدیم ترین کتابی است که باین نام و درین موضوع نوشته شده است . و دیگری تالیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (۶۸۲ ه) و کتاب دیگر او موسوم به «آثار البلاد و اخبار العباد» (دو کتاب اخیر در سال ۱۸۴۸ م توسط خاور شناس آلمانی وستنفیلد در شهر لیپزیک بطبع رسیده است)

و ابن اثیر الجزری و غیره نیز تصانیفی درین موضوع و باین نام داشته‌اند . اما اسفزاری معلوم نیست بکدام یک نظر داشته ، مطالبی را که در اینجا و در تضاعیف کتاب از عجایب المخلوقات نقل میکند در نسخهٔ موجوده تالیف قزوینی دیده نمیشود . بلی بعضی از مطالب متن در کتاب دیگر قزوینی اعنی «آثار البلاد» باختصار مذکور است

برای اطلاع از کتاب عجایب المخلوقات و مصنفین آن به معاجم زیر مراجعه شود:
کشف الظنون - ج / ۱ ص ۹۰۹ و ج/ ۲ ص ۱۱۲۷ . معجم المطبوعات العربیه - الیان سرکیس - ج/۷/ص ۱۵۰۷ . اکتفاء القنوع بماهو مطبوع - ادوارد فاندیک - ص ۳۶۹ . کشف الحجب و الاستار عن اسامی الکتب والاسفار - نیشابوری .

۳- تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد.

و خمسمایه ویران شده ۱ بردست غز که جماعت ترکان بودند . و مسجد جامعی داشت عجیب و غریب ، وحوض مسین دروی نهاده که ۲ چهار صد مرد گردآن در آمدی و وضو ساختی . و چراغ برنجین برقبه او آویخته بود که چهارصد نوله ۳ داشت و ۴ در هر نوله یک‌من روغن رفتی غزان آن ۵ را بشکستند و بر اشتران‌بسته ببردند . ٦

و گویند ۷ سبب خرابی این شهر آن‌بود که‌دو ۸ فراش‌بایکدیگر نزاع کردند بجهت یک خربزه ۹ و هریک التجابامیر خویش بردند ۱۰ هر دو امیر را خصومت

۱- مج : شده بردست غز که جماعت ترکان بودند .
مک : شد بردست غز . س : شد بردست غز که جماعتی بودند ترکان .
۲- مک : حوض مسین در وی نهاده که چهارصد . مج : حوض مسین در وی نهاده چهار صد .
س : حوض مس در وی نهاده .
۳- نوله : نول وزن غول : منقار مرغان وگرداگرد دهان و لوله و نایژه صراحی و مشربه راگویند وگردن صراحی را نیز گفته‌اند . فرهنگ برهان قاطع .
و نول . بالفتح : نورد جولاهه و غیره و نوك منقار مرغان و هر چیز سر تیز مانند سر خنجر و کارد و قلم و مژکان و تیر و نیزه و غیره. فرهنگ آنندراج .
بهر حال مقصود از (نوله) گردن و دهانه‌های روغن‌دانهای چراغ مذکوراست .
٤- مج : داشت و درهر .
مک : داشت در هر .
٥- مج : غزان را .
مک : غزان آنرا .
٦- س : بسته ببرد .
٧- مج : گویند سبب . مک . س : وسبب .
٨- مج :که دو فراش .
مک . س . مد :که‌فراش .
٩- س : بجهت خربزه و هر یک .
مج . مک . مد : بجهت یک‌خربزه و هر یک .
١٠- مج : برهردو امیر .
س . مک . مد : بردند هردو امیر .

افتاد یکی پیش غز رفت و دیگری پیش سلطان سنجر و هردو لشگر کشیدند تا اقلیمی[۱] و یران گشت .[۲]

[۳] و فیروزهٔ که از [۴] آنجا حاصل میشود بهترین فیروزه هاست .

و در کتابی دیده‌ام که از آنجا ریولجی[۵] هفده من پیش یکی از خلفا بردند[۶]

۱- مج . س : اقلیمی .
مک . مد : اقلیم .

۲- این مطلب را که گویا اسفزاری از افواه نقل کرده بافسانه شبیه‌تر است تا بتاریخ حقیقی .

محمد بن علی‌بن‌سلیمان راوندی در کتاب (راحة‌الصدور) که‌درسال ۵۹۹ ه در تاریخ ایام‌سلطنت آل سلجوق در خراسان تالیف کرده‌است علت اصلی و سبب حقیقی ایلغار طوایف غز رادر سال ۵٤۸ ه برخراسان و واقعه خرابی و قتل عام ونهب نیشابور و ویرانی‌اکثر بلاد خراسان را بردست آن قوم مسطور داشته و میگوید : سبب عصیان غزان بر سلطان سنجر بن ملکشاه خوانسالار اوبود زیرا اوهرسال برای استیفای چهار هزاررأس گوسفند که می‌بایستی‌غزان بمطبخ سلطان سنجر بفرستندبمیان آن طایفه میرفت وظلمها و ستمگریها میکرد و رشوت می‌ستد تاغزان بستوه آمده واو را بکشتند . وامیر مؤید که‌ازصدورخراسان و از وزراء سنجر بود سلطان را بجنگ باغزان مجبور و اغرانمود تاشد آنچه شد . (راحة الصدور ـ راوندی ـ ص ۱۱۲ لیدن) .

۳- مج . س : و فیروزه .
مک . مد : فیروزه .

٤- مج . س :که‌از آنجا .
مک :که آنجا .

۵- ریواجی : ریواج . ریباس . ریواس . گیاه و رستنی‌معروف . فرهنگ‌جهانگیری ـ برهان .

٦- یاقوت گوید . « و بهاریباس لیس فی الدنیا مثله تکون الواحدة منه مناً و اکثر وقد وزنوا واحدة فکانت خمسة ارطال‌بالعراقی وهی بیضاء صادقة البیاض کانها الطلع» ـ معجم البلدان ـ یاقوت . ج ـ ٤ص۸۰۸ـ ۸۰۷ لیپزیک . احسن‌التقاسیم مقدسی ـ ۲۳۰ ـ

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

و در خراسان اول اثراسلام ۱ از آنجا ظاهر شد .

۲ [شیخ ثقة الدین عبدالرحمن فاسی در کتاب خود چنین آورده که چون امیرالمؤمنین عثمان را رض ۳ بخلافت بیعت کردند بعبداله عامر که والی بصره بود و بسعیدالعاص که امیر کوفه بود بهر یک مکتوبی فرستاد که هر کدام از شما پیشتر بخراسان رود امارت خراسان او را ، اهل بصره عبداله را گفتند که ما ترا براه بیابان چنان بریم که بچندین روز پیش از سعید بخراسان رسیده باشی پس اورا از راه بیابان کرمان بنشابور آوردند ، چون سعید بری رسید خبر یافت که عبداله در نشابورست هم ازآنجاباز گشت. ووالی هرات چون شنید که لشگر اسلام رسیدند نزدیک عبداله عامر رفت و بااو صلح کرد و ترجمه صلحنامه که عبداله او را نوشت اینست:

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۲۳۷ لیدن . و زکریا بن محمد بن محمود القزوینی شافعی در(آثار البلاد و اخبار العباد) گوید :

« و عمرو بن الليث الصفار يقول . اقاتل على بلدة حشيشها الريباس و ترابها النقل و حجرها الفيروزج؟ وانما قال ذلك لان بهاريباساليس فی جميع الارض مثله قديكون واحدها خمسة ارطال و اكثرها رطلان اوثلثة و هی صادقة البياض كانها الطلع».

آثارالبلاد — نسخه خطی کتابخانه ملی ملک ورق ۲۳۵ - ۲۳۷

۱- مج : اول اثراسلام .

مک . مد : اول اسلام .

۲- عبارت .

[شیخ ثقةالدین عبدالرحمن فاسی درکتاب ..... و عبداله عامر امراء از نشابورباطراف فرستاد] از زیادات نسخه مج و س است و در نسخه مک ومداین را ندارد . و در بعضی جملات وکلمات نیز میانه مج وس اختلافاتی هست که ذیلا تذکرداده شده است .

۳- مج : عثمان رارض بخلافت.

س : عثمان بن عفان را رضی‌اله عنه بخلافت .

«این نامه که بنوشتن ۱ او فرمود عبداله بن عامر بن کریز مرباذان را که والی هرات است ۲ بهرات و باد غیس و فوشنج و بفرمود او را به پرهیز گاری ۳ و نصیحت مسلمانان و باصلاح آوردن آنچه بدان صلح افتاد از جزیه که میگذارد ۴ و آن جمله برزمینها ۵ بسویت قسمت میکند و بانصاف ۶ میان ایشان و اگر اهل موضعی از آنها که در این صلح داخلند منع کنند تانقض ۷ عهد و خلاف آنچه اورا فرموده‌اند ظاهر گردانند ایشان را هیچ حرمت نیست و بروالی هراتست که جهد کند در آنچه اورا فرموده‌اند و بدان با او صلح کرده و خودرا برآن دارد که سویت نگاه دارد چنانکه مسلمانان اورا ملامت نکنند. و کتب فی‌اربع‌وعشرین‌شهر رمضان ۸ سنه‌احدی وثلثین هجریه » ۹

و عبداله عامر پسر خال امیرالمؤمنین عثمان بود و پنج ساله بود که حضرت مصطفی صلی‌اله علیه وسلم آب دهان مبارك خود در دهان او کرده و در حق او فرموده : « هواشبههم بنا » ۱۰ یعنی : ماننده تربما عبداله است . و اول کسی که در هرات بانگ نماز گفت و نماز کرد حزور ۱۱ بن عبداله بود فرستاده عبداله عامر

۱- س : که نامه‌بنوشتن .

مج : این‌نامه‌که بنوشتن .

۲- س : عامر بن کریز مزدباد آنرا که والی هرات .

مج : عامر بن‌کریز مرباد آنراکه‌والی‌هرات .

۳- مج : اورا به‌پرهیزگاری .

مك : اورا پرهیزگاری .

٤- مج : از جزیه‌که میگذرد .

٥- مج : جمله‌.بر زمینها . س : جمله‌رابرزمینها .

٦ - مج : میکند و بانصاف . مك . س : بکند بانصاف .

۷- مج : تانقض . س : یانقض

۸- مج : وکتب فی‌اربع عشرین شهر رمضان . س : وکتب‌فی‌اربع من‌شهر رمضان.

۹- فتوح‌البلدان — بلاذری — لیدن .

۱۰- مج : هوا شبههم بنا . س : هواشبههم .

۱۱- مج : خرور . س : حرور .

وفرزندان این حزور در دیهی نزدیک هرات ساکن می‌بودند ومفاخرت میکردند بدین که اول کسی که در هرات بانگ نماز گفت و نماز کرد جد ایشان بوده ۱ .

و چنین روایت کرد قاضی ۲ محمدبن عبداله بن یوسف الجرجانی باسناد خود که عبداله عامر بقهستان آمد وآنرا ۳ بجنگ فتح کرد وباهل هرات نوشت وایشانرا بدین اسلام خواند و خراج خواست ایشان نوشتند که هر گاه که نشابور گشاده شود ما فرمانبرداریم ۴ عبداله بنشابور رفت و آنزمان طوس و نسا و ابیورد از جمله نشابور بود . پس شهر نشابور را حصار گرفتند عبداله فرود آمد و منجنیق سازد ادو تا یکماه جنگها بسیار رفت تازمستان درآمد از آنجا بیکی ازروستاها که اسفند ۵ میگفتند نزول کرد وآنشب برق وباران عظیم بود باقوم خود مشورت کرده برآن اتفاق افتاد که چهار هزار مرد با عبداله حازم بفرستاد تا أطراف شهر را نگاه داشته ۶ که کسی بیرون ودرون نرود ۷ عبداله عامر خود بالشگر انبوه از عقب برفت وحق تعالی نصرت کرد وفتح کرامت فرمود . وکناز که دهقان و پیشوای نشابور بود بیامد وهفتصد هزار درم ۸

۱- شرح این وقایع و متن عهدنامه در کتاب « فتوح البلدان » ـ احمدبن یحیی بن جابر البلاذری ص۴۰۷ لیدن مذکوراست

۲ـ س . مد : روایت کرد قاضی محمد .

مج : روایت کرد که قاضی محمد .

۳- مج . س : و آنرا بجنگ .

مد : و اورابجنگ .

۴- مج . س : شود ما فرمانبرداریم .

مد : شودفرمانبرداریم .

۵- این دهکده را یاقوت «اسفنج» ضبط کرده گوید . «اسفنج بالکسرثم السکون و فتح الفاء و سکون النون و جیم قریة من کورة ارغینان من نواحی نیسابور»(معجم البلدان ـ یاقوت ـج ـ ۱ـ ص ۲۴۹).

۶- مج . س : شهررانگاه .

مد : شهرنگاه . مک : ندارد .

۷- مج . س : نرود. مد : رود .

۸- مج : هفتصد هزاردرم بابسیار دیگر نقود .

س . مد : هفتصد هزارمرد بابسیاری ازنقود .

با بسیار دیگر از نقود وامتعه قبول کرد وضامن شد از نشابور و طوس و این کناز [۱] پیش عبداله عامر گفت که درجمله پارسیان بعد از اهل بیت کسری و یزدجرد سانند من هیچکس نیست مقارن این حال فرخ زاد که وزیر یزجرد بود و اورا از سروجهت صلح قهستان فرستاده بود آنجا [۲](ظا. رسید) کناز باستقبال او بیرون شد وچون فرخ زاد رادید خودرا ازستور بینداخت وروی برزمین نهاد و پیش رکاب اومیرفت [۳] تا نزدیک عبداله عامر، عبداله اورا گفت نگفتی که در پارس کسی مانند من نیست [۴] کناز گفت الافرخ زاد که قدر او بزرگتر و شرف او قدیمی تر ازمن است .

و عبداله عامر امراء از نشابور باطراف فرستاد] [۵]

و گویند که چون اسمعیل بن احمد سامانی بنشابور رسید و مشایخ و مشاهد وقنوات و مزارات آنجـا را دید گفت : « در هیچ جا چون نشابور شهری ندیدم

۱ـ مج . س : وطوس و این کناز .

۲ـ مج : مقارن این حال فرخ زادکه وزیر یزدجرد بود و او را از سرو جهت صلح قهستان فرستاده بود آنجا کناز باستقبال او بیرون شد وچون فرخ زاد او رادید خود را از ستور بینداخت وروی برزمین .

س : مقارن این حال فرخ زادرا دید خود را از ستور بینداخت وروی برزمین .

مد : و ضامن شد که از نشابور طوس نیز برساند .

و این کناز عبداله گفت که در جمله عجم بعد از اهل بیت کسری ویزدجرد مانند من هیچ کس نیست مقارن این حال فرخ زاد او را دید خود را از ستور بینداخت و روی برزمین نهـاد .

۳ـ مج . مد : رکاب اومیرفت تا .

س : رکاب او رفت تا .

٤ـ مج : مانند من نیست الافرخ زاد که قدر .

س : مانند من نیست کنازالافرخ زاد که قدر او .

مد : مانند من کسی نیست کناز گفت الافرخ زاد که قدر او .

٥ـ تا اینجا از زیادات نسخه‌های مج . س و مد میباشد .

و این فصل از مک محذوف است .

اما آبهای او برروی زمین بایستی ومشایخ اودر زیر زمین‌مگراندکی». و درنشابور کاریزها بسیار است. ۱

و در تاریخ هرات ۲ مسطور است که عبداله بن‌طاهر ذوالیمینین که والی خراسان بود فرمود که جهت اوآنجا کاریزی کنندند وهزارهزاردرم در وی ۳ خرج کردند عورتی(ریانه)نام در راهی پیش او آمد ۴ عرضه‌داشتی بدو داد چون‌بخواند نوشته‌بود که‌ازخدای‌تعالی ۵ بترس یتیمان‌دارم‌ضعیف وبیکس۶ و ایشانرا کاریزیست و ازین ۷ کاریز تو ضرر ونقصان بکاریز ایشان میرسد .

۱ـ این مطلب رازکریای قزوینی در آثار البلاد نقل‌کرده گوید : « و اما دخلها ـ نیسابور ـ اسماعیل بن احمد السامانی وکان ملکا عادلا قال : یالها من مدینة لولم یکن بها عیبان قیل ماهما ؟

قال :کان ینبغی ان تکون میاهها التی فی‌باطن‌الارض علی ظاهرها و مشایخها الذین علی ظاهرها فی باطنها » (آثارالبلاد ـ نسخه‌کتابخانه‌ملی ملک ورق ۲۳۷)

۲ـ مج . مد : درتاریخ هرات‌مسطور است .

مک : ودرتاریخ مسطور است .

بنابر نسخه مج این مطلب را مصنف از تاریخ هرات نقل میکند لابد غیر از تاریخ فامی است زیرا مطالب سابق را مصنف بالصراحه ازتاریخ فامی نقل کرده است .

احتمال میرود مراد از تاریخ هرات تالیف ابو اسحق حداد باشد ؟ .

۳ـ مج : دروی خرج .

مد : آنجا خرج .

٤ـ مج . مد : آمده .

مک : آمد .

٥ـ مج : خدایتعالی بترس .

ـمد . مک : خدای بترس .

٦ـ مج . مد : ضعیف و بیکس و ایشانرا .

مک : ضعیف و ایشانرا .

۷ـ مج : و ازکاریز . مک : و ازین‌کاریز .

مد : وهیچ ضرر ازین‌کاریز بکاریز ایشان نمیرسد .

عبداله فرمود تاچاه جویان[۱] وکاریزکنان‌راجمع کردند وایشان را سوگندداد که ملاحظه ۲ ومداهنه نکنندایشان گفتند میان‌این کاریزوکاریز یتیمان مسافت‌بسیار است .وجمله اتفاق کردندکه‌هیچ ۳ ضرر ازین کاریز بکاریز ایشان نمیرسد. عورت را بخواند وحال با او گفت (ریانه) گفت از خدای ۴ بترس و ظلم مکن اینها بتو راست نمیگویندعبداله گفت فردا بسر کاریز حاضر شو تامن‌نیز بیایم ۵ و بنفس خود تفحص این‌حال کنم ۶ روزدیگر بااهل شهر بیرون آمد وکاریزکنان را حاضر کرد۷ [همه دیدند و تفحص نمودند و اتفاق کردندکه هیچ نقصان بکاریز یتیمان ریانه نمیرسد ۸ عبداله گفت ای (ریانه) شنودی که چه میگویند ؟ ۹ گفت ای امیر چنان

۱ـ چاه جو : قلابی باشدکه بدان‌چیزیکه بچاه افتد برآرند . وچاه‌کن رانیز گویند . فرهنگ برهان وآنندراج .

۲ـمج :که‌ملاحظه و مداهنه .
مک :که مداهنه .

۳ـ مج :که هیچ ضرر .
مک : که ضرر .

٤ـ مج : خدا .
مک : خدای .

٥ـ مج . مک : تامن‌نیز بیایم .
مد : تامن بیایم .

٦ـ مج : مک : و بنفس خود تفحص این‌حال کنم .
مد : و خود تفحص‌کنم .

٧ـ عبارت :
[همه دیدند و تفحص نمودند .....که ایشان میگویند] از زیادات نسخه مج و مد میباشد و در مک ندارد .

٨ـ مد : ودیدند و تفحص‌کردند واتفاق نمودندکه‌هیچ نقصان‌بکاریز یتیمان‌نمیرسد.
مج : همه دیدند و تفحص نمودند واتفاق‌کردندکه‌هیچ‌نقصان‌بکاریز یتیمان (ریانه) نمیرسد .

٩ـ مج : شنودی‌که‌چه .
مد : شنودی چه

نیست که ایشان ۱ میگویند] ،عبداله‌چون دید که آن ضعیفه خشنود نمیشود از اسب فرود آمد ودامن ۲ خود پر ریگ کرد و در کاریز خود ریخت و تاسوار ۳ شدن او مردم کاریز را انباشته‌بودند پس بخانه باز گشت ۴ .

و در تاریخ فاسی مسطور است که عبداله طاهر ولایت کرمانرا بپسر عم‌خود داده بود . خبر بعبداله دادند که پسر عم تو بزن مجوسی قصد کرده و او را کشیده و مجوسی گفته: «مگر خدای بمرد» ، عبداله‌پسرعم خودرا عزل کرده‌بیکی از خواص خود شعرانی نام ۵ فرمود که بکرمان رو بفلان ده وفلان محله وفلان مجوسی ۶ است آنجا او را ۷ بنزدیک من آر . رفت و او را حاضر آورد ۸ عبداله ازین حال بپرسید ۹ گفت واقع است ۱۰ و این پسر عم او آن زن مجوسی را با خود بنشابور آورده بود

۱- مج : چنان نیست که ایشان میگویند .
مد : چنان نیست که میگویند .

۲- مج . مد : فرود آمد و دامن .
مک : فرود آمد دامن .

۳- مج : ریخت وتاسوار .
مک . مد : ریخت تاسوار .

٤- عبارت . [پس بخانه باز گشت] از زیادات مج‌میباشد و در مد و مک ندارد.

٥- مد : خبر بعبداله آوردند که پسر عم‌خودرا معزول کرده بیکی از خواص خود شعرانی نام .
مج . مک : خبر بعبداله دادند که پسر عم بزن مجوسی قصد کرده و او را کشیده و مجوسی گفته (مگر خدای بمرد) ؟ عبداله پسر عم خود را عزل کرده بیکی‌ازخواص خود شعرانی نام .

٦- مج . مک : محله وفلان مجوسی .
مد : محله که فلان‌مجوسی .

۷- مج : مجوسی است آنجا او را بنزدیک . مک : مجوسی است بنزدیک .
مد : مجوسی است آنجا اورا نزدیک

۸- مج . مک : حاضر آورد . مد : حاضر کرد .

۹- مج . مد : عبداله از این‌حال پرسید .
مک : ازاین حال بپرسید .

۱۰- مج . مک : گفت واقع است. مد : واقعیست .

و پنهان داشته ۱، و آن زن جمیل ۲ ترین زنان زمان خود بود . پسر عم را طلبید و از حال پرسید منکر شد اورا سوگند داد و سوگند بخورد واعتراف نکرد ۳ عبداله فرمود تا او را شراب دادند و مست کردند پس ۴ انگشترین او را گرفته بنشانی بسرای عم ۵ فرستاد که آن زن را پیش عبداله آوردند و او را ۶ بشوهرش سپرد هردو را در سرای بنشاندند ۷ چون پسرعم هشیار شد دیگر بار از وی پرسید انکار کرد چون از نزدیک عبداله بیرون شد ۸ فرمود تا او را گرفته بندکردندو بحبس فرستاد آنگاه مجوس را گفت اینک خدای نمرد ۹ و مجوسی وزن هردو اسلام آوردند

۱- مج : واین پسر عم او زن مجوسی خود بنشابور آورده بود و پنهان داشت . مک : و این پسر عم آن زن را باخود بنشابور آورده پنهان داشته . مد : و این پسر عم زن مجوسی را باخود به نشابور آورده پنهان داشته .

۲- مج : مک : جمیل . مد : جمیله .

۳- مج : پسر عم را طلبید و از حال پرسید منکر شد او را سوگند داد سوگند بخورد و اعتراف نکرد عبداله .

مک : پسر عم را طلبید و از حال پرسید منکر شد و سوگند خورد و اعتراف نکرد .

مد : پسر عم خود را طلبید و از آن حال پرسید .

٤- مج : کردند پس انگشترین . مک : کردند انگشترین . مد : کردند پس عبدالله انگشتری اورا .

٥- مج : او را گرفته بنشانی بسرای عم فرستاد . مک: اورا بنشانی فرستاد . مد : او را بنشانی بسرای عم فرستاد .

٦- مج . مد : زن را پیش عبداله آوردند او را بشوهرش . مک : زن را آوردند و بشوهرش .

۷- مج : سپرد هردو را در سرای بنشاندند چون . مک : سپرد چون .

مد : سپرد و هردو را در سرای بنشاند .

۸- مج : انکارکردچون‌ازنزدیک عبداله بیرون شدفرمود . مک : انکارکردفرمود .

مد : انکارکرد چون ازنزد عبدالله .

۹- مج . مد : کردند و بحبس‌فرستادانکاه‌مجوس‌را گفت اینک‌خدای نمرد و مجوس

مک : کردند و مجوس . س: کردند مجوس .

و در خدمت او بیاسودند ۱ و ایشان رامواجب فرمود .

و نشابور در آنزمان دارالملک بوده و معموری بکمال داشته ۲ [و سلطان غیاث‌الدین محمد سام که بانی ۳ جامع هراتست نشابور را محاصره کرده علیشاه بن تکش خان و جمعی شاهزادهای ۴ خوارزمی که در نشابور بودندجهت‌نظاره ببرجی برآمده بودند سلطان غیاث‌الدین اشارت بدان برج کرد فرود افتاد۵ و شاهزاده‌هااسیر شدند] ؟ ۶

و بعد از آن در زمان چنگیز خرابی تمام بدان بلده خلد آئین راه یافت ۷ و کیفیت آن واقعه در تاریخ ملوک کرت چنین آمده که طغا چار نویین ۸ که داماد چنگیزخان بوده ۹ در نواحی‌نشابور۱۰ [بنهب وغارت‌دست‌برآورده‌اهل۱۱ نشابور بجنگ

۱- مج . مد : آوردند و درخدمت او بیاسودند و ایشان . مک : آوردند و ایشان.

۲- عبارت :

[و سلطان غیاث الدین محمد سام .... و شاهزادها اسیر شدند] از زیادات نسخه های مج ومد میباشد و در مک‌ندارد .

۳- مج: محمد سام که‌بانی . مد : محمدکه بانی.

٤- مج : تکش خان و جمعی شاهزادهای . مد : تکش‌خان و شاهزادها

٥- مج : بدان برج‌کرد فرود افتاد . مد : ببرج‌کرد فرود آمد .

٦- معنی عبارت : « سلطان غیاث الدین اشارت بدان برج‌کرد فرو افتاد» چیست؟؟

٧- مج : چنگیزخان خرابی تمام بدان بلده خلد آئین راه . مد : چنگیز خان در بلده خلد آیین خرابی تمام راه .

٨- مج : آن واقعه درتاریخ ملوک‌کرت چنین آمده‌که طغاچار نویین .

مک : آن واقعه که طغا چاروئیین . مد : آن واقعه در تاریخ ملوک کرت چنین که طغازجاقوتین .

٩- مج : چنگیزخان بوده در .

مک : چنگیز بوددر.

مد : چنگیزخان بود در.

۱۰- عبارت [بنهب وغارت دست برآورده ..... چنگیزخان‌کشته شده از آن‌حادثه] اززیادات نسخه‌های مج ومد میباشد و در مک ندارد .

۱۱- مج : برآورده اهل‌نشابور .

مد: برآورده بود اهل نشابور .

بیرون آمده و یک روزتاشب جنگ کرده ۱ چنانکه قرب هزار کس از طرفین بقتل آمده بود ۲ و در وقت مراجعت از قضا تیری ۳ بر طغا جار آمده و بهمان زخم از عالم رفته .

رباعی۴ :

تیری که قضا زند سپرها هیچ است
و این محتشمی وسیم زرها هیچ است
در نیک و بد زمانه کردیم نگاه
نیکست که نیکست ودگرها هیچ ست ۵

و بعد از پنج روز مردم نشابور از قتل او خبر یافته اند که داماد چنگیز خان کشته شده از آن حادثه] ۶ عظیم خایف شده‌اند و اندیشه کرده که ما را بهیچ نوع دیگر ۷ برلشگر چنگیزخان اعتماد نماند ۸ [و ابواب امان بسته شد واگر برما دست

۱- مج : بیرون آمده ویک روز تاشب جنگ کرده .
مد : بیرون آمدند ویک تاشب جنگ کردند .
۲- مج : چنانکه قرب هزارکس ازطرفین بقتل آمده بود .
مد : چنانچه هزارکس از جانبین بقتل آمدند .
۳- مج : مراجعت ازقضاتیری .
مد : مراجعت . تیری .
٤- مج : رباعی . مد : ندارد .
۵- مج : نیکی است که نیکست دگرها هیچ است .
مد : نیکست که نیکست دگرا هیچ است .
٦- تا اینجا از زیادات نسخه مج ومد میباشد .
۷- مج : بهیچ دیگر بر .
مک : بهیچ نوع دیگر .
مد : بهیچ وجه دیگر بر.
۸- عبارت :
[و ابواب امان بسته شد ...... شویم هم غازی و هم شهید] از زیادات نسخه مج میباشد ودر مک ندارد .

یابند یکی را زنده نگذارند تدبیر آنست که تاجان داریم بکوشیم اگر زنده خلاص یابیم غازی باشیم واگر کشته شویم هم غازی و هم شهید] ۱.

پس شرف الدین امیرمجلس ۲ که بحکم سلطان جلال الدین حاکم نشابور بود شباروزی باتفاق خلایق ۳ [بترتیب سلاح و اسباب مصاف مشغول می ۴ بود] تاروزی که تولی خان پسر جنگیزخان از قتل اهل مرو وخرابی آن چنانچه مذکور شد ۵ فارغ گشت ٦ باسپاه گران و لشگر بی کران چون ریک بیابان بی پایان ۸ بنشابور رسید .

۸ پس تولی خان بامراء و اعیان سپاه ۹ و بزرگان و محرمان درگاه گفت که

۱ـ تا اینجا از زیادات نسخه مج ومد میباشد .

۲ـ مج . مد : شرف‌الدین امیرمجلس .

مک : شرف‌الدین میر مجلس .

ودر تاریخ هرات از سیفی هروی‌و جهانگشای جوینی نیز (امیر مجلس)

۳ـ عبارت : (بترتیب سلاح و اسباب مصاف مشغول می بود) از زیادات نسخه‌مج‌و مدمیباشد ودرمک‌ندارد.

٤ـ مج : مشغول می‌بود . مد: مشغول‌بود .

٥ـ مج : تاروزی که‌تولی خان پسر چنگیزخان‌از قتل اهل مرو و خرابی‌آن‌چنانکه مذکورشد فارغ .

مک : تا روزی که تولی‌خان‌پسرچنگیزخان از قتل اهل مرووخرابی فارغ .

مد :تاروزی تولی‌خان پسر جنگیزخان از قتل اهل مرو و خرابی آن چنانچه‌مذکور شد فارغ .

٦ـ عبارت . [باسپاه گران ولشگر بی‌کران چون ریگ بیابان بی‌پایان] از زیادات نسخه‌های مج و مد میباشد و دز مک ندارد .

۷ ـ مج : . چون ریگ بیابان بی پایان نشابور رسید . مد : چون ریگ بیابان به نشابور رسیدند . مک : فارغ گشت‌بنشابور رسید .

۸ـ عبارت : (پس تولی‌خان) اززیادات نسخه‌های مج و مد میباشد .

۹ـ مج . مد : سپاه‌و بزرگان و محرمان .

مک : سپاه و محرمان .

حکم ۱ پادشاه جهانگیر چنگیزخان بر آنجمله است که [چون اهل نشابور جراة نمود طغاجار را بقتل آوردند از یشان]۲ هیچکس را زنده نگذاریم ۳ و تمامی عمارات او را بازمین هموار ساخته جو کاریم، همه ۴ افراد سپاه گفتند هرچه فرمان پادشاه جهان است بر تن و جان ما روانست ، و ایشان خود در بند بهانه بودند که خون ریزند و فتنه انگیزند . ۵

اخسرو ۶ :

غم را بسینه خستن تعلیم نیست حاجت
در استخوان شکستن گرگ اوستاد باشد

۷ [و روز چهار شنبه منتصف ربیع الاخر] تولی خان فرمود تاسپاه کینه خواه او

۱- مج : گفت که حکم پادشاه جهانگیر چنگیزخان برآنجمله .
مک : گفت که حکم برآنجمله .
مد : گفت حکم پادشاه چنگیزخان برآنجمله .
۲- عبارت :
[که چون اهل نشابور جراة نمود طغاجار را بقتل آوردند از یشان]
از زیادات نسخه‌های مج و مد میباشد و در مک ندارد .
۳- مج : هیچکس را زنده .
مد : هیچکس زنده .
٤- عبارت . [و تمامی عمارات اورا بازمین هموارساخته جو کاریم همه] از زیادات نسخه‌های مج و مد میباشد و در مک ندارد .
٥- مج . مک : ریزند و فتنه انگیزند .
مد : ریزند و بهانه انگیزند .
٦- مج : اخسرو . مک : خسرو .
مد : ندارد . س : بیت .
٧- مج . مد : و روز چهارشنبه منتصف ربیع الاخر .
مک : این عبارت را ندارد .

از چهارطرف ۱ شهر صف بر کشیدند و در لشگر اوسه هزار چرخ انداز و صد منجنیق وعراده و هزار خرك ۲ و چهارهزار نردبان و هشتصد نفط انداز بود ۳ و دو هزار و پانصد خروار سنگ ۴ [باوجود کوه که در نواحی نیشابور است] باخودبار کرده‌آورده بودند۵ وشرف الدین امیر مجلس نیز برهر در دروازه نیشابور ٦ دوازده هزار مرد جانباز تیرانداز تعیین نمود ۷ و مدت هشت روز از هردو جانب لشگرها درکوشش وکشش ونزاع وکشش بودندو خلقی۸ نامعدود ازطرفین بقتل رسیدند [وچندتن ازامرای نامدار سپاه تولی‌خان کشته‌شد]۹ بعدازآن شرف الدین امیر مجلس باتفاق ائمه‌واعیان۱۰

۱- مج : طرف شهر صف .
مک . مد : طرف صف .
۲ - خرك : بفتحتین : آنچه که دیوار و بارو بدان سوراخ کنند . فرهنگ جهانگیری آنندراج .
۳- مج : انداز بود ودوهزار و پانصد .
مک : انداز و پانصد
مد : بود و هزار و پانصد .
٤- مج : باوجودکوه که‌در نواحی نیشابور است .
مد : باوجود چندان‌کوه که‌در نواحی نیشابور است .
مک : این عبارت را ندارد .
٥- مج . مک : باخود بارکرده آورده بودند .
مد : باخود بارکرده همراه آورده بود .
٦- مج : برهردروازه نیشابور دوازده هزار مرد . مک : بر هر در دروازه دوازده هزارمرد .
مد : برهر دروازه هزار مرد .
۷- مج . مک : نمود و مدت . مد : نموده مدت .
۸-مج : درکوشش و نزاع وکشش بودند و خلقی
مک : درکوشش وکشش بودند و خلق .
۹- مج . مد : و چندتن از امرای نامدار سپاه تولی‌خان کشته شد .
مک : این عبارت را ندارد .
۱۰- مج : شرف‌الدین امیر مجلس باتفاق ائمه واعیان .
مک : شرف‌الدین باتفاق ائمه واعیان .
مد : شرف‌الدین امیر مجلس باهمه ایمه و اعیان.

واصول و کلانتران نشابور قاضی ممالک خراسان مولانا رکن‌الدین علی ابن ابراهیم المغیثی ۱ را بنزدیک تولی‌خان ۲ فرستاده اظهار ایلی و رعیتی و خراج گذاری کرد، تولی‌خان قبول ننمود ۳ و قاضی را رخصت معاودت نفرمود، روز دیگر بعد از صلوة جمعه پیرامون شهر بگشت و ۴ سپاه را برحرب تحریض کرده و گفت ۵ میخواهم که امشب این شهر را گرفته ۶ باشید و از سیل خون جیحون ساخته ۷ لشگر ها بیکبار حمله آوردند و مجانیق ۸ و خرکها پیش برده و نفط اندازان ۹ آغاز نفاطی کردند واز

۱- نام قاضی ممالک خراسان رکن الدین علی بن ابراهیم المغیثی در تاریخ هرات تالیف سیفی هروی (ص ٦١ چاپ لاهور) ودر تاریخ جهانگشای جوینی مذکور است (ص ١٦٩ ج/١ چاپ لیدن)

اما کلمه المغیثی در هردوجا (المفتی) نوشته است .

۲- مج: را بنزدیک تولی‌خان فرستاد .

مک: را فرستاد .

مد : بنزدیک تولی خان فرستاد .

۳- مج : ننمود قاضی‌را .

مد : ننمود و قاضی را .

٤- مج . مد : جمعه پیرامون شهر بگشت وسپاه را .

مک : جمعه سپاه را.

٥- مج : بر حرب تحریض کردو گفت.

مک : برحرب تحریض کرده و گفت .

مد : بحرب تحریض کردو گفت .

٦- مج : میخواهم که امشب این‌شهر را گرفته.

مک : میخواهم که امشب این‌را گرفته .

مد : میخواهم که این شهر را گرفته .

٧- مج . مد : وازسیل خون‌جیحون ساخته.

مک : این عبارت راندارد .

٨- مج . مد : آوردند ومجانیق . مک : آوردند مجانیق .

و (مجانیق)جمع منجنیق: ازآلات جنگی‌قدیم که برای تخریب وهدم قلاع بکارمی‌بردند

٩- مج . مد : نفط اندازان. مک : برده ونفطاندازان.

نشیب و فراز ۱ ودرون و بیرون وجوان ۲ و پیر غلغله‌ونفیر و ولوله شهیق ۳ وزفیر باوج ۴ فلک اثیر رسید ۵.

ربیعی فوشنجی ٦ :

بغرید طبل نبرد از دو روی
جهان شد سراسر پراز گفت و گوی
درفش از پس و پیش بر پای شد
درخش سنان عالم آرای شد
دو لشگر همه صفدر و کینه ور
چو شیران فتادند در یکدگر

۱- مج . مد : واز نشیب و فراز ودرون . مک : واز درون .

۲- مج : و بیرون وجوان .
مک . مد : و پیرو جوان .

۳- مج . مک : و ولوله شهیق . مد : وولوله و شهیق

٤- اوج : وزن موج . طرف بالای هرچیز واوج بلندترین درجه کواکب بود و آن ملاقات سطح محدب فلک باشد باافلاک سبعه‌سیاره‌واین کلمه معرب(اوچ)است واوچ بضم‌اول کلمه ایست هندی (سانسکریتی)که در قرن دوم هجری‌باترجمه کتب هندی در علم‌احکام نجوم وارد زبان عربی گردیده و ازاصطلاحات این علم شده است.

٥- اثیر . بروزن عبیر (عربی است) . کره آتشین که کره اعلی است از عناصر اربعه و آنرا چرخ اثیرنیز گویند . و فلک‌اطلس(فلك الافلاك) را نیزمیگویند . فرهنگ‌آنندراج.

٦- ربیعی فوشنجی . صدرالدین ربیعی پوشنگی پسر خطیب پوشنگ شاعر جوان حماسه سرای در بار هرات در زمان سلطنت آل کرت . و این قطعه از جمله حماسه تاریخی اوست موسوم به:

«کرت‌نامه» مورخین قرون هشتم تادهم امثال . سیفی هروی . حافظ ابرو . محمد خاوند شاه صاحب روضة الصفا . غیاث‌الدین صاحب حبیب السیر . و مصنف همین کتاب اسفزاری دروقت نگارش آثار خویش این مثنوی تاریخی حماسی را در دست داشته و در شرح اوضاع خراسان و تاریخ هرات مطالب بسیاری‌از آن نقل کرده و جابجا بعضی اشعار آنرا نیزباستشهاد ذکرکرده اند.

اما خود این مثنوی ظاهرا پایمال حوادث زمان گردیده و از میان رفته است. برای شرح احوال ربیعی پوشنگی و مثنوی (کرت نامه) به تعلیقات مراجعه شود.

و در آن شب دیجور تا آنزمان که ازجیب صبح ۱ شمامه ۲ کافور ۳ بر دمیددر ضرب و حرب و مجادله و مقاتله بودند و چون تیغ سهراب آفتاب از قراب غراب رنگ شب زنگی‌سلب بیرون آمدواز پرتو شعاع ارباع واصقاع گیتی را روشن گردانیده ۴ سپاه سیاه درون ۵ کفار خونخوار خندق را انباشته هفتاد جای دیوار بارورا ۶ سوراخ کرده بودند ۷ و قرب ده‌هزار مغول خونریزبی پرهیز ۸ برشرفات بارووفصیل برآمده و مسلمانان همچنان از حمیت عیال و فرزندان دست از جنگ وجدال و کوشش وقتال باز نمیداشتند ۹ و شرف الدین امیر مجلس چون شیر عرین ۱۰ و ببر خشمگین با آن کفره‌و ملاعین ۱۱ حرب میکرد و بهرحمله‌قومی‌و بهر صدمه فوجی‌رامی ۱۲ انداخت اما: بیت. ۱۳

با قضـا بر نمیتوان آمـد
با قدر در نمیتوان آمیخت

۱- مج . مک : ازجیب صبح . مد : از جبین صبح .
والجیب من‌القمیص طوقه . بپارسی . گریبان .
۲- شمامه و شمام:الکثیر الشم .
۳- مج . مک:کافور . مد : کافوری .
٤- مج . مد : گردانید. مک:گردانیده .
٥- مج.مک : درون . مد : اندرون .
٦- مج . مک : هفتاد جای دیوار بارو را. مد: هفتاد جا دیوار باروی را .
۷- مج . مک : کرده بودند . مد :کردند .
۸- مج . مد : بی‌پرهیز بر شرفات . مک : بی‌پرهیز شرفات .
۹- مج . مک : و قتال باز نمیداشتند . مد : و قتال نمیداشتند .
۱۰- عرین : جماعة الشجر اوالشوك . لسان‌العرب .
۱۱- مج . مد :کفره و ملاعین .
مک :کفره ملاعین .
۱۲-مج : فوجی‌رامی . مک . مد : فوجی می .
۱۳- مج : اما بیت . مک . مد : ندارد .

هر گاه که شحنه ۱ تقدیر قادر قدیر تیغ بی دریغ : یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده ، ازنیام انتقام برآورد و کماندار ۲ قادر انداز ۳ قضا از کمانخانه : الافلاك قسی والحوادث سهام والانسان هدف، ناوك جوشن گذار: ومارمیت اذرمیت ولکن اله رمی، بشست قدرت گشاد دهد کرایارای اقامت و یارای ۴ مقاومت تواند بود. آخرالامر جماعة مسلمانان که سینه سپر تیر بلا کرده بودند دل برقضا نهادند و گفتند: لکاتبی ۵ :

با سپر ناوك او را چه برابر داریم
بگذاریم سپر را جگری پیش آریم

۱- مج : هر گاه که شحنه . مک : هر گاه شحنه . مد : هر گاه شحنه بیدریغ .

۲- مج . مد : برآورد و کماندار . مک : بر آورد کماندار .

۳ - قادر انداز . قدر انداز . و قادر دست : تیرانداز کامل که هر گز نشانه را خطا نکند .

نورالدین ظهوری :

کمند قـادر اندازان ندارد چین گیرائی   شود گر جمع صد کاکل پریشانم نمیسازد

وسالک قزوینی گوید :

فتنه از بالای ابروی تو صاحب قبضه گشت   ترك چشم از تیر مژگان تو حکم انداز شد

فرهنگ جهانگیری — آنندراج .

٤- مج : اقامت و یارای . مک : اقامت یارای . مد : کرایارای اقامت وقدرت مقاومت و (یارای) اول بفتح راء و الف ممدود فارسی است یعنی قدرت . (ویارای) دوم بفتح راء وهمزهٔ ساکنه وکلمه یاحرف عطف یعنی عقیده ونظر .

٥- کاتبی : مولانا محمد بن عبداله متخلص به کاتبی ترشیزی شاعری زاهد وصوفی و عارفی سخن دان و نکته سنج بوده مولد و منشاء او قریه (طرق) و (راوش) از اعمال ترشیز واقع میانه نیشابور وترشیز است .

در آغاز حال به نیشابور رفت و در آنجا در نزد سیمی شیرازی به تحصیل علم شعر و خط پرداخت تاشاعری خوشنویس گردیده ووجه تخلص او به کاتبی همین است ،کاتبی مدتی بعد باصفهان رفت و در آنجا بخدمت خواجه صاین الدین ترکه نائل آمده و بتحصیل

بقیه پاورقی درصفحه بعد

و زمره کفره فجره مستولی شدند[1]، روز شنبه بوقت زوال [2] آفتاب امان اهل ایمان بغروب هلاك [3] و فنا مایل گشت و تولی خان [4] فرمان داد تا لشگر خونریز غارتگر دست بنهب و قتال برآوردند، وخاتون طغاجارباده هزار سوار بشهر نشابور در آمده هر که را [5] میدیدمیکشت، برین منوال از روز شنبه تاچاشتگاه چهار شنبه قتل و غارت کردند و از جمیع خلق نشابور غیر از چهار کمانگر یک تن دیگر زنده نگذاشتند وسگان و گربگان نیز بکشتند [6] و باروی شهر را کوفته مناظر و منازل

بقیه پاورقی از صفحه قبل

معارف و علم تصوف پرداخت و عاقبت بطبرستان رفت ودر آنجا گوشه انزوا اختیارنموده وبسرودن خمسه درجواب خمسه‌نظامی گنجوی مشغول شد. ودروبای سال۸۳۹هدر گذشت و در خطه استراباد در بیرون مزار امام زاده معصوم که به : (نه گوران) موسوم است مدفون گردید. کاتبی علاوه بر دیوان، اشعار وغزلیات چند مثنوی داردمانند: «بهرام وگل اندام» . و «حسن وعشق» (نقل باختصار ازتذکره دولتشاه سمرقندی - لیدن ص ۳۸۱-۳۹۱ ، مجالس النفائس.تذکره عرفات العاشقین). ودر مد کلمه (کاتبی) را ندارد .

۱- مج : مستولی شدند، روز شنبه . مک:مستولی شد ، روز شنبه .
مد : مستولی شده‌بوقت زوال آفتاب .

۲- و در تاریخ هرات از سیفی هروی : (وروز شنبه بوقت زوال‌شاهزاده تولی‌خان شهر نیشابور را بگرفت) ص ٦۲ چاپ لاهور . واین عبارت عینا در تاریخ جهانگشای جوینی مسطور است . جهانگشا – ج – ۱ ص ۱۱۹ ص ۱۲۸ – لیدن .

۳- مج : بغروب هلاك و فنا . مک : بغروب و فنا . مد : بغروب فنا .

٤- مج : و تولی‌فرمان . مک : و تولی خان فرمان .

٥- مج: درآمده هرکه را میدید .
مک : در آمده میدید .
مد : در آمده هرکه‌رامیدیدند .

٦- مج : و سگان و گربگان نیز بکشتند .
مک : این‌عبارت را ندارد .
مد : وسگان وگربگان نیزبکشتند .

وحصار وديار و قصور ودور را بازمين‌هموار ساختند . و هفت شبانه روز آب دروی بسته جوكاشتند[١].

لكمال الدين اسمعيل (نور مرقده[٢]) :

مساجد شده خندق پاركين[٣]
منابر شده هيزم شور باء
سگ مرده افتاده در موضعی
كه بد جای پيشانی اولياء
چو اوتاد[٤] در سجده افتاد سقف
چوابدال[٥] گشته ستونها دوتا
اساسان چو قنديل آويخته
چو سجاده افكنده محرابها

١- مج : مد : و هفت شبانه روز آب در وی بسته جوكاشتند .
مك : اين عبارت را ندارد .

مج : لكمال الدين اسمعيل . مك : لكمال اسمعيل نور مرقده . مد : ندارد .
(كمال الدين اسمعيل) : خلاق المعانی كمال الدين اسمعيل بن جمال الدين محمد بن‌عبدالرزاق منتسب بيكی از خاندانهای محترم اصفهان بوده‌و درمحله (جوی‌باره)سكونت داشته . از فحول شعراء و سخندانان است . اكابر شعراء اورا (خلاق المعانی) گفته‌اند «چه در سخن او معانی دقيقه مضمرست كه بعد از چند نوبت كه‌مطالعه رودظاهر ميشود »

اكابر آل صاعد در تربيت‌كمال‌الدين اسمعيل پرداختند واو در مدايح ايشان‌قصائد غرائی‌گفته است . ودر قتل عام اصفهان در حمله تاتار در عهد اوكتای قاآن در تاريخ دوم جمادی الاول‌سال ٦٤٥ ه بشكنجه سپاهيان مغول‌كشته‌شد (تذكره دولتشاه سمرقندی ص ١٤٨ — ١٥٤ ليدن . تذكره عرفات العاشقين تقی اوحدی بليانی نسخه خطی كتابخانه ملی ملك . هفت اقليم امين احمدرازی).

٣- پاركين : وزن آستين جائی كه‌گند آب جمع شود و آنرا منجلاب نيز گويند . فرهنگ آنندراج .

٤- اوتاد : جمع (وتد) واوتادالارض : جبالها . واوتاد البلاد : رؤساؤها.

٥- ابدال : جمع بدل و البدل‌الكريم الشريف .

نه بر طفل رحمت نه از پیر شرم
نه آزرم خلق ونه ترس خدا ۱

در تاریخ خراسان ۲ چنین مسطور است که دوازده شبانه روز شمار مقتولان

۱ـ این اشعار جزء قصیده طولانی است از کمال‌الدین اسمعیل که در وقت مراجعت از خوارزم در مدح یکی از صدور آل صاعد و توصیف تخریب خانه خود بردست مغول سروده و مطلعش این است :

منم این که کشتست نا گه مرا — دل و دامن از چنگ محنت رها
منم این که از گردش روزگار — شدست آرزو هاء جانم وفا
منم اینکه از ظلمت ظلم و جوز — چو یونس شدم مستجاب الدعا
منم باز در پیش صدر جهان — زبان بر گشاده بشکر و ثنا

وزان شیون خانها سوز تو — کی بذ خانه پرداز تر از وبا
مساجد شده خندق پار کین — منابر شده هیزم شوربا
کجا اهل قبله بموی مژه — همی خاك رفتندش از بوریا

بصف خران و که آراسته — مساجد کی بذ خانه اتقیا
چو اوتاد در سجده افتاد سقف — چو ابدال گشته ستونها دو تا
اما مان چو قندیل آویخته — چو سجاده افکنده محرابها

نه برطفل رحمت نه ازپیر شرم — نه آزرم خاق و نه روی و ریا

ز فرزند و جاه جوانی و مال — ممتع بمان تا بیوم الجزا

نقل از یك نسخه مخطوطه قدیمی دیوان کمال اسمعیل ـ کتابخانه ملی ملك .

۲ ـ تاریخ خراسان : بواسطه اهمیت سرزمین سردخیز و پر برکت و پهناور خراسان در رقعهٔ امپراطوری عظیم عباسی و بسیاری دانشمندان ، سخنوران ، هنرمندان ، پهلوانان مردان نامداری که ازین خاك برخاسته و در ادوار مختلفه بروز وظهوز کرده صفحات تاریخ مجد وعظمت ایران را آرایش داده‌اند کتب و معاجم بسیاری در تاریخ

بقیه پاورقی درصفحه بعد

کردند هزارهزارو هفتصد هزاروچهل و هفت‌هزار مرد بحساب آمد سوی ازعورات و اطفال . غفراله لنا و لهم و لجمیع المومنین والمومنات . ۱

واقعه بر مقتضای ۲ مقوله

ع : ۳ در این چمن گل بی‌خار کس نمی‌چیند .

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

این سر زمین و شهرهای عمده آن تدوین و تالیف گردیده است و از جمله مشهورترین و مبسوط ترین آنها : کتاب (تاریخ خراسان) تالیف الحاکم ابی عبداله النیسابوری (تاریخ ولات خراسان) تالیف ابی‌الحسین السلامی . و (اخبار علماء خراسان) تالیف ابی نصرالمروزی . و (تاریخ خراسان) تالیف عباس بن مصعب و از تواریخ مشهوره شهر های خراسان : (تاریخ نیسابور) تالیف الحاکم ابی عبداله النیسابوری (تاریخ سمرقند)للمستغفری . و(تاریخ بخارا) للبخاری و للنرشخی . و (تاریخ هرات) تالیف حداد . فامی . ربیعی ، سیفی ، و اسفزاری و غیره میباشد . اما معلوم نیست مراد مصنف از تاریخ خراسان کدام یک از تواریخ این خطه است ظاهرا اسفزاری خودش مستقیما هیچیک از تواریخ خراسان رادراین مورد دردست نداشته و این عبارت را عینا ازسیفی هروی نقل کرده است چه او در این مورد گوید : « ودر تاریخ خراسان چنین آورده‌اند» ص۶۳ (تاریخ هرات از سیفی هروی لاهور).

۱- جوینی در خاتمه این فصل در باره شماره مقتولین شهر نیشابور در قتل عام این شهر بردست لشگریان تاتار درسال ۶۱۷ ه میگوید :

«و سید عزالدین نسابه از سادات کبار بود و بورع وفضل مشهور ومذکور بودست درین حالت با جمعی سیزده شبانه روز شما رکشتگان شهر کرد آنچ ظاهر بودست و معین بیرون مقتولین درنقبها و سوراخها و رساتیق و بیابانها هزار هزار و سیصد هزار و کسری در احصا آمده .... » (جهانگشای – جوینی ج – اول – ص ۱۲۸ – لیدن)

۲- مج : مقتضای . مد : مقتضی .

۳- مج : ع . مد : ندارد .

۱[در وقتی که ذکر احوال نشابور بدانجا انجامید بحکم اینکه : قلم اینجا رسید و سر بشکست ۲ حادثه که از جمیع ماسبق وجیع‌تر و از تمامی ۳ قضایای گذشته آن خطه فجیع‌تر بود روی نمود۴ و آن واقعه کبری ومصیبت عظمی عالیجناب معالی مآب نقابت پناه ۵ مرجع اولاد سید المرسلین کهف و ملاذ طوایف المسلمین قدوة

۱ـ عبارت :

[در وقتی که ذکر احوال نشابور بدانجا انجامید ...... خاتمه جمیع نوائب ورزیات گرداناد بحق محمد واله الامجاد]

از زیادات نسخه مج‌ومد میباشد واین فصل بتمامه از نسخه مک محذوف است وفقط عبارت : واقعه بر مقتضای مقوله تا آخر مصراع مسطور است .

۲ـ قلم اینجا رسید و سر بشکست :

این عبارت از امثال سائره پارسی است . اما استعمال آن در آثار متقدمین دیده نشده‌است .

گویا قدیمترین متون فارسی که این مثل را بکار برده همین کتاب حاضر است .ذکر این(مثل)ازاغلب‌فرهنگهافوت شده‌است ولی‌درکتاب «جامع التمثیل» جمع‌وتالیف محمدعلی حبارودی از ادباء سده یازدهم .که آنرا درسال ۱۰۵۰ ه در شهر (حیدر آباد) دکن از بلاد هندوستان باشاره سلطان عبداله قطب شاه دکنی پادشاه خطه دکـن با کمک جمعی دیگر از ادبا و فضلاء دربار قطب شاه در (امثال فارسی) تالیف کرده . این مثل را در فصل حرف قاف در ردیف امثال فارسی که باحـرف قاف شروع میشود ذکر کرده است (جامع التمثیل ــ حبارودی ــ نسخه خطی کتابخانه ملی ملک)

۳ـ مج : ماسبق وجیع ترو‌آن تمامی .

مد : ماسبق وجیع تروازتمامی .

٤ـ مج : روی نمود . مد : روی بروی نمود .

۵ـ مج : معالی‌مآب نقابت پناه .

مد : معالی قباب نقابت مآب

احفاد رسول الثقلین امیر رفیع الدین حسین طیب اله مرقده است که رکن[۱] رفیع آن ولایت و[۲] بلکه عمده تمامی مملکت بود و درمکارم اخلاق ومحاسن اعراق وعلو همت وسموّ رتبت ونجدت شان ورفعت[۳] وجمال نسب و کمال حسب وشیم رضیه وسیر سنیه[۴] شبیه و نظیر نداشت .

بیت[۵] :

هم سعادت در جبلت هم سیادت درنسب
هم کرامت در طبیعت هم بزرگی در تبار
روزدولت را فروغ و مهر حشمت راسپهر
شاخ همت راسحاب وباغ عزت را بهار[۶]
گرنه از بهر عدو خاندان کار آمدی
فخراواز روی عالم برگرفتی ننگ و عار

و بدودمان مکرمت آشیان آصفی نصفت پناهی نسبت وصلت داشت[۷] و بی شائبه تکلف وغائله مبالغه کرم ذاتی وشیم مرضیه اش که قضیه: سادات العادات عادات السادات[۸]

۱- مج : مرقده است که .
مد : مرقده که رکن .
۲- مج : ولایت وبلکه .
مد : ولایت بلکه.
۳-مج : و رفعت و جمال .
مد : و رفعت مکان وجمال .
٤- مج : وشیم رضیه سنیة شبیه .
مد : و شیم رضیه وسیر سنیة شبیه .
٥- مج : بیت .
مد : ندارد .
٦-مج : شاخ همت را سحاب و باغ عزت را بهار .
مد : شاخ حشمت را سحاب و باغ عشرت رابهار .
۷ - عبارت : (وبدودمان مکرمت آشیان آصفی نصفت پناهی نسبت وصلت داشت) از زیادات نسخه مج میباشد . و در مد . ندارد .
۸- مج : سادات العادات عادات السادات .
مد : عادات السادات سادات العادات .
این عبارت درکتب ادب مطابق نسخه مد مسطور است .

لحسن الدهلوی[1] :

حسن کمال[2] چون توئی نیست حد بیان من

من چه صفت کنم ترا ای تو چنانکه هم توئی

مع القصه: اواخر شهر محرم الحرام که از بقیه ایام تعزیت اولاد امجاد حضرة[3] مصطفی علیه الصلوة والدعاء .و واقعه هایله شهدای[4] دشت کربلا علیهم رضوان اله تعالی[5] بود خبر بهرات رسید که طایر روح مطهرش از ندای هاتف غیب و صفیر مرغان حظایر لاریب استماع ادای نوای این معنی فرمود که .

۱- مج : لحسن الدهلوی .
مد : ندارد .
(حسن دهلوی) :
نجم الدین حسن بن علاء السجزی دهلوی کاتب و مرید شیخ نظام الدین اولیاء بوده و باوصاف مرضیه و مکارم اخلاق ولطافت و ظرافت و استقامت عقل متصف است . میانه او وامیر خسرو دهلوی متوفی بسال ۷۲۰ ه رابطه صحبت ووداد بوده .
و تصانیف در نثر و نظم ومثنویات بسیار دارد واز جمله آنهاست :
کتاب فرائد الفوائد در چند مجلد مشتمل برسخنان عارفانه شیخ نظام الدین اولیاء که در مدت مصاحبت از او شنیده .
دیوان قصائد و غزلیات و غیره .

۲- مج : حسن کمال .
مد : وصف کمال .

۳-مج : حضرت مصطفی علیه الصلوة والدعاء .
مد : حضرت سیدالمرسلین علیه افضل الصلوة .

٤- مج : شهدای دشت .
مد : شهید دشت .

٥- مج : علیهم رضوان اله تعالی .
مد : رضوان اله تعالی علیهم .

بیت ۱:

بر ظلمت آشیان فنادل چه مینهی
کز نور محض و عین بقا آفریده

در ظلمت نفوس و طبایع مکن قرار
آب حیات خور که بچشمه رسیده

واز قفس تن و مجلس بدن پرواز کنان بجانب آشیان قدس و سرابستان ۲ ابد خرامید اناللّه و انا الیه راجعون. عامه اهل اسلام را از استماع این واقعه ماتم خاندان خواجه ثقلین و مصیبت جانسوز امیرالمؤمنین حسین تازه گشت . درخت تحمل ومصابرت همکنان را سیلابی که ازسیل آب چشمها روان بود در ربود واطفال آمال یتیم و آبا وامهات دهر از تولد مثل او عقیم ماندند .

ع : وای نعیم لایکدره الدهر .

للشیخ نظامی رح ۳ :

بشتاب که راحت از جهان رفت
آهسته سران که کاروان رفت

راهی عدم که هر که هستند ۴
از آفت قطع آن نرستند

۱- مج : بیت .
مد : ندارد .

۲- سرابستان :
وسرابوستان = باغی که در آن خانه باشد.
ظهوری گوید :
گل امید تا بکی چینم   از سرابوستان فرض ومحال
فرهنگ آنندراج .

۳- عبارت : (ع : وای نعیم لایکدره الدهر . للشیخ نظامی رح) از زیادات نسخه مج میباشد ودر مد ندارد .

٤- مج : راهی عدم که هر که .
مد : راهیست عدم که هر که .

کو خسرو و کیقباد و کوجم[1]

رفتند و روند[2] دیگران هم

و فی الواقع در حدوث این واقعه و وقوع این حادثه هیچ فرد از افراد اسم و آحاد بنی آدم معاف نبود .

شعر[3] :

تا دیده دید واقعه زین صعب ترندید

دل کین خبر شنید کسش با خبر ندید

و روز عزا در مدرسه مقدسه مرحومه[4] گوهرشاد بیگم[5] از حضور سلاطین کامکار و شاهزادهای نامدار و امرای عالی[6] رای و صدور صدر آرای و مشاهیر سادات و نقبا و جماهیر مشایخ و قضاة و علما و اصول و اعیان و اشراف و اماجد واماثل واعراق مجلسی[7] منتظم شد که کسی مثل آن نشان نداد وجناب افصح المتکلمین

۱- مج : کوخسرو کیقباد وکوجم .
مد : کوخسرو وکوقباد وکوجم .
۲- مج : روند دیگران هم .
مد : روند و دیگران هم .
۳- مج : شعر .
مد : ندارد .
٤- مج : مدرسه مقدسه مرحومه
مد : مدرسه مرحومه .
٥- برای تاریخچه (مدرسه و مسجد گوهرشاد بیگم) . در هرات بتعلیقات مراجعه شود.
٦- مج : و امرای عالی رای .
مد : و امرای عالیمقدار عالی رای .
٧- مج : واماثل و اعراق مجلس .
مد : و اماثل واعراف مجلسی .
(اماثل) : جمع امثل = الافضل .
و : اماثل القوم : خیارهم .
(اعراف) : اعراف الریاح والسحاب : اوائلها واعالیها .
واما : اعراف بمعنی معروفین در لغت نیامده است .
و(اعراق) : جمع عرق : اصل کل شئی .
الجبل لا یرتقی لصعوبته .

مولانا کمال‌الدین حسین کاشفی دامت برکاته بانفاس عیسویه و نصایح مرضیه معنویه ۱ اصحاب‌مصیبت ۲ و ارباب‌تعزیت بلکه همه حضار مجلس راحیات تازه‌بخشید وبآیات صبرواحادیث رضا و آثار گذشته و اخبار سلف و مواعید اجر جزیله ۳ دلهای محزون ودرونهای مجروح را مرهم روح و راحت ۴ ارزانی‌داشت. وکان ذلک فی محرم ۵ سنته ثمان وتسعین و ثمانمایه .و این بیت جهت وفاتش مولف رااتفاق‌افتاد.

بیت ٦:

یک رقم نه بمیان دو هشت

از پی این واقعه ۷ تاریخ گشت

حضرت خالق موت و حیات این مصیبت را در آن خاندان ۸ فایض البرکات

۱- مج : نصایح مرضیه معنویه اصحاب.

مد : نصایح مرضیه اصحاب.

۲- مج : مصیبت و ارباب.

مد : مصیبت راوارباب.

۳- مج : ومواعید اجر جزیله.

مد : و مواعید جزیل.

٤- مج : مرهم روح و راحت.

مد : مرهم راحت و روح

٥- مج : ذلک‌فی‌محرم.

مد : ذلک فی‌تاریخ محرم.

٦- کلمه : (بیت)

و شعر مادة تاریخ از زیادات نسخه مج میباشد

و در مد ندارد.

۷- در اصل :

از پی واقعه تاریخ وکلمه (این)

قیاسا افزوده شد.

۸- مج : مصیبت را در آن‌خاندان.

مد : مصیبت راخاندان.

خاتمه جمیع نوایب و رزّیات۱ گرداناد بحق محمد واله الامجاد ۲]

دیگر: ازشرف و مزیهٔ آن زمین بهشت آئین همین کافی است که مرشدالابرار شیخ فریدالدین عطار قدس اله سره المبین ۳ از آنجا ظهور یافته و وی مرید شیخ مجدالدین بغدادی بوده ۴ [است ۵.

و در مقدمه کتاب «تذکرة الاولیاء» شیخ فریدالدین عطار فرموده است۶: که یک روز پیش شیخ مجدالدین در آمدم ویرا دیدم که میگریست گفتم خیر هست گفت زهی اسفهسالاران که درین امت بوده‌اند بمشابه انبیاء علیهم الصلوة والسلام که: علماء امتی کانبیاء بنی‌اسرائیل، آنگاه گفت از آن میگریم که دوشینه گفته بودم خداوندا کارتو بیعلت ۷ نیست مرا ازین قوم گردان یا ازنظارگیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم میگریم باشد که مستجاب گردد . ۸

۱- الرزیة و الجمع :
رازیا ـ المصیبة العظیمة .
۲- تا اینجا از زیادات نسختان مج و مد میباشد .
۳- مج . مد : سره‌المبین .
مک : سرالمبین .
٤- مج . مد : بغدادی بوده است .
مک : بغدادی بوده
٥- عبارت :
[است .
و در مقدمه کتاب « تذکرة الاولیاء » شیخ فرید الدین عطار . . . تجلی کرد مربی او شد]
از زیادات نسخه مج میباشد و در نسخه‌های مک و مد ندارد .
٦- در اصل : که بشیخ فریدالدین عطار فرموده است آورده
۷- در اصل : بعلت .
۸- ابوسعید مجدالدین شرف‌بن‌المؤیدبن‌ابی الفتح البغدادکی (بغدادک ازدهستانهای بخارااست) الخوارزمی یکی از چندتن شاگران مشهور شیخ نجم الدین‌کبری است مانند :

بقیه پاورقی در ص بعد

ودر کتاب « نفحات الانس » مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی قدس الله روحه آورده که در سخنان مولانا جلال الدین رومی قدست اسراره مذکور است که نور منصور بعداز صدو پنجاه سال بروح شیخ فریدالدین عطار تجلی کرد و مربی او شد][1]. و چنان مشهور است که سبب [2] توبه شیخ عطاران باشد [3] که روزی دردکان[4] عطاری بسود او معامله مشغول بود درویشی بآنجا رسید و چند بار سوال کرد وی بدرویش نپرداخت درویش گفت [5] ای خواجه تو چون خواهی مرد؟ عطار[6] گفت چنانکه توخواهی مرد درویش گفت توچون من توانی مرد؟ عطار[7] گفت بلی[8] درویش

بقیه پاورقی از صفحه قبل

شیخ سعدالدین حموی . شیخ رضی‌الدین علی لالا . شیخ سیف‌الدین باخرزی . باباکمال خجندی . وشیخ نجم‌الدین رازی — دایه — وی ازاعاظم اقطاب ومشایخ صوفیه است در خوارزم در خدمت شیخ نجم الدین کبری میزیست و در سال ٦٠٧ یا ٦١٠ ه سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه براو خشم گرفته و بدستور آن پادشاه شیخ مجدالدین را برود جیحون افکندند .

(نفحات‌الانس — جامی ص ٣٨٠ - ص ٣٨٣ . طرائق‌الحقائق ج ١ ص ٢١٠).

١- تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد .

٢- مج : و چنان مشهوراست که سبب .

مک . مد : و سبب .

٣- مج . مک : آن باشد .

مد : آن شد .

٤- مج . مک : دردکان . مد : بردر دکان .

٥- مج . مد : نپرداخت درویش گفت . مک : نپرداخت گفت .

٦- مج : مرد عطار گفت . مک : مرد گفت .

٧- مج : توانی مرد عطار گفت بلی .

مک : توانی مرد گفت بلی .

٨- مج : گفت چنانکه توخواهی مرد درویش گفت توچون من توانی مرد عطار گفت بلی درویش بلی درویش

مد : گفت چون‌تودرویش کاسهٔ .

کاسه چوبین داشت در زیرسرنهاده و گفت ـ اله ـ و جان بداد ۱ عطار راوقت متغیر شد و بحکم مقوله ۲ .

لاوحدی : ۳

بستم دکان مشغله را در بروی غیر
تا عشق او در آید و بیع و شری کند

دکان و دستگاه را برهم زد و بسلوك راه فقر در آمد .

۴ [ومولانا رومی در وقت رفتن از بلخ در نشابور بصحبت شیخ رسیده در کبرسن و شیخ کتاب «اسرار نامه» بوی داده و مولانا دائما آنرا در آستین داشته ودرایرادمعارف و حقایق اقتدا بوی کرده چنانکه فرموده است :

بیت :

گرد عطار گشت مولانا
شربت‌ازدست شمس‌بودش‌نوش

۱ـ مج : سرنهاده و گفت . اله ـ وجان .
مک : سرنهاده گفت ـ اله ـ و جان .
مد : سر نهاد وجان بداد .
۲ـ مک . مد : مقولهٔ اوحدی .
مج : مقوله لاوحدی .
۳ـ اوحدی .
ظاهرا مراد اوحدی مراغی است‌که اومرید شیخ اوحدی الدین حامد کرمانی بوده و بهمین جهت (اوحدی) تخلص کرده است .
وکتاب مثنوی «جام جم» بروزن و اسلوب حدیقه حکیم سنائی و «ده‌نامه»ازاوست.
وفات او در سال ۶۹۷ درتبریز اتفاق شده و قبر او در مراغه مزار است .
(نفحات الانس ص۶۰٤. تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۲۱۵ و ۲۱۰ لیدن)
٤ـ عبارت : [ومولانا رومی ... درسخنان هیچ یک ازاین‌طایفه نیست] از زیادات نسخه مج میباشد و در مک و مد ندارد .

و آنقدر لطایف توحید و اسرار مواجید که در گفتار شیخ عطار است درسخنان هیچ یک از ین طایفه نیست] [1] .

و حضرت شیخ [2] در سنه سبع و عشرین و ستمایه بردست کفار [3] سعادت شهادة یافته، و گویند در آن [4] وقت سن مبارکش صد و چهارده ساله بوده [5] و قبر وی در نشابور است .

و حضرت مملکت پناهی [6] امیر نظام الدین علیشیر خلدت معدلته [7] در سر مزار فیض آثارش عمارتی پرروح ساخته .

و از عجایب نشابور چشمه‌ایست در کوه قریب بقریه «دبیر» [8] که در تمام چله تابستان یخ می بندد [9] و در زمستان آب گرم دارد [10]

۱- تا اینجا از زیادات نسخه مج میباشد .
واین عبارت در نفحات الانس عیناً مسطور است .

۲- مج : وحضرت شیخ در سنه .
مک . مد : در سنه .

۳- مج . مد : وستمایه بردست کفار سعادت .
مک : و ستمایه و سعادت

٤- مج : و گویند در آن وقت .
مد . مک : و درآن وقت .

٥- مج : ساله بوده .
مک . مد : سال بود .

٦- مج . مک : و حضرت مملکت پناهی .
مد : و حضرت مقرب الحضرة السلطانی .

۷- مج . مد : خلدت معدلته .
مک : ندارد .

۸- دبیر : بفتح اوله وکسر ثانیه و یاء مثناة من تحت وراء قریة بینها وبین نیسابور فرسخ . (معجم البلدان — یاقوت — ج / ۲ ص ٥٤٧ لیپزیک) .

۹- مج . مک :که درتمام چله تابستان یخ می‌بندد .
مد : که در تمامی تابستان یخ می‌بندد .

۱۰- مج . مک : و در زمستان آب گرم دارد .
مد : ودرچله‌زمستان گرم است .

دیگر : «سبزوار»[1] ولایتی خوبست ، بامنافع و مزارع مرغوب اما[2] اهل آن در رفض[3] غلوی تمام دارند .

[4] [چنانچه منقولست که سلطان ملکشاه الپ ارسلان ایشان را بجهت رفض معاتب ساخت[5] ایشان انکار کردند فرمود که اگر شماراست میگوئید وعقیده رفض[6] ندارید از ولایت خود ابوبکر نامی پیش من آرید تاشمارا باور دارم ، ایشان بسیار طلب و تردد نمودند آخرالامر ابوبکر نامی یافتند غریب و مریض در گلخنی افتاده بغایت ضعیف و نحیف وباریک هم ازجهت مرض وهم ازسبب جفا و ایذای ایشان، او را در زنبر [7] نهاده پیش سلطان آوردند سلطان گفت این چیست نه مردهونه زنده؟ گفتند سلطان معذور دارد که در ولایت ما ابوبکر نام بهتر ازین نمی‌شود . [8]

۱- مج. مک : ولایتی .
مد : ولایت .
۲- مج : مرغوب اما اهل .
مک . مد : مرغوب اهل
۳- مج . مک : رفض مد:تشیع.
٤- عبارت : [چنانچه منقول است که .... ونظیرندارد ادام‌اله حیوته]اززیادات‌نسخه مج و مد میباشد و در مک ندارد .
٥- مج : رفض معاتب ساخت .
مد : تشیع مخاطب ساخته .
٦- مج : رفض
مد : سنت و جماعت .
۷- زنبر . زنبل : وزن چنبر : گلیمی یا تختهٔ‌که برد و زبر آن چوب تعبیه نموده وباآن خاک‌کشند . فرهنگ جهانگیری. آنندراج .
۸- تا اینجا از زیادات نسخه‌های : مج . مک‌و مد میباشد و از عبارت [ونیز گویند سبزواری جهت هیزم خریدن .. و نظیر ندارد ، ادام اله حیوته] از زیادات نسخهٔ مج میباشد و در مک و مد و س ندارد .
و این داستان درکتاب « آثارالبلاد واخبارالعباد » ودر«تاریخ قم» نوشته شده‌وآنرا بمردم قم نسبت داده‌اند .

و نیز گویند سبزواری جهت هیزم خریدن بسر راه هیمه کشان رفت اول کسی که رسید ازو پرسید که چه نام داری ؟ گفت ابوبکر برنجید و او را بایذاء بگذرانید هیمه کش دیگراز او نام پرسید گفت عمر اورا نیز برنجش تمام روان کرد دیگری رسید گفت چه نامی گفت عثمان اورا نیز هم عذر خواست دیگری رسید نام اوپرسید گفت علی سبزواری گفت ای پیشوای اهل اسلام در هیزم کشی نیز پس ماندهٔ همهٔ.۱

وحالا از ابلغ مذکران و افصح زبان آوران مولانا کمال الدین حسین کاشفی۲ است از آن ولایت که در اقسام فضایل و فنون علوم و طلاقت لسان و عذوبت بیان

۱- این قصه را نیز حافظ ابرو در جغرافی خود در ضمن وصف سر زمین خراسان و ذکر خطهٔ بیهق و سبزوار نوشته است .

۲-کمال الدین حسین بن علی الکاشفی الواعظ البیهقی الهروی از دانشمندان بزرگ و واعظان نامدار و از نویسندگان زبردست خراسان بوده و در اواخر سدهٔ نهم در سلطنت شاه ابوالغازی حسین میرزا بایقرا در هرات میزیسته . حلقات درس تفسیر و مجالس وعظ او در روز های سه و چهار و پنجشنبه در سر «مزار پیر مجرد» و «خانقاه سلطانی» و «دارالسیاده» درهرات مشهوربوده است .

کاشفی در نگارش نثر مرصع فارسی –که در آنعهد در مدرسهٔ هرات معمول بود- استادی بی‌نظیر بوده ، وکتاب «کلیله ودمنه» راکه بنام امیر شیخوم سهیلی لباس عبارت پوشانیده نمونهٔ عالی است از آن سبک انشاء .

و از معاصرین و نظراء او از استادان مدرسهٔ ادبی هرات : خواجه عبدالله مروارید ، خواجه معین الدین محمد فراهی و مولی کمال الدین حسین خوارزمی را باید نام برد .

وکتاب «روضة الشهداء» -که بعدها کلمهٔ «روضة خوانی» از نام این کتاب گرفته شده - و «مواهب العلیه» و «جواهر التفسیر لتحفة الامیر» و «اخلاق محسنی» و «لوایح القمر» از جمله تصانیف او میباشد . وفات او در سال ۹۱۰ ه در هرات اتفاق شده است . (کشف الظنون – کشف الحجب و الاستار – هدیة العارفین – قاموس الاعلام – هفت اقلیم

و فصاحت تذکیر و حقایق تفسیر شبیه و نظیر ندارد ،ادام اله تعالی حیوته] [۱].

۱ـ تا اینجا اززیادات مج میباشد.

(سبزوار): حافظ ابرو گوید : «ولایت بیهق دراصل ـ بیهه ـ یعنی : بهتر ـ بوده و معرب آن بیهق است ، این ناحیه از توابع نیشابور است ، قصبه این بلوك نخست‌خسرو گرد بوده ولی اکنون (سبزوار)است ، و درکتب قدیمه آنرا (سابزوار) نویسند ، مساحت بلوك بیهق تا اول حدود دامغان مساوی ۲۰×۲۰ فرسنگ میباشد . بیشتر مردم این بلوك شیعه مذهب‌اند ، قصبهٔ سبزوار در عهد سربداران در نهایت معموری‌رسید وحالا(سدهٔنهم) سبزوار شهریست بابازارهای معمور و غله بسیار » ـ نقل باختصار از جغرافی حافظ ابروـ

چمن سیوم از روضهٔ پنجم

در ذکر

«ترشیز» و «جوین» و «بحرآباد» و «اسفراین» و «جرجان» و «طبرستان»

ازجمله ولایات هرات «ترشیز» خطه‌ایست بانواع فواکه‌و اصناف محصولات آراسته، آبی[1] آنجا از همهٔ ولایات[2] خراسان به میشود[3] ونارشیرین فراوان دارد[4]، و یکنوع نار از آنجا بهراة می آرند که اورا «طبسی» میگویند دانهٔ او خسته ندارد بغایت نازك و شیرین و لطیف، و نار ارغند عظیم مشهور است[5]. و «از قند» و «درونه» و «بیرون»[6] از قریهای ترشیز است.[7]

۱- مج . مد : آبی . مک : ندارد .

۲- مج : از همهٔ خراسان .

مک : از همهٔ ولایات خراسان .

مد : از همهٔ مواضع خراسان .

۳- مج . مک : و نار . مد : و انار .

٤- مج . مک : و یک نوع نار از آنجا بهرات می‌آرندکه او را « طبسی » میگویند دانهٔ او خسته .

مد : و یکنوع انار آنجا هست‌که آنرا «طبسی» میگویند یکدانه او خسته .

«طبسی» : این‌کلمه در نسخه‌های موزد استناد (ملیسی)و (ملسی) نوشته‌است ، ودر منابع دیگر آنرا طبسی نوشته‌اند متن قیاسا اصلاح شد .

٥- مج : ارغند عظیم مشهور .

مک : ارغند مشهور .

مد : و انارازغند مشهور .

٦- مج : بیرون‌ده . مک . مد : بیرون .

۷- «از جمله بلوکات تربت حیدریه (ارغند) میباشد و از قراء این بلوك : دهکدهٔ ارغند که‌جای‌خوش آب وهوا و درختان‌میوه خاصه انار خوب‌بسیار دارد » راپرت‌خراسان اما دهکده‌هائی بنام (درونه) و (بیرون)در منابع بنظر نرسید .

۱ [چنانکه مولانا فتاحی که از فضلای آن ولایت بوده درصنعت مراعات نظیر ۲ این بیت گفته‌است ،

بیت :

از قند تـا درونهٔ خود پرنمیکند

ترشی ز ابروان تو بیرون نمیکند]

و در وقت پائیز شهر هرات را ازفواکه‌آنجا زینت‌تمام است از: نـار ،وامرود، وبه ، وانجیر ، و بادام، وجوز ۳ وغیره ، و مردم آنجا بجلادت و بی‌باکی و دلیری وسفاکی موصوف اند .

۴ [و از اعیان ملازمان درگاه گیتی پناه حضرت اعلی خلدالله سلطانه پهلوان محمد « گیرو بست جاندار » که‌چندین‌سال داروغهٔ هرات و کوتوال‌قلعهٔ‌اختیارالدین بود، ازآن‌ولایت‌درمیدان آمده بود وفی‌الواقع مردی راست ، حق شناس .بانصاف‌بود و نسبت برعـایا شفقت تمام‌داشت، چنانکه روزی که روی بجانب عالم‌آخرت آورد مصیبت او برترک و تاجیک و دور و نزدیک و مطیع وعاصی و محسن و مسئ‌عام

۱ـ عبارت : [چنانچه مولانافتاحی .... زابروان توبیرون نمیکند] از زیادات‌نسختان مج و مد میباشد و در مک و س ندارد .

۲ـ مراعات النظیر : یکی از صنایع لفظی در علم بدیع است . تاج الحلاوی درکتاب خود در علم بدیع فارسی موسوم به : «دقایق الشعر» گوید : مراعات النظیرآنست که‌اسماء ملازم‌راکه ازجنس‌یکدیگر باشند‌درسلک عبارت منتظم گردانند مانند : ماه‌،آفتاب وستارگان ... و چون گل و لاله و انواع ریاحین ... و اکثر اشعار پارسیان و تازیان و منشآت هر دو بدین صنعت مزین باشد . ظهیرفاریابی گوید :

چو زهره وقت صبوح از افق بسازد چنگ

زمانه تیز کند نـالهٔ مرا آهنگ

وکتاب«الصناعتین» ابوهلال‌العسگری . خزانة الادب - حموی

۳ـمج : بادام وغیره. مک:بادام وجوز وغیره .

٤ عبارت : [و از اعیان ملازمان درگاه....که پیش ازاتمام‌آن تمام شد] اززیادات مج میباشد و در مک و مد ندارد .

بود، و عمارت مزار بزرگوار سیدعبداله و امیرحسینی[۱] قدس سرهما بموضع (مصرخ) او می‌ساخت که پیش از اتمام آن تمام شد.]

دیگر: جوین [۲] از بقاع مبارکست و ابوالمعالی جوینی که بامام‌الحرمین [۳] مشهور است [۴] و سلطان ملکشاه سلجوقی را در حق او ارادهٔ بکمال بوده [۵] از آن ولایت ظهور یافته، ودر [۶] کتاب عجایب المخلوقات آمده است: که امام الحرمین

۱- امیر سیدحسینی ازمردم فیروز آباد هرات وازسالکین مسالک اسرار یقین بود و سند خرقهٔ او بشیخ شهاب الدین سهروردی میرسد. ازتصانیف نثر و نظم او در معارف واخلاق:

«زادالمسافر»، «روح‌الارواح»، «کنزالرموز»، «عنقای مغرب»و«طرب‌المجالس» میباشد.این‌کتاب اخیر به نثری شیواودلکش بشکل مناظرهٔ جانوران و پرندگان براسلوب کلیله و دمنه در اخلاق مدنی‌است. وفات او در ۷۱۹- ه بوده ومزار او درکهندزهرات مزار است. و در مزارات هرات گوید:

«میرسید حسین‌بن ابی‌الحسین مشهوربسید حسین علوی سند خرقهٔ اوبشیخ بهاءالدین زکریای ملتانی میرسیده وفات او در ۷۱۸ ه و قبر او در مصرخ در خلف قبر سید عبداله بن معاویة ابن عبداله بن جعفر است» — مرصد الاقبال السلطانیه ورق ۸۸.

۲- جوین: یاقوت گوید: «جوین اسم‌کورة نزهة بین بسطام‌الی نیسابوروتسمیها اهل خراسان (کویان) فعرّبت فقیل (جوین)، حدودها متصلة‌بحدودبیهق و حدودجاجرم من جهة الشمال و قصبتها (آزادوار) — معجم‌البلدان — ج /۲ ص ۱۶۲ لیپزیک.

قزوینی مینویسد: «جوین ناحیة بین‌خراسان‌وقهستان‌کثیرة الخیرات وهی‌اربعمایة قریةعلی اربعمایة قنات» — آثارالبلاد — ورق۱۷۳.

۳- ابوالمعالی عبدالملک بن‌ابی‌محمدعبداله بن‌یوسف الجوینی‌امام‌الحرمین‌ازمشاهیر ائمه واعاظم دانشمندان خراسان. در فقه شافعی. ودراصول دین اشعری است. ازتصانیف مشهورهٔ او: «نهایة المطلب». «الشامل» و «الارشاد». در ماه ربیع الثانی سال ۴۷۸ ه در نیشابوردرگذشت.

(طبقات الشافعیة - ابن سبکی، ج/۳ ص ۲۴۳ - ۲۴۷. آثارالبلاد - قزوینی، ورق ۱۷۳ و ۲۳۶. معجم البلدان - یاقوت،ج/۲ ص ۱۶۶.

۴- مج. مد: وسلطان. مک: سلطان.

۵- مج. مک: حق او ارادهٔ بکمال بوده.

مد: حق آن ارادت تمام داشته.

۶- مج: درکتاب عجایب. مک، مد: در عجایب.

همهٔ اقسام علوم میدانست،و بفضل و کمال یگانهٔ روزگار بود و امام قشیری ۱ رح ۲ با او منازعت داشت ۳ و همیشه در مقام الزام اوبود تاوقتی امام قشیری بربام‌خانهٔ جوینی‌برآمد، دید که جوینی چنگ ساز میدهدواوتار اورا بریکدیگر راست می‌سازد۴ وچندکس راآورده ۵ تا بدیدند ۶ که بوقت حاجت گواهی دهند وروز دیگر بمجلس سلطان ۷ ملکشاه آمدو بنشست‌تاجوینی بیامد قشیری ۸ پرسید که ای امام : چنگ زدن حلال است یاحرام ؟ جوینی گفت : چنگ زدن حرامست ، اما دانستن اوحلال، گفت چگونه تواند بود ؟ ۹ گفت : چنانکه میان دو چنگی خلاف افتاد یکی به

۱- عبدالکریم بن عبدالملک بن‌طلحة بن‌محمد النیشابوری،الاستاد ابوالقاسم‌القشیری، الملقب «زین‌الاسلام» امام علی‌الاطلاق‌خراسان . استادان او : ابن‌باکویهٔ شیرازی ،الحافظ ابونعیم اسفراینی ، ابونعیم مهرجانی ، علی بن احمد اهوازی . درتصوف مریدشیخ‌ابوعلی دقاق . درفقه شافعی . در اصول اشعری . ولادت او در ربیع الاول‌سال ۳۷۶ ه . وفاتش ۱۶ ربیع‌الثانی بسال ٤٦٥ ه ودر مدرسهٔ شافعیان در نیشابور جنب قبر استادش ابوعلی دقاق مدفون گردید. از تصانیف مشهورهٔ او « الرسالة القشیریه » و« التحبیر » میباشد . (طبقات الشافعیة — ج/۳ص۲٤۳- ۲٤۷ . وفیات‌الاعیان ج / ۱ص۳۲٤-۳۲٦ .

۲- مج : قشیری رح با او . مک ، قشیری بااو .

۳- مج : داشت و همیشه در مقام الزام او بود تاوقتی امام قشیری .

مک : داشت تاوقتی قشیری .

٤- مج : می‌سازد و چند . مک : می‌سازدچند .

مد : میکند و چند

٥ ، آورده تا . مک . مد : آورد تا .

٦- مج . مد : تا بدیدندکه بوقت حاجت گواهی دهند و روز .

مک ، تا بدیدند روز .

۷- مج . مد : سلطان ملکشاه آمد وبنشست تا .

مک : سلطان آمدتا .

۸- مج : بیامد قشیری پرسید .

مد : بیامد قشیری ازوی پرسید .

مک : بیامد پرسید .

۹- مج : تواند بود ؟ گفت : چنانکه .

مک: تواند بود ؟ چنانکه .

طلاق ۱ سوگند خورد که تو خطا نواختی ، و آن دیگر نیزسوگند بطلاق خورد که راست نواخته‌ام پس رجوع ۲ بمفتی کردند اگرمفتی صواب و خطای آن نداند میان۳ ایشان چگونه حکم کند ؟ سلطان را خوش آمده ۴ [و در تربیت و مرتبت او بیفزود و ویرا هرگز از خود جدا نگذاشتی .

تا آنکه سلطان بمصاف قسطنطینیه رفت وجوینی را همراه‌برد توفیل ۵ که‌ملک آنجا بود بسلطان پیغام‌داد که شمارا بغیراز جنگ وغارت هیچ هنر نیست وازصناعت و کیاست هیچ بهره ندارید ، بچه فضیلت از ما باج و خراج میخواهید ؟ ملکشاه در جواب درماند، باجوینی‌مشورت کرد، جوینی‌بتوفیل‌جواب فرستاد که هنر شماچیست؟ گفت : انواع صنعتهای غریب و حرفتهای باریک چون : نقاشی و مصوّری و دیبا بافی ، و اسباب طلسمات لطیفه ، و از همه قطع نظر مراپاسبانی است که شبها طبل میزنند اگر طبّالان شما مثل آن بزنند آنچه مطلوب شماست بقبول مقرون سازم و از دیگر هنرها یاد نکنم و فرمود تاطبال اوبر سر سورآمد و طبلی نواخت باصول‌غریب ووزن عجیب که طبالان سلطان چون استماع نمودند عاجز فرو ماندند ، سلطان امام راطلب داشت، امام‌فرمود که طبل آوردند وبهمان سازایشان طبل رانواخت وصنعت دیگرزیاده کرد که طبالان توفیل‌در ماندند و چون طبل‌در خروش آمد مسلم‌داشتند

۱- مج : افتاد یکی به‌طلاق سوگند خورد .
مک : افتاد یکی به طلاق خورد .
مد : افتاد به طلاق سوگند خورد .
۲- مج : نواخته پس رجوع .
مک : نواخته‌ام رجوع .
مد : نواخته‌ام پس رجوع .
۳- مج : مفتی صواب و خطای آن نداند میان ایشان .
مک : مفتی صواب‌وخطاایشان .
مد : مفتی خطاو صواب آن نداند میان ایشان .
٤- عبارت : [و درتربیت و مرتبت او بیفزود ..... بششصد هزارمرد راست نشدامام الحرمین تنها بساخت] از زیادات مج میباشد و در مک و مد و س ندارد .
٥- این کلمه در اینجا «توفیل» بی‌نقطه است و بعداً در سه جای دیگر توفیل و بنوفیل نوشته است . ظاهراً «تیو فیلیپ» است که یکی از قیاصرهٔ روم بود و بادولت آل سلجوق‌معاصر بوده است .

که کس مثل آن نتواند نواخت وتوفیل خراج قسطنطنیه قبول کرد .

دیگر : در همان کتاب «عجایب المخلوقات» آمده است که : سلطان ملکشاه را باملک روم منازعت بود، امام الحرمین را برسالت بروم فرستاد و رومیان ارغنون را ساز دادند و چهل کس آنرا می‌نواختند تا باشد که جوینی را مدهوش سازند ، امام ازایشان در گذشت که دروی هیچ اثر ظاهر نشد، چون پیش ملک روم آمدامام را گفت مگر دل تو از سنگ بود که ارغنون دروی اثرنکرد ؟ جوینی گفت : چندان نشاط علوم در دل منست که نشاط ارغنون دروی نمیگنجد ، ملک روم گفت دعوی عظیم آوردی، جوینی گفت،ارغنون شمارا چهل کس می‌نوازندا گر رخصت فرمائی من تنها راست و درست بنوازم ، پس ایشانرا بیکجانب کرد و ارغنون را بنوعی بنواخت که آن چهل کس رامدهوش گردانیدو بجای خودباز گشت، چون آن مردم بهوش باز آمدند ملک خودرا گفتند: ای ملک این امام مگر از فرشتگانست؟ ما همه بچاکری اعتراف کردیم ، ملک گفت من نیزباشما متفقم ، آنگاه جوینی را گفت: ملکشاه بس بزرگست و مرا قدرت مقاومت اونیست ، من روم را در کار تو کردم اگر مصلحت بینی من به‌نیابت تو این ملک رانگاه دارم وخراج بگذارم ، چون ملکشاه بشنید گفت آنچه بششصد هزار مرد راست نشد امام الحرمین تنها بساخت] [۱].

و در کتاب [۲] دیگر دیده‌ام که چون سلطان ملکشاه نماند میان سلطان سنجر و بهرام شاه [۳] غبار و نزاع واقع [۴] شد و جوینی در موکب بهرامشاه در اصفهان وسلطان سنجر در مرو مقام داشت ، بهرامشاه جوینی را برسالت پیش سلطان سنجر فرستادچون بمرو رسید سلطان سنجر بافضلا و ندمای [۵] حضرت خود گفت:

۱ـ تا اینجا از زیادات مج میباشد .
۲ـ مج :کتاب دیگر دیده‌ام .
مک . مد :کتاب دیده‌ام .
۳ـ مج : بهرامشاه غبار و نزاع .
مک . مد : بهرامشاه نزاع .
٤ـ عبارت : [واقع شد و جوینی در موکب ... در مرو مقام داشت] از زیادات مج میباشد ودرمک. مد. س ندارد .
ه ـ مج : و ندمای حضرت خود .
مک : و ندمای خود .

که این جوینی فاضل عالم است که برسالت آمده[۱] چه اندیشه میکنید که[۲] در مجلس جوینی را ملزم گردانید[۳]. بعد از تامل بسیار برآن اتفاق نمودند که بینیم[۴] که در مجلس نام بهرامشاه بچه کیفیت خواهد[۵] برد، اگر بهرام گوید؛ اعتراض کنیم[٦] که نام ولی خود چگونه باستخفاف می‌بری ؟ و اگر بهرامشاه گوید: گوئیم[۷] که او کنیزك زاده است در مجلس سلطان چگونه[۸] اورا بنام پادشاهی یاد میکنی؟ [۹]برین جمله قرارداده ، جوینی را باردادند[۱۰] درآمد ، گفت : بهرام که نام شاهی از ین دودمان یافته عرض نیازمندی میکند ، هیچکس را[۱۱] از حاضران برین سخن مجال اعتراض نماند[۱۲] و همه ساکت بماندند .

۱- مج : گفت که این جوینی فاضل عالم است که برسالت آمده چه اندیشه .
مک : گفت که اندیشه .
۲- مج : که در مجلس جوینی .
مک : که جوینی.
۳- مج : گردانید بعد از تأمل بسیار برآن .
مک : گردانید برآن .
٤- مج : بینیم که در مجلس نام .
مک : بینیم نام .
٥- مج : خواهدبرد اگر .
مک :خواهداگر.
٦- مج: اعتراض کنیم که نام ولّی خود چگونه باستخفاف می‌بری ؟ واگربهرامشاه .
مک : اعتراض کنیم واگر بهرامشاه .
۷- مج : گوئیم که او .
مک : گوئیم او .
۸- مج : چگونه اورا بنام پادشاهی.
مک : چگونه بنام شاهی.
۹- مج : میکنی برین جمله قرارده جوینی .
مک : میکنی جوینی .
۱۰- مج: باردادند درآمد گفت .
مک: باردادند گفت .
۱۱- مج : هیچکس را از حاضران برین سخن مجال .
مک : هیچکس را مجال .
۱۲- مج: اعتراض نماند و همه ساکت بماندند .
مک : اعتراض نماند .

دیگر: «بحر آباد»[۱] ولایتی نزه و [۲] خطهٔ خرم است و انواع اثمار وفواکه از آنجا حاصل است خاصه انگور.

ودر آن ولایت مزارات بزرگ وبقاع متبرکست؛ ازجمله مزار[۳] حضرت شیخ سعد الدین حموی[۴] و شیخ رضی الدین علی لالا غزنوی قدس سرهما[۵] که از اکابر اولیاء بوده اند آنجاست، و شیخ سعد الدین[۶] حموی را نام محمد بن[۷] مؤیدبن ابی بکر بن ابی الحسن ابن محمد بن حمویه است. و از اصحاب شیخ نجم الدین کبریست، و شیخ صدر الدین قونیوی[۸] بصحبت شیخ سعد الدین[۹]

۱- بحرآباد: از مزارع بلوك میان ولایت قریب بمشهد در یک‌فرسخی شهر مشهد است، قدیم‌النسق، هوایش معتدل، پانزده خانوار سکنه و آب قنات دارد». (گذارش خراسان).

۲- مج: نزه و خطهٔ خرم.

مک. نزه‌وخرم.

۳- مج: مزار حضرت شیخ.

مک: مزارشیخ.

٤- تاریخچهٔ زندگانی وشمه‌ای ازاوصاف واقوال و اشعار و کرامات شیخ سعدالدین حموی درکتاب «مرات‌الجنان» یافعی و «نفحات الانس» جامی و «شرح فصوص الحکم» شیخ مؤیدالدین جندی مذکور است. جامی میگوید: «عمروی شصت وسه‌سال بوده است و در روز عید اضحی سنهٔ خمسین وستمایه از دنیا رفته وقبر وی در بحر آباد است».

(نفحات الانس — ص ۳۸۳ — ۳۸۵).

٥- مج: قدس سرهماکه از اکابر اولیاء بوده‌اند آنجاست و شیخ.

مک: قدس سرهما وشیخ.

٦- مج: سعدالدین را نام.

مک: سعدالدین حموی را نام.

۷- مج: محمد بن مؤید بن ابی‌بکر.

مک: محمد بن ابی‌بکر.

۸- ابوالمعالی صدرالدین محمد بن اسحق القونیوی از اعاظم اقطاب و حاوی اسرار ظاهر و باطن و جامع علوم معقول و منقول و از استادان بزرگ مدرسه علوم حقه ومعارف الهیهٔ شهر قونیه و از معاصرین مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (مولای رومی) و خواجه نصیرالدین‌طوسی بوده و میانهٔ این دوتن باب مکاتبات علمی مفتوح بوده و متن بعضی از

بقیه پاورقی در صفحه بعد

می‌رسید[۱]. و شیخ مؤیدالدین جندی [۲] رح میگوید : که روزی شیخ صدرالدین در

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل

آن رسائل که حاقل اسرار الحکم معارف لاهوتی و علوم الهی است و بانثر فارسی شیرین و شیوائی نگاشته شده عیناً موجود میباشد.

و از شاگردان و پرورش یافتگان نامدار او : مؤیدالدین‌جندی ، علامه قطب‌الدین شیرازی ، سعدالدین فرغانی‌و شیخ فخرالدین عراقی میباشند .

وفات او پیش از سال ۶۷۲ هـ - که سال وفات مولانا جلال الدین بلخی است-در شهر قونیه اتفاق شده است .

۹- مج : سعدالدین می‌رسید .

مک . مد : سعدالدین رسیده .

۱- عبارت : [و شیخ مؤیدالدین جندی رح ....که برروی تو بگشایم] از زیادات مج میباشد ودر مک . مد ندارد .

۲- مؤید الدین ابن محمود بن صاعد بن محمد الحاتمی الصوفی الجندی ، متوفی در حدود سال ۷۰۰ هـ .کشف الظنون - ج/۲/ص ۱۲۶۳ - ۱۲۶۲) .

ترجمهٔ احوال او در نفحات مسطور است ، اما در آنکتاب از تصانیف فارسی واشعار اودرین زبان ذکری بمیان نیامده بلکه درکلیهٔ مصادری‌که نام مؤید الدین جندی یاد شده اوزا از جمله نویسندگان نثر فارسی‌و سرایندگان شعر در زبان دری بشمار نیاورده‌اند ، و در تاریخ ادبیات فارسی نام او بعنوان نویسندهٔ نثر یاسرایندهٔ شعر برده نشده‌است .

و در نفحات و دیگر مصادر تصانیف اورا در زبان تازی دوکتاب : « شرح فصوص الحکم » و « مواقع النجوم» شیخ صدرالدین قونیوی یادکرده ، گوید درحقایق و معارف اشعار عربی لطیف‌دارد .

اما از تصانیف‌فارسی اوکتابی در دست است موسوم‌به : «نفحة الروح و تحفةالفتوح» که بانثری شیوا و متین بسبک نثر نویسی خراسانی در قرون ۷-۶ (نه بسبک نثر فارسی مدرسه قونیه) نگاشته شده است . وی در دیباچهٔ آن‌کتاب نام خودرا : «مؤید بن محمود بن صاعد الصوفی »ذکرکرده ، ودر تضاعیف این‌کتاب بچند تا از تصانیف دیگر خود در زبان پارسی تصریح نموده است مانند : «ارشاد الخلاصه» و «خلاصةالارشاد» . «اکسیر الکمالات» و «رسالهٔ علوم احدی و معارف احمدی» و نیز دوکتاب دیگر ازتصانیف خود را در زبان عربی بنام : «اذواق الحاتمیین» و «کتاب الاسماء » نام برده است در خلال صفحات این کتاب قطعات زیادی از اشعار او مذکور میباشد و ازهمین نمونه میتوان بمقام شاعریت و درجهٔ شعر فارسی او دست یافت . تخلص شاعرانهٔ او «مؤید»بوده چنانکه‌درین قطعه میگوید :

مؤیدا چه دل آلودهٔ جهان داری که جزخدای نشاید‌کند جهانداری

بقیه پاورقی در ص بعد

مجلس سماع سعدالدین حاضر بود، شیخ سعدالدین درمیان سماع روی بجانب صفه کرد که در آن منزل بود و مدتی بادب تمام بایستاد بعد از آن چشم خود را بپوشید و گفت : این صدرالدین ؟ شیخ صدرالدین پیش آمد دیده برروی بگشاد۱ و گفت: مصطفی صلی اله علیه وسلم در آن صفه حاضر بودند چشمم که بمشاهدهٔ جمال آنحضرت مشرف شد خواستم که بروی تو بگشایم .

واین رباعی از اشعار حقایق آثار شیخ سعدالدین است .

رباعیه۲ :

کافر شوی ار زلف نگارم بینی
مؤمن شوی ار عارض یارم بینی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

دل تو جای تجلیست چون تخلی یافت	زنقش نفس نگرکز هواش بازآری
دلی کی رفت ز بازار بی خودی بازار	کی نیست لایق خلوت سرای بازاری
زخاك پای قناعت بساز سرمهٔ چشم	کی هم بدان شکم آزرا بینباری
طمع زگیتی غدار دار دورا دور	کی زود زودکند اونه دیر غداری

وی دردیباچه این کتاب میگوید: درشهر دارالثغر «سینور» از بلاد روم (ارزنةالروم = آسیای صغیر) اقامت داشته و این کتاب را بنام بانوی فرمانروای آنشهر تالیف کرده است اما بغیر از القاب بنام او تصریحی ندارد دو قصیدهٔ نیز درمدح اوسروده که سطلع ومخلصش این است :

زهی شعار درون تو لطف ودلداری	خهی دثار برونت همه نکوکاری
صفات ذات شریفت صفا و لطف وکرم	نعوت نفس بزرگت حیا و بیداری
درآن مقام کی خلوت سرای عصمت تست	بو هم بازنیایذ گذر بـد شواری
اگر چه مقنعه داری هزار فخر آرد	بیاد مقنعهٔ تو سر کله داری
مراد هر دو جهانی میسرت بـاذا	کی حاجت همه را برمراد بگزاری

اما کلمهٔ «جند» که بدان منسوب است

جند : بفتح اول وسکون دوم ودال مهمله شهر بزرگی است درماوراء النهروتاخوارزم ده روزفاصله دارد . معجم البلدان ج ۲ ص ۱۲۷

(نفحات الانس ـ جامی ۵۰۶و۵۰۷ . نفحةالروح وتحفةالفتوح ـ مؤیدالدین جندی، نسخه خطی . هدیةالعارفین اسماعیل پاشا . فوات الوفیات ـ ابن شاکروغیره) .

۱ـ کذا فی الاصل . و در نفحات « چون شیخ صدرالدین پیش آمد چشم برروی او بگشاد و گفت » ص ۳۸٤ .

۲ـ مج : رباعیه . نک : رباعی . مد : ندارد .

در کفر میاویز و در ایمان منگر

تـاعزة یـار و افتقارم بینی

۱ [نقلست : که‌وقتی روح شیخ سعدالدین را عروج واقع شد و از قالب بیرون رفت تاسیزده روزقالب او چون مردهٔافتاده بود ، پس روح که‌بقالب بازآمد برخاست و خبر نداشت که چند روز چنان افتاده‌است، بعضی که حاضر بودند گفتند که سیزده روز است که قالب بدین حال افتاده است]. و شیخ رضی الدین علی لالا بن سعید بن عبدالجلیل غزنوی ۲ پسر عم‌حکیم سنائی است . ودر خدمت شیخ نجم الدین کبری قدس سره بسلوك مشغول شده است و بصحبت‌بسیاری از مشایخ رسیده است ،و گویند از صدو بیست و چهار شیخ کامل مکمل خرقه یافته است ، و بعد از وفات وی‌صد و سیزده خرقه باقی بوده .

۳ [و سفر هندوستان کرده ، و ابوالرضا دین ۴ رض را در یافته ، و امانت حضرت رسالت صلی اله علیه و سلم از وی گرفته ، و شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی۵ قدس‌اله روحه تصحیح فرموده که آن امانت شانه‌بوده‌است‌ازشانهای‌حضرت

۱- عبارت : [نقلست :که وقتی ... بدین حال افتاده است] از زیادات نسخهٔ مج میباشد و در مک و مد ندارد .

۲- درنسختان مج و مک : « سعید بن عبدالجلیل غزنوی پسر پسر عم حکیم سنائی است » بتکریر کلمهٔ«پسر» .

۳- عبارت : [و سفر هندوستان‌کرده .... گویر علی لالا لعنت کن] از زیادت مج میباشد و در مک ومد ندارد.

٤- ابوالرضا دین . ابوالرضـارتن : نام او در ضمن ترجمهٔ احوال شیخ رضی الدین علی لالا غزنوی و علاء الدولهٔ سمنانی درکتاب نفحات الانس و دیگر منابع مذکور میباشد .

۵- رکن‌الدین علاءالدوله احمد بن محمدالبیابانکی السمنانی از امراء وحکام آندریا بوده ودرسال ۷۲۰ ه درخانقاه سکاکیهٔ بغداد طریقهٔ ریاضت و خلوت گزید و از نامداران اقطاب صوفیه گردید. وفات اودرسمنان بسال ۷۳٦ ه اتفاق شده و در«برج احرار»صوفی آباد سمنان مدفون شد .

علاء الدوله در میان پیشروان تصوف وپشمینه پوشی صاحب‌افکاری بلندوحکیمانه بوده‌است؛از گفته‌های اوست : «این مردمان عجب اعتقادها دارند،می‌گویند که‌درویش‌باید گدا و محتاج باشدنمیدانند حق‌تعالی هرگز هیچ مرشد را محتاج نداشته است بخلق چرا

بقیه پاورقی در ص بعد

شریف خود بر آن کاغذ نوشته که:

هذاالمشط من امشاط رسول‌اله صلی‌اله علیه وسلم و هذ الضعیف من اصحاب رسول‌اله صلی اله علیه وسلم .

وازمولانا زاهد تبرکنی‌شنیدم که گفت برسبیل نقل که: شیخ علی‌لالافرموده است در هرمکان که باشد به نیت زیارت من صدو بیست قدم از عمرانات بیرون آید ودو رکعت نماز گذارد و صدو بیست بار برحضرت رسول صلی‌اله علیه وسلم صلوات فرستد وهرحاجت که دارد بخواهد اگر روا نشود گو بر علی لالا لعنت کن] . ۱

و این رباعی از سخنان کرامت نشان شیخ رضی الدین علی‌لالاست قدس سره:

رباعیه ۲:

هم دل بهزارجان خریدار تو است
هم جان بهزار دل گرفتار تو است
اندر طلبت نه خواب باید نه قرار
هر کس که در آرزوی دیدار تو است

وفاتش ثالث ربیع الاول سنهٔ اثنی و اربعین وستمایه . ۳

بقیه پاورقی از صفحه قبل

باید بندگان خدا جز بخدای محتاج باشند ؟ خداوند این زمین و مزارع را بحکمت‌آفریده میخواهد که معمور باشند تا فائده بخلق رسد ، ترک عمارت وگذاشتن زمین معطل گناه بزرگست ، ترك عمارت دنیارا «ترك دنیا و زهد»نام‌نهادن جزمتابعت شیطان‌چیز دیگری نیست ، و هیچ کس کمتر از آدمی بیکار نیست .

۱ـ تا اینجا از زیادات مج میباشد.

۲ـ مج : رباعیه . مك : رباعی . مد : ندارد

۳ـ نفحات الانس — جامی ص ۳۸۹ — ۳۹۰ـ هدیةالعارفین — اسماعیل پاشا .

دیگر «اسفراین» ولایت نیکوست . [۱] هر چند [۲] خصایص بسیار دارد [۳] اما بحکم : شرف‌المکان بالمکین ذکر بزرگان دین کردن لایق تر مینماید ، و مرا خاطر ببیان حالات رجال‌اله و شرح مقامات ایشان کردن لایق است و چیز های دیگر و برطبق مرویه : عندذکر الصالحین تنزل الرحمة، بسبب تقریر احوال‌ایشان بآثار رحمت و مغفرة الهی امیدوارم [۴] :

شیخ نورالدین‌عبدالرحمن‌اسفراینی [۵] قدس‌اله روحه ازآن‌ولایت [۶] ظهوریافته و بغایت بزرگ بوده [۷].

شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی [۸] قدس سره فرموده است که اگر در آخرالزمان وجود شیخ نورالدین عبدالرحمن [۹] اسفراینی نبودی آئین سلوك بکلی‌محو گشتی ،اماچون حضرت حق [۱۰] تعالی این طریق را تاقیامت باقی خواهد داشت بذات

۱- اسفراین : یاقوت حموی‌مینویسد : اسفرایین‌بالفتح ثم السکون و فتح‌الفاء وراء و الف و یاء مکسورهو یاء اخری ساکنة و نون . بلیدة حصینة من‌نواحی‌نیسابورعلی‌منتصف الطریق من‌جرجان و اسمها القدیم (مهرجان) و قال البیهقی اصلها (اسبر آیین)و اسبر بالفارسیه هوالترس و آیین هوالعاده ـ سپر آیین ـ فکانهم عرفواقدیماً بحمل التراس‌فسمیت مدینتهم بذلک . و تشتمل ناحیتها علی اربعمایه واحدی و خمسین قریه ...» معجم‌البلدان‌ـ ج / ۱ ص ۲٤٦ - ۲٤۷ لیپزیک .

۲- مج : نیکوست هرچند خصایص .
مک : نیکوست خصایص .

۳- عبارت : [اما بحکم : شرف ... و مغفرة الهی امیدوارم] از زیادات مج میباشد.

٤- تا اینجا از زیادات مج میباشد .

٥- مج:اسفراینی قدس‌اله روحه ازآن .
مک : اسفراینی از آن .

٦- مج : ولایت ظهور یافته وبغایت .
مک : ولایت و بغایت .

۷- مج : بوده . مک : بود .

۸- مج : سمنانی قدّس سره‌فرموده .
مک : سمنانی فرموده .

۹- مج : عبدالرحمن اسفراینی نبودی‌آئین .
مک : عبدالرحمن نبود آئین .

۱۰- مج : حق تعالی این .
مک : حق این .

وی مجدد گردانید .

و شیخ در بغداد وفات یافته . ۱

دیگر : «استراباد» ۲ . از ولایات ۳ بزرگ خراسان که مداخل موفور و منافع نامحصور دارد ۴ ولایت استراباد ست که آن نواحی را : « طبرستان » ۵ میگویند ، و درسوابق ایام تختگاه سلاطین عالی مقام می بوده، ازجمله قابوس صاحب سریر آن مملکت

۱- نورالدین عبدالرحمن اسفراینی کسرقی : از نامداران اقطاب صوفیه وازپیشتازان مسلک پشمینه پوشی است. استاد رکن الدین علاءالدولهٔ سمنانی بوده ، و سند خرقهٔ او بشیخ رضی الدین علی لالا غزنوی میرسیده است . ولادتش ماه شوال بسال ۶۳۹ ه و وفاتش در شهر بغداد بعد از سال ۶۶۹ ه بوده است . (نفحات الانس - جامی ص ۳۹۱ - ۳۹۲) .

۲- استراباد : یکی ازشهرهای بزرگ طبرستان واقع میانه ساری وجرجان (گرگان) است ، طول آن ۷۹ درجه و ۵۰ دقیقه و عرضش $\frac{3}{4}$ ۳۸ درجه . (معجم البلدان یاقوت ج ۱/ص۲۴۲ لیپزیک) و حمداله مستوفی مینویسد : استراباد : شهری وسط است نزدیک بدریای خزر ، آب وهوای معتدل دارد ، حاصلش غله، میوه . انگور و ابریشم میباشد . (نزهة القلوب ص ۱۶۱ لیدن).

۳- مج : ولایات بزرگ خراسان .
مک : ولایات خراسان .

۴- مج : دارد ولایت استراباد .
مک : دارد استراباد .

۵ - طبرستان : « حدود آن باولایات خراسان و عراق و مازندران و مفازه پیوسته است ، حقوق دیوانی آنجا داخل خراسان است »(نزهةالقلوب - ۱۶۱ لیدن) .

و این سرزمین را در روزگار ساسانیان «تپورستان» می نامیده و محدود است از : شمال بدریاچهٔ خزر ، جنوب بسلسلهٔ جبال البرز ، شرق بگرگان ، غرب بگیلان . و قطعهٔ خاکی راکه جغرافیون و مورخین اسلامی طبرستان نامیده‌اند همان است که اکنون مازندران نامیده میشود .

و «گرگان» که در قدیم «ورگانه» و جغرافیون یونانی « هر گانیا » و اعراب «جرجان» میگفته‌اند - قطعه خاکی است میانهٔ کرانه‌های خزر ، رود اترك ، مازندران ، قومس ، و خراسان که استراباد جزء آنست (مسالک الممالک - ابن خرداد به.صورة الارض - ابن حوقل .کتاب البلدان - یعقوبی . تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران - بارتولد. تاریخ طبرستان - ابن اسفندیار) .

بوده ۱[و حالا آنجاجنبدیست که بقابوس منسوبست] و شیخ ابوعلی سینا چندگاه وزیر او بوده ،۲

و در کتاب « مجمع النوادر » ۳ خوانده‌ام که شیخ ابوعلی از سلطان محمود غزنوی عظیم ترسان بود، بسبب آنکه بسلطان رسانیده بودند که شیخ مذهب تناسخیه دارد ۴ [و سلطان در امور دین تعصب در غایت کمال داشت] و میخواست که شیخ را بدست ۵ آورد چون کس بطلب شیخ فرستاد و او در مرو بود فرار نموده بجانب

۱ ـ عبارت : [و حالا آنجا جنبدیست که بقابوس منسوب است] از زیادات مج میباشد .

۲ـ شمس المعالی ابوالحسن قابوس بن وشمگیر یکی از پادشاهان زیاریان است که در گیلان و طبرستان فرمانروائی کرده‌است .

پدر بزرگ وبنیادگذارندهٔ سلطنت این خاندان مرد اویج بن زیاری وردانشاه آرغوش دیلمی یکی از سرداران سپاه اسفار بن شیرویه بود که در میان لشگر کسب نفوذی کرده و دولتی را که علویان بارنج بسیار بدست آورده بودند ازدست حسن بن علی الاطروش ربوده و مؤسس خاندان زیاریان گردید . مرد اویج از ایرانیانی بود که نسبت بشعائر و سنن ایرانی ودین زرتشتی علاقه‌مند بوده و در تشیید اصول ملی می‌کوشیده است .

ازین خاندان چندتن از ۳۱۵ تا پس از سال ٤٦٢ هـ در آن دیار پادشاهی کردند : مرداویج ۳۱۵ ـ پس ازو برادرش وشمگیر ۳۲۳ ـ دو پسرش بیستون بن وشمگیر ۳۵٦ و شمس المعالی قابوس بن وشمگیر ۳٦٦ ـ فلک المعالی منوچهر بن قابوس ٤۰۳ وابوکلیجار انوشیروان بن منوچهر ٤۲۰ ـ و دارا و اسکندر پسران قابوس ٤۲٤ و ٤۳٤ ـ کیکاوس پسر اسکندر ٤٤١ ـ عنصر المعالی گیلانشاه پسر کیکاوس ٤٦۲

معروف‌ترین پادشاهان زیاریان قابوس بوده که از فضلای عهد خود بشمار میرفته و در ادبیات تازی مقامی ارجمند داشته است . (تجارب الامم ـ ابن مسکویه . آثار الباقیه ـ ابوریحان بیرونی .کامل ـ ابن اثیر . مجمل التواریخ) .

۳ـ مجمع النوادر : از نظام‌الدین احمدبن عمر بن علی العروضی السمرقندی معروف به «چهار مقاله» که آنرا مابین سنوات ۵۵۱ ـ ۵۵۲ تالیف نموده است .

٤ـ عبارت : [و سلطان درامور دین تعصب در غایت کمال داشت] از زیادات مج میباشد.

۵ـ مج : آورد چون کس بطلب شیخ فرستاد و او در مرو بود فرار نموده بجانب جرجان وطبرستان رفت بجهت‌آنکه شنیده بود که قابوس پادشاه حکیم‌است وحکیمانرادوست میدارد . چون شیخ بسرحد جرجان رسید دید که میتی را دفن .

مک . آرد شیخ تو هم نموده بجانب طبرستان رفت چون بجرجان رسید دید که میتی را دفن .

جرجان وطبرستان رفت بجهت آنکه شنیده بود که قابوس پادشاه حکیم است و حکیمانرا دوست میدارد ، چون شیخ به سرحد جرجان رسید دید که میتی را دفن میکنند بسر قبر حاضر شد چون میت را در لحد نهادند شیخ گفت نمرده است مردم را بسیار ۱ حیرت آمد ۲ گفتند این چه سخن است که میگوئی ؟ گفت : او را در موضعی خالی بمن سپارید بعد از چند روز ۳ اورا زنده ۴ و تن درست بشما باز رسانم ۵ مردم چنان کردند ۶ چون بموضع خالی بردند شیخ اورا فصدفرمود ۷ وچون قدری خون برداشت نفس از آن ۸ شخص برآمد ۹ شیخ رگ او را بگرفت و بعد از ساعتی قدری ۱۰ دیگر خون برداشت ۱۱ [آنشخص چشم بگشاد بعد از ساعت دیگر مقداری دیگر خون برداشت آن شخص] بنشست و از احوال خود استفسار نمود ۱۲ او را اعلام دادند پس بمعالجهٔ او قیام نمود تا بتمام صحت یافت ۱۳ [اولیای آنشخص او را خدمتهای بسیار کردند و] آوازه در میان مردم افتاد که حکیمی آمده که مرده را زنده میکند قابوس

۱- مج : مردم راحیرت . مک : مردم را بسیار حیرت .
۲- مج : حیرت آمد گفتند این چه سخن است که میگوئی ؟ گفت .
مک : حیرت آمد گفت .
۳- مج : چند روزه اورا زنده . مک : چند روز زنده .
٤- مج : زنده و تن درست بشما .
مک : زنده بشما .
٥- مج : رسانم مردم چنان . مک : رسانم چنان .
٦- مج : کردند چون بموضع خالی بردند شیخ .
مک : کردند شیخ .
۷- مج : فرمود چون .
مک : فرمود و چون .
۸- مج : آن شخص بر آمد . مک : آن برآمد .
۹- مج : برآمد رگ . مک : برآمد شیخ رگ .
۱۰- مج : قدری دیگر خون . مک : قدری خون .
۱۱- عبارت : [آنشخص چشم بگشاد بعداز ساعت دیگر مقداری دیگر خون برداشت آن شخص] اززیادات مج میباشد .
۱۲- مج : نمود اورا اعلام دادند پس .
مک : نمود پس .
۱۳- عبارت : [اولیای آنشخص اورا خدمتهای بسیار کردند و] از زیادات مج میباشد .

اورا طلب داشت و پرسید که بچه دانستی که آن شخص نمرده است ، ؟ گفت : که بدان سبب که بندهای زانوی او را راست و برقرار خود دیدم [1] [اگر مرده بودی پایهای او از هم باز افتاده بودی] پس قابوس [2] را از اقربا جوانی [3] مدتها بیمار بود [4] و هیچکس از اطباء به [5] تشخیص مرض او راه نبرده [6] و دل برموت او نهاده بودند، فرمود که شیخ [7] ابوعلی را بسر بالین او بردند ، شیخ نبض او را دید ، [8] و تفسرهٔ [9] او راتفحص فرمود ، اصلاً از آثار و علامات مرض او مشخص نشد ، بعد از آن دست برنبض [10] او نهاده گفت : ازحاضران [11] هیچکس محلات این شهر را [12] بتمام میداند؟

---

۱ - عبارت : [اگر مرده بودی پایهای او از هم باز افتاده بودی] از زیادات مج میباشد.

۲- مج : قابوس را از اقرباء.
مک : قابوس از اقرباء

۳- مج ، جوانی مدتها بیمار بود .
مک : جوانی بیمار بود .

٤- مج : بود و هیچکس از اطباء .
مک : بود و اطباء .

٥- مج : به‌تشخیص مرض .
مک : به مرض .

٦- مج : نبرده ودل .
مک : نبرده دل .

۷- مج : شیخ ابوعلی را بسر .
مک : شیخ را بسر .

۸- مج : او رادید ، وتفسره‌اورا تفحص فرمود اصلا .
مک : اورا دید اصلا .

۹- تفسره : قاروره.

۱۰- مج : نبض نهاده .
مک : نبض اونهاده .

۱۱- مج : حاضران هیچکس محلات .
مک : حاضران محلات .

۱۲- مج : شهررا بتمام میداند .
مک : شهر را میداند .

یکی گفت[۱] : من میدانم، گفت: یک[۲] یک محله را نام بگوی، آن شخص نام محلات می‌برد تا بنام یک محله [۳] رسید نبض مریض حرکتی مخصوص کرد [۴] و اضطراب ظاهر شد، شیخ گفت : نام کوچه‌ها که درین محلت است بگوی ، تا نام یک کوچه برد [۵] نبض مریض همان حرکت آغاز کرد آنگاه شیخ گفت : سراهای این کوچه را نام بر ، چون نام یک سرا برد همان حرکت [۶] از نبض ظاهر شد ، شیخ [۷] گفت اسامی اهل [۸] این سرا را [۹] میدانی بگوی چون بنام دختری رسید [۱۰] نبض مریض همان حرکت اعاده کرد ، شیخ گفت : این جوان [۱۱] [در این محله که میگذشته چون بدین کوی

۱- مج : گفت من میدانم .
مک : گفت میدانم .
۲- مج : یک یک محله را .
مک : یک محله را .
۳- مج : یک محله رسید نبض مریض حرکتی .
مک : یک محله حرکتی .
٤- مج : مخصوص کرد شیخ گفت .
مک : مخصوص کرد و اضطراب ظاهر شد شیخ گفت .
٥- مج : برد نبض مریض همان .
مک : برد همان .
٦- مج : حرکت از نبض ظاهر .
مک : حرکت ظاهر .
۷- مج : شیخ گفت اسامی .
مک : شیخ اسامی .
۸- مج : اهل این سرا . مک : اهل سرا .
۹- : مج : سرارا میدانی بگوی چون .
مک : سرا را بگو چون .
۱۰- مج : رسید نبض مریض همان .
مک : رسید همان .
۱۱- عبارت : [درین محله که میگذشته چون بدین کوی رسیده] از زیادات مج است ودر مک . مد . س ندارد .

رسیده] این دختر را دیده ۱ و بروی عاشق شده و از جهت حیا ۲ یا مانعی دیگر اظهار نکرده تا بدین مرض منجرشده ،

خواجوی کرمانی ۳ :

رفتم بطبیب و گفتمش بیمارم

از اول شب تا بسحر بیدارم

درمانم چیست ؟

نبضم چوطبیب دید و گفت ازسر درد

جز عشق نداری مرضی پندارم

محبوب تو کیست ؟ ۴

اکنون علاج ۵ او آنست که ۶ آن دختر را پیش او حاضر سازند تا بحکم : شفاء العلیل لقاء الخلیل ، بعداز حصول‌اغراض مواصلت اعراض‌نفسانی بکلی‌بقانون شفا مبدل گردد ، پس آن جوان بدین تدبیر ۷ دلپذیر که موافق تقدیر بود از رنج فراق باز رست ، و بتجرّع شربت وصال ۸ محبوب تمامی مرض او بصحت پیوست بیت :

هزار شربت شیرین و میوهٔ مشموم

چنان مفید نباشد که‌بوی‌صحبت یار ،

۱- مج : دیده و بروی عاشق . مک : دیده و عاشق .

۲- مج : حیایا مانعی دیگر اظهار .

مک : حیااظهار .

۳- مج : رباعیه . مک : خواجوی‌کرمانی . مد : ندارد .

٤- ظاهراً نسخهٔ مک اصح است زیرا این شعر از نوع مسمّط مثلث‌است،امادردیوان خواجو بنظر نرسید . و خواجو از شعراء متوسطین فارس‌بوده. ولادتش در سال ۶۸۹ ه یا ۶۵۹ یزدگردی و وفاتش سال ۷۵۳ ه اتفاق شده و قبر او در تنگ اله اکبر شیراز است .

٥- مج : علاج او آنست . مک : علاج آنست .

٦- مج :که آن دختر را . مک :که دخترا .

٧- مج : بدین تدبیرکه موافق تقدیربود از رنج .

مک : بدین تدبیر دلپذیر از رنج .

۸- مج : وصال محبوب تمامی .

مک : وصال تمامی .

وشیخ در سلطنت قابوس مرتبهٔ وزارت یافت .

دیگر: **لطایف وطرایف**[1] **استراباد نهایت ندارد**، و اکثر گیاه زمین آن ولایت بنفشه و نرگس است ورياحين بسيار دارد، و ابریشم فراوان از آنجا حاصل میشود [2] [که تجار براری وبحار باطراف اقالیم [3] عالم می برند، ورزی [4] که از آن مملکت میخیزد از تمامی ولایات خراسان نمیخیزد ، چنانچه حاصل زکوة آنجا در یکسال هفتاد تومان کبکی است ، و هر کس که بدان ولایت سفری کرده اکثر آنست که منعم گردد ، و بس ولایت مبارکست] و حضرت اعلی آنزمین را بفال خجسته وميمون داشته ، و آنرا « دارالفتح » لقب فرموده ، بسبب آنکه رایات نصرت وجهانگشای آنحضرت اول از آنجا بر [5] افراشته شده ، و این صورت هم بر حضرت اعلی وهم بر [6] خاقان شهید سلطان [7] ابو سعيد بلكه برتمامی مردم خراسان مبارك وفرخنده آمده، وآنچنان بوده که :

در وقتی که میرزا جهانشاه ترکمان تسخیر خراسان کرد سپاه بسیار از « تراکمه » و « کردی » و « گرجی » و « دیلمی » [8] و هرطایفه همراه داشت ، [9] [و ازصفات مردی و مرحمت و شفقت و مروة در ذات آنمردم شمهٔ نبود] ، و خلق

۱- در اصل «ظرایف» بظاء معجمه اما بقرینهٔ مابعد بدون تردید بطاء مهمله صحیح است،متن نیز قیاساً اصلاح شد .

۲- عبارت : [که تجار براری و بحار .... و بس ولایت مبارکست] از زیادات مج میباشد و در مد . مک ندارد .

۳- در اصل «اقلیم» بصیغهٔ مفرد . متن قیاساً اصلاح شد .

٤- رز : بفتح اول وسکون ثانی : درخت انگور . خود انگور را نیز میگویند و بعربی « کرم » خوانند . (فرهنگ برهان قاطع-رشیدی) و : الآرز . الأُرز . الأَرز : حب معروف = برنج . و نیز بمعنی شالی‌که برنج پوست دار باشد.

و : «الرّز» لغة فی«الارز» و «الرزاز» : بائع الرز . (لسان‌العرب) .

٥- مج : از آنجا افراشته . مک : از آنجابرافراشته .

٦- مج : و هم برسلطان . مک : و هم برخاقان شهید سلطان .

٧- مج : سلطان سعید . مک : سلطان ابوسعید .

٨- مج : دیلمی و هر طایفه همراه .

مک : دیلمی همراه .

۹- عبارت : [و از صفات مردی ومرحمت و شفقت و مروّة در ذات آنمردم شمهٔ نبود] از زیادات مج میباشد و در مد و مک ندارد .

خراسان از تعدی ۱ و تحکم و تغلب و اشتلم ۲ ایشان ۳ بغایت عاجز و مضطر شده بودند ، مقارن این ۴ حال سلطان سعید ازماوراء النهر بدفع ۵ مضرة و شرارت ایشان لشکر کشیده، متوجه هرات شد، ۶ [و اهل خراسان در میان دولشکر بی‌سامان نزدیک بود پایمال وبال و نکال گردند]، قریب باین حال رایات جهانگشای فرقد فرسای حضرت اعلی سلطانی از آن مملکت خافق گشت؛ چنانکه ذکر آن خواهد آمد ۷، جهانشاه میرزا چون از ین حال ۸ واقف شد ، کالثعلب بین الاسدین ، مضطرب گشته بنیان ثبات و ارکان قرار خود متزلزل یافت ،قضیهٔ: الفرار مما لایطاق ،را غنیمت شمرده بتعجیل تمام عنان بجانب دیارمالوف خودتافت ۹ [چنانچه مردم هرات که از متجندهٔ اوعظیم متاثر و متاذی شده بودند] بانتقام قیام نمود بسیاری را از ایشان کشتند و غارت کردند ۱۰[که یارای آن نداشتند که از عقب خود نگاه کنند و بر همه کس روشن است که سلطان سعید را بر آنجماعت قوت استیلاء و قدرت استعلاء نبود اما بتدبیر خود را در مقام جرئت و مقاومت میداشت] و این فتح ۱۱ که او را میسر گشت از

۱- مج : از تعدی و تحکم و تغلب و اشتلم .
مک : از تعدی و اشتلم .

۲- اشتلم : « بضم اول و ثالث و لام و سکون ثانی و میم : تندی . غلبه . زور . تعدی کردن باشد برکسی . و بزور چیزی گرفتن . و این کلمه ترکی است». فرهنگ برهان قاطع . آنندراج .غیاث.

۳- مج : ایشان بغایت عاجز و مضطر . مک : ایشان مضطر .

٤- مج : مقارن این سلطان . مک : مقارن این حال سلطان .

٥- مج : بدفع مضرة و شرارت ایشان . مک: بدفع ایشان .

٦- عبارت : [واهل خراسان درمیان دولشکر بی سامان نزدیک بود پایمال و بال ونکال کردند] اززیادات مج میباشد .

۷- روضهٔ نوزدهم .

۸- مج : حال واقف شد . مک : حال شد .

۹- عبارت :[چنانچه مردم هرات که ازمتجندهٔ اوعظیم، متاثرومتأذی شده بودند] از زیادات مج میباشد .

۱۰- عبارت :[که یارای آن نداشتند که ..... و مقاومت میداشت] از زیادات مج میباشد .

۱۱- مج : فتح که اورا میسر گشت از میامن .
مک : فتح ازمیامن .

میامن اعلام نصرت نشان حضرت اعلی ۱ [خلافت مکانی که در آن ناحیت بارفاهیت ارتفاع یافت] روی نمود .

لامیر خسرو الدهلوی۲:

علمهای فتحش اگر راست گوئی
الفهای انا فتحناست گوئی
سپاهش چو پوشد گه رزم جوشن
بموج آمده روی دریاست گوئی
چو بر آسمان گرد خیلش بر آید
زمین و فلک هردو یکجاست گوئی

واهل طبرستان در سال بیست و دوم از هجرت منشور ایمان قبول کردند ۳ و سوید بن مقرن که امیر سپاه اسلام ۴ بود چون نزدیک جرجان رسید مرزبان آنجا یک منزل پیش بازرفت و مسلمان شد وتمامی آندیار بی حرب و نزاع اسلام آوردند و هرساله پانصد هزار درم از تمام طبرستان خراج پذیرفتند ، ۵ [و سوید اجابت کرد ۶ . و بحقیقت زینت و آراستگی دارالسلطنت هراة از طرایف و تنسوقات ۷ آن

۱ـ عبارت ، [خلافت مکانی که در آن ناحیت بارفاهیت ارتفاع یافت] از زیادات مج میباشد .

۲ـ مج: لامیرخسروالدهلوی . مک : خسرو . مد : ندارد .

۳ـ مج :کردند وسوید بن . مک :کردند سوید بن .

٤ـ مج : اسلام بود چون . مک : اسلام چون .

٥ـ عبارت : [وسوید اجابت کرد .... و چوب شمشاد از آنجا بسیار حاصل میشود] از زیادات مج میباشد ودر مد . مک ندارد .

٦ـ نخستین هجوم قبائل اعراب بحوالی طبرستان بگفته طبری در سال ۳۰ هـ زمان عثمان بفرماندهی سعید بن‌العاص وقوع یافته . هجوم دوم درعهد معاویة در تحت فرمان مصقلة بن هبیره بوده که درهنگام عبور آنها از گردنه‌های سخت کوهستان مردم دلیر و میهن دوست آن سرزمین سنگهای بزرگ را از قلل جبال غلطانیده و آن سپاه را نابود ساختند . (تاریخ طبری . فتوح البلدان ـ بلاذری ص ۳٤۳)

وابن اثیر در حوادث سال ۲۱ هجرت مینویسد :

«ذکر فتح جرجان و طبرستان . لما ارسل نعیم الی عمر بالبشاره و اخماس الری

بقیه پاورقی درصفحه بعد

ولایت است که از اطراف عالم تجار اقمشه و امتعه نفیسه جهت ابریشم بدانجا می آورند و از آنجا بهراة نقل میکنند، ونارنج ولیمو و ترنج که زیب بازار هاست از آن ولایت می‌آید، و درین ایام فترت عجب در آن دیار حادث شد و آنچنان بود که «میر مغول» که از خاك برداشتهٔ دست تربیت حضرت اعلی خلافت پناهی بود و ایالت آن ولایت بموجب حکم سلطانی برأی و رویت آن تعلق داشت کفران نعمت نموده از سادات آنجا سید کمال الدین اجل که یک عمدهٔ آنجابود ، و مولانا شمس الدین راکه صاحب دیوان حضرت مملکت پناهی مقرب الحضرة السلطانی بودبقتل آورد ، و انواع بی‌رسمیها کرده بجانب عراق گریخت ، وچون حل و عقد طبرستـان بحیطهٔ تملك حضرة سلطنت پناه معین الدین سلطان بدیع الزمان بهادر تعلق گرفت اتباع واعقاب سید کمال‌الدین آنکه خواجه فخرالدین بتکچی و خواجه شمس الدین محمد بتکچی که اباً عن‌جد ّسد ّاسدورکن اشدآن ولایت بودند درقتل سید مشـارالیه مدخل بوده،سعایت نمودند تامشارالیهما بسعادة شهادةرسیدند و ازین قضایا اختلال بسیار بدان مملکت راه یافت ۱ و «پیر مغول» نیز باندك فرصتی‌بحکم آنکه :

مثنوی :

با ولی نعمتان دگر کردن

بشکند شیر شرزه را گردن

در عراق کشته شد، وبرهان مقولهٔ :من قتل قُتل بظهور پیوست .

و در آن ولایت نیز چشمه‌ایست که در تموز یخ می‌بندد ، ودر زمستان آب‌او گرم‌است،وآلات‌چوبینه بتکلف‌ازپیخ نی وچوب شمشاد ازآنجا بسیارحاصل‌میشود] ۲.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

کتب‌الیه عمر بارسال اخیه سوید بن مقرن‌الی قومس وجرجان فسارسویدالی‌جرجان فعسکر بهابیسطام وکتب‌الی‌ملك جرجان وهوزرنان صول وصالحه علی جرجان علی‌الجزیه بعدان سمی‌له‌الاثاث ... و قیل کان فتحهاسنة ثمان عشره و قیل سنة ثلاثین زمن عثمان بن عفان» . (کامل التواریخ ـ ابن‌اثیر- ج/۳/ص ۱۲) .

۷ـ تنسوقات: بفتح وضم‌سین مهمله وقاف عجایبات و اشیای‌کمیاب ، ودر لغات‌ترکی بمعنی نادرات نوشته‌که جمع تنسوق است . و بعضی از فرهنگها آنرا معرب کلمه «تنسج» هم‌نوشته‌که نوعی از جامهٔ نفیس باشد . فرهنگ آنندراج .

۱ـ قبلا این نام «میرمغول» نوشته است .

۲ـ تا اینجا از زیادات مج میباشد ودر مک ومد ندارد .

دیگر : « دامغان » .[۱] در نواحی طبرستان[۲] بلدهٔ معموره است و آنجا باد بسیار میوزد[۳] و در ظواهر آن بلده چاهی است که هرگاه باختیار یابی اختیار ناپاکی در آن چاه افتد[۴] طوفان باد پیدا میشود که خیمه و خرگاه را برمیکند . هرگاه کسی از سلاطین در آن زمین نزول کند اول[۵] معتمدان فرستد تاآن چاه را محافظت نمایند که نجاستی دروی نیفتد[۶] که خانهٔ ایشان برباد داده شود .

ودر«عجایب المخلوقات» آمده که آنجا آبی است که از غاری بیرون می آید کسری آنرا بصدو بیست قسمت کرده[۷] بود و هرقسمتی بقریه‌ای میرفت، و همهٔ‌قسمتها چنان برابر بوده که شخصی صدو بیست جوز در آب انداخته هرجوزی بقسمتی رفته[۸] [و گویند.سکندرذوالقرنین بهمهٔ عالم‌بگشت،چون بدانجا رسید وفات‌یافت، جنازهٔ ویرا از اینجا به‌اسکندریه نقل کردند] .

دیگر : «بسطام[۹]» قصبه‌ایست[۱۰] مبارك وگویند خاصیتی دارد که در وی

۱- دامغان : «بلدکبیر بین الری و نیشابورو هو قصبة قومس قال مسعربن مهلهل الدامغان مدینه‌کثیرة الفواکه و الریاح‌لاتنقطع‌بها لیلاً و لانهاراً و بهاءمقسم للماء کسروی عجیب یخرج ماءه من مغارةفی‌الجبل ثم‌ینقسم‌اذا انحدر عنه علی مایةو عشرین قسمة لمایة و عشرین رستاقاً لایزید قسماً علی صاحبه و لایمکن تالیفه علی غیر هذا القسمة و هو مستطرف» (معجم البلدان ـ ج/۲/ ص ۵۳۹ لیپزیك . نزهة القلوب ـ ص ۱۶۱ لیدن).

۲-مج: طبرستان بلدهٔ معموره‌است و آنجا

مک : طبرستان ، و آنجا .

۳- در اصل «بسیار میرود» .

٤- افتد طوفان باد . مک : افتد باد .

۵- مج :کنداول معتمدان . مک:کند معتمدان .

٦- عبارت : [که خانهٔ ایشان برباد داده شود] از زیادات مج میباشد.

۷- مج : کرده بود و هر . مک . مد :کرده وهر .

۸- عبارت : [و گویند سکندر ذوالقرنین .... اسکندریه نقل کردند] از زیادات مج میباشد .

۹- بسطام : « بالکسرثم‌السکون بلدة کبیرة بقومس علی جادة الطریق الی‌نیسابور بعد دامغان بمرحلتین ، و هی‌کبیرة ذات اسواق ، ورایت قبر ابی یزید البسطامی فی‌وسط البلد فی طرف السوق » (معجم البلدان ـ یاقوت ج/۱/ص۶۲۵-۶۲٤ لیپزیک)

۱۰- مج : قصبهٔ مبارك . مک . مد : قصبه‌است مبارك .

هیچکس [۱] عاشق نگردد و اگر عاشقی بدانجا آید عشق وی تسکین یابد و آب بسطام اگرچه اندکی تلخ بود اما بوی دهان راسود دارد ، و در بسطام درد چشم کم باشد ، و ازآن بقعه مثل مدینهٔ رسول صلی‌اله‌علیه‌وسلم همیشه بوی‌خوش‌می‌آید، و گویند آنجا ماری باشد کوچک و جهنده و قتال ، و مردم بسطام بصلاح و عفت آراسته باشند، وشرف آنزمین همین‌بس‌که سلطان‌العارفین ابویزید بسطامی قدس‌اله[۲] سره از آنجا ظاهر شده[۳]، و نام وی طیفوربن عیسی بن آدم بن‌سروشان است، ازاقران سلطان احمد خضرویه و یحیی معاذ رازی است ، و شیخ شقیق بلخی [۴] را در یافته بوده [۵] .

[۶] [و گویند سلطان العارفین حضرت حق را بخواب دید،پرسید که بار خدایا راه بسوی توچگونه است ، خطاب آمد که : دع نفسک تعال ـ یعنی : نفس خود را بگذار و بیا .

ونقلست‌که : بایزید قدس سره را پس از وفات بخواب دیدند گفتند حال تو چون شد؟ گفت‌مرا گفتندای پیرچه‌آوردی ؟ گفتم‌درویشی‌که بدرگاه ملک شود او را نگوئید‌که چه‌آوردی گوئیدچه میخواهی .] [۷]

وفاتش در سنهٔ احدی و ستین و مائتین [۸] بوده ، و بعد از وفات روحانیت سلطان العارفین شیخ ابوالحسن[۹] خرقانی‌قدس سره را تربیت فرموده وشیخ‌ابوالحسن بعد از سلطان العارفین‌بچندین‌سال ظهوریافته[۱۰] است ، و خرقان قریه[۱۱] ایست از

۱ـ مج : در وی هیچکس عاشق . مک . مد : در وی عاشق .
۲ـ مج : قدس‌اله سره . مک : قدس‌سره .
۳ـ مج:شده . مک. مد . س : شد.
٤ـ مج : شقیق را . مک . مد: شقیق بلخی را .
٥ـ مج : در یافته بوده . مک . مد : در یافته بود.
٦ـ عبارت : [و گویند سلطان العارفین ..... گوئید چه میخواهی] از زیادات مج میباشد .
٧ـ تا اینجا از زیادات مج است .
٨ـ مج : ماتین بوده و بعد . مک : مأتین و بعد .
٩ـ عبارت : [خرقانی قدس سره را تربیت فرموده و شیخ ابوالحسن] از زیادات مج است .
١٠ـ مج : یافته‌وخرقان قریه . مک : یافته است و قریه .
١١ـ مج : و خرقان قریه‌ایست . مک: وقریه ایست.

مضافات بسطام ، میگویند سلطان العارفین روی بجانب خرقان میکرده و استنشاق میفرموده و میگفته که ازین مقام بوی مردی میاید. ۱

و نام شیخ ابوالحسن علی‌بن جعفر است. و ۲ [شیخ ابوالعباس قصاب آملی که از اکابر اولیاء بوده گفته بود که: «این بازارك ما باخرقانی افتد» .ودر کتاب نفحات الانس آمده که شیخ ابوالحسن] غوث۳ویگانهٔ روزگار وقبلهٔ وقت خود بوده،ازوی پرسیدند که : ۴ [صوفی کیست؟ گفت که : صوفی بمرقع و سجاده نبود و صوفی آن بود که نبود . و نیز از وی پرسیدند که:] اخلاص چیست ؟ گفت : هر چه از برای حق کنی اخلاص است ، و هرچه از برای خلق کنی۵ ریاست، و۶ هم شیخ ابوالحسن فرموده که :«امروز چهل سالست تادر یک وقتم وحق بدلم می‌نگرد وبجز حق ورا نمی بیند .و هم وی فرموده۷ که چهل سالست تانفسم یک شربت آبسرد می طلبد یاشربت دوغ ترش ۸ میخواهد و بوی نداده‌ام .

۱- طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان بسطامی از قدماء مشایخ صوفیه و از اقران و نظراء : احمد خضرویه ، یحیی بن‌معاذ رازی است و با شقیق بلخی معاصر بوده ، پدران او بردین زرتشتی وفادار بوده وپدر بزرگ او اسلام اختیارکرد . وفات او درسال۲٦۱ ه یا۲٦٤ هاتفاق شده است .(کشف‌المحجوب‌علی‌بن‌عثمان‌الجلابی‌الغزنوی‌ص۱۳۲-۱۳٤چاپ لنینگراد.نفحات الانس–جامی ص ۵۹ — ص٦۰) .

۲- شیخ ابوالعباس القصاب احمد بن عبدالکریم . ترجمهٔ احوال او در نفحات مسطوراست . ص ۲٦۵-۲٦۸ .

جامی گوید : « و وی گفته بود این بازارك ما بآخر با خرقانی افتد پس از وی بخرقانی افتاد » نفحات ص۲٦٦.

۳- مج : غوث ویگانهٔ روزگار. مک : غوث روزگار .

٤- عبارت : [صوفی کیست؟ گفت : که صوفی بمرقع وسجاده نبود و صوفی آن بود که نبود . ونیز از وی‌پرسیدندکه :] از زیادات مج میباشد .

۵- مج : کنی ریاست . مک : کنی ریا .

٦- مج : وشیخ ابوالحسن . مک : و هم‌شیخ ابوالحسن .

۷- مج : فرموده‌که چهل . مک : فرموده چهل .

۸- مج : ترش میخواهد و بوی . مک : ترش و بوی .

وفات شیخ درشب عاشوراء بوده سه شنبه سنهٔ خمس و عشرین و اربعمائه .

[۱] [و شیخ در بعضی رسائل خود آورده است که : حضرت حق با من گفت که یا اباالحسن : من به یا تو؟ گفتم : بارخدایا! من ، گفت : چون ؟ گفتم : من همچو تو خدائی دارم که تو نداری . وشیخ مثل این سخنان بسیار دارد] .

۱- عبارت : [و شیخ در بعضی رسائل خود ..... سخنان بسیار دارد] از زیادات مج میباشد .

چمن چهارم

از روضهٔ پنجم

در ذکر: «قهستان» و «سجستان» و «فراه» و «قندهار» و «گرمسیر» و «غور» و «غرجستان»

قهستان ولایتی است وسیع با توابع بسیار و منافع بیشمار، و اهل آنجا مردم کافی و باتربیت باشند، و بعضی از ایشان را بالحاد متهم میدارند خصوصاً مردم بلوك «بهار جان» را. [1] [و مردم «تون» اکثر برفض منسوب اند، حاصل الامر] مردم نیک آن ولایت بغایت نیک‌اند و بدان ایشان بسیار بد. و [2] گویند طول و عرض آن ولایت چهار صد فرسنگ در چهارصد فرسنگ است، و بدان سبب چهارصد قهستان میگویند، و مردم آنجا اکثر نویسنده و اهل حسابند، و بعضی از اهالی آنجا حسن صباح را دروقت خروج او مدد کرده بوده‌اند [3] و بمزخرفات باطل او گرویده بدین جهت [4] بعضی از ایشان را بالحاد تهمت میکنند، وچنان مشهوراست که حالا نیز از چند موضع آنجا خراج حسن صباح جدا کرده بسر گور او میفرستند [5]، [تاغایتی که میگویند بعضی پیره‌زنان از هر ده کلابه ریسمان که میر یسند یک کلابه بعشر حسن صباح - که اورا ایشان امام میگویند - جدا میسازند]. [6] اما آنچه ازمردم ایشان عقیده

۱- عبارت: [و مردم تون اکثر برفض منسوب اند حاصل الامر] از زیادات مج میباشد.

۲- مج: بسیار بد و گویند طول. مک: بسیار بد و طول.

۳- مج: بوده‌اند. مک: بودند.

٤- مج: جهت بعضی از ایشان. مک: جهت ایشان.

٥- عبارت: [تا غایتی‌که میگویند ... جدا میسازند] از زیادات مج میباشد.

٦- ظهور اسمعیلیة یکی ازمظاهر جنبشهای ملی ایرانی است که برای محو نفوذ سیاسی و فکری تازیان در قرون اولیه اسلامی بصورتهای گوناگون بروزوظهور میکرده است. مؤسسین این فرقه ایرانیانی بودند که تازیانرا دشمن میداشته‌اند مانند: عبداله بن میمون القداح

بقیه پاورقی درصفحه بعد

و مذهب پاك دارند بحكم : خيار هم فى الجاهلية خيارهم فى‌الاسلام، درراه‌دين و طريق مسلمانى مردانه‌اند[1] [بغايت روشن واحوال پسنديده دارند و بر قاعدهٔ سنت و جماعت مستقيم‌اند] .

از جمله : مولانا جلال الدين محمد قاينى [2] رح از خلفاى [3] حضرت شيخ

بقية پاورقى از صفحة قبل

الاهوازى متوفى بسال ٢٦١ ه . مكتب فكرى‌ايشان عبارت‌ازعقايد مذهبى زرتشتى واصول‌ادبى‌واجتماعى‌باستانى‌ايرانى‌است‌كه در لفافه‌هاى تعاليم‌فلسفى يونانى وعقايد معتزله وپاره‌اى ازاسامى واصطلاحات اسلامى‌پرده‌پوشى شده بود. اما ظاهراً پيروان‌اسمعيل فرزند بزرگ‌حضرت‌امام‌جعفرالصادق عليه‌السلام —كه در ١٤٨ ه . رحلت فرمود— بوده واورا امام‌هفتم وصاحب‌الزمان و آخرين ائمه ميدانسته‌اند .

اصحاب اين مشرب را : «اسمعيليه» «قرامطه» . «اهل تعليم» . «سبعيه» .«باطنيه» . «حشاشين» و دشمنانشان ايشان را ملاحده ميناميده‌اند .

حسن صباح در سال ٤٨٣ قلعه‌الموت ـ آشيانه عقاب ـ را واقع دركوهستان شمالى قزوين فتح‌كرده و آنجا رامركز فعاليتهاى دهشت انگيز صدو هشتاد سالهٔ خود و اخلاف خود ساخت . وى مردانى‌راكه «فدائى» نام داده بود باحشيش مست نموده وبراى‌كشتن دشمنان سرشناس خود از عمال سياست خلفاى بغداد گسيل ميداشت.

وپس ازحسن جاى نشينان اوبترتيب‌ذيل فرمانروائى نمودند :

(١) حسن صباح	از سال	٤٨٣	ه
(٢) كيابزرگ اميد رودبارى	«	٥١٨	«
(٣) محمد اول پسر بزرگ اميد	«	٥٣٢	«
(٤) حسن دوم نوهٔ بزرگ اميد	«	٥٥٧	«
(٥) نورالدين محمد پسر حسن دوم	«	٥٦١	«
(٦)جلال الدين حسن سوم پسر محمد دوم	«	٦٠٧	«
(٧)علاءالدين محمد سوم پسرحسن سوم	«	٦١٨	«
(٨) ركن‌الدين خورشاه	«	٦٥٤	«

كه در سال ٦٦٣ ه پس از سقوط قلعهٔ آلموت مغلوب و تسليم هلاكوخان گرديده و حكومت صد وهشتاد ساله اين فرقهٔ برچيده شد . (فهرست ابن النديم . الملل و النحل ـ شهرستانى . تاريخ فخربناكتى‌نسخه‌كتابخانه‌ملى‌ملك . جهانگشاى جوينى.كامل ابن‌اثير).

١ـ عبارت : [بغايت روشن .... جماعت مستقيم‌اند] اززيادات مج است .

٢ـ مج: قاينى رح. مك: قاينى.

٣ـ مج: خلفاى حضرت شيخ. مك: خلفاء شيخ.

زین‌الدین خوافی ۱ [قدس سره بوده ، و در خدمت وملازمت شیخ آثار پسندیده نموده و مدت ۲ محتسب قبة‌الاسلام هرات بوده] و در علوم دینیه و بیان قواعد و شرایط اسلام مصنفات خوب و رسایل مرغوب دارد ،

و جناب تقوی مآب مولانا شمس‌الدین محمد ۳ بن امین‌الدین ۴ روح‌اله روحه که از مشایخ کبار و اولیای روزگار بود از آن ولایت بوده ، و بغایت مرد نورانی بود و آثار ولایت و انوار کرامت از جبین او واضح .

دروقتی که بزیارتگاه تشریف آورده بود۵ بنده چند نوبت بزیارت ایشان فایز گشته چنان معلوم می‌شد که برضمایر و خواطر مشرف است ، یکبار بعزیمت آنکه التماس نمایم که مرا دعائی تلقین کند که بآن مواظبت نمایم بزیارتش رفتم جمعی۶ پیشش حاضر بودند بی‌آنکه اظهار ۷ ملتمس خود کنم این دعا از حضرت رسالت ۸ پناه صلی‌اله‌علیه واله وسلم روایت فرمودو چندبار تکرار نموده اهل مجلس رابحفظ و مواظبت آن وصیت کرد چنانچه من یاد گرفتم۹ [و از جهت چند کس که قوت حافظهٔ آن ضعیف بود نوشتم و] دعا این است :

اللهم انی اسئلك رزقاً طیباً و علماً نافعاً و عملا متقبلا ـ و این رباعی

---

۱ ـ عبارت: [قدس سره بوده ..... قبة‌الاسلام هرات بوده] اززیادات مج است .

۲ ـ کذا فی الاصل .

۳ ـ مج : محمد بن امین . مک : محمد امین .

٤ ـ مج : امین الدین روح‌اله روحه که از .
مک : امین الدین که از .

٥ ـ مج : بود بنده چند . مک : بودچند .

٦ ـ مج : جمعی پیشش حاضر . مک : جمعی حاضر .

۷ ـ مج : اظهار ملتمس خودکنم . مک : اظهار کنم .

۸ ـ مج : حضرت رسالت صلی‌اله علیه‌واله وسلم روایت مک : رسالت‌پناه.

۹ ـ عبارت : [وازجهت چندکس که قوت حافظهٔ آن‌ضعیف بود نوشتم] اززیادات مج میباشد .

نیز ۱ در مجلس خواندند۲ و ازیشان یاد گرفته‌ام ،

رباعیه :

خلق خوش تو بهار و باغ توخوش است

تسلیم و رضا چشم و چراغ تو بس است

ور زآنکه نعوذ بالله این وصف تو نیست

محرومی ازین صفات داغ تو بس است

۳[و این بیت در تقدیس حضرت الهی بسیار بر زبان میراند :

پاك از آنها که عاقلان گفتند

پاکتر زآنکه غافلان گفتند

و در بیان نعمای سبحانی این‌مصراع پیوسته برزبان مبارکش میگذشت ،

ع : شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو

و بعضی ازاصدقای ازیشان نقل میکنند که میفرموده که احادیث « مشارق الانوار» ۴ را بتمام در مراقبه پیش حضرة شاه اولیاء وامام اتقیا امیرالمومنین‌علی‌بن ابی‌طالب کرم اله تعالی وجهه گذرانیده‌ام] . ۵

ودر۶دارالعباده «زیارتگاه»بجواررحمت الهی رسیده ومدفنش آنجاست،روح‌اله روحه ورزقنا فتوحه ،

و زبدة الحکماء خواجه نصیرالدین محمد الطوسی طاب مثواه ، در ولایت

۱- مج : نیز در مجلس خواندند . مک : نیز خواندند .

۲- عبارت : [و ازیشان یادگرفته‌ام . رباعیه] از زیادات مج میباشد .

۳- عبارت : [و این بیت در تقدیس حضرت ..... گذرانیده ام] از زیادات مج میباشد .

٤- « مشارق‌الانوار النبویة من‌صحاح الاخبار المصطفویة » : تالیف الامام رضی‌الدین حسن بن محمد الصغانی‌المتوفی سنة ٦٥٠ ﻫ . از امهات و مبسوطات‌کتب حدیث و مشتمل است براحادیث صحیحه‌که از رسول اکرم ص روایت شده و شروح بسیاری بر آن نگاشته شده‌است .(کشف‌الظنون ـ ج/۲/ ص٤۳٦-٤۳۸)

۵- تا اینجا از زیادات مج میباشد .

٦- مج : و در دارالعبادهٔ زیارتگاه . مک : و در زیارتگاه .

قهستان محبوس بوده که بنیابت درگاه هلاکوخان رسیده ، و صورة این حـال در تاریخ وصاف . ۱ برین وجه است ، که‌چون هلاکوخان درشهور سنهٔ اربع وخمسین و ستمایه از فتح بلاد و قلع‌قلاع ملاحده لعنهم اله بتخصیص قلعهٔ الموت که ملجاء ۲ و مناص حسن صباح بود ، و استیصال کفرهٔ فجرهٔ آنجا که سلاطین سلجوقی با وجود حمیت اسلام ۳ و کمال بطش و شوکت و وفورسپاه و سلاح و عدت و کوشش تمام بردفع ۴ شر وشرارت ، ورفع۵ جرئت وجسارت‌ایشان قادرنشده بودند فارغ گشت ، و روز دولت صدو هفتاد سالهٔ حسن صباح و اتباع بی‌فلاح او را بزوال و بال و انتقال رسانید ، و بسبب این فتح نامدار حقوق بسیار در ذمهٔ اهالی ممالک اسلام ثابت گردانید ، بعزیمت دفع ۶ مادهٔ شر بعضی تابعان ایشان که در نواحی قهستان نشان داده بودند ۷ بدان ولایت آمد ، خواجه نصیر که مدتها در آن دیار ۸ بحکم : الدر یحبس والسیف یعمل ، محبوس بود ، درین فرصت ۹ [چون احوال دیگر گشت و دشمنان دین مدمر شدند] خلاص یافته بدرگاه ایلخان شتافت ، ۱۰ [وسبب حبس آن گفته که خواجه نصیرالدین از نتایج طبع وقاد و فواید خاطر نقاد بعضی قصاید و رسائل بوساطت قواصد و وسائل بدرگاه خلافت المستعصم بالله مرسول میداشت، و ابن علقمی که وزیر خلیفه بود بسبب توهم طمع مداخلت غیر درمنصب وزارت ازین

۱- تاریخ وصاف : «تجزیه الامصار و تزجیة الاعصار» تالیف شهاب الدین عبداله شیرازی معروف به (وصاف الحضرة) سدهٔ هفتم .

۲- مج : ملجاء و مناص حسن . مک : ملجاء حسن .

۳- مج: اسلام وکمال بطش وشوکت . مک :اسلام‌وشوکت

٤- مج : دفع شروشرارت . مک : دفع‌شرارت.

٥- مج : و رفع جرئت و جسارت . مک : و رفع جسارت .

٦- مج : دفع مادهٔ شر. مک: دفع شر .

۷- مج : ولایت آمد خواجه . مک : ولایت خواجه .

۸- عبارت : [بحکم: الدریحبس والسیف یعمل] از زیادات مج میباشد .

۹- عبارت : [چون احوال دیگر گشت و دشمنان دین مدمر شدند] از زیادات مج میباشد .

۱۰- عبارت : [وسبب حبس آن گفته‌که خواجه‌نصیرالدین .... به‌پایهٔ سریرایلخانی شتافت] از زیادات مج میباشد .

معنی متاثر ومستشعر گشت ، بناصر الدین محتشم که حاکم و والی قهستان بود انها نمود که خواجه نصیر بدرگاه خلافت آغاز ارسال منشآت ومکاتبات کرده، از تبعه ونتایج آن غافل نمیتوان بود. ناصر الدین محتشم بعداز آنکه جانب چنان حکیم عدیم المثل را بانواع تعظیم واکرام مراعات نمودی بروی متغیر شد و او را باز داشت فرمود تاوقتی که مخلص یافته به پایهٔ سریر ایلخانی شتافت][1] وبوفور عنایت ورافت وصنوف مرحمت وعاطفت اختصاص یافت، وحکم شد که ملازم اردو باشد، و هلاکوخان در سوانح مهمات و مصالح ممالک ازرأی حکیم بزرگوار استشارات[2] مینمود و اوجوابی برقانون حکمت و موافق مصلحت ملک ودولت میفرمود تادرحضرت ایلخانی محل رفیع و مقام بلند یافت[3]. [الفضل لامعة آیاته، مشرقه آثاره] وبسبب منادمة آن علامهٔ زمان کمال بطش و مهابت و آثار قدرت و ابهت ایلخانی تزاید و تضاعف هر چه تمامتر پذیرفت . و درین محل واقعهٔ غریب درتاریخ وصاف آمده [4] [اگر چه باصل کتاب بیشتر دخلی ندارد اما مناسب مقام است]، وآن چنان است که :

ابن علقمی که [5] وزیر خلیفهٔ بغداد بود بی جریمهٔ بمجرد توهمی که در خاطر آورده بود رعایت [6] جانب چنان علامهٔ[7] که بهمه وجهی ازواجبات بودفرو گذاشت و بحبس [8] و ایذای او اشارت نمود ، بحکم: لحوم العلماء مسمومة من شمها مرض،

۱ـ تا اینجا از زیادات مج است .

۲ـ مج : استشارات مینمود و او جوابی .

مک : استشارات و اوجوابی .

۳ـ عبارت : [الفضل لامعة آیاته ، مشرقة آثاره] از زیادات مج میباشد .

٤ـ عبارت : [اگرچه باصل کتاب بیشتر دخلی ندارد اما مناسب مقام است] اززیادات مج میباشد .

٥ـ مج :که وزیر خلیفهٔ بغداد بود بی‌جریمهٔ .

مک :که بی‌جریمهٔ .

٦ـ مج : رعایت جانب چنان . مک : رعایت چنان .

۷ـ مج : علامه که بهمه وجهی از واجبات بود فرو گذاشت

مک : چنان علامه فروگذاشت .

۸ـ مج : و بحبس و ایذای او . مک : و بحبس او .

ومن اکلهامات ، عنقریب بجزای فعل خود اقتران یافت .

۱ و گویند ابن علقمی وزیر در مذهب شیعه غلوی ۲ عظیم داشت ، و پسر خلیفه امیر ابوبکر ۳ بسبب وحشتی و عصبیتی لشکر فرستادتا کرخ بغداد ۴ راغارت کردند ۵ ودر کرخ بعضی ۶ ازسادات هاشمیه ۷ بودندایشان را اسیر گرفتند ، ۸[واهل وعیال ایشان را بفضیحت و خلاعت از خانها بیرون کشیدند] ، وزیر بجهت این حرکت بغایت متالم و متأثر گشت و بگرد فراز و نشیب و پیرامن احتیال و فریب برمی‌آمدتاچگونه خلیفه واتباع ۹رابتیغ انتقام بگذراند ۱۰ ودرعوض اذلال واهانت که بطایفهٔ سادات رسانیده‌اند شربت مکافات چشاند ، ۱۱[چون در بساط بسیط ممالک آیات رعب وباساء وآثار هیبت ویاساء ۱۲ هلاکوخان سایر ومنتشر بود، ابن علقمی ازراه جفا درخفا] قاصدی ببارگاه ایلخانی فرستاده بعدازاظهارمتابعت وعرض اخلاص ومطاوعت، نمود که اگرمواکب ۱۳ جهانگشای ایلخانی نهضت فرماید بی احتمال کلفتی وارتکاب شدتی مملکت بغداد ۱۴ را تسلیم نماید ۱۵ ، [واین معنی را بمواثیق و ایمان و شرایط

۱- مج : گویند . مک : وگویند .

۲- مج : شیعه غلوی عظیم داشت . مک . شیعه غلو داشت .

۳- مج : ابوبکر بسبب وحشتی و عصبیتی لشکر . مک : ابوبکرلشکر .

٤- مج : بغداد راغارت . مک : بغداد غارت .

٥- مج : و درکرخ بعضی . مک : وبعضی .

٦- مج : بعضی سادات . مک : بعضی ازسادات .

۷- مج : هاشمیه بودند ایشان‌را اسیر .
مک . مد : هاشمیه را اسیر .

۸- عبارت : [و اهل و عیال ایشان را بفضیحت و خلاعت از خانها بیرون کشیدند] از زیادات مج میباشد .

۹- مج : گذراند . مک . مد . س : بگذراند .

۱۰- مج : ودر عوض . مد . مک : در عوض .

۱۱- عبارت : [چون در بساط بسیط ممالک ..... از راه جفا در خفا] از زیادات مج است .

۱۲- یاساء : قانون .

۱۳- مد : موکب . مج ، مواکب .

۱٤- مک . مد : بغداد تسلیم . مج : بغداد را تسلیم .

۱٥- عبارت : [و این معنی را بمواثیق و ایمان و شرایط عهود و پیمان استحکام داد] از زیادات مج است .

عهود و پیمان استحکام داد]، ایلخانی قاصد ۱ابن علقمی را نوازش فرموده و بمواعید۲ منتج۳ مبتهج گردانیده باز فرستاد .

وزیر با خلیفه طریق تصنع و مکیدت پیش گرفته بدرگاه ایلخانی پیغام داد که من جمعیت جنود و سپاه خلیفه را جهت تحصیل علوفات ۴ [چون دل عاشقان و زلف محبوبان] پریشان خواهم ساخت ، باید که ایلخانی بی‌توقف و تعلل متوجه گردد ،۵ پس هلاکوخان در امضای این عزیمت بخواجه نصیرالدین ۶ مفاوضت بنوشت و از رای متین ۷ و خاطر مبین او استشارت فرمود خواجه بعد از تامل در احکام نجومی و تدبر در آثار اتصالات اجرام سماوی عرضه داشت که تسخیر آن مملکت بی مزید زحمتی و تحمل مشقتی مواکب همایون را میسر خواهد شد العلم عندالله۸ هلاکوخان بادل مبتهج ۹[وامل منفسح بالشکر چون قضا از تهمت رجعت مامون و نهمتی چون همت اصحاب توکل از عوارض وهن و تزلزل محفوظ] متوجه بغداد گشت . و ابن علقمی چون از تصمیم عزیمت ایلخانی وقوف یافت عنان توجه خاطر بجانب پریشانی متجنده بغداد مصروف گردانیده ۱۰ در حضرت خلافت عرضه داشت که سلاطین و ملوك اطراف همه درمقام طاعت و خدمتگاری امیرالمومنین ثابت قدم‌اند ، ۱۱ [ونفاذ

۱- مک . مد : این قاصد را نوازش .
مج : قاصد ابن علقمی را نوازش .
۲- مج ، فرمود و بمواعید . مک : فرموده بمواعید .
۳- مج : بمواعید منتج مبتهج . مک . مد : بمواعید مبتهج .
٤- عبارت : [چون دل عاشقان وزلف محبوبان] اززیادات مج است .
٥- مک . مد : هلاکوخان . مج : پس هلاکوخان .
٦- مج : نصیرالدین . مک . مد : نصیر .
٧- مج : رای و خاطر مبین . مک : رای متین و خاطر مبین .
٨- استشاره هلاکوخان با خواجه نصیرالدین طوسی درباب حمله به بغداد و جنگ با خلیفه عباسی به تفصیل درکتاب «جامع التواریخ» خواجه رشیدالدین فضل‌اله و « تاریخ فخر بناکتی» مسطور است .
٩- عبارت : [و امل منفسح بـا لشگر چون ..... و تزازل محفوظ] از زیادات مج است .
١٠- مک . مد : گردانید . مج : گردانیده .
١١- عبارت : [و نفاذ امر وصیت قدرت ..... مصلحت بین نمینماید] از زیـادات مج میباشد .

امر وصیت قدرت و بسطت اموال و کثرت شوکت مواکب حضرت خلافت بحمداله درعرصهٔ بساط غبراء شایع است ، هرسال چندین مال‌جهت مواجب لشکر و مصالح دیگر از خزاین صرف کردن موافق رای متین و مطابق مقتضای عقل مصلحت بین نمینماید]۱ اگر فرمان ۲ امیرالمومنین باشد هر یک از اعیان‌سپاه بشغل‌و مهمی‌بطرفی نامزد گردد که علوفهٔ او واصل گردد و خزانهٔ عامره را توفیری حاصل آید ، خلیفه غافل از آنکه :

۳ خسرو :

هر که چون کاغذ و قلم باشد
دو زبان و دو روی گاه سخن
همچو کاغذ سیاه کن رویش
چون قلم گردنش بتیغ بزن

۴ این‌مصلحت را که‌خلاف صواب بود بر رای وزیر پرتزویر تفویض‌فرمود ، وخود باستماع الحان و اجتماع خوبان۵ [و ارتکاب ملاهی‌که آفتی در ملک و پادشاهی از آن‌زیانکارتر نیست] مشغول شد ، و ازساز و برگ ونواء مجلس‌عشرت براست‌کردن اسباب دفع مخالف نپرداخت ، وابن علقمی۶ [در پریشانی جمع متجنده سعی بلیغ نمود] پیش از آنکه خبر توجه عساکر بیگانه بگوش خلیفه رسد وجوه و اعیان بلکه‌آحادوافرادلشگر را متفرق‌ساخت۷ [وظاهرست‌که افتراق شمل وپریشانی جمع زودتر ازالتیام و اجتماع میسرمیشود، پس بمیعاد مقرر و زمان معهود] چون اردوی ایلخانی در حرکت آمد گوئی زلزال در جبال شامخات و جنبش در تلال

۱ـ تا اینجا از زیادات مج است .
۲ـ مج : فرمان امیر المومنین باشد . مک . مد : فرمان باشد .
۳ـ مک : خسرو . مج . مد : ندارد .
۴ـ عبارت : [این مصلحت را که خلاف صواب بود] از زیادات مج است .
۵ـ عبارت : [وارتکاب ملاهی‌که آفتی‌در ملک و پادشاهی از آن زیانکارتر نیست] از زیادات مج میباشد .
۶ـ عبارت : [در پریشانی جمع متجنده سعی بلیغ نمود] از زیادات مج میباشد .
۷ـ عبارت : [و ظاهرست‌که افتراق شمل‌و پریشانی ... و زمان معهود] اززیادات مج است .

راسیات افتاد و از اطراف ممالک لشکری چون بحر جوشان و ابر خروشان ،
نظم :

همه قاهرتر از سپهر و نجوم
همه قادر تر از قضا و قدر
چرخ از زخم تیغشان بفزع
مرگ از نوك رمحشان بحذر
با هژبران بیشه هم بالین
با پلنگان کوه هم بستر

در موکب گردون مسیر روان گشت ، در این فرصت اخبار جنود نامعدود ایلخانی ببغداد میرسیدمقربان‌درگاه هرچند برآن غفلت و بی‌احتیاطی خلیفه راملامت کردند ، ۱ [و مبالغهٔ تمام تقریر نمودندکه اینک هلاکوخان بالشگری چون ریگ بیابان وبطش شدید وهیبت بی‌پایان بقصداین دیار توجه نموده پیش‌از ورودوهجوم ایشان تهیهٔ اسباب مدافعت بایدکرد و بقول زور وزیر زور ۲ که مثمر وزر و وبال است اعتماد نباید فرمود ، اصلا] محل قبول نیافت . ۳ [و خلیفه از مباشرت معاشرت دلبران موافق و مساره ۴ و مشاورت وزیر مخالف طبع منافق باز ناستاد] ، هر آینه هرگاه ارادهٔ سبحانی بظهور واقعهٔ در عالم مشیت تعلق گیرد تهیهٔ اسباب او از همه جهت روی نماید، وسعی هیچ مقبل‌ومدبر وکوشش هیچ حکیم و مدبر دافع و مانع نیاید ـ لامانع لحکمه ولارادلقضائه، تاکاربدان ۵ جا رسید ومهم بمرتبهٔ انجامید که لشکر ایلخانی بغداد رامحاصره نموده دست بجنگ و وغاو فتنه وغوغا برآوردند واز

۱ـ عبارت : [و مبالغه تمام تقریر نمودندکه اینک ... اعتماد نباید فرمود ،اصلا] از زیادات‌مج میباشد .

۲ـ الزوربضم اوله : الکذب . الباطل . و زور دوم بفتح اوله و ثانیه : الاعوجاج‌ـ مصدر زور . زوراً : مال . اعوج و (وزیر زور) = وزیر با تزویر نظیر زید عدل : عادل است وشایددراصل مزوّربوده

۳ـ عبارت : [وخلیفه از مباشرت‌دلبران .... منافق بازناستاد] از زیادات‌مج میباشد.

٤ـ مساره : ساره :کلمه بسر.کلمه فی‌اذنه .

۵ـ مج : تاکار بدان جارسیدکه لشگر ایلخانی .

مک : تاکار بدان رسید و مهم بمرتبهٔ انجامیدکه لشگر ایلخانی

درون شهر نیز جماعتی آلات حرب و ضرب را ساز داده مستعد رمی و رجم و پیکار گشتند تا مدت چهل روز میان جانبین محاربه قایم و مکاوحت دایم بود ۱ و متعاقب تیر چرخ و ناوك و سنگ منجنیق وقواریر پر نفط و زوپین ۲ وسنگ ۳ فلاخن ازنشیب بفراز و از فراز بنشیب می‌رفت و می‌آمد ۴ تا اهل بغداد بیطاقت شدند ، خلیفه برقرار سابق از وزیر ناموافق ۵ و دوست پیدا و دشمن پنهان طلب رای صواب و حل عقدهٔ مشکل از هرباب مینمود ، ۶ [که علاج این عارضه و تدبیر این واقعه چیست ؟ و از سردرد چون ابرزاری] ۷ وزیر چنین تقریر کرد که : درین شهر سپاهی که بامداداو برخصم غالب توان شد نیست ولشکر مغول از حد و نهایت متجاوزست و هر روز غلبه و استیلای ایشان بیشتر و مواد صبر و احتمال و قرار و ثبات اهل شهر کمتر میشود ، صلاح جانبین در آن مینماید که امیرالمومنین ترك مکاوحت کند و برگ مصالحت سازد ، و بطوع و رغبت ، بی‌رعب وهراس و دهشت ۸ پیش هلاکوخان رود ، ۹ [که لامحاله مقصود ایلخان ازین حرکت طمع مال و رغائب و نیل طرایف وغرایب خواهد بود ، خلیفه حصول غرض اورا بقبول مقرون فرماید وبعداز وقوع

۱- مج : دایم بودومتعاقب . مک . مد : دایم و متعاقب .

۲- مج : و قواریر پر نفط و روئین . مک : و قواریر نفط و زوبین .

و زوبین : حربه‌ایست نیزه مانندکه آنرا بجانب دشمن بیندازند— آنندراج .

۳- فلاخن : بفتح فاوخا : آلت سنگ‌اندازی‌که از رسن دوتا سازند — آنندراج .

۴- مج : می‌رفت و می‌آمد تااهل .

مک . مد : می‌رفت تااهل .

۵- مج : ناموافق و دوست پیدا و دشمن پنهان طلب رای .

مک : ناموافق طلب رای .

۶- عبارت : [که علاج این عارضه و تدبیر این واقعه چیست و ازسر درد چون ابرزاری] از زیادات مج میباشد .

۷- در اصل : « چون ابرآزاری » شاید درست آن : « چون ابرزاری میکرد » یا «چون ابر آذاری زاری میکرد» یا «چون ابر آذری زاری میکرد» بوده است . و «آذار» نام ماه دوم از ماههای رومی‌که بعد از ماه شباط و پیش از ماه نیسان است .

۸- مج : ودهشت پیش هلاکورود .

مک : و دهشت هلاکوخان رود .

۹- عبارت : [که لامحاله مقصود ایلخان ..... و پرتهی مغز گشته] اززیادات مج میباشد .

ملاقات ومقالات بحسن تدبیر روابط مظاهرت ومصاهرت بین الطرفین مستحکم گردانیم، ودختری از بنات خاقان درحبالهٔ عقد خلف خلیفه آوریم، ومستورهٔ ازمخدرات پردهٔ خلافت و امامت بزوجیت پسر ایلخان منعقد سازیم و بدین اسباب مواد ملک ودولت بین الجانبین سمت مشارکت گیرد ، و امور سلطنت و خلافت بروابط عزت امامت انتظام پذیرد ودر میانه خون ومال واهل و عیال چندین هزار مسلمانان سالم ماند . چون ظاهر این کلمات بلباس مصلحت وقت آراسته نمود ، و بسبب تراکم وهم و هراس امتیاز نیک وبد و افتراق صلاح و فساد از خلیفه برخاسته و نیک بدحال ، و سخت سست مزاج ، و قوی ضعیف رای ، و بسیار کم فراست و پرتهی مغز گشته] ، فی الحال این قضیه را بی تصور ندامت مآل تصدیق فرمود (۱ و روز دیگر چون افراسیاب شرقی انتساب آفتاب تیغ ظفر تاب ازنیام ظلام برکشید بمیدان خرامید وسپاه بی‌شمار کواکب راکه از اول شام تاآخر ۲ بام فیروزه حصارچرخ دوار مرکز اعلام شوکت احتشام ایشان بود بروز بغایت ۳ رسانید و۴)، روزیکشنبه چهارم صفر سنه خمس و خمسین وستمایه ، خلیفه خیال خام بسر بادو پسر۵ ابوبکر و عبدالرحمن و جمعی فراوان از علویان و دانشمندان و مقربان و اکابر بغداد و اعیان اجناد و مخصوصان خدم و معتبران حشم سوارشده بجانب جناب ایلخان روان گشت ۶ وزبان روزگار مطابق ۷ مقتضی حال میخواند :

بازآمدنت نیست چورفتی رفتی ،

۱- عبارت : (روز دیگر چون افراسیاب شرقی ... بروز بغایت رسانید) از زیادات مک میباشد و در مد . وس و مج ندارد .

۲- بام : بامداد .

۳- در اصل : «بروز بقاست» .

٤- تا اینجا از زیادات مك است .

۵- مج : با دو پسر ابوبکر و عبدالرحمن و جمعی فراوان از علویان و دانشمندان و مقربان و اکابر .

مک : بادو پسر و جمع فراوان ازعلویان و اکابر .

٦- مج : روان گشت و زبان . مک . مد : روان وزبان .

۷- مج : مطابق مقتضی حال میخواند .

مک . مد : مطابق کار میخواند .

۱ آه من سفر بغیر ایـاب
و آه من حسرة علی الباب

۲ و چون نزدیک سراپرده و کریاس ۳ ایلخان رسیدند ۴ چاوشان ۵ و حجاب درگاه خلیفه و پسران را بادوسه۶ مستخدم درخیمهٔ۷ تنگ‌تر ازچشم ترکان ودل ایشان باز داشته و دیگران راراه ندادند ، و بعضی از خواص خلیفه را برسم ماحضرشربت شهادت چشانیدند و دیگر روز هلاکو بقتل و غارت و نهب و اسرت ۸ لشکر را فرمان داد و ۹ باول بار بارهٔ که اشد از سد سکندر بود در خندقی که از چاه بیژن ۱۰ عمیق‌تر مینمود انداختند و هردو را باشارع عام مساوی ساخت و خون ریزی ۱۱ بغایتی رسید که دجلهٔ دیگر از سیل خون ۱۲ در میان بغداد روان شد .

۱ـ عبارت : [آه من سفر بغیر ایاب و آه من حسرة علی‌الباب] از زیادات مج‌است .

۲ـ مج : چون . مک . مد : و چون .

۳ـ کریاس : بالاخانه . دربار پادشاه و امراء — فرهنگ آنندراج

٤ـمج : ایلخان رسیدند چاوشان .
مک . مد : ایلخانی چاوشان .

۵ـ چـاوشان : چاوش وزن طاوس بزبان مغولی : نقیب قافله و لشگر. فرهنگ آنندراج .

٦ـ مج : باد و مستخدم . مک . مد : بادوسه مستخدم .

۷ـ مج : درخیمهٔ تنگ ترازچشم‌ترکان ودل ایشان بازداشته . مک . مد : درخیمه باز داشته . وکلمه «تنگ» در اصل «نیک» نوشته است و بمناسبت سیاقت عبارت اصلاح گردید .

۸ـ مج : و اسر لشگر . مک. مد : و اسرت لشکر .

۹ـ مج : داد ، باول . مک . مد : داد و باول .

۱۰ـ در اصل : چاه یثرب .

۱۱ـ مج : ساخت و بغایتی. مک . مد : ساخت و خون ریزی بغایتی . و در اصل «خون ریز» بوده قیاساً اصلاح شد .

۱۲ـ مج : خون در میان بغداد روان .
مک : مد : خون روان .

بیت [۱] :

خـاك بغـداد بخـون خلفا میگیرد

ورنه آن شطروان چیست که در بغدادست

و خزاین و دفاین دارالخلافه را باحرم خاص خلیفه [۲] بغارت و اسرت برده پردهٔ ناموس ایشان [۳] بدریدند [۴] [وفرشهای مذهب وبساطهای ملون و پردهای مکلل بکارد می‌برید و می درید و می‌برد ، و قصور و بروج و دار و جدار و اورنگ و ارائک میکندید و میکوفت و میسوخت تامدینهٔ بدان نزاهت وسماحت صفة : عالیها سافلها ، گرفت و زبان کریم بر خواند ،

لمولانا جامی رح :

این نه باغ داد وخارستان بیدادست از آنک

نیست جزارباب دل‌را دل زخار او فکار [۵]

چون سواد دیده‌ام دریا کند بغداد را

سیل چشم دجله بارم گرشود بادجله یار] [۶]

پس ایلخان فرمودتا از خلیفه خوردنی باز داشتند چندانکه طاقت او [۷] طاق شد ، جهت [۸] سد رمق از موکلان طلب غذائی نمود بعرض [۹] ایلخانی رسـانیدند ، فرموده [۱۰] تا طبقی از زرسرخ مالامال کرده پیش خلیفه بردند [۱۱] [و گفتند پادشاه

۱- مج : بیت . س : نظم . مک . مد : ندارد .

۲- مج : و خزاین و دفاین دارالخلافه راباحرم خاص خلیفه بغارت .
مک : و خزاین و دفاین خلیفه را باحرم خاص خلیفه بغارت .

۳- مج : بدرید . مک . مد: بدریدند .

٤- عبارت : [و فرشهای مذهب و بساطهای ... گرشود بادجله یار] از زیادات مج است .

٥- فکار : وزن نگار بمعنی افکار و بمعنی ملامت وکسالت داشتن عضوی

٦- تا اینجا از زیادات مج میباشد .

۷- مج : طاقت شد . مک : طاقت اوطاق شد .

۸- مج : جهت رمق ، مک ، مد : جهت سد رمق .

۹- مج : بعرض رسانیدند . مک : بعرض ایلخانی رسانیدند

۱۰- مج : فرموده تا . مک : فرمود تا .

۱۱- مج : عبارت : [و گفتند پادشاه اشارت رانده است ... و دم گرم فرو برد] از زیادات مج است .

اشارت رانده است که خلیفه ازین ماحضر تناول فرماید ، خلیفه گفت او را چگونه توان خورد؟ ایلخان بزبان ترجمان گفت که چون اورا نمیتوان خورد چرا بلشکر قسمت نکردی تا پریشان نشدی و درین روز حصار جان تو ، پناه چندین هزار مسلمانان گشتی و سبب استیلای مانشدی ؟ خلیفه را در ازاء این سوال حکمت آمیز قدرت جواب چون کام کریمان نایاب بود ، آه سرد بر کشید و دم گرم فرو برد] [۱].

اقاویل مختلفه وروایات مؤتلفه درین مقام بسیاراست ، حاصل بعد ازشرایط[۲] مفاوضت و مشاوره باارکان دولت بقتل خلیفه فرمان داد ، بعضی گفتند خون خلیفه روی زمین برخاك چون توان ریخت، اورا دربساطی پیچیدند بطریقی که نمد میمالند مالش میدادند تا اعضای او چون پشم نرم شد[۳] [و اساس خلافت پانصد سالهٔ آل عباس انهدام و اندراس یافت] ،

بیت :

ستم تنها نه بر چون آنکسی رفت

درین پرده ازین مالش بسی رفت

غرض ازاین همه اطناب مآل حال ابن علقمی است که چون شعلهٔ مشاعل دولت عباسیان بصرصر قهر وعواصف[۴] بی‌نیازی فرونشست، وشبستان خلافت تاریک گشت، چشم میداشت که در مقابل سعایت باطلهٔ او ازحضرت ایلخانی امداد عنایت وتربیت شامل حال او گشته نظم مصالح امور و ضبط[۵] و نسق حکومت بغداد چون بی‌نایبی میسر نخواهد بود بجانب او مفوض گردد[۶] [تا بیشتر از پیشتر آثار حق گزاری

۱ــ تا اینجا از زیادات مج است .

۲ــ مج : شرایط مفاوضت و مشاوره . مک : شرایط مشاوره .

۳ــ عبارت : [واساس خلافت پانصد سالهٔ آل عباس انهدام واندراس یافت] اززیادات مج است .

٤ــ در نسختان مج . مک : «عواطف» قیاساً اصلاح شد .

٥ــ مج : و ضبط و نسق . مک . مد : و ضبط نسق .

٦ــ عبارت : [تابیشتر از پیشتر آثارحق گزاری و شواهد خدمتگاری بظهور آرد] از زیادات مج است .

و شواهد خدمتگاری بظهور آرد ،] اما پادشاه [1] بنا برملاحظهٔ مقولهٔ [2] ،

ع :من جرب المجرب حلت به‌الندامه .

اصلا بجانب او التفات ننمود و گفت : چون با وجود سوابق عنایت و تربیت و علاقهٔ اسلام واتحاد دین و ملت باولی نعمت خود وفا نکرد و حقوق او را بعقوق مقابل داشته در استیصال اولیاء نعم این همه تعدی و ستم پسندید .

ع : [3] مارا طمع خام‌چرا باید کرد .

پس حکومت بغداد ابن عمر آنرا که در وقت محاصرهٔ بغداد لشکر ایلخان را کوچ داده بود [4] و بتغار مدد کرده ارزانی داشت ، [5] وخلاصهٔ این حکایت و صفاوهٔ این روایت قصهٔ نادرهٔ ابن عمران [6] است که از اراذل بی مایه و اسافل فرومایهٔ بغداد بوده [7] وخدمت‌عامل [8] بعقوبه میگرده [9][واز اقسام حرف و هنر آنمقدار که سیاهی از سفید فرق توان کرد می‌دانسته] روزی عامل بعقوبه بربالای تختی [10] برفراش قیلوله خفته بود و پای در کنار ابن عمران نهاد [ه که میمالید و خدمت دلاکی بجای

۱- مج : پادشاه بنابر . مک . مد : پادشاه بر .

۲- مج : ع . مک . مد : ندارد

۳- مج : ع . مک . مد : ندارد . س : نظم .

٤- مک : داده بود ارزانی . مج : داده بود و بتغار مددکرده ارزانی .

٥- تغار : وزن قطارتشت‌گلین است‌که در آن آب یاگندم وجو پرکنند . و بمعنی آزوقه و خوردنی و راتبه . سعید هروی :

از برای مطبخ انعام او کیوان زچرخ　　ز ارتفاع سنبله هر روز بفرستد تغار

و دراصطلاح مغول تغاردادن میهمانی بزرگ وآش‌دادن‌است وآنرا تغاره‌گویند— فرهنگ برهان قاطع. وصاف. آنندراج .

٦- مج : و خلاصهٔ این حکایت و صفاوهٔ این روایت قصهٔ نادرهٔ ابن عمران است که از اراذل .

مک : و این ابن عمران از اراذل .

۷- مج : فرومایهٔ بغداد بوده . مک . مد : فرومایه بود .

۸- بعقوبه : «بعقوبا : بالفتح ثم السکون وضم‌القاف ویقال لها «باعقوبا» قریة‌کبیره من اعمال طریق خراسان بینها و بین بغداد عشرة فراسخ علی نهر دیالی واسعة الفواکه ـ (معجم البلدان — ج/۱ ص ٦۰۲)

۹- عبارت :[واز اقسام حرف و هنر .... توان‌کرد می‌دانسته] از زیادات مج است .

۱۰- مج : تختی‌برفراش قیلوله خفته . مک : تختی خفته .

می‌آورد] ۱ در اثنای این حال خواب بر ابن عمران غلبه کرد چنانکه حواس ظاهری از کار بازماند ، عامل دریافت ۲ [که خادم دست از خدمت کشیده سبب توقف پرسید ابن عمران گفت طغیان خواب ، عامل بطریق مزاح] گفت : مردك درخواب چه دیدی؟ گفت : از تقدیر ملك علام ۳ درین پردهٔ منام چنان دیدم که روزگار خلافت ۴ بنی عباس بنهایت رسیده و بساط دولت و حشمت ۵ مستعصم در نوردیده شد ، و مفاتیح ابواب قبض و بسط و مناظم اسباب حل و عقد حکومت بغداد ۶ مع مضافات وملحقات بالکلیه در قبضهٔ اختیار من بود ، عامل این مقالت را ازقبیل طیبت و مهاذلهٔ شمرده ۷ چنانچه مقتضی اصحاب استهزاء و تمسخر باشد لگدی برسینهٔ ابن عمران زد که ۸ از بالای تخت نگونسار بزمین افتاد ، خود قلم تقدیر وقوع این واقعه را درلوح محفوظ رقم کرده بود ، وموکل قضا اسباب این کارراچنانچه باید مهیا ساخته .

لشیخ الاسلام احمد جام قدس سره ۹ :

خوش ۱۰ باش که درازل بپرداخته‌اند
کار من و توبی من و تو ساخته‌اند
شطرنج قضـا و کعبتین تقدیر
نرد من و تو بی من و تو باخته‌اند

۱- مج : ابن عمران نهاده که میمالید و خدمت دلاکی بجای می‌آورد در اثنـای . مک : ابن عمران نهاد در اثنای .

۲- عبارت : [که خادم دست از خدمت ..... عـامل بطریق مزاح] از زیـادات مج است .

۳- مج : درین پرده . مک . مد : در پرده.

٤- مج : خلافت بنی عباس . مک . مد : خلافت عباس .

۵- مج : دولت وحشمت مستعصم . مک : دولت مستعصم .

٦- مج : بغداد مع مضافات و ملحقات بالکلیه در قبضهٔ . مک : بغداد در قبضهٔ .

۷- مج : شمرده چنانچه مقتضی اصحاب استهزاء و تمسخر باشد لگدی .
مک : شمرده لگدی.

۸- مج : زدکه از بالای تخت نگونسار بزمین . مک : زدکه بزمین .

۹- مج : للشیخ احمد جام . مک : شیخ احمدالجامی قدس سره . مد : ندارد .

۱۰- مج : خوش باش که درازل . مک : خوش که در ازل .

يفعل‌اله مايشاء و يحكم ما يريد.

تادر وقتی که ایلخان محاصرهٔ بغداد نموده بود ۱ این ابن عمران نام خود بر تیری نوشته بطرف ۲ معسکر پادشاه انداخت که اگر ۳ ایلخان کامکار مرا از خلیفه طلب فرماید شاید ۴ که از من خدمتی آید ۵ [که درحضرت پادشاه مقبول نماید، تیر تزویر او ۶ که بشست این تدبیر گشاد یافت باصابت تقدیر بر هدف مراد آمده سخن اورا در دل ایلخان وقعی پیدا آمد] و کس بطلب او ۷ پیش خلیفه فرستاد ۸ [خلیفه چون تفحص حال او نمود دید که وجود و عدم او بهیچ وجه مضایقه و مناقشه را نمی‌شاید] فرمود تا او را بیرون فرستادند، ۹ پس در خدمت ایلخان عرض کرد که اگر حکم شود لشگر منصور را چندانکه باید تغار دهم، هرچند ۱۰ از چنان شخصی

۱- مج : نموده بود ابن عمران .
مک . مد : نموده بود این ابن عمران .
۲- مج : برطرف . مک . مد : بطرف .
۳- مج : که اگر ایلخان کامکار مرا از .
مک . مد : که اگر مرا از .
٤ - مج: شاید که از من . مک . مد: شاید ازمن .
٥- مج : خدمتی آید که درحضرت پادشاه مقبول نماید تیر تزویر او که شست این تدبیر گشاد یافت باصابت تقدیر بر هدف مراد آمده سخن اورا در دل ایلخان وقعی پیدا آمد وکس بطلب .
مک . مد : خدمتی آید خان کس بطلب .
٦- در اصل « مقبول نماید بتزویر او که شست» قیاساً اصلاح شد .
٧- مج : بطلب او پیش خلیفه فرستاد . مک : بطلب او فرستاد .
٨- عبارت : [خلیفه چون تفحص حال او نمود دید که وجود و عدم او بهیچ وجه مضایقه و مناقشه را نمی‌شاید] از زیادات مج است .
۹- مک . مد : فرستادند عرض . مج : فرستادند پس درخدمت ایلخان عرض .
۱۰- مج : هرچند از چنان شخصی این صورت مستبعد بلکه محال . مک . مد : هرچند چنان این صورت محال .

این‌صورت مستبعدبلکه محال مینمود شحنه همراه او کردند و اوبر انبار ها[۱] وموضعها که غله پر کرده بودند در بعقوبه و آن‌نواحی وقوف داشت‌تامدت پانزده روز[۲] بقلم مغشوش رقم خودعساکر [۳] را تغار داد، دروقتی‌که‌کم یافت بود . [۴] [وفی‌الحقیقه این حال سبب اقبال ایلخان و موجب زوال خلیفه گشت] ، پس چون بغدادفتح شد ابن عمران درمقابلهٔ این خدمت [۵] بالتفات ایلخانی بحکومت بغداد اختصاص یافت[۶]، [و مضمون خوابی که دیده بود در بیداری بعینه بنوعی مشاهده نمود که درخواب نتوان دید ، قل‌اللهم مالك الملك تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن‌تشاء]، و حکم شد که ابن علقمی نوکر او باشد ،[۷] و ابن علقمی از کردار [۸] ناشایست خود عظیم پشیمان و خجل و پریشان خاطر و منفعل [۹] گشت[۱۰] [چه سری که پیش‌خلیفهٔ روی زمین فرونمی آمد برخط امرنوکر عامل بعقوبه می‌بایست نهاد ، وبدنامی‌دنیا و آخرت برسر . و مغولان در اهانت و خواری ابن علقمی مجد بودند ، القصه : چند روزی بمحنت ترددی مینمود و تجلدی ظاهری میکرد و بهرکس تعلقی میساخت ، تاعنقریب بساط بسطت او طی‌وبهارفرصت اودی‌شدودل پردرد و ندامت بخاك‌برده، نامی مشوب بانواع غرامت و ملامت باقی‌گذاشت وخان و مان چندین هزارمسلمان

۱ـ مج : انبارها وموضعهاکه غله . مک . مد : انبار هاکه غله .

۲ـ مج: روز مغشوش. مک. مد : روز بقلم مغشوش .

۳ـ مج : عساکر تغاز داد . مک . مد : عساکررا تغار داد .

٤ـ عبارت : [وفی الحقیقه این حال سبب اقبال ایلخان و موجب زوال‌خلیفه گشت] از زیادات مج میباشد .

٥ـ مج : خدمت بالتفات ایلخانی بحکومت . مک . مد : خدمت بحکومت .

٦ـ عبارت : [و مضمون خوابی‌که دیده بود ... و تنزع الملک‌ممن‌تشاء] اززیادات مج است .

۷ـ مج : باشد ابن . مک . مد : باشد و ابن .

۸ـ مج : کردار ناشایست خود . مک . مد : کردار خود .

۹ـ مج : گشت . مک . مد : بود .

۱۰ـ عبارت : [چه سری‌که پیش‌خلیفه روی زمین فرو نمی‌آمد .... مسلمان‌راچون آبروی خود برباد داد] از زیادات مج میباشد .

راچون آبروی خود برباد داد] . ١

بی ادب تنهـا نه خود را داشت بد

بلکه آتش در همـه آفـاق زد

٢[لاجرم تامدتها برصحایف کتابها و ایوان مدارس و خزاین بقلم تشنیع و خامهٔ تقریع‌سی نوشتند که : لعن‌اله من‌لا یلعن ابن‌علقمی، لعنت‌خدای آنکس‌را که‌لعنت نکند ابن‌علقمی‌را، گویند یکی‌ازدوستان لفظ «لای» نفی را از این کلام‌منفی گردانیده بود او را هفتاد چوب زدند .

حق تعالی همکنانرا از عقوق حقوق اولیاء نعم محفوظ دارد بحق حقه] .

١ـ تا اینجا از زیادات مج است .

٢ـ عبارت : [لاجرم تامدتها برصحایف کتابها و ایوان ... حقوق اولیاء نعم‌محفوظ دارد بحق حقه] از زیادات مج میباشد .

ولایت قهستان

نه سر کار است و نه بلوك چون :

«تون» و «طبس[1] مسینا» و «دشت بیاض» و «بهارجان» و «مؤمناباد» و «شاخین» و «فشارود» و «جنابد» و «زیر کوه»[2]

و پوشش اکثر مردم هرات از قهستان است ، از : مله وخودرنگ[3] و غیر آن ، و از آنجا زعفران بسیار حاصل میشود ، و در بعضی بلوکات او میوه‌های خوب می‌باشد خصوصاً در مؤمناباد .

۱ـ مج : طبس . مک . مد : طبس مسینا .

۲ـ حافظ ابرو گوید : «ولایت قهستان : شرقی آن خواف و بیابانی که میان خواف و فراه وسیستان افتاده . غربی آن بیابانی که میان فارس و کرمان‌است. شمالی‌آن اعمال‌نیشابور و سبزوار است و جنوبی اعمال سجستان و بیابان کرمان است .

وقهستان مشتمل است بر چند قصبه و ناحیهٔ بزرگ نواحی آن :

ولایت شاقلان و ازاب . جنابد . زیر کوه . بیرجند . تون . بهارجان . مؤمناباد . طبس گیلکی . طبس . دشت بیاض . فشارود . ترشیز. قاین . طبس مسینا . **لختان** (؟)»

(نقل باختصار از جغرافی ـ حافظ ابرو ورق ۱۷۱ — ۱۷۰)

و حمدالله مستوفی مینویسد : بلاد قهستان ونیمروز ، و زاولستان رویهم مشتمل بر ۱۷ شهر بزرگ و چندین شهرچه (قصبه) ونواحی بسیار میباشد،ازجمله قهستان به‌تنهائی مشتمل بر شانزده ناحیه میباشد از این قرار :

ولایت زیرکوه . بلوك فشارود . ولایت مؤمناباد که چند پاره دیه توابع آن است و قلعهٔ محکمی راکه ملاحده در آنجا ساخته‌اند هنوز برپاست . ولایت ترشیز .کشمر .تون جنابد — در تلفظ گنابد — ولایت شاخین دشت بیاض .

و بلاد قهستان و نیمروز و زاولستان هوای معتدل ومیوه و غلهٔ‌بسیار دارد وحدود آن : تاولایات مفازه وماوراءالنهر وکابل پیوسته و این سرزمین بخشی است ازخراسان و مردم آن خراسانی وحقوق دیوانیش نیز داخل خراسان است .

(نقل باختصار از نزهة القلوب ـ ص ۱۴۲ ـ ۱۴۴ و ص ۱۴۵ ـ ۱۵۷ لیدن) .

۳ـ مله‌و خودرنگ : نام دو نوع از پارچه است درفرهنگها بنظر نرسید . و «الملة» بضم‌المیم وتشدید اللام المفتوحة: خیاطة الثوب الاولی اعدادیة والجمع ملل از: مل، ملا الثوب خاطه خیاطة اولی اعدادیة . = دوخت نخستین .

۱[و یکی از قلعها که بحسن‌صباح واتباع او منصوب بود قلعهٔ مؤمناباد است که‌حالا از گور ایشان خراب ترست ، ودر بلوك طبس مردان دلاور مردانه اند ، و اکثر اوقات جهت تجارت درسفر میباشند ، و صفت دلیری و مردانگی ایشان بنوعی شهرت یافته که هرکس از قطاع الطریق بتخصیص طایفهٔ‌نکود ۲ که‌قومی از ایشان سفاك تر و بی‌باکتر در هیچ جانشان نمی‌دهند دانند که در کاروانی مردم‌طبس هستند اصلا برآن کاروان تعرض نمیکنند هر چند غالب باشند ، جهت آنکه خود را بارها آزموده‌اند و خلق بسیار از نکود در جنگ ایشان تلف شده .] ۳

دیگر : از ولایات بزرگ که حکم دار الملك دارد۴ سجستان ۵ است ۶

۱- عبارت : [ویکی از قلعها که بحسن‌صباح ... درجنگ ایشان تلف شده] اززیادات مج میباشد .

۲- نکود : در اصل «لکود» بلام اما قطعاً نکود بنون درست است که همان طایفهٔ «نکودری» باشندکه در نواحی هرات،وغورسکونت‌داشته و ایشانرا بسفاکی و بی باکی توصیف‌کرده است .

۳- تا اینجا از زیادات نسخهٔ مج میباشد .

٤- مج : بزرگ‌که حکم دارالملك . مك : بزرگ‌که دارالملك .

ه- سجستان : معرب کلمهٔ«سکستان» یعنی‌سرزمین سکهـا که طائفه از اقوام آریائی بودندکه دراین سرزمین سکونت‌گزیده‌اند . ونـام‌قدیم‌این‌سرزمین «زرنگا» بوده‌که بعدها شهر بزرگ‌مرکزی آن به نام «زرنگا» و«زرنگ» نامیده شده ، وبعد از مهاجمات اعراب آنرا معرب‌نموده «زرنج» گفته‌اند . و اکنون این سرزمین را «سیستان»می‌نامند ــ که مخفف کلمهٔ سجستان‌است ــ

یاقوت مینویسد : «سجستان ناحیة کبیرة و ولایة واسعة و اسم مدینتها «زرنج» بینها و بین هرات عشرة ایام ــ ثمانون فرسخاً ــ وهی جنوبی هرات . وطول سجستان $\frac{1}{4}$ ٦٤ ــ درجه و عرضهـا $\frac{1}{6}$ ۳۲ درجه. وکانت مدینة سجستان قبل‌زرنج یقال لها «رام شهرستان» و لیس بینهم من‌المذاهب غیرالحنفیة علی ان فیهاکثیر من‌الخوارج . والریاح فیهالاتسکن ابداً ، ولاتزال شدیدة تدیر رحیم و طحنهم کله علی تلك الرحی . و ارض سجستان سبخة و رمال حاره و بها نخیل ولایقع بها الثلج و هی ارض سهلة لایری فیها جبل و من‌مدنها: «زالق»،«کرکویه»،«هیسوم» ،«زرنج» ، «بست» . و بسجستان اثرمربط فرس«رستم» الشدید. و من مدنها ایضاً «الرخج» و «بلاد الدوار » و هی مملکة رستم الشدید . واهل سجستان من الفرس وهی‌من ارض خراسان» . (معجم البلدان ــ یاقوت ــ ج۳ ص ٤١-٤٥ المسالك و الممالك ــ اصطخری ــ احسن التقاسیم فی معرفة الاقـالیم ــ احمد بن ابوبکر المقدسی) .

که او را ملک ۱ نیمروز گویند۲ [اگرچه حالا بسبب فترات خراب و پریشان است]، اما در زمان سابق بغایت معمور می‌بوده ، ۳ چنانچه شنیده‌ایم که جریب زمین۴[که در عرف شصت گزدرشصت گزست] باوجود قلت‌آب بهزار دینار کبکی‌قیمت داشته، وشاهان ۵ سجستان که نسب ایشان بکیخسرو منتهی میشود ۶ و باحضرت آصفی رابطهٔ قرابتی دارند ملوك کامکار ۷ می‌بوده‌اند ، و خاندان ایشان قدیم است۸ ، [و همهٔ اسباب بختیاری و آئین شهریاری مهیا داشته‌اند] چنانکه ملک ۹ مرحوم ملک قطب‌الدین محمدمدتی باخاقان مغفور شاهرخ میرزا در مقام عناد ومخالفت‌بود۱۰ ، [و مواد مقاومت و منازعت‌آماده داشته] تا حضرت شیخ زین الملة و الدین‌الخوافی قدس‌سره واسطه شده [میان ایشان]۱۱ مصالحه نمود ، و از احفاد او ملک معزالدین حسین در زمان پادشاه مبرور ۱۲ بابر میرزا دعوی استقلال کرد و خطبه ۱۳ و سکه بنام خود ساخت ، و هرتنکه بدو مثقال ونیم مسکوك گردانید ، تابابرمیرزا لشکری بدفع‌اوفرستاده خوداز عقب توجه نمود وجنگهای عظیم رفت تا مغلوب شد،[وذکر

۱ـ نیمروز : نام خاصی است‌که بسرزمین سجستان اطلاق میشده‌است . وکلمهٔ‌نیمروز بفارسی بمعنی جنوب است ، ابن رسته در تعریف اطراف چهارگانهٔ ایرانشهر مینویسد : «و قسمه منها مابین‌مطلع النهار الاقصر الی مغیب النهارالاقصر و تسمی (نیمروز)وتفسیره الجنوب » الاعلاق — ص ۱۰۳ — ۱۰۴.

۲ـ عبارت : [اگرچه حالا بسبب فترات خراب وپریشان است] از زیادات مج‌است.

۳ـ مج : چنانچه شنیده ایم. مک . مد : این‌جمله را ندارد .

۴ـ عبارت : [که‌در عرف شصت گز در شصت گزست] از زیادات‌مج است .

۵ـ مج : وشاهان سجستان نسب . مک. مد : و شاهان‌که نسب .

۶ـ عبارت : [و با حضرت آصفی رابطهٔ قرابتی دارند] از زیادات مج است .

۷ـ مج :کامکاربوده اند . مک :کامکار می‌بوده اند.

۸ـ عبارت: [وهمهٔ‌اسباب بختیاری وآئین‌شهریاری مهیاداشته‌اند]اززیادات‌مج‌میباشد.

۹ـ مج : ملک مرحوم ملک قطب . مک : ملک قطب .

۱۰ـ مج : و مخالفت بود و مواد مقاومت و منازعت آماده داشته تا حضرت شیخ زین‌الملة والدین الخوافی .

مک : و مخالفت بود تاشیخ زین‌الدین خوافی .

۱۱ـ مج : شده میان ایشان مصالحه . مک : شده مصالحه .

۱۲ـ مج : در زمان پادشاه مبرور بابر میرزا . مک : در زمان بابر میرزا .

۱۳ـ مج :کرد خطبه . مک. مد :کرد وخطبه .

آن در محل خود خواهدآمد و بعد از آن‌امیر] [۱] خلیل هندو که برآن دیار مستولی گشت و قتل بسیار کرد بسبب آنکه خلایق سجستان خواهان شاهان خود بودند ، [۲][وسر بخلیل فرونمی‌آوردند ، و در هروقتی جمعی‌خروج کردند دراطراف وجوانب گماشتگان امیر خلیل را می‌کشتند و می‌راندند ، و او در استیصال ایشان میکوشید تااکثر اعیان و اهالی آن دیار کشته شدند ، و خرابی تمام بدان مملکت راه یافت] وحالاازملوك سجستان شهریاراعظم‌ملک‌نظام‌الدین یحیی‌مانده که خلاصهٔ آن خاندان و نقاوهٔ آن دودمانست [در واقع آثار نجدت [۳] و شهریاری از نـاصیهٔ مبارکش کالشمس فی‌الضحی‌واضح است] واخلاق مرضیه واوصاف حمیده اش زیاده ازآنست که بتحریر قلم و تقریر زبان در بیان توان آورد .

ملک روی [۴] و ملک خوی
اجل قبض [۵] و امل بسطت
فلک قـدر و زمیـن حلـم
زمان عمر و خرد پرور

وسلسلهٔ نسب عالی حسبش [۶] که بکیخسرو میرسد [۷] برین وجه دیده‌ام :

ذکر نسب : ملک نظام الدین یحیی بن ملک علاء الدین علی بن ملک قطب الدین محمد بن شاه علی بن شاهزاده محمد بن شاه‌علی بن ملک نصیرالدین محمدبن ابوالفتح بن مسعود بن خلف بن مهربان بن جعفر بن ابی لیث بن خلف بن‌لیث بن ابی حفص عمرو بن یعقوب بن محمد بن ابوالحسن بن طاهر بن محمد بن ابوالفضل

۱- عبارت : [و ذکرآن در محل خود خواهد آمد و بعد از آن امیر] از زیادات مج است .

۲- عبارت : [وسربخلیل فرونمی‌آوردند ... و خرابی تمام بدان مملکت راه یافت] از زیادات مج است .

۳- عبارت : [در واقع آثار نجدت ... فی‌الضحی واضح است] از زیادات مج است.

٤- مج : روی ملك . مک : ملك روی و ملك .

٥- مج : قبض امل . مک : قبض وامل .

٦- مج : حسبش که بکیخسرو . مک : حسبش بکیخسرو .

٧- عبارت : [برین‌وجه دیده‌ام ... سیامك بن نرسی بن‌کیومرث بن‌آدم علیه‌السلام] از زیادات مج است و در مک . و مد وس ندارد .

نصر بن خلف بن احمد بن محمد بن خلف بن ابی‌جعفر بن لیث بن فرقد بن سلیمان بن ماهان بن کیخسرو بن اردشیر بن قباد بن خسرو بن پرویز بن هرمز بن خسرو بن انوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام‌گور بن یزد جرد بن شاپور بن ذی‌الاکتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن هرمز السطیل [۱] بن شاپور بن اردشیر بن پاپک بن ساسان بن تهمتن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب ـ و ابن عم کیخسرو است ـ و هو کیخسرو بن سیاوش بن کیکاوس بن اهوجنگ بن کیقباد بن کی‌قشین بن کی‌ابیکه بن کی‌سوش بن‌نو در بن منوش بن منوسرود بن‌منوچهر بن سرسح [۲] بن ایرج بن فریدون بن اتینان بن جمشید بن دنجو جهان [۳] بن اینجهیر بن اوشهنج بن فراوك بن سیامک ، بن نرسی [۴] بن کیومرث ، بن آدم علیه السلام ،] [۵]

و مردم سجستان را : « سجزی » میگویند ، و ابوعبداله [۶] السجزی قدس اله روحه از کبار اولیاء بود ، و بارها برتوکل راه کعبه طی کرده . [۷]

و در « نفحات الانس » مذکور است که : شخصی او را گفت یکدینار [۸] زر سرخ دارم میخواهم بتو دهم [۹] صلاح چون می بینی ؟ گفت : اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر .

۱ـ کذا فی الاصل ؟

۲ـ کذا فی‌الاصل — بی نقطه .

۳ـ کذا فی‌الاصل ـ دحو : بی‌نقطه .

٤ـ در اصل ـ مرسی ،

٥ـ تا اینجا از زیادات مج میباشد .
این‌سلسله نسب نامه با این تفصیل و اتصال درجائی بنظر نرسید اما بعضی قطعات آن در تضاعیف تواریخ مسطوراست ، چنانکه نسب خلف بن احمد تا «ماهان‌بن‌کیخسرو» در تاریخ یمینی ، سیستان ومعجم البلدان آمده است . و سلسله نژاد شهریاران ایران از کیخسرو به بعد تا جمشید جم و کیومرث (یامیشی و میشیانه) در همهٔ تواریخ باستانی محفوظ و مذکور و مضبوط است .

٦ـ مج : و ابو عبداله السجزی . مک . مد : و ابوعبداله سجزی .

٧ـ ابوعبداله السجزی از بزرگان مشایخ و جوانمردان خراسان بوده است، ترجمهٔ احوال او در نفحات مسطور است (نفحات — ص ١١٥— ١١٦)

٨ـ مج : یکدینار زر سرخ . مک : یکدینار سرخ .

٩ـ مج : بتو دهم صلاح چون می‌بینی گفت . مک : بتو دهم گفت .

و خواجه عبداله[۱] الطاقی قدس سره که در هرات بخواجهٔ طاق مشهور است، و مزار بزرگوار وی در برون «درب خوش» از آنجا بوده، [۲] [و نام وی محمد بن فضل بن محمد الطاقی السجستانی است . وشیخ الاسلام خواجه عبداله انصاری قدس سره فرموده : که وی «پیر» من است واستاد من در اعتقاد[۳] حنبلیان که اگر او را نمیدیدم اعتقاد حنبلیان نمیدانستم و هرگز هیچ حضرت ندیدم باهیبت تراز طاقی ، و وی صاحب کرامات و مقامات بود ، و فراست تیز داشت . روزی مرا گفت یاعبداله سبحان اله ازچه نوراست که اله تعالی در دل تو نهاده است؟ شیخ الاسلام گفت: چهل سال بایستی گذشت تا بدانستم که آن نور چیست که وی میگفت .] [۴]

وفات وی درسنهٔ ست عشروار بعمائه بوده[۵].

و در نواحی سجستان کوهی است که اورا جبل « و قسان » میگویند ، و برفراز این کوه چاهی است که شب ازاو آتش وروز دود مینماید که بیرون می‌آید، و در گرد چاه نوشادر می بندد ، و مردم کفچها برسر چوب دراز می بندند و از دور

۱- مج: عبداله الطاقی که درهرات بخواجهٔ . مک . مد : عبداله طاقی قدس سره که بخواجهٔ .

۲- عبارت : [ونام وی محمد بن فضل بن ...که آن نور چیست که وی میگفت] از زیادات مج میباشد .

۳- ابواسمعیل شیخ الاسلام خواجه عبداله انصاری هروی در آغاز زندگانی یکی ازمحدثین وفقهای مذهب حنبلی بوده و تاپایان زندگانی بر پیروی این مذهب باقی بوده و چنانکه خودش تصریح کرده استاد او در این مذهب خواجهٔ عبداله الطاقی بوده است . و مذهب حنبلیان یکی از مذاهب اربعهٔ جمهور است که مؤسس و پیشوای آن الامام ابوعبداله احمد بن محمدبن حنبل المروزی الخراسانی است که در سال ۱٦٤ ه. در بغداد تولد یافته و درسال ۲٤۱ ه در همانشهر بدرود زندگانی گفته است . احمد بن حنبل «مکتب فقهی» خودرا دربغداد تأسیس نموده اما دیری نگذشت که تعالیم این مکتب در خراسان بویژه در دوشهر دارالعلم بزرگ خراسان اعنی «مروشاهجان» و «نیشابور» رواج یافته و پیروان بسیار پیداکرده و اغلب (بلکه کلیهٔ) فقهای مکتب حنبلی در خراسان و بخصوص در این دو شهر بروز وظهور نموده و آثار و تصانیف خودرا هم در آنجابوجود آورده‌اند . (وفیات الاعیان — ابن خلکان — ج/۱ ص ۱٦ — ۱۷ . فهرست ابن الندیم — ص ۲۰۹ — ۲٦۳ • تاریخ بغداد — خطیب بغدادی — ج/٥ ص ۱٦۲)

٤- تا اینجا از زیادات مج است .

٥- مج : بوده . مک . مد : بود .

نوشادر از لبهای چاه میتراشند ، و در نواحی ۱ آن کوه گوگرد بسیار ست ، و درپای کوه رودخانه‌ایست که آب او چون سرکه ترش است ، اگرساعتی درظرفی بگذارند شیرین میشود ، و دیگر در اطراف کوه‌چشمه های آب ۲ شیرین‌است .

و «زره» سیستان ۳ دریاچه‌ایست سی فرسنگ درسی فرسنگ ، و در میان آب جزیره‌ها است که ۴ مزروع و مردم نشین ۵ است ، و مرغ و ماهی بسیار از ۶ آنجا صید ۷ می کنند . و در ۸ [یک گوشهٔ « زره» قلعهٔ‌ایست که اورا «قلعهٔ‌رستم» ۹ میگویند حصاری در غایت متانت و عظمت و حالا ویرانست ، و] «حصار طاق» ۱۰ که ۱۱ در آفاق مشهور است ، و حضرت خواجه عبداله ازآنجا بوده از توابع سجستانست ، وآن حصار بعظمت شهری بس بزرگ بوده ۱۲ سه بارو داشته ، مابین باروی اول و دویم مزارع وباغات بوده ومیان فصیل‌دوم وسوم مردم‌نشین ودرون فصیل سیوم محبسی که هلاك هرکس میخواسته‌اند آنجا محبوس میساخته‌اند ۱۳ تاتلف می‌شده و اکنون استخوانهای‌مردم‌آنجا ۱۴ بسیار است ، چنانچه دروقت تحریر این اوراق شخصی نقل

۱- مج : در نواحی‌گوه‌گوگرد . مک : در نواحی آن‌گوگرد .

۲- مج : چشمها آب شیرین . مک . مد : چشمهای شیرین .

۳- «آب زره» ص ۲۲۸ حاشیه ۱ .

٤- مج : جزیره‌هاست‌که مزروع . مک . مد : جزیره‌ها است مزروع .

٥- مج : و مردم نشین است و مرغ . مک : و مردم نشین و مرغ .

٦- مج : بسیار از آنجا . مک : بسیار آنجا .

۷- مج : صید می‌کنند . مد . مک : صیدکنند .

۸- عبارت : [یک گوشهٔ «زره» قلعه ... و حالا ویرانست و] از زیادات مج‌است.

۹- «و بسجستان اثر مربط فرس رستم الشدید » (معجم البلدان — یاقوت - ج/۳ ص ٤١ — ٤٥)

۱۰- « والطاق : مدینة بسجستان علی ظهر الجائی من سجستان الی خراسان و هی مدینة صغیرة و لها رستاق و بها اعناب کثیره یتسع بها اهل سجستان » (معجم البلدان ج/۳/ ص ٤۹۱) .

۱۱- مج :که در آفاق مشهور است و خواجه عبداله از آنجا .
مک :که حضرت خواجه از آنجا .

۱۲- مج : بزرگ سه‌بارو . مک. مد : بزرگ بوده سه بارو .

۱۳- مج : میساخته‌اند تاتلف می شده و اکنون . مک : میساخته‌اند و اکنون :

۱٤- مج : آنجا بسیارست . مک . مد :آنجاست.

کرده ۱ که در یک خانهٔ او چهار هزار سر آدمی شمردهام. و خلف ابن احمد ـ که تفسیری نوشته که چند ۲ شتر میباید که از جای بجای او را نقل کنند ـ والی این حصاربوده ۳ . وسلطان محمود سبکتکین آن حصاررا محاصره کرد و خلف را بیرون۴ آوردند ۵ [تابدان وقت هیچکس را سلطان نمیگفتهاند ، و محمود را امیر محمود سبکتکین میخوانده اند ، گویند خلف بن احمد را از حصار بیرون آوردند] امیر محمود راسلطان گفت این لقب خوشش آمد بعد از آن بسلطان محمود شهرتیافت .

و از عجایب آن دیار ۶ « ریک بانکی » است نزدیک ۷ « اوق» و «قلعه گاه »

۱- مج : کرده . مک . مد : کرد .

۲- مج : که چند شتر میباید . مک : که چند میباید .

۳- « ابواحمد خلف بن احمدبن خلف بن الليث بن فرقد ابن ماهان بن کیخسرو السجزی کان ملکاً بسجستان وکان من اهل العلم و الفضل والسیاسة و الملک توفی فی بلاد الهند محبوساً و سلب ملکه فی سنة ۳۹۹ ه ، و مولده سنة ۳۳۱ ه. له تفسير القران و هو من اکبر کتب التفسير » (معجم البلدان ـ یاقوت ج/۳/ ص ٤٤ـ٤٥ . هدية العارفين ـ اسمعيل پاشا ـ ج/۱/ص ۳٤۸. تاریخ سیستان ص ۳٤۳ .کشف الظنون ـ ج/۱/ص۳۰۸ـ۳۰۹)

ترجمهٔاحوال خلف بن احمد و شرح وقایع ایام پادشاهی و جنگها تا انقراض سلطنت و مرگ اوبه تفصیل در «تاریخ یمینی» ـ ترجمهٔ تاریخ عتبی ـ از ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعدالمنشی الجرفاذقانی ـ که در عهد اتابک اعظم محمد بن ایلدگز درسال ۵۸۲ ه تألیف و ترجمه کرده است ـ به تفصیل مسطور است از ص ۲۳۷ الی ۲۵۳ و از جمله در بارهٔ تفسیر بزرگ او میگوید : « علما و اهل فضل عصر راجمع کرد تا در تفسیر قران مجید تصنیفی مستوفی کردند ، مشتمل براقاویل مفسران و تاویل متقدمان مشحون بشواهد امثال و ابیات وموشح بایراد اخبار و احادیث ...و میگفتند که بیست هزار دینار برمراعات مؤلفان ومصنفان این کتاب خرج افتاده بود .

و نسخهٔ این تفسیر درمدرسهٔ صابونی به نیشابور مخزون بود تاحادثهٔ غزافتاد در سال ۵٤۰ ه. واین نسخه امروز بتمام وکمال باصفهان استدرمیان کتب آل خجند ـ متع اله المسلمین ببقائهم ـ واین ضعیف مصنف ترجمه ابو الشرف بوقتیکه از وطن منزعج و در اصفهان مقیم بود مدتها بریاض فواید آن تفسیر مستانس بود . و این کتاب صد مجلد است در قطع حال» (نقل باختصار از تاریخ یمینی ص ۲۳۷ـ۲۵۳) .

٤- مج : آورد . مک . مد : آوردند .

۵- عبارت : [تابدان وقت هیچکس را سلطان نمیگفتهاند ... از حصاربیرون آوردند] از زیادات مج میباشد .

٦- ریگ بانکی : بنک بضم یا وفتح نون وکاف زده مصغربنه = اثر ونشان و بنگاه

بقیه پاورقی در ص بعد

وآن کوهی است قریب به‌نیم فرسنگ بلندی او روی اورا ریگ نرم گرفته و آنجا مزارات بزرگست، مردم شبهای جمعه بزیارت‌آنمقام میروند وچون بسر کوه میرسند خود را برروی ریگ رها کرده، میل پایان میکنند و چندانکه مردم بر ریگ سوی نشیب میخزند غلغلهٔ طبل و نقاره از میان کوه پیدا میشود چنانچه پنجاه خروار نقاره ۱ و کورکه را ۲ بیکبار در خروش آورند ۳ [و این آواز هست تاوقتی که آنشخص بپای کوه میرسد] و عجبتر آنکه چون بپای کوه رسید ۴ نظرمیکند هرریگی که همراه او پایان آمده بازمیگردد [وبجانب بالای کوه بمنزل‌خود که‌بوده میرسدقرارمیگیرد] .

بقیه پاورقی از صفحه قبل

مکان‌وجائی که نقدو جنس درآنجانهند . وبنکه ، جا و مکان وبانگ = بنگ. وبانکه بمعنی: کشیدن آواز است . وبنکه باخفای‌هاء بمعنی‌بانکه است‌که کشیدن‌آوازباشد. فرهنگ برهان قاطع‌ورشیدی. گویامراد ازریگ بانکی«ریگ بنکی» یعنی‌ریگ بنه وتوده وتل ریگی‌است. و شاید معنی دوم مراد باشد یعنی «ریگ بانکه» یا «ریگ بنکه‌ئی است» یعنی ریگ آواز دهنده ایست و از شرح و توصیفی‌که از این تل ریگ میکند همین معنی دوم‌تأیید میشود.

۷- «اوق» و«قلعه‌گاه» : نام دو قلعه است در سجستان وذکر آنها در تاریخ سیستان آمده ص ۴۰۳ سطر ۴ و ۱۵ و ص ۴۰۲ سطر ۶ و ص۴۰۴ سطر ۲ . و در برهان«اوق» رابکاف ضبط نموده‌گوید : «اوك : بضم اول وسکون ثانی مجهول وکاف نام قلعه ایست مابین فراه و سیستان» فرهنگ برهان قاطع .

۱- کورگه : بفتح اول‌و ضم واو وراء زدهٔ مهمله و فتح گاف پارسی : نقاره. و این کلمه مغولی است . و بعضی محققان بر آنند که در آخر این کلمه باید بجای هاء الف نوشته و در قرائت هاء خوانده شود، ازفرهنگ رشیدی وسراج اللغة . و در لغات ترکی بضم اول و فتح راء و واو معدوله و فتح گاف فارسی بمعنی نقارهٔ کلان نوشته است. (غیاث اللغات) .

۲- مج :وکورکه بیکبار . مک . مد : وکورگه را بیکبار .

۳- عبارت : [و این آواز هست تاوقتی که آنشخص بپای کوه میرسد]از زیادات مج است.

۴- مج : رسیده نظر میکند هر ریگ که همراه او پایان آمده باز میگردد وبجانب بالای‌کوه بمنزل خودکه بوده میرسد قرار میگیرد و البته این حالات هرگز . مک : رسید هرریگی‌که پایان آمد باز میگردد واین هرگز .

و البته این حالات هرگز تخلف نمیکند و حکمت آنرا کسی نمیداند.[۱] [میگویند لشکری از صحابه درپای این کوه باکفار جنگ میکرده‌اند، چون کفار غالب شده‌اند کوه شکافته شده و لشگر دروی نهان گشته , و این‌سخن عوام الناس است، وصحتی ندارد، ونیزمیگویند که در میان این کوه غاریست که بکوه دماوند راه دارد و این از عجایب حالات است، و از مردم بسیار که بدانجا رسیده اند مؤلف بکرات تحقیق این احوال نموده.]

[۲] و دیگر: «فراه» [۳] ولایت وسیع است و توابع و مضافات بسیار دارد، [۴] و قریه «رزه» که [۵] پیشتر ذکر آن رفت ازضمایم فراه‌است، واز آن ولایت غلهٔ وافر حاصل میشود. ودر زمان گذشته شاهان فراه قومی بزرگ بوده‌اند و خاندان قدیم داشته و ایشانرا باملوك سجستان نسبت قرابتی بوده، و در زمان خاقان مغفور شاه اسکندرینالتکین والی فراه بود باستعداد و استقلال تمام و مدتی بااولاد خاقان مغفور در مقام مخالفت بود تا در زمان پادشاه مبرور میرزا امیراویس [۶] ترخان بحکومت آن ولایت مأمور گشت چون دید که تا[۷] ازشاهان کسی‌خواهد بود[۸] مردم آنجاتمکین او نخواهند کرد [۹] قصد استیصال ایشان کرد و تمامی شاهان‌را[۱۰]به بهانهٔ در مجلسی

۱- عبارت: [میگویند لشکری از صحابه در پای .... تحقیق این احوال‌نموده] از زیادات مج است.

۲- مج: و دیگر. مک. مد: دیکر.

۳- فراه: یاقوت آنرا«فره» ضبط‌کرده گوید: «فره بفتح اوله و ثانیه ثم‌هاء خالصه مدینة من نواحی سجستان‌کبیرة ولهارستاق یشتمل علی‌اکثرمن ستین قریه ولهانهرکبیر علیه قنطرة وهی علی یمین‌القاصد من‌سجستان الی هرات» معجم البلدان - ج/۳/ ص۸۸۸.

٤- رزه: بتقدیم راء مهمله برزاء معجمه.

٥- مج: که تا پیشتر ذکر رفت از ضمایم. مک: که ذکر آن ضمایم.

٦- مج: امیر اویس. مک. مد: امیرویس.

٧- مج: که‌تا از. مک. مد: که‌از.

۸- مج: بود مردم آنجا تمکین. مک: بود تمکین.

۹- مج: کرد قصد استیصال ایشان‌کرد و تمامی. مک: کرد و تمامی.

۱۰- مج: شاهان به بهانه. مک: شاهان را بهانه.

حاضر ساخت و تیغ بی دریغ دریشان نهاده ۱ قریب بهژده تن بودند از شاهان ۲ که بقتل ۳ آورده ۴ [و خاندان چندین هزار سالهٔ ایشانرا برانداخت و خود نیز برافتاد ، گویند] بعد از قتل شاهان ۵ امیرویس اعیان فراه ۶ را طلبیده استمالت نمود و گفت من شمارا ترخان ۷ سازم ، مولانامحمد شاه فراهی ۸ حاضر بوده گفته ای امیر ماترخانی نمیخواهیم ، ۹ [حالا از آن خاندان یک شاه اسکندر مفلوک منکوب مانده ، ع : هم نماندی گر بکار آمدی .]

و در یک فرسنگ فراه ۱۰ کوهی ست که آنرا ۱۱ «بارندك» میگویند . و درین کوه طاق سنگی است که دایم از آنجا ۱۲ آب میچکد ، و مردم ۱۳ آنجا بزیارت و طلب

۱- مج : نهاده قریب بهژده تن .
مک : نهاده سیزده تن .
۲- مج: تن بودند ازشاهان که بقتل .
مک : تن بقتل .
۳- مج : آورد . مک . مد : آورده .
٤- عبارت : [و خاندان چندین هزار سالهٔ ایشانرا برانداخت و خود نیز بر افتاد ، گویند] از زیادات مج میباشد .
٥- مج : شاهان امیرویس اعیان . مک : شاهان اعیان .
٦- مج : فراه را طلبیده استمالت .
مک : فراه استمالت .
۷- ترخان : لقبی است که پادشاهان(خانان) ترکستان بکسی دهند که هروقت خواهد بی‌احضار بحضور پادشاه رود و اگر تقصیری یاخطائی کند اورا بمؤاخذه نگیرند ، حکیم نزاری گفته :
اگر صد خون بیک غمزه بریزی کس نمیپرسد
مگر یرلیغ ترخانی ز سلطان ایلخان داری
فرهنگ آنندراج و غیاث اللغات .
۸- مج : فراهی حاضر بوده گفته‌ای امیرماترخانی نمیخواهیم .
مک : فراهی گفته ماترخان نمیخواهیم .
۹- عبارت : [حالا از آن خاندان یک شاه اسکندر مفلوك منکوب مانده ع : هم نماندی گربکار آمدی] از زیادات مج است .
۱۰- مج : کوهست که آنرا . مک : کوهی که آنرا .
۱۱-« بارندك» . «باراندك» : ضبط این کلمه درجائی بنظر نرسید .
۱۲- مج : از آنجا میچکد . مک : از آنجا آب میچکد .
۱۳- مج : ومردم بزیارت . مک . مد : ومردم آنجا بزیارت .

حاجت میروند ۱ [ودر پای این‌طاق سنگ دست برآورده دعامیکند وحاجت میخواهد] اگرچکیدن آب‌زیاده ۲ میشود برواشدن مطلوب‌خود امیدوار میشوند وگرنه محروم باز میگردند ، و دروقت دعاء بعضی چکیدن آب چنان غالب میگردد که میریزد و بسیارکسان دیده‌ام که‌این حالت را معاینه مشاهده کرده‌اند. وبدعای بعضی ۳ [که حاجت ایشان اصلا روا نخواهد شد]آب از چکیدن می‌ایستد، ۴ [و پدرم وقتی‌بآنجا رسیده بود یکی از مردم آنجا که‌همراه بوده این بیت که شخصی‌در باب آن کوه گفته بوده خوانده ،

بیت :

غمیست بر دل خصمت چوکوه باراندك
هنوز بر دل خصم تو هست بـار اندك

پدرم این بیت دیگر در بدیهه بنظم آورده :

شریدگان ۵ چه روی سوی کوه بار اندك
ترا که زاهد شهری چه کار بار اندك].

و شیخ محمد شاه ۶ از فراه بعلوم ظاهری و باطنی مشهور بوده ۷ ، و مرتبهٔ عالی داشته و بواسطهٔ مرید شاه‌علی‌فراهی بوده ، وقتی از راه هرمز متوجه ۸ زیارت

۱ـ عبارت : [ودر پای این‌طاق سنگ دست‌برآورده دعا میکند و حاجت میخواهد] از زیادات مج است .
۲ـ مج : زیاد . مک . مد : زیاده .
۳ـ عبارت : [که حاجت ایشان اصلا روا نخواهد شد] از زیادات مج است .
٤ـ عبارت : [و پدرم وقتی بآنجا رسیده بود .... شهری چه‌کار باراندك]اززیادات مج میباشد.
٥ـ این‌کلمه در اصل بی‌نقطه است ، و چون از زیادات نسخهٔ مج است تصحیح آن میسر نشد . ولی‌ظاهراًمخفف شوریدگان است قیاساً اصلاح شد؟.
٦ـ مج : محمد شاه بعلوم . مک : محمدشاه از فراه بعلوم .
۷ـ مج : مشهور بود . مک . مد : مشهور بوده .
۸ـ مج : متوجه زیارت مکه .
مک : متوجه مکه .

مکه مکرمهٔ شد، چون بمنوجان[۱] رسید جان بجانان سپرده،[۲] وصاحب الهام ومکاشفات بوده، گویند درراه حج بشهری [۳] [رسید که آنجا خراباتیء درمراقبه نشسته بود که] ناگاه صیحهٔ زد یکی از علما که [۴] همراه بود سبب پرسید گفت خرابات این شهر برمن کشف [۵] شد زنی دیدم بغایت جمیله گفتم الهی او را بمن بخش، الهام یافتم که چرا نگوئی که ترا باو بخشم، پس آن زن در همان وقت توفیق توبه یافت و انابت کرد.

[۶] وشاه علی فراهی مرید شیخ رکن‌الدین علاء الدولهٔ سمنانی [۷] بوده روح‌اله روحهما[۸]. [و پدر او والی‌فراه بود و عمر دراز یافته میخواسته که از امر حکومت اعراض‌نموده عزلت گیرد، پسر خود شاه‌علی‌را باردوی پادشاه فرستاد تامثال حکومت بنام خود امضاء کند، در رفتن گذروی برنواحی سمنان بود، درآن نواحی اورا باجمعی دزدان جنگ افتاد و همراهان وی کشته شدند و او زخمهای عظیم خورده در میان مقتولان افتاد؛ شیخ رکن الدین علاءالدوله را در واقعه نمودند که در فلان موضع جمعی کشتگان اند و درمیان‌ایشان جوانی زنده است وقابلیتی تمام دارد او را دریاب

۱- منوجان: در جزائر خلیج پارس و بنادر فارس و خوزستان جائی باین نام معروف نمیباشد. و در نفحات در ترجمهٔ احوال شیخ محمد شاه فراهی گوید: «و در آخر حیات عزم حج کرد، ازراه هرمز چون منوجان رسید بیمار شد و همانجاوفات یافت وقبروی آنجاست» نفحات ص ٥٠٤. وظاهراً درست آن «هندجان» است. یاقوت مینویسد:

«هندیجان: قال مسعر بن مهلهل بخوزستان بعد «آسک» بینها و بین «ارجان» — ارگان — قریة تعرف بهندیجان ذات آثار عجیبة و ابنیة عالیة و تثار منها الدفاین کماتثار بمصروبها نوا ویس‌بدیعة الصنعة و بیوت نار» (معجم البلدان — ج/٤/ص ٩٩٣ لیپزیک) این محل هم اکنون درکرانهٔ «خورموسی» - نزدیک بندر شاهپور- موجود و معمور و بنام هندیجان موسوم است.

۲- مج: سپرده و صاحب. مک: سپرده صاحب.

۳- عبارت: [رسید که آنجا خراباتی در مراقبه نشسته بود که] از زیادات مج است.

٤- مج: از علما همراه. مک: از علما که همراه.

٥- مج: کشف شد زنی. مک: کشف زنی.

٦- مج: وشاه. مک. مد: شاه.

۷- مج: سمنانی بوده. مک: سمنانی روح‌اله روحهما.

۸- عبارت: [وپدر او والی‌فراه بود .... نشانه بود ازکرامت وولایت] اززیادات مج است.

شیخ بآن موضع آمده هیچکس زنده ندید تا سه نوبت شیخ باشارت غیب میآمده تاسوم نوبت تفحص بسیار نموده شاه‌علی رادیدکه رمقی از حیات باقی دارد ، ویرا همراه برده و تعهد فرموده تا جراحات‌وی التیام یافته، بعد از آن شیخ فرموده که اکنون صحت یافتهٔ اگر خواهی پیش پادشاهان رو و امضای حکم کن واگر خواهی پیش پدرشو؛ گفت من‌نمیخواهم که از خدمت شما مفارقت نمایم آخر الامر پیش پدر رفته رخصت طلبید و بخدمت شیخ بازگشت و بیمن تربیت شیخ مقام عالی یافت . گوئی هرزخمی ازو دری بود ازهدایت وجراحت اونشانهٔ‌بود از کرامت وولایت] ۱.

و در فراه ۲ حصنهای حصین و قلعهای متین بوده که‌حالا ویران است . واناز بسیار میشود ۳ در آن ولایت ، و اندك خرمائی ، و درخت مرو ۴ فراوان است .

دیگر: از عجایب بلاد و ولایات خطهٔ قندهارست که شهری ۵ برروی کوه وشهربندی ۶ عظیم استوار دارد ویکی‌از حالات غریبه آنست که‌هرگاه لشگری آن شهر را محاصره کرد ۷ در نظر ایشان شهر بند او بلندتر از آن مینماید که معهود است، وبسیار۸ وقتها این‌صورت را ملاحظه کرده‌اند ، وآب و هوای بددارد ۹وغریبی که بآنجا رسد اکثر آن باشد که بمیرد یامریض شود خصوصاً در فصل خزان .ودر آن ولایت یک‌نوع انگور است هر کس که از آن میخورد ۱۰ البته تپش میگیرد ،اما

۱ـ تا اینجا از زیادات مج میباشد .

۲ـ عبارت : [حصنهای حصین و قلعهای متین‌بوده که‌حالا ویران است] از زیادات مج است .

۳ـ عبارت : [در آن ولایت و اندك خرمائی، ودرخت مرو فراوان است] اززیادات مج میباشد .

٤ـ مرو : امرود بتازی :کمثری .

۵ـ مج : دیگر از عجایب بلاد وولایات خطهٔ قندهار است‌که شهری .
مک : دیگر خطهٔ قندهار شهری .

٦ـ مج : شهربندی عظیم استوار .
مک : شهر بندی استوار .

۷ـ مک :کرد در نظر ایشان شهر بند .
مج :کرد شهر بند .

۸ـ مج : وقتها این . مک : وقت این.

۹ـ مج : دارد و غریبی . مک : دارد غریبی .

۱۰ـ مج : میخورد البته تپش . مک : میخورد طپش .

در مضافات و توابع او مواضع و مزارع [۱] خوش است ، و آب و هوای موافق و محصولات بسیار [۲] دارد، [همین نسق قصبهٔ قندهار آب و هوای ناگوار دارد][۳]. ودر میان‌قلعهٔ آن چاهی است عمیق درسنگ خارا [۴] کنده ، وبعضی کسان که در آن چاه خوض کرده‌اند آب اورا جاری دیده‌اند، [۵] و درووقتی که آب از آن میکشند برگهای درخت وشاخهای گیاه‌ازوی بیرون میآید که دلالت‌برآب روان میکند ، [۶] [ودرنواحی آن ولایت مردم اوغان می باشند ، وبرده بسیار ازآنجا بهرات می‌آید] ، و فی الواقع بندر خوبست و هرات از وی جمعیت نیک دارد ، و قندهار بگرمسیر متصل است و گرمسیر را باختر زمین میگویند ، ویکی از شهرهای آن زمین « داور » [۷] است که دارالملک سلطان سوری [۸] بوده که جد سلاطین غور [۹] بوده است . [۱۰]

۱- مج : ومزارع خوش است. مک : مزارع است .
۲- مج : بسیار . مک . مد : بسیار دارد .
۳- عبارت : [همین نسق قصبهٔ قندهار آب و هوای ناگوار دارد] از زیادات مج است .
٤- مج : خاراکنده و بعضی کسان . مک : خارا وکسان .
٥- مک : ودر وقتی . مج : در وقتی .
٦- عبارت : [ودرنواحی آن ولایت ... بهرات می‌آید] . اززیادات مج ومد میباشد. ومج : اوغان . مد : افغان. مک:ندارد.
٧- « داور : و اهل تلک الناحیة یسمونها « زمنداور» و معناه ارض الداور ، و هی ولایة واسعة ذات بلدان و قری مجاورة لولایة « رخج » و « بست» و « الغور » قال الاصطخری‌الداور اسم اقلیم خصیب و هو ثغر الغور من ناحیة سجستان و مدینة «الداور» ودر«غور» وهما علی نهر هندمند » معجم‌البلدان ـ ج ۲/ ص ٥٤١ .
٨- پدر بزرگ ملوک غور « محمد سوری بن امیرپنجی بن نهاران بن امیر پولاد بن شنسب» و سلسلهٔ اصلی‌این خاندان که‌درغور وفیروزکوه‌وغزنین سلطنت‌کرده وبه‌ملوک غور یاآل شنسب مشهور میباشند :

عزالدین حسین	فیروزکوه	٤٩٣ ﻫ
قطب الدین محمد	«	٥٤٠ «
سیف الدین سوری	«	٥٤٣ «
بهاءالدین سام	«	٥٤٤ «
علاء الدین حسین جهانسوز	غزنین	٥٤٤ «
غیاث الدین محمدبن‌سام	غور	

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد ـ

و در آن ۱ دیارشهر«بست» ۲ بس بعظمت۳ بوده، ودرآن ناحیت جنبدی ۴است دو قبر۵ درآنجا که آنجا ایشانرا شاهزادهای«جنبد سرباز»میگویند، باعتبار آنکه چنان مشهور است که بسیاری از ملوك و سلاطین سقف آن جنبد را پوشیده‌اندچون شب در آمده ۶ سقف ۷ را شکافته یافته‌اند چنانکه یکمن خاك و گل ۸ و خشت در درون جنبد نیفتاده بوده ۹ ، ویکنوبت شخصی که جنبدرا پوشیده۱۰ بوده وشکافته شده درخواب۱۱ دیده که شاهزاده‌ها باو گفته‌اند ۱۲ که‌مادر عالم نمی گنجیم تومیخواهی ۱۳ که مارا

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

شهاب الدین محمد غوری	غزنین	
غیاث‌الدین محمد بن‌سام	»	۵۵۸ هـ
شهاب الدین		
ومعزالدین		

(معجم الانساب والاسرات‌الحاكمة فی تاریخ الاسلامی- تألیف خاور شناس زامباور الجزء الثانی ص ۴۱۹)

۹- مج : غور بوده است . مک : غور است .

۱۰- قندهار : ذکر این شهر در معجم البلدان یاقوت‌آمده و آنرا جزء سجستان‌نوشته است . معجم البلدان — ج/۴/ص ۱۸۳ — ۱۸۴ .

۱- مج : آن شهر . مک : آن دیار شهر .

۲- مج : بست بس بعظمت . مک : بست بعظمت .

۳-مک : بعظمت بوده و در آن . مج : بعظمت ودرآن .

۴- مج : جنبد است . مک . مد : جنبدی است .

۵- مج : دو قبر در آنجاکه ایشانرا .
مک : دوقبر آنجاکه آنجا ایشانرا .

۶- مج : در آمد . مک . مد : در آمده .

۷- مج : سقف راشکافته . مک : سقف شکافته .

۸- مج : وگل در درون . مک : وگل و خشت در درون .

۹- مج : بود ویکنوبت . مک : بوده یکنوبت .

۱۰- مج : پوشیده بوده وشکافته . مک : پوشیده وشکافته .

۱۱- مج : درخواب دیده‌که شاهزاده‌ها .
مک : در خواب شاهزاده‌ها .

۱۲- مج : گفته‌اندکه ما . مک . مد : گفته‌اند ما .

۱۳- مج : میخواهی‌که مارا درین جنبد .
مک : میخواهی‌مارا در جنبد .

درین جنبد بگنجانی؟ بعد از آن[۱] دیگرش نپوشیده‌اند و بجنبد سرباز مشهور گشته .

دیگر : مزار بزرگوار شیخ احمد نوقانی قدس سره آنجا است، و نوقان ازقری «بست» است و شیخ همچنان برجای نماز روی بجانب قبله نشسته و هیچ تغییر نیافته[۲]، گویند یکبار قاضی آن دیار از کمال شفقت شیخ را تکیه داده[۳] بوده است عنقریب قاضی وفات یافته[۴] بوده وبسیاری‌از اقارب وعشایر قاضی‌مرده اند تاخلایق[۵] باز بحال سابق شیخ رابنشانده اندتا انقلاب‌دفع شده .

و«بست» شهر قدیم[٦] دیگر داشته که حالا بتمام‌ویرانست، هرگاه[۷] درزمستان باران می‌آید[۸] بعد از باران مردم گرمسیربان بست کهنه میروند[۹] و طلب و تجسسی میکنند هرکس باندازهٔ طالع خود از زر وزیور و درم و دینار چیزی می‌یابد ، و کم افتد که کسی چیزی نیابد .و گرمسیر بغورمتصل‌است. واززمان وفات خاقان مغفور شاهرخ میرزا تاوقت خلافت[۱۰] این پادشاه اسلام پناه[۱۱] اعنی حضرت اعلی «غور»

۱- مج : از آن دیگرش نپوشیده‌اند .
مک : از آن پوشیده‌اند .
۲- مج : گویند یکبار قاضی آن دیار ازکمال شفقت .
مک : گویند قاضی آن دیار شفقت .
۳- مج : داده‌بوده است عنقریب .
مک : داده عنقریب .
٤- مج : یافته بوده و بسیاری . مک : یافته و بسیاری .
٥- مج : تاخلایق باز بحال . مک:تا خلایق‌بحال .
٦- مج : شهر قدیم داشته . مک : شهر قدیم دیگر داشته .
۷- مج : هرگاه درزمستان باران .
مک : هرگاه باران .
۸- مج : می‌آید بعد از باران مردم گرمسیر بآن بست .
مک : می‌آید مردم بآن بست .
۹- مج : میروند و طلب و تجسسی میکنند هرکس .
مک : میروند هرکس .
۱۰- مج : خلافت این پادشاه
مک : خلافت پادشاه .
۱۱- مج : پناه غور . مک : پناه اعنی حضرت اعلی‌غور .

و« گرمسیر» و «قندهار» بلکه «فراه» و«اسفزار» از تعرض[۱] مردم هزاره و نکودری[۲] [که در ایام گذشته تاخت و غارت ایشان بکرمان و شیراز میرسید، چنانچه در تاریخ و صاف مسطور است که: درسه سال دو نوبت از کرمان تانواحی شیراز تاخته] عاجز و مضطر بود، و غور و گرمسیر چنان شده بود که آبادانی نداشت، چون بموجب فرمان همایون ایالت آن دیار[۳] تعلق بامیر شجاع الدین ذوالنون ارغون گرفت،[۴] او بتائید الهی و امداد[۵] دولت حضرت خلافت پناهی تمامی آن دیار را از قتل و غارت[۶] و جرأت و جسارت آن ظلمهٔ بد کردار مصفی گردانید و باندك روزگاری بآتش تیغ آبدار دمار از آن باد پیمایان خاکسار برآورد[۷]. [وآنچه آن شیر مرد بآن طایفه کرد مقدور کسی دیگر نیست.] واگر در احوال[۸] آن تاملی رود آثاری که خالدبن ولید[۹] رض ـ که حضرت نبوی صلی اله علیه و سلم اورا «سیف اله» فرموده ـ دراشاعت

۱ـ مج: تعرض مردم هزاره. مک: تعرض هزاره

۲ـ عبارت: [که در ایام گذشته تاخت و غارت ایشان ... تا نواحی شیراز تاخته] از زیادات مج میباشد.

۳ـ مج: دیار تعلق بامیر شجاع الدین ذوالنون.
مک: دیار بامیر ذوالنون.

٤ـ مج: گرفت او بتایید الهی و امداد.
مک: گرفت بتایید و امداد.

٥ـ مج: و امداد و دولت حضرت. مک: و امداد حضرت.

٦ـ مج: غارت و جرأت وجسارت آن.
مک: غارت آن.

٧ـ عبارت: و[آنچه آن شیرمرد بآن طایفه کرد مقدور کسی دیگر نیست] از زیادات مج است.

٨ـ مج: در احوال تامل رود. مک: در احوال آن تاملی رود.

٩ـ خالد بن ولید: «ابو سلیمان خالدبن الولید بن المغیرة بن عبداله بن عمر بن مخزوم القرشی المخزومی سیف اله.

کان احد اشراف قریش فی الجاهلیة و اسلم سنة سبع بعد خیبر، و اخرج الترمذی عن ابی هریره قال: نزلنا مع رسول اله منزلا فجعل الناس یمرون فیقول رسول اله من هذا فاقول فلان حتی مر خالد فقال من هذا قلت خالد بن الولید فقال نعم عبداله هذا سیف من سیوف اله سله اله علی الکفار»

(الاصابة فی تمییز الصحابة) تالیف شهاب الدین ابی الفضل ابن حجر العسقلانی، الجزء الثانی ص ٩٨-٩٩.

دین اسلام نموده ازین بهادر مثل آن بظهور آمده، [1] [و اگر بشرح و تفصیل صادرات محاربات او کسی قیام نماید علی حده کتابی باید]، از[2] آن جمله یک مصاف اورا مؤلف کتاب در مکتوبی [3] که حضرت اعلی در جواب کتاب سلطان یعقوب [4] میفرستاده اندک بسطی داده [5]، مناسب مقام مرقوم میگردد .

و از غرایب اتفاقات آنکه سلطان یعقوب [6] کتابی بحضرت اعلی ارسال نموده بود ، و در [7] آن مکتوب اظهار شوکت و جلادت خود بسیار کرده [8] مشتمل بر آن که بجانب گرجستان توجه فرمودیم و «قلعهٔ لوری» و «حصار اخلاط» و چند حصن دیگر که در آن نواحی بود فتح نمودیم . چون قاصد [9] سلطان یعقوب مصحوب این مکتوب بهرات رسید در همانروز رسولان شاهزادهٔ عالمیان [10] سلطان ابوتراب بهادر و نوکران امیر ذوالنون از جانب گرمسیر رسیده بشارت فتحی که مردم [11] هزاره[12] [مستأصل ساخته‌اند بادویست سر از گردنکشان هزاره] آوردند ، [13] [چنانچه دروقتی

١- عبارت : [و اگر بشرح و تفصیل صادرات محاربات او کسی قیام نماید علی‌حده کتابی باید] از زیادات مج است .

٢- مج : از آن جمله . مک : از جمله .

٣- مج : مکتوبی‌که حضرت . مک : مکتوب حضرت .

٤- مج : یعقوب میفرستاده اندك بسطی .مک : یعقوب بسطی .

٥- عبارت : [مناسب مقام مرقوم میگردد] از زیادات مج است .

٦- عبارت :[کتابی بحضرت اعلی ارسال نموده بود و] از زیادات مج است .

٧- مج : در آن مکتوب . مک : در مکتوب .

٨- مج : مکتوب مشتمل برآن‌که بجانب .مک : مکتوب که بجانب .

٩- عبارت :[سلطان یعقوب مصحوب این مکتوب بهرات]از زیادات مج است .

١٠- مج : عالمیان سلطان ابوتراب .مک : عالمیان ابوتراب .

١١- مج : بشارت فتحی که مردم هزاره .مک : بشارت فتح هزاره .

١٢- عبارت : [مستأصل ساخته‌اند با دویست سر از گردن‌کشان هزاره]اززیادات مج است .

١٣- عبارت : [چنانچه دروقتی‌که‌قاصدعراق .... حضرت اعلی‌در قلم‌آورد]اززیادات مج میباشد .

که قاصد عراق بپایهٔ سریر اعلی میرفت سرها را در سر راه او ریختند .

و بنده حسب الاشاره این مکتوب در جواب کتاب سلطان یعقوب متضمن فتح مذکور از جانب حضرت اعلی در قلم آورد] .۱

۱ـ تا اینجا از زیادات نسخهٔ مج میباشد .

مکتوب حضرت اعلی [1]

درجواب سلطان یعقوب [2] متضمن فتح هزاره :

خسروان چون در گشاد کار همت بسته اند

فتح باب نصرت از درگاه بیچون جسته‌اند

لااله الا اله نصر عبده ، واعز جنده ، و هزم الاحزاب وحده ، حمداً لمن فتح علینا ، و علی اخواننا المؤمنین ابواب نیل المطلوب کما قال فی خلال کتابه [3] بجلال خطابه: و یتم نعمته علیک وعلی آل یعقوب ،

بیت :

هست فتوح نام او فاتحة الکتاب فتح

گوش ظفر ز نصر تش آمده بر خطاب فتح .

[4] و الصلوة علی من غلب فی نصرة دینه علی جمیع القبائل والشعوب ،

رباعیه :

آنکو بجهان در نبوة بسته

وز معجزه جان دشمنانرا خسته

شاهانه مه دو هفته کرده بدو نیم

مردانه مصاف بدر را بشکسته

و سلاماً علی المهاجرین والانصار المجاهدین المتنبهین بفحوی :الابذکر اله تطمئن القلوب ، وسلم تسلیماً کثیراً ،تانسیم فتح وفیروزی از مهب :کان حقاً علینـا

۱- مج ، اعلی سلطان . مک : اعلی درجواب سلطـان .

۲- عبارت : [متضمن فتح هزاره] از زیادات مج است .

۳- عبارت : (بجلال خطابه) از زیادات مک میباشد .

٤- مج : والصلوة . مک ، وصلوة .

نصر المؤمنين در وزیدن نیاید [1] لب غنچهٔ به تبسم شادمانی منفتح نشود، وتا دهان مبشر اقبال و بهروزی [2] زبان بنوید : لاتخافا اننی معکما ، نگشاید عرصهٔ امانی منفسح نگردد .واله علی مایشاء قدیر و هو نعم المولی و نعم النصیر .

[3] لخواجه سلمان :

آمد از ملک ملایک دوش مرغی [4] نامور
بسته بربال همایون نامهٔ فتح و ظفر
نامهٔ معـرب بکسر دشمن وفتح عجم
کسر وفتحش کرده نام دشمنان زیر وزبر
سبحان من نصر فیه عباده و قهر فوق عناده،

درین وقت میمون که بفتوحات گونا گون مقرون بود از وصول طلیعهٔ جنود [5] صعود آسمانی ، ونزول قادمهٔ مواکب مواهب سبحانی اعنی نامهٔ فتح آیت و کتابت نصرت کنایت عالیجناب سلطنت قباب اخوة انتساب ناصر الاولیاء والمؤمنین ، قاهر الاعداء والمتمردین ، فاتح ابواب الفتح والظفر، دافع اسباب الخوف والخطر ،الفایز[6] بمزید العنایةالازلیه،الفایض من شآبیب[6]الکفایة الابدیه ، المؤید من عندالله ، کاشف الغیوب وساتر العیوب ، جلال السلطنة والدنیا والدین سلطان یعقوب ، لازالت اعلام الفتنةعن ساحة مملکتهمقلوبه،واقوام الاعـادیمن سطوة جلالته مغلوبه، کهاخبار فتح

١ـ مج: نیاید بتبسم . مک : نیاید لبغنچه بهتبسم .
٢ـ مج : بهروزی زبان بنوید . مک ، بهروزی بنوید .
٣ـ مج : لخواجه سلمان . مک . مد : ندارد . س : نظم
٤ـ مج : مرغ . مک . مد : مرغی .
٥ـ مج : جنود صعود آسمانی . مک : جنود آسمانی .
٦ـ فاز ، یفوز ، فوزاً بالامر : ظفر به . من المکروه : نجا .
وفاض ، یفیض ، فیضاً و فیوضاً السیل: کثر و سال من ضفة الوادی.
و فاض الاناء : امتلاء . و الاناء فایض منه .
و «الشؤبوب» : شدة حرالشمس . حد کل شئی . شدة اندفاع کل شئی .اول مایظهر من الحسن والجمع : «شآبیب» . یقال : « هو حسن شآبیب الوجه» .

اصحاب دین و کسر زمرهٔ کفره و مشرکین درضمن آن ضم بود ، بهجت موفور وفرحت غیر محصور روی نموده ، در وظایف شکر باری سبحانه افزود ،

شعر :

ولو کان لی فی کل منبت شعرة

لسـاناً لمـا استوفیت واجب حمده

لاجرم برطبق کریمهٔ : ولئن شکرتم لازید نکم ، درخلال این احوال فتح باب نصرتی[۱] که از سوالف دهور و سوابق شهور و اعوام مطمح نظر[۲] اعاظم خواقین کامکار و وجههٔ قصد اساطین سلاطین ذوی الاقتدار[۳] بوده و تاغایت چهرهٔ تیسرآن برمرایای امانی هیچ یک سمت تصویر نیافته علاوهٔ فتوحات روزگار، وضمیمهٔ اتفاقات حسنهٔ ایام خجسته آثار گشت ، هر آینه چون در مبدأ ایجاد وظیفهٔ اتحاد صادق افتاده و مواد بیگانگی[۴] بیگانگی معـاوضه یافته شرط صدق مصادقت و موافقت مقتضی ومتقاضی اتفاقات چنین تواند بود ،

[۵] لامیر خسرو :

آینهٔ ملک دو صورت نمود

مصقلهٔ چرخ دوخنجر زدود

نوبت اقبال دو داور زدند

دبدبهٔ فتح[۶] دو لشگر زدند

چون امر مطاع : یابنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم ، اقتضای تفاصیل آن مینماید ، حال آنکه جمعی ازاضالیل،باغیهواباطیل طاغیه که کمیت ایشان نا معلوم و بهٔ : «هزارهآغا» موسوم‌اند ، بکثرتعدت و اعداد ، و وفورقوتواستعداد و شوامخ جبال و شواهق تلال مستظهر[۷] و پای در دائرهٔ بغی و عناد نهاده، سراز

۱ـ مج : نصرتی‌که از . مک : نصرتی از .
۲ـ مج : نظر اعاظم خواقین . مک : نظر خواقین .
۳ـ مج : الاقتدار بوده وتاغایت . مک : الاقتدار تـاغایت .
٤ـ مج : بیگانگی بیگانگی و معاوضه . مک : بیگانگی معاوضه .
۵ـ مج : لامیر خسرو . مک . مد : ندارد .
٦ـ مج : فتح دولشگر . مک : فتح لشگر .
۷ـ مج : مستظهر و پای . مک : مستظهر پای .

گریبان بغی وفساد برآورده [1] داشتند واراقهٔ دماء مسلمانان هدروغارت اموال ایشان غنیمت می‌پنداشت ، بنیان ایمان ازساحت سینهٔ ناپاك ایشان منقلع وطرق و سبل بلاد و دیار مسلمانان از شومی تعرض آن بی دینان منقطع گوئی : ان یأجوج و مأجوج مفسدون فی‌الارض ، آیتیَ درشان ایشان نازل شده ، ومواد‌ای : وهم من کل حدب ینسلون ، از نسل بداصل ایشان حاصل آمده ،

للسیدحسن [2] :

بخلق و خلق زشت و بد — بقول و فعل دام و دد

باصل و ذات دون و رد — ببخت و طبع شور وشر

ولا ینقطع غایت قصوی نیت ونهایت قصارای امنیت که همیشه براعلای کلمة اله مقصوراست متوجه استخلاص وارد آن راه [3] و طریق واستیصال آن فریق بی راه وطریق می‌بود ، اما بواسطهٔ مناعت مواطن و متانت مساکن صورت تسخیر و تأسیر ایشان بعید التسهیل و عدیم التیسیر مینمود ، تادرین‌ایام که سپاه بهمن دست تطاول براطلال ودمن گشاده، واز آهن جمد بند برپای رسولان میاه روان نهاده ، بمسامع جلال رسید که وفود جنودتأییدات نامتناهی که همیشه مؤید نصرت‌جاهدان‌سبیل‌الهی و مجاهدان رسوم اوامر ونواهی‌است برگ سرما وثلوج رابرسر آن [4] قوادم یأجوج ومأجوج فرستاده وسلطان‌محمد هزارهٔ ومحمدجهانگیر که‌سداسد ورکن‌اشدآن‌طایفه‌اند شعاب شواهق [5] و مراتع و صعاب مواضع و مرابع باز پرداخته با ده هزار خانه‌وار وبیست هزارجرار [6] کرار که شیاطین کارزارند درنواحی گرمسیرو سواحل [7] هیرمند قشلا میشی [8] نمود‌ه‌اند [9]

۱- مج : برآورده داشتند و اراقهٔ .
مک : برآورد و اراقهٔ .
۲- مج: للسیدحسن . مک . مد : ندارد .
۳- مج : آن راه طریق .
مک : آن راه و طریق .
٤- مج : آن قوم یاجوج .
مک : آن قوادم یاجوج.
٥- مج : شواهق و مراتع وصعاب . مک : شواهق وصعاب.

بقیه پاورقی در ص بعد

آمد زغیب نامهٔ سر بستهٔ بمهر
مضمونش این حدیث که فرصت غنیمت است

در این اثناء در دل میگشت و در خاطر میگذشت که از فرزندان کامکار کفایت این کار از دست که برآید، وعقدهٔ این مهم ۱ مشکل اسنان سنان کدام پر دل گشاید که صدای الهام ربانی وندای هاتف آسمانی در رسید ۲ که:

لمولانا کاتبی:

ای دل سخن زدست ودل بوتراب کن
آباد ساز کعبه و خیبر خراب کن

بنابر آن فرزند ارجمند کامکار قوت باصرهٔ سلطنت و اقتدار مصدوق منطوق: بالبر نستفید الخیر، غیاث السلطنته والدین ۳ سلطان ابوتراب بهادرطول اله عمره فی اجتناب ماینهی ۴ و ارتکاب مایامر ۵، و از اعیان سپاه ظفر پناه مقدم الابطال و الشجعان، سابق الرکب یوم التقی الجمعان، شجاع الدین ذوالنون ارغون بهادر ۶ که در بحر حرب نهنگیست دریا کش ودر مقام طعن و ضرب آتشیست دشمن کش و گردن کش بافوجی از عساکر جرار کینه گزار که بباد حمله کوه گران سنگ را سبک بردارند، و گاهی که آتش وغا بر افروزند بنوك ناوك قبهٔ زرکار خورشید را برسپر لاجوردی افلاك دوزند، بدین امر مأمور گشته،

ع: بساعتی که تولا بدو کنند نجوم

بقیه پاورقی از ص قبل

۶- مج: جرّار کرّار که شیاطین. مک: جرّار که شیاطین.
۷- مج: سواحل قشلامیشی. مک: سواحل هیرمند قشلامیشی.
۸- قشلامیشی: در زبان مغولی کوچ زمستانی بسرزمینهای گرمسیر.
۹- مج: نموده. مک. مد: نموده اند.

۱- مج: مهم مشکل اسنان. مک: مهم اسنان.
۲- مج: در رسید لمولانا کاتبی. مک: دررسید که کاتبی.
۳- مج: والدین سلطان ابوتراب.
مک: والدین ابوتراب.
٤- مج: و ارتکاب مایامر. مک: ومایامر.
٥- از عبارت: بالبر نستفید... تا اینجا اغلب کلمات مخدوش و بی‌نقطه است.
٦- مج: بهادر که در. مک: بهادر در.

متوجه شدند تادر ۱ (پنجشنبه دوم ربیع الثانی) بحکم : و ذاالنون اذ ذهب مغاضباً ، مشارالیه که قدوهٔ طلایع و عمدهٔ حروب و وقایع است ، مسابقت نموده پیشتر از وصول رایت فرزند ارجمند مذکور بدان جماعت ۲ یاغی باغی ملاقی شده ۳ و نیران جدال و قتال را التهاب و اشتعال داده آن زمرهٔ بدکیش چون با او معدود چند بیش ندیده‌اند غافل از آنکه ،

ع: زمایک سوار از هزاره هزار

بر گرد او محیط گشته نقطه کردارش در میان گرفته‌اند، و از هرجانب که حمله میکرد از کشته پشته میساخت،و هرطرف که می‌تاخت ازدشمنان‌لشکری می‌انداخت، آب‌تیغ آتش بارش هر باد پیما را که بگردن‌رسیدی بر خاك هلاك می‌افتاد ،وآتش‌حملهٔ دوزخ شرارش هرمخالف را که دریافتی‌رخت بزاویهٔ هاویه میفرستاد ،

۴مثنوی :

بهر جا که شمشیر در کار کرد
یکی را دو کرد و دو را چار کرد

مقارن این حال فرزند ارجمند مشارالیه بالشکری از رجال ابطال در رسید و تلاطم امواج جنگ و وغا ، ۵[وتراکم افواج فتنه وغوغاء] را بنوعی استعداد داده که ازغلغله ونفیر کوس اسلامیان ، و ولولهٔ شهیق وزفیرآن حرامیان طنین ودوار درطاس‌فلك دوارافتاده ،مرغان‌تیز پر تیر پران که‌از تشنگی‌خون‌اعادی‌دهان باز مانده بودندجزازعیون ابصارمخالفان‌آب‌نمیخوردند،وزاغان کمان که در گوشها منتهز چنین فرصتی بودند غیر از اجسام مردار ایشان طعمهٔ بآشیان نمی بردند ، هر لحظه پیکان سهام خون آشام اخبار : ان الموت‌الذی تفرون‌منه‌فانه ملاقیکم ، بدل ایشان‌میرساند، و هرلحظه خطیب ۶ (تیز زبان‌حسام شدید الانتقام خطبهٔ) بلیغ :یدرککم الموت ولو

۱- مج : تادر فلان روز (؟) بحکم .مک : تا درپنجشنبه دوم ربیع الثانی بحکم .
۲- مج : جماعت باغی . مک : جماعت یاغی باغی .
۳- مج : شد : مک . مد : شده .
٤- مج:مثنوی . مک . مد : ندارد . س : نظم .
٥- عبارت : [و تراکم افواج فتنه‌و غوغاء] از زیادات مج است .
٦- : (تیز زبان حسام شدیدالانتقام خطبهٔ) از زیادات مک میباشد .

کنتم فی بروج مشیده، در ۱ بن گوش ایشان‌میخواند هر چند ازبهر عزیمت سفر مفر می‌جستند جز سقرمقر نمی‌دیدند ، و از هرطرف که گوش میکشیدند جز ندای : فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم ۲ نمی‌شنیدند ، بدین منوال از ابتداء چاشت که آفتاب دولت اسلامیان ارتفاع داشت تانماز خفتن که وقت افول کوکب منحوس آن ظلمهٔ بدکردار بود ، توالی صدمات و تعاقب صولات انقطاع و انفصام ۳ نیافت ، چنانچه هزار و پانصد نفر از دلیران کار و دلاوران آن زمرهٔ اشرار درعرصهٔ معرکهٔ بی‌سر، نعال ۴ پایمال گشتند، آخرالامر بحکم : ان الباطل کان زهوقا ،طاقت‌صولت ۵ دولت فرزند کامکار و بهادران نصرة شعار نیاوردند ، : کحمر مستنفره فرت من قسوره ، پشت داده روی بگریز نهادند ، و بسیار دیگر بعداز فرار طعمهٔ شمشیر و تیر و مقید قید تسخیر وتاسیر شدند ، و تمامی جهات ۶ و اموال و اثقال و احمال ایشان از خیول و بغال و حواشی و حشم و خدم و قاعد و قایم و صامت و سایم بتصرف سپاه ظفرپناه در آمد ، و ابطال‌ابطال ، و افنا واستیصال آن ظلمهٔ جهال بروجهی دست داد که سکان و قطان بلاد و دیار از آفت مخالفت آن سگـان ایمن و مطمئن گشتند .

الحمدلله الذی صدق وعده ونصرعبده .

وصورة قتال و استیصال «نکودر» بلاسودکه مقدمه این فتح همایون ۷ بود، در ازاء باقی فتوحات عظمی و اتفاقات حسنی که روز بروز سمت ظهور و بروز می‌یـابد آنقدر قدر ندارد که‌پرتو التفات برتفاصیل واردات آن باید انداخت ، لله‌الحمد والمنه و منه‌القوه و المنه ،که ازهمه جوانب اسباب فتح و ظفر منتظم‌است ، و شمل احباء واولیاء مشمول عواطف سبحانی متفق و ملتئم و بی محنت مسافتی ، و نقل‌مکانی ، و مس آفتی ، و عطفهٔ عنانی ، بمجرد توجه فوجی از عساکر نصرت مآثر هرروز فتحی

۱ـ مک : در بن گوش . مج : در گوش .

۲ـ مج : الیم بدین . مک : الیم نمی‌شنیدند بدین .

۳ـ مک : انفصام نیافت . مج : انفصام یافت .

۴ـ مک : نعال پایمال گشتند . مج : نعال گشتند .

۵ـ مج : صولت دولت فرزند . مک : صولت فرزند .

۶ـ مک : جهات و اموال . مج : جهات اموال .

۷ـ مج : همایون بود در ازاء . مک : همایون در ازاء .

میسر ، و هرساعت قومی مسخر میگردد ،

۱ مثنوی :

خدایا چو از تست این فتح و کسر
بما فتح ضم دار و باخصم کسر
زکسر آنکه پیشت بود پشت خم
در آن کسر فتح دو گیتی است ضم
ز تو بخشش نصرت و عز و ناز
زما عجز واشکستگی و نیاز

طلایع جنود فتح و نصرت ولوامع سعود فوز وفرصت همواره قادمهٔ مواکب جاه و جلال و لازمهٔ کواکب سعادة و اقبال باد .

اللهم اجعل الحمدلله رب العالمین فاتحة اقوالنا، والصلوة علی محمدخاتم النبیین خاتمته احوالنا ، یا ارحم الراحمین، والسلام ۲ .

۱- مج : مثنوی . مک . مد : ندارد .
۲- مج : والسلام . مک . مد : ندارد .
اغلب کلمات قسمت اخیر این مکتوب در نسخهٔ مج مخدوش و مصحف و بی نقطه است .

ولایت غور

دیگر: ولایت غور [۱] درقدیم الایام عظیم معمور می بوده، عمارات رفیع و قصور بدیع وقلاع [۲] منیع داشته ، وهمیشه نواحی آن دیار ازلوث بدعت وناشایستها پاك می بوده ، و هرگز از آنجا مبتدعی و بد مذهبی پیدا نشده، ومردم آنجا همه پاك دین ونیك اعتقاد باشند ، اگر [۳] چه بکم عقلی و نادانی مشهورند ، واکثرمردم کوه پایها چنین‌اند ، واهل [۴] غور دعوی آن میکنند که درزمان خلافت امیرالمومنین علی کرم‌اله وجهه[۵] تشریف اسلام یافته اند ، و حاکم ایشان از نژاد ضحاك ماران بوده ومنشورحکومت بخط مرتضی علی حاصل کرده[۶] بوده وآن منشوررا داشته‌اند تازمان بهرامشاه ابن سلطان مسعود ، و بدان مباهات میکرده‌اند و بحق محق بوده‌اند.

و نیز بدین مفاخرت دارند که در زمان بنی امیه در جمیع ممالك اسلام بر سرهای منبر براهل‌خاندان رسالت لعنت کردندالاغور که ولاة بنی‌امیه بدان ولایت راه نیافتند . [۷] و این معنی فخرالدین مبارکشاه مروی [۸] نظم کرده است ،

۱- غور : «غور ولایتی است و شهرستان آنرا «آهنگران» خوانند و قریب سی‌پاره دیه از توابع آنجاست ...» نزهة القلوب — ص۱۵٤ لیدن .

ویاقوت مینویسد :«غور بضم اوله وسکون ثانیه‌و آخره راء جبال‌و ولایة بین‌هرات و غزنة وهی بلاد باردة واسعة موحشة و لاتنطوی علی مدینة مشهوره و اکبر مافیها قلعة یقال لها «فیروزکوه» تسکن ملوکهم فیها و منهاکان آل سام ...» معجم البلدان — ج / ۳ ص ۸۲۳ لیپزیك .

۲- مك : و قلاع منیع داشته . مج : و قلاع داشته .

۳- مك : اگرچه بکم عقلی و نادانی موصوف‌اند .

مج : اگر بکم‌عقلی و نادانکی مشهورند .

٤- مج : و اهل دعوی . مك : و اهل غور دعوی .

۵- مج :کرم اله وجهه . مك : علیه‌السلام .

٦- مج :کرده بوده و آن . مك :کرده و آن .

۷- از جمله فضایح اعمال و فجایع دوران فرمانروائی خاندان بیدادگر آل مروان ستمگری و دشمنی شدیدی بوده که در باره خاندان نبوت بویژه نسبت بشخص علی

بقیه_پاورقی در صفحه بعد

۱ مثنوی :

باسلام در هیچ منبر نماند
که بروی خطیبی همی‌خطبه خواند
کـه بـر آل یس بلفظ قبیح
نکردنـد لعنت فصیح و صریح

بقیه پاورقی از صفحه قبل

علیه‌السلام روا میداشته‌اند تاجائیکه بامر خلفاء بنی امیه تامدتها خطبا بر فراز منابر در اقطار مملکت پهناور اسلامی آن زاد مرد بزرگ را لعن و ناسزا میگفته‌اند. و چنانکه اسفزاری میگوید تنها مردم سلحشورو با ایمان غور بودند که از اقتدار و سطوت بنی‌امیه نترسیده و از اجرای‌فرمان لعن در سرزمین و خانمان خویش خودداری نموده و بدین‌امر فخریه ومباهات مینمایند.

یاقوت حموی این فخریه و مباهات را بمردم سجستان نسبت داده است، اما چنانکه پیشتر ذکر آن رفته وی از نواحی سجستان یکی «زمین داور» را بشمار آورده، و بلوك پهناور وکوهستانی غور رانیز جزء زمیند اور دانسته است.

وی درین خصوص مینویسد: « وسجستان منفردة بمحاسن متفردة بمآثر، لعن‌علی‌بن ابی‌طالب رضی‌اله عنه علی منابر الشرق و الغرب ولم یلعن علی منبرها، وامتنعوا علی بنی امیه حتی زادوا فی‌عهدهم ان‌لایلعن‌علی منبرهم احد. وای شرف اعظم من‌امتناعهم من‌لعن اخی‌رسول‌اله علی منبرهم و هو یلعن علی منابرالحرمین مکه و المدینة » معجم البلدان— یـاقوت ج /۳/ص ۴۱ — ۴۵ لیپزیك.

۸- فخرالدین مبارکشاه بن الحسین المرورودی الغوری، از بزرگان رجال و از اجله صدور بوده و در دربار پادشاهان غوری مانند سلطان علاءالدین وپسرش سیف‌الدین و سلطـان غیـاث‌الدین و شهاب الدین بغایت مقرب بوده است.

و در فصاحت بیان و سخنوری و شعر و سخاء و اکرام وفود و قضاء حـاجات مردم « فناء اومحط رحال افاضل و سوقه و مائدهٔ انعام او براصناف مردم عام و میان عفاة وکفاة و صوفی و کوفی وکله دار و عمامه پوش و قلندر و زرق فروش تمیز نبوده وفیروزکوه بوسیلت‌اکرام وانعام اوکعبهٔ زوار و قبلهٔ آزادگان شده بود. »

وی‌تاریخ ملوك غوریه رادر مثنوی به بحرمتقارب‌به‌نظم آورده واشعار متن‌قطعه‌ای از آن مثنوی است و ظاهراً این مثنوی مانند بسیار دیگر از آثار صنادید خراسان از میـان رفته‌است.

نام و شمهٔ از اوصاف و احوال‌وبرخی‌از اشعار و رباعیات اورا نورالدین محمدعوفی درکتاب خود لباب الالباب آورده‌است (لبـاب ـ ج اول — ص ۱۲۵-۱۳۳).

۱- مج : مثنوی . مک . مد : ندارد .

دیار بلندش از آن شد مصون
که از دست هرناکس آمد برون
ازآن‌جنس هرگز در آن کس‌نگفت
نه در آشکارا و نه در نهفت
نرفت اندرو لعنت خاندان
بدین بر همه عالمش فخردان[1]
مهین پادشاهان با دین و داد
بدین فخر دارند بر هر نژاد

و از عجایب غور چشمه‌ایست در « صد بیشه » که آنرا چشمهٔ «بانگ‌نماز» میگویند ، و آب او ایستاده است هرگاه کسی آغاز بانگ نماز میکند آب ازان چشمه روان میشود و نزدیک بیک سرتیر میرود [2] و چون بانگ نماز تمام میشود باز تمام[3] می‌ایستد ، ومن از کسی که آن چشمه رادیده است شنیده‌ام .

و در غور «مسجد لوپاچ» از بقاع متبرکه است ، واز عجایب آنکه از بیرون مسجد از هرطرف دست [4] مردم ببام میرسد و از درون مسجد پنج گز ارتفاع دارد وحال [5] آنکه ته‌مسجد بازمین‌بیرون[6] مسجدمساوی مینماید. وستونهای اورا چندانکه میشمارند چهل عدد یایکی کم یایکی زیاده می‌آید، وچنین گویند که تاغایت عدد آن یقین نشده که چند ستون‌دارد، وخلق بسیار آنجا بزیارت و طلب حاجت میروند.

و از قلاع منیع که بر جبال رفیع واقع است‌قلعهٔ : «خیسار» بوده که بمتانت و حصانت او هیچ جانشان نمیدهند ، و ملوك کرت خراسان را [7] باستظهار آن قلعه می‌داشتند ، و چنگیزخان که لشکرها باطراف ممالک خراسان فرستاد[ه ، و هرشهر

۱ـ مج : [نرفت اندرو لعنت خاندان بدین بر همه عالمش فخردان] از زیادات مج میباشد .
۲ـ مک : میرود و چون . مج : میرود چون .
۳ـ مج : باز تمام می‌ایستد . مک : باز می‌ایستد .
٤ـ مج : دست ببام . مک : دست مردم ببام .
٥ـ مج : وحال‌آنکه ته مسجد . مک: وحال ته مسجد .
٦ـ مک: بیرون مسجد مساوی. مج: بیرون مساوی.
۷ـ مج : خراسان را باستظهار . مک : خراسان باستظهار .

و قلعهٔ که بود بگرفت و بگشاد] ۱ ، برین قلعه دست نیافت ، ۲ [که عقل عقلا از حل عقال آن عاجز و وهم دوربین از تصور وصول بشرفات آن قاصر است] و چون خواست که یکی از فرزندان خود را بالشکری نامزد محاصرهٔ آن کند تا بولایت غور رفته دمار از آن دیار برآورده ، ارکان درگاه و اعیان سپاه او گفتند خیسار حصنی است بغایت حصین و قلعه ایست عظیم محکم و متین که از عهد سلیمان پیغامبر علی نبیناوعلیه الصلوة والسلام هیچ خسرو صاحب سریرو هیچ پادشاه عالیجاه عالم گیر بر فتح آن فایز و کامیاب نگشته، جهت آنکه راهی داردچون چشم ترکان تنگ و چون نظر خورده بینان باریک ، وسعت ساحت و رفعت شان او مانند عرصهٔ امید و همت آزادگان وسیع و رفیع .

۳ لواحد من الفضلاء :

ملوك را ز رسیدن بدو گسست امید
ستاره ۴ را بگشاد درش نبود گمان

ز آفتاب نهاد است افسری بر سر
زجوز هر کمری ساخته بگرد میان

هزار بار زباران بدو زیان نرسد
بجای قطره اگر بارد از هواسندان

اگر لشکری بدانجا ۵ رود و بی حصول غرض و نیل مقصود باز گردد، هیبت پادشاه رالایق وشوکت سپاه را مناسب نمی‌نماید، چنگیزخان لحظهٔ سر بتامل فرو برد آنگاه گفت نقاشان چابک‌دست و مصوران صورت پرست که بدان قلعه رسیده ومداخل و مخارج اورا دیده‌اند هیئت ۶ این قلعه را برصفحه نقش کنند تابر حصینات و عقبات

۱ـ مج : فرستاده وهر شهر و قلعهٔ که بود بگرفت و بگشاد برین قلعه .
مک : فرستاد برین قلعه .
۲ـ عبارت : [که عقل عقلا از حل عقال آن عاجز و وهم دوربین از تصور وصول بشرفات آن قاصر است] از زیادات مج میباشد .
۳ـ عبارت : [لواحد من الفضلاء] از زیادات مج است.
٤ـ مج : ستاره را بگشاد . مک : ستاره بگشاد.
٥ـ مج : بدانجا رود بی حصول . مک : بدآنجا و بی‌حصول .
٦ـ مج : هیئت این قلعه را . مک : هیئت قلعه را .

اواطلاع یابم ، بعد ازآن بمصلحت وقت قیام نموده آید ، استادان مانوی صنعت طرح قلعه را بوضع غریب و شکل عجیب بقلم موی ۱ شکاف رقم زده بنظر باریک بین چنگیزخان عرضه داشتند ، فرصتی دیر در آن هندسهٔ غریب و معقل مهیب بنظر تأمل و تدبر بنگریست وطول و عرض و فراز و نشیب و بروج و مناظر و معاقل آنرا بدیدهٔ اعتبار در آورد ،دانست که برفتح آن قادرو کامیاب شدن چون وفای حسن خوبان ، و نظم اسباب استطاعت جوانمردان نایابست ، و آنچه وجوه سپاه او عرض کرده‌اند بیان‌واقع ، بااصحاب‌رای‌و تدبیرمشورت کرده گفت مصلحت این کارچیست؟ همه گفتند آنچه رای پادشاه جهانگیر که‌آئینهٔ جهان‌نمای ۲ است اقتضا کند عین‌صواب خواهد بود ، پس چنگیزخان فرمود تایرلیغی نوشته بدین منوال که ملک معظم ۳ ملک رکن الدین بداند که منهیان و مخبران بسمع‌ما رسانیدند که‌درمطاوعت ما کمر یگانگی ۴ برمیان بسته دارد ، و در وقت ذهاب و ایاب حشم و خدم ما در نواحی «غور» و نجد و غور آن دیار از گماشتگان و متعلقان او سالم ۵ و ایمن بوده‌اند ،این معنی در حضرت علیای ماازو ستوده و ۶ پسندیده ، و چون فنون فضایل او درامور ملکی و ملکی برضمیرما واضح بود ، حکومت و ملکی «غور» ۷ [و«خیسار» و توابع و ضمایم آن دیـار را] بدو مفوض گردانیدیم ، وفنون ۸ مناسب که رسم و معهود کتابست در قلم آمده ارسال فرمود . چون یرلیغ بملک ۹ رکن‌الدین رسیده ، وظایف

۱- مک : موی . مج : مو .
۲- مج : نمای است . مک . مد : نماست .
۳- مک : معظم ملک رکن . مج : معظم رکن .
٤- مک : یگانگی برمیان بسته . مج : یگانگی بسته .
٥- مج : متعلقان او سالم و ایمن .
مک : متعلقان او ایمن .
٦- مک : علیای ما ازو ستوده و پسندیده .
مج : علیای ما پسندیده .
٧- عبارت : [و«خیسار» و توابع و ضمایم آن دیار را] از زیادات مج‌است.
٨- مج : و فنون که رسم و معهود کتابست در قلم .
مک : و فنون مناسب در قلم .
٩- مج : بملک رکن‌الدین رسیده .
مک : بملک رسیده .

شکر الهی بجا آورده ایلچیان راخشنود بازگردانید، وملک ۱ رکن الدین سالها بسبب آن یرلیغ حکومت آن دیار کرد ، و باقی ملوک کرت راسند شد ، و اعقاب چنگیزخان بحکم آنکه پیش شاهان حرمتی دارد نشانهای قدیم او را امضاء میکردند ، و بعد از چنگیز خان چون قاآن ۲ پادشاه شد و برتخت خانی نشست « طاهر بهادر » و «قرانوبین» را بایالت مملکت غزنین فرستاد، ملک ۳ رکن الدین در موافقت ایشان کوششهای مردانه ۴ کرد ، و پسر خود ملک شمس‌الدین را با خود پیش ایشان می‌برد، واو۵ آثار حمیده و خدمات پسندیده ظاهر میکرد، ۶ [تا همه را دل مایل ملک شمس‌الدین شد]، و او۷ بعد از پدر خود مقام عالی و مرتبهٔ بلندیافت، و ذکر او در محل خود گفته ۸ خواهد شد .

و غزنین: ۹ درایام سابق ۱۰ بس شهری عظیم ومملکتی وسیع و عریض‌بوده، وسعت مداخل و مضافات بسیار دارد ، و تختگاه سلطان ۱۱ محمود سبکتکین بوده و بار و وشهر بندوی را بخشت پخته برآورده بوده‌اند۱۲ ، وغزنین ثغریست در میان

۱- مج : و ملک رکن‌الدین سالها .
مک : و ملک سالها .
۲- مج : قاآن پادشاه شد و برتخت .
مک : قاآن برتخت .
۳- مج : ملك رکن الدین در موافقت .
مک : ملك در موافقت .
٤- مج :کوششهای مردانه‌کرد . مک : کوششهاکرد .
٥- مج : و او آثار حمیده و خدمات . مک : و او خدمات .
٦- عبارت : [تا همه را دل مایل ملک شمس الدین شد] از زیادات مج است .
۷- مج : و اوبعد از پدر . مک : و بعد از پدر.
۸- مج : گفته خواهد شد . مک :گفته شد .
۹- «غزنه بفتح اوله‌وسکون‌ثانیه ثم‌نون، هکذا یتلفظ بهاالعامه والصحیح‌عندالعلماء غزنین ویقال لمجموع بلادها زابلستان وهی مدینة عظیمة و ولایة واسعة من ارض‌خراسان وهی الحدبین خراسان والهند » معجم البلدان ـ ج /۳/ ص ۷۹۸ .
۱۰- مج : سابق بس‌شهری . مک: سابق شهری.
۱۱- مج : سلطان محمود سبکتکین . مک : سلطان سبکتکین .
۱۲- مک . مد : بوده‌اند . مج : بوده .

ترکان و هندوان و اهل خراسان ، و دروی دوازده هزار مدرسه و مسجد بوده [۱] [از اصحاب امام اعظم ابوحنیفه [۲] و امام شافعی رح] [۳]، و درسر میدان غزنین نیزهٔ [۴] سه شاخ بزمین نصب کرده بوده‌اند ، و چنین مشهور بوده که آن نیزهٔ سلطان محمود سبکتکین است و تازمان سلطان سنجر بوده ، سلطان سنجر خواست که آن نیزه را [۵] از غزنین با خود ببرد هیچ چهارپای آنرا برنتوانست داشت .

و شرف آن دیار همین تمام است که شیخ سنائی رح از آنجاست ، کنیت وی ابوالمجد است و نام وی مجدود بن آدم وسنائی تخلص اوست، و شیخ سنائی و پدر شیخ رضی الدین علی لالا [۶] چنانچه مذکور شد پسر عم یکدیگر بوده اند ، و او از اعاظم شعراء متصوفه است ، واکابر مشایخ سخنان ویرا در مصنفات خود بسیار آورده‌اند ، و بدان استشهاد کرده و « حدیقة الحقیقة » [۷] بر حقایق توحید و معرفت وکمال سخنوری و بلاغت او بحقیقت گواهی میدهد، وی مرید خواجه یوسف همدانی روح‌اله روحه است .

۱- عبارت : [از اصحاب امام اعظم ابو حنیفه و امام شافعی رح] از زیادات مج میباشد .

۲-الامام الاعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی الزابلستانی الخراسانی یکی از ائمهٔ اربعه جمهوز و پیشوای اهل رای وقیاس ولادتش درسال ۸۰ ه. درکوفه و وفاتش در ۱۵۰ ه. دربغداد اتفاق شده است .

امام شافعی: ابوعبداله محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان الشافعی المطلبی و هوالاب الرابع لرسول‌اله صلعم والتاسع للامام الشافعی «الامام الثالث من ائمة‌الجمهور الاربعة ، ولد الامام الشافعی بغزة من اعمال عسقلان سنة ۱۵۰ ه وتوفی بفسطاط مصر سنه ۲۰٤ ه ودفن بمقبرة عبدالحکم . گرچه ظهور امام شافعی درخارج ایران بود اما تدوین «مکتب شافعی» وبسط وتوسعه ورواج این مذهب درخراسان بوده ومهم‌ترین مدارس وتأسیسات علمی این مذهب در دو شهر نیشابور ومرو بود و مشهورترین فقهاء شافعیه ازخراسان و بخصوص ازین دو شهر بروز وظهورکرده‌اند . الفهرست — لابن الندیم - طبقات الشافعیة ابن سبکی .

۳- مج : شافعی رح درسر . مک : بوده و در سر .

٤- مج : نیزهٔ سه شاخ . مک : نیزهٔ شاخ .

٥- مج : نیزه را از غزنین باخود ببرد . مک : نیزه را باخود ببرد .

٦- عبارت : [چنانچه مذکورشد] از زیادات مج است .

۷- عبارت : (برحقایق توحید و معرفت وکمال سخنوری و بلاغت او بحقیقت) از زیادات مک میباشد .

[۱]وقتی سلطان محمود درفصل زمستان بعزیمت فتح دیار کفار ازغزنین بیرون آمده بود،وشیخ سنائی درمدح سلطان پرداخته[۲] میرفت بعرض رساند،درراه بدر کلخنی رسیده که یکی از مجذوبان دروی بوده که اورا«لای‌خوار»میگفته‌اند بجهت‌پیوسته‌لای شراب میخورده وازمقام تکلف در گذشته بوده، سنائی آواز ویرا شنیده که ساقی‌خود را میگفته که قدحی پر کن بکوری محمودك سبکتکین تا بخورم ، ساقی گفته محمود پادشاه مسلمان وغازیست «لای‌خوار» گفته که بسیار مردك ناخشنودیست ، آنچه در تحت‌حکم دارد ضبط نکرده میرودتاملکت گیرد ، یك قدح گرفت وخورد ، باز گفت پر کن‌قدحی بکوری سنائیك شاعر، ساقی گفت سنائی مردی فاضل وخوش طبع است گفت اگروی لطیف طبع بودی بکاری روی آوردی که او را بکار آمدی گزافی چند بر کاغذ نوشته که بهیچ کار نمی آید ونمیداند که از برای چکارش آفریده‌اند سنائی چون اورا شنیده حال بروی متغیر شده، وبسبب سخن آن‌لای خوار از خواب مستی بیدار واز خمار غفلت هشیار گشته و بسلوك در آمده. و این رباعیه از سخنان‌حقایق بیان اواست ،

رباعی :

ای نیست شده ذات تو در پردهٔ هست
وی صومعه ویران کن زنار پر است
مردانه کنون چو عاشقان می در دست
گرد در کفر گرد و گرد سر مست

ومولانا نورالدین‌عبدالرحمن‌جامی‌قدس اله روحه درنفحات الانس‌فرموده که شیخ‌سنائی‌را ورای «حدیقة الحقیقة» سه کتاب مثنوی دیگر هست‌هم در بحر خفیف که وزن حدیقةالحقیقة است و قصیدهٔ دارد «رائیه» که آنرا : « رموز الانبیاء و کنوز الاولیاء» نام کرده هم بروزن حدیقه ، و بدایع و لطایف و حقایق و معارف بسیار در

۱ـ عبارت : [وقتی سلطان محموددر فصل .... هردم از همنشین‌ناهموار] اززیادات مج میباشد . ودرنسك وپا این‌مطالب را ندارد .

۲ـ کذا فی‌الاصل . ظاهراً در اصل «در مدح سلطان قصیدهٔ پرداخته » بوده . عبارت نفحات «وسنائی در مدح وی قصیدهٔ گفته بود می رفت » ص ٥٤٨ .

وی مندرج است واین ابیات از ابتدای آنست :

طلب ای عاشقان خوش رفتار
طرب ای نیکوان شیرین کار
تاکی از خانه هین ره صحراء
تاکی از کعبه هین ره خمار [۱]
در جهان شاهدی و ما غافل
در قدح جرعه‌ئی و ما هشیار
بعد از این دست ماودامن دوست
زین سپس گوش ما و حلقهٔ یار

واین دو بیت دیگر هم ازین قصیده است :

گر من از همنشین ناجنسی
گلهٔ میکنم شگفت مدار
آب را بین که چون همی نالد
هر دم از همنشین ناهموار] [۲]

وفاتش در سنهٔ خمس و عشرین و خمسایه گفته‌اند ، و تاریخ اتمام حدیقة [۳] الحقیقه که شیخ سنائی نظم کرده همین است .

و مرقد سلطان محمود و پدرش امیر سبکتکین آنجا است ، ودرزمان سلطان چنان معمور بوده که درکتاب «عجایب العالم» [۴] آورده که هرروزده هزار خروار گنجشک صیادان [۵] باین شهر می‌آورده‌اند [۶] ، و مردم می‌خریده‌اند، هر چند این سخن روی در

۱- نفحات «هین در خمار» .
۲- تا اینجا از زیادات مج میباشد .
۳- مج : حدیقة الحقیقة که شیخ . پا.مک : حدیقة که شیخ.
٤- «عجایب العالم» : تألیف ابوبکر احمد بن ابراهیم العمی البغدادی المتوفی بسال ۳۵۰ ه صاحب کتاب «اخبار السید الحمیری» ، «اخبار صاحب الزنج» «الفرق» و «محن الانبیاء» و غیره . (هدیة العارفین ـ اسماعیل پاشا،ج ۱ص ٦۳ .ایضاح المکنون ج ۲ص ۹۳
٥- مج : صیادان باین شهر . مک : صیادان بشهر .
٦- مج.پا : ومردم می‌خریده‌اند . مک : این جمله را ندارد .

گزافی ۱ دارد اماچون در آن کتاب مسطور بود نقل کرده شد ۲، [و تصویر مؤلف این است که در آن کتاب عدد هزار یالفظ خروار سهو کاتب افتاده که ده هزار گنجشگ یاده خروار بوده باشد تامحال ننماید] .

وآنچه از خزاین و جواهر و رغایب و نفایس سلطان محمود رابدست افتاده ۳ هیچکس را از ۴ سلاطین عرب و عجم نیفتاد و همه را بغزنین آورده وخزانه نهاد ۵، چنانکه دریک مصاف جیپال که پادشاه هند بود ۶ [و اسلاف او از چهار هزار سال باز پادشاهی آن دیار داشته‌اند] پانصدهزار برده ودویست وهشتاد فیل ۷ وازاشیای دیگر مثل این او را بدست آمد، ودر گردن جیپال قلادهٔ یافتند که بصد و هشتاد هزار دینار سرخ قیمت او برآمد . و در دیگر یورش هند از خزانهٔ بت بزرگتر ۸ چندان جواهر ۹ و یاقوت و زمرد و الماس و غیره یافت که کس حساب او نمیدانست ۱۰ و از زر صامت هفت‌هزارهزار درم و از نقره هفت‌هزار و چهارصد من بدست آمد ، و خانهٔ یافتند مثل خانهٔ خشت و گل از نقره ساخته در طول سی گز ۱۱ و در عرض بیست گز و دوستون از زر و دوستون از نقره و امثال این از جهات دیگر آنچه ممکن و مقدور بود سلطان و سپاه او از آن اموال ۱۲ بغزنین آوردند ، و خلایق را فرمان داد تا بنظارهٔ ۱۳ آن غنائم آمدند . و این حال در شهر جمید الاخر سنهٔ تسع و تسعین

۱- مج : گزافی. مک . مد. پا : گزاف .

۲- عبارت : [و تصویر مؤلف ... تا محال ننماید] از زیادات مج است .

۳- مج: افتاد. مک . مد : افتاده .

٤- مج : هیچکس را از عرب .
مک : هیچکس را از سلاطین عرب .

٥- مج : آورد و خزانه نهاد چنانکه . مک : آورده چنانکه .

٦- عبارت : [و اسلاف او از چهار هزار سال باز پادشاهی آن دیار داشته‌اند] از زیادات مج است .

٧- مج : و از اشیاء دیگر مثل این . مک : این عبارت را ندارد .

٨- مج : بزرگتر . مک : بزرگ .

٩- مج : جواهر یاقوت . مک : جواهر و یاقوت .

١٠- مج : و از زر . مک : از زر .

١١- مج : درعرض . مک : ودر عرض .

١٢- مج : و سپاه از آن اموال بغزنین . مک : و سپاه او بغزنین .

١٣- مج : بنظارهٔ آن غنائم آمدند . مک : بنظاره آمدند .

و ثلثمایه بود. ۱ و ازغزنین حالا ۲ «چلغوزه» و «پودنه» بممالک می‌برند.

دیگر: «غرجستان» ۳ ولایتی است ۴ متین باکوههای محکم، و حصون و ثغور استوار دارد، و میوه‌های خوب از: سیب، وامرود، و انجیر، وانار، وجوز بسیار از آنجا حاصل میشود. و مردم آنجا بغایت سخت جان و کوه رو و درشت ۵ خوی باشند، و نخچیر بسیار صید میکنند.

۶ و از بدایع وقایع آنجا قصهٔ فیروز بن یزجرد بن بهرام است، و خوشنواز که پادشاه غرجستان وطخارستان و بلخ بوده، و آن واقعه در تاریخ محمد بن جریر طبری برین‌وجه است که: یزدجرد را دو پسربود مهتررا «فیروز»و کهتر را«هرمز» نام، ۷و سجستانرا بفیروز داده بود که‌آنجا می‌بود و هرمز را باخود میداشت، چون یزد جرد بمرد هرمز خز این و ممالک بگرفت و قایم مقام پدر شد، فیروز التجا

۱ـ مج: ثلثمایة بود. مک: ثلثمایة

۲ـ چلغوزه: درخت صنوبر. بار آنرا نیز گویند. فرهنگ آنندراج.

پودنه: رستنی معروف. و بودانه بباء موحده تحتانی مضموم نام تخم دوائی است فرهنگ برهان. آنندراج.

۳ـ غرجستان: «غرشستان: بالفتح ثم‌السکون و شین معجمة مکسورة و سین‌مهمله و تاء مثناة من فوق و آخره نون هی‌ولایة هرات فی غربیها والغور فی‌شرقیها ومروالروذ عن شمالیها و غزنة عن جنوبیها. والعوام یسمونها (غرجستان)، و ملوکها (مرزبان)الی الیوم یخاطبون بالشار (شیر غرشستان) و هی ناحیة واسعة کثیرة القراء، ویرتفع منهاارز وزبیب کثیر یحمل‌الی البلدان» (معجم‌البلدان ـ ج ۳ ص۷۸۵ ـ ۷۸٦. مسالک الممالک ابن خرداد به. احسن التقاسیم مقدسی).

٤ـ مج: ولایتی متین؛ مک: ولایتی است متین.

٥ـ مج: خو. مک. مد: خوی.

٦ـ داستان فیروز و خوشنواز درکتاب «اخبارالطوال» ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری. ص ٦۰ ـ ٦۲ چاپ‌لیدن. وکتاب «عیون‌الاخبار» تألیف ابی محمد عبداله بن مسلم بن قتیبة الدینوری متوفی بسال ۲۷٦ ه نقلا ازکتاب «سیرالملوک» ترجمه «خدای نامک» ـ ج/۱ص۱۱۷ـ ۱۲۱. ودرکتاب «غرراخبارملوك الفرس وسیرهم» تألیف ابو منصور عبدالملک‌الثعالبی‌النیشابوری ص ۵۷۲ـ۵۸۳ چاپ زوتنبرگ ـ پاریس. به تفصیل ولی بااختلافاتی‌مذکور است.

۷ـ مج: سجستانرا. مک. مد: وسجستانرا.

بخشنوازبرد ، وازبرادر شکایت کرد ، ¹[وگفت برمن تغلب میکند وملک‌حق‌منست که‌او گرفته] ، خشنواز اورا اکرام ² بسیار نمود ، وولایت³ «طالقان» اورا ارزانی داشت ، چون چند وقت ⁴ برین بگذشت هرمز بامردم ظلم و ستم پیش گرفت ، اهل پارس‌ازوی‌متنفرشدند⁵ وگریزان گشته پیش‌فیروز می آمدند⁶بطالقان ، تاخلقی بیش از حد ⁷ آنجا جمع‌شدند ، خشنوازچون ازاین‌حال خبریافت فیروز راگفت‌خدای‌تعالی بربندگان خودستم نه‌پسندد و عاقبت ظلم شوم است و ملک باجور و تعدی بقای⁸ ندارد ، فیروزرا سپاه داد تا ⁹ برفت و بابرادرحرب کرد و اورا بکشت و ملک‌ایران اورا ¹⁰ مسخر و مسلم گشت ، ¹¹ پس او سپاه خشنواز را باعزاز و اکرام و رعایت وانعام تمام ¹² بملکشان باز فرستاد ، و بعداز آن ¹³ فیروز آئین نیکو وطریق‌عدل ¹⁴ ورافت پیش گرفت، ¹⁵ [و مملکت براو قرارگرفت، تا] در اثنای این حال‌خشنواز

١- مج : عبارت :[وگفت برمن تغلب میکند و ملک حق منست که او گرفته] از زیادات پاومج است .

٢- مج : اکرام بسیار نمود . مک : اکرام نمود .

٣- طالقان : بلدتان احداهما بخراسان بین مرو الرود و بلخ بینهما و بین مروالروذ ثلث مراحل . وقال الاصطخری : اکبر مدینة بطخارستان طالقان و هی مدینة فی مستو من الارض علی شاطی جیحون »(معجم البلدان - یاقوت ج/٣/ ص٤٩٢ — ٤٩١. المسالک و الممالک — اصطخری لیدن) .

٤- مج : وقت برین بگذشت هرمز بامردم ظلم .
مک : وقت هرمز ظلم .

٥- مج : شدند وگریزان گشته‌پیش . مک : شدند پیش .

٦- مج : آمدند بطالقان تاخلقی . مک ، مد : آمدند تا خلقی .

٧- مج : از حد آنجا جمع . مک: از حد جمع .

٨- مج : بقای . مد . مک : بقا .

٩- مج : تابرفت وبا برادز . مد. مک : تابابرادر .

١٠- مج : او را مسخر و مسلم . مد . مک : اورا مسلم .

١١- مج : گشت پس اوسپاه . مک : گشت وسپاه .

١٢- مج : تمام بملکشان باز فرستاد . مک : تمام باز فرستاد .

١٣- مج : بعد از آن فیروز آئین . مک : بعد از آن آئین .

١٤- مج : عدل ورافت پیش . مک : عدل پیش .

١٥- مج. پا : و مملکت بروقرار گرفت تا . مک : این جمله را ندارد .

ستمگری آغاز نهاد و برمردم ۱ ملک خویش رسم جور۲ و بیداد ظاهر کرد، ومتابعت قوم لوط پیش آورد، وبفعلهای بداقدام نمود، و هر کس راپسری نیکوروی بودمیکشید ۳[و پیش خود ملازم میساخت]، و رعیت او بدین سبب ۴[بیشتر از وی متنفر گشتند و از دیار]او گریخته ۵ وبسوی فیروزمی آمدند، و زنهار میخواستند ۶، [واز دست ظلم او استغاثه مینمودند]، فیروز چند نوبت بخشنواز پیغام فرستاد و گفت ترا برمن حق است، اما۷حق حق تعالی از همهٔ ۸ حقها بیشتر ۹ و پیشتر است، ۱۰ این خلق از دست تو پیش من بفریاد می آیند اگر دست از ظلم و ستم ۱۱ و افعال بد بازداری فهوالمراد، والابحرب توسپاه فرستم، خوشنواز التفات بسخن او نکرد ۱۲ و نصیحت او نشنید تاچند سال برین بگذشت، مردم هیاطله که رعیت خوشنواز بودند بردرگاه فیروز ۱۳ بسیار جمع آمدند، پس فیروز سپاه جمع کرده باهنگ جنگ خوشنواز عزیمت

۱- مج: مردم ملک خویش رسم. مک: مردم رسم.
۲- مج: جورو بیداد ظاهر. مک: جور ظاهر.
۳- مج: و پیش خود ملازم میساخت.
مک: این عبارت را ندارد.
٤- مج: بیشتر ازوی متنفر گشتند و ازدیار.
مک، مد: این عبارت را ندارد.
٥- مج: گریخته بسوی. مد. مک: گریخته و بسوی.
٦- مج: واز دست ظلم او استغاثه مینمودند.
مد. مک: این عبارت راندارد.
٧- مج: اما حق تعالی. مک: اما حق حق تعالی.
٨- مج، همهٔ حقها بیشتر.
مک: همه بیشتر.
٩- مج: بیشتر و پیشتر است. مک: بیشتر است.
١٠- مج: عبارت: [این خلق ازدست توپیش من بفریاد می آیند] از زیادات پا و مج است.
١١- مج: و ستم و افعال بد بازداری. مک: و ستم بازداری.
١٢- مج: اونکرد و نصیحت اونشنید تاچند.
مک: اونکرد تاچند.
١٣- مج: فیروز بسیار جمع آمدند پس فیروز سپاه جمع کرده باهنگ.
مک: فیروز جمع آمدند فیروز باهنگ.

نمود ، تا بسر بیابان «درون» رسید که در نواحی مرو است ، خوشنواز [1] سپهداران وسرهنگان خود راحاضر آورده [2] گفت سپاه ما باسپاه ایران مقاومت نمی‌تواند کرد[3] [و مارا با ایشان حرب کردن مصلحت نیست] تدبیر این واقعه چیست ؟ یکی [4] از سرهنگان او که مردی بود پیر وسال فراوان یافته [5] بخشنواز گفت ای ملک اگر با من عهد کنی که اهل و عیال مرا نیکوداری و ایشانرا [6] توانگر گردانی من جان خود را فدا کنم و آن سپاه را هلاك سازم ، گفت بچه طریق ؟ گفت : بفرمای تا دست و پای مرا ببرند و در کنار بیابان که سمر فیروزست بیندازند تامن او را به بیابانی برم که [7] او و سپاه او اکثر در آن بیابان بی پایان طعمه مرگ شوند ، [8] [من نیز اگر کشته شوم یا بمیرم رواست] ، خشنواز گفت بعد از آنکه تو [9] نمانی از فتحی که مرا باشد تراچه فایده خواهد بود ؟ گفت من [10] پیر شده‌ام و جهان بسیار دیده‌ام [11] و لابد بخواهم مرد ، چنان خواهم که چون از عالم بروم کاری کرده باشم که ازمن نامی بماند ، و فرزندان واعقاب من بعد از من بفاقه‌وحاجتمندی در نمانند ، پس خشنواز فرمود تابمدعای او عمل نموده ، و او را مثله کرده در بیابان انداختند ، چون فیروز بدآنجا [12] رسیده اورا گفتند اینجا مردیست دست و پای

۱- مج : خشنواز سپهداران و سرهنگان .
مک : خشنواز سرهنگان .
۲- مج : آورد گفت . مک . مد: آورده گفت .
۳- عبارت : [ومارا با ایشان حرب کردن مصلحت نیست] اززیادات مج و پا میباشد.
٤- مک : چیست ؟ یکی ازسرهنگان .
مج : چیست ؟ از سرهنگان
٥- مج : یافته بخشنواز گفت . مک : یافته گفت .
٦- مج : نیکوداری و ایشانراتوانگر .
مک : نیکوداری توانگر .
۷- مج : برم که او و سپاه او اکثر بیابان مرگ شوند . پا : که اواکثر بیابان مرگ شوند . مک : برم که سپاه او بیابان مرگ شوند ؟ کذا اصلاح قیاسی.
۸- مج : عبارت : [من نیز اگر کشته شوم یا بمیرم رواست] از زیادات پا و مج است .
۹- مج : بعد از آنکه تو نمانی . مک : بعد از آنکه نمانی .
۱۰- مک : گفت من پیر . مج : گفت پیر .
۱۱- مج : و جهان بسیار دیده‌ام . مک : این عبارت را ندارد .
۱۲- مج : رسیده اورا گفتند . مک . رسید گفتند .

بریده افتاده ، فیروز او راپیش خود خواند ، واحوال او پرسید نام و لقب خودرا [۱] باز گفت ، درلشکر فیروز او را بسیار کس میشناختند ، [۲] [از آن مردم که از ولایت خشنواز بتظلم آمده بودند] گفتند این از سرهنگان بزرگ [۳] خشنواز است ، پس این شخص فیروز را [۴] گفت که [۵] من خشنواز را از ستم و بیراهی منع کردم [۶] و گفتم از خدای بترس و ازملک ایران اندیشه کن که باسپاهی ترا بسر آید که ترا [۷] طاقت او نباشد [۸] و این دولت تو بسر آید، بدین جهت برمن خشم گرفت و مراچنین عقوبتی کرد [۹] [و فرمودتادرین بیابانم انداختند که بخواری بمیرم]، فیروز [۱۰] را بروی رحم آمد و گفت دل تنگ مدار که ترا باخویشتن [۱۱] ببرم و بااو حرب کنم واورا بکشم [۱۲] و ترا بخان و مان تو رسانم، [۱۳] [آنشخص فیروز را دعا کرد و] گفت ای پادشاه بدین مرحمت که در حق من فرمودی [و این نیت نیکو که در پیش داری] [۱۴] ترا برمن

۱- مج : خودرا باز گفت . مک : خود گفت .

۲- عبارت : [ازآن مردم که از ولایت خوشنواز بتظلم آمده بودند] اززیادات پاو مج است .

۳- مک : سرهنگان بزرگ خشنواز . مج : سرهنگان خوشنواز .

٤- مج : شخص فیروز را گفت . مک : شخص گفت .

٥- مج : گفت که من . مک : گفت من .

٦- مج : از ستم و بیراهی منع کردم . مک : این عبارت راندارد .

٧- مج : که تراطاقت . مک : که طاقت .

٨- مج : و این دولت تو بسر آید . مک : این عبارت را ندارد .

٩- عبارت : [و فرمود تا درین بیابانم انداختند که بخواری بمیرم] اززیادات پاو مج است .

١٠- مج : فیروز را بروی رحم آمد و گفت . مک : فیروز گفت .

١١- مج : خویشتن . مک . مد : خویش .

١٢- مج : و اورا بکشم . مک : این جمله را ندارد .

١٣- مج : تورسانم آنشخص فیروز را دعا کرد و گفت . مک : تورسانم گفت .

١٤- مج : و این نیت نیکو که در پیش داری ترا .
مک : این عبارت را ندارد .

حقی حق است ۱ [که بجان خدمت تو کنم] و ۲ (برمن واجب شد که) حق تو بگذارم، اکنون میان تو و خشنواز از این راه که تو میروی بیست روز مسافت است، تارسیدن تو بآنجا او سپاه جمع خواهد کرد، و بحرب پیش خواهد آمد، ۳ [و گاه حرب را خطرها است تاظفر کرا باشد] من درین بیابان راهی میدانم پس از پنج روز ترا بسروی رسانم که وی را بگیری ۴ و مجال جنگ نیابد، اما درین راه آب نیست ۵ غیر از آنکه پنج روزه آب برمی ۶ باید گرفت ۷ هیچ خطر وزحمتی ندارد، فیروز را این رای موافق آمد و بااو پنجاه هزار مرد مقاتل ۸ محارب بود، و فرمود تا پنج روزه آب برگیرند، بعضی مردم فیروز رانصیحت کردند که ۹ ای ملك این مرد محل تهمت است ۱۰ و اعتماد را نشاید ۱۱ [ودر بیابان نامعلوم در آمدن خطر بزرگ دارد شاید که خشنواز مکری کرده باشد و غدری اندیشیده تا مارا از راه بگرداند ودربیابان هلاك کند]، فیروز قبول نکرده سخن هیچ کس را استوار نداشت .

۱- مج : که بجان خدمت تو کنم. مك : این عبارت را ندارد .

۲- عبارت : (برمن واجب شد که) ازز یادات مك میباشد .

۳- مج : و گاه حرب را خطر هاست تاظفر کرا باشد . مك : این عبارت را ندارد .

٤- مج : بگیری و مجال جنگ نیابد اما دراین . مك : بگیری اما دراین .

٥- مج : نیست غیر از آنکه پنج روزه . مك : نیست پنج روزه .

٦- مج : آب برمی باید گرفت . مك : آب باید گرفت .

۷- مج : گرفت هیچ خطر وزحمتی ندارد فیروز . مك : گرفت فیروز .

۸- مج : مقاتل محارب بود و فرمود . مك : مقاتل بود فرمود .

۹- مج : کردند که ای ملك این مرد . مك : کردند که این مرد .

۱۰- عبارت : (و اعتماد را نشاید) از زیادات مك میباشد .

۱۱- عبارت : [ودر بیابان نامعلوم در آمدن خطر بزرگ دارد . . . . . . و دربیابان هلاك کند] از زیادات مج است .

سعدی [۱] :

خدا کشتی آنجا که خواهد برد
اگر ناخدا جامه بر تن درد

و گفت : اگر خشنواز مکری کرده [۲] باشد این شخص را چه ضرورت است که دست و پای [۳] در میان نهد و خودرا بدست هلاکت [۴] دهد و پایمال و بال و نکال گرداند [۵] ، و اگر ما هلاك شویم بعد از آنکه این شخص مرده باشد او را چه فایده حاصل آید ، پس فیروز باتمامی سپاه راه بیابان گرفت ، این شخص او را ببرد بدشوارترین راهی و درازترین بادیهٔ ، بیابانی [۶] بی‌پایان که اثر طوفان آتش سموم از تنور گردبادش بکرهٔ اثیر میرسید، ودیدهٔ پرآب [۷] تشنهاء پشتهای‌آن‌صورت هلاك در آینهٔ سراب معاینه [۸] میدید ،

سلمان :

هوایش ز فرط حرارت بحدی
که چون موم گشته دل سنگ ذایب
مزلزل زمین از ریاح عواصف
مستر هوا از غبار غیاهب

همچنین میرفتند تاپنج‌روز و شش را [۹] بهیچ جا نرسیدند [۱۰] [ده روز گذشت

۱- مج .پا: فیروز قبول نکرده سخن هیچ کس‌را استوارنداشت، خداکشتی‌آنجا ......
مک : فیروز قبول نکرد. سعدی : خدا کشتی آنجا ....
۲- مج :کرده باشد این . مک :کرده این .
۳- مج : و پای در میان . مک . و پادر میان .
٤- مج : هلاك . مک . مد : هلاکت .
٥- مک . مد : گرداند . مج : گردد .
٦- مک : بیابانی بی‌پایان که‌اثر . مج : بیابانی که اثر .
۷- مک : پرآب تشنهاء پشتهای . مج : پرآب پشتهای .
۸- مج : معاینه میدید ، بیت : هوایش ....مک : معاینه دید ، سلمان : هوایش ....
۹- مج : و شش را بهیچ . مک . و شش بهیچ .
۱۰- عبارت : [ده روز گذشت و پانزده روز نیز .... حروف چشمهٔ آفتاب نمیدیدند] اززیادات‌مج ، پامیباشد .

و پانزده روز نیز برآمد که روی آبادانی ندیدند و آب ایشان تمام شده بغیر از خون دیده لب‌تر نمیکردند و نشان‌آب جز در حروف چشمهٔ آفتاب نمیدیدند] فیروزخواست که آن شخص را بکشد باز اندیشید که از جرعهٔ خون حرارت تشنگی را چه تسکین توان داد ، ۱ [شاید که از بهر جان خویش بهرصورت که باشد مارا بجائی بیرون برد] ، ۲ و آن مرد همچنان ایشان را می‌برد ، ۳ [و هر روز بهانهٔ می‌آورد و امروز وفردا وعده میداد] تابیست روز ۴ تمام شد ، ومردم بسیار بمردند ، فیروز ۵ متحیر گشته دل بر هلاك نهاد و بقیهٔ که از سپاهش مانده بود جمع کرد و گفت : هر چند من فرمان شمانکردم شمانصیحت از من دریغ مدارید که ۶ این بلا همه راشامل‌است۷ [مقرر است که اگر بمیرم ازشما کسی زنده خلاص نخواهد یافت ، همه را مرگ‌در پیش است ،] آخرالامر گفتند حیلهٔ ما آنست که ۸ برویم و خود را پیش اندازیم۹ که [اگر همین جا باشیم یا باز گردیم بهرحال از مردن چاره نیست پس پیش باید رفت که اگر بیم هلاك است امید نجات نیز هست] شاید که ره بجائی بریم و اگر بمیریم کوشش خود کرده‌باشیم ، فیروز باشرذمهٔ که مانده بود روان شده بعد از سه روز ۱۰ دیگر بآبادانی رسیدند ۱۱ در حدود ولایت خشنواز ، و از پنجاه‌هزار مرد ۱۲

۱ـ عبارت :[شاید که از بهر جان خویش بهرصورت که باشد مارا بجائی بیرون‌برد] از زیادات مج میباشد .

۲ـ مج : آن مرد . مک . مد : و آن مرد .

۳ـ عبارت : [و هرروز بهانهٔ می‌آورد و امروز و فردا وعده میداد] از زیادات مج میباشد .

٤ـ مج : روز تمام شد و مردم . مک : روز و مردم .

٥ـ مج : فیروز متحیر گشته دل . مک : فیروز دل .

٦ـ مک : که این بلا . مج : که بلا .

۷ـ عبارت : [مقرر است که اگر بمیرم ازشما کسی زنده خلاص نخواهد یافت ، همه را مرگ در پیش است] از زیادات مج میباشد .

۸ـ مج : که برویم و خود را . مک : که خود را .

۹ـ عبارت : [اگر همین جاباشیم یا باز گردیم بهر حال .... امید نجات نیز هست] از زیادات مج است .

۱۰ـ مج : روز دیگر بآبادانی . مک : روز بآبادانی .

۱۱ـ مج : رسید در حدود . مک : رسیدند در حدود .

۱۲ـ مج : مرد که بااو بودند از هزار . مک : مرد از هزار .

که با او بودند از هزار کمتر مانده بود ۱ [دیگر همه مرده ، پس گفتند مارا هیچ چاره نیست جز آنکه بزنهار خشنواز رویم و خودرا بدوسپاریم شاید رحم کند وجان مارا ببخشد و الا هرجا که رویم مارا بگیرد] ، پس فیروز رسولی بخشنواز فرستاد و از گناه خود اظهارندامت و خجالت کرده عذر خواست ، ۲ و خشنواز بعداز ملامت بسیار ۳ وشرح حقوق و رعایتهای سابقهٔ خود نسبت بفیروز گفت او را خدای تعالی گرفته است که حق نیکوئیهای من نشناخته ، و آن مردی که شما را ۴ بدان بیابان برده وسر گردان ساخته من نمی‌شناسم ۵ و احوال او ازشما میشنوم ۶ او فرشتهٔ بوده ۷ است بدان صورت که‌شمارا راه هلاك نموده، امروز چون مکافات خود ۸ ازحق‌تعالی یافتید ، و عذر میخواهید ۹ از شماعفو کردم ، و زینهار دادم، اگرفیروز بامن‌عهدی کند که دیگر بجنگ من قصدنکند ، و سپاه بدیار من نفرستد، و ۱۰ هیچ دشمن مرا یاری نکند ، او را بملك او باز فرستم ، ۱۱ و بجای فرزند خود دانم ، پس طعام و هدیهٔ بسیار وفرش و اوانی بی‌شمار وستور واسباب معاش پیش‌فیروز فرستاد و گفت همانجا ۱۲ باشد تامن بسرحد دیار خود ۱۳ فرستم که منارهٔ بسازند پس اورا بپای ۱۴

۱ـ عبارت : [دیگرهمه مرده پس گفتند ...و الا هرجا که‌رویم مارابگیرد]اززیادات مج میباشد .

۲ـ مج : خشنواز . مك : وخشنواز .

۳ـ مج : بسیار و شرح حقوق و رعایتهای . مك : بسیار و رعایتهای .

٤ـ مج :که شمارا بدان بیابان برده و سر گردان . مك :که شمارا سر گردان .

٥ـ مج : من نمی‌شناسم . مك : من‌شناسم .

٦ـ مج : و احوال او و از شما میشنوم . مك : این عبارت را ندارد .

٧ـ مج : بوده است بدان. مك : بوده بدان .

٨ـ مج : خود از حق تعالی یافتید . مك : خود یافتید .

٩ـ مج : میخواهید از شما عفو . مك : میخواهید عفو .

١٠ـ مج : و هیچ دشمن . مك : و دشمن .

١١ـ مج : فرستم و بجای فرزند خود دانم پس . مك : فرستم پس .

١٢ـ مج : گفت همان باشد . مك : گفت همانجا باشد .

١٣ـ مج : فرستم که‌منارهٔ . مك : خود منارهٔ .

١٤ـ مج : بپای آن مناره . مك : بپای مناره .

آن مناره برند تاسوگند ۱ خورد که از مناره بدین طرف ۲ ملک من هرگز قصد نکند و سپاه نفرستد ، رسول آمد و پیغامها ۳ بفیروز رسانید ، فیروز حیاتی یافت ، ۴ وازبیم کشتن ایمن گشت ، آنگاه خشنواز فرمود تا در سرحد ملک او منارهٔ ساختندازسنگ ۵ (و روی گداخته بروی ریختند که یکپاره شد) ، و شش ماه در آن کار کردند و ۶ [در هرماهی ازبرای فیروز هدیه ها فرستاد و او را دلداری وتسلی میداد] ، چون ۷ مناره باتمام رسید خشنواز امرا و سرهنگان و علماء ۸ و حکام ولایت خود را پیش فیروز فرستاد تا اورابپای آن مناره بردند، ۹ [وتمامی سپاه اورا حاضر آوردند] و۱۰ او را عهد دادند که ۱۱ هرگز از آن سوی مناره نگذرد و عهد را نشکند ، و عهد نامه برین‌منوال بنوشتند۱۲ [و مردم راگواه گرفتند وشهادة برآن خطنهادند]. بعداز آن خشنواز مال بسیار وهدیه های‌شایسته بفیروزفرستاد ۱۳ و اورا رخصت معاودت داد، و فیروز را از این حالت ۱۴ [که مغلوب و منکوب‌از آنجا بازگشت] سخت عارآمد،

۱- مج : سوگندکه از . مک : سوگند خوردکه از .
۲- مج : طرف ملک من هرگز . مک : طرف هرگز .
۳- مج : و پیغامها بفیروز رسانید حیاتی . مک : و پیغامها رسانید فیروز حیاتی .
٤- مج : وازبیم‌کشتن ایمن گشت . مک : این‌عبارت راندارد .
۵- عبارت : (و روی گداخته بروی ریختندکه یکپاره شد) از زیادات مک‌است.
٦- عبارت : [در هرماهی از برای فیروز هدیها فرستاد و او را دلداری و تسلی میداد] از زیادات مج میباشد .
۷- مج : چون مناره باتمام رسید خشنواز امراء . مک : چون باتمام رسید امراء .
۸- مج : و علماء و حکام ولایت . مک : و علماء ولایت .
۹- مج : و تمامی سپاه او را حاضر آوردند . مک : این عبارت را ندارد .
۱۰- مج : و او را عهد . مک : و عهد .
۱۱- مج : که هرگز از آن سوی مناره . مک : که از مناره .
۱۲- عبارت : [و مردم را گواه گرفتند و شهادة بر آن خط نهادند] از زیادات مج است .
۱۳- مج : فرستاد و او را رخصت . مک : فرستاد رخصت .
۱٤- مج : که مغلوب و منکوب از آنجا بازگشت .
مک : این عبارت را ندارد .

و بغایت تنگدل می‌بود ، ۱ [هر چند سپاه او میگفتند این ملک بس نیکوئی در بارهٔ ما کرد که جان تو و از آن مارا ببخشید ، و چندین رعایت ما نمود ، و او خاموش میبود تابملک خود بنشست‌و] چند سال بگذشت هیچگونه آن عار را تحمل‌نتوانستی کرد ، وبساختن اسباب حرب ۲ خوشنواز مشغول شد ۳ و یکسال بتهیهٔ آن اشتغال داشت . هرچند دانایان ۴ و سرهنگان و اعیان درگاه او را گفتند ۵ [شکستن عهد و میثاق لایق دولت پادشاهان نیست] خدای تعالی نقض عهد نمی پسندد و نتیجهٔ نیک نمی‌دهد و سپاه‌ترا نیز یاری‌نخواهدداد ، ۶ و از تو نفرت خواهند ورزید،فیروز گفت من حیله کنم که سوگند من دروغ نشود، پس ۷ سپاه جمع کرده باصد هزارمرد و پانصد فیل ۸ برفت تا بدان موضع که مناره بود ۹ [و آنرا ازسنگ ساخته بودند وروی گداخته‌بروی ریخته‌تایکپاره شده ، فیروز گفت سوگند خورده‌ام که از مناره بدان طرف‌نروم واین‌مناره را ویران نشاید کرد، پس‌بفرمود تا] آن‌مناره‌رادرست ۱۰ بزمین افکندند ، و گردونها ترتیب کرده مناره را برآن نهادند و برفیلان بستند ، و پنجاه فیل و سیصد مرد جهت این کار تعیین یافت تاآنرا از پیش سپاه میکشیدند ،

۱- عبارت : [هرچند سپاه اومیگفتنداین ملک ... تا بملک خود بنشست‌و]اززیادات مج میباشد .

۲- مج : حرب خوشنواز مشغول . مک : حرب مشغول .

۳- مج : و یکسال بتهیهٔ آن اشتغال داشت . مک : این عبارت را ندارد .

۴- مج : دانایان وسرهنگان و اعیان . مک : دانایان و اعیان .

۵- عبارت : [شکستن عهد و میثاق لایق دولت پادشاهان نیست و] از زیادات مج میباشد .

۶- مج : و از تو نفرت خواهند ورزید . مک : این عبارت را ندارد .

۷- مج : پس سپاه‌جمع کرده باصد. مک : پس باصد .

۸- مج : فیل برفت تا بدان . مک : فیل تا بدان .

۹- عبارت : [وآنرا از سنگ ساخته بودند و روی .... ویران نشایدکرد ،پس‌بفرمود تا] از زیادات مج میباشد .

۱۰- مک : مناره را درست بزمین . مج : مناره را بزمین .

وفیروز از عقب‌میرفت ، چون خشنواز این خبر بشنید لشکر خودفراهم آورده بسرحد بلخ و طخارستان آمد ولشگر گاه زد ، و چون‌دانست که بحرب حریف فیروزنیست[۱] فرمود تا از پس لشگر گاه اوجوی کندند ده ارش بالا و بیست ارش پهنا و آنرا پر آب کردند و روی او را بچوبهای ضعیف و خاشاك بپوشیدند و خاك بروی پاشیدند و پنهان ساختند، وراهی گذاشتند باریک و سپاه اوبدان راه می گذشتند، وچون‌فیروز برسید در برابر لشگر گاه اوفرود آمد ، پس خشنواز بمیان هردو لشکرآمد وفیروز را [۲] بیرون‌طلبید تادر مقابل او آمد و نصیحت چندکرد فیروز قبول‌نکرد و گفت از حرب چارهٔ نیست و هردو باز گشتند، چون شب درآمدخشنواز از آن راه باریک از جوی بگذشت وقریب بیک فرسنگ دور رفت و فرود آمد ، فیروز چون خشنواز و جنود او را در برابر ندید پنداشت که بهزیمت رفته با خاصگیان خود سوار شد [۳] والتفات بسپاه نکرد و بتاخت چون‌بدان جوی رسیدندچوبهای ضعیف‌بشکست و فیروز باخلق بسیار درآن گور کنده افتادند و [۴] هلاك‌شدند ،خشنواز باز گشت ، وبسیاری[۵] دیگر را از سپاه فیروز بکشت و اسیر گرفت ، [۶] [بعداز آن بکنار جوی آمد] و فیروز را بجر ثقیل از آن جوی مرده بر کشیدند و بگورستان فرستاد، و بربازوی فیروز تعویذی بسته یافتند که تذکرهٔ گنجهای او بوده خشنواز آنرا [۷] از بازوی او بگشاد و آن گنجها بدست آورد [۸] وسالم و غانم بجای خود باز گشت[۹] .

۱ـ مک : نیست فرمود تا از . مج : نیست تا از .

۲ـ مج : فیروز را بیرون طلبید . مک : فیروز را طلبید .

۳ـ مج : سوار شد و التفات سپاه نکرد . مک : سوارشد التفات بسپاه نکرد.

٤ـ مج : افتادند و هلاك . مک : افتادند هلاك .

٥ـ مج : و بسیاری دیگر . مک : و بسیار دیگر .

٦ـ مج : بعد از آن بکنار جوی آمد . مک : این عبارت راندارد .

٧ـ مج : آنرا از بازوی او بگشاد . مک : آنرا بگشاد .

٨ـ مک : آورد و سالم . مج : آورد سالم .

٩ـ این‌داستان افسانه‌مانند مطابق باروایت‌محمدبن‌جریر طبری‌است‌که‌تاریخ‌ساسانیان را از یک مشت مجاهیل نقل‌کرده و بقصد اهانت خاندان ساسانی اکذوبه‌هائی بر آن پیرایه کرده‌است. اما دوتن از نویسندگان فاضل خراسان اعنی : ابی محمد عبداله بن مسلم بن

بقیه پاورقی درصفحه‌بعد

دیگر : از توابع هرات قصبات و ولایات مثل : ۱ ابیورد ، و نسا، و بازر ۲ وجیهان ، و ارغینان ، و بیار ۳ ، و سیمند ، و جاجرم و غیرها بسیار است که اگر بتفاصیل آن شروعی رود کتاب باطناب کشد و مقصود مفقود ماند ، حسبنا اله و نعم‌الوکیل . ۴

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

قتیبة الدینوری (متوفی بسال ۲۷۶ ه) درکتاب «عیون الاخبار» ج/اص ۱۲۱ - ۱۱۷ نقلا ازکتاب «خدای نامک» — سیر الملوك — وابو منصور عبدالملك الثعالبی‌در کتاب «غرر اخبار ملوك الفرس و سیرهم» حقیقت این‌داستان تاریخی را به‌تفصیل و بااختلافات زیادی روایت‌کرده‌اند .

۱- از شهرها و شهرچه‌ها (قصبات) و روستاهای مشهورهٔ خراسان : «ابیورد» که آنرا «باورد» نیز گویند . و «نسا» و «جیهان» که برکرانه رود جیحون واقع است ، و «ارغینان» که روستای پهناوری است در نواحی نیشابور ، و «سیمند» — بکسر میم اول و فتح میم دوم — روستائی است در نواحی غزنین ، و « جاجرم » نام شهر و دهستانی است واقع میانه نیشابور وجوین وجرجان . (معجم البلدان — ج/۱ ، ج/٤ ، ج/۲ص ۱۱۱ ، ۷۷۷ ، ۱۸۱ ، ۲۰۹ ، ٤۸۱ ، ۷۱۹ ، ٤ ، لیپزیك).

۲ - بازر : از توابع مرو شاهجان است . نزهة القلوب ص ۱۵۸ .

۳ - در اصل « بیاهر » : و« بیار »: از نواحی خراسان است، حمداله مستوفی‌گوید : « بیار ، شهری وسط است و هوای معتدل دارد ، حاصلش غله و اندکی میوه میباشد » نزهة‌القلوب - ص۱۵۰.

٤ - جغرافیای تاریخی‌خراسان دراینجا پایان‌می‌یابد ونسخه مد تااینجا بیشتر ندارد.

روضه ششم

در ذکر سلاطین ایام ، و ولات و حکام که از زمان اشاعت دین اسلام الی هذا الایام آمر وعامل و والی وحاکم هرات بوده‌اند

مشتمل بر چند چمن

چمن اول

شیخ مرحوم ثقةالدین عبدالرحمن فامی رح ، در کتاب خود آورده ۱ است که در بعضی تواریخ چنان دیده‌ام که‌والیان وحکام خراسان درهرات ۲ مقیم‌می‌بوده‌اند، و نواب و گماشتگان ببلاد و مواضع دیگر میفرستاده و دارالملک و پادشاه نشین در قدیم ۳ الایام نیز هرات می بوده ، ۴ و نقل کرده است از ۵ حافظ ابو اسحق احمد بن محمد بن یاسین که او در ۶ کتاب تاریخ خویش، از عباس‌بن محمد و اوازپدرخویش روایت کرده که گفت شنیدم ازذوالقرنین- که قاضی بادغیس ، و روستاء گنج خانه ، و گنج‌روان ، و آن نواحی بوده ، و او مردی بود ۷ شایسته ، و بصلاح آراسته - که صلح هرات بوقت۸ ظهوردین اسلام درسنهٔ تسع‌و عشرین اتفاق‌افتاده ۹ و از بلدهٔ‌مرو نیز درین سال بوده ، و از نشابور درسنهٔ ۱۰ ثلثین ، و عبداله عامر که بخراسان آمد

۱- مک : آورده است که‌در .
مج : آورده‌که در .

۲- مج : هرات مقیم می بوده . مک : هرات می‌بوده .

۳- مک : در قدیم الایام نیز هرات . مج : در قدیم نیز هرات .

٤- مج : و نقل . مک : نقل .

٥- مک : از حافظ ابواسحق . مج : از ابواسحق .

٦- مک : که او درکتاب تاریخ . مج : که اودر تاریخ .

٧- مک : مرد . مج : مردی .

٨- مج : بوقت ظهور دین . مک : بوقت دین .

٩- مج : افتاد . مک: افتاده .

١٠- مک : در ین سال‌بوده و از نشابور درسنهٔ ثلثین .
مج : درین سال بوده درسنهٔ ثلثین .

بنشابور مقام کرده‌تابجنگ اورا فتح کردند ،۱ وهرات‌بطریق صلح فتح شد ، وپیشتر کسی که بفتح ممالک خراسان‌آمد ، عبداله بن عامر بود ۲، پس ازوی سعیدبن‌عثمان بن ۳ عفان‌القریشی ، و پس از وی عبداله عامر دیگر باره بخراسان آمد ، بعد از آن حکم ابن عمرو الغفاری ، پس از آن عبیداله بن زیاد ، پس از وی عبدالرحمن بن زیاد ، بعد از وی سالم بن زیاد ، بعده عبداله بن خازم السلمی درایام قتیبة بن مسلم نه‌سال‌بخراسان بود ، بعد از آن امیه بن عبداله القرشی چهارسال بود پسرخود یزید را خلیفه کرد ، و یزید نیز برادر خود فضل بن مهلب را خلیفه کرد ، پس از آن قتیبة بن مسلم الباهلی ۴ دوسال بود ، پس قتیبه را بکشتند درسنهٔ ست و تسعین بعد

۱- مج : فتح کردند . مک : فتح کرد .

۲- بلاذری میگوید : «فلما استخلف عثمان بن عفان ولی عبداله بن عامر بن کریز البصره فی سنة ۲۸ و یقال فی سنة ۲۹ ه ثم غزا خراسان فی سنة ۳۰ و بعث عبداله بن خازم بن اسماء بن الصلت الی خراسان ... »

«و وجه ابن عامر جیشاً الی‌هرات و علیه خلید بن عبداله الحنفی ... و یقال ان ابن عامر سار نفسه الی هراة ثم صالحه مرزبان هراة عن هراة و بوشنج و بادغیس علی الف الف درهم ، و ارسل مرزبان مروالشاهجان یسأل الصلح فوجه ابن عامر الی مرو حاتم‌بن النعمان الباهلی فصالحه علی الفی الف و مائتی الف درهم » . فتوح البلدان یحیی بن جابرالبلاذری ص ٤١٠ — ٤١٢ .

کسانی‌راکه اسفزاری دربن روضه بعنوان ولات وحکام هراةفهرست وارنامبرده است غالباً از مردان نامدار دولتین بنی امیه و بنی العباس میباشند که بولایت خراسان بزرگ (ایران شرقی) منصوب بوده‌اند ،وچون بیشتر اوقات شهر هراة مرکز و تختگاه خراسان بوده ولات خراسان در آنشهراقامت گزیده و نواب و عمال خود را از آنجا بدیگر دیار خراسان گسیل میداشته‌اند .

و پس از ظهور طاهریان ، و قیام یعقوب لیث صفاری (رویگرزادگان) و سپس پیدایش دولت ملی سامانیان ، و بالاخره ظهور سلطنت آل سبکتکین مرکز خراسان ازهراة به : مرو ، نیشابور ، زرنج سیستان ، بخارا وغزنین انتقال‌یافته و حکام هراةدرین‌تختگاهها تعیین و اعزام میگردیده است .

۳- مج : عثمان‌عفان . مک : عثمان بن عفان .

٤- همینکه معاویة بن ابی سفیان بر اریکه خلافت استقرار یافت بار دیگر عبداله‌بن عامر را بولایت خراسان فرستاد ، و پس ازو زیاد بن سمیة (زیاد بن‌ابی‌سفیان)رابرخراسان و عراقین ولایت داد ، زیاد در بصره نشست و از جانب خود حکم بن عمرو الغفاری را بولایت خراسان گسیل نموده زیاد از طرف معاویة — که بتازگی روش خلفای راشدین‌را

بقیه پاورقی در صفحه بعد

از آن وکیع بن‌سود یکماه بود ، پس از آن یزید بن المهلب بخراسان آمد ، وعامل عراق بود یکماه در هرات مقام کرد ، و مهلب بن یزید را عامل خراسان ساخت چون‌شش ماه بود عقبة بن الجراح الحارثی بیامد و یکسال و دوماه بود ، پس پیش عمربن عبدالعزیز رفت و عبدالرحمن بن نعم الایادی را ۱ نایب کرد ، چون یکسال و هفت ماه گذشت سعیدبن عبدالعزیز قرشی آمد و یکسال عمل کرد ، بعد از آن اسد ابن عبداله البجلی سه سال بود ، پس حکم بن عوانه را خلیفه کرد و بعراق رفت ، و بعد از آن ۲ ششماه اسدابن عبداله‌السلمی پنج‌ماه عمل راند ، پس جنیدبن‌عبدالرحمن المری ۳ سه سال ونیم عامل بود ، پس عمارة بن حریم المری خلیفهٔ جنید دو ماه

بقیه پاورقی از صفحه قبل

بدرود گفته اصول اسلامی را پایمال نموده بود — فرمانی بدین مضمون برای‌حکم‌فرستاد: «ان‌امیرالمومنین‌معاویة کتب‌الی‌ان اصطفی له البیضاء والصفراء فلاتقسمن شیئاً من‌الذهب والفضه» اما حکم بدین دستور التفات نموده و مانند سابق خمس اموال را برای خلیفه فرستاده و بقیه را میان مسلمانان تقسیم‌کرد ودرجواب زیاد نوشت : «انی وجدت‌کتاب‌اله قبل کتاب امیر المومنین معاویة ، و لوان السماء و الارض کانتارتقاً علی عبد ثم اتقی اله لجعل‌اله له منها مخرجاً » . او از حکومت خراسان معزول گردید و سلم بن زیاد از طرف یزید بن معاویة والی آنديار شد و درین اثناء یزید در گذشت و فتنه ابن زبیر در عراق قایم شد و خراسان دچار آشفتگی شدید گردید سلم خراسان راترك گفته و از جانب‌خود عبداله بن خازم را برخراسان ولایت داد ، پس عبدالملك حجاج بن ابو عبیده ثقفی را بر عراقین و خراسان حکومت داد : وحجاج ازطرف خود قتیبة بن مسلم‌را که ازسنگدل ترین و خونخوارترین سرداران بنی‌امیه بود بخراسان فرستاد و میانه او ومردم آنسامان‌حوادث خونینی بوقوع پیوست ، قتیبة قلبی مملو از تعصب قومی عربی و دشمنی‌قوم فرس داشت بدین سبب درین وقایع پای از حدود سیاست فراتر نهاده و به نابود ساختن شعائر و آثار ملی باستانی ایران کوشیده موبدان خراسان را که وارثین فرهنگ کهن سال ایران بودند همگی بقتل رسانیده در بخارا طالقان ، بلخ و خوارزم معابد و مدارس باستانی را ویران کتابخانه هارا دستخوش‌حریق نموده وآخرین ضربت قاضیة را بربقیة السیف فرهنگ‌ساسانی وآثارپهلوی وارد ساخت .(آثارالباقیة — بیرونی‌ص۳۵ —۳۶ .کتاب‌البلدان یعقوبی ۳۱۰ — ۳۰۸ . فتوح‌البلدان— بلاذری — ص ٤۲٤) .

۱- مج : نعم الایادی نایب . مک : نعم‌الایادی را نایب .

۲- مج : بعد از آن‌ششماه . مک : بعداز ششماه .

۳- « واستعمل هشام بن عبدالملك فی سنة ۱۱۲ ه الجنید بن عبدالرحمن المری‌علی خراسان» فتوح البلدان - بلاذری‌ص ٤۳۵ .

عمل کرد ، و عاصم بن عبداله العامری سه‌ماه ، و اسد بن عبداله البجلی چهار سال ، پس جعفر بن حنظله ، پس نصر بن‌سیار الليثی شش سال ۱ عامل بود تا ابو مسلم عبدالرحمن بن ۲ مسلم المروزی خروج کرد و دولت خلافت را از خاندان بنی امیه بآل عباس منتقل گردانید . و آخر والی که هرات ۳ را از بنی امیه بود ابراهیم بن الحارث بن حرج الحنفی بود ، پس از آن نهار بن عبدالرحمن العامری ، ۴ و دولت و ایالت بنی امیه هفتاد و دوسال بود ، و چهارده کس پادشاه‌شدند ازیشان.

وظهور ابو مسلم در سنهٔ ثمان وعشرین و مایه بود که ولایت راضبط کرد ، و جامهٔ سیاه پوشید ، و اول امیری که از قبل ابومسلم در هرات تعیین یافت عثمان الکرمانی بود و او در سنهٔ ثلثین و مایه بهرات آمد ، ۵ و بعد ازو ایالت‌بابومنصوربن طلحة بن زریق الخزاعی دادند ، پس بداود بن کزاز الباهلی .

و در سنهٔ ست و اربعین و مایه لغیریان خروج کردند ، وحکایت ایشان در محل خود انشاءاله تعالی مذکور خواهد شد . ۶

۱ـ مج : شش‌سال عامل . مک : شش عامل .
۲ـ مج : عبدالرحمن بن مسلم المروزی .
مک : عبدالرحمن بن‌المروزی.
۳ـ مک : هرات را از بنی امیة . مج : هرات از بنی امیة .
٤ـ مج : ودولت . مک : دولت .
٥ـ مج : بعد ازو . مک : و بعد از او .
٦ـ واقعه «لغیریان» یا ـ «لغریان» در روضه یازدهم مذکور است .
ظاهراً نام طائفه بوده از مردم هرات یانام یکی از محلات آنشهرست که مردمش بیاری استاذ سیس شتافته‌اند ، در نسخه های مورد استناددر شکل این کلمه اختلافی‌نیست گویا اصل این‌کلمه « المغیریان » بوده و نساخ آنرا تحریف کرده‌اند ، و المغیریان از فرقه‌های مذهبی‌بودند که‌درخراسان‌ظهور کرده‌اند ، ابن اثیردرحوادث سال ۱٥۰ مینویسد: «و فیها خرج استاذ سیس فی اهل هرات و بادغیس و سجستان و غیرها من خراسان ،وکان فیما قیل فی‌ثلثماية مقاتل فغلبوا علی عامة خراسان» کامل ـ ابن اثیر ـ ج/٥/ص۲۷۹-۲۸۱
و شهرستانی گوید : «و المغیریة اصحاب‌المغیرة ـ مولی خالدبن عبداله القسری- ین سعید العجلی ادعی ان‌الامام بعد محمد بن علی بن الحسین محمد بن عبداله بن‌الحسن، و زعم انه حی لم یمت ، و ادعی الامامة ثم النبوة لنفسه و غلی فی حق علـی ». الملل و النحل ـ ص ۸۳ .

و پس از اندفاع فتنه‌لغریان شمرخ بن‌شمر الضبی در سنهٔ اربع و ستین ومایه بهرات آمد ، پس جنان بن [۱] نعمان ، پس هارون بن حمید الایادی ، پس قطن بن محارب الذهلی ، پس یزید بن جریر ، پس اسمعیل بن غزوان ، و در زمان ایالت او درسنه ثمان و سبعین و مایه فزع عظیم که ذکر او در حوادث خواهد آمد روی نمود ، و او اول عاملی [۲] از عمال فضل برمکی بود ، پس شمرخ دوم بارعامل‌شد [۳] [و نه‌ماه بود ، پس سیف بن کثیر القرشی ، بعد از آن شمرخ سوم بار عامل شد] ، و در سنهٔ احدی و تسعین و مایه کار رافع بن‌اللیث قوی شد ، و هرون‌الرشید بجهت اصلاح آن بخراسان آمدودر طوس وفات یافت در سنهٔ ثلث و تسعین‌ومایه‌وهمانجاش دفن کردند، پس محمد بن سداد در سنهٔ مائتین شش ماه عمل راند، بعد از آن هرون بن‌حسین از فوشنج سی و هفت ماه عامل بود ، و در عهد او واقعهٔ گاذرگاه که ذکر آن درمحل حوادث خواهدآمد واقع‌شد ، [۴] [پس او ابراهیم‌بن محمد را خلیفه کرد،] پس ازآن یعقوب بن عبداله [۵] صاحب الحافظ عامل‌شد، بعده‌الیاس بن‌اسد السامانی*، پس عزیز بن نوح ، پس عبداله بن محمد المعیدی ، و درزمان ایالت اوقحطی عظیم افتاد ، پس ابراهیم ابن‌الحصین .

و در سنهٔ اثنی و عشرین و مائتین برآسمان از جانب مشرق ستارهٔ بزرگ [۶] بادم دراز — که او را : «ذوذنب» خوانند - پیدا شد ، که هرگز چنان ندیده‌بودند.

[۷] و در سنهٔ ثلثین و مائتین عبداله طاهر فوت شد ، و درین وقت والی هرات جبرئیل بن عبداله بود ، بعد از آن [۸] عباس بن عبداله بهرات آمد ، پس از آن‌حسین

۱- مک : جنان نعمان . مج : جنان بن نعمان .
۲- مج : عاملی از . مک : عامل از .
۳- عبارت : [و نه ماه بود ، . . . سوم بار عامل شد] از زیادات مج است .
٤- عبارت : [پس او ابراهیم بن محمد را خلیفه‌کرد] از زیادات مج است .
٥- مج : صاحب ، مک : حاجب .
٦- عبارت : [بادیم درازکه اورا «ذوذنب» خوانند] از زیادات مج است .
۷- مج : و در سنهٔ . مک : در سنهٔ .
۸- مک : بعد از آن عباس بن عبداله مج : بعد از آن عبداله .

* پسر بزرگ سامان خداه اسد نام داشت ، و او چهار پسر داشت : ابومحمد نوح ، ابونصراحمد ، ابوالعباس یحیی ، و ابوالفضل الیاس . مامون حکومت سمرقند را بنوح ، فرغانه را باحمد ، چاچ را به یحیی ، وهرات را بالیاس داد .

بن علی وکیل عباس ، پس از آن عزیز بن ۱ السری بن معاذ الشیبانی ، پس محمد بن نوح ، پس حسین عبداله ، پس از آن یعقوب بن اللیث در سنهٔ ست و خمسین و مائتین از سیستان بیرون آمد وداود بن منصور العادل را بایالت هرات وتوابع فرستاد، و داود هم درین سال وفات یافت،وبرادر خودعباس راخلیفه کرد، بعدازآن عزیزابن السری بیامد،۲ پس احزم بن سیف ، پس ازآن طاهر بن حفص بر هرات مستولی شد و بجنگ معمر بن مسلم رفت و کشته شد ، پس معمر بن مسلم بر هرات استیلا یافت و هرون بن عباس بن عبداله طاهر راخلیفه کرد، پس محمد بن نوح۳ والی شد ، پس عمرو بن لیث در سنهٔ ستین ومائتین که برادراو یعقوب در اهواز ۴ وفات یافته بودعمرو قایم مقام او گشته علی بن حسن الدرهمی را ۵ خلیفه کرد ، وعمرو بسیستان رفت درسنهٔ سبع وستین ومائتین ، پس بحر ابن الاحنف خلیفهٔ احمد بن عبداله الخجستانی بهرات آمد، بعد از آن عمرو بن عماره والی شد، پس یوسف بن معید، پس ناگاه رافع بن هرثمه ازمرو بهرات آمد و یوسف رابگرفت وابوحفص احمد بن محمدراخلیفه ساخت،۶ (بعده شادان والی خراسان شد که خلیفهٔ عمرو بن لیث بود در نشابور ،) وعمرو ۷ درسنهٔ سبع وثمانین ۸ ومائتین ببلخ رفت .

ودرین سال اسمعیل بن احمدالسامانی عمرو را بشکست وبکشت .

۱- مک : عزیز بن معاذ . مج : عزیز بن السری بن معاذ .

۲- مج : بیامد پس احزم . مک : بیلمد احزم .

۳- در نسخه‌های مج ،مک بعدازکلمه (ابن) نام‌پدر محذوف است . پا : محمد بن نوح والی .

٤- یعقوب لیث در شهر جندیشاپورخوزستان‌در «روزدو شنبه ده روز مانده‌ازشوال سنه‌خمس و ستین و مائتین فرمان یافت» (تاریخ سیستان ص ۲۳۳) . و گور او هنوز در محل خرابه‌های شهر جندیشابور — که اکنون کشتزاری است موسوم به «شاه آباد» — موجود وکشاورزان آن ناحیه اورا شاه ابوالقاسم مینامند .

٥- مج : الدرهمی خلیفه . مک: الدرهمی راخلیفه .

٦- عبارت : (بعده شادان والی خراسان شدکه خلیفهٔ عمر بن لیث بود در نشابور) از زیادات مک میباشد .

۷- کلمهٔ (عمرو) از زیادات مک است .

۸- مج : و مائتین . مک : این کلمه را ندارد .

چمن دوم

از روضهٔ ششم

در ذکر بعض احوال سامانیان وداعیه ایشان بهرات

اول‌عاملی که ازقبل‌سامانیان‌بهرات‌آمدابوعلی‌الحسن‌بن‌علی‌المروروودی‌بود در سنهٔ سبع و ثمانین ومائتین ، [1] پس سیمجور بیامد بعمل خراج وضیاع ، پس اسمعیل بن محمدالدهستانی بهرات خلیفه شد ، تاآنگاه‌که محمد بن هرثمه برادر رافع بیامد ، بعد از آن [2] احمد بن سهل بن هاشم بهرات آمد ، واو [3] اول عاملی بود از نصر بن احمد، وبیست روز هرات رادربندان‌داشت‌تابصلح گشاده شد درسنه [4] سته‌و ثلثمایه ، بعد از آن ابوالفوارس بغرای کبیربهرات آمد ، و ازهرات‌بنشابور رفت ، مردم هرات عبدالرحمن بن محمد [5] بن‌شاه را بامیری خوداختیار کردند اویکسال و پنجاه‌روزبود، پس ابو منصور جیهانی یکسال بود و بمرد ، [6] و برادر او حسن جیهانی بجای او بنشست ، بعد از آن [7] (سیمجور درهرات بود تا آنگاه‌که ابوعلی قمی خلیفهٔ ابوجعفر صعلوك بیامد)، پس از آن خلق هرات ابوعمرو بن [8] سعید بن عبداله‌بن عصم‌الضبی را بامارت اختیار کردند ، پس ابوبکر طغار الحاجب مولی [9] ابی ابراهیم ، بعداز آن

۱- مج : پس سیمجور . مک : سیمجور .
۲- مج : بعد از آن احمد بن سهل . مک : بعد احمد بن سهل .
۳- مج : و او اول عاملی . مک : و او عاملی .
٤- مج : در سنهٔ ثلثمایة . مک : در سنهٔ سته و ثلثمایة .
٥- مج : محمد بن شاه . مک : محمد شاه .
٦- مج : و بمرد ، برادر او حسن جیهانی بجای او بنشست .
مک : و بمرد ، و برادر بجای اونشست .
۷- عبارت : (سیمجور در هرات بود تا آنگاه‌که ابوعلی قمی خلیفهٔ ابو جعفر صعلوك بیامد) از زیادات مک است .
۸- مک : ابوعمرو بن سعید . مج : ابو عمر سعید .
۹- مک : مولی ابراهیم . مج : مولی ابی ابراهیم .

امیر ابوزکریا یحیی بن احمد بن اسمعیل و دو برادر او [۱] (منصور، و ابراهیم ـ که در حبس بخارا بودند ـ درسنهٔ ثمان عشر وثلثمایه ازحبس بیرون آمده [۲] ساسی را بهرات فرستادند، و ابوبکر طغار بگریخت، پس ابوبکر) منصور بن علی بهرات آمد از قبل نصر بن احمد، بعد از آن ساسی باز بهرات آمد تاآنکه امیر ابوزکریا بیامد و ایالت بقراتکین داد، و درشهر تشویش عظیم بود و چهارده کس را از عیاران بگرفتند و همهٔ را بکشتند [۳]، و درهای دروازهٔ شهر [۴] وقهندز رابسوخت و بعضی از باره را ویران ساخت تاشهر آرام یافت. و چون ابوزکریا کوچ کرد روزی [۵] دیگر نصر بن احمد در رسید و یک روز ببود [۶] و ایالت هرات بسمیجورفرمود و بر اثر برادربراه کرخ روان شد، بعد از آن ابو زکریا یحیی بن احمد بن اسمعیل از برادر خود نصر گریخته از سمرقند بهرات آمد و چون از هرات کوچ کرد قراتکین بفوشنج رفت و از آنجاباز آمدو هرات را دربندان کرد تا ابوبکرمحمد بن المظفرصاحب الجیش طغارالحاجب [۷] و ابو منصور محمدبن عبدالرزاق باجمعی کثیر برسیدند و ابواسحق ابراهیم بن فارس الکندری والی هرات با ایشان در رمضان سنهٔ عشرین و ثلثمایه، پس ابواسحاق را معزول کردند و ولایت بمنصور بن علی دادند. پس ابوالعباس بن محمد الجراح بیامد، پس بلکاتکین، بعد از آن ابوجعفر عزیز بن محمد بیامد، بلکاتکین معزول گشت، بعد ازآن شهر را بابراهیم سیمجور دادند، پس ابراهیم فرمود تاباره راویران کردند، وبنشابور رفت، در سنهٔ ثمان و ثلثین وثلثمایه [۸] خواجه عبدالرحیم مارقی طاقهای جنوبی پل مالان را بشکست. و در سنهٔ احدی و اربعین و ثلثمایه ابن الجراح

۱ـ عبارت: (منصور و ابراهیم ـ که در حبس بخارا بودند ـ درسنهٔ ثمان عشر و ثلثمایه از حبس بیرون آمده ساسی را بهرات فرستادند و ابوبکر طغار بگریخت، پس ابوبکر) از زیادات پا و مک است.

۲ـ مج: آمد. پا: آمده.

۳ـ مج: و همه را بکشتند. مک: و همه بکشتند.

۴ـ مج: و قهندز را. مک: این عبارت را ندارد.

۵ـ مج: روزی. مک. پا: روز.

۶ـ مج: روز بود. مک. پا: روز.

۷ـ مک: الحاجب. مج: این کلمه را ندارد.

۸ـ در اصل مج، مک و پا «نواسه» ...

از هرات بیرون آمده بکوه‌رفت و مشایخ هرات ۱ را باخود بگرو برد ، وجمعی را از قوم خود در شمیران گذاشت، امیرابویحیی‌اسعد بن‌محمدالسامانی بیامد وقهندز را سه روزدربندان کرد و باشحنۀشمیران جنگ کرد وایشان‌رابیرون‌آورده جمعی‌را بکشت.

و هم درین سال ابوعلی تولکی طحاب ۲ را غارت کرد و مردان‌را بکشت و مساجد را بسوخت بعد از آن ایالت هرات ۳ را بابولحسن محمدبن ابراهیم سیمجور دادند، پس‌ازواورا سپهسالاری داده هرات را بابو منصور۴ بن عبدالرزاق‌دادند ، واو بعداز چند وقت بطوس رفت ودر شهر فتنه و آشوب پیدا آمد ، ونصرك شمیرانی‌که والی فوشنج بود قصد هرات کرد نگذاشتند و جنگ قایم‌شد ، ویك روز عزم غارت قهندز کرد جنگ شد واو را ۵ هزیمت کردند و فتنه برخواست تا ایالت بالب تکین دادند و اونایب خود ابواسحاق طاهری را بفرستاد ، بعد از آن ولایت بابو الحسن سیمجوری دادند پس او رامنصب‌لشگرکشی دادند و ٦ او بنشابوررفت و ابوالحسن ابن عمرو فاریابی را در هرات گذاشت ، وقضا وحکومت ومظالم مهمل ماند، تا بعد از چهار ماه طلحة بن محمد النسفی بنیابت امیر صاحب الجیش بهرات آمد ، و شهر آرام‌یافت۷ .

و در سنه اربع و خمسین و ثلثمایه واقعه قرامطه حادث شد ۸ (و ابوالحسن داودی که رئیس و مهتر ایشان بود کشته) شد ، پس ابوالحسن مزنی والی هرات شد ، و در سنۀ ستین و ثلثمایه ولایت به - پدر سلطان محمود - سبکتکین تعلق گرفت . و در سنۀ احدی و ستین و ثلثمایه ابوعلی سیمجوری بنیابت پدر خود

۱- مج : هرات باخود . مک : هرات را باخود .

۲- طحاب : حافظ ابرو در ذکر توابع طبس مسینا از اجزاء ناحیه پهناور قهستان دهکده «طحان»را نوشته است ؟ . جغرافی — ورق ۱۷۰ .

۳- مج : هرات را بابوالحسن . مک : هرات را بآن .

٤- مج : منصور عبدالرزاق . مک : منصور بن عبدالرزاق .

٥- مج : و اوراهزیمت . مک : و او هزیمت .

٦- مج : و او بنشابور . مک : و بنشابور .

۷- مج : و شهر آرام‌یافت . مک : وشهر آرام .

۸- عبارت : (و ابوالحسن داودی‌که رئیس و مهتر ایشان بود کشته) از زیادات نسخۀ مک وپا میباشد . وگویا کلمۀ « شد » ازآخراین عبارت حذف شده لذا قیاساً درمتن الحاق شد .

ابوالحسن بیامد ، و ابوعلی بسیستان رفت و مثال ولایت بنام فایق در رسید ، درسنهٔ احدی و سبعین و ثلثمایه امیرابوالحسن بایالت آمد ، پس درسنهٔ ثلث و سبعین و ثلثمایه ولایت تعلق بتاش حاجب گرفت ، بازبابوعلی مفوض شد ، ودر سنه احدی و ثمانین و ثلثمایه بلمیکو والی شد ، و در سنه اثنی و ثمانین و ثلثمایه سلطان نوح بن منصور و سبکتکین بیامدند بجنگ ابوعلی و ابوعلی[۱] بهزیمت شد ، و امیر سبکتکین برولایت مستولی گشت ، و در سنهٔ ثمان وثمانین وثلثمایه مکتوزن بایالت هرات آمد ، و در سنه ست و تسعین و ثلثمایه ترکان خانی بیامدند و درهرات فساد بسیار کردند ، و در سنهٔ ثمان و تسعین وثلثمایه ترکان باسلطان محمود جنگ کردند حق تعالی سلطان محمود را ظفرداد ، بعد ازآن بغزو هند شد و نصرت یافت، پس در سنهٔ اربعمایه[۲] در نواحی خراسان قحطی[۳] عظیم افتاد .[۴]

[۵] وشیخ عبدالرحمن فامی تااین محل از قول ابوعبیدمؤدب روایت کرده‌است. و از ابو اسحق حداد روایت‌دیگر آورده که دروی خلافها است ، چون بدین حالات زیاده احتیاجی نیست آن روایت را نوشتن مناسب ندیدم . بعد از آن ولایت بسلطان محمود و پسرش مسعود مسلم[۶] و مستخلص گشت ، تا زمان ارتفاع رایات دولت آل سلجوق.

[۷] و درسنهٔ ثمان وعشرین و اربعمایه سلجوقیان‌قصد هرات کردند ، مردم‌شهر ایشانرا منع کردند و[۸] در شهر نگذاشتند ،[۹] [و درین وقت قهندز و ربض معمور

۱- مک : بهزیمت . مج : هزیمت .

۲- مج : اربع . مک : اربعمایه .

۳- مج : قحطی . مک : قحط .

٤- در تاریخ بیهق از ظهیرالدین علی بن زید البیهقی و در تاریخ یمینی ذکر این قحط آمده‌گوید : «وآن قحط‌که درسنه احدی واربعمایة افتاد در نیسابور ازاین سبب‌بودکه غله را آفت رسید از سرما و این قحط در خراسان وعراق عام بود و در نیسابور و نواحی آن سخت‌تر» نقل ازتکمله صوان‌الحکمة ص۱۸۱-۱۸۰ .

٥- مج : وشیخ . مک : شیخ .

٦- مج : مسلم و مستخلص گشت .مک: مسلم گشت .

۷- مج : در سنهٔ . مک : و درسنهٔ .

۸- مج : ایشانرا منع کردند و در شهر . مک : ایشانرا درشهر .

۹- عبارت : [و درین وقت قهندز و ربض معمور و مردم نشین بود] از زیادات پا ومج است .

ومردم نشین بود] ، و درآن سال باز گشتند وسال دوم بازآمدند و بصلح هرات را مسخر کردند ، وخطبه بنام ایشان شد ، و بعد از آن به ۱ سبب فتنهٔ که از زنی‌ظاهر شد ـ و درذکر حوادث خواهد آمد ـ از شهر برفتند وکار ولایت به ۲ نواب سلطان مسعود افتاد ، و او خود بهرات آمد ، و خلق را مصادره کرد ، آنگاه برفت ، و در مرو بآل سلجوق رسیده ۳ جنگ کرد ، و ۴ ازیشان شکست یافت و بهزیمت بغزنین رفت ، و درسنهٔ ۵ اثنی و ثلثین و اربعمایه کشته‌شد ۶ ، و درین وقت هرات ضایع ماند و هیچ حامی و حاکمی‌نداشت ، و تعرض بی‌باکان فراوان گشت ، تاشیخ رئیس ابو محمد بن عصم ۷ [بن ابی العباس عصمی] درسنهٔ [اثنی و ثلثین واربعمایه بهرات] برخاست و بی‌منشور و مثال آغاز تغلب نهاد ، و برشهر و ولایت مستولی شد ، و باکوتوال شمیران ـ که از جانب سلطان مسعود ۸ بود ـ جنگ فراوان کرد، بآخر اورا تیری رسید و هلاك گشت ، پس برادر او شیخ رافع استیلا یافت و مدتی می‌زد و میگرفت ۹ و میکشت تا نایب او منصور بن اشعث او را بکشت ، و برشهر والی گشت ، و قوی ۱۰ حال شد ، وسلجوقیان هرسال می آمدند و معاودت میکردند و برشهر دست نمی یافتند ، و مردم شهر بقحط و غلا و هلاك و جلا مبتلا گشتند ، ۱۱ [و قهندز و ربض خراب شد]، ناگاه پادشاهی بر معزالدوله بیغو موسی

۱ـ مج : به‌سبب فتنه . مک : به فتنه .

۲ـ مج : ولایت به نواب سلطان. مک : ولایت به‌سلطان .

۳ـ مک : رسیده . مج : رسید .

٤ـ مج : و از ایشان شکست . مک : و شکست .

٥ـ مج . پا : اثنی وثلثین واربعمایه . مک : بالارقام (٤٣٠) .

٦ـ مج :کشته شد و درین . مک :کشته ودرین .

۷ـ مج : محمد بن عصم بن ابی العباس عصمی درسنه اثنی وثلثین و اربعمایة بهرات برخاست .

مک : محمد بن اعصم درسنهٔ مذکوره برخاست .

۸ـ مک : مسعود بود جنگ فراوان‌کرد .

مج : مسعود جنگ کرد .

۹ـ مج. پا : میگرفت ومیکشت تانایب او منصور بن اشعث اورا .

مک : میگرفت تا نایب او او را .

۱۰ مج : قوی حال شد . مک : قوی شد .

۱۱ـ مج . پا : و قهندز و ربض خراب شد . مک : این‌عبارت را ندارد .

قرار گرفت ، و ابومنصور اشعث را بکشت ، و شهر را در تصرف آورد ، پس ابو شجاع الپ ارسلان بن محمد ۱ بن چغری بیک ۲ بیامد وشهر از دست او بیرون کرد، و وزیر او صاحب کبیر نظام الملک ابوعلی الحسن بن علی بن اسحاق الطوسی شد، که همه عقلاء و فضلای روزگار متفق‌اند که نادرهٔ ایام ۳ و اعجوبهٔ جهان بود ، ۴ و [بر همهٔ وزرای عالم رتبت تقدم و رفعت مقـام یافت] ، و آیات باهره و آثار ظاهره او از آن مشهور تراست که باطناب احتیاج افتد ، وبرای رزین و فکر متین جبر همهٔ نقصانها لازم داشت ، ورخنهای حوادث را استوار کرد .

۵ [و یک شعبه نسب آصفی اسلام ملاذی چنانچه گذشت ، بخاندان او انتما دارد، ومشارکت اسمی بدان سبب واقع شده] .

پس سلطان الپ ارسلان پسر خود شمس الدوله طغانشاه را بهراة فرستاد، بعد از آن ظهیر الملک ابونصر سعید بن محمد الموملی النیشابوری والی هرات بود، تاوقتی که الپ ارسلان را وفات رسید، [پس ملکشاه بن الپ ارسلان رسید] واو هرات را ببرادر خود طغانشاه مسلم داشت، و وزارت بطریق پدرخود برخواجه نظام الملک مقرر فرمود، پس طغانشاه آغاز طغیان وعصیان نهاد ، ورسمهاء بد از ظلم وفساد واطماع فاسده، وقتل اهالی علم، و متابعت اصحاب ظلم پیش گرفت، برادر اورا معزول کرد واو را بقلعهٔ اصفهان محبوس ساخت ، و امیر زیبق را که از بندگان سلطان بود بهرات فرستاد ، ۶ و پس اورا عزل کرده مؤیدالملک ابوبکر عبداله بن نظام الملک والی ۷ هرات شد ، تاآنگاه که خواجه نظام الملک را فدائیان ملاحده شهید کردند ، در دهم رمضان سنهٔ خمس و ثمانین و اربعمایه .

۱- مج : محمد بن چغری . مک : محمد چغری .

۲- عضدالدین ابوشجاع الپ ارسلان(٤٥٥ ﻫ) .

۳- مج : ایام و اعجوبهٔ جهان بود . مک : ایام بود .

٤- عبارت : [و بر همه وزرای عالم رتبت تقدم و رفعت مقام یافت] از زیادات پا ومج است .

٥- عبارت : [و یک شعبه نسب آصفی .... بدان سبب واقع شده] از زیادات مج میباشد . ودر پا.س و مک ندارد .

٦- مک : پس . مج : و پس .

٧- مج : والی هرات شد . مک : والی شد .

بعد از آن سلطان ملکشاه وفات یافت در شانزدهم شوال همین سال ، و عقد ملک از هم بگسیخت و آبروی مملکت و ملک داری بر خاک ریخت ، و امور مملکت مختل گشت بسبب این دو واقعهٔ بزرگ که [۱] در کمتر ازدو ماه واقع شد ، و درین وقت ملک ارسلان بهرات آمد ، بعد از آن امیر قزل سارغ [۲] بیامد و شهر را از دست او بیرون کرد پس [۳] درین وقت الپ ارسلان بیامد ، و وزیر او عماد الملک احمد [۴] بن نظام الملك بااو ، و ازهرات بمرو رفت و بابرادر خود ملک ارغون جنگ کرد و ملک ارغون غالب شد ، و ملک او را مسلم گشت . و قوام الملک محمد بن علی النسوی وزیر او شد ، پس ملک ارغون بدست یکی از بندگان خود کشته شد . سلطان برکیارق بن ملکشاه [۵] بهرات

۱ـ مج :که درکمتر . مک :که کمتر .

۲ـ امیرقزل سارغ ، کاسارغ : از امراء بزرگ سلجوقی بوده که در جنگ با ملک فرخزاد — از ملوك غزنویان ــ شکست خورد . ابن اثیر درحوادث سال ٤٤٤ همینویسد: «فلما استقر ملک فرخزاد و ثبت قدمه جهز جیشاً جراراً الی خراسان فاستقبلهم الامیر کاسارغ و هو من اعظم الامراء فقاتلهم فظفروا به و انهزم اصحابه » کامل ـ ابن اثیر ـ ج/۹ ص ۲٤۳ .

۳ـ این کلمه در نسختان مج و مک (لودت) در مج بتاء مثناة فوقانی در آخرو در مک بباء موحده تحتانی و حرف اول وسوم آن در هردونسخه بی نقطه است ، و در نسخه پا «یورك ارسلان» و بقرینه عبارات قبل و بعد آن (درین وقت) نوشته شد ؟ .

٤ـ مج : احمد نظام الملک . مک: احمد بن نظام .

٥ـ رکن الدین ابو المظفر برکیاروق یکی از چهار پسر ملکشاه بود که بسلطنت رسیدند ، سه دیگر : محمود و محمد و سنجر . هنگام وفات سلطان ملکشاه زوجهٔ او ترکان خاتون اسباب چینی کرد تا محمود که پسر او بود بجای پدر بسلطنت نشست اما بزودی مغلوب برکیاروق شد ، و پس از مرگ برکیاروق در سال ٤۹۸ ه پسرش ملکشاه دوم بموجب وصیت پدر جای نشین او گردید .

ودر همان سال سلطان محمد که برادر و رقیب برکیاروق بودبرتخت نشست، و میانه او و ملکشاه بن برکیاروق مصالحه بعمل آمد . و این سلطان محمد پادشاهی صاحب عزم راسخ و با اقتدار بوده و مابین سنوات ٥۱۱ — ٤۹۹ ه شهریار و فرمانروای سراسر خاک ایران بوده است :

از خاندان سلجوقیان در ایران از سال ٤۲۹ ه تا ٥٥۲ ه هشت تن پادشاهی کردند:

(۱) رکن الدوله ابوطالب طغرل بیک	٤۲۹ ه
(۲) عضدالدین ابوشجاع الپ ارسلان بن چغری بیگ	٤٥٥ «
(۳) جلال الدین ابوالفتح ملک شاه	٤٦٥ «
(٤) نصیرالدین محمود .	٤۸٥ «

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

آمد و وزیر او فخرالملک مظفر بن نظام الملک [۱] باأو ، و امیر حبشی بن التونتیاق راوالی هرات کردند ، بعداز آن سلطان معزالدین ابوالحارث سنجر بن ملکشاه طاب‌ثراه بهرات‌آمد ، واهل این دیار را از شر حبشی ملعون و اصحاب مردود اوخلاص‌فرمود ، واسلام را نصرت کرد .

و آن وقت خطاب او ملک ناصرالدین بود و سلطنت برادر بزرگتر او سلطان غیاث‌الدین محمد داشت . [۲]

چون هرات سلطان سنجر را مسخر شد حبشی بد اعتقاد که مذهب [۳] باطنیان و ملاحده داشت خلاف کرد ، و درصحرای ثورکانان میان هرات و اسفزار لشگر بسیار بروی جمع شد ، و اتفاقاً درین محل برکیارق از عراق گریخته منکوب و مغلوب بحبشی پیوست و هردو باسلطان سنجرمصاف کردند ، حق‌تعالی اهل خود را نصرت داد ، و قوم باطل را مقهور ساخت ، و سلطان سنجر حبشی و اتباع اورا بگرفت ، و بکشت ، و برکیارق حیران و سرگردان بعراق بازگشت . و این حال روز یکشنبه سیزدهم [۴] شعبان سنهٔ ثلث و تسعین و اربعمایه [۵] بود ، بعد از آن درسنهٔ اثنی عشرو خمسایه سلطان غیاث‌الدین [۶] محمد را وفات‌رسید ، وممالک جهان بی‌شریک ومنازع سلطان سنجر را مسلم و مسخر گشت ، و آنچه او را فتح شد از مملکت پدر و جد او را میسر نبود و جمیع پادشاهان عالم او را مطیع و [۷] فرمان پذیر گشته و در تری

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

(٥) رکن الدین ابوالمظفر برکیاروق	٤٨٧ ه
(٦) ملکشاه دوم	٤٩٨ «
(٧) غیاث الدین ابوشجاع محمد	٤٩٨ «
(٨) معزالدین ابوحارث سنجر	٥١١ - ٥٥٢ «

(کامل‌ابن اثیر . تاریخ ابوالفداء . راحة‌الصدور - راوندی . تاریخ گزیده-حمداله)

۱- مج : نظام الملك با او و امیر . مک : نظام الملك و امیر .
۲- غیاث الدین ابوشجاع محمد (٤٩٨ ه) .
۳- مک : مذهب باطنیان و ملاحده. مج : مذهب ملاحده .
٤- پا.مج : سیزدهم شعبان سنهٔ . مک : سیزدهم سنهٔ
٥- مج : و اربعمایه بود بعد ازآن . مک : و اربعمایه بعداز آن .
٦- مج : سلطان محمد . مک : سلطان غیاث‌الدین .
۷- پا .مک : مطیع وفرمان پذیر گشته . مج : مطیع و پذیر گشته .

وخشکی خطبهٔ[۱] شاهی بنام او میخواندند .

و مجمل این جماعت که از زمان ظهور اسلام تا نوبت سلطان سنجر ولاة ولایت هرات بوده‌اند برین وجه است :

اول معاذیان - اولاد معاذبن مسلم ، بعد از آن - بطاهریان تحویل کرد ، پس بمثنیان[۲] ، و از ایشان بسامانیان ، پس - بسیمجوریان ، بعد از آن بمحمودیان ، پس از آن بسلجوقیان ، بعدازایشان بخوارزمشاهیان .

و در ین اثنا سلاطین غور و ملوك کرت مستولی شدند ، وچون اختصاص ایشان بهرات از سلاطین دیگر بیشتر است و آثار خیرات و مبرات ایشان هنوز باقی است ، لایق چنان نمود که ذکر ایشان در روضهٔ علحده مذکور گردد ، واله بعباده عطوف رؤف[۳].

۱- مج : خطبه بنام او. مك . پا : خطبهٔ شاهی بنام او .

۲- مثنیان: درسال ۲۵۰ ﻫ حسن بن زید علوی (داعی الکبیر) پس از جنگها و تحمل رنجهای بسیار درطبرستان حکومتی تاسیس نمود ، و درسال ۳۰۱ ﻫ حسن بن علی الاوطروش در رأس حکومت علویان در آندیار قرار گرفت ، وی دامنه قدرت و نفوذ خود را تاری و خراسان و گرگان رسانید ، و دوتن از سرداران او اعنی لیلی بن نعمان و ماکان بن کاکی ری و بخشی از خراسان را متصرف گردیدند ودراین زمان بوده که هرات ونیشابور یک چندی در حوزهٔ علویان طبرستان قرار گرفت . تاریخ طبرستان و رویان و مازندران - تالیف سید ظهیرالدین المرعشی چاپ پطربوزغ ص ۲۸۲ .

۳- مك : (واله بعباده عطوف رؤف)
مج.پا : این عبارت راندارد.

روضه هفتم

در ذکر سلاطین غور [1] و ملوک کرت

مشتمل بر هفت* چمن

چمن اول درذکر سلاطین غور [2]

سلاطین غور [3] پنج تن بوده‌اند ، ومدت ملک ایشان شصت و چهار سال بوده ، ونسب ایشان بضحاک منتمی است، گویند در آن‌وقت[4] که‌فریدون‌برضحاک ظفر یافت، اولاد ضحاک گریخته موضعی‌طلب نمودند که‌ایشان‌راباز نیابند، [5] و اگر یابند بر ایشان قادر نشوند ، بدان سبب پناه بکوههای غور آوردند ، وقلعها ساختند ، [6][و پیش از ایشان دردیار غورهیچکس نبوده] ، چون فریدون وقوف [7] یافت ، لشکر بسر ایشان فرستاد دست نیافتند ، آخرالامر بدان صلح کردند که باج و خراج بدهند ، و غیر از آنجا بجای دیگر مدخل نسازند ، و اولاد و اعقاب ایشان حاکم آن ناحیت می‌بودند، تابوقت ظهور اسلام ، یکی از کلانتران ایشان در زمان صحابهٔ بزرگوار [8] رضی اله عنهم منشور حکومت بخط مبارک حضرت امیرالمومنین علی [9] رضی‌اله عنه بنام خود حاصل کرد .

۱- مج : وملوک کرت : مک : این جمله‌را ندارد .
۲- مک : درذکرسلاطین غور . مج : این عبارت را ندارد .
۳- مج : سلاطین غورپنج تن . مک : پنج‌تن .
٤- مک : وقت که‌فریدون . مج : وقت فریدون .
٥- مج : نیابندبرایشان . مک : نیابند و اگر یابند بریشان .
٦- مج : وپیش‌از ایشان در دیار غور هیچکس نبوده . مک : این عبارت‌را ندارد .
۷- مج : وقوف‌یافت لشکر . مک : وقوف‌لشکر .
۸- مک : رضی‌اله عنهم . مج : این‌جمله را ندارد .
۹- مج : رضی‌اله عنه . مک : این جمله را ندارد .
* مج ، مک، س ، پا : «دوچمن» قیاساً اصلاح شد.

و ایشان را بدین مباهات است ، که‌درزمان بنی‌امیه ۱ [درجمیع بلاد بر امیرالمومنین واولاداو علیهم الرضوان برسرمنابرلعنت کردند، الادیارغورکه] گماشتگان بنی‌امیه راتمکین نکردند ، ۲ (و حکم ایشان را منقاد نشدند) ، وازین عـارحق تعالی ایشان راعصمت بخشید ، پس سلطان محمود سبکتکین خواست که غور را ۳ بتمامی مسخر گرداند اورا میسر نشد ، ۴ [محمد سوری راکه حاکم آنجابود بمواعید بسیار وعهد نامها بصلح بیرون و درغزنین اوراحبس فرمود ، و بعد از آن سلطان او را گفت که پسر خود حسن که درغور حاکم است طلب کن تـا ملازم در گـاه ماباشد ، و ترا اجازت مراجعت دهیم ،حسن‌را نیز بدین تدبیر بدست آورد ، وهردو راحبس فرمود، محمد سوری بعداز مدتی که امید خلاص منقطع کرد پسررا گفت مراعمر باخر رسیده میخواهم که ترا از این محبس مخلصی شود که خاندان ما برنیفتد ، و درآنخانه که محبوس بودند دری‌درجانب صحرا داشت اماتازمین سی گز بود ، شبی پلاسی که در خانه انداخته بود ببرید و برهم بست مثل ریسمانی وپسر را از آن درخلاص داد ، پس پسرش پیاده بغور رفت و حکومت بگرفت ، سلطان از ین حال خبر یافت محمد سوری را بکشت و کینه وخصومت غوریان وغزنویان‌قایم گشت، بعد ازآن‌هرلشگر قصد ایشان کرد منکوب و مغلوب باز گشت ، تاسلطان سنجر بنفس‌خودو بهرامشاه از طرف غزنین قصد ایشان کردند غوریان غالب آمدند و غنیمت بسیار گرفتند] ، و لشگر عظیم آورده بسر بهرامشاه ۵ رفتند و او را بعدازجنگ ۶ عظیم هزیمت کرده پسر محمد سوری غزنین‌را بگرفت و بر تخت نشست، پس بهرامشاه از هندلشکری ۷

۱ـ عبارت : [درجمیع بلادبرامیرالمومنین و اولاد او علیهم‌الرضوان برسرمنابرلعنت کردند الادیار غورکه] از زیادات مج میباشد .

۲ـ مک : وحکم ایشان را منقاد نشدند .

مج : این عبارت راندارد .

۳ـ مج : غور را بتمامی مسخر . مک :ـغوررا مسخر .

٤ـ عبارت : [محمد سوری‌راکه‌حاکم‌آنجابود بمواعید بسیاروعهدنامها.... وخصومت غوریان و غزنویان قایم گشت] از زیادات مج میباشد .

۵ـ مج : بهرامشاه رفتند و اورا . مک : بهرامشاه و اورا .

٦ـ مج : جنگ عظیم هزیمت . مک : جنگ هزیمت .

۷ـ مج : لشگری . مک : لشکر .

جمع کرده متوجه غزنین شد، و پسر محمدسوری را بالشکر در میان گرفته بعداز آنکه صد زخم [۱] سنگین خورده بود دستگیر کردند ، و پس از [۲] خواری و استخفاف بسیار بکشتند وسرش پیش سلطان سنجر فرستادند [۳]، و گویند نبیرهٔ او بهندوستان گریخت ، و او را پسری بود سام نام [۴] [در دهلی بتجارت مشغول گشت و مجاهز [۵] راه غور شد تامال بسیار او را جمع آمد] ، واین سام را پسری بود نام او حسین بهمه هنری آراسته ، پسر و اتباع ، [۶] و مال ومتاع هرچه داشت برداشت ، و بـراه دریا عزیمت غور کرد بادمخالف کشتی ایشان راغرق ساخت ، و غیر از حسین که [۷] بر تختهٔ مانده بود هیچکس جان بکنار نیاورد ، [۸] [اتفاقاً پیری درکشتی بود پیر نیزدر آن تختهٔ که حسین مانده بود [۹] و هردو دستها بر کنار تخته استوار کرده بعداز سه شبانه روز بساحل رسیدند چون کسی را نمی شناخت شب بردر دکانچه بخفت، عسس آن غریب رابگمان آنکه دزد است گرفته بزندان برد هفت سال بماند ، پادشاه آن دیار بیمار شد اهل زندان را خلاص داد ، حسین گریزان بحدود غزنین رسید جمعی دزدان او را جوانی با مهابت ، پرصلابت دیدند اسب وسلاح دادندش وآن شب پیش ایشان بود وسلطان ابراهیم غزنوی [۱۰] مدتی درطلب آن دزدان بود وجمعی را بدین مهم بر گماشته از قضا همین شب آن جماعت برسردزدان آمده ایشانرا گرفتند سلطان همه را بجلاد سپرد که بکشد ، چون چشم حسین رابستند بحق تعالی بنالید و گفت الهی برتوغلط روا

۱- مج : زخم سنگین خورده . مک : زخم خورده .

۲- مج : از خواری و استخفاف . مک : از استخفاف .

۳- مج : فرستادند و گویند نبیرهٔ او بهندوستان .
مک : فرستاد ونبیرهٔ بهندوستان .

٤- عبارت : [در دهلی بتجارت مشغول گشت ومجاهز راه غورشد تامال بسیار اورا جمع آمد] از زیادات مج است .

٥- ومجاهز کذا؟ .

٦- مج : و اتباع ومال ومتاع هرچه . مک : و اتباع هرچه .

٧- مک : حسین که برتختهٔ . مج : حسین برتخته .

٨- عبارت : [اتفاقا پیری درکشتی بود پیر نیز در آن تخته ... از اقربای خود در آورد] از زیادات مج میباشد .

٩- کذافی الاصل .

١٠- سلطان ظهیرالدوله ابراهیم بن مسعود (٥٤١ هـ) .

نیست ومیدانی که مرابیگناه میکشند ، جلاد بشنیدتفحص حال او نمود شمه از حال خود بگفت خبر بسلطان‌ابراهیم‌بردند اورا امان داده نوازش فرمود و مرتبه‌حجابت داد وکسی را از اقربای خود درنکاح او درآورد] ۱.

و چون سلطنت بمحمودبن‌ابراهیم ۲ رسید حسین راامارت غور داد ، وکارش بلند گشت ، و بعد ازوی پسرش ابوالقاسم علاء الدین حسن ــ چون دولت غزنویان بآخر رسیده بود ــ پادشاه شد . در شهور۳ [سنهٔ خمس و اربعین و خمسایه لشکر کشید وهرات‌بگرفت، واوپادشاه‌کاردان نیکو اعتقادبود، هرات‌رادارالملک‌ساخت ، وشش سال سلطنت راند بعد از آن چنانچه معهود دور زمان است از تخت دولت بتختهٔ تابوت‌افتاد، و در] سنهٔ احدی وخمسین وخمسایه رحلت کرد ، پس‌ابوالمظفر سیف الدین محمدبن علاءالدین حسن بن‌حسین بعداز پدر پادشاه شد، و ملک غزنین را بعم‌زادهٔ خود ۴ [غیاث الدین محمد] مقرر داشت ، وبعداز سلطان سنجر بلخ را ۵ نیز مستخلص کرده بعم‌زادهٔ دیگر محمد بن‌مسعود بن‌حسین ارزانی فرموده۶ ، لشکر عراق بجنگ او آمد ، ۷ وسیف الدین محمد بمدد عم زاده بجنگ اقدام نمود ۸ و کشته شد ۹ در سنهٔ ثمان و خمسین و خمسایه (هفت سال سلطنت راند بعد از و عمزادهٔ وی ابوالفتح غیاث الدین محمدسام) سلطنت یافت وباغزان جنگ عظیم کرد وبسیاری ازایشان بکشت و بقایای ایشان زنهار خواستند والتزام‌خراج‌نمودند ، غیاث الدین محمد ایشان را زنهار داده عم زادهٔ خود محمد بن مسعود را بحکومت ایشان

۱ـ تا اینجا از زیادات مج است .

۲ـ کذا در نسختان مج و مک ولی ظاهراً علاءالدوله مسعود بن ابراهیم .

۳ـ عبارت : [سنهٔ‌خمس و اربعین وخمسایه‌لشکرکشید .... بتختهٔ تابوت افتاد ،ودر] از زیادات مج است .

۴ـ مج : غیاث‌الدین محمد . مک : این عبارت را ندارد .

۵ـ مک : بلخ را نیزمستخلص . مج : بلخ نیز مستخلص

۶ـ مج : فرمود . مک : فرموده .

۷ـ مج : سیف . مک : و سیف .

۸ـ مج : وکشته . مک : کشته .

۹ـ از عبارت [و در سنه ثمان و خمسین وخمسایه سلطنت یافت و باغزان]. تاآخر چمن اول از روضهٔ هفتم‌نسخه مج‌دارای زیادات‌بسیار میباشد و حوادث اواخر ایام‌سلطنت غوریان مبسوطاً مذکور است ، و تمامی این قسمت در نسخه مک در نهایت اختصار در ضمن چند سطر نوشته شده است .

تعیین فرمود و خواهر خود باوداد ، و ایشان‌را پسری داد ۱ بهاءالدین سام نام کردند ، پس سلطان غیاث الدین برادر خودشهاب الدین ابوالمظفر رادرهرات‌نیابت خود داد ، اوغزنین رادارالملك ساخت ، یکی ازملوك هند سکین ۲ نام با او مخالفت کرد ، سلطان غیاث‌الدین شهاب‌الدین ابوالمظفررا بجنگ اوفرستاد ، رای هندباهفده زنده فیل وصدهزار مرد در برابر آمد ، ولشکر اسلام سی‌هزار نبودند ، بتایید الهی شهاب‌الدین مظفر شد ، و سنگین هندی کشته شد ، و پسرش کوکار بمطاوعت آمد و خراج پذیرفت ، وشهاب الدین سالم وغانم باز گشت ، مقارن این حال در خوارزم تکش بن‌ملکشاه ۳ در گذشت، غوریان درخراسان‌طمع کردند ، پهلوان محمدحرمک را که تهمتن روزگار بود بالشکری‌بفرستادتاسر ومستخلص کرد ، وسلطان‌غیاث‌الدین بابرادر شهاب‌الدین نشابور را محاصره نموده فتح کردند و خراسان ایشان را مسلم شد ، پس دست بظلم و تعدی درازکردند ، حق تعالی نپسندید ، درسال پانصدونود و هشت درگذشت پادشاهی او چهل سال بود ، پس ابوالمظفر شهاب الدین بن سام بن‌حسین بغزنین رفت وسلطنت براومقرر شد ، سلطان محمد خوارزمشاه درین محل لشکری بمرو فرستاد ، وبعد ازجنگ بسیار محمد حرمک بقتل آمد و خراسان بتمام خوارزمشاه را مسخر و مقرر شد، پس سلطان شهاب الدین بانتقام او لشگر کشید، خوارزمشاه ازکورخان که‌پادشاه سمرقند بود استعانت نمودپیش از رسیدن‌مدد بمرو رسید بجنگ مبادرت نمود ، خوارزمشاه ظفر یافت ولشکر غور بگریخت ، وفیلان و اثقال‌و احمال بگذاشتند تالشکر خوارزمشاه غنیمت گرفتند، فردوسی ۴ مطربه‌سمرقند بیان‌حال را این‌رباعیه بنظم آورد .

۱ـ کذا فی‌الاصل .

۲ـ این نام درچند سطر بعد «سنگین» نوشته شده است .

۳ـ درنسخه‌های مج وپاهردو « تکش بن ملکشاه » نوشته است ولی ظاهراً کلمه «ملکشاه» سهو نساخ و مراد (سلطان ابوالمظفر تکش بن‌ایل ارسلان بن‌اتسز سال۵۸۹ هـ .) میباشد

۴ـ پا : مطربه سمرقندیه بیان حال را ازی رباعی بنظم آورد :

. . . . . مانده موش ازکف خات بجست

. . . . . فیلان بتوشاه دادو ازمات‌بخست

بقیه‌پاورقی در ص بعد

شاها زتو غوری بلباسات ؟ ۱ بجست

مـانندهٔ موش از کف خات ۲ بجست

از اسب پیاده گشت و رخ پنهان کرد

پیلان بتو شاه داد و از مـات بجست

پس سلطان شهاب‌الدین گریخته بغزنین رفت غلامش ایلدگز او را درغزنین نگذاشت راه ملتـان پیش گرفت لشکر متفرق بوی می‌پیوسته تابهزار مرد جمع آمد، چون بملتان رسید دیگر غلام او که آنجا بود ایبک‌نام سرباز زد، سلطان با او جنگ کرد و اورا بدست آورده بکشت ، و لشکری آراسته جمع کرد و بغزنین آمدبزرگان ومشایخ غزنین شفاعت کردند تا خون ایلدگز ببخشید، بعد از آن متوسطان میان سلطان غور و خوارزمشاه صلح کردند تابلخ و هرات سلطان را باشد و مرو ونشابور خورزمشاه را ، پس سلطان شهاب الدین بغزو هند رفت ، وبلاد و مواضع بسیار فتح کرد و غنائم بیشمار بدست آورد و بانتقام خان سمرقند متوجه گشت ، فدائیان هند سلطان را درمیان نماز بکشتند ، چهل‌سال سلطنت کرده بود .

بقیه پاورقی از صفحه قبل

مج : مطربه سمرقند بیان حال را این رباعیه بنظم آورد

للرشید وطواط (؟) .... مانند موش ازکف خان بجست .... پیلان بتو شاه داد و از ماده بجست .

مک : ندارد .

(فردوس مطربه سمرقند) : «مطربه اصلش از دیار فرح‌آبادکاشغر است ، در خانه طغانشاه بوده » . آتشکده آذر ص ۳٦٦ . «مطربه درعصر خودبتمام خنیاگران‌سمت‌استادی داشته اما از اشعار او جز رباعی‌که در مرثیه طغانشاه گفته چیزی بدست نیست» . خیرات حسان ـ اعتماد السلطنه ج /۲/ص ۸۹ .

اما طغانشاه در حدود ٤٥٥ ازطرف برادر خود ابوشجاع الپ ارسلان سلجوقی والی هرات بود وخوارزمشاه محمدبن تکش در سال ٦۰٦ دولت غوریان را منقرض ساخته است پس مطربه چگونه میتواند هم‌مرثیه گوی طغانشاه وهم مداح خوارزمشاه باشد ؟

۱ـ کذا ؟ .

۲ـ مج : خان . پا : خات .

«خات» و «خاد» غلیواز (موشگیر) . فرهنگ جهانگیری .

بعد از آن ابو الفوارس جلال الدین محمود بن سام زیادتی جراتی نداشت ، وغلامان پدر وعم او هریک برولایتی و ناحیتی مستولی شدند ، قطب الدین ایبک بهند استیلا یافت، ودهلی را دارالملک ساخت پس از وفاتش غلام او ایلتمش بجای ۱ او پادشاه شد، و سلطان لقب یافت ، ومدتی سلاطین دهلی از اولاد و اعقاب او بودند، تاسلطان جلال‌الدین خلج خاندان ایشان را برانداخت، وتاج الدین ایلدگز برزاولستان مستولی شد ، و غزنین ۲ و قنوج و ملتان ۳ ولهاور و آن نواحی را در تصرف آورد ، و سلطان محمود را هرات ماند ، پس اعیان دولت بخوارزمشاه توسل نمودند ، و مملکت بتصرف اوباز داد ، اما خوارزمشاه برسلطان محمود بقرار سابق مقرر داشت، وعلامه کرمانی را بدو ۴ فرستاد ،و علامهٔ ۵ کرمانی این دوبیت ۶ را در مدح سلطان محمود ۷ بگفت :

۸ شعر :

شاهی که هست بر همه شاهان شرق زین
کشور گشای گیتی و سلطان عالمین

سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین
محمود بن محمد و بن سام بن حسین ۹

۱- در اصل : (بجای پادشاه شد) قیاساً اصلاح شد .
۲- قنوج ، ملتان ، لهاور : از شهرهای استان مکران میباشند .
احسن التقاسیم - مقدسی ص ۴۸۰ .
۳- مج : ولهاور . مک : این کلمه را ندارد .
۴- مک :کرمانی را بدوفرستاد . مج :کرمانی را فرستاد .
۵- مج : علامهٔ کرمانی این . مک : علامه این .
۶- مک : دو بیت را درمدح . مج : دوبیت در مدح.
۷- مک : بگفت . مج : گفت . -
۸ - مج : شعر . مک : ندارد :
۹- علامه کرمانی علی‌الاطلاق مراد شمس‌الدین محمد بن یوسف بن علی‌الکرمانی البغدادی الشافعی است صاحب شرح مواقف عضدالدین ایجی و شرح صحیح بخاری وشرح مختصر ابن‌الحاجب، اما دراینجا نمیتواند اومراد باشد زیرا وفات‌او درسال ۷۸۶ ه.باتفاق

بقیه پاورقی درصفحه بعد

و سلطان محمود هفت سال سلطنت داشت ، در سال ششصد و نه او را درخانه کشته یافتند ، و قاتل معلوم نشد ، و دولت سلاطین غور منتهی گشت ، و مملکت خوارزمشاهیان را مسلم شد ، بعد از آن ملوك كرت استیلاء یافتند .

بقیه حاشیه از ص قبل

شده‌است. وازافاضل کرمانی درین عصر محمد بن ابی المحاسن محمودبن ابی‌الفتح محمد بن احمد الکرمانی ابوالعلا الحنفی صاحب کتاب « مفاتیح الاغانی » را باید نام برد .

چمن دوم از روضهٔ هفتم

در ذکر[1] ملوک کرت که والی هرات بوده‌اند

اول ایشان ملک شمس‌الدین محمد کرت بوده، ودر تاریخ و صاف ذکر او بدین[2] طریق مسطور است، که: مردی[3] بزرگ همت، [4] صاحب نجدت بود وپدرش کرت درعهد سلاطین امیر سپهسالار آن‌درگاه معدود بود، و انتمای قرابتی بسلطان شهاب الدین داشت، که سرهمت با سلطان محمد خوارزمشاه فرود نمی‌آورد، [5] در وقتی که منکوقاآن برسر یرخانیت قائم مقام چنگیزخان بود پیش او رفت وتربیتهای مقبلانه یافت و هرات و نیمروز و چند[6] دیگر از قصبات در عهدهٔ اهتمام اوفرمود، بعداز آن بخدمت امیر ارغون رفت، [7] [و اورا بخدمات شایسته وطلاقت زبان وفصاحت بیان و شمایل حمیده و خصایل پسندیده مایل خود ساخت] امیر ارغون تا کنار آب سند [8] برسبیل مقاطعه برو مسلم داشت.

[9] [ودر ضبط امور ملک، و نظم مصالح جمهور مساعی مشکور بظهورآورد]

۱- مج : درذکر بعضی ملوک کرت . مک: درذکرسلاطین کرت . وظاهراً نسخه‌مک صحیح وکلمه (بعضی) بی‌مورد است .

۲- مج : بدین طریق مسطور است . مک: باین مسطور است .

۳- مج : که مردی . مک : که مرد .

٤- مج : همت‌صاحب نجدة بودوپدرش کرت درعهد سلاطین امیرسپهسالارآن‌درگاه معدود بود و انتمای قرابتی بسلطان .

مک : همت بود وقرابتی بسلطان .

٥- مج : در وقتی . مک : وقتی .

٦- مج : وچند دیگر از . مک : وچند از .

٧- عبارت : [و او را بخدمات شایسته ... پسندیده مایل خود ساخت] از زیادات مج میباشد .

٨- مج : برسبیل مقاطعه . مک : این عبارت را ندارد .

٩- عبارت : [ودر ضبط امور ملک ونظم‌مصالح جمهور مساعی مشکور بظهورآورد] از زیادات مج میباشد .

وچند موضع دیگرازدیار مخالفان مسخر ساختهطرق، وسبل راتاسرحد دهلی‌ازتعرض قطاع الطریق ایمن و مطمئن ساخت، ۱ [و آیات شجاعت و سخاوت و اشعار بلاغت آثار موفورالصناعت اوبامرغان ریاح درصباح ورواح، در اقطار وامصارسایر وساری گشت].

تاوقتی که هلاکوخان براکثر ممالک خراسان وعراق مستولی ۲ [شد، ملک شمس‌الدین بسببی از اسباب از وی متنفر و متمرد] گشت، پس‌در سنهٔ ثمان‌وخمسین وستمایه هلاکوخان‌لشکری را ۳ که مقدم ایشان لغور نام داشت نامزد فرمود، و از سر غضب حکم راندکه پوست اعضای ملک شمس الدین را کنده و بکاه آگنده کرده بحضرت او فرستند، چون ملک ۴ شمس الدین از توجه لشکر ومضمون حکم ایلخانی‌خبر یافت مستعدکار می‌بود، تادرحدود سیستان باآن لشکر ملاقی‌شد وبعد ۵ از محاربات بسیار لغور بقتل آمد، ۶ [و آنچه نسبت بملک در خاطر داشت درباب او تقدیم یافت، و چون از این‌حال چند وقت برآمد باز درحدود هرات ایلخان اورا مصاف افتاد، و در آنجا نیز داد مردی و مبارزت داد،] بعد از آن با ارسال رسل و هرگونه توسط و توسل بعواطف ایلخانی مستظهر گشت، ۷ و ایل و مطیع او شد، ۸ [و بنظر رافت و عنایت ملحوظ گشت، وخدمات موفور و مقامات در ملازمت‌رکاب ایلخانی تقدیم نمود. و درجنگ برک خان در حدود در بندباکو جلادت و بهادری و مبارزت و دلاوری او هلاکوخان را معلوم گشته برفراز مسند خانیت اخلاص

١- عبارت: [وآیات شجاعت..... و امصار سایر وساری‌گشت] اززیادات مج‌میباشد.

٢- عبارت: [شد، ملک شمس‌الدین بسببی ازاسباب ازوی متنفر ومتمرد] اززیادات مج است.

٣- مج: لشکری راکه مقدم. مک: لشکری را مقدم.

٤- مج: ملک شمس الدین از توجه.
مک: ملک از توجه.

٥- مج: و بعد از محاربات. مک: وبعد محاربات.

٦- عبارت: [و آنچه نسبت بملک در خاطر ... داد مردی و مبارزت داد] از زیادات مج میباشد.

٧- مک: گشت و ایل و مطیع او شد.
مج: گشت ایل و مطیع شد.

٨- عبارت: [و بنظر رأفت وعنایت ... وشجاعت او را اظهار فرمود] از زیادات مج است.

وشجاعت او را اظهار فرمود] .

۱ و نقلست که چون بحضرت ایلخان رسید ، هلاکو برسبیل بازخواست فرمود که چرا پیشوای نیمروز را بی‌حکم یرلیغ بقتل آوردی ـ چنانکه ذکر آن خواهدآمد ۲ـ ملک از روی تهور و تبسل بی‌تامل و تعلل ۳ گفت : بسبب آنکه پادشاه جهانگیر این سوال از بندهٔ خود فرماید نه‌ازو . و این جواب که‌چوآب‌درمجرای صواب جاری گشت ، ایلخان راخوش آمد و اورا بعواطف بی‌دریغ ۴ اختصاص بخشید.

۵ [و از تاریخ آل کرت ۶ نسب ملک شمس الدین چنین معلوم میشود که: ملک شمس الدین پسر ملک رکن الدین‌است، و ملک رکن‌الدین پسر ملک تاج‌الدین عثمان مرغنی ، و تاج الدین عثمان برادر عزالدین عمر مرغنی که وزیر باستقلال صاحب اختیار سلطان غیاث الدین محمود غوری بوده .

و شیخ ثقة الدین فامی قصیدهٔ غرا در مدح او بنظم آورده ، و این ابیات از ابتدای آنست ،

للشیخ الفامی :

ایام شد مساعد و امید شد غنی
در عهد عزالدین عمر شاه مرغنی

فرخنده خسروی که زکحل سخای او
دارد همیشه دیده حاجات روشنی

۱ـ مج : و نقلست که‌چون حضرت ایلخان .
مک : و چون بحضرت ایلخان .
۲ـ مک : آمد — ملک از روی.
مج : آمد — از روی .
۳ـ مج : و تعلل گفت بسبب . مک : و تعلل بسبب .
٤ـ مج : بی‌دریغ اختصاص بخشید . مک : بی دریغ بنواخت .
٥ـ عبارت : [واز تاریخ آل‌کرت نسب ملک شمس الدین چنین معلوم میشود .... که درحکم او بود مضبوط و محفوظ گردانیده] اززیادات مج است .
٦ـ تاریخ آل کرت : تاریخ هرات از سیفی هروی یا مثنوی کرت نامه از ربیعی پوشنگی .

خورشید با ترفع و گردون با علو

با جاه او محقر و باقدر او دنی

و کیفیت حال اورا بدین منوال شرح داده ، که چون اختیار ملک سلطان غیاث الدین من کل الوجوه در حیطهٔ اقتدار ملک عزالدین عمر مرغنی بوده هر یک از فرزندان و اقربای خود را حکومت وایالت و ناحیتی داد ، و قلعهٔ «خیسار» را ـ که شمهٔ از آثار آن سبقت ذکر یافت ـ برادرخود تاج‌الدین عثمان مرغنی تفویض فرمود ، چون ملک تاج الدین عثمان فوت شد ملک رکن الدین که پسر او بود قایم مقام پدر گشت ، و بعد از آن ملک شمس الدین محمد مقام عالی و مرتبهٔ رفیع یافت ، و خلاصهٔ اوقات ، بتحصیل ملکات ملکانه ، و اقتفاء مآثر بزرگانه مصروف داشت ، تامدرکات جبلی را بافضایل و معلومات کسبی منضم ساخت ، و در شیوهٔ فراست ، و فروسیت و طریق شجاعت و رجولیت ازاکفاء ممتاز ، و از اقران سرفراز گشت . و چون شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ستمایه در آمد ، ملک رکن‌الدین برحمت حق پیوست و ملک شمس الدین بعد از شرایط عزاقایم مقام پدر گشت و مراسم تعزیت بلوازم تهنیة مبدل شد ، و حوالی و نواحی غور ، و حدود و ثغور راکه در حکم او بود مضبوط ومحفوظ گردانیده] ، [۱] و درسنهٔ اربع و اربعین و ستمایه همراه سالی‌نوین بجانب هندوستان رفت، چون بملتان رسیدند سیزده روز شهر را محاصره کردند ، و والی ملتان غلامی [۲] بود چنگیزخان نام ، روزچهاردهم شیخ الاسلام الاعظم‌شیخ بهاءالدین زکریا [۳] بالتماس چنگیزخان جهت طلب صلح بدروازهٔ آهنگران آمد ، وملک شمس الدین [۴] را پیش خود خواند ، ملک باده سوار پیش شیخ رفت چون بدیدار [۵] مبارک شیخ فایز گشت

۱ـ تا اینجااز زیادات مج و پا میباشد .

۲ـ مک : غلامی بود چنگیزخان . مج : غلامی چنگیزخان .

۳ـ شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی از بزرگان مشایخ صوفیه است ، مرید شیخ شهاب‌الدین‌سهروردی و مراد شیخ فخرالدین‌عراقی بوده . وفاتش درسال ۶۶۱ ه.اتفاق‌شده‌است ازکتاب «اخبار الاخیار» خواجه عبدالحق دهلوی .

٤ـ مک : شمس الدین را پیش . مج : شمس الدین پیش .

٥ـ مج : بدیدار مبارك شیخ . مک : بدیدار شیخ .

روز عید قربان بود [۱] گفت :

[۲] کمال :

عیدی ما و عید ما رخ تست

عید ما بی رخ تو عید مباد

پس شیخ پیام چنگیزخان بملک رسانید، ودر باب اصلاح ذات بین ، و رفع نزاع [۳] میان جانبین سعی بلیغ نمود ، ملک برفور پیش سالی نوین رفت ، و بصد هزار دینار که چنگیزخان بدهد صلح کرد [۴] [که سالی تویین از ملتان برود]، روزدیگر [۵] [شیخ صد هزار دینار نقد از ملتان آورده بسالی نوین] داد ، و بجهت ملک [۶] شمس الدین نیز بیلاکات و تنسوقات [۷] بسیار فرستادند ، پس سالی نویین از آنجا بطرف لهاور رفت ،والی آنجا [۸] [کرتخان نام داشت] ، [۹] بعداز سیزده روز [۱۰] که از طرفین حربها [۱۱] رفت، [۱۲] [روزچهاردهم کرتخان] ، جمعی از ائمه ومشایخ [۱۳] راپیش ملک فرستاد [۱۴] و طلب صلح کرد ، ملک سالی نویین را گفت : [۱۵] کرتخان سی هزار دینار ، و سی

۱- مک : قربان بود گفت کمال . مج : قربان بود .
۲- مک :کمال . مج : ندارد .
۳- مج : نزاع میان جانبین . مک : نزاع جانبین .
٤- مج :که سالی نویین از ملتان برود . مک : این عبارت را ندارد .
٥- مج : [شیخ صدهزار دینار نقد از ملتان آورده بسالی نویین] مک : این عبارت را ندارد .
٦- مج : ملک شمس‌الدین نیز . مک : ملک نیز .
٧- مک : تنسوقات بسیار . مج : تنسوقات .
٨- مج : [کرتخان نام داشت] . مک : این عبارت را ندارد .
٩- مک : بعد از سیزده . مج : سیزده.
١٠- مج : روز طرفین . مک : روزکه ازطرفین .
١١- مج : حربها رفت . مک : حرب رفت .
١٢- مج : [روز چهاردهم کرتخان] . مک : این عبارت را ندارد .
١٣- مج : مشایخ را پیش . مک : مشایخ پیش .
١٤- مج : فرستاد وطلب . مک : فرستاد طلب .
١٥- مج : گفت کرتخان سی‌هزار . مک : گفت سی‌هزار .

خروار قماش[۱] نرمینه ، و صد نفر برده ، جهت پیشکش امیر [۲] می‌فرستد ، و خراج قبول میکند ، اگر امیر این شهررا بمن بخشد اضافهٔ باقی عنایات خواهد بود ، سالی نویین ملتمس او [۳] را مبذول داشت ، وگفت آنچه مدعای ملک اسلام باشد درجهٔ قبول دارد ، بدین سبب امراء درگاه و اعیان سپاه برملک حسد بردند و [۴] عداوت [۵] اودردل گرفتند [۶]، [گفتند تا این ملک درین لشکر باشد ما را از هیچ شهری نفعی وفتوحی نخواهد بود ، باتفاق پیش سالی نویین گفتند که این ملک شمس الدین با تازیکان [۷] این ولایات در خفیه یکی است ، و ملاحظهٔ جانب ایشان لازم گرفته و درین فرصت از چنگیزخان وکرتخان پنجاه هزار رشوه گرفته‌است، و اگر از جانب دهلی بجنگ‌ما آید اویاغی خواهد شد(؟)، وبطرف ایشان میل‌خواهدکرد، اگرامیر حکمفرماید او را از میان برداریم و الا اورا یکسواره سازیم و ترک پیاده،ازین‌سخن متأثر شد و اندیشناك شد، وگفت چندان توقف درکار است که درین کار تفحصی و و تأملی رود ،] [۸].

چون ملک از این حال خبر یافت [۹] [اندیشید که اعادی و اصحاب اغراض هرگاه مجال یابند بدانچه مقدورست درهلاك و استیصال او خود را معذورنخواهند داشت‌و حال آنکه ،

ع :] شاه ترکان سخن مدعیان می شنود ،

باخواص [۱۰] [موکب]خود گفت[۱۱] [بدانید که] این‌جماعت قصدمن کرده‌اند[۱۲]

۱- مج : قماش نرمینه وصدنفر . مک : قماش و صد نفر .

۲- مک : امیر می‌فرستد . مج : امیر فرستد .

۳- مک : اورا مبذول . مج : او مبذول .

٤- مج : حسد بردند و عداوت. مک : حسد برده عداوت .

٥- مک : عداوت در دل . مج : عداوت او دردل .

٦- مج : عبارت : [گفتند تااین ملک درین لشکر باشد .... درین‌کار تفحصی وتاملی رود] از زیادات مج است .

٧- تازیکان : جمع : تازیک = عرب و بصورت تعریب : تاجیک و تاجیکان‌نیز گفته میشود .

٨- تا اینجا از زیادات مج میباشد .

٩- عبارت : [اندیشیدکه اعادی واصحاب اغراض ... وحال آنکه ، ع :] از زیادات

بقیه حاشیه در ص بعد

میخواهند که آسیبی بمن رسانند مصلحت در آن دیده‌ام که از این دیار بروم وملازم طاهر بهادر باشم ۱ [تاسالی نویین مراجعت نماید و بیست سوار اختیـار کرده از ملازمان خودهمراه کرد ،] :

قرص خورشید درسیاهی شد

یونس اندر دهان ماهی شد

ازلشگر گاه سالی نویین بیرون آمده روان گشت ، ۲ [تا بتکانه ۳ رسیدازتوابع حریب وکجوران ، اهل آنجا پیش ملک آمدند و شرایط خدمتکاری تقدیم نمودند، روز دیگر ملک شمس‌الدین گفت از بهر مهمی پیش طاهر بهادر میروم از اسب و سلاح و جامه آنچه شمارا دست میدهد جهت پیشکش او آماده سازید بعضی‌از مردم آنجا که عداوة داشتند پیش ملک فخرالدین کجوران گفتند شمس الدین لشکر جمع میکند که ترا بگیرد] ۴، ملک کجوران ۵ از این خبر متردد شد روز دیگر برادر خود ملک‌عمادالدین را با ۶ صدو پنجاه مردمکمل ومساح فرستاده تاملک شمس‌الدین

بقیه حاشیه از ص قبل

مج میباشد .

۱۰- مج : باخواص موکب خود . مک : باخواص خود .

۱۱- مج : گفت بدانیدکه این جماعت . مک : گفت این جماعت .

۱۲- مج : قصد من کرده میخواهند که آسیبی بمن رسانند مصلحت . مک : قصد من کرده‌اند مصلحت .

۱- عبارت : [تاسالی نویین مراجعت نماید و بیست سوار اختیارکرده ازملازمان‌خود همراه‌کرد] از زیادات مج میباشد .

۲- عبارت : [تابتکانه رسید از توابع حریب و کجوران اهل ... لشکر جمع میکند که ترا بگیرد] از زیادات مج‌میباشد .

۳- تکانه : در مراصدالاطلاع نام این شهررا «تاکیان» نوشته گوید شهری است‌در مکران . ج /۱/ ص ۱۹۰ .

٤- تا اینجا از زیادات مج است .

٥- مج : ملك‌کجوران از این خبر متردد شد روز دیگر برادر خود ملک عماد .
مک : ملك‌کجوران برادر خود عماد .

٦- مج : صد و پنجاه مرد مکمل و مسلح . مک : این عبارت را ندارد .

رانا گاه ۱ دستگیر کردند و بند کرده بحصار تکانه۲ بردند ،

۳ پس ملک عماد الدین پیش طاهر بهادر رفت و گفت ملک شمس الدین با سالی نویین خلاف کرده و بتکانه آمده و سلاح و یراق بسیار جمع کرده بعزیمت آنکه خود را بر لشگر امیر زند و مال و یراقی بدست آورده بقلعهٔ خیسار رود ما او را گرفتیم و بند کردیم ، اگر امیر فرماید ، او رابقتل رسانیم ، طاهر بهادر بعد از تامل بسیار گفت ، ملک رکن الدین خیسار دوست من بوده ، و ملک شمس الدین را بمن سپارش نموده ، اورا پیش من آور ، تا بحضور امرا سخن او بپرسم اگر گناه برو ثابت گردد او را پیش پادشاه غازان فرستم ، و الا تومجرم باشی ، ملک عماد الدین منفعل شد ، طاهر بهادر] امیری‌را فرستاد تا ملک شمس‌الدین پیش او آورد ۴ [، طاهر بهادر بر سر بلندی نشسته بود ، چون ملک شمس الدین رابدیدببهجت تمام کنار گرفت ، پس گفت ،آن املاك وضیاع که بریمین ماست از آن کیست؟ ملک شمس‌الدین گفت از آن امیر است ، گفت آن‌باغ ومزرعه که در برابر ماست از کیست ؟ گفت‌آن نیز از آن امیرست همچنین از هر طرف که پرسید همه ازملک شمس الدین بود و او رعایت ادب را میگفت ، از امیراست، پس از ملک عمادالدین پرسید که املاك توکدام است ؟ گفت فلان کلاته محقر از بنده است ، و مرا درین ولایت زیاده شرکتی و رغبتی نیست،طاهر بهادر بخندید و گفت اکثر این ولایت از آن ملک شمس الدین است ، و هر که بولایت خود در آید ، هرآینه مردم‌بخدمت او اقدام نمایند ، و متاع و اموال ازاو دریغ ندارند ،این‌صورت را بریاغی گری حمل نتوان کرد ، ملک عمادالدین بغایت شرمسار گشت ، و شب‌از لشگر گاه طاهر بهادر بگریخت ، طاهر بهادر ملک شمس‌الدین را] ۵ نوازش‌فرمود،

۱- مک : ناگاه گیر کردند . مج : ناگاه دستگیر کردند .

۲- در اصل : تکاه .

۳- عبارت : [پس ملک عماد الدین پیش طاهر بهادر رفت .... عماد الدین منفعل شد طاهر بهادر] از زیادات مج میباشد .

٤- عبارت : [طاهر بهادر برسربلندی نشسته بود .... طاهر بهادر ملک شمس‌الدین را] از زیادات مج است .

٥- تا اینجا از زیادات مج است .

وخیمه وخرگاه، ومطبخ خاص خودباوداد ، و ملک ۱ شمس الدین آنجا بود تالشکر او از هند سالم وغانم باز گشتند .

پس چون سنهٔ خمس و اربعین و ستمایه در آمد ، طاهر بهادر را وفات ۲ رسید، وپسرش سلقونیین که قایم مقام اوبوده، ۳ [وقرانویین باملک شمس الدین بد شدند، وازو شکایتها بشاهزادهٔ چغتای نوشتند] ، ملک شمس الدین۴ چون خبر یافت متوجه ترکستان شد ، ۵ [چون بدانجا رسید چغتای در گذشته بود ، وپسرش قایم مقام او]، چون چندگاه بر آمد ، میان شاهزادگان چنگیزخانی خلاف و نزاع افتاد ، و بعد از ۶ حرب و نهب و قتل وضرب بسیار ، مسندخانی برمنکوقاآن مسلم شد ، ملک ۷ شمس الدین متوجه اردوی او شد ، و در همانروز ۸ که اتفاق جلوس او بود ، ملک بدانجا رسید ، و مقربان درگاه ملک را ۹ پیش منکوقا آن در آورده ، ذکر آبای ۱۰ و نوازشهای خانان گذشته و جلادت و کارگذاری او عرض کردند ، پادشاه او را بانواع عواطف ، و اصطناع اختصاص فرمود ، و از تناسب اجزاء و سلامت فطرت وصفای طینت ، ولطف خلقت اومتعجب شد ، و گفت این بس ملک ارجمند فصیح زبان

۱- مج : و ملک شمس الدین آنجا بود تا لشکر .
مک : و ملک آنجا تا لشکر .

۲- مج : وفات رسید و پسر سلقونیین که قایم مقام .
مک : وفات وپسر که قایم مقام .

۳- عبارت : [وقرانویین باملک شمس الدین بدشدند وازو شکایتها بشاهزادهٔ چغتای نوشتند] از زیادات مج است .

٤- مج : چون خبر یافت . مک : این عبارت را ندارد .

٥- عبارت ، [چون بدانجا رسید چغتای ...... و پسرش قایم مقام او] از زیادات مج است .

٦- مج : حرب و نهب و قتل و ضرب . مک : این عبارت را ندارد .

٧- مج : ملک شمس الدین متوجه . مک : ملک متوجه .

٨- مج : همانروزکه اتفاق . مک : همانروز اتفاق .

٩- مج : ملک را پیش منکوقا آن در آورده .
مک : ملک را در آورده .

١٠- مج : و نوازشهای خانان گذشته . مک : این عبارت را ندارد .

شیرین کلام ۱ و خردمند ست ، و خَلق و خُلق ، و دم ، و قدم او ۲ لطیف و شریف، و دیدار او برما مبارك .

پس فرمود تا یرلیغ نوشتند که : بلدهٔ هرات با لواحق و مرافق از : «جام» و «باخرز» و «کوسویه» و «جزه» ۳ و «فوشنج» و «ازاب» و «تولک» و «غور» و «خیسار» و «فیروز کوه» و «غرجستان» و «مرغاب» و «مروجاق» و «فاریاب» تا آب جیحون و «اسفزار» و «فراه» و «سجستان» و «تکیناباد» و «کابل» و «تیراه» ۴ و «افغانستان» تا شط سند و حد هند، بید اختیار وقبضهٔ اقتدار او باز داده آمد، وحکم شد

---

۱ - مج : کلام و خردمند . مک : کلام خردمند .

۲ - مج : و قدم او لطیف وشریف . مک : وقدم او شریف .

۳ - جزه : «بکسر اوله و فتح ثانیه و تخفیفه مدینة بسجستان .واهلها یقولون ـ کزه ـ وفی الکتب تکتب بالجیم »
(معجم البلدان ـ یاقوت ـ ج/۲/ص ۷۲ لیپزیک) .

٤ ـ افغانستان : بلوك کوهستانی است از استان مکران که درین عصر آنرا : «باتانستان» یا «پشتونستان» می‌نامند وجزء ایالت سند واز اجزاء کشور پاکستان کنونی است . این بلوك از یک طرف بجبال هند وکش و از دو طرف به بحر عمان و خلیج پارس و از یکطرف بسیستان محدود میباشد . مقدسی در شرح حدود مکران و سند می‌نویسد :
«شرقیه بحر فارس ، و غربیه کرمان ومفازة سجستان واعمالها ، و شمالیه بلاد الهند و جنوبیه مفازة بین مکران وجبال القفص و من ورائها بحر فارس ، و انما احاط بحر فارس بشرقی هذه البلاد و جنوبیه من ورائها هذه المفازة من اجل ان هذا البحر یمتد من صیمور (از بلاد مکران) علی الشرقی الی تیز مکران ثم یعطف علی هذه المفازه الی ان یتقوس علی بلاد کرمان و فارس والذی یقع من المدن فی ناحیة مکران ، التیز و کبرتون ودزك وراسك و به و بند و قصر قند» ـ احسن التقاسیم ـ مقدسی ص ٤٨٤ لیدن .
و اما کشوریکه اکنون بنام «افغانستان» نامیده میشود و در قسمتی از سرزمین ایران شرقی و استان خراسان تاسیس گردیده در تاریخ سابقه ندارد که این سر زمین را افغانستان نامیده باشند ، اروپائیان خود تا نیم قرن پیش این سرزمین را : «ایسترن پرشیا» ـ ایران شرقی ـ یا ـ دولت خراسان ـ وامارت کابل ـ می‌نامیده‌اند؟ وچون درآواخر قرن ۱۹ ـ میلادی عده‌ئی از امراء افغانی برین سرزمین تسلط یافته وبمدتی حکمرانی کرده‌اند ازین جهت آنجا را دولت افغان وبعدها افغانستان نامیده‌اند .
بدین مناسبت و بعلل دیگری از یک ربع قرن پیش نام باعظمت و جلال و باهیمنه وشکوه کهن سال واصلی این سر زمین که : «خراسان» یا «ایران خاوری» است و غرق در افتخارات تاریخی میباشد مهجور گردیده است .

که ارغون آقا ودیوان خراسان پنجاه تومان برسم انعام ، بنواب او رسانند، و روز دیگر ملک را در مجلس خاص علی رؤس الخواص خلعت خاص پوشانیده ، سه [۱] پائیزهٔ [۲] زرین، ودو کمر مرصع ثمین، ونه‌جامهٔ زربفت، وده‌هزار دینار نقد [۳] ، وبعضی ازاسلحه‌چون: شمشیر هندی، [۴] ونیزهٔ خطی، و گرز گاوسر ، و ناچخ [۵] و خنجر داد ، [۶] ودیگر روز باجاموکم ، [۷] که از خواص درگاه بود ملک اسلام متوجه قبة الاسلام [۸] هرات گشت ، واز راه بجانب اردوی ارغون آقا عنان‌تافته درشهر بدورسید ، واحکام پادشاه عرض کرد ، ارغون آقا اورا اعزاز واکرام کرد ، پنجاه تومان تسلیم نواب او کرد ، و ملک‌را رخصت داد ، [۹] وچون بهرات رسید ، شرف الدین بتکچی را که ازو انواع ظلم و بیداد برخواص و عوام هرات و غور و نجد وغورممالکت شایع و عام گشته بود بخواری تمام‌بکشت ، و قرلغ را که شحنهٔ هرات بود سخنهای سخت ودرشت گفت ، ودر حکم واختیار استقلال عظیم یافت .

[۱۰] [پس در سنهٔ سبع و اربعین و ستمایه ، چون ملوك و اصول همهٔ ولایات

۱- پایزه.پائیزه: لوحه بوده از زروسیم و گاهی ازچوب برحسب اختلاف‌رتبهٔ‌اشخاص بعرض کف‌دست وبطول نیم ذراع تقریباً که نام‌خدا ونام پادشاه بانشان‌وعلامت مخصوص روی آن محکوك بوده است وپادشاهان مغول آنرابکسانی‌که‌مورد مرحمت و توجه‌خاص واقع میشده‌اند و مخصوصاً برؤسای سپاه اعطاء میکرده‌اند .

۲- مج : زرین ودوکمر مرصع ثمین ونه‌جامه زربفت .
مک : این عبارت را ندارد .

۳- مج : و دوهزار دینار . مک. پا: وده هزار دینار .

٤- مج : و نیزهٔ خطی . مک : این‌جمله را ندارد .

٥ - ناچخ : بفتح جیم پارسی و سکون خای معجمه : تبرزین . فرهنگ جهانگیری .

٦- مج : دیگر . مک : و دیگر .

۷- مج : جاهورکه از . مک : جاموکم‌که از . پا : جاهوکه از .

۸- مج : قبةالاسلام هرات گشت . مک : قبةالاسلام گشت .

۹- مج : چون . مک : وچون

۱۰- عبارت : [پس درسنهٔ سبع‌واربعین‌وستمایه‌چون ملوك واصول... بعنایت‌وتربیت مخصوص گردانیده بایرلیغ ونیزه بهرات بازگردانید] از زیادات مج وپاسیباشد . ودرنسخهٔ مک این مطالب بطور اختصار در ضمن این چند سطر نوشته شده است :

«و در سنهٔ ٦٤٠ فتح قلعهٔ فیروزه حصار نمود ، و پنجاه و نه روز محاربه نمود

بقیه حاشیه در ص‌بعد.

خراسان باتحف و هدایا وسلامی و پیشکشها بخدمت ملک شمس الدین آمدند ، وملک سیف الدین غرجستانی تخلف کرد ، و گفت همچنانکه او ملکی است و احکام حکام دارد، من نیز دارم وملک ناحیتی‌ام ، ملک شمس الدین ازو برنجید و چهارصد مرد فرستاد که اورا گرفته بیاورند ، ملک سیف الدین خبر یافت ، پیش ارغون آقا رفت ، ملک شمس الدین ارغون آقا عرضه داشت فرستاد که ملک سیف الدین طریق مخالفت پیش گرفته ، و امتثال احکام وامراو نکرده، ارغون آقا ناپرسیده ملک سیف الدین را گردن بسته بقاصد ملک شمس الدین سپرد ، تااورابهرات آورد، ملک شمس الدین، فرمود تااو را بر دروازهٔ خوش لگدمال کردند ، وسه‌روزش مرده درمیان بازار بگذاشتند .

ودرسنهٔ اثنی وخمسین وستمایه ملک شمس الدین شهرسندان را[۱] ازتوابع گرمسیر محاصره کرد، وملوك آنجا شاهنشاه وبهرامشاه ومیرانشاه باپنج هزارمرد پناه بقلعهٔ خاسک بردند ، ملک شمس الدین قلعه رادرمیان گرفته ده روزجنگ کردند، چون کاربر مردم حصاردشوارشد میرانشاه تیغ کشیده خوداز قلعه بدرآمدو بریک کنارهٔ لشکر ملک شمس الدین زده بیرون رفت ، چون روز شد ملک شمس الدین قلعه را فتح کرده ، شاهنشاه و بهرامشاه را بانود تن از اقربای وقرنای[۲] ایشان بکشت ، بعداز آن حصار «تیز»[۳] را از دیار افغان حصارداد، و پنجاه ونه روز حربهای عظیم رفت ، تاقلعه را گرفتند ، ملک شمس الدین فرمود که تا آلمار را که کوتوال قلعه بود بدو نیم زدند ، و بعضی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

حصاری تیری رافتح نمود ، بعدازآن قلعهٔ کهیرار راکه حصاراستوار فلک در سلک شرفات برج اوزمین همموار تواند و طلایه صبح درهوای پاسبانی او جز عرصهٔ خیال نتواند پیمود هم ازآن دیار گرفته ، شعیب افغانرا بکشت ، و قلعهٔ دوکی را فتح کرده ، حصارساجی را نیز بحرب گشاده ویران ساخت .

پس در سنه ٦٥٦ ملک شمس الدین بهرات آمد »

۱- نج: سستند. سرا. پاسندان. اصطخری ومقدسی ازشهرهای استان مکران، «کیچ سرا»، «سندان»، «بسمد» و «راسک» را نوشته‌اند. احسن التقاسیم - ص ٤٧٩.

۲- این کلمه «قرنای» جمع قرین، و «قومان» = جمع قوم هم خوانده میشود .

۳- دراصل «تبریز» . یکی از شهرهای استان مکران است. احسن التقاسیم - ابن بشار المقدسی ص ٤٦٧ = ٤٧٩ لیدن .

را از یشان میل کشیدند ، و بعضی را مثله کردند، و جمعی را چوب زدند ، بعد از آن حصار[۱] کبرراهم از آن دیار گرفته شعیب افغان را بکشت، وقلعهٔ دوکی رانیز گرفت[۲] مسندان افغان را بقتل آورد ، وحصار ساچی را نیز بحرب گشاده ویران ساخت ، واکثر مردم آنرا بقتل رسانید .

پس درسنهٔ ست وخمسین وستمایه ملک شمس الدین بهرات آمد و بلغه‌وتوبار نبیره‌های چنگیزخان راکه‌دربادغیس لشگرگاه داشتند بدید ، وایشانرا ملک‌نوازش داده بدلخوشی تمام بهرات فرستادند .

درخلال این احوال جمعی ازفوشنجیان پیش شاهزاده باتوازملک شمس الدین شکایت بسیار کردند، که حکم یرلیغ نمی شنود و ایلچیان و ملازمان شاهزاده ها را تمکین نمیکنند ، شاهزاده باتو ازسر غضب کرای بیک راپیش بلغه که برادرزادهٔ او بود فرستاد که‌ملک شمس الدین‌را بگیرد ، بلغه درمازندران بود ، حظای پتکچی را به کبوقانویین فرستاد ، که‌ملک شمس‌الدین‌را گرفته با گماشتگان هشیار بدین جانب فرستد ، که شاهزاده با تو در احضار او مبالغهٔ بسیار نموده ، و پیش از رسیدن این ایلچیان ملک شمس‌الدین جهت ضبط نیمروز متوجه سجستان شده بود ، درراه باملک علی مسعود که حاکم سجستان بود ملاقات کرد ، وگفت که مابولایت تو میرویم ، تو کجا میروی؟ گفت اکنون که بدینجا رسیده‌ام اگر پیش کبوقانویین‌نروم ازمن برنجد ومن پیش‌اوخجل کردم، اگر اجازت‌باشد اورا به‌بینم ، ویکماه دیگررا بخدمت ملک رسم ، ملک شمس‌الدین اورااجازت‌داد،ملک علی‌سه کس‌ازملازمان‌خودبازگردانیده مکتوب‌نوشت باولادواتباع خودکه ملک شمس‌الدین درکوشک خاصه فرودآورند، ودرخدمتگاری وخاطر جوئی ملازمان اوبهیچ وجه تقصیر ننمایند ، پس‌ملک شمس الدین راوداع کرده‌روان شد،روز دیگر ملک‌شمس‌الدین امیر شمس‌الدین اسفزاری را از عقب او بزبان گیری فرستاد ، که‌ملک علی پیش امرا چه خواهد گفت ، امیر شمس‌الدین باردوی کبوقا رسید ملک‌علی نیز حاضر آمد و حظای پتکچی که بلغه او را جهت گرفتن ملک شمس الدین‌فرستاده‌بکبوقا رسانید، کبوقا گفت ملک‌شمس‌الدین بسجستان‌رفته چون‌بازآید اورا گرفته پیش‌شاهزاده فرستیم حظای گفت وماعلی‌الرسول

۱- مقدسی و دیگر جغرافی نویسان نام این شهر را «کبرتون» نوشته‌اند . احسن التقاسیم - ص ٤٧٩ .

۲ - یا : «مسندان» ؟ .

الاالبلاغ . من حکم رسانیدم دیگر درعهدهٔ تست ، کبوقا حظای راباز گردانیده ، پنج کس ازخدام بلغه ویکی از خواص خود دندای نام نامزد کرد که همراه ملک مسعود بسجستان روند وملک شمس الدین را بگیرند ، ملک علی پیش کبوقانویین عرضه داشت که اگر شاهزادها ملک شمس الدین را حبس نکنند ، ومضبوط نسازند ،بی شبهه بمروز ایام ممالک خراسان را درتصرف خودخواهد آورد ، وهیچ شاهزاده را انقیاد نخواهد کرد ، و حالا تمامی مردم این خطه تا کنار آب سند ، وحدود هند در بیعت او در آمده اند ، وچندین قلاع وحصون ، که سر باوج گردون دارد درتصرف اوست ، کبوقا گفت من این معنی را دانسته ام توسعی کن که اورا گرفته وبند کرده پیش من فرستی . امیر شمس الدین اسفزار چون بر تمامی این احوال واسرار مطلع گشت بتعجیل هرچه تمامتر بسجستان رفت وهرچه دیده و شنیده بود بعرض ملک شمس الدین رسانید، پس ملک علی مسعود بادندای و جماعتی ببشاشت تمام متوجه سجستان شده ، چون برسیدند باده هزار مردسوار وپیاده کوشک را که ملک شمس الدین درآنجابود درمیان گرفت، وملک شمس الدین آمادهٔ حرب شد ، دندای باچند کس پیش آمده بعداز سلام واکرام ملک شمس الدین را گفت شاهزاده باتوخان یرلیغ بزرگ وخلعت خاص جهت ملک فرستاده ، چون اوبدین جانب آمده بود کبوقانویین مارا فرستاد همراه ملک علی ، اکنون ملک اسلام بیرون آید تا یرلیغ وخلعت تسلیم یابد، ملک شمس الدین گفت من عشوه نمیخورم بدین صفت که شمارا می بینم بیرون آمدن مصلحت نمیدانم شما اگر حکم و خلعتی آورده اید بی دهشت پیش من آئید تابر حسب حکم عمل واجب دانم؟ واگر بسخره ومصلحت دید ملک علی بدین ولایت آمده اید بی ملامت و گزندی باز گردید که برین قوم که بامنند اعتماد نیست ، برین منوال چند نوبت قیل و قال کردند سودی نداشت، پس ملک علی مسعود بپای کوشک آمد و سخنان مزور تقریر کرد بجای نرسید ، پس ملک شمس الدین ملک علی را گفت باچند کس از خواص خود پیش من آئید تابمشاورت و استصواب یکدیگر این ایلچیان را باز گردانیم ملک علی گفت چنان کنم، پس پیش ایلچیان آمد و باخویشان و اقربای خود گفت چون دست یابم ملک شمس الدین را خواهم کشت ، هرگاه که سر او را از کوشک پایان اندازم شما یکبار خود را در کوشک افکنید، پس ملک علی بابیست مرد مبارز بردر کوشک آمد[١] غافل از آنکه ،

١- پا : آمد . مج : ندارد .

ع : سر در آن کنی که درسر داری.

ملک شمس‌الدین ملازمان خود را گفت بر در هر کوشک ده کس بایستید، چون ملک علی درآید نوکران او را باز می‌دارید، پس در هر کوشک پنج تن از همراهان ملک علی را باز میداشتند تابدر چهارم، با او سه کس بیش نماند، ملک شمس الدین، در پس چهارم منتظر استاده بود، چون ملک علی در آمد در حال ملک شمس الدین سرش از تن جدا کرد، واز دریچهٔ بارگاه کوشک بشیب انداخت، چون ایلچیان آن سر را دیدند، پنداشتندکه سر ملک شمس‌الدین است، یکبار ۱ غلو کرده پیش دویدند، چون دیدند که سر ملک علی مسعود است، بیکبار خروش و غریوازایشان برآمد،دندای وایلچیان چون آنحال مشاهده کردند روی بگریزآوردند، پس ملک شمس‌الدین و اتباع او از کوشک بیرون آمده ندا دردادند که : «حکم حکم منکوخان ودولت دولت ملک شمس الدین» وروز دیگر سه کس از کلانتران سجستان بقتل آورد، وحکم فرمود که هیچکس از سجستانیان سلاح نبندد، پس مردم سجستان را طوی‌داد، وهزار و هفتصد کس را خلعت پوشانید،وسی هزار دینار برعلما وفقرا و مستحقان سجستان تصدق نمود، و بعد از آن متوجه اردوی هلاکوخان شد، درراه ایلچیان‌توبار و بلغه که بگرفتن‌ملک شمس‌الدین‌مامور بودند ملاقی‌شدند، عنان اسب ملک راگرفته گفتند ترا پیش شاهزادگان می‌بریم، ملک گفت من اکنون عزیمت اردوی هلاکوخان دارم پیش شاهزادگان نمیتوانم رفت، ایشان چنانچه عادة ترکان است آغازخشونت و تشدد کردند، ملک شمس الدین در غضب شد و آن مغول راکه عنان اسب‌او گرفته‌بود چند تازیانه زد، دراثنای این غوغا ایلچیان ایلخان رسیدند، ملک شمس‌الدین شرح حال با ایشان بگفت، هردو جماعت‌ایلچیان باهم بنزاع برآمدند، وهمچنان در پیش ایلخان رفتند،هلاکوخان بسبب‌آنکه کسی که پیش من آید چون‌منع او کرده‌آید؟ ایلچیان شهزادگان را گناه کار کرده فرمود که ایشانرا چوب ۲ یساق زدند، و ملک شمس الدین را بعنایت وتربیت مخصوص

۱- غلو : به‌تخفیف بمعنی هیجان و غوغا و باصطلاح محلی «شلوغ» کلمهٔ مغولی است و در بعضی نواحی ایران هنوز این‌کلمه مستعمل عامه میباشد.

۲- یساق : یاسا : آئین ، قانون .

گردانیده بایرلیغ ونیزه بهرات بازگردانید] . ١

ودر سنهٔ سبع وخمسین وستمایه محاصرهٔ قلعهٔ «بکر» نمود ٢ [ازدیار افغانستان] و آن حصاریست بر سر صخرهٔ در میان دریا بغایت محکم ، و همانا بکر جهت آن میگفتند که هیچ شاه بروی دست نیافته و آنرا نگشاده :

نشیبش بماهی فرازش بماه
برو دست نا یافته هیچ شاه
نه اندیشه در وی نموده گذر
نه خورشید بالای او برده راه

ودرمدت هژده روز سی کشتی بزرگ و صد زورق ترتیب کرده بجنگ اقدام نموده ٣ [ودوازده روز متعاقب ازهردوجانب ،

ع : دریای مصاف بود جوشان]

و ازهرطرف مردم بسیارضایع شدند ، ٤ [و چند کس ازملوک که درلشکر ملک شمس الدین بودند کشته گشتند]، روز سیزدهم جمعی از اکابرو اشراف ازقلعه بیرون آمده گفتند باج وخراج قبول میکنیم، ودست ازجنگ بازداشتند ، پس والی قلعه ده هزار دینار ، ٥ [و ده خروار نرمینه ، و پنج سراسب تازی ، و پنجاه نفر برده ،] باتحف و هدایای ٦ دیگر پیش ملک فرستاد . ملک از آنجا بجانب زمین داور رفته میرانشاه را که از قلعهٔ خاسک گریخته بود بدست آورد و بکشت .

٧ [ودر سنهٔ اثنی و ستین و ستمایه ملک تاج الدین ٨ حار را که قرابت ملک

١ـ تا اینجا از زیادات مج وپا میباشد .

٢ـ مج : از دیار افغانستان . مک : این جمله را ندارد .

٣ـ عبارت : [ودوازده روز متعاقب از هردو جانب ع: دریای مصاف بود جوشان] از زیادات مج است .

٤ـ مج . پا: وچندکس ازملوک ... کشته گشتند . مک : این عبارت را ندارد

٥ـ مج . پا: وده خروار نرمینه وپنج سراسب تازی وپنجاه نفر برده .
مک : این عبارت را ندارد .

٦ـ مج. پا : وهدایای دیگر پیش . مک : وهدایا پیش .

٧ـ عبارت : [ودرسنه اثنی وستین وستمایه ملک... که ازو داشت بقتل آورد] اززیادات مج میباشد .

٨ـ « ملک تاج الدین حرب ملک سیستان » طبقات ناصری سراج منهاج ص ١٣٤

شمس‌الدین بود بسبب رنجش خاطری که ازو داشت بقتل آورد].

و در سنهٔ خمس وستین وستمایه ملک شمس الدین بخدمت پادشاه ابقاخان بعراق رفت و چند روز در اردوی او بود،[۱] [چون خواست که رخصت مراجعت خواهد ، خبر بابقاخان رسید که شاهزاده برکه خان بالشکر فراوان که کثرة آن ازحد وشمار وعقد حساب بیرون است ، مستعد جنگ وجدال بدربند باکو آمده، ابقاخان بی‌توقف] رایات اقبال برافراخته، باسپاهی که چون ابرسیاه برق‌وارتیغ زدی، وژاله‌سان پیکان باریدی

شعر[۲]:

جمله گردنکشان گرد افکن
جمله نیزه وران تیغ گذار
باده شان خون خصم روز شراب
صیدشان شیر شرزه گاه شکار
رمح‌شان وقت طعن خون افشان
تیغ‌شان روز حرب آتش بار

[۳] در بند هیچ نایستاد ، و از دیار بکر بجانب در بند شتافت ، و فرمود که ملک شمس‌الدین امروز بمدد[۴] و نصرت ما کمر جانداری وجانسپاری برمیان بسته، شیوهٔ مردی و مردانگی بظهور آورد ، [۵] تاچون رایات فتح آیات ما مظفر و منصور و اعادی دولت [۶] مامنکوب ومقهور گردد ، اورا بعنایتها [۷] و رعایتها که هیچ دیده ندیده و هیچ گوش نشنیده باشد مخصوص فرموده [۸] باز گردانیم ، پس ازآلات‌حرب

۱ـ عبارت : [چون خواست که رخصت مراجعت ..... باکو آمده ابقاخان‌بی‌توقف]از زیادات مج است .

۲ـ مج : شعر . مک : ندارد .

۳ـ مج : دربند هیچ نایستاد . مک : این عبارت را ندارد .

٤ـ مج:بمدد و نصرت ماکمر . مک : بمددماکمر .

٥ـ مج ؛ آورد چون . مک : آورد تاچون .

٦ـ مج : دولت مامنکوب . مک : دولت منکوب .

٧ـ مج : بعنایتها و رعایتهاکه هیچ . مک : بعنایتهاکه هیچ .

٨ـ مج: فرمود . مک : فرموده .

واسباب نبرد ۱ [دویست دست سلاح مرتب از جوشن و زره و شمشیر و نیزهٔ زرین ومرکب] نزد اوفرستاد ، ۲ [ملک چندان عواطف ونوازش مشاهده نمود] ، گفت سری دارم درقدم پادشاه خواهم باخت یاسراعدای‌حضرت را پایمال۳ اذلال خواهم ساخت ، روز دیگر ۴ چون ابقاخان باسپاه گران با برکه خان در برابر آمد هر دو ۵ سپاه صفها بر کشیدند ، از تلون الوان سلاح ٦ و تراکم گردسپاه زمین چون دم‌طاوس و آسمان چون بال غراب می‌نمود ، و ساقی آجال رجال ۷ کاسات مالا مال برپردلان معارك جدال ، ودلاوران میدان قتال می‌پیمود ،

لادری قائله ۸ :

از غریو کوس گوش چرخ گردان گشت کر
وز شعاع تیغ روی مهر رخشان شد مئیر

وز نهیب و هیبت آنروزوان لشکر فتاد
چرخ درخون وزمین در لرزه گیتی در زحیر

هردو گروه چون‌دو کوه با شکوه حمله بر یکدیگر آوردند ، چنانچه سیل خون ازدربند بجیحون رسید ، و اعلام ۹ انتقام‌جنگ آوران خون‌آشام سربگردون کشید ، ملک اسلام رعایت ننگ ونام ، وایفای‌حق تربیت ابقاخان‌را ۱۰ ، [هرلحظه شهاب‌وار

۱- مج :دویست دست سلاح مرتب‌ازجوشن و زره وشمشیر و نیزهٔ زرین ومرکب. مک : این عبارت را ندارد .

۲- عبارت : [ملک چندان عواطف ونوازش مشاهده نمود] از زیادات مج است .

۳- مک : پایمال خواهم . مج : پایمال اذلال خواهم .

٤- مج : دیگر چون ابقاخان . مک : دیگر ابقاخان .

٥- مج : هردوسپاه صفها . مک : هردو صفها .

٦- مج : سلاح وتراکم گرد سپاه زمین چون دم طاوس . مک : سلاح زمین دم‌طاوس .

۷- مج: رجال کاسات مالامال.مک : رجال مالامال .

۸- مج : [لادری قائله] . مک : این عبارت را ندارد .

۹- مج : و اعلام انتقام جنگ آوران . مک : و اعلام جنگ آوران .

۱۰- مج : [هرلحظه شهاب‌وار برآن شیاطین کارزارمیزد]. مک: این عبارت راندارد.

برآن شیاطین کارزار میزد] ، وهرلمحه آفتاب کردار بشعاع شمشیر آبدار دفع ظلمت اشرار میکرد ، ودم‌بدم ازغایت غیرت و دلاوری بارخودازسر برگرفته وسر برهنه‌و روی گشاده در ۱ میان میدان جولان نمودی ، وساعة فساعة ۲ بتیغ بیدریغ وسنان‌جان ستان سری از گردن وجانی از بدن می‌ربودی .

۳ [چنانچه درمیان جنگ برکه‌خانرا نظر براو افتاده از صلابت و بهادری و شجاعت ودلاوری اوتعجبها نمود ، وپرسید که‌آن‌خنگ سوار جنگ آزمای کیست که باچندین لشگر سربرهنه حرب میکند ؟ مغولی ترسطای نام‌اورا می شناخت گفت این ملک غور است که پیش منکو خان باسپاه کیوك خان در فلان مقام بهمین منوال جانسپاریهای دلاورانه نمود] ۴ .

القصه در آنروز نه زخم گران‌برتن‌ملک۵ شمس‌الدین رسیده بود ، و همچنان جنگ میکرد . ۶ [تاشب شد ، پادشاه ابقا پنج نفرطبیب و جراح حاذق پیش ملک فرستاد تامعالجهٔ زخمها وجراحتهای او کنند ، وچندین امیر و ملک مقتول و مجروح شده بودند،ابقاخان‌از هیچکس چندان‌یاد نمیکرد که‌ازملک‌شمس‌الدین . پس روزدیگر] تا نماز پیشین مصاف کردند ، ابقاخان‌غالب‌شد ، وخلقی بسیار ازسپاه برکه‌خان‌بقتل آمد و بعد از چند روز ملك شمس الدین را با تشریفات گرانمایه و اصطناعات بی‌حد ونهایة ازمراکب بدوی۷ واسلحهٔ گوهری ، ویرلیغ و طبل و علم اجازت مراجعت بهرات را ارزانی داشت .

۱- پا. مج : گشاده در میان میدان . مک : گشاده درمیدان .

۲- پا. مک : بتیغ . مج : تیغ .

۳ - عبارت : [چنانچه در میان جنگ . . . . . دلاورانه نمود] از زیادات مج وپا میباشد .

٤- تااینجا اززیادات مج‌وپامیباشد .

٥- مج : ملك شمس‌الدین رسیده . مک : ملک رسیده .

٦- عبارت : [تاشب شد پادشاه ابقا . . . .پس روز دیگر] از زیادات پا ومج‌است .

۷ - مج : تـا شب شد . پا : تاسطح زمین از نیفه نافه چرخ برین بدیبای سودای ظلام مشکین گشت .

۸- مراکب بدوی : بدو بضمتین و تشدید واو ، و بفتح و سکون ثانی : بیابان ، صحرا ودر اینجا مرادمراکب عربی‌است زیرا صحرانشینان قبائل اعراب را « بدو» مینامند

پس در سنهٔ خمس و سبعین و ستمایه ، ملک ۱ شمس الدین یـراق ۲ عراق کرده ، متوجه درگاه ابقاخان شد ، چون باصفهان رسید ، خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان ۳ ملک را ۴ استقبال و تعظیم بسیار نمود ، و ۵ پس ازچند روزصاحب یکدیگر پیش پادشاه ابقاخان رفتند ، چون خاطر پادشاه بسبب افساد دشمنان،وسعایت بدخواهان از ملک رنجیده بودبدوالتفاتی ننمود ، وبامراء فرمود که دیگر اورااجازهٔ انصراف نخواهم فرمود که مرابروی اعتماد نیست ،۶ [اگر این نوبت خلاصی یابد پیش مانخواهد آمد ، پس ملک چند وقت دراردوی پادشاهابقا بماند وپسر او را ملک

۱ـ مج : ملک شمس الدین یراق . مک : ملک یراق .

۲ـ یراق : اسلحه سپاه ازشمشیر ، سپر ، نیزه و غیره : مطلق سامان واسباب ومصالح هرچیز . غیاث اللغات .

۳ـ ملک شمس الدین مورد سوء ظن ابقا خان واقع شد و تصمیم گرفت با نیرنگ و خدعهٔ اورا ازحصن حصین و معقل منیع خود هرات بیرون کشانیده و بهلاکت رساند ،لذا باشارهٔ ایلخان خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان پسر خود خواجه بهاء الدین را وادار نموده که ملک شمس الدین را بوسیلهٔ ارسال مکاتیب دوستانه فریب داده و برای ملاقات خود باصفهان دعوت نماید ، میانهٔ او و ملک شمس الدین درین خصوص چندین نامه مبادله شده و متن آنها عیناً در ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو و « فرائد غیاثی » از جلال الدین یوسف اهل ابن شهاب الدین جامی ــ ازمنشیان دربار شاهرخی ــ مندرج میباشددرین مکاتیب صاحب دیوان کلیهٔ القاب رسمی پادشاهان کرت را رعایت نموده وملک شمس الدین را «خداوند اعظم شاهنشاه عادل مرزبان خراسان» و « ملک الملوك شهریار ایران وسپهدار و مرزبان خراسان » نوشته است .

این نامه ها علاوه برآنکه نمونهٔعالی است از فن نامه نگاری سیاسی مشتمل برنکاتی است که پرده از روی بسیاری از اسرار سیاسی آنعهد برداشته و نقاط تاریکی را از تاریخ آندوره روشن میسازد . (ذیل جامع التواریخ ـ تاریخ آل کرت ـ ازحافظ ابرو ـ ورق ۲۰۲-۲۰۱ . «فرائد غیاثی» ازیوسف اهل ورق ۲٤٤) .

٤ـ مج : ملک را استقبال و تعظیم بسیار نمود . مک : ملک را تعظیم بسیار کرد .

٥ـ مج : و پس از چند روز مصاحب . مک : و مصاحب .

٦ـ عبارت : [اگر این نوبت خلاصی یابد پیش مانخواهد آمد پس ملک .... چنانت کشد نوش دارو که زهر] از زیادات مج میباشد .

رکن‌الدین بابرادر او برسم چریک[۱]، بدربندبا کو فرستادند، و بکرات صاحب دیوان، و امرا پیش پادشاه ابقا گفتند که ملک شمس‌الدین از قدیم باز در کوچ دادن دودمان جنگ خانی جانسپاریها نموده ، و بامنازعان شاهزادگان حربهای رستمانه کرده ، و امثال این سخنان عرض کردند مفید نیامد، گفت مصلحت من در آنست که او را بهرات نفرستم وهم اینجا باشد، دیگر سخن او پیش من نگوئید.

پس چون شهورسنهٔ ست و سبعین وستمایه در آمد کار ملک شمس‌الدین بواسطهٔ امیر تکنه که از امرای عظام پادشاه ابقا بود فی‌الجمله روی بصلاح آورد ، وسبب آن بود که امیر مذکور از جوارح طیور جانوری داشت که پیش او بغایت مرغوب و محبوب بود، آن جانور را زحمتی روی نمود وعلتی طاری گشت که همهٔ قوشچیان[۲] ترکستان و عراق و خراسان از معالجهٔ آن عاجز آمدند ، ملک شمس‌الدین را علاج آن جانور باسهل وجهی میسر گشت ، امیر تکنه بدانجهت ازملک شمس الدین ممنون شد و مکرراً سخن او بعرض رسانید ، اما چون دولت بسر آمده بود و مهلت بپایان رسیده سودی نداشت ،

للشیخ سعدی :

اجل بر حیاة ار نگشت است چیر
نه مارت گزاید نه شمشیر و تیر
و گر از حیاة ار نماندست بهر
چنانت کشد نوش داروکه زهر] [۳]

درخلال این حال ملک شمس الدین در تبریز بود ، روزی در حمام هندوانهٔ مسموم بامر پادشاه ابقاخان[۴] بخورداوددادند[۵] ، دراواسط شعبان سنهٔ[۶] ششصدو هفتاد

۱- چریک ؛ بفتح اول‌وزن‌شریک:لشکر یرا گویند که ازولایتهای دیگر بمدد لشکری بفرستند . فرهنگ وصاف - آنندراج .

۲- قوشچیان ، قوش بضم اول وشین معجمه مرغ شکاری وقوشچی میر شکار . جمع: قوشچیان .

۳- تا اینجا از زیادات مج است.

٤- مج : ابقا بخورد . مک. پا : ابقاخان بخورد اودادند .

٥- مک:بخورد اودادند دراواسط. مج: بخورد دراواسط شعبان سنهٔمذکوره ملک‌دید.

٦- پا.مج :که بسبب هندوانه کاروی دیگر شد. مک: بخورداودادنددراواسط شعبان سنه ٦٧٦ بسبب آن هندوانه کاروی دیگر وحال وی ابتر شد .

وششی ،ملک دید که بسبب آن هندوانه کاروی شد ، آن شب برسر سجادهٔ نیاز[۱] روی بحضرت بی نیاز آورده بخشوع [۲] و خضوع بذکر کلمهٔ طیبه اشتغال نمود ، تاطایر روح طاهرش از قفس قالب خاك باشیانه حظایر عالم پاك پرواز نمود ،

للسراجی [۳] :

ای پرده‌دار پرده فروکش که راه نیست
هنگام بار دادن شاه است و شاه نیست

آنرا که در دهان شکر نوش‌نوش بود
اکنون ز زهر حادثه جز آه آه نیست

ای نوبتی بپرس ز خاصان بارگاه
تا آن ملک کجاست که در بارگاه نیست

چون خبر بابقا [۴] خان رسید ، [۵] [گفت ملک‌شمس‌الدین مرد مدبر محیل‌است، شاید مکر و تلبیسی کرده باشد ، و جهت مصلحتی خود را مرده ساخته ، مغولی ساهی هلعتو نام فرستاده تا تفحص کامل بجای آورده] ، فرمود تا او را در تابوتی نهادند [۶] وبندهای‌آهنین استوار کرده،[۷](بولایت جام فرستادند ، ومرقد اوآنجااست)،

۱ـ مج : سجاده نیاز بحضرة . مک : سجاده نیاز روی بحضرة .

۲ـ مک : بخشوع وخضوع بذکر . مج : بخشوع بذکر .

۳ـ مج : للسراجی . مک : سراجی . پا : این کلمه را ندارد

سراجی : جمال‌الدین محمد بن‌سراجی خراسانی مداح خسرو ملک ازملوك غزنویان.

٤ـ مج : بابقاخان رسید . مک : بابقا رسید .

٥ـ عبارت : [گفت ملک شمس الدین مرد مدبر .... تفحص‌کامل بجای آورده] از زیادات پا و مج است .

٦ـ مک : نهاده بندهای . مج : نهادند وبندهای .

٧ـ پا . مک : استوارکرده بولایت جام فرستادند و مرقد او آنجاست ومولانا .
مج : استوار کردند و مولانا .

و مولانا وجیه الدین نسفی این قطعه [1] [در تاریخ وفات ملک مذکور] بنظم [2] آورده :

بسال ششصد و هفتاد و شش مه شعبان
قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال
بنام صفدر ایرانیان محمد کرت
بر آمد آیت و الشمس کورت در حال

۱ــ مک : این قطعه بنظم آورده . مج : این قطعه در تاریخ وفات ملک مذکور بنظم آورد .

ذکر ملك رکن الدین کرت که[1] بملك شمس الدین کهین شهرت یافته بود .

چون آفتاب دولت ملک شمس الدین بمغرب زوال انتقال یافت ، در سنهٔ سبع و سبعین و ستمایه ، پسرش ملك رکن الدین قایم مقام پدرشد ، و حال چنان بود که شاه زادهٔ پشین اقول که از نبیر های چنگیز خان بود در سنهٔ مذکوره ، از غزنین مراجعت نموده بهرات رسید ، شهری دید مشمر [2] و خلایق بغایت پریشان و ابتر ، هر کسی را در سر خیال حکومتی ، و برسر هر کوئی گفت و گوئی و خصومتی ، شاهزاده پرسید که چرا اوضاع و احوال این بلدهٔ طیبه بدین گونه پریشان و بی‌سامان است ؟ گفتند تاملك شمس‌الدین کرت درین ملک ملك و حاکم بود ، بر هیچکس ظلمی وستمی‌نمیرفت، وازخوف باس و بیم سیاست او هیچ زبردستی برزیردستی‌مجال تغلب وتعدی‌نبود،اکنون که او نمانده این دیار بی‌داور وشهر یارمانده، وظاهرست که درجائی که‌حاکم‌وپیشوائی‌نباشد، بحکم: **لو لا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضاً** هر که هرچه خواهد کند[3] وعجزه و ضعفا دست خوش ظلمه و پایمال اقویا گردند ، لواحد من‌الشعراء :

ملک بی ملک‌دار باشد نه
گر بود پایدار باشد نه
بی شهنشه بنای ملک جهان
محکم و استوار باشد نه [4]

۱- مج :که بملك . مک :که ملك .

۲- شمرت الحرب . و شمرت عن ساقیها : اشتدت.

۳- مج : وعجزه وضعفا دست خوش ظلمه و پایمال‌اقویا گردند . لواحد من‌الشعراء . مک : این عبارت را ندارد .

٤- این قطعه از سخنور نامی وحماسه سرای ملی ابو منصور دقیقی است و تمام آن

بقیه پاورقی در ص بعد

پشین اقول پرسید که درین ملک از ملک شمس‌الدین کسی هست یا نه ؟ گفتند : پسری مانده است ، در اردوی پادشاه ابقا است ، از قضا درین اثناء پادشاه ابقا بهرات رسید ، شاهزاده[1] پشین روز دیگر پیش ابقاخان رفت و عرض کرد که [2] این مملکت بغایت پریشان و بی سرانجام است ، و رعایای این ملک سری و سروری [3] و والی و کلانتری ندارند ، اگر [4] حکم یرلیغ شود که پسر ملک شمس الدین بحکومت این دیار مامور[5] بود ، امریست بموضع[6] و خیریست بموقع ، ابقاخان درساعت ایلچیان بقدغن تمام ارسال فرمود تا ملک رکن الدین را پیش سریر آوردند ، [7] اورا نوازش فرموده حکم کرد که اورا بلقب پدراو ملک شمس‌الدین[8] باز خوانند ، [9] و قچاق نامی برسم شحنگی با او بهرات فرستاد ، پس ملک شمس‌الدین کهین باخلعت فاخر و یرلیغ

بقیه حاشیه از ص قبل

این است :

ملک بی‌ملک‌دار باشد نی	ور بود پایدار باشد نی
بی‌شهنشه‌بناء ملک‌جهان	محکم و استوار باشد نی
خطهٔ راکه‌بی‌خداوندست	کار او بر قرار باشد نی
شهرراهیچ‌حامی وحارس	چون‌شه‌وشهریارباشد نی

۱- مج : پشین روز دیگر پیش‌ابقاخان رفت و .
مک : این عبارت را ندارد .
۲- پا.مک: که‌این مملکت .مج : که‌مملکت .
۳- مج. پا : و والی وکلانتری . مک : این عبارت را ندارد .
٤- مج: اگرحکم‌یرلیغ . مک.پا : اگر یرلیغ .
٥- مک : مامور بود امریست .
مج : مامور امریست .
٦- مج : و خیریست بموقع .
مک : این عبارت راندارد .
۷- مج : آوردند او را نوازش .
مک : آوردند نوازش .
۸- مج : شمس‌الدین راباز‌خوانند . مک : شمس‌الدین خوانند .
۹- مج : و قچاق‌نامی برسم شحنگی بااو بهرات فرستاد .
پا. مک : این عبارت را ندارد .

و طبل و علم ۱ از اردوی پادشاه بهرات آمده ۲ طریق عدالت و دین پروری ، و شیوهٔ رعیت‌نوازی و عاطفت‌گستری ۳ پیش گرفت ، وملوك‌واکابر ولایات‌خراسان۴ همه بخدمت و تهنیت او آمدند ، الا حاکم قندهار ، بدین سبب در سنهٔ : ثمانین و ستمایه ، ملک ۵ شمس الدین لشکر بجانب قندهار کشیده ، ٦ و باسپاه موفور ، و ساز وسلاح نامحصور رایات آیات اقبال بقلعهٔ قندهار ۷ [که شمهٔ از ذکر آن پیشتر گذشت] برافراخت ، ۸ و سیزده روز متوالی از جانبین جنگ شمشیر و تیر و غلغلهٔ خروش‌و جوش ونفیر بود ، روز دیگر ملک شمس الدین ۹ بنفسی خود باتمامی سپاه پیاده ۱۰ حمله آوردند و [خودرا بنزدیک قلعه رسانیده] ۱۱ خواستند که گرماگرم آتش بر در حصار زنند که ۱۲ از بالای قلعه ۱۳ فریاد برآوردند و امان خواستند ، و مال بیرون فرستادند ، ۱۴ و ملک شمس‌الدین از آنجا مراجعت نمود .

۱- مج : از اردوی پادشاه . مک : این عبارت را ندارد .
۲- مج : آمد . مک : آمده .
۳- مج : گستری پیش گرفت . مک : گستری گرفت .
٤- مج : خراسان همه بخدمت . مک : خراسان بخدمت .
٥- مج : ملک شمس‌الدین لشکر . مک : ملک لشکر .
٦- مک : باسپاه . مج : و باسپاه .
۷- پا.مج : که شمهٔ ازذکر آن پیشتر گذشت .
مک : این عبارت را ندارد .
۸- مج : و سیزده روز متوالی از جانبین جنگ شمشیر و تیر وغلغله خروش‌وجوش ونفیر بود .
مک : و بعد از سیزده روزکه از جانبین جنگ بود .
۹- مج : ملک شمس‌الدین بنفس .
مک : ملک بنفس .
۱۰- مج : سپاه پیاده حمله . مک : سپاه حمله .
۱۱- پا.مج : خود را بنزدیک قلعه رسانیده .
مک : این عبارت را ندارد .
۱۲- پا. مج : زنند که از بالای. مک : زنند از بالای .
۱۳- مج : قلعه فریاد برآوردند و امان .
مک : قلعه امان .
۱٤- مج : فرستادند و ملک شمس‌الدین از آنجا .
مک : فرستاد ملک از آنجا .

ودرسنهٔ اثنا وثمانین وستمایه پسر خود ملک علاء الدین را در هرات از قبل خود نیابت داد ، و وصیتها فرمود و خود بقلعهٔ خیسار رفت.

۲ [ودر سنهٔ ثلث و ثمانین و ستمایه پادشاه زاده ارغون خان بهرات آمد ، و ملک علاء الدین را نوازش فرموده ، جهت پدر او خلعت فرستاد ، مقارن این حال امیر هند و نوئین از امرای ارغون خان مخالفت کرده بگریخت و پناه بقلعهٔ خیسار برد ملک شمس الدین اورا گرفته پیش ارغون خان فرستاد، ارغون خان ازآن حال مبتهج و منبسط گشته جهت ملک شمس الدین خلعت ۳ معلم و یرلیغ وطبل وعلم روانه گردانید ، پس اقربای و احبای هند ونوئین از ملک برنجیدند ، و روز بروز بانواع وسایط و وسایل سخنان پراکنده ، و جرایم ناملایم از ملک شمس الدین بعرض شاهزاده ارغون میرسانیدند ، و نسبت بدوغایت سعایت بظهور می‌آورد ، چون ملک ازین صورت صورت وقوف یافت بحکم : علیکم بقلال الجبال تسکین ورزیدن ٤ بقلعهٔ خیسار لازم وقت دانست ، و ملک علاءالدین نیز از هرات بدآنجا رفت] ۵ .

پس تفرقه و پریشانی و تردد خاطر ونگرانی هرچه تمامتر بخلایق هرات راه یافت ، ٦ [وبجهت دغدغه و اخبار اراجیف و اکاذیب عوام الناس اکثر] مردم ۷ هرات جلا ومتفرق گشتند .

۸ [ویکی از مغولان اباجی نکودری ـ نام ، درین فرصت باده‌هزار مرد بهرات آمد وغارت کرد ، ومردم را اسیر گرفت واولاد از امهات جدا کرد ، و از بی باکی ،

۱- مج : داد و وصیتها فرمود و خود .
مک : داد و خود . پا: و در سنه اثنی و ثمانین وستمایه پادشاه‌زاده ارغون ملک علاءالدین را نوازش

۲- عبارت : [و در سنه ثلث و ثمانین و ستمایه پادشاه زاده ارغون خان .... نیز از هرات بدآنجا رفت] از زیادات مج میباشد .

۳- معلم : مزین و مطرز .

٤- دراصل مج و پا: «ورزیدند» .

۵- تا اینجا اززیادات مج است . و در پا با اختلافات زیادی موجودست.

٦- عبارت : [و بجهت دغدغه و اخبار اراجیف و اکاذیب عوام الناس اکثر] از زیادات مج میباشد .

۷- مج : مردم هرات جلا . مک : مردم جلا .

۸- عبارت : [ویکی از مغولان اباجی نکودری نام ... دوکس مانده بود بیانه]از زیادات مج میباشد .

و ناپاکی ، و بی رسمی، و خواری ، وتعدی ، و مردم آزاری ، هیچ باقی نگذاشت، و هرات عظیم ویران، و پریشان گشت ، چنانچه درمحلهٔ که صد کدخدابودندو کس مانده بود یانه] .

پس درشهور سنهٔ تسعین و ستمایه پادشاه غازان امیر نوروز را باپنج هزار سوار بخراسان فرستاد واو «درگز» وآن نواحی را غارت کرده[1] مراعی و مواشی بسیار بهرات آورد . [2][و بعد ازآن آلتمغانوشت بملک حسام الدین اسفزار ، و ملک جلال الدین فراه ، وملک نصیرالدین سجستان ، که مردم هرات را که در آن ولایات باشند بهرات بازفرستند و کسی ایشان را از آمدن مانع نشود] ، وحکم فرمود که [3] تامدت دوسال ، [4] هیچکس ازمغول ومسلمان بمردم هرات تعرضی [5] نرساندومطالبتی ننماید، تا باندك روزگاری شهر هرات آبادان گشت، و مردم بر امیر نوروز [6] دعا گو و ثناخوان شدند .

[7][پس امیر نوروز مکتوبی بملک شمس الدین فرستاد و او را بهرات طلبید، ملک عذری مقبول درجواب نوشت ، و امیر اورا معذور داشت].

۱- مج : کرده مراعی و مواشی .
مک : کرده و مواشی .
۲- عبارت : [وبعد ازآن آلتمغا نوشت .... ازآمدن مانع نشود] از زیادات مج است.
۳- مج : که تا مدت . مک : که مدت .
٤- مج : هیچکس از مغول و مسلمان . مک : این عبارت را ندارد .
٥- مج : تعرضی نرساند و مطالبتی ننماید.
مک : تعرض ومطالبتی ننماید .
٦- مج : امیر نوروز دعاگو و ثنا . مک : امیر نوروز مردم ثنا .
۷- عبارت : [پس امیر نوروز مکتوبی بملک .... و امیر او را معذور داشت] از زیادات مج وپامیباشد .

ذکر ملک فخرالدین کرت پسر ملک شمس الدین کهین

در اثنای این حال خبر بامیر نوروز رسانیدند که ملک شمس الدین [1] پسر مهین خود ملک فخرالدین را که در شجاعت ، و بسالت، و دلاوری ، وجلادت، وفصاحت کلام ، و افاضت فضل و انعام ، عدیم المثل ایام است مدت هفت سال میشود [2] که بسبب رنجشی مقید و محبوس داشته ، اکنون بندخودرا شکسته ، و چندین کس را از موکلان [3] ونگهبانان خود کشته وبا دوسه کس بقلعهٔ خیسار بالا رفته [4] و اصلا بسخن پدر و هیچ کس دیگر فرودنمی‌آید [5]،وکسی‌را بر ودستی نیست ، امیرنوروز[6] راداعیه شد که اورا از پدر طلبیده تربیت نماید، برادر خود[7] امیر حاجی رابامکتوبی پیش‌ملک‌شمس الدین[8] (فرستاد شفاعت نمودملک) شمس‌الدین [چون نامه برخواند] جواب‌نوشت ، که پسر من[9] فخرالدین محمد دیوانه‌ایست که ادب و فرهنگ ندارد ،

۱- مج : ملک شمس‌الدین پسر مهین خود ملک فخرالدین‌راکه درشجاعت وبسالت ودلاوری .

مک : ملک شمس‌الدین نام‌که‌در شجاعت و دلاوری .

۲- پا.مج : میشودکه بسبب . مک : میشودبسبب .

۳- مج : چندین‌کس را از موکلان و نگهبانان خودکشته .

مک : چندین‌کس از موکلان خودکشته .

٤- مج : بالا رفته واصلا بسخن پدر و هیچ‌کس دیگر فرود .

مک : بالا رفته و بسخن پدر فرود .

٥- پا. مج : وکسی‌را برو دستی نیست . مک : این عبارت را ندارد .

٦- مج : [را داعیه شد که او را از پدر طلبیده تربیت نماید] . مک : امیر نوروز برادرخودامیر حاجی‌را.

٧- مج : برادر خود امیر حاجی را بامکتوبی .

مک : برادر خودرا بامکتوبی .

٨- مج : ملک شمس‌الدین چون نامه برخواند جواب .

مک : ملک شمس‌الدین فرستاده شفاعت نمود ملک جواب

٩- مج : که پسرمن فخرالدین محمد دیوانه .

مک :که پسر من دیوانه .

وچون پلنگ جز بقلال جبال ۱ وسنگ نمی‌سازد ، و من ازو ایمن نیستم ، ۲ [پس امیر حاجی از ملک شمس الدین رخصت طلبیده پیش ملک فخرالدین رفت ، و سلام امیر نوروز بدو رسانید بغایت فرحناك شد ، و گفت مرا در ین قلعه خصمان بسیارند می‌ترسم که بزیر آیم، اگر امیر جمعی ازبزرگان بشفاعت من پیش پدر من فرستد برخصت او فرود آیم ، ملک شمس الدین چون بشنید گفت تا امیر نوروز بخط خود ضمان‌نامه بمن نفرستد که هرچه از فخرالدین صادر شود بمن حواله نکند او را پیش امیر نخواهم فرستاد ، چون امیر حاجی بهرات رسید و سخنان ملک شمس الدین وملک فخرالدین بامیر نوروز رسانید] امیر شیخ‌الاسلام شهاب‌الدین ۳ اسمعیل جامی و شیخ قطب‌الدین چشتی را پیش ملک شمس الدین فرستاد و بخط خود نوشت که هرفضولی که از ملک فخرالدین صادر گردد کاتب از عهده بیرون‌آید ،چون مشایخ خط امیر نوروز را بملک شمس الدین رسانیدند عهد کرد که قصد ۴ ملک فخرالدین نکند چون ملک فخرالدین ازاین حال خبر یافت ، همراه مشایخ بهرات آمد ۵ ، امیر نوروز او را ببشاشت ۶ و اشتیاق تمام کنار گرفت ، و دیگر روزش بحضور امراء و اعیان خراسان بنواخت و بخلعت خاص اختصاص بخشیده انواع اصطناع مبذول داشت . ۷ [و درواز ایلچی پیش پادشاه غازان فرستاد که ملک فخرالدین کرت بند

۱- مج : جبال وسنگ نمی‌سازد .
مک : جبال نمی‌سازد .
۲- عبارت : [پس امیر حاجی از ملک شمس‌الدین رخصت طلبیده .... و ملک فخر الدین بامیر نوروز رسانید] از زیادات مج و پا میباشد .

۳- مج : امیر شیخ شهاب الدین جامی .
مک : امیر شیخ الاسلام شهاب الدین اسمعیل جامی .
٤- مج : قصد ملک فخرالدین نکند . مک : قصد نکند .
۵- مج : بهرات امیر نوروز . مک : مک : بهرات آمد امیرنوروز .
٦- مج : و اشتیاق . مک : این کلمه را ندارد .
۷- عبارت : [و درواز ایلچی پیش پادشاه .... امیر نوروز نسبت بفخرالدین در تزاید بود] از زیادات مج است .
«درواز»، ظاهراً این کلمه نام مغولی ایلچی است و شاید این کلمه در اصل « در همانروز» بوده ونساخ آنرا تحریف کرده‌اند .

پدرشکسته جهت دولتخواهی و کوچ دادن پادشاه پیش من آمد، پس روز بروز حسن اشفاق واعتقاد امیر نوروز نسبت بفخر الدین در تزاید بود .] تا آنکه او را بابرادر خود امیر اوردای وپنج‌هزارمردبحرب پهلوان محمد محمود[١] چژدی [٢] که مرددلاور جنگ آرای بود و هزار مرد نبرد آزمای داشت] بخواف فرستاد، [٣] [بسبب آنکه چند نوبت اورا طلب فرموده بود او تعلل نموده و اهمال جایز داشته بود ، محمد محمود پناه بحصار چژد برد] و چهار ماه متصل حرب کرند و بسیاری از مردم خواف تلف شدند و ملک فخرالدین بیشتر قصبات خوف را بتیغ مسخر گردانید، چون مراجعت نمود امیرنوروز او را نوازش فرمود ، وحکومت هرات بدو تفویض نمود . [٤] [پس از آن‌اورا بجنگ ملک ینالتکین بفراه فرستاد بجهت آنکه در وقتی که ملک نیالتکین بعراق بود امیر نوروز برادر او ملک جلال الدین‌را گرفته در قلعهٔ‌غرجستان‌محبوس داشت ، چون ملک نیالتکین از عراق بفراه آمد قلعهای که امیر نوروز گرفته بود بدست‌آوردوجمعی‌را که باامیر نوروزبصلح درآمده بودند بکشت ، پس‌ملک‌فخرالدین بفراه رسید، ملک نیالتکین [٥] متحصن شد آخرالامر باتحف وهدایا پیش آمده نوازش یافت ، و ازملک فخرالدین التماس استخلاص برادر خود ملک جلال الدین نمود ، وملک فخرالدین بخلاص او متعهد شد .] [٦]

در ما بین این حال شاهزاده دواء ابن براق باصد هزار مرد بخراسان آمد

١ـ مج : پهلوان محمد محمود چژدی . مک : پهلوان محمد چژدی .

٢ـ عبارت : [که مرد دلاور جنگ آرای بود و هزار مرد نبردآزمای داشت] از زیادات مج است .

٣ـ عبارت : [بسبب آنکه چند نوبت او را طلب .... محمد محمود پناه بحصارچژد برد] از زیادات مج است .

٤ـ عبارت : [پس از آن اورا بجنگ‌ملک ینالتکین .... و ملک فخرالدین بخلاص‌او متعهد شد] از زیادات مج میباشد .

٥ـ این نام در اینجا و درچند جای پیش از این در اصل «ینالکین» نوشته شده ولی جون در اغلب‌منابع تاریخی مانند ذیل جامع التواریخ ازحافظ ابرو ـ تاریخ فرشته وحبیب السیر و در مورد دیگر درکتاب حاضر «ینالتکین» ضبط شده لذا قیاساً اصلاح شد .

٦ـ تا اینجا از زیادات مج میباشد .

١ [واز خویشان خود برکت نامی را پیش ملک فخرالدین فرستاده] او را باطاعت خود خواند ، ٢ برکت در غرجستان بملک فخرالدین ملاقات کرد ، بملک بعداز دو روز که شرایط مهمانداری ٣ بجای آورد ، برکت را باسی و دو تن از ملازمان او بگرفت و بطوس پیش امیر نوروز برد ، امیر نوروز ملک را نوازش بسیار نمود همراه خود پیش پادشاه غازان بعراق برد ٤ ، [برکت را بسته بنظر غازان رسانید ، و آنچه از ملک فخرالدین شنیده بود عرض کرد ،]پادشاه ملک ٥ فخرالدین را ببارگاه طلبیده برسر مجمع بزرگ بنواخت و بتربیت پادشاهانه وخلعت گرانمایه ویرلیغ ملکی هرات وطبل و علم ٦ وخیمه وسراپرده وهزار مغول اختصاص بخشید،٧ [و ده‌هزار نقد داد و بامیر نوروز سفارش فرمود که هراکرام واصطناع که مقدور باشد دربارهٔ او مبذول دارد ،] از قضای الهی امیر نوروز را باغازان خان مخالفتی افتاد ٨ و اظهار عداوتی کرد غازان ٩ خان سوتای را با بیست هزار سوار بخراسان فرستاد که امیر نوروز را بگیرند ، نوروز منهزم شد ، و ملک فخرالدین با خواص خود از اردوی امیر ١١ نوروز جدا شد ، ١٢ در راه پانصد سوار از لشگر سوتای او را پیش آمدند و آنروز تابیگاه جنگ کردند عاقبة الامر ملک فخرالدین را گرفته]

١- مج : [و از خویشان خود برکت‌نامی را پیش ملک فخرالدین فرستاده] . مک : این عبارت را ندارد .

٢- مج : برکت . مک : این کلمه را ندارد .

٣- مک ، شرایت مهمانداری بجای آورد .
مج : شرایط مهمانداری آورد .

٤- عبارت : [برکت را بسته ... شنیده بودعرض‌کرد] . مک : این عبارت‌راندارد

٥- مج ، ملک فخرالدین را ببارگاه . مک : ملک را ببارگاه .

٦- مج : و علم و خیمه و سراپرده و هزار . مک ، و علم و هزار .

٧- پا.مج : [وده‌هزار نقدداد و بامیر نوروز سفارش فرمود که هراکرام واصطناع که مقدور باشد در بارهٔ او میذول دارد] . مک : این عبارت را ندارد . پا،بجای (ده‌هزار نقد) ، (ده‌تومان نقد) .

٨- مج : و اظهار عداوتی‌کرد . مک : این عبارت را ندارد .

٩- مج : غازان خان . مک : غازان .

١٠- مج : فخرالدین باخواص خود . مک این عبارت را ندارد .

١١- مج : امیر نوروز جداشد . مک : امیر جداشد .

١٢- عبارت : [درراه پانصدسوار از لشکر سوتای ..... مک فخرالدین راگرفته] از زیادات مج میباشد .

پیش سوتای بردند او را بند کردند ۱ بعد ازچند روز بحیلهٔ خلاص یافت بگریخت وبهرات آمد .

۲ پس درسنه ست و تسعین و ستمایه نوروز سپاهی ۳ از هرجا جمع آورد که بعراق رود وفتنه انگیزد ۴، و درنشابور برادر او «اوردای» بدورسیده خبر داد که: پادشاه بعلت آنکه امیر۵ نوروز بوالی مصر نوشته که از آن دیارلشکر فرستد۶[تامن از خراسان سپاهی بیرون‌آرم و] غازانرا از میان بردارم ، که دین اسلام قوتی گیرد، و اعلام کفر نگونساری پذیرد ـ حکم کرده نوروزیانرا بقتل رسانند، و برادران ۷ و پسران امیررا در اردوی ۸ کشته‌اند ۹ و اینک «سوتای‌نویین» بالشکر گران میرسد ۱۰ [چون نوروز این خبر بشنید] سراسیمه گشت وفی الحال مراجعت نمود و اکثر لشکر او تخلف نمودند ، [چون بجام رسید دیگر روز تا نماز پیشین جنگ کردند ، چون لشکر نو روز روی در هزیمت داشت پشت دادند] ، و نوروز گریزانه با معدود چند بهرات آمد و در قلعه ساکن شد ، وملک ۱۱ فخرالدین در اظهار دوستی

۱ـ مج : بندکردند بعد از چند روز بحیلهٔ خلاص .
مک : بندکرد بعد از چند روز خلاص .
۲ـ مج : پس در سنه . مک : و درسنه .
۳ـ مج : سپاهی از هرجا جمع .
مک : سپاهی‌جمع
٤ـ مج : انگیزد در نشابور . مک : انگیزد ودرنشابور .
٥ـ مک : امیر بوالی . مج : امیر نوروز بوالی .
٦ـ مج : [تامن از خراسان سپاهی بیرون آرم و] . مک : این عبارت راندارد .
٧ـ مک : برادر . مج : برادران .
٨ـ مج : اردوی . مک : اردو .
٩ـ مج : کشته‌اند . مک : کشته .
١٠ـ مج : گران میرسد چون نوروزاین‌خبر بشنید سراسیمه گشت وفی‌الحال‌مراجعت نمود و اکثر لشکر او تخلف نمودند چون بجام رسید دیگر روز تانمازپیشین جنگ‌کردند، چون‌لشگر نوروز روی در هزیمت داشت پشت دادند ونوروز گریزانه بهرات آمد .
مک : گران میرسد امیر سراسیمه گشت و مراجعت نمود و اکثر لشکر او تخلف‌کردند بامعدودچند بهرات‌آمد .
١١ـ مج : و ملک فخرالدین در اظهار دوستی ویکجهتی مبالغهٔ
مک : و ملک در دوستی مبالغه .

و یکجهتی مبالغهٔ تمام نمود ، ۱ و بعد از چهار روز امیر قتلق شاه باهفتاد هزار سوار خونخوار بدرب هرات نزول کرد ، وهژده روز شهر را محاصره نمود ، و ازجانبین صدمات جنگ و منازعه متعاقب بود ، ۲ و در اثنای این غوغا ملک ۳ فخرالدین از امیر نوروز دغدغه در خاطر آورد. که: باسیصد مرد که هر یک روی معرکه و پشت سپاهی بودند درقلعه متحصن بودند. پس مردان او را بتدبیر پراگنده ساخته ۴ [بمحافظت دروازه و بروج قلعه فرستاد، وجمعی رافرمود تا] امیر نوروزرا گرفتند و دست بسته وسروپابرهنه درهم شکسته در خانهٔ حبس کردند۵، وباقی نوکران اورا فوجاً فوجاً و فرداً وزوجاً ببهانهٔ پیش می‌طلبید و میگرفت و بعضی‌را میکشت ، و بعضی‌رادر چاه میکرد ، تاسیصد و نود کس راگرفتند ، ۶ و دو قاصد پیش امیر قتلق شاه فرستاد ، که امیر نوروز راکه نهنگ از نهیب او درقعر دریا میگریخت ، و پلنگ‌ازصلابت او درقلال جبال می آویخت گرفتم ، امیر قتلق شاه۷ قاصدان ملک را خلعت داده

۱- مج : مبالغهٔ تمام نمود ، بعد از چهار روز شهر را محاصره نمود و ازجانبین .
مک : مبالغه تمام نمود امیر قتلق شاه باهفتاد سوار خونخوار بدرهرات نزول کرد و از جانبین
پا : و بعد ازچهار روز امیر قتلق شاه باهفتاد هزار مرد خونخوار بدرب‌هرات‌نزول کرد وهژده روز شهررا محاصره نمود و از جانبین .
۲- مج : در اثنای . مک : و در اثنای .
۳- مج : غوغا ملک فخرالدین از امیر نوروز دغدغهٔ در خاطر آورد که باسیصد مردکه هریک روی معرکه و پشت سپاهی بودند در قلعه متحصن بودند پس مردان اورا.
مک : غوغا ملک را از امیر دغدغهٔ شد مردم اورا .
٤- مج : پراگنده‌ساخته بمحافظت دروازه و بروج قلعه فرستاد و جمعی را فرمودتا امیر نوزوز راگرفتند و دست بسته وسروپا برهنه در هم شکسته در خانه حبس‌کردند .
مک : پراگنده ساخت امیر را دستگیرکرد و سروپای درهم شکسته حبس‌کردند .
٥- مک : و نوکران را می‌طلبیدند و بعضی را میکشت و بعضی را درچاه .
مج : و باقی نوکران اورا فوجاً فوجاً و فرداً وزوجاً ببهانهٔ پیش می‌طلبید و میگرفت و بعضی را میکشت وبعضی را درچاه .
٦- مج : ودو قاصد پیش امیر قتلق شاه فرستادکه امیر نوروز راکه نهنگ ازنهیب .
مک : وقاصدی پیش امیر قتلق شاه فرستاد که نهنگ ازنهیب .
٧- مج : قتلق شاه قاصدان ملک راخلعت داده‌کس .
مک : قتلق شاه قاصد را خلعت دادکس .

کس فرستاد تاامیرنوروز را پیش‌او‌بردند، ۱ و درحال بقتل آورد، وازهرات‌مراجعت نموده، خلایق از منازعت ۲ و محاربت خلاص یافتند .

۳ [ومولانا نجم‌الدین نسفی تاریخ امیرنوروز رادراین قطعه‌نظم کرده :

بششصد و نود و شش درون شهر هرات
گذشته از مه شوال بیست با یکروز
ز هفته روز دو شنبه میانهٔ دو نماز
رسید لشکر غازان کشته شد نوروز] .

پس درسنهٔ ثمان و تسعین و ستمایه امیر نکو در نام باسه هزار مرد ازعراق بهرات آمد، وملک فخرالدین ۴ ایشانرا در محلات ۵ هرات وطن داد ، و ایشان قوم سفاك بی‌باك بودند ، چندنوبت‌در۶ قهستان ، وفراه ، وسجستان ، وخرزوان ۷ خرابیها کردند ، و اولاد و اموال مردم بغارت و اسرت بردند ، ۸ بدین سبب مظلومان ۹ ودادخواهان‌ازخراسان‌بدرگاه غازان‌خان۱۰ رفتند، وازآن قوم‌تظلم۱۱واستغاثه‌نمودند، غازان ۱۲ ببرادر خود خدابنده یرلیغ فرستاد ، که لشکر بخراسان برد ، ونکودریانرا

۱ـ مک : بردند . مج : برد .

۲ـ مج : و محاربت . مک ، این کلمه را ندارد .

۳ـ عبارت : [ومولانانجم‌الدین‌نسفی تاریخ امیرنوروز را دراین‌قطعه‌نظم کرده : ... رسید لشکر غازان‌کشته شد نوروز] اززیادات مج وپا میباشد .

٤ـ مج : فخرالدین . مک ، این جمله را ندارد .

٥ـ مج : محلات هرات وطن . مک : محلات وطن .

٦ـ مج : نوبت در قهستان وفراه . مک : نوبت در فراه .

٧ـ خرزوان یا جزروان : از نواحی مشهوره خراسان و توابع هرات است مانند : اسفزار ، قهستان وفراه امادر منابع موجوده دیده نشد و یاقوت گوید : «خروان : من قری بخاری » و «خراز بضم اوله موضع ببلخ » ؟
(معجم البلدان ـ ج /۲/ص ٤٣٢ ـ ص ٤٤٠) .

٨ـ مج : بردند و بدین سبب مظلومان . مک : بردند و مظلومان .

٩ـ مج : و دادخواهان ازخراسان . مک : این عبارت راندارد .

١٠ـ مک غازان‌خان . مج : غازان .

١١ـ مج : رفتند و از آن قوم تظلم واستغاثه .
مک : رفتند و استغاثه .

١٢ـ مج : غازان ببرادر . مک: غازان برادر .

ازملک فخرالدین ۱ طلب دارد ، اگر در ارسال ایشان اهمال ورزد هرات را محاصره کرده ۲ ، بعد از فتح رعایا راضرری نرساند ، اما ۳ نکودریان، وسجزیان، وغوریان ، و اهل فتنه را براندازد ، ۴ [چون یرلیغ بخدابنده رسید ازمازندران بحدود نشابور ۵ لشکر کشیده ایلچی بملک فخرالدین فرستاد که امرای نکودر را باتمام اتباع و اشیاع پیش مافرستد ، ملک فخرالدین عذری گفت و بهانهٔ آورد ، چون ایلچی خبر بازبرد] ، خدابنده بتعجیل تمام متوجه هرات گشت ، ٦ [چون برودخانه رسید ، لشکر را بتهیهٔ اسباب جنگ قلعه و محاصرهٔ شهر فرمان داد ، و]ملک ۷ فخرالدین بقلعهٔ امان کوه - که حالا باسکلچه مشهور است - پناه برد ، و ۸ [خدابنده چهار روز قلعهٔ امان کوه را محاصره کرد ، ملک هیچ گونه بصلح درنیامد ،] پس حرب عظیم کردند، چنانکه در یک روز ۹ از سپاه خدابنده دو هزارمرد کشته شد، وسه هزار زخمی گشت ، ودر شب ملک فخرالدین باچند دلاور از قلعه بیرون آمده خودرا برلشکر خدابنده زد وبهرات آمد ، وهمان شب از هرات ۱۰ بیرون راه غور را گرفت ، بعد ازآن خدابنده قلعهٔ شیب راازامان کوه فتح کرده محاصره هرات نمود ، وهژده روز حربهاء عظیم

۱- مج : ملک فخرالدین طلب . مک : ملك طلب .

۲- مج : کرده . مک : کرد .

۳- مج : [نکودریان و سجزیان و] . مک : این عبارت را ندارد .

٤- عبارت : [چون یرلیغ بخدابنده رسید از مازندران ... چون ایلچی خبر بازبرد] از زیادات مج میباشد .

٥- مج : شاپور . پا : نیشابور . مک : ندارد .

٦- عبارت : [چون برودخانه رسید لشکر را بتهیه اسباب جنگ قلعه و محاصرهٔ شهر فرمان داد و] از زیادات مج است .

۷- مج : ملک فخرالدین بقلعه امان کوه -که حالا .
مک : ملک بقلعه امان کوه - حالا .

۸- عبارت : [خدابنده چهار روز قلعه امان کوه را محاصره کرد ملك هیچگونه بصلح درنیامد] از زیادات مج است .

۹- مک: روز ازسپاه. مج: روز سپاه .

۱۰- مج : از هرات بیرون راه غور را گرفت .
مک : از هرات راه غور گرفت .

رفت ، چنانکه قرب‌ده هزار مرد از جانبین بقتل رسید ، [1] روز نوزدهم شیخ الاسلام شهاب الدین اسمعیل جامی ، پیش خدابنده رفت ، و گفت ملک [2] فخرالدین درین شهر نیست ، و گشادن این شهر بجنگ تعذری [3] تمام دارد ، اگر پادشاه این ویرانه را ببخشد حاکم است [4] ، و اعیان‌سپاه او نیز درین‌باب مبالغه نمودند ، پس‌سی‌هزار دینار جهت ما حضر بیرون فرستادند ، و خدابنده مراجعت نمود .

بعد از آن ملک فخرالدین بازآمده صلات وصدقات بمستحقان رسانید ، وبناهای خیر عمارت فرمود . [5] از جمله درسنهٔ تسع و تسعین و ستمایه ، بروج و باروو خندق وخاک ریزهرات را استحکام داد ، [6] [وديوار بارو را بکاه‌گل بیندود] ، و برجهارا چهارده گز بلندکرد ، [7] [و ازمیان هردو فصیل شش‌گزخاک برداشت ، خاک ریز را تند وبلندگردانید ، ورعایای‌ولایت هرات همه را بعمارت برج‌وبارو احضارفرمود] ، وشهر [8] را عظیم استوار ساخت ، [9] [چنانکه هیچ کس را ازهیچ طریق راه دخول و خروج نبود] ، پس فرمود [10] که در پای حصار میدانی جهت عیدگاه بساختند ، [11] [وديوار عظیم گرداو کشیدند،وخانقاه- که‌حالا هست- دربازارملک بساخت] ، و در پای حصار ودرون شهر دو خندق عمیق بکنند ، وفیل بند بزرگ برآوردند ، ومسجد

۱- مک : بقتل رسید بعداز آن‌شیخ‌الاسلام کهف‌الانام شیخ شهاب الدین‌اسمعیل‌جامی
مج : بقتل رسید روز نوزدهم شیخ الاسلام شهاب الدین جامی .

۲- مج : ملك فخرالدین ، مک : ملك .

۳- مج : تعذری تمام دارد . مک : تعذری دارد .

٤- مج : حاکم و اعیان . مک : حاکم است و اعیان .

٥- مج : فرمود ازجمله درسنه . مک : فرمود و در سنه .

٦- مج : و دیوار بارو را بکاه‌گل بیندود . مک : این عبارت را ندارد .

۷- مج : [و از میان هر دو فصیل شش‌گز خاك برداشت خاك ریز را تند و بلند گردانید ، و رعایای ولایت هرات همه را بعمارت برج و بارو احضار فرمود]
مک : این عبارت را ندارد .

۸- مج : و شهررا عظیم . مک : وشهر عظیم .

۹- مج : [چنانکه هیچ کس را از هیچ‌طریق راه دخول و خروج نبود] . مک : این عبارت را ندارد .

۱۰- مج : فرمودکه درپای . مک : فرمود درپای .

۱۱- مج : [وديوار عظیم گرد او کشیدندوخانقاه‌که‌حالاهست دربازار ملک‌بساخت].
مک : این عبارت را ندارد .

عبداله عامر راعمارت کرد ۱ ، [و مسجد تره فروش را در پراهان معمور ساخت] ، و بازار پای حصار ۲ راکه ببازار ملک شهرت یافته ۳ مرتب گردانید ، وهرماه هزار دینار صدقه ، و هرزمستان هزار جبه‌جهت مسکینان ۴ وفقرا و مستحقان تعیین فرمود ، ۵ [و بصدقات سرنیز قیام مینمود] ، و هر روز هزار من نان و ده گوسفند ۶ برای آش‌بار مقرر ساخت ، ۷ [ودر مزارات متبرکه‌را تب و وظایف جهت فقرا و اهل‌اله تعیین نمود ، چنانچه درهمهٔ بقاع خیرات‌نعمت‌اومیخوردند ودعای‌دولت‌اومیکردند] .

و در سنه سبعمایه حکم کرد که عورات از خانه بیرون نیایند ، وآنکه بیرون آید چادر اورا سیاه کنند ، ۸ [و اورا سربرهنه کرده کویها و محلها بگردانند تاسبب عبرة و انتباه‌دیگران گردد ،] ونوحه گران را از ماتمها ، و قاریانرا از قرآن خواندن پیش تابوتها منع کرد ، ومقامرانرا سرو ریش تراشیده ببازارها بگردانیدند ، وشراب خواران را بعد ازاقامت حدودشرع درزنجیر کشیده ۹ ، [از جرعه کشیدن وساغر زدن بگل کشیدن و خشت زدن فرستاد ، و اکثر نواب و حجاب خود را تعزیر و تشهیر فرمود] .

وسیفی هروی در تاریخ خود ذکر کرده که چهل‌شاعر نامدار مداح‌اوبودند ،

۱- مج : [و مسجد تره فروش را در پراهان معمور ساخت] ، مک : این عبارت را ندارد .

۲- مج : حصار راکه . مک : حصارکه .

۳- مج : [مرتب گردانید] . مک : این عبارت را ندارد .

٤- مج : [وفقرا و مستحقان] . مک : این عبارت را ندارد .

٥- مج : [وبصدقات سرنیز قیام می‌نمود] . مک : این عبارت را ندارد .

٦- مک : و ده گوسفند مقرر داشت .

مج : و ده گوسفند برای آش باز مقرر ساخت .

۷- عبارت : [و درمزارات متبرکه راتب ... ودعای دولت اومیکردند] . اززیادات مج میباشد .

۸- مج : [و اورا سربرهنه کرده کویها ومحلها بگردانندتاسبب عبرة وانتباه‌دیگران گردد] . مک : این‌عبارت را ندارد .

۹- مک : در زنجیر کشید . وسیفی هروی .

مج : در زنجیر کشیده ازجرعه کشیدن وساغر زدن بگل کشیدن و خشت زدن فرستاد واکثر نواب وحجاب خودرا تعزیر و تشهیر فرمود . و سیفی هروی .

و بندهٔ سیفی را هشتاد قصیده و ۱ صد و پنجاه قطعه درمدح او بنظم آمده . ۲

۳ [پس درسنهٔ احدی وسبعمایه ملک فخرالدین جهت تسخیر ملک حشام‌الدین اسفزار ، و برادر او ملک رکن‌الدین که تمکین او نمیکردند بالشگری باسفزار رفت، ملک حسام الدین هم در آن ایام وفات یافت و ملک رکن الدین بمقاومت پیش‌آمد، و بعد از چند حرب عظیم پناه بقلعهٔ روباه ۴ برد ، ملک فخرالدین مراجعت نموده ، دیگر باره لشکر فراوان از مغول و مسلمان جمع کرده‌باسفزار رفت ، و بعداز آن‌چند جنگ سخت بی‌حصول مقصود باز گشت ، بارسیوم باسپاه بسیار از هروی و باخرزی‌و خوافی و تولکی ، و غوری ، و نکودری روی باسفزار نهاد، وبرادر ملک فخرالدین

۱- مج : قصیده و پنجاه قطعه در مدح او بنظم آمده .

مک : قصیده وصدو پنجاه قطعه مدح او بنظم آمد .

« ودر عهد دولت او چهل شاعر نامدار مدح او گفتندی ، و جمع کنندهٔ این تاریخ نامه را درمدح او هشتاد قصیده وصدو پنجاه قطعه است» تاریخ هرات ازسیفی‌هروی ص٤٤٣

۲- سیفی هروی : سیف بن محمد بن یعقوب الهروی از نویسندگان نامدارخراسان‌و دربار هرات ویکی از جمله چهل‌تن شعراء نامی مداح ملک فخرالدین وملک غیاث‌الدین کرت بوده است ، سیفی حماسه تاریخی در بیست هزار بیت در تاریخ جنگهای امیر دانشمند بهادر فرمانده لشکریان اولجایتو سلطان وجمال الدین محمد سام سپهسالارخراسان و سردار نامی ملک فخرالدین سروده وبمناسبت نام اوبه«سام‌نامه» موسوم‌کرده است،نسخه این مثنوی حماسی در وقت فتح هرات بردست بوجای پسر دانشمند بهادر۔پس‌ازآنکه‌خود سیفی در زمرهٔ درباریان‌ملک فخرالدین دستگیر شد۔ بدست‌بوجای افتاد وظاهرآدرهمانوقت آنکتاب را از میان برده‌اند . اما چند قطعه از آن مثنوی را خود سیفی در تاریخ هرات ذکرکرده است ، از اشعار او ۔ جز بعضی غزلیات و قصایدکه در تضاعیف تاریخ هرات مذکور میباشد ۔ نیز چیزی باقی نمانده .

شرح حال وآثار شعری سیفی‌ازاغلب‌تذکره‌هافوت‌شده‌است . بلی : بدرالدین‌جاجرمی در «مونس الاحرار» سوگند نامه از سیفی در حدود هفتاد ونه بیت یادکرده است . و در تذکرهٔ: «مجمع الشعراء» ازکاتب الملک متخلص بدوری ۔که آنرا بنام حمیده بانو زوجه اکبر شاه تالیف‌کرده ۔ و در تذکرهٔ «تحفةالخوانین» از میر دوستی ۔ سال تالیف ۹۰۰ ه ۔ چند غزل از سیفی مذکور میباشد .

واله داغستانی نیز نام او را در «ریاض الشعراء» باختصار آورده است .

۳- عبارت : [پس در سنهٔ احدی و سبعمایه ملک فخرالدین جهت ... جهت جریمهٔ اورا حبس‌کردند] اززیادات مج میباشد .

٤- قلعه روباه : کذا؟ .

ملک علاءالدین باسه‌هزار مرد دیگر از غور بمدد او آمد، وبعد از هفت روز حصار قصبهٔ اسفزار را فتح کرده قتل بسیار نمود ، و جمیع خلایق اسفزار را بهرات آورده گل کشی فرمود ، و ملک رکن‌الدین پس از یک ماه‌بهرات آمده ملک فخرالدین‌او را رعایت و شفقت بسیار نمود ، بعد از چند روز خـایف گشته بگریخت ، پسر او عزالدین پیش ملک فخرالدین آمد، بعد ازچندوقت جهت‌جریمه او راحبس کردند][1] .

پس درسنهٔ ثلث و سبعمایه پادشـاه خربنده که [2] او را اولجا یتو سلطان لقب کردند ، و پسر ارغون‌خان بن ابقاخان بن هلاکوخان بود بجای برادر غازان خـان برتخت خانیت نشست [3] ، و جهت ملک [4] فخرالدین یرلیغ و خلعت خـاص خود

۱ـ تا اینجا از زیادات مج میباشد .

۲ـ مج :که اورا اولجایتو سلطان . مک :که اولجایتو سلطان ،

۳ـ تموچین (که بعدها لقب‌چنگیز خان‌یافت) پسر یسوگای‌درسال ۶۰۳ ﻫ بموجب قرارقوریلتای بزرگ رئیس تمام قبائل مغول گردید و درسال ۶۱۶ ﻫ بسوی ایران‌شرقی لشکرکشیده و دولت خوارزمشاهیان را منقرض ساخته، شهر های : اترار جند ، بناکت ، سمرقند ، اورگنج ـ خوارزم ـ اسفراین ، نخشب ، ترمذ ، بلخ ، مرو ، نیشابور ، هرات طوس ، غزنین را در سرزمین خراسان تسخیر نموده اموال را غارت و مردم را قتل عام و عمارات را باخـاک یکسان ساخت .

تموچین در ۶۲۳ ﻫ در گذشت ، و از پسرانش چهار تن معروف اند : جوچی ، چغتای ، اوکتای وتولوی (تولی) . پس از مرگ چنگیزاوگتای‌بموجب وصیت او وقرار قوریلتای بزرگ جانشین پدرگردید ، و درزمان او بار دیگر لشگریان جرار مغول تحت فرمان چرماغون سرتاسر ایران را عرضه‌تاخت و تازساختند .

وپس از او پسرش گیوگ بجای او نشست، وچون صغیربود مادرش تورگینا امور سلطنت را اداره میکرد .

و پس ازو شاهی باولاد تولوی پسر دیگر چنگیز رسید و منکوخان پسر تولوی برتخت نشست .

اخلاف تولوی دو شعبه شده بودندوشعبهٔ غربی درایران بنام «ایلخانی» ـ که‌موسس آن‌هلاکوخان بودودرسال ۶۵۶ ﻫ برسراسر خاک‌ایران استیلایافته‌بودـ فرمان روائی‌کردند.

اخلاف هلاکو) : اباقاخان ـ ۶۶۳ ، احمد نکودار — ۶۸۰ ، ارغون خان — ۶۸۳ ، گیخاتوخان — ۶۹۰ ، غازان — ۶۹٤ ، اولجایتوخدابنده محمد ۶۱۶ — ۶۰۳ ، ارپاغون‌ـ

بقیه‌پاورقی در ص بعد

فرستاده ، او را بدرگاه ۱ خواند به بهانهٔ تقاعد نمود .

۲ [ودر سنهٔ خمس و سبعمایه پدرملک فخرالدین‌ملک شمس الدین محمد بن محمد کرت ۳ ، در قلعهٔ خیسار بجوار رحمت آفریدگار پیوست ، چون خبر بملک فخرالدین رسید ، درجامع‌هرات شرایط عزاباقامت رسانید، وحکیم غوری ۴ این قطعه در تاریخ وفات او بنظم آورده ،

بیت :

روز پنجشنبه از صفر ده و دو
سال هجرت گذشته هفتصد و پنج
شمس دین کرت خسرو آفاق
شد بفردوس ازین سرای سپنج].

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۷۳٦) تا اوایل سدهٔ هشتم در ایران پادشاهی‌کردند ، اما بتدریج روی بضعف و انحطاط رفته تا اینکه دورهٔ اقتدار و فرمانروائی این دودمان با مرگ سلطان ابوسعید (ولد ارشد اواجایتو خدابنده) در سال ۷۳٦ ه در ایران عملا پایان یافت .

٤ـ مج : ملک فخرالدین یرلیغ . مک : ملک یرلیغ .

۱ـ مج : بدرگاه خواند به بهانه . مک : بدرگاه بهانه .

۲ـ عبارت : [ودر سنه خمس و سبعمایه پدر ملک فخرالدین ملک شمس الدین .... شد بفردوس از ین سرای سپنج] از زیادات مج میباشد .

۳ـ ملک رکن الدین محمد بن ملک شمس الدین‌محمداول که بامر ایلخان اباقاخان بلقب پدرش ملک « شمس الدین‌کهین » نامیده شده است (٦٨٢ - ٦٧٧ ه) .

٤ـ مولانا حکیم سعدالدین منجم غوری از افاضل و اعلام سخندانان دربار ملک شمس الدین‌کرت و استاد سیفی هروی است .

چمن سوم

از روضهٔ هفتم

در ذکر واقعهٔ امیر دانشمند بهادر [1]

پس، [2] درسنهٔ ست و سبعمایه ، چون اولجایتو سلطان برتخت نشست ، [3] و ملک فخرالدین بطریق سایر ملوک ممالک [4] بدرگاه اونرفت ، اولجایتو برنجید، و بر سر جمع [5] بامرا گفت : که [6] ملک فخرالدین درروی من تیغ کشیده ، و اهل هرات بامن حرب کرده‌اند ، و امروز که سریر خانیت بمن رسیده ملک [7] فخرالدین به‌تهنیت من نیامده ، دانشمند بهادر را که بهادر نامدار ، و دلاور روزگار بود ، باده هزار سوار بخراسان فرستاد که ملک فخرالدین و جماعت نکودریانرا گرفته پیش او برد ، [8] تا انتقام کشد ، دانشمند بهادر چون برودخانهٔ هرات [9] رسید ، «طوطک بـلا» و «هندوجاق» را باجمعی [10] دیگر از اعاظم سپاه پیش ملک [11] فخرالدین فرستاد ، که حکم [12] اولجایتو سلطان برین جمله صادر شده که : نکو دریانرا ملک بمن سپارد ،

۱ـ واقعه قتل امیر دانشمند بهادر به تفصیل در تاریخ هرات از سیفی هروی ص ٤٧٥ ـ ص ۵۰۳ و در ذیل جامع التواریخ از حافظ ابرو مذکور است .

۲ـ پا . مج : پس در سنه . مک : در سنه .

۳ـ مج : نشست و ملك . پا : نشسته بود و ملك . مک : نشست ملك .

٤ـ مج . پا : ملوك ممالك بدرگاه . مک : ملوك بدرگاه .

۵ـ مج . پا : برنجید و برسر جمع بامراء . مک : برنجید و بامراء .

٦ـ پا . مک : که ملك فخرالدین . مج : که فخرالدین .

۷ـ پا . مج : ملك فخرالدین به تهنیت من نیامد . مک : ملك به‌تهنیت نیامده .

۸ـ پا . مج : تاانتقام کشد . مک : این عبارت را ندارد .

۹ـ مج . مک : برودخانه هرات . پا : بهرات رود .

۱۰ـ مج . پا : جمعی دیگر از . مک : جمعی از .

۱۱ـ مج . پا : ملك فخرالدین . مک : ملك فرستاد .

۱۲ـ مج . مک : حکم . پا : یرلیغ .

ومحاسبهٔ سه‌سالهٔ محصولات ، وتمغا ، ودارالضرب[1] [بمن حواله شود ، و] بمن جواب گوید ، و الا شهر رامحاصره کنم و بمحاربه و مقاتله اقدام نمایم ، چون[2] آن‌جماعت این‌سخنان[3] شنیدند وبرسانیدند ، ملک‌فخرالدین جواب درشت گفت ، دانشمند چون بشنید بر آشفت و در روز کس فرستاده[4] ملوک و امراء ولایات[5] را طلب داشت ، ودرین فرصت مولانا وجیه‌الدین نسفی - که قاضی‌هرات بود - بدانشمند بهادر پیوسته بود ، و در نظر او قبول تمام یافته[6] ، [و تمامی تدبیرات امور برای و رویت او بازگذاشته] ، مولانا او را برمحاصره تحریض نمود ، و فرمود[7] که پلها و گذرها را مضبوط ساختند ، که غله و خوردنی بشهر در نیاورند ،[8] وچون محل رفع غله و بلند سال بود ، مردم شهر عاجزومضطرشدند ، ملک ایشان را رعایت نموده[9] انبارها و خزاین بگشاد ، و خلایق را بمال و خوردنی تقویت داد ، و بمحاربه راغب گردانید ،[10] [و چند نوبت شبیخون برلشکر دانشمند بهادر زدند ، و بسیاری رابقتل

۱- مج : دارالضرب بمن حواله شود و بمن جواب گوید .
پا . مک : دارالضرب بمن جواب گوید .
۲- مک . پا : آن جماعت . مج : چون جماعت .
۳- مج : سخنان شنیدند و برسانیدند .
پا : سخنان رسانیدند . مک : سخنان برسانیدند .
٤- مک . پا : فرستاده ملوک . مج : فرستاد ملوک .
٥- مج . پا : ولایات راطلب . مک : ولایات طلب .
٦- مج . پا : [و تمامی تدبیرات امور برای و رویت او بازگذاشته] . مک : این عبارت را ندارد .
۷- مج . مک : تحریض نمود و فرمودکه پلها .
پا : تحریض فرمود پلها .
۸- پا : و خوردنی در شهر نیاورند چون محل رفع غله و بلند .
مج : و خوردنی بشهر در نیاورند و چون محل رفع غله و بلند .
مک : و خوردنی بشهر در نیاورند چون بلند .
۹- مج . پا : و مضطر شدند ملک ایشان را رعایت نموده انبار ها . مک : و مضطر ملک انبارها .
۱۰- مج . پا : [و چند نوبت شبیخون برلشکر دانشمند بهادر زدندو بسیاری‌رابقتل آوردند] .
مک : این عبارت را ندارد .

آوردند.] و بعد از چندروز (۱ که جنگهاء عظیم واقع شد) دانشمند بهادرشیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را پیش ملک فخرالدین ۲ فرستاد و گفت ۳ : ملک مرا بجای فرزند ست ، و من خلاف حکم اولجایتو سلطان نمیتوانم کرد که بی جنگ و ۴ حصول مقصود بازگردم ، اگر چند روزی ملک ۵ جهت رعایت ناموس پادشاه باسان کوه رود ، و یک پسر سرا در شهر قائم مقام خود گذارد از مصلحت جانبین دور نیست، ۶ [شیخ مذکور پیغام بملک رسانیده درین باب جهت صلاح جانبین و اصلاح ذات بین مبالغهٔ تمام نمود] ، ملک قبول کرد ، ۷ پس دانشمند عهدنامه نوشت ، که بمتعلقان ملک ۸ و اهل هرات هیچ بدی ۹ و ایذای نرسانند ، بعد از آن ملک ۱۰ فخرالدین باسان کوه رفت ، و جمال الدین محمد سام راباجمعی ۱۱ بمحافظت قلعهٔ اختیار الدین گذاشته وصیتهافرسود ، روز دیگر دانشمند بهادر متوجه هرات شد ، چون بدروازهٔ «خوش» رسید ، و رفعت وشکوه خاکریز و متانت وحصانت بارو ۱۲ و دیوار و مغاکی خندق ، و استواری مداخل ۱۳ و مخارج دروازه بدید متحیر شد ، و مولانا

۱- پا . مج : بعد از چند روز دانشمند بهادر .
مک : و بعد از چند روزکه جنگهاء عظیم واقع شد دانشمند بهادر.
۲- مج . پا : فخرالدین . مک : ندارد .
۳- مج . پا : و گفت : ملك مرا بجای فرزند است و من خلاف .
مک : و گفت : من خلاف .
٤- مج . پا : که بی جنگ و حصول . مک : که بی حصول .
٥- مج . پا : [جهت رعایت ناموس پادشاه] . مک : این عبارت را ندارد .
٦- مج . پا : [شیخ مذکور پیغام بملك رسانیده درین باب جهت صلاح جانبین و اصلاح ذات بین مبالغهٔ تمام نمود] .
مک : این عبارت را ندارد .
۷- پا . مج : پس دانشمند . مک : دانشمند .
۸- پا . مج : و اهل هرات . مک : این عبارت را ندارد .
۹- مج : و ایذای . پا . مک : این کلمه را ندارد .
۱۰- پا . مج : ملك فخرالدین باسان کوه . مک : ملک باسان کوه.
۱۱- پا : باجمعی از دلاوران بمحافظت . مج . مک : باجمعی بمحافظت .
۱۲- پا . مج : و دیوار . مک : ندارد .
۱۳- پا . مج : و مخارج دروازه . مک : این جمله را ندارد .

وجیه‌الدین گفت ۱ ای امیر سادهٔ طغیان و عصیان اهل هرات ابرام ۲ و استحکام این دروازه‌هاست ۳ ، [مصلحت در آنست که اینهارا ویران سازند] ، حکم کرد تا یک دروازه را ویران ۴ کردند ، و بوابان و مستحفظان بروج و دروب را بقهر و زجر براندند ، ۵ و درشهر ندافرمود ، که رعیت باید که دغدغه بخاطر راه ندهند ، و بمهمات خود مشغول باشند ، و ایشان را برعایت ۶ [و مرحمت] وعده داده مستظهر گردانید ، ۷ [روز دیگر طوطک بلارا پیش جمال الدین محمد سام فرستاده اورا بطاعت و عبادت خود خواند ، جمال الدین محمد در جواب سخنهای درشت و پیغامهای جنگ آلود فرستاد ، دانشمند در غضب شده فرمود که قلعه] را محاصره کنند ، مولانا وجیه الدین گفت مصلحت در آنست که قلعه بی‌جنگ بدست آید ، ۸ [تدبیر آنست که امیر شیخ الاسلام قطب الدین چشتی راپیش ملک فخرالدین فرستد وشفقت پدر فرزندی اظهار نموده گوید که فرزند خود «لاغری» را پیش اولجایتو سلطان فرستم تاعرضه دارد که ملک فخرالدین امتثال حکم پادشاه نموده شهر تسلیم کرد ، و مراسم ایلی و انقیاد بظهور آورد لامحاله پادشاه خبر حصار خواهد پرسید ، التماس آنکه آن فرزند کتابتی بمحمد سام فرستد که پسرم لاغری راباچند تن درحصار گذارد تاپیش پادشاه تواند

۱- مج . پا : ای امیر . مک : این عبارت راندارد .
۲- مج : اهل هرات ابرام و استحکام . پا . مک : اهل هرات استحکام
۳- پا . مج : [مصلحت درآنست که اینها را ویران‌سازند] .
مک : این عبارت راندارد .
٤- پا : ویران‌کرده بوابان و مستحفظان دروب و بروج را بقهر وزجر برانند .
مج : ویران‌کردند بوابان و مستحفظان بروج و دروب را بقهر و زجر براندند .
مک : ویران‌کردند و بوابان و مستحقظان بروج و دروب را بقهر براندند .
٥- پا . مج : و درشهر ندافرمود که رعیت باید که دغدغه .
مک : وندافرمود که رعیت دغدغه .
٦- پا . مج : و مرحمت . مک : این‌کلمه را ندارد .
٧- عبارت : [روزدیگرطوطک بلا راپیش جمال الدین‌محمدسام فرستاده .... دانشمند در غضب شده فرمود که قلعه] از زیادات نسختان مج و پا میباشد .
٨- عبارت : [تدبیر آنست که امیر شیخ الاسلام قطب‌الدین چشتی را ... ازاین‌مقوله گفتند ملک راضی نشد] اززیادات مج و پا میباشد و در مک‌ندارد . و در زیادت ونقصان و تقدیم و تاخیر بعضی‌کلمات نیز میانه نسختان مج و پا اختلافاتی وجود دارد .

گفت که من بحصار در آمدم و سخن او پیش پادشاه محل قبول یابد. دانشمند را این تدبیر موافق افتاده، شیخ الاسلام مذکور را باطوطک بلا پیش ملک فخرالدین فرستاده هرچند ازین مقوله گفتند ملک راضی نشد،[١ شیخ الاسلام چندکرت بامان کوه رفت و مبالغه نمود تاملک ٢ نامهٔ بمحمد سام نوشت که: پدرم دانشمند بدیدن حصار خواهد آمد در خدمتگاری او تقصیر نکند، ٣ [چون نوشتهٔ ملک بمحمد سام رسید گفت هرچه ملک اسلام وولی الانعام فرموده بر آنجمله بروم، وچون امیر بزرگوار عزیمت دیدن حصار نماید در بگشایم و بشرایط خدمتگاری و فرمان برداری قیام نمایم]، پس دانشمند پسران خود «طغای» و «لاغری» را گفت: که شما با «ینالتکین» ۴ منتظر باشید درحصار، هرگاه که من کمان خودطلب دارم، شما جمال الدین محمدسام را بااتباع او بگیرید، ٥ [بعدازآن سوار شده بحمام چهارسوی در رفت، چون بیرون آمد] هندوی منجم را که درفن «رمالی» ٦ خودرا بهلوط زمان وزناتی روزگار ٧ می شمرد بخواند، ٨

١- تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد.

٢- مک: نامه. پا. مج: این کلمه را ندارد.

٣- عبارت: [چون نوشته ملک بمحمدسام رسید گفت ... خدمتگاری و فرمان برداری قیام نمایم] از زیادات مج و پا میباشد.

٤- مج: منتظر باشید در حصار هرگاه که من.

مک: هرگاه من.

پا: ینالتکین حاضر و ناظر باشید و در حصار هرگاه من.

٥- مج. پا: [بعد از آن سوار شده بحمام چهار سوی دررفت چون بیرون آمد].

مک، این عبارت را ندارد.

٦- زناتی، بهلوط: در تاریخ سیفی هروی: «زناطی» و «طرابلوس»: «زناته: بالکسر و قدیفتح اهمله الجوهری و صاحب اللسان و قال الصغانی هی قبیلة بالمغرب ... منها (الزناتی) الرمال المنجم المشهور فیهما». (تاج العروس من جواهر القاموس)، مادة «زنت». و طاش کبری زاده - متوفی بسال ٩٦٢ هـ - در ذکر علم رمل از علوم ذهنی - نظری - زناتی را یادکرده گوید: «و من التصانیف فیه کتاب (تجارب العرب) و (مثلثات ابن محفوف) و (کتاب الزناتی) اصح طرق هذالفن». (مفتاح السعادة ومصباح السیادة). ج ١/ ص ٢٧٩.

و اما «بهلوط»: ؟

٧- مج. پا: روزگار می شمرد. مک: روز می شمرد.

٨- مج. پا: [وگفت رملی بزن که رفتن ما بحصار مصلحت هست یانی ؟]. مک: این عبارت را ندارد.

[و گفت : رملی بزن که رفتن ما بحصار مصلحت هست یانی ؟] هندو رملی بکشید و گفت : ۱ ای امیر این رمل نیک نیامده و اشکال منحوس که دلالت بر تیغ۲ کشیدن و خون ریختن دارد درچندخانه تکرار کرده ، و بیوت اعادی بشکلهای سعد ۳ ونظرات پسندیده قوی حالست، رفتن حصار را توقف نمودن اولی است ، امیر دانشمند ازاین سخن اندیشمند شد،۴ خواست که فسخ عزیمت کند، مولانا وجیه بانواع توجیه درابطال احکام رمل ۵ و نجوم سخنان گفت ۶ ، و بآیات قرانی و حدیث نبوی استشهاد نمود ، امیر ۷ بسخن مولانا وجیه الدین فریفته شده راغب رفتن حصار گشت ، و پیشتر از ۸ رفتن خود لاغری را بابیست تن از دلیران ۹ سپاه بحصار فرستاد ، و فوج فوج ۱۰ متعاقب کسان خود بحصار روان میکرد ، تا قرب هشتاد مرد ۱۱ [دلاور از دانشمندیان دربار گاه ملک فخرالدین که درحصار بود] جمع گشتند ، وجمال الدین محمد سام اسباب عشرت از شراب و کباب ۱۲ و نقل و ساز و نواز ۱۳ و بخور ومطربان خوش آواز مهیا کرده

۱- مج . پا : [ای امیر این رمل نیک نیامده] . مک : این عبارت را ندارد .
۲- پا . مج : [کشیدن و خون ریختن] . مک : این عبارت را ندارد .
۳- پا . مج : [ونظرات پسندیده] . مک : این جمله را ندارد .
٤- مج : [خواست که فسخ عزیمت کند] . مک : این عبارت راندارد .
ازین جا به بعد تمامی زیادات نسخه مج بااندکی اختلاف درنسخه پا مذکور میباشد
٥- مج : رمل . مک: این کلمه را ندارد .
٦- : [و بآیات قرآنی و حدیث نبوی استشهاد نمود] . زیادات مج .
۷- : [بسخن مولانا وجیه الدین] . زیادات مج .
۸- پا . مج : پیشتر از رفتن خود . مک : پیشتر ازخود .
۹- پا . مج : دلیران سپاه بحصار . مک : دلیران بحصار .
۱۰- مج . پا : [متعاقب کسان خود بحصار] . مک : ندارد .
۱۱- مج . پا : [دلاور از دانشمندیان دربارگاه ملک فخرالدین که در حصار بود] مک : این عبارت را ندارد .
۱۲- پا: وکباب و نقل و ساز ونوا ومطربان خوش آواز گردآورده .
مج : وکباب و نقل وساز و نواز و بخور و مطربان خوش آواز مهیاکرده بود .
مک : وکباب و ساز ونواز و مطربان خوش آوازمهیاکرده بود .
۱۳- این کلمهٔ درمج و پامخدوش است ، ودر تاریخ سیفی هروی درین جا میگوید : « و ازبخور عود و مشک بارگاه را معنبر و معطر گردانیده» . ص ٤٨٦ .

بود، ۱[و فرشهای ملون گسترده ، و الوان اثمار و فواکه حاضر آورده]، مغولان بشراب ۲ نشستند ، ۳[ناگاه یکی ازاقربای دانشمند ۴ «کاجوی» نام نیم مستبیرون آمده تفرج بروج ومناظر حصار میکرد ، چهارتن از مبارزان غوری را دیدکه بااسلحه مکمل در کمینگاههای بام حصار نشسته‌اند، جمال الدین محمدسام را گفت این مردم راجهت گرفتن مادر کمین نشاندهٔ ؟ گفت: هرگز مبادکه از من مثل این صورتی که خلاف فرمودهٔ ملک فخرالدین باشد در وجود آید ، و چماقی گرفته آنکسان را باچند تن دیگر ازحصار بیرون کرد، چون]دانشمند ۵[این خبر بشنید شادمان گشت و] با صدو هشتاد مرد ازمبارزان حشم و بهادران سپاه بحصار در آمد ، ۶[جمال الدین محمد سام پیش رفته وظایف تعظیم واکرام بجای آورد ،] امیر ۷ دانشمند چون بمیان حصار رسید پیاده شد ، ۸[وخرامان بجانب در بالا روان گشت چون از پایهای زینه۹] بالا رفت تاج الدین یلدز چون سکز یلدز ۱۰ پیش آمده دست اورا ببوسید چون ازو

۱ـ مج . پا : [وفرشهای ملون گسترده و الوان اثمار وفواکه حاضر آورده] . مک : این عبارت را ندارد .

۲ـ مج . پا : نشستند . مک : نشست .

۳ـ مج . پا : [ناگاه یکی از اقربای دانشمند .... از حصار بیرون کرد چون] . مک : این عبارت راندارد .

٤ـ مج : کاجوی نام نیم مست . پا : این جمله را ندارد . و در عبارت بعد نیزاندک اختلافی میانه مج و پا موجود است .

٥ـ مج . پا : [این خبر بشنید شادمان گشت و] مک : ندارد .
مک : مغولان بشراب نشست دانشمند باصدو هشتاد .

٦ـ مج . پا : [جمال الدین محمد سام پیش رفته وظایف تعظیم واکرام بجای آورد] . مک : ندارد .

۷ـ مج . پا : امیر دانشمند چون . مک : امیر چون .

۸ـ مج . پا : [و خرامان بجانب در بالا روان گشت چون . از پایهای زینه] . مک : ندارد .

۹ـ زینه : نردبان ، پلکان .

۱۰ـ مج : یلدز . پا : یلدز چون‌سکز یلدوز .
مک : یلدز چون شکر یلدز .

«سکز یلدز» : سکز به ترکی = هشت ویلدوز = ستاره و این‌نام مجموعه‌ستارگانی است‌که بتازی«فکه» نامندودرعلم احکام‌نجوم‌حالهٔ هبوط انهارا از علائم‌نحوست‌میپندارند.

درگذشت ۱ دست زد و از قفا گریبان دانشمند رابگرفت و ۲ از دیگر دست گرزی بر سرش زد، و ۳ ابوبکر سدید یکی از خواص ملک ۴ فخرالدین کمین بگشاد وشمشیری بر گردن او زد و او را از زینه بشیب انداخت ، ۵ جمعی که از عقب او بودند از مغولان ۶ تیغها در زیر جامها پوشیده داشتند چون این حالت بدیدند تیغها کشیدند و بسوی در دویدند ، مردم حصار در هابروی ایشان بستند از یمین و یسار ۷ و نشیب و فراز کمین بگشادند ، ۸ و چون گرگان گرسنه که بررمه چیره گردند در ایشان افتاد، وبیک ساعت دانشمندیان را زیروزبرساخته ۹ [چندان خون بریختند که درودیوار و اطراف و جوانب حصار لالهزار گشت] ، و خواتین وبنات و محارم و جاریات ایشانرا غارت کرده چندان درر ولالی و جواهر ثمین و ملبوسات واقمشهٔ غالی بدست آوردند که از حد حساب متجاوز بود ، و شیرین خاتون ۱۰ را که زوجهٔ دانشمند بود باعوارت پسران و جماعت دیگر ازنسوان باسیری گرفتند، و دربیرون حصار هیچکس ۱۱ [ازین احوال] خبرنداشت .

۱- مج . پا : دست زد و از قفا . مک : در گذشت ازقفا .

۲- مج . پا : واز دیگر دست . مک : ندارد .

۳- مج . پا : و ابوبکر سدید از خواص . مک : ویکی از خواص .

٤- مج : ملک فخرالدین کمین بگشاد و شمشیر برگردن او زد .
پا : ملک کمین بگشاد وشمشیر برگردن دانشمند زد .
مک : ملک شمشیری برگردن اوزد .

٥- مج . پا : [جمعی که از عقب او بودند از] . مک : ندارد .

٦- مج : [تیغها در زیر جامها پوشیده داشتند] .
پا : [تیغها در زیر جامها داشتند] .
مک : اینعبارت را ندارد .

۷- مج . پا : [ونشیب و فراز] . مک : ندارد .

۸- مک : کمین بگشادند وچون گرگان گرسنه که بررمهچیره گردند در ایشان افتادو بیک ساعت دانشمندیان .

۹- مج . پا : [چندان خون بریختند که درودیوار و اطراف و جوانب حصارلالهزار گشت] . مک : ندارد .

۱۰- مج : خاتونراکه زوجه . پا . مک : خواتونکه زوجه .

۱۱- مج . پا : هیچکس ازین احوال خبر نداشت . مک : هیچکس خبر نداشت .

[1] [و ملک ینالتکین وطوطک بلاو جمعی از اعیان سپاه دانشمند بهادر بر در فیل‌بند حصار بودند، سجزی از آشنایان ملک قراه ملک ینالتکین از حصار بیرون آمد، ملک قراه ازو پرسید که امیر دانشمند از طوی خوردن فارغ شده‌یانه ؟ آن سجزی گفت امیر دانشمند همان طوی میخورد که امیر نوروز خرده است ، ملک قراه دانست که چه واقع است، متحیر گشته درحال سوار شد و باطوطک بلابگریخت، چون بدروازهٔ فیروز آباد رسیدند بسته بود، شخصی عمر کرتی نام به تبرزین قفل و زنجیر دروازه را بشکست و از شهر بیرون رفتند].

چون جمال الدین محمد [2] سام و جماعت از قتل و غارت ونهب واسرت دانشمندیان فارغ شدند ، [3] بر بام حصار آتشی [4] بلند بر افروختند تاملک [5] فخرالدین را در امان کوه آگاهی شود . پس جمال الدین محمد [6] سام سوار شده با مبارزان [7] از حصار بیرون آمدند ، و [8] از دانشمندیان هر کس را که در شهر یافتند بکشتند ، وشور وشغب عظیم در هرات پیدا آمد ، [9] [که گوئی قیامت قایم گشت ،

---

۱ ـ عبارت : [و ملک ینالتکین وطوطک بلاوجمعی از اعیان ... وزنجیر دروازه را بشکست واز شهر بیرون رفتند] ، از زیادات مج وپا میباشد .

۲ ـ مج : محمدسام وجماعت . مک . پا : محمد وجماعة

۳ ـ مج . پا : شد . مک : شدند .

٤ ـ مک : آتش . مج . پا : آتشی.

٥ ـ مج : تا ملک فخرالدین را در امان کوه آگاهی شود .

پا : تا ملک فخرالدین در امان کوه آگاه شود .

مک : تا ملک را در امان کوه آگاهی شود .

٦ ـ مج : محمد سام . پا . مک : محمد .

۷ ـ مج . پا : مبارزان از حصار . مک : مبارزان حصار .

۸ ـ مج : آمدند و از دانشمندیان هر کس را که در شهر یافتند .

پا : آمدند ودانشمندیان را هر کس در شهر یافتند .

مک : آمده هر کس از دانشمندیان در شهر یافتند .

۹ ـ عبارت : [که گوئی قیامت قایم گشت و آنروز تانماز پیشین زدن ... کشید جام شهادت امیر دانشمند] . از زیادات مج وپا میباشد .

وآنروزتانماز پیشین زدن و کشتن و گرفتن و بستن بود .

و تاریخ قتل دانشمند بهادررا کسی برین وجه‌نظم کرده‌است ،

بیت :

بسال هفتصد وشش در صفر بشهر هرات
بحکم لم یزل کردگار بی مانند
ز دست برد قضا از کف محمد سام
کشید جام شهادت امیر دانشمند]

بعد از آن جمال الدین محمد سام صورت قضایا را بتمام عرضه داشت ملک[۱] [فخرالدین] نمود ، [۲] [ملک از جهت مصلحت اظهار تاسف وزجرت کرد، و از روی تکلف نوعی تجاهل نمود که خلق پنداشتند که این واقعه بروی گران آمده،و این فعل رااز جمال‌الدین محمد سام مستقبح شمرده، پس علی‌الفور بمحمد سام نوشت که چون چنین حادثهٔ که حکم طامهٔ کبری دارد از و صادر شده در ضبط شهر و رعایا و محافظت واستحکام قلعه و حصار شرایط حزم وآ گاهی مرعی دارد][۳] .

پس دانشمند بهادر را دو پسر دیگر بود: «طوغان» و «بوجای»[۴] وطوغان‌در شهر آبادطوس بود، چون خبر پدر شنید بالشکر بهرات آمد و پیش امرای سپاه[۵] پدر کلاه برزمین زد ، وغلغه ونفیر[۶] و فزع ، و شهیق و زفیر باوج سپهر اثیر رسانید .

---

۱ - مج . پا : ملک فخرالدین . مک : ملک .

۲ - عبارت: [ملک ازجهت مصلحت اظهار تاسف وزجرت کرد ... شرایط حزم‌وآگاهی مرعی دارد] . اززیادات مج و پا میباشد .

۳ - سیفی هروی‌که از شعر او منشیان دربار ملک فخرالدین بوده وخودش هم در جریان این قضایا واقع شده و درهنگام نگارش تاریخ نامه خود آرشیو دولتی آل‌کرت‌رادر اختیار داشته وازاسرار سیاسی واقف بوده است بالصراحه می‌نویسدکه واقعه‌کشتن دانشمند بهادر بدستور ملک فخرالدین وبموجب یک نامه سری‌که بجمال‌الدین محمدسام نوشته‌بود بوقوع پیوست ، میگوید : « و در نهانی مکتوبی دیگر فرستاد بجمال‌الدین محمد سام که خویشتن را از مکاید وشرور دانشمندیان نگاه دارد ... » ص ٤٨٢ . تاریخ نامه هرات .

٤ - مج : وطوغان . پا : وطوغای . مک : ندارد .

٥ - مج . پا : سپاه پدر کلاه . مک: سپاه کلاه .

٦ - مج . پا : وفزع . مک ندارد .

بعد از سه روز که از مراسم عزا بپرداختند اطراف [۱] وجوانب شهر را برلشکر قسمت کردند [۲] تا محافظت نمایند ، وبعد از تعاقب الچیان ، و شفاعت شیخ الاسلام قطب الدین چشتی ، شیرین خواتون راکه [۳] زوجهٔ دانشمندبود [۴] ودلاله محتاله [۵] ازکید وشرارهٔ او پناه بحضرت اله می برد ، جمال الدین محمدسام بفرمودهٔ ملک [۶] فخرالدین ازقلعه بیرون فرستاد ، [۷] چون از حصار بیرون آمد قریب دویست تن از مردم هرات بکشت وحکم کرد که در چهل فرسنگی هرات هرکس را یابند بکشند . تاسه ماه طوغان بالشکر پدر هرات رادر بندان داشت [۸] ، [وچند نوبت از قلعهٔ امان کوه بریشان شبیخون زدند و بسیاری از مغولان بقتل آوردند ،] تا [۹] پس از پنج ماه بوجای بهرات آمد .

واین قصه در بیان حوادث تشنیع ذکر خواهد یافت .

[۱۰] [پس دراوایل شعبان سنه ست وسبعمایه ملک فخرالدین مریض شد ، وروز بروز زحمت او درتزاید بود ، تا بیست و چهارم شهر مذکور ، بعداز آنکه اتباع

---

۱ ـ مج . پا : وجوانب . مک : ندارد .

۲ ـ مج . پا : تا محافظت نمایند . مک : این جمله را ندارد .

۳ـ مج . پا : زوجهٔ دانشمند بود . مک : این عبارت را ندارد .

٤ـ مج : شیرین خواتون راکه زوجه دانشمند بود و دله محتاله از
مک : شیرین خواتو راکه ولد مختاره بود . «دلاله محتاله» در افسانهای «هزارو یکشب» معروف است .

٥ـ عبارت : [ازکید و شرارهٔ او پناه بحضرت اله می برد جمال الدین محمد سام] از زیادات مج و پا میباشد .

٦ـ مج . پا : ملک فخرالدین از . مک : ملک از .

٧ـ مج . پا : [چون ازحصار بیرون آمد قریب ... هرکس را یابند بکشند] . مک: این عبارت را ندارد .

٨ـ مج . پا : [وچند نوبت از قلعه امان کوه ... از مغولان بقتل آوردند] . مک ، این عبارت را ندارد .

٩ـ مج . پا : پس از پنج ماه . مک : ندارد .

١٠ـ مج : [پس در اوایل شعبان سنه ست و سبعمایه ملک فخرالدین مریض شد ... این مقال در قلاع افلاک انداخت] . در زیادات این عبارت نسختان مج و پا مطابقت دارند مگر اینکه در نسخه پا تاریخ وفات ملک فخرالدین را (ست و تسعمایه) نوشته که مسلماً از تحریفات نساخ است .

مک : و ٢٤ شعبان سنه ٧٠٦ ملک فخرالدین بجوار رحمت (کذا) خرامید و وجوه سپاه واعیان درگاه ...

و اصحاب خود را وصیتها فرمود بجوار رحمت حق خرامید ، ووجوه سپاه و اعیان درگاه خاك برسر کرده جامها سیاه ساخته و بزبان ضراعت و ابتهال زمزمهٔ این مقال درقلال قلاع افلاك انداخت] .

۱ للسراجی رح :

شاها ز فرقت تو جهانرا قرار نیست
در ماتم تو چرخ بجز سوگوار نیست
بی رایت جلالت و تاج شهنشهیت
دیهیم و تخت و ملك بجز خوار و زار نیست
بی تو سریر سنجر و اقدار کرت را
قدر و بها و منزلت و اعتبار نیست

۱ـ مج : للسراجی رح . مك : سراجی :

چمن چهارم از روضهٔ هفتم
در ذکر ملک غیاث‌الدین و بعضی [1] دیگر از آل کرت

بعد از وفات ملک فخرالدین ، برادرش ملک غیاث الدین [2] محمد ـ که آثار رشد ونجابت و آیات نجدت وسعادة درناصیهٔ اوپیدا وهویدا بود ودر [3] اطاعت‌داری وفرمان برداری پدر [4] [حسب الامکان می کوشید ، وپدر] هرچه در حیطهٔ تملک [5] و تصرف داشت‌تملیک او گردانیده بود۔ بهرات آمد ، و ازهرات عنان توجه‌بجانب [6] عراق معطوف گردانید ، [7] وسبب آن بود که برادرش ملک علاءالدین که بسال ازو بزرگتر [8] واز ملک‌فخرالدین کهتر بود، درخزاین‌و متروکات‌پدرطمع کرد ،وبینهما کار از مجاملت بمجادلت انجامید ، وملک غیاث‌الدین جهت رعایت خردی وبزرگی ملاحظهٔ جانب برادر مینمود ، تاآنکه عزیمت عراق مصمم گردانید ، و بابرادران‌و اقارب گفت من پیش اولجایتو سلطان میروم تا ممالک عراق را تفرج کنم ، و نیز پدرم بکرات [9] مرا گفته است که از دلائل طالع تو چنان معلوم [10] کرده ، که بر درگاه پادشاه وقت‌ترا رفعت تمام حاصل آید ، و خزاین و دفاین [11] و حشم و خدم

۱ـ مج : غیاث‌الدین وبعضی دیگر از . مک : غیاث‌الدین‌وبعضی از . پا : غیاث‌الدین کرت و بعضی دیگر از .
۲ـ مج : غیاث‌الدین‌که . پا . مک : غیاث‌الدین محمد که .
۳ـ مج : اطاعت . مک . پا : طاعت .
٤ـ مج . پا : [حسب‌الامکان می‌کوشید و پدر] . مک: ندارد .
٥ـ مج . پا : و تصرف . مک : ندارد .
٦ـ مج . پا : عراق . مک : ندارد .
۷ـ مج . پا : وسبب . مک : سبب .
۸ـ مج . پا : و از ملک فخرالدین کهتر . مک : ندارد .
۹ـ پا : بکرات و مرات گفته است . مج : بکرات مرا گفته است .
۱۰ـ پا : معلوم کردم که بردرگاه . مک : معلوم کرده‌که بردرگاه . مج : معلوم کرده‌که درگاه .
۱۱ـ مج . پا : وحشم و خدم . مک : ندارد .

همچنانک از پدر آمد بمن ، ازمن بتورسد ، [۱] [و از تمامی برادران و و اقارب نیز همچنین ، و اولاد و اعقاب واتباع واصحاب‌ایشان همه درپیش‌تودر مقام‌خدمتگاری وطاعت‌گذاری کمر بندند ، و در ایام حکومت تو اعادی دولت خاندان ما مقهور واولیای‌نصرت دودمان مامسرورباشند]. پس ملک غیاث الدین باستظهار تمام روان گشت تا باردوی اولجایتو سلطان رسید ، چندان عنایت و تربیت در بارهٔ او مبذول داشت که محسود ارکان دولت‌ومغبوط اعیان حضرت گشت ، وحکم شد که‌برحسب یرلیغ پدربزرگ اوملک شمس الدین [۲] [مملکت هرات را تا [۳] حد آب سند ، و شط نهرآمویه بدومسلم دارند] ، امراء ووزراء درتدبیر سرانجام امور ملک غیاث الدین بودند که خبر [۴] بپادشاه رسید که ملک فخرالدین بتجدید فتنه انگیخت ، وسراز ربقهٔ طاعت کشیده ، بتیغ طغیان خون دانشمند بهادر و پسران وقرب سیصد تن از اعاظم سپاه پادشاه بریخت، اولجایتوسلطان از استماع این خبرخشمناك ، وملک غیاث‌الدین خایف گشت ، [۵] و چند ماه در لشکر پادشاه بماند ، تاخبر آمد که بوجای بن‌دانشمند بدولت پادشاه قلعه‌گشای [۶] عدوبند هرات را فتح کرده [۷] کشندگان پدر خود رابقتل آورد ، و ملک فخرالدین فوت شد . [۸] [پادشاه را خاطر برقرار آمده فرمود که ملک غیاث‌الدین را مقضی المرام بمنزل و مقام آبا و اجداد کرام او باز گردانید] .

پس در سنه سبع‌وسبعمایه ملک غیاث‌الدین [۹] از معکسر اولجایتوسلطان‌بدولت

۱- عبارت : [وازتمامی برادران و اقارب نیز همچنین ... نصرت دودمان مامسرور باشند] از زیادات مج و پامیباشد .

۲- عبارت : [مملکت هرات را تاحد آب سند و شط نهر آمویه بدو مسلم دارند] از نسخه پا محذوف است .

۳- مج : تاحد آب سند . مک : تا آب سند .

٤- مج . پا : بپادشاه . مک : ندارد .

٥- مج . پا : وچندماه . مک : چندماه .

٦- مج . پا : عدوبند . مک : ندارد .

٧- مج : کرد . مک . پا : کرده .

٨- مج . پا : [پادشاه راخاطر برقرار آمده فرمود ... و اجدادکرام او بازگردانید] . مک : این عبارت را ندارد .

٩- مج . پا : [غیاث‌الدین از معسکر اولجایتو سلطان بدولت و عظمت بی‌پایان] . غیاث الدین بدولت بی‌پایان .

وعظمت بی پایان مراجعت نمود ، وچون بدارالملک هرات رسید خلایق از مقدم او مسرور گشتند و او بملکات ملکانه مردم را نوازشها فرمود ، و بآثار عدل و احسان واشاعت انصاف و رفع جور و اعتساف شهررا معمور و آبادان ساخت .

[۱] [پس درسنهٔ ثمان وسبعمایه بولایت غور و قلعهٔ خیسار خرامید و از آنجا بجانب اسفزار رفت ، وملک قطب الدین پسر ملک رکن الدین ـ که ذکر او گذشت ـ بخدمت ملک غیاث الدین آمد و در ظاهر بشرایط مطاوعت و متابعت قیام مینمود ، اما باطناً از رعایت حزم و مراسم احتیاط غافل نبود ، بسبب آنکه از ملک فخرالدین خرابی و پریشانی بسیار باسفزار راه یافته بود ، وملک عزالدین را ـ چنانچه مذکور شد ـ تا روز وفات محبوس داشت ، و ملک غیاث الدین نیز بجانب او التفات چندان ننمود ، بعد ازسه ماه ببلدهٔ طیبهٔ هرات نهضت نمود ، و خلایق هرات در ظلال اقبال او آسوده شدند .] [۲]

تا در سنهٔ عشر و سبعمایه امرای خراسان چون : امیر یساول [۳] و توکال و خواجه علاءالدین هندو ، و جلال الدین شاه محمد ، [۴] و جمعی دیگر بهرات آمدند و ملک غیاث الدین ایشانرا خدمتهای شایسته کرد ، [۵] [و مال بسیار وتحف وهدایای پیشکش نموده در خاطر جوئی ایشان بحدی تمام میکوشید] چنانچه مرهون منت وممنون خدمت او شدند ، الا علاء الدین هندو که [۶] کافر نعمتی پیش گرفته بظاهر طریق مجاملت می سپرد ، اما بباطن از کمال جاه وعظمت [۷] ملک غیاث الدین حسد می برد ،

۱- عبارت : [پس در سنه ثمان و سبعمایه بولایت غور وقلعه خیسار خرامید ... در ظلال اقبال او آسوده شدند] از زیادات مج وپا میباشد .

۲- تا اینجا از زیادات مج وپا میباشد .

۳- مج . پا : امیر یساول وتوکال و خواجه علاءالدین .

مک : امیر یساول وعلاءالدین .

٤- مج . پا : محمد و جمعی دیگر بهرات آمدند و ملک .

مک : محمد بهرات آمدند ملک .

٥- مج . پا : [ومال بسیار و تحف و هدایای بیشمار پیشکش نموده در خاطر جوئی ایشان بحدی تمام میکوشید] .

مک : این عبارت را ندارد .

٦- مج . پا : کافر نعمتی پیش گرفته . مک : ندارد .

۷- مج . مک : ملک حسد . پا : ملک غیاث الدین .

۱ ع : هند و کجا دارد وفا ای روی هندستان سیه ،

۲ لواحد من الشعراء :

این نه خراشی است که از زخم تیغ
خواجه خورد نعمت و حاسد دریغ

تو نهیش باده بکف خوشگوار
او زسی۳ و مجلس تو در خمار

۴ پس چون امرای مذکور از خراسان برفتند ، محمد ولدای و بوجای پسر دانشمند بهادر ، و علاءالدین هندو ۵ باتفاق بحضرت پادشاه اولجایتو ۶ سلطان عرضه داشت نوشتند که : ملک غیاث الدین اندیشهٔ مخالفت دارد ، و میخواهد که چون برادرخود، ۷ ملک فخرالدین فتنه انگیزد ، و تا ازدرگاه پادشاه بهرات آمده همه روز بعمارت قلاع و ترتیب سلاح و اجتماع مردان دلاور و تهیهٔ اسباب ۸ سفر لشکر اشتغال دارد،۹ و[علاءالدین هند و بمبالغهٔ تمام علی حده برسبیل تذکره کتابتی نوشت، وسوگند یاد کرد که برمن ظاهر و پیداست که ملک غیاث الدین] پناه بحصار خیسار خواهد برد۱۰ ، [وطریق ایلی و یکدلی را مسدود ساخت ، واین کتابتها بجمع امراء که بردرگاه پادشاه راز دار و مدد گار ایشان بودند مرسل داشتند، وآنها فرصت

۱- مج : ع . پا . مک : ندارد .

۲- مج : لواحد من الشعراء . پا . مک : ندارد .

۳- مک . پا : زسی مجلس . مج : زسی و مجلس .

٤- مج . پا : پس چون امرای مذکور ازخراسان .
مک : چون امرا از خراسان .

٥- مج . پا : باتفاق . مک : ندارد .

٦- مج . پا : اولجایتو سلطان عرضه‌داشت نوشتند .
مک : اولجایتو عرضه نوشتند .

۷- مج . پا : خود ملک فخرالدین . مک : خود فخرالدین .

۸- مج : سفر . پا . مک : ندارد .

۹- مج . پا : علاءالدین هندو بمبالغهٔ ..که ملک غیاث‌الدین .
مک : این عبارت را ندارد .

۱۰- عبارت : [وطریق ایلی ویکدلی را مسدود ساخت ... و تزیین مجلس عشرت رغبت نمود] . از زیادات مج میباشد . و تمام‌این‌عبارت باانذکی اختلاف و بحذف بعضی کلمات‌درپاموجود است.

میطلبیدند ، تا آنکه در فصل نوروز ،

لانوری رح :

صبا بسبزه بیاراست دار دنیا را

نمونه گشت زمین مرغزار عقبی را

صفای بهجت روی زمین سقاه اله

ببرد آب رخ معجزات عیسی را

و اولجایتو سلطان بتماشای باغ وراغ وترتیب اصحاب صحبت وتزیین مجلس عشرت رغبت نمود][1]، صبحی دروقت صبوحی امرا عرضه داشت محمد ولدای و تذکرهٔ [2] خواجه علاءالدین هندو راعرض کردند ، پادشاه اندیشمندشد ، [3] و بامرا وصواحب گفت [4] [که چنین حکایتی از ملک غیاث‌الدین عرضه داشت نموده‌اند] ،مصلحت آنست که او را طلب داشتهٔ تحقیق بمشافهه نمایم ، و از خواص درگاه « اوتک » نام را بطلب او[5] فرستادند، چون اوتک فرمان برسانید ، ملک بی‌توقف و اهمال تصمیم عزیمت عراق نموده ، حکومت شهررا بعم خود [6] ملک شمس الدین عمرشاه خدری تفویض کرد ، و امور وزارت بمولانا ناصرالدین عبیدالله[7] ، وراه نیابت بشمس الدین ورنه مقرر داشت ، و نوزدهم ربیع الاول سنه احدی عشر و سبعمایه روان شد تا باردوی اولجایتو سلطان [8] رسید ، روز دیگر [9] پادشاه امرا و صواحب را فرمود که

۱- تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد .

۲- مج : خواجه . مک . پا : این کلمه راندارد .

۳- مج . پا : بامراء و صواحب . مک : ندارد .

٤- مج . پا : که چنین حکایتی از ملک غیاث‌الدین عرضه داشت نموده‌اند . مک : ندارد

٥- مج : فرستادند چون اوتک فرمان .

مک : فرستاد چون فرمان .

پا : فرستم چون او تک ،

٦- مج . پا : ملک شمس الدین عمّر شاه خدری . مک : ندارد .

٧- مج . پا : وراه نیابت بشمس الدین ورنه .

مک : این عبارت را ندارد .

٨- مج . پا : باردوی اولجایتوسلطان رسید .

مک : باردو رسید .

٩- مج : دیگر امرا . پا . مک : دیگر پادشاه امرا .

ملک را بگویند که مادر بارهٔ تو از انواع تربیت ۱ و اصطناع هیچ تقصیری جایز نداشته‌ایم ، اکنون چنین سخنی ۲ از تو بعرض ما رسانیده‌اند که داعیهٔ خلاف و اندیشهٔ عصیان در خاطر داشته ۳[اگر راست است هرآینه بعتاب و عذاب ما گرفتار شوی ، و اگر آنجماعت خلاف واقع نموده باشند بی‌شک مواخذهٔ بلیغ یافته تو باضعاف بیشتر بعنایت و عاطفت ما اختصاص خواهی یافت ، امرا و صواحب چون این سخنان بملک رسانیدند در جواب] گفت : من همیشه در سراء و ضراء و نهان و آشکارا ازمیان ۴ جان مطیع و فرمانبردار پادشاه جهـان بوده‌ام ، ۵ و [هر گز خلاف فرمودهٔ پادشاه نیندیشیده‌ام] ، و در احکام و اوامر ۶ پادشاه تبدیل و تغییر و توقف و تقصیر جایز نداشته‌ام ، و قلاع و حصون ۷ که عمارت کرده‌ام ، و مردم دلاوری ۸ که بدست آورده ام ۹ از جهت منع و دفع دشمنان پادشاه است ، ۱۰ که ازطرفی دشمنی قصد کند اسباب مدافعت و ممانعت او مهیا باشد ، و آنچه اصحاب غرض عرض کرده‌اند محض کذب و عین خلاف ، و نتیجه عداوت و حسد بوده ، ۱۱ [و اگر شمهٔ از آنچه ارباب

۱- مج . پا : و اصطناع ؛ مک : ندارد .

۲- مج : چنین سخنی از تو بعرض .

پا : از توچنین سخنی بعرض .

مک : چنین سخنی بعرض .

۳- عبارت : [اگر راست است هرآینه ... بملک رسانیدند . در جواب] . اززیادات مج‌است ، و این عبارت با اندک اختلافی در نسخه پا موجود و بتمامه از مک محذوف‌است .

۴- مج : از میان مطیع فرمان پادشاه . مک : از میان جان‌مطیع و فرمان‌بردار پادشاه

پا : از میـان جان مطیع و فرمان‌بردار پادشاهم .

۵- مج . پا : و[هرگز خلاف فرموده پادشاه نیندیشیده‌ام] .

مک : این عبارت را ندارد .

۶- مج . پا : اوامر پادشاه تبدیل . مک : ندارد .

۷- مج . پا : که عمارت‌کرده‌ام .

۸- پا . مک : دلاور . مج : دلاوری .

۹- مج : آورده‌ام . مک : آورده .

۱۰- مج . پا : [که از طرفی‌دشمنی قصدکند اسباب مدافعت و ممانعت او مهیاباشد] .

مک : این عبارت را ندارد .

۱۱- عبارت : [و اگر شمهٔ از آنچه ارباب حسد ... مآل توانستی] آمد از زیادات مج و پا میباشد .

حقد و حسد عرضه داشت کرده‌اند واقع بودی ، من اندیشناك شدمی و بدین سرعت و استعجال چگونه بدرگاه اقبال مآل توانستی آمد] ، چون این جوابها را بعرض پادشاه رسانیدند [۱] پسندیده افتاد و نوایر غضب تسکین یافت ، و [۲] [با ملک غیاث‌الدین برسر رضا آمد ، اما چون حساد سخنان بوالعجب عرضه داشت نموده بودند پادشاه] گفت : ملک در اردو باشد ، [۳] [تا آنجماعت که ازو دواعی مخالفت و یاغی گری بازنموده‌اند حاضر آیند] که بمواجه‌تحقیق فرمایم ، [۴] [وحکم آن بتقدیم رسد ، پس چون برعادة مغول خاطر پادشاه بیشتر اوقات بشرب و اسباب لهو و طرب‌مایل بود ، اعدای‌ملک غیاث الدین سخنان مخالفت و تهور ملک فخرالدین و محاصره نمودن پادشاه شهر هرات ، و امان کوه را ، و حرب کردن خلق هرات ، و قتل امیر دانشمند بهادر، و دلیری و بی‌باکیهای ملک غور جهت یقین پادشاه مکرر میکردند ، پس امرا که بر درگاه‌پادشاه قاصد وحاسد ملک‌بودند متعاقب کسان‌بمحمد ولدای وبوجای‌میفرستادند که اولجایتو سلطان از ملک غیاث‌الدین بغایت رنجیده‌است و اورا در اردوبازداشت فرمود که خاطر آسوده دارید ، وروز بروز اعمال عمال و افعال خدم وحشم‌اواعلام نمایند که ما باقبح وجوه بعرض پادشاه میرسانیم، وپادشاه را درحق‌او بی‌اعتقاد وبی التفات میگردانیم ، بواسطه این اخبار محمد ولدای و بوجای دست تعدی وستم‌دراز کرده، ازمردم اخراجات و مایحتاج لشکر میطلبیدند، ومردم فرومایه بمهمات‌بزرگ واشغال عالی نصب مینمودند تا معتبر میشدند ، و تجار و مسافران بشلتاق [۵] سلامی

۱- مج پا : پسندیده افتاد و . مک ، ندارد .

۲- عبارت : [با ملک غیاث‌الدین برسر رضا ... نموده بودند پادشاه] از زیادات‌مج و پا میباشد .

۳- مج . پا : [تا آنجماعت که از ودواعی مخالفت ... حاضر آیند] .
مک : این عبارت را ندارد .

٤- عبارت : [و حکم آن بتقدیم رسد پس چون بر عادة ... هیچ مشکلی نیست که نیست] از زیادات مج و پا میباشد و از مک تماماً محذوف است .

٥- شلتاق : تهمت وخرخشه و بدمعاملگی ، لگد بردرزدن، دست بردعیارانه(مغولی است) ـ فرهنگ آنندراج .

«سلامی» و «سلامانه» : پیشکش که هنگام سلام کردن دهند . «بیلاك» : هدیه و ارمغان (مغولی) .

«راه‌آورد» و «ره‌آورد» : ارمغان وهدیه‌که مسافر برای دوستان آرد .

و ییلاك وراه آورد تعرض میرسانیدند ،

ع : در عشق توهیچ مشکلی نیست که نیست] [۱] ،

مقارن این حال [۲] [ملک علاءالدین که برادر کلانتر ملک غیاث الدین بود وبابرادرمخالفت مینمود وفات یافت.

و] درسنهٔ اربع عشر و سبعمایه شاهزادگان دو اخانی با پنجاه هزار سوار [۳] خونخوار ازآب جیحون گذشته ، چون [۴] بگذر فاریاب رسیدند ، امیر رمضان که بحکم اولجایتو سلطان امیر وسردار سی‌هزار سوار بود سپاهی [۵] جمع کرده ، روی بتهیهٔ و ترتیب اسباب حرب آورد ، چون شاهزادگان بمرغاب رسیدند ، و میان فریقین پنج فرسنگ مسافت ماند ، [۶] [امیر رمضان وبوجای ، و پسر محمدولدای ، ودیگر امرای سپاه قرار دادند که‌روز دیگر علی‌الصباح باسپاه شاهزادگان مقابل شوند] ،چون شب شد همه بگریختند و شهزادگان بمنزل ایشان‌رسیده غنیمت بسیار گرفتند .

[۷] [در خلال این احوال قاضی‌هرات‌امیرعلی نصرت بود ، و مولاناصدرالدین خیساررا [۸] که خانقاه‌پل‌فراه [۹] و رباط سر کوچهٔ اسفزار از آثارخیرات اوباقی است ،در عراق بود ، ائمه و مشایخ ، و اعیان هرات محضری نوشتند که امیرعلی که قاضی هرات است از حلیه علم و فقاهت خالی است ، و دربعضی قضایاء شرعیه که حکم او

۱- تا اینجا از زیادات مج وپا میباشد .

۲- مج : [ملک علاءالدین که برادرکلانترملک غیاث‌الدین بود و بابرادرمخالفت مینمود وفات‌یافت . و] . این عبارت با اندکی اختلاف درپا موجود و از مک محذوف‌است.

۳- مج . مک : سوار . پا : جرار .

٤- مج : چون فاریاب . مک : چون بگذر فاریاب .

٥- مج . پا : سپاه . مک : سپاهی .

٦- مج : [امیر رمضان و بوجای و پسر محمد ولدای و دیگر امرای سپاه‌قراردادند که روز دیگر علی‌الصباح با سپاه شاهزادگان مقابل‌شوند] . این عبارت با اندکی‌اختلاف درپا موجود و از مک محذوف است .

۷- عبارت : [در خلال این احوال قاضی هرات امیر علی نصرة بود ، و مولانا صدر الدین ... و سبب خشنودی پادشاه بملک آن بودکه] از زیادات مج میباشد ، ودر نسخه‌پا بااندکی اختلاف موجود و از مک تماماً محذوف است .

۸- مج : صدرالدین خیتارا . پا : نصیرالدین خیسار .

۹- مج : در اصل - پل‌قرار . پا : پل‌قران

بدان ملحق میشود خللها می‌افتد ، چون مقربان درگاه برمضمون محضر وقوف یافتند در حضرت پادشاه عرض کردند ، چون خاطر پادشاه برملک غیاث‌الدین خوش‌شده بود فرمود که هرکس را که ملک هرات مصلحت داند بقضا نصب کند ، ملک‌اسلام مولانا صدرالدین را مشارالیه و مدارعلیه امور شرعیه شمرد ، یرلیغ اولجایتوسلطان بنفاذپیوست که: منصب‌قضای بلدهٔ هرات با تمامی ولایات‌چون: فوشنج،وجزه،وکوسویه، وازآب، وتولک ، وهرات رود ، وفیروزکوه،وغرجستان ، و جزروان، و اسفزار ، و دره، وقلعه‌گاه ، وفراه ، وغور ، و گرمسیر، تاحدود آب سند،بمولانا صدرالدین مولانا فخرالدین[1] خیساری مفوض فرمودیم ، ومنصب خطابت، وامامت ، و شیخ الاسلامی، و احتساب ، و اختیار مساجد ، و منابر ، و محراب ، و امور مدارس، و خوانق ، و تولیت موقوفات، و مسبلات ، بید اختیار او بازدادیم .

وسبب خوشنودی پادشاه بملک آن‌بود که][2]: در سنهٔ مذکوره‌اولجایتوسلطان دارالسلام بغداد رامقام انتصاب اعلام‌عظمت گردانید ، خواجه‌رشیدالدین [3] وخواجه تاج‌الدین‌علیشاه[4] بخدمت‌حضرت شیخ‌الاسلام ، مرشدالانام شیخ‌نورالدین‌عبدالرحمن اسفراینی رفتند [5][که شیخ روزگار ، وهادی زمان بود، چون ساعتی درملازمت شیخ بودند] ، شیخ فرمود که چهار سالست که [6] ملک اسلام ملک غیاث‌الدین محمد که

۱ـ مج : صدرالدین مولافخرالدین خیتار . با : صدرالدین خیساری .
وسیفی درین فصل از تاریخ یک جانام‌اورا (صدرالدین) ودر جای‌دیگر (فخرالدین) نوشته است ؟ . تاریخ هرات ـ سیفی ص ۶۰۹ ـ ۶۰۷ .

۲ـ تا اینجا از زیادات مج‌وبا میباشد .

۳ـ مج : خواجه‌رشید . مک . با : خواجه رشیدالدین .

٤ـ خواجه رشیدالدین فضل‌اله وزیر دانشمند ونامدار دو تن ازایلخانان‌مغول : غازان‌خان (٦٩٤ـ٧٠٣) ، وسلطان خدابنده اولجایتو (٧١٦ـ٧٠٣) . و خواجه‌تاج الدین علیشاه گیلانی وزیر دیگر اولجایتوکه رقیب سرسخت خواجه رشیدالدین بوده و مدتی بامر آن پادشاه هردوتن باشتراک بامر وزارت وصدارت‌کشور پهناور ایلخانی قیام می نموده و رتق و فتق امور میکرده‌اند ، و سر انجام خواجه رشید الدین بسعایت آن وزیر جوان ناجوانمرد در تاریخ ۷۱۸ ه.کشته شد . (دستورالوزراء ـ حبیب السیر. میرخواند . ذیل جامع‌التواریخ و جغرافی‌حافظ ابرو) .

٥ـ مج . با : [که شیخ روزگار وهادی زمان بود ، چون ساعتی در ملازمت شیخ بودند]. مک : این عبارت را ندارد .

٦ـ مج . با :که ملک اسلام ملک غیاث‌الدین .
مک :که ملک غیاث الدین .

ملک مؤمن عادلست ، و ۱ از دودمان بزرگی ، و خاندان نامداری بردرگاه این پادشاه ملازم است ، ۲ شماکه ناظم مصالح ، و مدبران ممالک پادشاهید چراتا غایت در رخصت مراجعت ، ۳ و حصول مقاصد او تاخیر و تقصیر نموده اید ، ۴ [وبسخن طایفهٔ که شیوهٔ ایشان حیف ، وتعدیو پیشهٔ ایشان فسق‌وفجوراست مهمات اورا در تعویق داشته] ، و خلق‌خراسان وسکان هرات را بدست سگان جابر کافر باز گذاشته؟ ، ۵ [اکنون باید که برخلاف گذشته حکایت راستی و هواداری او بحضرت پادشاه رفع کنید ، ایشان تعهد نموده] چون از پیش‌شیخ بیرون آمدندامرارا که باملک بد بودند بسر رضا آوردند ، و بعداز چند روز امرا و صواحب ۶ [باتفاق یکدیگر] بخدمت اولجایتو سلطان آمدند ، ۷ و سخن ملک غیاث الدین عرضه داشتند و جهت معاودت او یرلیغ طلبیدند ، ۸ تا پادشاه فرمود که هرچه دلخواه ملک ۹ غیاث الدین است ، بسرانجام رسانید ، وهرگونه عاطفت ۱۰ و عنایت که آبا و اجداد مانسبت به پدران اوفرموده‌اند بجای آورید ، ۱۱ امابشرط آنکه دل‌دگر نکند ، دیگر روزبشارت

۱- مج . پا : از دودمان بزرگی و خاندان نامداری .
مک : این عبارت را ندارد .
۲- پا : شماکه ناظم و مدبران امور ممالک پادشاهید .
مج : شماکه ناظم مصالح و مدبران ممالک پادشاهید .
مک : این عبارت را ندارد .
۳- پا . مج : وحصول مقاصد او . مک : این عبارت را ندارد .
٤- عبارت : [وبسخن طایفه‌که شیوه ... او را در تعویق داشته] . از زیادات مج و پا میباشد .
٥- عبارت : [آکنون باید برخلاف ... ایشان تعهد نموده] از زیادات مج وپامیباشد
٦- مج . پا : باتفاق یکدیگر . مک : و صواحب بخدمت .
۷- مج . پا : وسخن ملک غیاث الدین عرضه داشتند .
مک : این عبارت را ندارد .
۸- مج : طلبیدند تا پادشاه . پا . مک : طلبیدند پادشاه .
۹- مج . پا : ملک غیاث‌الدین است . مک : ملک است .
۱۰- پا : وعنایت آبا واجداد مانسبت به پدران اوفرموده‌اند بجای آید .
مک : و عنایت‌که آباو اجداد ما نسبت به‌پدران او فرموده اند بجای آید.
مج : وعنایت‌که آبا و اجداد مانسبت پدران اوفرموده‌اند بجای آورید .
۱۱- مج . پا : اما بشرط آنکه دل‌دگر نکند . مک : ندارد .

عنایت [۱] ومرحمت ونوازش‌وتربیت[۲] پادشاه بملک غیاث‌الدین‌رسانیده[۳]، حسب‌الحکم ازوطلب عهدو بیعت کردند، و ملک از سرصفای عقیدت وخلوص نیت از خلافی که دردل [۴] وخاطر نداشت سوگند یاد کرد که [۵] باپادشاه اولجایتو سلطان مخالفت‌نکند، امرا بعدازتاکید عهد و تجدید پیمان ملک [٦] غیاث‌الدین‌را پیش سلطان‌بر دند،پادشاه چندان عواطف و نوازش فرسود که ازحد بیان متجاوز بود، و حکم کرد که یرلیغ نوشتند که مملکت هرات و ولایات از حد جیحون تا اقصای افغانستان بدو مفوض دانند، [۷] و برای هر مطلوبی که ملک را بود علی حده حکمی نوشتند، و بخلعت خاص [۸] پادشاه اختصاص‌یافت، باچند سراسب تازی، و طاقهای جامهٔ قیمتی وقباهای زربفت، وکلاه مرصع وکمرهای [۹] زر، واسلحهٔ مصری، وشادروانهای رومی، و پنج پائیزهٔ زرین، وهشت علم اژدها پیکر، وهفت خروار نقاره، و سه‌گورکه، با دیگر مصالح [۱۰] و ادوات نوبتخانه، [۱۱] [از نفیر وکاودم و سفیده مهره [۱۲] مع آلتمغا

۱- مج . پا : ومرحمت . مک : ندارد .

۲- مج . پا : وتربیت پادشاه بملک غیاث‌الدین رسانید .

مک : و تربیت بملک رسانید .

۳- مج . پا : رسانیده حسب‌الحکم ازو طلب‌عهد و بیعت‌کردند ، وملک ازسر صفای عقیدت و خلوص نیت .

مک : رسانید ، وخلوص نیت .

٤- مج . پا : وخاطر . مک : ندارد .

٥- مج. پا:که با پادشاه اولجایتو سلطان مخالفت نکند .

مک :که مخالفت نکند.

٦- مج . پا : ملک غیاث‌الدین را پیش سلطان بردند پادشاه چندان .

مک : ملک را بخدمت سلطان چندان .

۷- مج . پا : و برای هر مطلوبی‌که ملک را بود علی حده حکمی نوشتند . مک : این عبارت راندارد .

۸- مک : خاص اختصاص .

پا . مج : خاص پادشاه اختصاص .

۹- مج . پا :کمرهای . مک :کمر .

۱۰- مج . پا : وادوات . مک : ادوات .

بقیه حاشیه در ص‌بعد.

که ملوك غور و خراسان نداشته‌اند، و پادشاهان چنگیزخانی هیچکس را از خراسان وعراق بدان سرفراز نکرده بودند] ارزانی داشت، و هریک ازامرا بقدرجال رعایتی کرده ملک را بجانب هرات روان کردند. ودرسنهٔ خمس عشر و سبعمایه بشکوه و عظمت هرچه تمامتر بدارالملک هرات در آمد، وهمه ملوك ممالك و ولات ولایات بخدمت ملک مبادرت نمودند، ١[ودرتقویت اوامرشرع سیدالمرسلین،وامرمعروف ونهی منکر مساعی بسیار بظهورآورد، و رواتب و وظایف و صلاة و صدقات بارباب استحقاق رسانید]، و بعد از چند روزکه در مکان حکومت متمکن گشت و رعایا در ظل ظلیل مرحمت او بیاسودند، بوجای بن‌دانشمند که از اعاظم اعادی ملک٢ غیاث الدین و خصم خون او بود کشته شد، بسبب ٣ آنکه جمعی از شاهزادگان چنگیزخانی چون: کپک، ویسور، وداود خواجه،٤[و بعضی دیگر، بالشکر بی‌پایان بعددریک بیابان از نهر جیحون عبور نمودند، بعزیمت آنکه خراسان را در تصرف آورند]، دراین فرصت امیر یساول و بوجای و محمد ولدای ٥ با گروهی از امرا در مرغاب جمع شدند و٦[بوجای وغیاث‌الدین علیشاه ملک بدخشان را باهزار سوار جرار برسم

بقیه حاشیه از ص قبل

١١- عبارت: [از نفیر، وگاودم، و سفیده ... سر فراز نکرده بودند]. مک، این عبارت را ندارد.

١٢- گاودم: نفیر. کرنا.

سفیده مهره: نفیری که در میدان جنگ دمند.

١- عبارت: [ودر تقویت اوامر شرع ... بارباب استحقاق رسانید] از زیادات مج و پا میباشد.

٢- مج: ملک غیاث‌الدین وخصم خون او بود کشته.

پا: ملک غیاث‌الدین و خصم اوبودکشته.

مک: ملك بودکشته.

٣- مج. پا: بسبب آنکه جمعی. مک: بسبب جمعی.

٤- مج. پا: [و بعضی دیگر بالشکر بی‌پایان ... خراسان را در تصرف‌آورند].

مک: این عبارت را ندارد.

٥- مج. پا: باگروهی از امرا. مک، ندارد.

٦- عبارت: [بوجای وغیاث‌الدین علیشاه ... امیریساول کارجنگ بساخت]ازززیادات مج و پا میباشد.

و عبارت نسخه پا با مج اندکی اختلاف دارد.

ایلغار بفرستادند، که بروند تاآنجا که سپاه خصم است و زبان گیری بدست آورند، چون چند فرسنگ برفتند بوجای باسیصد مرد پیشتر راند از قضا در میان شب بـاقراول شاهزادها باز خورد و بحکم :

اللیل داج والکباش تنطح

حربهای عظیم کردند ، و ایشان پانصد سوار بودند ، و بوجای و جماعت او کوششهای مردانه کردند، وقرب‌صد کس رااز مردم قراول بقتل آوردند، و امیر ینکبی نام از خویشان امیر نوروز بگرفتند ، بوجای چون دانست که شاهزادگان بمرغاب رسیدند و سپاه بیحد دارند مراجعت نموده، صورت حال بامیر یساول باز نمود ، امیر یساول کار جنگ بساخت] ، [۱] چون شاهزادگان بمرغاب رسیدند [۲] از طرفین [۳]صفها و تیغها برکشیدند و درهم افتاده در یک لحظه از هردوسپاه چندان کشته شدند که آب مرغاب ازسیل خون[چون] سرخاب گشت،[۴] [و امیر یساول دادمردی ودلاوری[۵] میداد ، و چون شیرشرزه برقلب و جناح و میمنه و میسرهٔ ایشان میزد] ، آخر الامر چون سپاه شاهزادگان غلبه کردند غالب شدند ، و امیر یساول [۶] بعد از حربهای رستمانه باهفت سوار بیرون رفت ، و بوجای باچهل تن در میان [۷] معرکه بماند ،

[۸] [مصراع :

نی‌رای سفر کردن و نی روی اقامت

بحکم آنکه .

۱- تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد .
۲- مج : رسید . پا.مک : رسیدند .
۳- مج . پا : ازطرفین صفهـا و تیغها برکشیدند و درهم .
مک : از طرفین تیغهاکشیده در هم .
٤- مج . پا : [وامیر یساول دادمردی ودلاوری میداد ... و میسرهٔ ایشان میزد] .
مک : این عبارت را ندارد .
٥- مج : ودلاوری . پا : این کلمه را ندارد .
٦- مج . پا : بعد از حربهای رستمانه . مک : ندارد .
٧- مج . پا : در میان معرکه . مک : در معرکه
٨- عبارت : [مصراع : نی رای سفرکردن ... ازسپاه اعدا بقتل‌رسانید] . اززیادات مج و پا میباشد .

سعدی :

وقت ضرورت چو نماند گریز[۱]

دست بگیرد سر شمشیر تیز

تیغ بر کشید و با معدودی که با او بودند حمله آورد و قریب هزار سوار جنگی از سپاه اعدا بقتل رسانید] تا [۲] بقیهٔ سپاه او کشته‌شد،اورا نیزاز کمین نیزهٔ بربنا گوش زدند که‌روح از سراو بپرید ، چون بوجای مقتول‌شد و لشکرخراسان [۳] ویران گشتند شاهزادگان مراجعت نمودند، [۴] وامیر یساول باپنج سوار بفوشنج آمد، ومحمدولدای نیز در اثنای این حال وفات یافت ، [۵][و از اعدای ملک غیاث‌الدین دو خصم باقوت وشوکت چنین هلاك شدند .

و در سنه سته عشر وسبعمایه ملک غیاث‌الدین بقلعهٔ خیسار توجه نمود، و از آنجا بجانب اسفزار خرامید،دراسفزار خبر یافت اوجی بلانام از امرای نکودری کوچ خود از قهستان بگرمسیر می‌برد، بالشکرجرار ازپیاده وسواردر عقب اوروان گشت، چون نزدیک رسید اوجی بلا باهزار سوار از ابطال قتال بی باك ناپاك نکودری در مقابل آمده جنگی کردند که مریخ خنجر کش بکلک تیز رقم نسخ برقصهٔ هفتخوان رستم واسفندیار کشید، آخراوجی بلا منهزم گشت[۶]، و سپاه ملک خیلخانه ورمه‌و گله

۱ـ پا : معرکه بماند . نه رای‌سفرکردن ونه یارای اقامت . وقت ضرورت .

۲ـ مج : تا بقیه سپاه اوکشته شد ، او را نیز ازکمین نیزهٔ بربنا گوش زدند که روح از سر او بپرید ، چون بوجای مقتول شد . ولشکر خراسان ویران گشتند شاهزادگان .

پا : تا بقیه سپاه‌کشته شد ولشکر خراسان ویران گشتند ، شاهزادگان .

مک : تا ازکمین نیزه بربنا گوش اوزدند که روح از سراو بیرون پریدشاهزادگان.

۳ـ مج : خراسان گشتند . پا : خراسان ویران گشتند .

٤ـ مج : مراجعت نمود ، و امیر یساول باپنج سواربفوشنج آمد ، و محمد ولدای‌نیز در اثنای این حال وفات .

پا : مراجعت نمودند ، و امیر یساول باپنج سپاه سوار بفوشنج‌آمد ، ومحمدولدای‌در مابین این احوال وفات .

مک : مراجعت نمودند ، و محمد ولدای در مابین این احوال وفات .

٥ـ عبارت : [واز اعدای‌ملک غیاث‌الدین دوخصم‌باقوت وشوکت ... مظفروکامیاب بجانب هرات عزیمت نمود] از زیادات مج و پا میباشد. و ازمک تماماً محذوف است .

٦ـ مج : و اسفندیارکشید ، آخر اوبلامنهزم گشت وسپاه ملک .

پا : واسفندیارکشید ، آخر اوجی بلا و سپاه ملک .

و خیمه و خرگاه وزن وفرزندان او را بغارت واسرة بردند و مظفر و کامیاب بجانب هرات عزیمت نمود] ۱ .

و درسنهٔ مذکورهٔ شاهزاده یسوز ماوراءالنهر راخراب ومقهور کرده بعزیمت خراسان ۲ ازجیحون خواست که عبور نماید ، بامیر یساول نامهٔ نوشت که اگر باامرای خراسان باین طرف می‌آید ، من با اورق و اتباع خود بمتابعت و مطاوعت۳ پادشاه اولجایتو سلطان بخراسان می‌آیم ، و این معنی را بمواثیق و ایمان غلاظ تاکید داد، بنابر آن امیر یساول و ملک غیاث‌الدین با سایر امرای خراسان متوجه اردوی او شدند ، ۴ چون از آب آمویه گذشته نزدیک لشگرگاه شاهزاده یسور رسیدند ، یسور باشاهزاده کپک در مصاف بود ، باستظهار لشکر خراسان حمله کرده شاهزاده کپک رامنهزم گردانید، وبا غنایم و اسیر بسیار تمامی مردم آن ولایات از ترمذ بسمرقند از آب جیحون بگذرانید ، وبعد از هفتهٔ امراء خراسان از راه بادغیس بطوس و نیشابور رفتند،و ملک ۵ غیاث‌الدین متوجه قلعهٔ خیسارشد ، ولشکر شاهزاده یسور ازشبرغان تا بمرغاب یورت ۵ گرفته ساکن گشتند ، ۶ و اولجایتو سلطان یرلیغ فرستاد که از

۱- تااینجا از زیادات مج وپا میباشد

۲ - مج . پا: ودرسنه مذکوره شاهزاده یسورماوراءالنهر را خراب و مقهور کرده بعزیمت خراسان .

مک : ودرسنه ٦١٧ شاهزاده یسوربعزیمت خراسان .

۳- مک: ومطاوعت اولجایتو .

مج . پا : و مطاوعت پادشاه اولجایتو .

٤- مج . پا : بمتوجه اردوی او شدند ، چون از آب آمویه گذشته نزدیک لشگرگاه شاهزاده یسور ... ترمذ بسمرقند از آب جیحون بگذرانید وبعد از هفته .

مک : متوجه اردوی او شدند ، درین اثناء یسور با شاهزاده کپک در مصاف بود باستظهار لشکر خراسان حمله‌کرده خصم را منهزم گردانید و بعد از هفته .

٥- یورت : جایگاه . مکان ، مغولی است غیاث‌اللغات .

٦- پا : ساکن شدند ، و اولجایتو .

مج : ساکن گشتند ، اولجایتو .

مک : ساکن شد و اولجایتو .

مازندران تاسواحل آب‌جیحون بشاهزاده یسورمسلم داشتیم ، ^۱^و خلعتهای گرانمایه وکمر مرصع و اسب و شادروان شاهی ، و خیمه وخرگاه جهت او ارسال نمود .

^۲^[روز دیگر شاهزاده یسور بملک غیاث‌الدین‌نامه نوشت و اورا طلب فرمود ،

^۳^ملک چون از فحوای احوال و افعال او تفرس نموده بود که ازو خیری متصور نیست ، و چه‌مقدار ظلم و خرابی و ستم ازو بمردم ماوراء النهر رسید در حق او بد اعتقاد شده از رفتن به پیش‌او تقاعد نمود ، و شیخ الاسلام خواجه ابو احمد چشتی ، ومولانا نظام الدین نسفی و خواجه خلیفهٔ سیامی ✲ را باجمعی‌از مشاهیر هرات‌پیش او فرستاد تا عذر گفتند ، که اولجایتو سلطان ملک راعهد داده که بی‌فرمان واجازت او پیش هیچ‌شاهزاده نرود .

وچون چند روز برین بگذشت‌امیر یساول^۴^ بداعیهٔ آنکه شاهزاده یسور راطوی دهد وازاودختری بخواهد سیصد هزاردینار برقصبات ولایات خراسان حواله کرده ، در یکهفته بزجر و تشدد تمام سر نجام نمودند .

پس در محرم سنهٔ سبع عشر و سبعمایه امیر یساول با خزانهٔ مشحون بزر و جواهر وکلاهها وکمرهای مرصع و اسبان تازی وغلامان ترک ، و انواع بدایع وطرایف بجانب اردوی شاهزاده یسور رفت ، و قبل از رسیدن او بگوش شاهزاده یسور رسانیده بودند که امیر یساول بگرفتن تومی‌آید ، و از آن متردد شده بود ،و در راه حالات دیگر از امیر یساول واقع^۵^ شده بود که شاهزاده‌یسور برنجید و گفت

۱ـ مج . پا : خلعتهای گرانمایه وکمر مرصع و اسب و شادروان .
مک : خلعت وکمر و شادروان .

۲ـ مک : و خیمه وخرگاه جهت او ارسال نمود . درین اثناء امیر یساول‌کشته شد و امراء خراسان طوعاً اوکرها مطیع شاهزاده یسور شدند .

مج . پا : و خیمه و خرگاه جهت او ارسال نمود . روز دیگر شاهزاده یسور بملک غیاث‌الدین ... بکاروانسرای عالم آخرت فرستاد ، چون اوکشته شد امرای خراسان طوعاً و کرهاً مطیع و فرمانبردار شاهزاده یسور گشتند .

۳ـ مج : ملک از فحوای . پا : ملک چون از فحوای .

٤ـ مج : چون چند روز برین امیر یساول .
پا : وچون چند روز برین بگذشت امیر یساول .

٥ـ مج : واقع‌شدکه . پا : واقع‌شده بودکه .

✲ سیامی : سیام بروزن نظام‌کوهی است در حوالی نخشب مابین سمرقند و تاشکند.

آمدن او بطوی مابی‌مکری نیست، بکتوت را گفت پیش از آنکه ۱ اوفتنه انگیزد اورا بگیرد، چون امیر یساول ۲ برسید ، بکتوت طوغان بن دانشمند بهادر راکه همراه او بود با اتباع اوبگرفت، امیر یساول راکسی گفت که تورا میگیرندبگریخت، شاهزاده یسور خیلخانه وارد ووجهات و خزانهٔ اوغارت کرد ، و مبارکشاه بن بوجای ۳ را با پنجاه سوار از عقب امیر یساول فرستاد ، بعد از دو سه روز ۴ بدو رسید و با او سی سوار بود ۵ ، با او جنگهای سخت ٦ رفت، ازقضا تیری بر امیر یساول رسید چنانکه از مرکب درافتاد، و راحلهٔ زندگانی۷ بکاروانسرای عالم آخرت فرستاد ، چون‌او] ۸ کشته شد ، امرای خراسان طوعاًاو کرهاً مطیع وفرمانبردار شاهزاده یسور گشتند .

۹ [پس چون وقت ۱۰ محصول‌رسید شاهزاده یسور باتمام سپاه برودخانهٔهرات درآمد، وخود بزیارت قدسی پناه‌ گازرگاه رفت ، ۱۱ بعضی شاهزادگان او راگفتند ۱۲ اگر پادشاه چند روز درین دیار توقف نمایدکه این شهررا به‌بینیم که‌سالهاست تا آوازه وصیت این شهرمی‌شنویم دور نباشد، شاهزاده یسور گفت : درین شهر درآمدن ازصلاح‌دورست، چه ازآن روز بازکه‌بنای این‌بلده شده تاامروز چندین‌هزار ۱۳پادشاه کامکار،وملوك نامدار، وامرای عظیم القدر درین‌شهر بقتل رسیده‌اند .

۱- مج : از آنکه او فتنه . پا : از آنکه فتنه .
۲- مج : امیر یساول برسید بکتوت طوغان .
پا : امیر یساول طوغان .
۳- مج : مبارکشاه بن جای‌را . پا : مبارکشاه ابن بوجای را .
٤- مج : روز بدو رسید . پا : روز باردوی اوزسید .
٥- مج : سی‌سوار بود . پا : سی‌سوار مانده بود .
٦- مج : رفت . پا : نمود .
۷- مج : بکاروانسرای عالم . پا : بکاروان عالم .
۸- تا اینجا از زیادات نسختان پا و مج میباشد .
۹- عبارت : [پس چون وقت محصول رسید شاهزاده‌یسور باتمام سپاه ... شاهزاده بیادغیس رفت و اهل هرات از آفات لشگر او نجات یافتند] . از زیادات مج وپا میباشد .
۱۰- پا : وقت رفع محصول .
۱۱- پا : و بعضی .
۱۲- پا : گفتندکه اگر .
۱۳- پا : شاه .

پس روز دیگر ملک غیاث‌الدین ولد خود ملک حافظ، وشیخ الاسلام خواجه اسمعیل انصاری،ومولانا عفیف‌الدین مفتی ، ومولانا نظام الدین نسفی را باجمعی‌پیش شاهزاده یسور فرستاد،شاهزاده ملک حافظ رابنواخت و گفت مامیهمان ملک اسلامیم، هرچند او جمال نمینماید ۱ نعم او بر میهمانان متعاقب است ، دیگر روز ملک حافظ رخصت یافته معاودةنموده، سپاه شاهزاده چون گرسنه بودند خرمنها غارت‌میکردند، و مردم را برهنه میساختند ، ملک جمعی را ۲ پیش شاهزاده یسور فرستاد که هفت سالست که درین دیار ملخ می‌آمده و غلهارا بتمام خورده ، امسال جزوی زراعت شده ۳ که تخمی حاصل‌آید، سپاه پادشاه او رادر معرض تلف دارند،۴ و من نمیگذارم که مردم جهت محقر غله در روی لشکر پادشاه تیغ و تیر کشند ، اگر برسم شحنگی ۵ در هر مزرعه و مواضع سواری چند تعیین رود ٦ که منع لشکریان نمایند حاکم است ، چون بعرض شاهزاده رسید، مقربان درگاه رافرمود که‌بمواضع ومزارع رسیده لشکریان را منع کنند،باوجود آنکه چندکس را از معتبران بقتل آوردند بحکم کریمهٔ : ان‌الملوك‌اذادخلوا قریة افسد وها ۷ وجعلوااعزة اهلها اذلة ، همچنان‌افراد سپاه خرابی میکردند، تا بعد از هفتهٔ شاهزاده بباد غیس رفت و اهل هرات از آفات لشکر اونجات یافتند].

پس هم در ین ۸ سال اولجایتو سلطان رخت اقامت بعالم آخرت فرستاد ، و سریر خانیت ۹ بولد ارشد خود سلطان ابوسعیدخان ارزانی داشت ، ۱۰ وچون خبر ۱۱ وفات ۱۲ اولجایتو سلطان ، و جلوس سلطان‌ابوسعید برمسند پدر بشاهزاده یسوررسید

۱- پا : هر چند او اهمال مینماید نعم او .
۲- پا : جمعی را نزد شاهزاده .
۳- پا : زراعت شده‌که شاید تخمی بدست حاصل شود .
٤- پا : تلف می‌آورند .
٥- پا : در هرمزرعه سواری چند .
٦- پا : که منع مردم‌لشکریان نمایند حاکمند .
۷- پا : قریة افسدوها ، همچنان افراد .
۸- مك . مج : درین سال . پا : درین فرصت .
۹- پا : فرستاد سریرخانی را بولد .

بقیه‌حاشیه در ص‌بعد

عهدنامه نوشت ۱ باتفاق بعضی از شاهزادگان که با او بودند ، که در متابعت ۲ و مطاوعت و کوچ دادن ، وفرمان برداری سلطان ابوسعید ۳ خان یکدل و یکجهت باشند ۴ و [مجانبت ، و مخالفت نورزند ، وشرطها ، و قیدها که معهود عهد نامهاست در قلم آورده] باجمعی از ایمهٔ و امرا پیش سلطان ابوسعید ۵ فرستادند ، چون ۶ عهد نامهٔ ایشان بسلطان ابوسعید رسید ، او نیز فرمود ۷ تاعهدنامه نوشتند ۸ ، [که چون یسور آقا و امرا و جمعی شاهزادگان که مصاحب اویند ۹ جهت محبت وولای ما ترك خان ومان و املاك و اوطان خود کرده بخراسان آمده‌اند وایلچیان معتبر]ورسولان معتمد

بقیه حاشیه از ص قبل

مک . مج : فرستاد وسریر خانیت بولد .

۱۰- مک : و چون خبر . مج . پا : چون خبر .

۱۱- مج . پا : [وفات اولجایتو سلطان و جلوس سلطان ابوسعید برمسند پدر] .

مک : این عبارت را ندارد .

۱۲- مج : خبر وفات اولجایتو سلطان . پا ، خبر اولجایتوسلطان .

۱- مج . پا : [باتفاق بعضی از شاهزادگان که با او بودند] .

مک : این عبارت را ندارد .

۲- پا . مج : و مطاوعت . مک : ندارد .

۳- پا . مک : ابوسعید خان یکدل .

مج : ابوسعید یکدل .

٤- مج . پا : [ومجانبت و مخالفت نورزند و شرطها وقیدها که معهودعهدنامهاست در قلم آورده] .

مک : این عبارت را ندارد .

٥- مک : فرستاد . مج . پا : فرستادند .

٦- مک : عهدنامه بسلطان رسید .

پا : عهدنامه بسلطان ابوسعید رسید .

مج : عهدنامه ایشان بسلطان ابوسعید رسید .

٧- مج . مک : فرمود تاعهدنامه . پا : فرمودکه عهدنامه .

٨- مج . پا : [که چون یسور آقا و جمعی شاهزادگان که مصاحب اویند جهت ... و ایلچیان معتبر] . مک : این عبارت را ندارد .

٩- پا : که چون شاهزاده یسور و جمعی از شاهزادگان و امرا که مصاحب او بودند جهة .

مج : که چون یسور آقا و امراء و جمعی شاهزادگان که مصاحب اویند جهت .

باعهدنامه ۱ مستحکم ومؤکد فرستاده، ۲ [و التماس تجدید عهد وفاق، و تاکید پیمان و میثاق نموده ۳ ، مامول و ملتمس ایشان مبذول و مقبول افتاده ، مانیز عهد کردیم که باایشان یکدل ویکرو، و بادوستان ایشان ۴ دوست ، و با دشمنان ایشان دشمن باشیم، وقیود دیگر چنانچه قاعدهٔ عهدنامه است بتحریر پیوست ، و ایلچیان شاهزاده یسور را خوشدلی و خشنودی ۵ و مقصودها حاصل ، رخصت معاودة فرمود].

پس در سنهٔ ثمان عشر و سبعمایه حکام وولاة ٦ غزنین و گرمسیر مکتوبات بملک غیاث الدین نوشتند که: شاهزاده یسور بتحقیق۷ درین یکدو ماه بالشکر و سپاه گران عزیمت خرابی خراسان دارد، ۸[و چهل روز است که اسب فربه میکنند و بترتیب و تهیهٔ اسباب محاصره ودر بندان و تفریق امرا و جیوش خراسان مشغولند، چون این خبر بملک رسیدروزدیگر نامهٔ بامرای خراسان نوشت که احوال بدین نوع است واجب نمود انها کردن تالشکر های پراگنده راجمع کنند واز کاربیکارواحوال روزگار غافل نباشند.

در مابین این احوال شاهزاده یسور اردوی خودرا به پسر خود۹ جوکی سپرد و خودبمزارچشت آمده۱۰ شرف زیارت دریافت، وبملک غیاث الدین نامه نوشت که چندنوبت

۱- مج . پا : مستحکم و مؤکد . مک : ندارد .

۲- عبارت : [و التماس تجدید عهد وفاق وتاکید پیمان ... ومقصودها حاصل رخصت معاودة فرمود]
از زیادات مج و پا میباشد .

۳- پا : و التماس تجدید عهدنامه و وفاق کرده و تاکید پیمان و میثاق نموده .

٤- مج : بادوستان دوست . پا : بادوستان ایشان دوست .

٥- پا : شاهزاده یسور خوشدل و خوشنود و مقصودها .

٦- پا : حکام ولایت غزنین .
مج : حکام ولاة غزنین .
مک : حکام و ولاة غزنین .

۷- مج . پا : بتحقیق درین یکدوماه بالشکر و سپاه .
مک : بتحقیق باسپاه .

۸- عبارت : [و چهل روز است که اسب فربه میکنند و بترتیب و تهیهٔ اسباب .... پیش ملک آوردند ایشان گفتند هم درین چندروز شاهزاده یسورلشکر بتاخت هرات فرستد]
از زیادات مج و پا میباشد و از مک تماما محذوف است .

۹- پا : خود شاهزاده جوکی سپرد و خود بمزار فیض آباد چشت .

۱۰- پا : آمده شرف زیارت .

ایلچیان و مکتوبات فرستاده او را طلب ۱ فرمودیم اجابت نکرد و ما بکرم خود از تمرد او در گذشتیم ، اکنون که بعزیمت استخلاص بلاد خراسان آمده‌ایم باید که بی توقف باسپاهی که درفرمان‌اوست۲اسباب یورش ساخته گرداند، ۳ تاباتفاق او و امرای این حدودلشکر بخراسان کشیم، چون نامه بملک رسیدجواب نوشت که: اگر شاهزاده توجه خراسان را در توقف‌داردداولی است ، ۴ چه با پادشاهان‌اولجایتو سلطان‌وسلطان ابوسعید عهد و پیمان مؤکد درمیان دارد ،که تخلفی ظاهر نگرداند ، ۵ و پوشیده نیست که نقض ۶ ایمان مؤدی بنقص ایمانست ، ودیگر آنکه مملکت خراسان ملکی نیست که هر کسی‌دروی تواند که نوبت شاهی‌نوازد ورایت شهنشاهی برافرازد ، ۷ چه‌عساکر خراسان وعراقین و شام‌را که‌درتحت فرمان سلطان ابوسعید ۸ ست‌نهایتی نیست ، ولشکر شاهزاده ۹ یسور درمعرض سپاه او از دریا قطرهٔ واز بیضاء ذرهٔتواند بود ، و طایفهٔ امرا که شاهزاده را این دلالتها میکنندازدوستی نیست و اعتمادرا نمی شاید، واگر ایشانرا وفائی‌بودی باشاهزادهٔ جهان سلطان ابوسعید خان تخلف‌نکردی، و آنکه مرا طلب فرموده آمدن من حالا بانواع تعذر دارد، هر گاه که همهٔ امرای خراسان‌را شاهزاده بایلی خود در آرد ، و بلاد وحصون وقلاع که ازین‌دیارتاحدود مازندرانست‌مسلم گرداند ولشکری که از سلطان متوجه او گردد متفرق سازدمن‌قدم از سرساخته بخدمت آیم ، چون این سخنان بشاهزاده رسید اندیشمند شد ، و دانست که آنچه ملک نوشته محض صدق است اما اظهار آن کردن صلاح ندید ، و بیشتر کدورت ملک غیاث‌الدین دردل گرفت ، پس از هرات در گذشت تابتربت جام‌قدس سر ساکنها رسید و سعادة زیارت دریافت ، درین حال امرای خراسان بعشرة و لهو

۱- پا : طلب نموده‌ایم اجابت .
۲- پا : البته اسباب .
۳- پا : گرداند باتفاق .
٤- پا : چه پادشاه اولجایتو .
٥- پا : ظاهر نکند .
٦- پا : نقض عهد و ایمان .
٧- پا : که‌هرکس دروی تواندکه نوبت شاهی تواند زد و رایت سلطنت برافرازد.
٨- پا : ابوسعیدخان است .
٩- پا : شاهزاده در معرض سپاه خانی .

وطرب چنان مشغول بودند که ازخود وعالم خبری نداشتند ، هر یک در عالم دیگر بودند ، باوجودآنکه چندین کرت ملک بایشان مکتوب نوشته وقاصدان دوانیده ، که شاهزاده یسور البته میرسد غفلت نورزید ، و شرایط حزم مرعی دارید ۱ ، اما ،

ع : مست بگوش کی کند کن مکن حکیم را

میگفتند که این اخبار دروغ است ، و ما را ملک میترساند ، چه شاهزاده یسور لشکر کم دارد ، و باسلطان ابوسعید عهد کرده که مخالفت نکند ، حاصل باین تسویلات شیطانی ، و تخیلات نفسانی مغرور گشته شبانروزی بمباشرهٔ لهو وطرب ، ومعاشرت شراب وشاهد اشتغال داشتند ۲ ، تاشاهزاده یسور ناگاه برایشان زد جمیع خیلخانه و حواشی ومواشی واهل وعیال و بنین و بنات ایشانرا بغارت واسرت گرفت ، و امراء پریشان گشته هر یک بطرفی گریخت ، و شاهزاده یسور تا وسط مازندران برفت ، و بکتوت تا بدامغان براند ، و از مازندران قریب بده هزار کس از سادات و اشراف خاندانهای قدیم اسیر گرفتند ، و باچندان غنائم که انامل مهندسان کامل از عقد حساب او قاصر ماندی ۳ مراجعت کرده در موضعی که او را قراتیپه گویند نزول کرد ، و ایلچیان بولایات فرستاده ملوك واشراف و اعیان مواضع را بایلی خود دعوت کرد هیچکس اجابت ننموده ، حاصل الامر هیچ شهری و حصاری شاهزاده یسور را مسلم نشد ، وبسیاری از سپاه او در مواضع کشته شدند ، مقارن این حال شاهزاده یسور شیخ الاسلام خواجه شهاب الدین ۴ جامی را طلب داشت پیش او نرفت و بایلچیان او التفات ننمود ، یسور از آن معنی برنجید و لشکر فرستاد تا حصار جام را محاصره کردند ۵ و مواشی جام رابگرفتند ، وهرچند کوشیدند حصارفتح نشد ، لشکر مراجعت

۱ـ پا : مرعی دارند : مست بگوش .

۲ـ پا : اشتغال داشتند . تا شاهزاده یسور تا وسط مازندران برفت ، و بکتوت تا بدامغان براند و از مازندران قریب بده هزارکس .

مج : اشتغال داشتند ، تاشاهزاده یسور ناگاه برایشان زد جمیع خیلخانه و حواشی و مواشی و اهل و عیال وبنین و بنات ایشانرا بغارت واسرت گرفت و امراء پریشان گشته هر یک بطرفی گریخت و شاهزاده یسور تا وسط مازندران قریب بده هزارکس .

۳ـ مج : ماندی . پا : آمد .

٤ـ پا : شهاب الدین اسمعیل جامی .

٥ـ پا : نمودند .

نموده ، شاهزاده یسوررا گفتند که بسیاری ازمردم مابقتل رسیده حربهای سخت کردیم حصار شیخ فتح نشد، یسورمتفکر و بیحضور گشت که هیچ جای او رامسخر نشده کسی بایلی او در نیامد از آمدن خودپشیمان گشت، وملک غیاث‌الدین پیوسته جاسوسان‌در کار داشت که‌از تمامی‌احوال‌شاهزاده او راخبر میدادند، وقاصدان هشیار ۱ بسلطانیه فرستاده بود تاسلطان ابوسعید و امیر چوپان ۲ را از داعیه و عزیمت شاهزاده یسور آگاه کردند ، ۳ امیر یرلیغ پادشاه و تشریفات گرانمایه جهت ملک‌غیاث‌الدین‌فرستاده اورا برحرب ومخالفت ومعاندت شاهزاده یسور ۴ تحریض فرمود ، و گفت‌امیرحسین را باسپاه بسیار نامزد کرده‌ایم که باشاهزاده ۵ حرب آورد ملک باید که اصلا خاطر متردد ندارد ، وخوشدل و مستظهر باشد که عنایت و عاطفت پادشاه جهان سلطان ابوسعید ۶ در بارهٔ او زیاده از آن است که‌در وهم گنجد ۷، و از قتل و نهب و غارت و اسرت آنچه ممکن باشد نسبت بلشکر یسور ، و خیلخانهای امرا که طریق خلاف وعصیان ما پیش گرفته‌اند اهمال جایز ندارند ، چون یرلیغ و تشریف پادشاه بملک اسلام ۸ رسید لشکری ببادغیس فرستاد تا اورق پسر بوجای و چند خانوادهٔ ۹ دیگر از لشکر بکتوت گرفته بهرات آوردند ، و اموال و جهات ایشانرا برسپاه خود قسمت

۱- مج : قاصدان هشیار .
پا : قاصدان بسیار .

۲- امیر چوپان : از امراء بزرگ ونامدار عهد اولجایتو سلطان بوده . پس ازمرگ خواجه علیشاه چندی بردست وزارت وصدارت آن پادشاه بنشست ، و بمعاضدت رکن‌الدین صاین رتق‌وفتق امور مینمود ، و عاقبت مورد خشم اولجایتو واقع‌شده ، و بهرات‌فرارکرده بملک غیاث‌الدین کرت پناهنده گشت ، اما ملک‌غیاث‌الدین با او غدرکرده و بامر اوخواجه را بقتل رسانیدند .

۳- پا : امیرچوپان یرلیغ پادشاه حاصل نموده و با تشریفات .
مج : امیر یرلیغ پادشاه وتشریفات .

٤- پا : و معاندت یسور .

٥- پا : که بایسور حرب .

٦- پا : ابو سعیدخان .

٧- پا : که در وهم گنجد و از قتل . مج : که در وهم واز قتل .

٨- پا : بملک رسید .

٩- پا : خانه‌وار .

کرد، چون این ۱ خبر ببکتوت و پسر بوجای رسید مضطر ومضطرب پیش شاهزاده یسور رفته گفتند که ملک غیاث‌الدین ۲ ما را غارت کرد، وفرزندان‌را باسیری گرفت، یسور ازین حال پریشان خاطر و بیحضور گشت ایلچی و مکتوب بملک فرستاد که خانها و اهل و عیال بوجای و دیگر امرا را باز فرستند و انواع تلطف ۳ و تعطف اظهار کرد، ملک جواب فرستاد که من ۴ همین کار بحکم یرلیغ سلطان ابو سعید و آلتمغای امیر چوپان کرده‌ام بی اجازت ایشان خانه و متعلقان پسر بوجای و بکتوت را باز نتوانم فرستاد، شاهزاده یسور درغضب شد ومبارکشاه بوجای ۵ راباششهزار سوار خوانخوار بغارت و تاخت‌هرات فرستاد، وحکم کرد که غیر ازمردم ماوراء النهر هر کس بدست افتدبکشند، و آنچه ممکن است از نهب وقتل تقصیر نکنند ، در خلال این حال سپاه ملک از معتبران لشکر یسورسه‌تن گرفته پیش ملک‌آوردندایشان گفتند هم درین چند روز شاهزاده‌یسورلشکر ۶ بتاخت‌هرات فرستد] ۷ ، ملک‌فرمود تا رعایای ۸ بلوکات در شهر در آیند و مواشی خود را از رود خانه بدین طرف ۹ گذرانند و بر دروازها و ممرها معتمدان نصب کرد ، و بولایات‌قاصدان‌دوانید ، که مردم بقلعها و حصنها دوانید ، پس‌مبارکشاه بباذغیس ۱۰ درآمده‌اززبان گیری‌معلوم

۱- مج : چون این بکتوت و پسر بوجای رسید .
پا : چون این خبر ببکتوت وغیره رسید .
۲- پا : ملک غیاث‌الدین خیلخانه مارا غارت‌کرده و فرزندان اورا .
۳- پا : و انواع تلطف و تعطف
٤- پا : که من این‌کار .
٥- پا : و مبارکشاه بن بوجای . مج : ومبارکشاه بوجای .
٦- پا : لشگری بتاخت هرات می‌فرستد .
٧- تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد .
٨- مج . پا : رعایای بلوکات . مک: رعایای خراسان و بلوکات.
٩- پا : بدین‌طرف بگذرانند ، پس مبارکشاه .
مج : بدین‌طرف گذرانند ، و بردروازهاو ممرها معتمدان‌نصب کرد ، بولایات‌قاصدان دوانید ، که مردم بقلعها وحصنها دوانید ، پس مبارکشاه .
مک : بدین طرف گذرانند ، وبردروازها و ممرها معتمدان نصب کرد ، و بولایات قاصدان دوانید ، پس مبارکشاه .
۱۰- مج : بباد غیس آمده از زبان‌گیری معلوم کرد .
مک . پا : بباذغیس در آمده از زبان‌گیری معلوم کرد .

کرد ، که مردم توابع هرات با اهل و اولاد خود بشهر درآمده‌اند ، ۱ [و بلوچان بارمهٔ بسیار در کهدستان ۲ نشسته‌اند و پناه ندارند، مبارکشاه باسپاه خود شب در دره پاشتان کمین کرد و صباح ۳ چهارشنبه پانزدهم ۴ صفر سنه تسع عشر و سبعمایه در تاخت و برخانهای بلوچان زده مواشی ایشانرا براندند، و از شهر سپاه فراوان ۵ از سوار و پیاده بیرون رفتند و بموافقت بلوچان بجنگ ۶ مشغول شدند ، مبارکشاه دویست کس را مقرر کرد که مواشی را براندند و خود با پنجهزار سوار ۷ بجنگ بایستاد و مردم بسیار ازطرفین زخمی شدند ، و مبارزان غوری و هروی اکثر رمه و گلهٔ بلوچان را ازلشکریان مبارکشاه باز ستانیدند ، و ایشانرا بزخم تیر و تیغ تاده کرخ براندند، سپاه ملک بدره درون رفته ، خواستند که دیگر نیز در عقب ایشان بروند از اندیشهٔ آنکه مبادا که مغولان کمین کرده باشند مردم هرات را باز گرداند، ۸ ومبارکشاه با چند سر گاو و گوسفند آن شب تارتا روز برفت و درهیچ مقام قرار نتوانست کرد ،پس کس پیش شاهزاده یسور فرستاد ، که هرات را تاختم امادر هرات مردم ۹ و لشکر بسیار بودند از بلوچ و خلج و رستاقات ۱۰ که بشهر آمده‌اند ، و میان ما و ایشان چندحمله حرب ۱۱ واقع شد ، بدانجهت پیشتر نرفتم ، اگر شاهزاده مدد فرستد ، وفرمان دهد ۱۲ شهررا محاصره کنم ، یسوراز خویشان خود سلطان نام را باده‌هزار کس بفرستاد که

۱- عبارت : [وبلوچان بارمهٔ بسیاردرکهدستان نشسته‌اند و پناه ندارند مبارکشاه ... خبر آمد که لشکر عراق و خراسان ساخته شده‌اند اما دوماه دیگر خواهد شد تابرسند] از زیادات مج و پا میباشد و از مک تماماً محذوف است .

۲- مج :کهدستان . پا :کوهستان.

۳- مج : صباح چهارشنبه . پا : صباح روز چهارشنبه .

٤- مج : پانزدهم صفر . پا : پانزدهم شهرصفر .

٥- پا : فراوان بعدد ریگ بیابان .

٦- پا : بجنگ وکارزار مشغول .

٧- پا : سوار خونخوار بجنگ .

٨- پا :گردانیدند .

٩- پا : مردم بسیار و لشکر بیشمار .

١٠- پا : روستاق.

١١- پا : چند حرب واقع .

١٢- پا: و فرماید شهر را محاصره کنم . مج : محاصره کرده .

هرات را محاصره کنند و آبها را از انهار بگردانند ، و از غوری و هروی و سجزی هر کرا یابند بکشند ، و اگر ملک غیاث‌الدین زن وفرزندان امرا و خیلخانه بوجای[1] را بازدهد و طریق ایلی مسلوك دارد بکسی تعرض‌نرسانند، و غله نچرانند، و باملك عهد دوستی و یگانگی مستحکم گردانند ، و روز بروز هرحال که باشد اعلام نمایند، پس سلطان و بکتوت بادەهزار سوار روز جمعه خامس ربیع‌الاولی[2] سنهٔ‌مذکورهٔ از اطراف و جوانب هرات در آمدند ، ملك غیاث الدین فرمود تا سپاه اسلام پناه او از پیاده و سوار مستعد کار بوده روی‌بکارزارآرند، دلیران غوری و مبارزان هروی‌چون ریح عاصف و برق خاطف خود را برسپاه کینه خواه بکتوت ومبارکشاه زدند، وبیك لحظه قرب پنجاه کس از یشان‌دستگیر کردند، ومواشی که ازهرات گرفته بودنداکثر را باز گردانیدند، ومراکب و اسلحهٔ بسیار از آنجماعت بدست آوردند ، روز دیگر بکتوت شیخ‌الاسلام خواجه احمد چشتی را پیش ملك فرستاده پیغام داد که بیست سالست که من در خراسانم از من زحمتی و نکبتی بکسی نرسیده و همیشه نیکخواه[3] ودوستدار ملک اسلام بوده‌ام ، و هم اکنون مرا از امتثال فرمان شاهزاده یسـور چاره نیست[4] که اگر ملک اسلام مصلحت داند جماعتی را که سپاه او از باد غیس آورده‌اند بیرون‌فرستد تاخاطرشاهزاده از غبار[5] آثار صافی گردد ، و من‌نیزبخوشدلی تمام باز گردم ، واز ملك اسلام رهین منت مالاکلام باشم دو از کار نیست، واگر مضایقه خواهد نمود هر ده روز لشکر بخرابی[6] هرات خواهد آمد، واز هر جانب خلقی تلف خواهد شد ، چون شیخ الاسلام این حکایت بملك رسانید ، در جـواب گفت : این خیال فاسدست که در دماغ بکتوت راه یافته ، اگر شاهزاده یسور لشکر های عالم را بمحاصرهٔ این شهر آورد من یك تن از اسیران‌بادغیس بیرون نخواهم فرستاد و امیدوارم که حضرت الهی ظلم و بیراهی او را بربندگان خود نپسندد ، و بقهر غالب و بطش شدید خود دفع مواد فساد او کند ، واگر غلهٔ این دیار را تلف

١ـ پا : و فرزندان و خیلخانه بوجای باز دهد .
٢ـ پا : ربیع‌الاول.
٣ـ پا : نیکخواه ملک .
٤ـ پا : چاره نیست ، اگرحضرت ملك‌اسلام .
٥ـ پا : از غبار آزار . مج : ازغبار آثار .
٦ـ پا : لشکری بویرانی هرات .

کند حق تعالی ما را از خزانهٔ کرم خود روزی دهد ، و نیز فردا که شاهزاده بسور هزیمت نموده بجانب گرمسیر رود اسیران خیلخانهٔ پسر بوجای را بسجستان فرستم تا ببهای تمام بسجزیان فروشند و غله خریده بهرات آورند ، چون این جوابها بکتوت رسید محروم و مغموم گشته رو بکار حرب آورد ، روز دیگر بکتوت و مبارکشاه و سلطان و دلقک جمله بران عزم که از سیل خون کوه و هامون را جیحون و سیحون گردانند[1] از طرف دروازهٔ فیروزآباد و درب خوش متوجه شدند ، ملک اسلام نیز سوار شده با سلاح تمام در مقام انتقام لشکر بهرام کشش ضرغام کوشش خود را فرمود که حمله برند و دمار از مخالفان بر آورند ،

مثنوی[2] :

دو لشکر بجنبش در آمد چو کوه
کزان جنبش آمد جهانرا ستوه
زفریاد رویین خم[3] از پشت پیل
نفیر نهنگان بر آمد ز نیل
ز غریدن نالهٔ کرنای
در آمد تب لرزه بر دست و پای

و چندان خون از لشکر خویش و بیگانه بریختند که همه آشنا در موج خون میکردند ، وچند نوبت لشکر اسلام سپاه خصم را از سر پل ریکنه «کذا» دور کردند ، و از دلاوران هروی پنج تن در این طرف پل باسپاه اعدا مقابل شده دیگران پس نشستند هفتصد سوار جرار[4] سخت کوش آهن پوش از پل گذشته حمله بر آن پنج کس آوردند ایشان در مقام انتقام جای خود نگاهداشته بضرب تیر ناوك و تیغ بلارك[5] آن هفتصد سوار خونخوار را نگذاشتند که[6] میان کوچها و ممرها در آیند ، و هر چند اعیان سپاه ایشان را مبالغه میکردند که پس نشینند اجابت نمیکردند و پیشتر

١- پا : وهامون را جیحون سازند از طرف .
٢- مج : مثنوی . پا : این کلمه را ندارد .
٣- روئین خم : کوس .
٤- پا : جرار خونخوار سخت کوش .
٥- تیر ناوك و تیغ بلارك ،
٦- پا : که بمیان .

میرفتند مبارکشاه چون جلادة و مبادرة ۱ آن پنج تن بدید تیغ بر کشیده بانگ بر سپاه خود زدکه بی‌ناموسی و نامردی باشد ۲ که هفتصد مرد مکمل نامدار پیش پنج تن تاجیک عاجزو خوار و بی‌مقدار گشته آید ، آن‌شیاطین اشرار بیکبار حمله‌آوردند، و بی درنگ برسر آن مبارزان پلنگ چنگ راندند ، سه تن ازیشان بسلامت ماند ، و دو کس دیگر یکی پهلوان شیخ علی نام و یکی مسافر شکید بانی ۳ که هر یک سهراب زمان و ابوتراب ۴ دوران بودند شهید گشتند ، و از دیگر جانب سلطان باسه‌هزار سوار نامدار درمقام کار تبار باسپاه ظفر شعار ملک درکارزار در آمدند ، و چون سلطان چاشنی حرب وشربت ضربت‌اهل۵ هرات نچشیده بود بی‌تحاشی باسیصد سوار از پل ۶ اسفزار بدین طرف عبور نمود، دلیران هروی او را نشانهٔ تیر ساخته اسب اورا انداختند، پیاده گشته‌خواست که مرکب دیگرسوار شودلشکر اسلام‌بیکبار حمله آورده اتباع اورا هزیمت کردند، سلطان مضطر مانده هیچ مفری ندید خود را درآب انداخت، کماندار ۷ شمعانیان تیری بر کتف او زدکه از دو زره داودی که‌در زیر خفتان پوشیده داشت۸ گذشته سه انگشت در کتف‌اونشست، سلطان چون‌آن‌زخم یافت سراسیمه گشته‌نعره برسپاه خود زدکه مرا از دست ۹ این طایفه که در پیش‌تیر ایشان آهن چون حریر و سندان چون خمیرست خلاص دهید سپاه او همه یک عزم پیش راندند و اورا از غرقاب‌فناو گرداب هلاک بیرون‌بردند،۱۰ تاوقت زوال مصاف کردند،سلطان وبکتوت ترک حرب کردند، روزدیگر باتمامی‌سپاه سوارشده‌آب‌ازجویها بینداختند،وبکتوت‌شیخ ابواحمدرا پیش‌ملک فرستاده گفت اگر ملک اسلام پنج خانوار۱۱

۱- پا : مبارزت .
۲- پا : که چه بی‌ناموسی و چه بیمقداری و نامردی باشد .
۳- پا : شکیبانی .
٤- پا : که هریک سهراب زمان و رستم دوران بودند .
٥- پا : ضربت هرات .
٦- پا : پل اسفزار . مج : پل در قرار .
٧- پا : کمانداری از شمعانیان .
٨- پا : پوشیده بود گذشته .
٩- پا : از پیش این‌طایفه .
١٠- پا : بیرون بردند ، و چون بدین منوال تاوقت زوال مصاف .
١١- پا : پنج‌خانه‌وار از اسیران‌که تعلق باسرا دارد .

را از اسیران که تعلق بامرا دارد بازفرستد، دست ازحرب کوتاه کنم و الا انهار این دیاررا ویران[۱] خواهم کرد،ملک جواب گفت اگر بکتوت‌تمامی‌این مملکت رابسوزد یک تن از آن گروه بیرون نخواهم فرستاد ، روز دیگر شیخ ابو احمد بعزیمت دیدن بکتوت از هرات بیرون رفت، چون بلشگر گاه او رسید هیچکس ندید، چند فرسنگ دیگر [۲] از عقب برفت از بکتوت وسپاه او اثر نیافت ، شیخ سواری پیش ملک فرستاده ازرفتن بکتوت برسبیل استعجال خبر داد،بعد از تفحص احوال معلوم کردند که‌شاهزاده یسوررا اعلام داده بودند که‌دراین هفته‌لشکر های عراق [۳] وخراسان بقصد اومیرسند بدان سبب بکتوت‌را طلب داشته بود‌چون بکتوت پیش‌شاهزاده یسوررسید[۴] خبرآمد که لشکر عراق و خراسان ساخته شده‌اند اما دو ماه دیگر خواهد شد تا برسند] [۵]، شاهزاده یسور [۶] ازین خبر خوشحال شده از قراتیبه لشکر بهرات کشید، وبکتوت‌و مبارکشاه را برسم طلیعه ومقدمه پیشترفرستاد، وخود روز دوشنبه دوم [۷] ربیع‌الاول سنهٔ مذکوره در مرغزار [۸] بشوران نزول کرد،ملک [۹] نیز فرمود تا ابطال رجال‌سپاه او اسباب حرب ساخته درحفظوحراست دروب و بروج‌احتیاط تمام بجای [۱۰] آورند[۱۱]، [هرچند نواب ملک واشراف شهر گفتند اگر ملک [۱۲] محقر نزلی پیش شاهزاده‌فرستد

۱- پا : ویران و هموار خواهم .

۲- پا : از عقب برفت ازبکتوت‌و سپاه او اثرنیافت ، شیخ‌سواری پیش ملک فرستاده از رفتن بکتوت بر سبیل استعجال خبرداد ، بعد از تفحص .

مج : از عقب رفت از بکتوت و سپاه اوخبرداد ، بعد از تفحص .

۳- پا : عراق وخراسان بقصد .

٤- پا : رسید بازخبرآمد .

٥- تا اینجا اززیادات پا و مج میباشد .

٦- پا. مج : [ازین خبر خوشحال شده] . مک : این عبارت را ندارد .

۷- مج . مک : دوشنبه دوم ربیع‌الاول .

پا : دوشنبه ربیع‌الاولی .

۸- مرغزار بشوران : از مرغزارهای بادغیس .

۹- مج . پا : ملک نیز فرمود . مک : ملک فرمود .

۱۰- مج : آورند . مک: آرند . پا : آوردند .

۱۱- عبارت : [هر چند نواب ملک و اشراف ... از دست او بیرون کنیم آنگاه] . از زیادات مج و پا میباشد .

۱۲- مج : محقر نزلی . پا : محقری نزلی .

از مصلحت ۱ دور نیست، گفت: اگر کسی با ما حضری پیش او خواهم فرستاد مغول خام طمع خواهدشد که مگر من‌ازوخایفم، یاداعیهٔ‌ایلی او دارم، پس‌اسیرانرا طلب خواهد نمود، و متعاقب‌طمعها خواهد کرد، ویک مدعای او که حاصل‌نشود ۲ بخواهد رنجید، من ازاول کار این ابواب را مسدود میگردانم، پس شاهزاده یسور باشاهزادگان گفت: که ملک غیاث‌الدین بامن سر بصلح در نمی‌آرد، اکنون بر ما فرض است که این خطه را باولایت غور از دست او بیرون کنیم،آنگاه] ۳ با شوکت و عظمت هرچه تمامتر ۴ بالشگر آراسته سوار شده فرمود تا شادروان پادشاهی او را در پر امان ۵ برافراشتند ۶، وسپاه او ۷ باتمامی امرا و شاهزادگان بر اطراف شهر و دروازها صف ۸ برکشیدند، ملک بر ۹ بالای بام حصار برآمده فرمود تا شادروان عظمت وسایبان ابهت او که سلطان ۱۰ ابوسعید عنایت کرده بود در مقابلهٔ شادروان یسور بر افراشته، ورایات‌عالیه نصب کردند،شرفات و بروج‌حصار را برماح‌نصرت ریاح و درفشهای خورشید درخش آراسته گردانیدند، و از نفیر و ولولهٔ‌طرفین‌زلزله و غلغلهٔ محشر اکبر در عرصهٔ بساط اغبر افتاد

۱۱ فردوسی [طوسی] :

بر آمد زهر دو سپه بانگ کوس
هوا نیلگون شد سپهر آبنوس

۱- مج : دور نیست . پا : دور نمی‌نماید .
۲- پا : نشود البته بخواهد .
۳- تا اینجا از زیادات نسختان مج و پا میباشد .
٤- مج . پا : هرچه تمامتر بالشکر آراسته سوار شده .
مک : هرچه تمامتر سوار شده .
٥- پرامان : از نواحی هرات است .
٦- مج : برافراشت . مک . پا . برافراشتند .
٧- مج : باتمامی شاهزادگان . پا : باتمامی شاهزادگان و امرا .
مک : با تمام امرا و شاهزادگان .
٨- مج . پا : صف برکشیدند . مک : صف‌کشیدند .
٩- پا : بربام حصار . مج . مک : بربالای بام‌حصار .
١٠- مج . پا : سلطان ابوسعید عنایت . مک : سلطان عنایت .
١١- مج : فردوسی طوسی . مک : فردوسی .

چو برق درخشنده از تیره میغ
همی‌آتش‌افروخت از گرز و تیغ

بعد ازآن ازطرفین ابطال رجال آتش ۱ جدال و قتال۲ را التهاب و اشتعال‌داده درهم آویختند۳ ، حسام بهرام انتقام دلیران چون بلای ناگهان از بالا برسر یلان،۴ و پیکان سهام خون آشام‌دلاوران مانند معانی‌دقیق در تجاویف‌دل پردلان راه‌میکرد، هرلحظه کمانهای کیانی از کشاکش زور آوران گره گره بر گوشهٔ ابرو ۵ می‌زد ، و هرلمحه‌سپر های خسروانی از زخمهای گران ۶ قبضه‌داران چین‌اندوه برجبین‌می‌آورد،۷ بیلک حکم اندازان برساحت سینهالاله می کشت ، و طعان سنان جان ستان گردان درچمن بدن رجال نهال آجال می‌نشاند ،

۸ خواجه کمال‌الدین اسمعیل :

دل دلیران جمله میان نیزه و تیر
برآمده‌خوش‌وخندان‌چنانکه‌غنچه زخار
ز حلقهای زره جان پر دلان جوشان
چنانکه از شکن زلف رنگ چهرهٔ یار
میان تیر و تن ۹ سرد نیزه ور بینی
چو خار پشت که مار اندر آورد بکنار

و بسیاری از دلیران و دلاوران جانبین بقتل رسیدند ۱۰، دراثناء این حال‌نظر

۱- مج . پا : آتش جدال و قتال .
مک : آتش‌قتال .
۲- مج . مک : قتال را التهاب . پا : قتال التهاب .
۳- مج . مک : آویختند . پا : آمیختند .
٤- مج . مک : یلان و پیکان . پا : یلان می‌آمد و پیکان .
٥- مج : ابروزد . مک : ابرو می‌زد .
٦- مج : قبضه‌داران . مک : این جمله را ندارد .
۷- بیلک : تیر . حکم اندازان : تیراندازان زبردست .
۸- مج : خواجه کمال‌الدین اسمعیل .
مک : کمال اسمعیل . پا : این جمله را ندارد .
۹- مج . پا : تیرتن . مک : تیر و تن .
۱۰- مج : رسید . مک . پا : رسیدند .

شاهزاده یسور برشادروان ملک ۱ [غیاث الدین] افتاد متغیر گشته، باشاهزادگان گفت بنگرید که این غوری مغرور باما که از اورق چنگیز خانیم ۲ چگونه در مقام مقابله و تعصب درآمده، درین سخن بود که۳ یکی ازحکم اندازان سخت کمان تیری بفرمان ملک ملک ستان از شست امتحان گشاد داد چنانکه بنزدیک خیمهٔ شاهزاده یسور افتاد ، جماعتی که آنجا حاضر بودند ۴ [از سهم آن تیر] یک سر تیر پس نشستند، و خیمهٔ شاهزاده را ۵ از آن مقام بر کندند هرویان ٦ که آن حالت ۷ را دیده بیکبار نعرهٔ شادمانی وسورن ۸ پهلوانی بر کشیدند ، ۹ [و دلیری و تهور ایشان از آنچه بود بیشتر گشت] ، شاهزاده ۱۰ یسور از ین صورت مقبوض و بیحضورشد ، بغلظت وشدت تمام لشکر را برحرب تحریض نمود ، تا سپاه او ۱۱ چون کوه آهن در جنبش آمده ، برلشکر ۱۲ ملک حمله آوردند ، و بیک حمله قرب هفتصد مرد ۱۳ نامدار از هر دو جانب مجروح شدند، ۱۴ [وبسیاری دیگر بقتل آمد ، واگر ملک سپاه خود را ازپیش رفتن وجنگ کردن منع نکردی تا بکهدستان و پشت خیابان لشکر مخالفانرا میراندند] همچنین در هرچهارطرف شهر نهب وقتل ۱۵ وحرب بود تا سپاه سیاه پوش شب رنگ ۱٦

۱- مج . پا : ملک غیاث الدین افتاد . مک : ملک افتاد .

۲- مج . پا : چگونه . مک : این کلمه را ندارد .

۳- مج . پا : که یکی از . مک : که از .

٤- مج . پا : [ازسهم آن تیر] . مک : این جمله را ندارد .

٥- مج . پا : از آن مقام . مک : این جمله را ندارد .

٦- مج . مک : هرویان آن . پا : هرویان که آن .

۷- مج . پا : حالت رادیده . مک : حالت دیده .

۸- سورن: غریو وفریاد لشکریان درمیدان نبرد. مغولی است .

۹- مج . پا : [ودلیری و تهور ایشان از آنچه بود بیشتر گشت] مک : این عبارت را ندارد .

۱۰- مج . پا : شاهزاده یسور . مک : شاهزاده ازین .

۱۱- مج : سپاه اوکوه آهن . مک. پا : سپاه او چون کوه آهن .

۱۲- پا . مج : ملک . مک : ندارد.

۱۳- مج . پا : نامدار . مک : ندارد .

۱٤- مج . پا : [و بسیاری دیگر بقتل آمد ... و پشت خیابان لشکر مخالفانرا می راندند] . مک : این عبارت را ندارد .

بقیه پاورقی در ص بعد

شب‌رنگ برجیس برجیش ۱ سعادت روز فیروز اثر تاختن آورد ، و ازچین تاختن ، و از یمن تا عدن‌از ظلمت ظلم تاریک‌ساخت ،

۲ بیت :

زلف مشکین شب بشانه زدند
رقم کفر بر زمانه زدند

شاهزاده یسوربسوزدل ۳ واندوه خاطر ترک رزم کرد از میدان‌مصاف‌بار کایب و جنایب خاسر و خایب ۴ بمنزل خود مراجعت‌نمود ، و ملک اسلام فرمودتارجال ابطال هرات و غور ودلیران خراسان بر فراز باره وسطوح بروج و دروازه برآمده ، آنشب حراستی نمودند که ۵ از خروش طبل پاسبانان گوش کوتوال قلعهٔ هفتم کر گشت، واز شواعل مشاعل و نوایر آتش حارسان ٦ دیدهٔ روشنان ایوان هشتم خیره ماند، سپاه یسور بایکدیگر میگفتند فتح این قلعه بجنگ مقدور و میسور کسی نیست، چون استیلای شب زنگی سلب بنهایت رسید، و خسرو رومی روز ۸ تیغ هندی آفتاب از قراب بر کشید ، بار دیگر هر دو سپاه باسر پر شر و سینهٔ پر کینه در یکدیگر افتاده ، داد مبارزت و مطاردت دادند ،

بقیه پاورقی از صفحه قبل

۱۵ ـ مج : وقتل و حرب تا سپاه .
پا . مک : وقتل بود تا سپاه .
۱٦ ـ مج . مک : شب رنگ برجیس . پا : این جمله را ندارد .

۱ـ مج . مک : جیش سعادت روز .
پا : جیش روز .
۲ـ مج : بیت ، پا : ندارد .
۳ـ مج . پا : واندوه خاطر . مک : این جمله را ندارد .
٤ـ مج . پا : بمنزل خود . مک : ندارد .
٥ـ مج . پا :که از خروش . مک :که خروش .
٦ـ مج . پا : حارسان دیده روشنان .
مک : حارسان روشنان .
۷ـ مج . پا : یسور بایکدیگر میگفتند . مک : یسور میگفتند .
۸ـ مج . پا : روز تیغ هندی . مک : روزهندی .

لکمال اسمعیل [۱] :

زبان طعن بجوشن دراز کرده سنان
لب حسام تبسم ز شکل مغفر کرد
بزخم تیغ امید از بقا طمع ببرید
ز سهم تیر تبرا عرض ز جوهر کرد
بهر کجا که زشمشیر رخنهٔ افتاد
اجل زروزن آن رخنها سر اندر کرد

امروز دیگر تا وقتی که [۲] تیغ آفتاب سر درنیام مغرب نهاد در مقابله ومجادله بودند ، و مبارز بسیار ازهر دوطرف مجروح و مقتول گشت ،

القصه :

بدین گونه هژده شبانه روزمتعاقب عساکر جانبین در سفک دما وقصدجانهای یکدیگر کشش و کوشش داشتند ، آخر شاهزاده [۳] [یسور چون] دید که بوسیلهٔ محاربت و مقاتلت فتحی میسر نمیشود باتمامی لشکر خود قرب چهل هزار مرد باتلاف و سوختن غلات و مزروعات ، و انهدام قصور و بیوتات ، وقلع و استیصال اشجار ، وباغات مشغول گشت ، وچند نوبت امرای بزرگ را بدر قلعه فرستاد که اگر ملک خاتون پسر بوجای را با محقر نزلی بیرون فرستد، غلهٔ [۴] ولایات را نسوزد، وبزودی از توابع هرات برود [۵]، وبسوگندان عظیم توکید کرد، ملک اجابت ننمود ، تامحروم و محزون متوجه گرمسیر گشت ، و بعد از [۶] آن بچند روز امرای خراسان بهرات آمده

۱ـ مج : لکمال اسمعیل . مک : کمال اسمعیل .
پا: این جمله را ندارد .
۲ـ مج . پا :که تیغ آفتاب . مک :که آفتاب .
۳ـ مج . پا : شاهزاده یسور چون دید .
مک : شاهزاده دید .
٤ـ مج . پا : غله ولایات را نسوزد . مک : غله را نسوزد .
٥ـ مج : و بسوگندان عظیم توکیدکرد .
پا : بسوگندان عظیم تاکیدکرد .
مک : این جمله را ندارد .
٦ـ مج : و بعد ازآن بچند روز امرای خراسان بهراة آمده باملک .
پا : و بعد از عزیمت او بچند روز امراء خراسان بهراة آمده باملک .
مک : و بعداز عزیمت او امراء خراسان باملک .

با ملک اسلام [1] از عقب شاهزاده یسور لشکر کشیدند ، و تامیدان زریر [2] رفته ، یکی از امرای [3] سپاه او [4] قیر چه نام را بادویست تن دیگر بقتل آوردند .

۱- مج . پا : ملک اسلام از عقب شاهزاده یسور لشکر کشیدند .
مک : ملک اسلام لشگر کشید .
۲- میدان زریر : زریر نام پهلوان باستانی است .
۳- مج . پا : امرای سپاه او . مک : امراء او .
٤- مج : سپاه او قیرچه نام بادویست تن دیگر بقتل .
پا : سپاه او قراچه نام بادویست تن دیگر بقتل .
مک : امرای او قیرچه نام را بادویست تن بقتل .

چمن پنجم

از روضهٔ هفتم

در وقایعی که میان ملك غیاث‌الدین و ملك قطب‌الدین اسفزاری و ملك ینالتکین حادث[1] شد

چون در اثناء این حال[2] از ملك قطب‌الدین اسفزاری پسر ملك رکن‌الدین - که ذکر خلاف او با ملك فخرالدین[3] کرت سبق ذکر یافت - نسبت بملك غیاث الدین آثار مخالفت ظاهر شده[4] بود بلکه بین الجانبین عداوت ومنازعت موروثی گشته، درین فرصت در مطاوعت[5] و فرمان برداری شاهزاده یسور بمعاندت ملك غیاث الدین سعی واهتمام تمام کرد، [6][وکر و فر بسیار نمود، و پیشتر ازین[7] نیز دو نوبت پیش پادشاه وقت رفته رشوتها دادو مالها صرف کرد بداعیهٔ آنکه شهر اسفزار را بدو مسلم دارند، امراء گفتند: که اسفزار و فراه و سجستان تاحدود افغانستان از توابع هرات است، و ازقدیم باز همیشه درحکم ملوك غوربوده][8] واحکام پادشاهان

۱- سج . سک : حادث . پا : واقع .

۲- سج . سک : چون در اثناء این حال از ملك قطب الدین اسفزاری پسر ملك رکن الدین .

پا : مابین این حالات از ملك قطب‌الدین اسفزاری که پسر ملك رکن الدین .

۳- سج . پا : فخرالدین کرت سبق .

سک : فخرالدین سبق .

٤- سج . پا : شده . سک : شد .

٥- سج . پا : و فرمانبرداری . سک : این جمله را ندارد .

٦- عبارت : [وکروفر بسیار نمود ... و از قدیم باز همیشه در حکم ملوك غوربوده] از زیادات سج و پا میباشد .

۷- سج : ازین نیز دو نوبت . پا : ازین دونوبت .

۸- سج : و احکام پادشاهان چنگیز خانی و امرای گذشته بذکر او ناطق است .

پا ، سک : این عبارت را ندارد .

چنگیز خانی و امرای گذشته بذکر او ناطق است ، ۱ درین مهم هم رجوع بملک غیاث‌الدین باید نمود ، ۲ و امرای مکتوبات بملک غیاث الدین نوشته سفارش او نمودند ، [و هر دو نوبت ملک غیاث الدین برحسب مدعای او مکتوبات نوشته]ملکی خطهٔ اسفزار بدو مقرر داشت ، ۳ و مباشر حکومت آن خطه بود تا وقتی که ۴ آتش اندوه شاهزاده یسور ۵ از کانون سینهٔ پر کینه شعله برآورده بسوختن غلات هرات و ولایات روی آورد ، پنجهزار سوار نامزد کرد که باسفزار روند ٦ و غلهای آنجـا را بسوزند ، ملک پیش ایشان ۷ بیرون آمده اظهار ایلی و انقیاد شاهزاده یسور کرد ، و کتابت۸ بدوفرستاد که اگر شاهزاده‌مرا بلشکری مددفرماید اسفزاررابکلی‌ازتصرف ملک غیاث‌الدین بیرون‌می‌آورم ،و خطبه و سکه‌را ۹ بنام شاهزاده ۱۰ جهانگیرموشح میگردانم ، و پیشکشها بدو ۱۱ فرستاد ، ۱۲ [یسور او را بوعدهای نیک دل گرم و مسرور گردانیده ، در مخالفت باملک غیاث‌الدین ترغیب و تاکید تمام نمود ، پس

۱- مج . پا : درین مهم هم رجوع بملک غیاث‌الدین باید نمود .
مک : این عبارت را ندارد .

۲- مج : و امرای مکتوبات بملک غیاث‌الدین نوشته سفارش او نمودند ، و هر دو نوبت ملک غیاث الدین برحسب مدعای او مکتوبات نوشته ملکی خطه اسفزار بدو مقرر داشت .
پا : و امرا مکتوبات بملک غیاث‌الدین نوشته ملکی خطه اسفزار بدو مقرر داشت .

۳- مج . پا : و مباشرحکومت آن خطه بود تا. مک : ندارد .

٤- مج . پا : آتش اندوه . مک : ندارد .

٥- مج . پا : ازکانون سینه پرکینه شعله برآورده بسوختن غلات هرات.
مک : سعی و اهتمام تمام‌کرد با آنکه ملکی اسفزاررا ملک باو مقرر داشته بود در وقتی‌که شاهزاده یسور بسوختن غلات هرات .

٦- مج . پا : و غلهای آنجارا . مک : و غلهارا

۷- مج . پا : بیرون . مک : ندارد .

۸- مج . پا : وکتابت بدوفرستاد . مک : وکتابت فرستاد .

۹- مج . پا : وسکه بنام . مک : وسکه را بنام .

۱۰- مج . پا : جهانگیر . مک : ندارد .

۱۱- مج : وپیشکشها بدو فرستاد . پا : و پیشکشها را بدوفرستاد .
مک : و پیشکشها فرستاد .

۱۲- عبارت : [یسور او را بوعدهای ... و تاکید تمام نمود پس بدین اسباب] از زیادات‌مج و پا میباشد .

بدین اسباب] ملک ۱ قطب الدین پای در ورطهٔ مخالفت نهاده ۲ سراز موافقت و متابعت ۳ ملک غیاث‌الدین بتافت ، و شبی نواب و وزراء خودراحاضر ساخته صورت حال و صافی الضمیر خود با ایشان در میان نهاد ، ۴ [همه اظهار اتفاق و یکجهتی کردند ، چون انقیاد و اتحاد ایشان را معلوم کرد]، ازدلیران اسفزار شادی فراش راکه ۵ مرد دلاور و شجاع و نامدار از معتمدان او بود ، باهژده کس ۶ دیگرنامزد کرد، که درآن‌شب حصارعیقل ۷ رابگیرند، وخود بقصبهٔ اسفزارآمد ، ومردم رابحصار در آورد ، و خانهای جمعی‌راکه منازع او بودند غارت کرد ، واهل و عیال‌ایشانرا بحصار برد ، و منتظر آنکه حصار عیقل فتح خواهد شد بردر حصار

۸ ع : چشم برراه وگوش برآواز

بنشست ، خود آنشب کوتوال حصار عیقل بیدار بود ، آنجماعت را که بگرفتن حصار رفته بودند بگرفت و اکثری را بکشت ، چون این خبر بملک قطب‌الدین رسید متحیر وسراسیمه گشت ، ۹ [واین حال بفال نیک نداشت و آنشب باندوه و تعب‌بروز

۱- مج . پا : ملک قطب‌الدین پای در . مک : ملک پای در .

۲- مج . مک : سر از موافقت و متابعت ملك غیاث‌الدین بتافت و شبی نواب‌ووزراء خود را حاضر .

پا : سر از موافقت بازگردانید ، و شبی نواب و حجاب خود راحاضر .

۳- مج : متابعت غیاث الدین . مک : متابعت ملك غیاث‌الدین .

٤- مج . پا : [همه اظهار اتفاق و یکجهتی کردند ، چون انقیاد و اتحاد ایشان را معلوم کرد] . مک : این عبارت را ندارد .

٥- پا :که معتمد او بود و مردشجاع و دلاور نامدار بود .

مج :که مرد دلاور و شجاع و نامدار از معتمدان او بود .

مک :که معتمد او بود و مرددلاور باهیژده .

٦- مج . پا : باهژده کس دیگر نامزد . مک : باهیژده‌کس نامزد .

۷- مک . پا : حصار عیقل را بگیرند و خود بقصبهٔ .

مج : حصار عیقل بگیرندبقصبهٔ.

۸- مج . مک : بردرحصار ، ع : چشم براه .

پا : بردر حصار ، چشم‌در راه .

۹ - مج . پا: [واین حال بفال نیک نداشت و آنشب باندوه و تعب بروز آورده ، هزار مرد نامدار درحصارجمع کرد] .

مک : این عبارت را ندارد .

آورده، هزار مرد نامدار در حصارجمع کرد] ، چون امیر علی خططای که بحکم ملک غیاث‌الدین حاکم اسفزار بود ، از تخلف ملک قطب‌الدین خبر یافت ، باخدم و اتباع خود، ومتعلقان ملک‌غیاث‌الدین وجمعی که منقاد او بودند ، حصار رامحاصره کرد ، درین حال ملک قطب‌الدین مکتوبی بملک ینالتکین فراه نوشت ۱ و مضمون یرلیغی که‌شاهزاده یسوربجهت او فرستاده بود ، وصورت مخالفت خود باملک‌غیاث الدین ۲ وکشته شدن جمعی که بقلعهٔ عیقل فرستاده ۳ بود ، و محاصرهٔ امیرعلی‌خطای حصارا را بشرح باز نمود ، ۴ وازوالتماس مدد و مساعدت و طلب حضور و موافقت کرد ، ملک ینالتکین ده‌هزار مرد ، از پیاده و سوار فراهم آورده ، کتابتی بملک قطب‌الدین نوشت که ۵ مستظهر و قوی‌دل باش ، که اینک باده هزار مرد جرار ، ۶ [چون برق تیغ‌زن ، وچون ژاله پیکان بار] ، میرسم ، ۷ [تا باتفاق یکدیگر کینهٔ دیرینه از سپاه غوروهرات بخواهیم] ، پس چون ملک غیاث الدین از خلاف ملک قطب‌الدین وقوف یافت، باامیرعلی خططای‌و اعیان‌اسفزار نامه ۸ نوشت که‌ازمخالفت و معاندت ملک قطب الدین اندیشه مدارید و در حفظ و حراست طرق و مسالک و محاصرهٔ ۹ [حصار،وتهیهٔ اسلحه‌واسباب] حصار گیری اهتمام تمام‌بجای‌آرید که‌اینک ۱۰

۱- مک . پا : نوشت و مضمون یرلیغی .
مج : نوشت یرلیغی .
۲- پا . مک : وکشته . مج :کشته .
۳- مج . پا : فرستاده بود و محاصره . مک : فرستاده و محاصره
٤- مک . مج : و ازوالتماس مدد و مساعدت و طلب حضور وموافقت کرد .
پا : و ازوطلب مددومساعدت وحضور وموافقت کرد .
٥- مج . پا : مستظهرو . مک : ندارد .
٦- مج . پا : [چون برق تیغ‌زن و چون‌ژاله پیکان‌بار] .
مک : این عبارت را ندارد .
٧- مج . پا : [تا باتفاق یک‌دیگر کینه دیرینه‌ازسپاه غور و هرات بخواهیم.] . مک: این عبارت را ندارد .
٨- مج . مک : نامه . پا : این را ندارد .
٩- مج . پا : حصار و تهیه اسلحه و اسباب .
مک : این عبارت را ندارد .
١٠- مج . پا : متعاقب باسپاه بی‌پایان .
مک : این عبارت را ندارد .

متعاقب با سپاه بی پایان رسیدم ، چون نامه بامیرعلی رسید مستظهر وقوی دل گشت وروز دیگر هزار سوار از هرات بمدد او رسیدند ، و چند نوبت جنگ کردند ، ملک غیاث‌الدین باسپاه کینه خواه ، ضرغام کین ، بهرام آئین ، متوجه خطهٔ اسفزارشده ، ۱ [روز دیگر ۲ در یک فرسنگی اسفزار نزول کرده]،چون ملک قطب الدین از وصول۳ رایات ملک اسلام خبر یافت،۴ [نواب و حجاب و اعیان و اصحاب] خود را دلداری واستمالت داده ، گفت غم‌مدارید که‌ملک ینالتکین درین۵ دوروز میرسد،۶ [او از آن طرف باسپاه کینه خواه فراه ، و ما ازین جانب بامبارزان و دلیران حصار دست بردی نمائیم که مردم زمانه داستان رستم دستان را افسانه خوانند] ، روز دیگر ملک۷ غیاث‌الدین جمعی ازنواب‌خود بپای حصار فرستاد ، که این چه ۸ فتنه وآشوبست که برانگیختهٔ ، [ودرخون چندین مردم شریک شدهٔ] ، در خاتمت این کار تاملی کرده ۹ ودست از مخالفت بدار ، ملک قطب‌الدین در جواب گفت که:۱۰ من بهیچ وجه‌از

۱- مج . پا : روز دیگر در یک فرسنگی اسفزار نزول کرده .
مک : این عبارت راندارد .
۲- مج : روز دیگر در . پا : روز دوم در .
۳- مج . پا : زایات . مک : ندارد .
٤- مج . پا : نواب وحجاب و اعیان و اصحاب .
مک : این عبارت را ندارد .
٥- پا : درین روز میرسد ، و از آن‌طرف سپاه‌کینه‌خواه فراه و ما از.
مج : درین دوروز او از آن طرف با سپاه کینه خواه فراه و ما از .
مک : درین دو روز میرسد ، روز دیگر .
٦- عبارت : [او از آن طرف باسپاه ... دستان را افسانه خوانند] از زیادات مج و پا میباشد .
٧- پا : روزی دیگرملک غیاث‌الدین جمعی .
مک : روزدیگر ملک جمعی .
مج : روز دیگر ملک غیاث الدین جمعی .
٨- مج : چه فتنه وآشوبست که برانگیخته و درخون جان مسلمانان شده درخاتمت .
پا : چه فتنه و آشوبست که برانگیخته ودرخون چندین‌مردم شریک شده درخاتمت
مک : چه آشوبست که انگیخته در خاتمت .
٩- مج :کرده . مک . پا :کن .
١٠- مج . پا :که من بهیچ : مک :که بهیچ .

خود رخصت آن نمی‌یابم که پیش ملک ۱ غیاث‌الدین بیرون آیم ، ۲ [خبر بملک اسلام رسانیدند که ملک قطب‌الدین در مقام عنادست ، وسر برخط انقیاد نخواهد نهاد ، ملک غیاث‌الدین فرمود تا اسباب و ادوات جنگ و محاصره ترتیب نموده حصار را احاطه نمایند]، مقارن این حال ملک ینالتکین باده هزار مرد . ۳ [بدان عزیمت که وقت صبح خود را بپای حصار اسفزار رسانیده فجأة برسپاه ملک غیاث‌الدین شبیخون زند، همه‌شب بتعجیل براند ، وقت طلوع آفتاب] بصحرای ۴شاکان رسید ، ۵ [سواری چند فرستاد که از اسفزارواحوال‌لشکر ملک غیاث‌الدین خبری بدورسانند ،آن‌سواران از حوالی اسفزار دوکس گرفته پیش ملک ینالتکین بردند تا ازیشان صورت حال معلوم کنند، ایشان گفتند] ،ملک غیاث‌الدین بالشکری بی‌شمار دریک فرسنگی اسفزار نزول کرده ، ۶ ملک ینالتکین از آنحال عظیم مضطرب گشت ، چنانچه از غلبهٔ رعب و هراس مواد اصطبار او باضطرار مبدل گشت ، برفور باسواری ۷ چند رو بگریز برآورد ، ۸ [هرچه وجوه سپاه ، و اعیان فراه گفتند که‌ای ملک رعایت ناموس ونام۹ ودفع تشنیع لئام ایام را :

۱ـ مج . پا : غیاث‌الدین . مک : ملك بیرون آیم .

۲ـ عبارت : [خبر بملک اسلام رسانیدند که ملک قطب ... حصار را احاطه نمایند] اززیادات مج‌وپامیباشد .

۳ـ عبارت : [بدان عزیمت که وقت صبح ... وقت طلوع آفتاب] از زیادات مج‌و پا میباشد .

٤ـ صحرای شاکان : جائی است در یک‌فرسنگی اسفزار .

٥ـ عبارت : سواری چند فرستاد که از ... صورت حال معلوم کنند ایشان گفتند . از زیادات مج و پا میباشد .

٦ـ مج . پا : ملک ینالتکین از آنحال . مک : این عبارت را ندارد ،

۷ـ مج : سواری چند روبگریز برآورد .

پا : سوار چندرو بگریز آورد .

مک : سوار چند رو بگریز نهاد .

۸ـ عبارت : [هرچند وجوه سپاه و اعیان فراه گفتندکه ای ملک رعایت ناموس ونام و دفع تشنیع لیال وایام ... باکسی گوی که دردست عنانی‌دارد] از زیادات پا و مج است .

۹ـ پا : وهر چند وجوه سپاه و ارکان درگاه گفتند که ای ملک رعایت ناموس و نام دفع تشنیع لئام ایام را : جگر باید .... جانبازی سرفرازیم و بزخم ... و بواردهیم : وقت جنگست ...

ع : جگر باید اینجا و لختی درنگ ،

تا مادرمقام جانبازی سرفرازی نمائیم، وبزخم تیغ آتشبار خاك وجود مخالفانرا برباد هلاك و بوار دهیم ،

لاادری قائله ۱:

وقت جنگست جنگ باید کرد

کوشش نام و ننگ باید کرد

شکم مار و پشت ماهی را

زاشک شمشیر رنگ باید کرد

۲ دست پیکار روز کوشش و کین

در دهان پلنگ باید کرد

ملك ینالتکین گفت آیات این مواعظ و نصایح و آثار این امور و مصالح ۳در وقوع این حوادث وسوانح ،

مصراع : باکسی گوی که در دست عنانی دارد ،] ۴

وبی‌توقف ودرنگ، ملاحظهٔ ناموس وننگ برطرف ۵ کرده ،[ازراه بیابان که:

غولان در آن ره کرده گم

ماران در آن آهیخته ۶ دم

گوران در آن فرسوده سم

از بیم شیران ژیان] ،

متوجه فراه گشت ، و از سپاه اونزدیک بچهار هزار مردنبرد بماند، ۷درین حال

۱- مج : لاادری قائله . پا : این جمله را ندارد .

۲- این بیت اخیر از زیادات نسخه پا میباشد و در مج این را ندارد .

۳- مج : و مصالح در وقوع این حوادث و سوانح ، مصراع : باکسی ...

پا : و مصالح برقروع این حوادث و سوانح نمانده : باکسی ...

٤- تا اینجا از زیادات مج و پا میباشد .

٥- عبارت: کرده [ازراه بیابان که: غولان ... شیران ژیان] اززیادات مج وپامیباشد.

٦- آهیخته : برکشیده .

٧- مج : در اینحال ملك غیاث الدین راخبر کردند که ملك ینالتکین باده هزار مرد نبرد بماند در صحرای شاکان که یک فرسنگی اسفزار است نزول ... خواهد آمد ملك

بقیه حاشیه در ص بعد،

ملک غیاث الدین راخبر کردند که ملک ینالتکین باده هزار مرد در صحری شاکان که یک فرسنگی اسفزارست نزول کرده ، وامشب بمدد ملک قطب الدین اسفزاری خواهد آمد ، ملک غیاث الدین ، علی الفور پسر خود ملک شمس الدین را باهزار [۱] مرد فرستاد ، و خود بعد از ساعتی باهزار سوار دیگر از عقب پسر براند ، چون نزدیک لشکر گاه [۲] ملک فراه رسیدند ، سپاه [۳] گمراه فراه جزجنگ کردن چاره ندیدند ، جمله صف نبرد بر کشیدند ، [۴] [زبان تیغ نص قاطع : فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان ، در بن گوشها بیان میکرد ، [۵] و زبان سوفار تحسین زه برسالت پیکان بدلهای دلاوران میرسانید]، لب آجال در چهرهٔ آمال میخندید ، واسنان سنان پشت دست تحیر بدندان میگزید ،

فردوسی طوسی [۶]

زتیر وزپیکان هوا تیره گشت
همی چشم خورشید ازآن خیره گشت

بقیه پاورقی از صفحه قبل
غیاث الدین علی الفور .
پا : درین حال ملک غیاث الدین را خبر کردند که ملک فراه ینالتکین باده هزار مرد در صحرای شاکان که در یک فرسنگی اسفزار است نزول کرده است .... علی الفور .
مک : در این حال چون ملک اسلام خبر شد که ملک فراه باسپاه در صحرای شاکان نزول کرده علی الفور .

۱- پا : شمس الدین را ... جنگ آزمای بجنگ لشکر فراه فرستاد بنفس نفیس خود بعد از ساعتی با ... سوار ازعقب پسر براند .
مج : شمس الدین را باهزار سوار دیگر از عقب پسربراند .
مک : شمس الدین را باهزار مرد فرستاد و خود بعد از ساعتی با هزار سوار دیگر از عقب براند .
۲- مج . پا : لشکر گاه فراه . مک : لشکر گاه ملک فراه .
۳- مج . پا : سپاه گمراه فراه جز جنگ کردن چاره ندیدند جمله صف .
مک : سپاه فراه صف .
٤- عبارت : زبان[تیغ نص قاطع ... دلاوران میرسانید] از زیادات پا و مج است .
٥- پا : و زبان سوفار تحسین زه برسالت .
مج : و دهان سوفار نخستین ره برسالت .
٦- مج : فردوسی طوسی . مک : فردوسی . پا : این جمله را ندارد .

۱ پر ازنالهٔ کوس شد گوش میغ
پر از آب شنگرف شد جوی تیغ
ز گرد سپه روشنائی نماند
ز خورشید شب را جدائی نماند

مردم فراه‌را چون سری نبود[۲] ازلشکر گاه سرخود گرفته سه گروه شدند ، و هر گروه [۳] پناه بکلهٔ پشتهٔ ، و قلهٔ کوهی لشکر فیروزی اثر ملک غیاث‌الدین ، [۴] [که فحوای مقولهٔ ،

ربیعی فوشنجی [۵] :

مردمک چند نه مردم نه دیو
آدمی از شوکتشان در غریو
کوه روانند نبرد آزمای
کوه روانند بامر خدای [۶]

۱- پا : این بیت را ندارد .
۲- مج . پا : نبود از لشگر گاه سرخود . مک : نبود سرخود .
۳- مج . پا : پناه بکله پشته و قله کوهی . مک : پناه بقله کوهی .
۴- عبارت : [که فحوای مقوله ... در صفت ایشانست] از زیادات مج و پا میباشد .
۵- مج : ربیعی فوشنجی . پا : این جمله را ندارد .
۶- این دو بیت جزء قصیده طولانی است از ربیعی پوشنگی پسر خطیب پوشنگ هرات، شاعرنامدار دربار ملک‌فخرالدین کرت . ربیعی درسال ۷۰۲ ه . بامر ملک‌فخرالدین بزندان قلعه خیسار افتاد ، و از سیاه چال آن زندان چندین‌نامه در استرحام و استدعای‌عفو و خلاص خود بملک فخرالدین نوشته و درضمن قصائدی درحسب حال خود سروده‌است، و از آنجمله قصیده‌ایست‌که فصیحی خوافی آنرا در تاریخ خود «مجمل التواریخ» روایت کرده ، و این چند بیت از آن قصیده است :

شاه جهان خسرو روی زمین — وارث جمشید ملک فخردین
داشت یکی بند گران ساخته — ز آهن و فولاد بپرداخته
کرد مرا بسته بدان بند پای — سرمکش‌ازخواهش‌کیهان‌خدای
آن دگران را همه آزاد کرد — چرخ‌فلک‌بین که چه بیداد کرد
من شده پس بسته بندگران — راست چو کاوس بمازندران
بار غمی بردل و برپای بند — باهمه غم هم نفسم تابه چند

بقیه پاورقی درصفحه بعد

در صفت ایشانست] ، چون پلنگ ۱ جنگی از عقب ایشان بر قلال جبال و هضاب قلال بالا ۲ دویدند ، فراهیان حربهای مردانه کردند ، اما ۳ [چون از فراه تا اسفزار بتعجیل تمام رانده بودند ، ۴ و روز دیگر تا غروب آفتاب جنگ و مصاف کرده ۵] تشنگی برایشان غلبه کرده ، بعضی ۶ ازیشان سلاح از خود جدا کرده بامان ۷ و زینهار پیش آمدند ، و بعضی ۸ دیگر همچنان برحرب و پیکار ۹ اصرار مینمودند ، تا شب در آمد قریب بهزار کس ، ۱۰ درآن شب از فراهیان گرسنه وتشنه ازعقبات کوه و پشته بادل خسته ، وجگر ۱۱ [پر] خون بسته نیم جانی بدربردند ، وقرب ۱۲ دو هزار کس ۱۳ دیگر بدست لشکر ملک غیاث‌الدین گرفتار گشتند ، دیگرروز ۱۴ (چون

بقیه پاورقی از صفحه قبل

جان من از صحبتشان در غریو   بلعجبی چند نه مردم نه دیو
دیویکی مسخره در گردشان   خرس یکی لت خوره شاگردشان
عادتشان بستن و آویختن   خصلتشان کشتن و خون‌ریختن
کار همه‌عمر برون‌کوب و زور   روی همه سال بخیسار و غور
کوه روانند نبرد آزمای   کوه روانند بامر خدای
ده تن از این قوم نگهبان من   وای برین حال پریشان من

۱- مج . پا : پلنگ جنگی از عقب . مک : پلنگ از عقب .
۲- پا : بالا دوانیدند .
۳- مج . پا : [چون از فراه تا اسفزار ... جنگ و مصاف کرده] .
مک : این عبارت را ندارد .
٤- پا : و روز .
٥- پا : مصاف کردند .
٦- مج . پا : بعضی ازیشان سلاح . مک : بعضی سلاح .
٧- مج . پا : جدا کرده بامان وزینهار پیش آمدند .
مک : جدا کرد بامان آمدند .
٨- مج . پا : دیگر همچنان . مک : این جمله را ندارد .
٩- مک . مج : و پیکار اصرار . پا : و پیکار عناد واصرار .
١٠- مج . پا : در آن شب از فراهیان . مک : این جمله را ندارد .
١١- مج . پا : پر . مک : ندارد .
١٢- مج . پا : قرب . مک : ندارد .
١٣- مج . پا : دیگر بدست لشگر ملک غیاث الدین . مک : این جمله را ندارد .

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

لوای عالم آرای خسرو انجم از کمین گاه افق رخ نمود) ، ملک فرمود ،تافراهیانرا گردن بسته و سرو پای ۱ برهنه بپای حصار ۲ اسفزار بردند ، ۳ تاملک قطب الدین دیگر بار ، باستظهار ۴ و اعتماد لشکر فراه وسیستان اظهار مظاهرت ۵ ومفاخرة نکند چنانکه پوربهاء اسفزاری فرموده است ٦ ،

لپوربها ۷ :

شاها دگر بپشتی سستان سیستان
آهنگ جنگ لشکر ایرانیان مکن

ریش‌وبروت ۷ بیش نبند اهل سیستان
زینهار تکیه برنمد و ریسمان مکن

پس ۸ روز دیگر که مشاطه قضاچادرشب ظلمانی: وجعلنا اللیل لباساً،ازروی عروس آفتاب درکشید ،

لسیف اسفراینی ۹ :

بقیه حاشیه از ص قبل

١٤ـ مج : دیگر روزملک فرمود تا فراهیانرا گردن .

مک : دیگرروزچون‌لوای عالم‌آرای‌خسروانجم‌ازکمین گاه افق‌رخ نمود ملک‌فرمود تافراهیانرا گردن .

پا : روزدیکر چون لوای عالم آرای‌خسروانجم ازکمین گاه ... بنور ... ملک افروز منورگردانید ملک‌فرمود تافراهیانرا گردن. جاهای سفیددرنسخه پاچند کلمه لایقرء است .

۱ـ مج . پا : برهنه . مک : پای برهنه .

۲ـ مک : حصار بردند . مج . پا : حصار اسفزار بردند .

۳ـ مج . پا : ملک قطب‌الدین دیگربار . مک : این جمله را ندارد .

٤ـ مج . پا : و اعتمادلشگر فراه و سیستان . مک : ندارد .

٥ـ مج . پا : و مفاخرة نکند. مک : ندارد .

٦ـ مج : پوربهاء اسفزاری فرموده است .

پا : پور بهای اسفراینی گفته است .

مک : پور بهاء اسفزاری فرموده .

۷ـ بروت : سبلت

۸ـ مج . پا : پس روز . مک : روز .

۹ـ مج : لسیف اسفراینی . مک . پا : این جمله را ندارد .

چو چترعودی شب سایه ازجهان برداشت
فلک زافسر خورشید سایبان برداشت ۱
پیاده وار فرومانده مه چو شاه نجوم
زاسب ادهم شب زین کهکشان برداشت

ملک اسلام ۲ بپای حصار آمده ، فرمود تا گرفتگان ۳ فراه را خواروزار ، بپای حصار اسفزار بردند ، ۴ چون ملک قطب الدین ، و ارباب فراه که در حصار بودند آن دو هزار فراهی را گردن بسته وعریان و گریان بدیدند ، ۵ متحیر و مضطرب حال شدند ، و در میان ایشان دوئی ۶ و اختلافی پیدا شد ، گروهی اصلا بمصالحت تن در نمیدادند ، و جماعتی قطعاً قدم در ورطهٔ محاربت نمی‌نهادند ، آخر الامر ملک قطب الدین بنصیحت و دلالت جمعی از حضارحصار بیرون آمده ، التجا بملک شمس الدین

۱- پا : عروس آفتاب درکشید :
فلک ز افسر خورشید سایبان برداشت
زاسب ادهم‌شب‌زین کهکشان برداشت
ملک اسلام بپای .
۲- مج . پا : ملک اسلام بپای حصار آمده فرمود .
مک : ملک اسلام فرمود .
۳- پا : فرمود تا گرفتگان فراه را پیش بردند .
مج : فرمودتا گرفتگان فراه را بردند .
مک : فرمود تا آن گرفتاران بی سرانجام‌راخوار وزار بپای حصار اسفزار بردند .
۴- مج . پا : چون ملک قطب‌الدین و ارباب فراه که در حصار بودند آن دو هزار فراهی را گردن بسته .
مک : ملک قطب‌الدین و مردم فراه‌که آن سپاه را گردن بسته .
۵- مج . پا : متحیر و .
مک : ندارد .
۶- مک : ودر میان ایشان دوئی پیدا شد .
مج . ودر میان ایشان دوئی و اختلافی پیدا شد .
پا : و در میان مردم حصار دوئی و اختلاف پیداشد .
۷- مج : آخر الامر ملک قطب الدین بنصیحت و دلالت جمعی از حضار حصار بیرون آمده .
پا : آخرالامر ملک‌قطب‌الدین بنصیحت‌ودلالت باجمعی از حضارحصار بیرون آمده .
مک : ملک قطب‌الدین بنصیحت ودلالت جمعی از حضار حصار بیرون آمده .

۱ پسر ملک غیاث الدین نمود ، ۲ و لشکر ملک اسلام در حصار ریخته (دمار از روزگار ایشان برآورده ، اسباب بسیار و غنیمت بی‌شمار) گرفتند ، [و گروهی راکه در حصار بودند همه را گرفتند] ، و بعضی راکه مادهٔفتنه وفساد بودندبقتل‌آوردند، و ملک قطب‌الدین و پسرش ملک خسرو را در خیمه باز داشتند ۳ [، ۴ روز دیگر ملک غیاث الدین بشفاعت نواب خود و علمای اسفزار امیر ملکشاه ازابی را باصد و پنجاه تن از اسیران فراه بملک تاج الدین ابن جمال قاضی بخشید ، وجمعی دیگر را آزاد کرد ، مرد هزاری از فراهیان بماند ، ملک غیاث‌الدین فرمود تا ایشانرا گروه گروه ساخته ۶ ، هر گروهی بیکی ازرؤسن سپاه خود سپرد] ، و ملکی ۷ شهراسفزار را ببرادر زادهٔ خود ۸ امیر محمدبن ملک علاءالدین داد ،وامیرعلی خططای‌رابنیابت او مقرر داشت ، و از اسفزار مراجعت نموده ، چون ۹ بدارالملک هرات رسید ، ملک قطب الدین‌رابدار القضاء ۱۰ فرستاده مبلغی اموال در ذمهٔ او نهاد ، ۱۱ وحجت‌شرعی

۱- مج . پا : پسر ملک غیاث الدین . مک:این جمله را ندارد .

۲- مج : ولشکر ملک اسلام در حصار ریخته غنیمت بسیارگرفتند و گروهی که در حصار بودند همه‌را گرفتند و بعضی راکه مادهٔ فتنه وفساد بودند بقتل .

پا : ولشکر اسلام درحصار ریخته غنیمت بسیار گرفتند و بعضی را که ماده فساد و فتنه بودند بقتل .

مک : ولشکر نصرت انجام درحصار ریخته دمار از روزگار ایشان برآورده اسباب بسیار و غنیمت بی‌شمارگرفتند و بعضی راکه ماده فساد و فتنه بودند بقتل .

۳- مج . پا : بازداشتند . مک : بازداشت .

٤- عبارت : روز دیگر ملک غیاث الدین بشفاعت نواب خود و علمای اسفرار امیر ملکشاه ... بیکی از رؤس سپاه خود سپرد] از زیادات مج و پا میباشد .

٥- مج : جمال قاضی . پا : قاضی جمال .

٦- مج : گروه‌گروه ، هر گروه . پا : گروه‌گروه ساخته هر گروه .

۷- مج : وملکی شهر اسفزار . پا : و ملک شهر اسفزار .

مک : وملکی اسفزار .

۸- مج . پا : امیر محمد بن ملک علاءالدین . مک : این جمله را ندارد

۹- مج . پا : چون بدارالملک هرات . مک : چون بهرات .

۱۰- مج : بدارالقضاء فرستاد مبلغ اموال در ذمه .

پا : بدارالقضاء فرستاد و مبلغی اموال درذمه .

مک : بدارالقضاء فرستاده مبلغی اموال درذمه .

۱۱- مج . پا : حجت شرعی گرفت . مک :ندارد .

گرفت ، و فرمود تا او را ۱ در سر چهارسو چوب زدند ، و فراهیانرادرزنجیر کشیده بگل کاری و خشت کشی فرستاد ۲ ، [وبشکرانهٔ این فتح ، صلات و صدقات و نذورات بمستحقان رسانید] .

ودر بیستم شعبان سنهٔ مذکوره ۳ مولاناناصرالدین عبیداله‌را بدرگاه ۴ شاهزاده سلطان ابوسعید ۵ خان فرستاد، تا احوال فراهیان ۶ [ونکبت ملک ینالتکین، وملک قطب‌الدین]، وموافقت خواجه مجد خوافی باشاهزاده یسور ، ۷ [و مخالفت ملک فرخ زاد تولکی با تابعان سلطان ابوسعید]، عرضه دارد ، چون مولانـا مذکور در حدود ۸ «اران» باردوی سلطان‌رسید پیش امیرچوپان‌رفت، ۹ وصورت احوال ۱۰ [بعبارت

۱- مج : و فرمود تا اورا در سر چهارسوچوب زدند .
مک : و فرمود تا سر چهارسو او را چوب زدند .
پا : و فرمود تا اورا در سر چهارسوق چوب زدند .
۲- مج : و بشکرانه این‌صلات و نذورات بمستحقان رسانید .
پا : و بشکرانهٔ این فتح صلات و صدقات ونذورات بمستحقان رسانید .
مک : این عبارت را ندارد .
۳- مولانـا ناصرالدین عبیداله : ازاعاظم اقطاب سلسلهٔ نقشبندیه است، مرادومقتدای مولی‌عبدالرحمن جامی بوده ، ترجمه احوال او در «رشحات» تالیف علی بن مولانا حسین کاشفی هروی به تفصیل مسطور میباشد .
۴- مج . پا:شاهزاده . مک : ندارد .
۵- مک : خان . مج . پا : ندارد .
۶- مج . پا : ونکبت ملک ینالتکین و ملك قطب‌الدین .
مک : این عبارت راندارد .
۷- مج . پا : ومخالفت ملک فرخ زاد تولکی با تابعان سلطان ابوسعید . مک : این عبارت را ندارد .
۸- مج . پا : ار آن . مک : اتان . قیاسا اصلاح شد .
اران : « بالفتح و تشدید الراء ولایة واسعة و بلاد کثیره منها (گنجه) و (بیلقان) و بین اران و اذربیجان نهریقال له ارس . و اران ایضاً اسم‌قلعة من نواحی قزوین » معجم البلدان — یاقوت . ج/۱ ص ۱۸۴ لیپزیک .
۹- مج . پا : و صورت احوال . مک : این جمله را ندارد .
۱۰- عبارت : [بعبارت بلیغ عرضه داشت ، و حکایـات محاصره هرات و محاربات شاهزاده یسور ... گفت فردا در خدمت پادشاه معروض دارد] از زیادات مج است و در مک ، پا و س این عبارت را ندارد .

بلیغ عرضه داشت ، و حکایات محاصره ، هرات و محاربات شاهزاده یسور ، و گرفتن ملک اسلام اورق و خانهای بکتوتیان و خاتون پسر بوجای را بتفصیل بیان کرد ، امیر چوپان گفت : مارا محقق شده که در ممالک شاهزادهٔ ماسلطان ابوسعید از ملک غیاث‌الدین ملکی حسیب‌تر ونسیبتر نیست وخدمتهاو کوچهای شایسته که ازوظاهر شده از عهد کیومرث تاکنون از هیچ ملکی در وجود نیامده ، پس مولانا را گفت فردادرخدمت‌پادشاه معروض دارد] ، روز دیگر امیر ۲ چوپان مولانا ۳ ناصرالدین عبیداله را پیش سلطان ۴ ابوسعید در آورد تاکیفیت احوال بابلغ‌وجهی‌بعرض‌رسانید، ۵ سلطان ابوسعیدخان از فرح و خرمی آن‌اخبارخندان شده امرا ٦ وصواحب را گفت: بدانچه دلخواه ملک ۷ غیاث‌الدین است یرلیغ واحکام بنویسید ، ۸ [که‌تربیت‌ونوازش چنین‌ملکی برمالازم‌است] ،دیگر روزامیرچوپان ، وخواجه تاج‌الدین علیشاه ۹ مبلغ ۱۰ پنجاه هزار دینار نقد جهت انعام ملک ۱۱ اسلام تسلیم مولانا عبیداله ۱۲ کردند ، و یرلیغ نوشتند ، ۱۳ که‌تامدت سه‌سال‌مردم هرات ازجمیع تکالیف ۱۴ دیوانی‌وعوارضات

۱- عبارت : روز دیگر امیر چوپان ... ابوسعید در آورد . از زیادات مج و مک میباشد و در نسخهٔ پا ندارد .
۲- مج : چوپان . مک : ندارد .
۳- مج : ناصرالدین عبیداله . مک : ندارد .
٤- مج : پیش سلطان ابوسعید تاکیفیت احوال با بلغ وجهی .
مک : پیش سلطان در آورد تاکیفیت احوال بابلغ وجهی .
۵- مک : ملک . پا : سلطان ابوسعیدخان . مج : ندارد .
٦- مج : وصواحب . پا . مک : ندارد .
۷- مج . پا : غیاث‌الدین . مک : ندارد .
۸- مج . پا :که تربیت و نوازش چنین ملکی برمالازم است .
۹- مج . پا : مبلغ . مک : ندارد .
۱۰- مج . مک: پنجاه هزار . پا : پنجهزار .
۱۱- مک. مج : اسلام . پا : این‌کلمه را ندارد .
۱۲- مک : مولاناکردند . مج : مولانا عبیداله‌کردند .
پا : مولانا عبیداله مذکورکردند .
۱۳- مج . پا :که تامدت . مک : تامدت .
۱٤- مج : تکالیف دیوانی‌وعوارضات معاف .
پا : تکالیف دیوانی معاف . مک : تکالیف معاف .

معاف و مسلم باشند، وتمامی جهات [1] ومتملکات خواجه مجد خوافی، و ملک قطب الدین اسفزاری وملک فرخزاد تولکی [2]، و [طایفهٔ دیگر که باپادشاه یسور دم‌ایلی وموافقت زده‌اند] [3]، ومتعلقان پسر بوجای‌از احرار وعبید همه‌ازآن ملک غیاث‌الدین باشد، [4] [و امرای نکودری منقاد او بوده، چرخ اندازان [5] خراسان ملازم او باشند، و مولانا ناصرالدین عبیداله را برسم ادرار هرساله مبلغ هزار دینار بطریق هودبری انعام بردوام نوشتند، وهمراهان و مصاحبان او را بخلعت‌وادار مناسب حال‌هریک اختصاص داده، رخصت معاودت فرمودند] [6].

۱- مج . پا : جهات و متملکات خواجه مجد .
مک : جهات مجد .

۲- پا : دیوانی باشد . مک . مج : این جمله را ندارد .
باتوجه بعبارت بعد این جمله بی‌مورد بنظر میرسد .

۳- مج . پا : وطایفهٔ دیگرکه با پادشاه یسور دم ایلی و موافقت زده‌اند . مک : این عبارت را ندارد .

٤- عبارت : [وامرای‌نکودری‌منقاد اوبوده چرخ اندازان ... اختصاص داده‌رخصت معاودت فرمود] از زیادات مج وپا میباشد .

٥- چرخ اندازان : تیراندازان ماهر . فرهنگ جهانگیری .

٦- تا اینجا از زیادات نسختان مج و پا میباشد .

چمن ششم
از روضهٔ هفتم
در ذکر عمارات [1] ملك غیاث‌الدین و رفتن او بمکه مبارکه [2] زادها الله شرفاً و بعضی حالات دیگر

ازجمله عمارات [3] خیرات که ملک غیاث‌الدین بدان موفق گشته مرمت و استحکام جامع هرات است، که از ایام سلطان مرحوم غیاث‌الدین محمد [4] سام [5] تا بروزگار ملک غیاث الدین هیچکس بدان [6] فایز نگشته [7] بود، و اکثر اطراف او مندرس شده [8]، [وصفهای شرقی و جنوبی او و ویران گشته [9]]، ملک غیاث الدین بتوفیق سبحانی عمارت فرمود و بنفس خود باتمامی نواب و ارکان دولت واعیان هرات پنجاه روز دردرون مسجد متوطن گشت و آثار مساعی [10] خیر بظهور آورد، تا هرموضعی [11] که خراب شده بود، استوارتر از بنای اول بحال عمارت باز آمد، و بلطایف صنایع و غرایب نقوش و بدایع اشکال پرداخته گشت:

نقشبندان پردهٔ جان را
نقش دیوار اوست چهره [12] گشای

۱- مج . پا : ملك . مک : ندارد .
۲- مک : زاده الله شرفاً . مج . پا : این جمله را ندارد .
۳- مج . خیرات . مک : ندارد .
٤- مج : مک : سام . پا : این کلمه را ندارد .
٥- مج . پا : بروزگار ملک غیاث‌الدین . مک : این جمله را ندارد .
٦- مج . مک : فایز . پا : فایق .
٧- مج . پا : بود . مک : ندارد .
٨- مج . مک : مندرس شده . پا : مندرس شده بود .
٩- مج : [وصفهای شرقی و جنوبی او ویران گشته].
پا . مک : این عبارت را ندارد .
١٠- مج . مک : خیر . پا : این کلمه را ندارد .
١١- مج . پا : موضع . مک : موضعی.
١٢- مج . مک : چهره گشای . پا : پرده گشای .

مردم آرای صحن او چون عید
دولت افزای بام او چو همای
قبـهٔ گنبـدش سپـهـر نهـاد
هیکل بـامش آفتـاب اندای

ودر شمال ۱ حصار بارگاهی در غایت رفعت و کمال عظمت ۲ بطرح غریب ووضعی عجیب که هیچ دیدهٔ بسر ۳ مثل آن ندیده ،وهیچ گوش بشر مانند آن نشنیده، نظم ۴:

زبس نغزکاری چو کاخ سلیمان
ز بس استواری چو سد سکندر
تصاویر او دهشت طبع مانی
تماثیل او حیرت جان آذر

و ازاتفاقات حسنه‌آنکه ملک اسلام‌نقاشانرا فرمود که‌طرف‌غربی بارگاه‌بصور عساکر سلطان ابوسعید بیارایند بشوکت و عظمت وقوتی درحد کمال،و جانب‌شرقی را بنقوش جیوش شاهزاده یسور مصور سازند مغلوب و منکوب و منهزم و مجروح و مقتول، وصورت شاهزاده ۵ یسور را پیاده و محزون ۶ و خاسر و مغبون بر کشند، و بحکم : الفال علی ماجری ، باندك‌زمانی - چنانچه‌ذکر آن خواهد آمد - ۷ بدلخواه ملك غیاث الدین‌آن نقش‌بازخواند، و شاهزاده یسور ۸ منکوب و مخذول ۹ ومجروح ومقتول گشت .

۱- پا . مک : حصار . مج : این‌کلمه را ندارد .
۲- مج . مک : بطرح . پا : بطرحی .
۳- مج . مک : دیدهٔ بسر . پا : دیده بصر (؟) .
٤- مج . مک : نظم . پا : این‌کلمهٔ‌راندارد .
٥- مک : یسور را . مج : ندارد .
٦- مج . پا : و خاسر و مغبون برکشند . مک : ندارد .
۷- مج . پا : بدلخواه ملك غیاث‌الدین . مک : ندارد .
۸- پا . مج : منکوب و . مک : ندارد .
۹- مج : ومجروح . پا . مک : ندارد .

دیگر از عمارات او حمامی بوده در جوار خندق حصار بوضع غریب وطرح [1] بدیع که مثل آن هیچکس در هیچ جا نشان نمیداد ، ودر [2] جانب شرقی حصار [3] کشکی عالی بنا کرد . [4] و ازپای حصار تاسرچهار سوی [5] بازاری بادو کاروانسرای بساخت [6] و درجوار باغ سفید [7] خانقاهی بزرگ باتمام رسانید ، [8] و آسیا واسباب بسیار از خالص اموال خود برآن وقف کرد ، ودرطرف [9] شمالی [10] (مسجدتره فروشان حوضی بزرگ و حجرهٔ بزرگانه بساخت ، و در غربی) مسجد تره فروش خانقاهی ، و بردر آن کاروانسرائی [11] عمارت کرد. و حالا بعضی ازینها موجود ، و بعضی معدوم است ، [12] وهر بلده [13] و بقعه وخطه و قلعهٔ که درتصرف او بود [14] عمارتی لایق حال فرمود.

ودر سنهٔ عشرین وسبعمایه حصار رزهٔ باخرز را فتح کرد ، [15] چنانچه ذکر آن پیشتر گذشت ، و حرب ملک [16] غیاث الدین باخواجه مجد [17] خوافی ، وفتح حصار

۱- مج . مک : وطرح . پا : وطرحی .
۲- مک : جانب . مج : ندارد .
۳- مج :کشک عالی بناکرد . پا :کوشکی عالی بناکرد .
مک :کشکی بناکرد .
کوشک : بضم واو معدوله کاخ وبنای بلند . جهانگیری .
٤- مج . پا : و ازپای . مک : ازپای .
٥- مج : چهارسوی . مک : چهارسو . پا : چهارسوق .
٦- مج :کاروانسرای بساخت . مک :کاروانسرا بساخت .
٧- مج : خانقاه . مک . پا : خانقاهی .
٨- مج : و آسیا . مک . پا : این کلمه را ندارد .
٩- مج : شمال . مک . پا : شمالی .
۱۰- عبارت : (مسجد تره فروشان حوضی بزرگ و حجرهٔ بزرگانه بساخت ، و در غربی) . از زیادات مک میباشد و در مج و پا این عبارت را ندارد .
۱۱- مک . پا :کاروانسرائی . مج :کاروانسرای .
۱۲- مج . مک : و هر بلده . پا : و در هربلده .
۱۳- مج : و بقعه . مک : ندارد .
١٤- پا . مج : عمارتی لایق حال فرمود .
مک : عمارت لایق فرمود .
۱۵- مج : چنانچه ذکر آن پیشتر گذشت . پا : این عبارت را ندارد .

بقیه حاشیه در ص بعد

۱ نیازآباد خواف ، و حصن ماثرناباد که درسنهٔ مذکوره واقع شده سبق تحریر یافته.

و هم درین سال شاهزاده یسور که دشمن غیور ملک ۲ غیاث‌الدین بود کشته شد ، وسبب آن بود که چندنوبت ملک ۳ مشارالیه بشاهزاده کپک کس بماوراءالنهر فرستاد که شاهزاده یسور که بخراسان می‌آید خرابی بسیار میکند و نزدیک بده‌هزار کس از سادات و ایمه و اطفال و عورات وفقراء و عجزه ۴ در مازندران بقتل‌آورده ، و باچهل هزار مرد ۵ سفاك چهل روزمحاصرهٔ هرات کرد ، و غلات مردم بسوخت، و چندین ۶ مردم فقیر و ضعیف را از توابع هرات بکشت، وحالا ۷ خبر چنان مشهور است که‌عزیمت ماوراءالنهر دارد . اگر ۸ بجهت دفع‌شرورفع‌ضرراوسپاهی‌نمی‌فرستد۹

بقیه حاشیه از ص قبل

مک : و در سنهٔ ۷۳۰ حصار رزهٔ باخرز رافتح‌فرسود و حرب ملک باخواجه .

۱۶- مج : غیاث‌الدین . پا . مک : ندارد .

۱۷- مج . مک : خوافی . پا : این‌کلمه را ندارد .

۱- مج : نیازآباد و حصن ماثرناباد که در سنه مذکوره واقع‌شده سبق تحریریافته .
مک : نیاز آباد خواف و ماثرناباد هم دراین سال و اقع .
پا : نیازآباد و خواف وحصن ماثرناباد هم درین سال واقع شد.

۲- مج . پا : غیاث الدین . مک : ندارد .

۳- مج : نوبت ملک مشارالیه بشاهزاده . پا : نوبت مشارالیه بشاهزاده .
مک : نوبت ملك بشاهزاده .

٤- مج : عجزه دز مازندران . مک : عجزهٔ مازندران .
پا : عجزه مازندران را .

۵- مج : چهل هزارمرد سفاك چهل . مک : چهل‌هزار مرد چهل‌روز .
پا : چهل هزار مرد سفاك خوانخوار چهل روز .

٦- مج . پا : و چندین مردم فقیر و ضعیف را از توابع هرات بکشت .
مک : و چندین ضعیف را بکشت .

۷- مج : و حالا خبرچنان مشهور است .
مک : و حالا چنان مشهور است . پا : وحالا خبر چنانست .

۸- مج . پا: بجهت. مک:جهت.

۹- مج : فرستند باز درآن ولایات ازو فتنه و پریشانی عظیم متصور است .
مک : فرستد فتنه و پریشانی عظیم در آن ولایات از آن متصور است .
پا : فرستد در آن ولایت از آن فتنه و پریشانی عظیم متصور است .

باز درآن ولایات ازو فتنه و پریشانی عظیم متصور است ، ۱ پادشاهزاده کپک بنابراین معنی چند شاهزاده را باچهل هزار ۲ مرد جرار که صدای کوس حرب را ۳ صدای بزم طرب پنداشتی ، و اراقهٔ خون ابطال راجرعهٔ جام لعل که بر خاك ریزند تصور کردی بجنگ ۴ شاهزاده یسور نامزد فرمود ، و بامیرحسین که سپهسالار خراسان بودایلچی فرستاد که لشکر ما از ۵ آب جیحون بعزم رزم شاهزاده یسور عبور نمودند ، او نیز باید که ملوك و اکابر خراسانرا ۶ باعساکر بفرستد تا بموافقت و معاضدت یکدیگر بشاهزاده یسور جنگ کنند ، امیرحسین چند کس را از امرا همراه ملک ۷ غیاث الدین باچهل هزار سوار نامدار ۸ نامزد کرده ارسال نمود ، از انجانب شاهزادهها پیشتر از وصول لشکر خراسان بدو فرسنگی اردوی ۹ شاهزاده یسور نزول کرده ، طایفهٔ پیش امرای او فرستاده بودند ، و ایشانرا بوعدهای نیکو ۱۰ و تربیتهای ارجمند مستظهر گردانید ، و ایشان برآن مقرر کرده بودند ۱۱ که چون فریقین مقابل شوند باشاهزاده یسور تخلف کنند و یسور از این احوال غافل ۱۲ بود ، چون از وصول شاهزادها خبر یافت ، ۱۳ لشکر خودرا اموال بسیار داده روزدیگر در برابر ۱۴ شاهزادها صف بر کشید ، چون

۱- مج : پادشاهزاده . مک . پا : شاهزاده .

۲- مج . پا : چهل هزار مرد جرار . مک : چهل سوار جرار .

۳- مج . پا : حرب را بزم . مک : حرب را صدای بزم .

٤- مج . پا : شاهزاده . مک : این کلمه را ندارد .

٥- مج . پا : از جیحون . مک : از آب جیحون .

٦- مک : خراسان را بفرستد . مج . پا : خراسان را باعساکر بفرستد .

٧- مج . پا : غیاث الدین . مک : ندارد .

٨- مج . پا : نامزد کرده . مک : ندارد .

٩- مج . پا : اردوی شاهزاده یسور نزول . مک : اردوی او نزول .

١٠- مج . پا : و تربیتهای ارجمند . مک : این جمله راندارد .

١١- مک : بودند . مج : پا : این کلمه را ندارد .

١٢- مک : بود . مج . پا : این کلمه راندارد .

١٣- مج . پا : لشکر خودرا اموال بسیار داده .
مک : این عبارت را ندارد .

١٤- مج . پا : شاهزادها . مک : ندارد .

قصد محاربت کردند امرای ۱ شاهزاده یسور بیکبار ازو نفور شده بکتوت را که رکن رکین و سد متین سپاه او بود بقتل آوردند ، ۲ شاهزاده یسور چون آن صورت مشاهده کرد هیچ تدبیر ندانست جز آنکه ۳ بحکم : من نجا برأسه فقد ربح ـ با پسر خودجوکی وخیل خانهٔ خاص ۴ وسوار چند روی بهزیمت نهاد ، ۵ و شاهزادها هزار سوارجنگی نامدار از عقب او فرستادند ، تا او را دریافته ، ٦ [بعد از محاربات بسیار بگرفتند ، و فی‌الفور] بقتل‌آوردند .

مثنوی ۷:

چنین است آئین این چرخ پیر
ازو گاه شادی و گاهی اسیر
گهی نیش بخشد بکس گاه نوش
گهی سور و گه ماتم و گه خروش

و بعدازسه روز شاهزادگان با غنائم موفور ۸ واسیران بسیارمراجعت نموده، ۹ [ایلچی پیش امرا و لشکر خراسان فرستادند که ما کار شاهزاده یسور ساخته اردوی اورا غارت کردیم، ایشان فسخ عزیمت کرده بمنازل خود باز کردند]،وجهت ملک ۱۰

۱ـ مج . پا : شاهزاده . مک : ندارد .
۲ـ مج : شاهزاده . پا مک : ندارد .
۳ـ مک . پا : بحکم . مج : ندارد .
٤ـ مج : وسوار چند روی بهزیمت .
پا : و سواری چند رو بهزیمت .
مک : خاص روی بهزیمت .
٥ـ مج: نهاد،وشاهزاده‌ها هزارسوارجنگی‌نامدارازعقب . پا:نهاد، وشهزادها هزارسوار نامدار جرار ازعقب. مک:نهاد، هزار سوار ازعقب.
٦ـ مج . پا : بعد از محاربات بسیار بگرفتند ، و فی‌الفور .
مک : این عبارت را ندارد .
۷ـ مج : مثنوی . مک . پا : این کلمه را ندارد.
۸ـ مج . پا : واسیران بسیار . مک : ندارد .
۹ـ مج . پا : [ایلچی پیش‌امرا و لشکر خراسان فرستادند .. بمنازل خود باز گردند].
مک : این عبارت را ندارد .
۱۰ـ مج . پا : غیاث‌الدین ، مک : ندارد .

غیاث‌الدین یرلیغ و خلعت فرستاده [گفتند[1] که مارا محقق ومعلوم شد که از امراء و ملوك ممالک شاهزاده سلطان ابوسعید خان در دفع مواد فتنه و فساد و رفع شر و عناد شاهزاده یسور هیچکس چنان مجد و مجتهد و ساعی و مستعد نبوده که ملک غیاث‌الدین، چون این خبر بامرای خراسان رسانیدند[2] شادمان شدند، وخاطر رعایا وعجزه مرفه ومسرور گشت‌وطرق و سبل مسلمانان[3] ایمن شد، و قرب سیصد مرداز جماعهٔ بوجای که کوچهای ایشانرا ملک بهرات آورده‌بود ازبادغیس بخدمت ملک آمدند] .

پس ملک عنان توجه بفتح قلعهٔ تولک معطوف داشت ،[4] [بسبب آنکه در وقتی که شاهزاده یسور بخراسان آمده هرات را محاصره کرده بود فرمود تا ازغلات هرات ده‌هزار خروار گندم بقلعهٔ تولک بردند]، که[5] حصنی بود بس حصین ، و حصاری بغایت محکم و متین ، [6] برقلهٔ کوهی که بر شواهق‌قلعهٔ زحل فایق بود ،و[6] از حصار خیبر و سدسکندر درحصانت و استواری سابق ، [8] [وملک فرخ‌زاد تولکی به‌بیعت شاهزاده یسور در آمده بود ، و از جانب او بتربیتهای موفور و رعایتهای نامحصورمخصوص گشته‌وشاهزاده یسور او را وعده داده‌فرموده بود که چون‌هرات مسخر گردد اکثر ولایات را تا حدود خرزوان و وسط غور بدو مسلم دارد . و فرخ‌زاد بدین اسباب مغرور گشته بود و در طمع افتاده و از فحوای قضیهٔ : رب

۱- عبارت : [گفتند که مارا محقق و معلوم شده ... از بادغیس بخدمت ملک‌آمدند] از زیادات مج و پا میباشد .

۲- مج : رسانیدند . پا : رسید .

۳- مج : ایمن . پا : گشاده .

٤- مج . پا : [بسبب آنکه در وقتی‌که شاهزاده یسور بخراسان ... بقلعه تولک بردند] . مک : این عبارت را ندارد .

٥- مج . پا :که حصنی بود بس حصین و حصاری .
مک :که‌حصاری.

٦- مک : و برقله . مج . پا: برقله .

٧- مک . پا : و از حصار . مج : و حصار .

٨- مج . پا : [وملک‌فرخ‌زاد تولکی به بیعت شاهزاده ... روی‌از ملک‌غیاث‌الدین گردانیده بود ، پس ملک] . مک : این عبارت را ندارد .

طمع خایب ، غافل مانده بالکل روی از ملک غیاث الدین گردانیده بود ، پس ملک]¹ امیر ابوبکر خلیفه مبارز مالانی را که مرد مبارز کار دیده بود با پانصد تن از رجال جبال غور و ابطال قتال هرات بمحاصرهٔ حصار تولک فرستاد ، ² [وفرمود ³ که سراج الدین امیر داد مردم سپاهی فیروز کوه و هزاترود و از آب را بپای حصار تولک برده باتفاق امیر ابوبکر خلیفه بافرخ زاد جنگ کند ، مشارالیهما چند روز قلعه را در میان گرفته حربهای سخت کردند ومردم بسیار از طرفین مقتول و مجروح ، آخر الامر] شیخ الاسلام خواجه ⁴ قطب الدین⁵ یحیی نیشابوری جامی ⁶ [بحصار تولک رفته بمواعظ] و نصایح فرخزاد را برسر صلح آورد، تاچون ملک ⁷ غیاث‌الدین بپای قلعه رسید شمشیر و کفن در گردن ⁸ از قلعه بیرون آمد ، و ملک‌او رابنظر عنایت ملحوظ داشته، بعدازچند روزباو همان عمل کرد که باملک⁹ قطب‌الدین

۱- مج : پس ملک ابوبکر خلیفه مبارز مالانی را کـه مرد مبارز کار دیده بود با پانصد تن .

مک : امیر ابوبکر خلیفه مالانی را باپانصد تن .

پا : پس ملک غیاث‌الدین ملک خلیفهٔ ابوبکر مبارز مالانی که مرد مبارز کار دیده بود با پانصد تن .

۲- عبارت : [وفرمودکه سراج الدین امیر داد مردم سپاهی ... مقتول و مجروح ، آخرالامر] . از زیادات مج و پا میباشد .

۳- مج : فرستاد [و فرمودکه سراج] .

پا : فرستاد [که سراج] .

٤- خواجه ابوالفضل قطب الدین یحیی نیشابوزی المولد و المسکن و جامی‌الاصل، از اصحاب شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی و شیخ صفی الدین اردبیلی ، و جامع علوم ظاهری و حاوی معارف حقه و باطنی بوده، در ۲۱ جمادی الاخر سال ٧٤٠ درگذشته و در بیرون دروازه فیروزآباد درهرات مدفون است .

٥- مک : یحیی نیشابوری . مج . پا : این جمله را ندارد .

٦- مج . پا : بحصار تولک رفته بمواعظ . مک : این عبارت را ندارد .

٧- مج . پا : تاچون ملک غیاث الدین بپای .

مک : چون ملک بپای .

٨- مک : درگردن‌کرده ملک اورا .

مج . پا : درگردن از قلعه بیرون آمد و ملک او را .

٩- مک : ملک اسفزار .

مج . پا : ملک قطب‌الدین اسفزاری .

اسفزاری ، و قلعهٔ [1] تولک را بسراج الدین عمر [2] هارون مفوض گردانید .

[3] و [چون چهار حد ملک ملک اسلام از عوارض خلل و موجبات نقصان مامون گشت ، و از ارکان پنجگانهٔ اسلام چهار رکن استحکام تمام یافت ، دواعی خاطر هدایة مآثر باقامت رکن پنجم که : ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا- مبین آنست - متوجه گشت [4]] ، در رجب سنهٔ [5] عشرین وسبعمایه بازاد توکل ، ورفیق توفیق [6] ، [وراحلهٔ صدق ، و قافلهٔ نیاز ، تصمیم] عزیمت سفر مبارک حجاز نموده [7] ندا درداد که ،

سلمان الساوجی[8]:

دارم آهنگ حجاز ای مه عشاق نواز

راست کن ساز و نوائی زپی راه حجاز

و بطالع سعد و ساعت میمون از خطهٔ [9] طیبهٔ هرات بیرون رفت و جمعی [10] کثیر از ملکزادگان ، و از [11] ایمه : [12] مولانا ناصر الدین قاضی وده [13] ، ومولانا [14]

۱- مک : و قلعه را . مج . پا : و قلعه تولك را .

۲- مک : عمر مفوض . مج . پا : عمر هارون مفوض .

۳- عبارت : [وچون چهارحد ملک ملک اسلام ازعوارض ... متوجه گشت] اززیادات مج و پا میباشد .

٤- پا : چون چهارحد ملک ملک اسلام از عوارض ... متوجه گشته دررجب .

٥- مج . پا : سنه عشرین و سبعمایه بازاد .
مک : سنه مذکوره بازاد .

٦- مج . پا : و راحله صدق و قافله نیاز تصمیم .
مک : این عبارت را ندارد .

۷- مج . پا : ندا در در دادکه . مک : نوادز دادکه .

۸- مج : سلمان الساوجی .
پا . مک : این جمله را ندارد .

۹- مج . مک : طیبه . پا : این کلمه را ندارد .

۱۰- مج . پا : جمعی . مک : جمع .

۱۱- مج . پا : و از ائمه . مک : و ائمه .

۱۲- پا : مولانا ناصرالدین قاضی و مولانا صدرالدین و ده .
مج . پا : مولانا صدرالدین قاضی و مولانا صدرالدین و ده .

۱۳- کذا در نسخه‌های مورد استناد ، ظاهراً «دده» یا «رزه» درست است ؟.

١٤- مج . پا : و مولانا سراج الدین عزیز . مک : ندارد .

سراج الدین عزیز ، و از امرای غور و اسفزار جمعی ۱ [غفیر ، واز خواص درگاه چون امیر دادبیک ، و اختیارالدین سالار ، و امیر طغرل قوشنجی ، و امیر بهاء الدین رزهٔ ، و امیر ابوبکر خلیفهٔ سالانی ، و بسیاری دیگر از اکابر غور وهرات ومشاهیر اسفزار بر عزیمت سفر حجاز] در خدمت او روان شدند ، وچون بجام رسید شیخ الاسلام ۲ کهف الانام خواجه شهاب الدین ۳ اسمعیل جامی ، ۴ و خواجه معین الدین ۵ محمد جامی ، بافوجی از ۶ ائمه ومشایخ جام ، واز خواف شیخ ۷ بزرگ قطب الدین مطهر ، با گروهی از ۸ اکابر ومعارف همراه گشتند ، و از نیشابور ۹ شیخ الاسلام خواجه قطب الدین ۱۰ یحیی نیشابوری جامی با طایفهٔ از اعیان ۱۱ نیشابور بدو پیوسته ، بهرشهر وبقعهٔ که ۱۲ می‌رسیدند از ائمه و اشراف جماعتی همراه می شدند ، ودر پناه رافت و جوار حمایت ملک اسلام آسوده ومرفه ۱۳ و ایمن از ۱۴ باج خواهان و راه‌داران ، و زکوة ستانان میرفتند ، ۱۵ [واگر کسی از عمال زکوة و خراج بامردم قافلهٔ ملک درشتی کردی ،

۱- عبارت : [غفیر و از خواص درگاه چون ... اسفزار بر عزیمت سفر حجاز] از زیادات مج و پامیباشد .

۲- مک . پا : کهف الانام . مج . پا : این جمله را ندارد .

۳- مک : اسمعیل . مج : ندارد . پا : لایقرء است .

٤- مک . پا : و خواجه معین الدین جامی .
مج : این عبارت را ندارد .

٥- مک : معین محمد جامی . پا : معین الدین جامی .

٦- مج : فوجی ازمشایخ . پا . مج : فوجی از ائمه و مشایخ .

۷- مج : شیخ بزرگ قطب الدین . مک : شیخ قطب الدین .
پا : لایقرء است .

۸- مج . پا : از اکابر و معارف . مک : از معارف .

۹- مج . پا : شیخ الاسلام . مک : ندارد .

۱۰- مک : یحیی نیشابوری . مج ندارد . پا : لایقرء است .

۱۱- مج : نیشابور . مک : ندارد .

۱۲- مج : و بقعه که میرسید از ایمه .
مک : و بقعهٔ که رسیدند از ائمه . پا : لایقرء است .

۱۳- مج . پا : وایمن . مک : ندارد .

١٤- مج . پا : باج خواهان و . مک : ندارد .

۱۵- مج . پا : و اگر کسی ازعمال زکوة و خراج ... انزجار دیگران گشتی . مک : این جمله را ندارد .

او را تادیب و تعذیب نمودی، که موجب انزجار دیگران گشتی] ، چنانکه درحدود کردستان یکی از باج ستانان با مردم قافلهٔ ۱ او خشونتی کرده بود ، دستها بسته و سر ۲ و پا برهنه چندین فرسنگ پیاده باخود ببرد ، تا بعداز دو روز بشفاعت ۳ ائمه‌و مشایخ او را ۴ بگذاشتندی، و چون ۵ بمدینة السلام بغداد رسید شیخ الاسلام خواجه مطهر، وشمس الدین امیرورنه، ۶ [وملک حافظ]ـ که در اردوی سلطـان ابوسعید ۷ خان بودندـ بملک ۸ غیاث‌الدین پیوستند،و ۹ [جمعی‌ازپیش شاهزاده سلطان‌ابوسعید ۱۰ و امیر چوپان ببغداد آمده] تشریفات فاخرو حکم یرلیغ آوردند که ملک اسلام‌امیر حاج قافلهٔ عراق باشد، و محمل مارا ببرد وبیاورد ، پس ملک اسلام اطراف قافله را بابطال و شجعان عراق و خراسان سپرد که محافظت نمایند ، ۱۱ و بحراست و باسی روان گشت که هیچکس از ۱۲ سراق و قطاع الطریق را مجال ۱۳ آن نبود که‌پشیزی از آن قافله بدزدد ، ۱۴ [بلکه از مخافت حفظ ۱۵ و سیاست ملک اسلام تمام آن طایفه

۱ـ مج . پا : او . مک ، ندارد.

۲ـ مک : سر پا برهنه چند فرسنگ باخود ببرد بعداز .

مج . پا : سروپا برهنه چندین فرسنگ پیاده با خود ببرد تابعد از .

۳ـ مج . پا : ایمه و . مک : ندارد .

٤ـ مج . پا : بگذاشت . مک : بگذاشتند .

٥ـ مج . پا : و چون بمدینةالسلام بغداد .

مک : و چون ببغداد .

٦ـ مج . پا : و ملك حافظ . مک : ندارد .

۷ـ مج : ابوسعید بملک .

مک . پا : ابوسعیدخان بودند بملک .

۸ـ مج . پا : غیاث‌الدین . مک : ندارد .

۹ـ مج . پا : [جمعی از پیش شاهزاده سلطان ابوسعید و امیر چوپان ببغداد آمده]

مک : این عبارت را ندارد .

۱۰ـ مج : ابوسعید و امیر چوپان ببغداد .

پا : ابوسعیدخان ببغداد .

۱۱ـ مج . پا : و بحراست . مک : بحراست .

۱۲ـ مج: سراق و . پا . مک: ندارد .

۱۳ـ مج . پا : آن . مک : ندارد .

بقیه پاورقی در ص بعد

طرق و سبل را باز پرداخته دربوادی و براری منزوی گشتند ، و همهٔ راه اهل قافله از موايد ۱ انعام و فوايد انعم او محظوظ بودند، تا]چون بمکه رسید امرا و شرفای۲ مکه که در هیچ عهدی باستقبال هیچ و آلی و ملکی بیرون نیامده بودند ملک را استقبال ۳ نموده ، از مکه بیرون آمدند ، وتحف وهدایا عرض کردند ، ۴ و چون وقت اداء حج آمد شرایط مناسک و مشاعر بجای آورده ارکان حج اسلام باقامت رسانید . ۵[بعد از آن او را باامرای لشکر قافلهٔ مصر ملاقات افتاد، اکرام و احترام نموده از تحف و اسلحه و غرایب وطرف مصریه و اسبان تازی بسیار پیشکش ملک کردند]، بعد از آن بزیارت روضهٔ مطهر حضرت رسالت ٦ پناه علیه الصلوة والسلام فایز گشته۷ صلات و نذورات موفور بسادات و مجاوران ۸ و فقراء مدینه ۹ [رسانیده ، و اشراف

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

٤ ـ عبارت : [بلکه از مخافت حفظ و سیاست ... وفوائد انعم اومحظوظ بودند،تا] از زیادات مج و پامیباشد.

٥ ـ پا : بلکه از محافظت و مخافت حفظ و سیاست .

مج : بلکه از مخافت حفظ و سیاست .

۱ـ پا : موايد انعام و فوائد عام محظوظ بودند .

مج : موايد انعام و فوايد انعم او محفوظ بودند .

۲ـ مج : امرا و شرفای مکه که در .

مک : امرا و اشراف که در .

پا : امرا و اشرف مکه که در .

۳ـ مج . پا : استقبال نموده از مکه بیرون آمدند و تحف .

مک : استقبال نمودند و تحف .

٤ـ مج . پا : و چون وقت اداء حج آمد .

مک : چون وقت ادای حج آمد .

٥ـ مج . پا :[بعد از آن او را با امرای ... و اسبان تازی بسیار پیشکش ملک کردند]. مک : این عبارت راندارد .

٦ـ پا . مک : رسالت صلی اله علیه و سلم فایز .

مج : رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فایز .

۷ـ مج . پا : صلات و . مک : ندارد .

۸ـ مج . پا : و فقراء . مک : ندارد .

۹ـ مج . پا : رسانیده و اشراف و صنادید دو فرسنگ مشایعه او نمودند . مک :این عبارت را ندارد .

وصنادید دوفرسنگ مشایعهٔ اونمودند]، ودرپناه سلامت ۱ و عافیت مراجعت ۲ نموده محمل شاهزاده سلطان ابوسعید ۳ و قافلهٔعراق راسالم بمدینةالسلام بغداد رسانید ، ۴ [و خلایق بغداد استقبال نموده برملک اسلام ثنا و آفرین بسیار خواندند] ، و پیشتر رسیدن ملک ۵ اسلام رسولان سلطان ۶ ابوسعید خان وامیر چوپان وخواجه‌تاج‌الدین علیشاه باتشریفات گرانمایه‌ببغداد آمده منتظر وصول موکب‌ملک اسلام۷ می‌بودند.

۱- مج : و عافیت . پا : و عاطفت . مک : ندارد .
۲- مج . پا : نموده شاهزاده سلطان ابوسعید و قافله عراق راسالم .
مک : نمود ، محمل و قافله را سالم
۳- پا : خان . مج : ندارد .
٤- مج . پا : و خلایق بغداد استقبال ... و آفرین بسیار خواندند .
مک : این عبارت را ندارد .
۵- مج : اسلام . مک . پا : این کلمه را ندارد .
٦- مج : ابوسعید . پا : ابوسعیدخان . مک : ندارد .
۷- مک : می بودند . مج . پا : بودند .

چمن هفتم

از روضهٔ هفتم

در ذکر حکومت ملک شمس الدین محمد درهرات بعد از توجه ملک اسلام بجانب مکه مبارکه [1]

چون ملک غیاث‌الدین [2] بعزیمت‌اقامت رکن پنجم‌ایمان که‌عبارت‌ازحج‌اسلام است موفق گشت، پسر خود ملک شمس الدین محمد را درهرات قایم‌مقام گذاشت.

[3] و چون چند روز از توجه ملک اسلام بگذشت [4] ملک زاده برمسند خلافت‌و سریر ایالت پدر جلوس نموده، ابواب [5] بروتربیت‌بر اهالی و رعیت مملکت‌مفتوح گردانیده [6] و از اطراف ممالک خراسان ملوک و امرا [7] و اعاظم و اعیان بتهنیت او آمده تحف و هدایا عرض کردند، و ملک زاده بحکم: الشبل فی‌المخبر کالاسد، در ضبط قواعد ملک داری ونظم‌امور شهریاری آثار حمیده [8] و تدبیرات پسندیده بظهور آورد، بنوعی که در قرب یک هفته صیت معدلت‌ومکرمت وآیات عاطفت و مرحمت او در اقطار و اکناف بلاد شایع گشت، وطرق وسبل از آفت و مخافت ایمن گشته، [9]

۱- پا: مکه مبارکه. مک: مکه معظمه مبارکه زادها الله-کذا.
مج: مکه.
۲- مک: باقامت. مج. پا: بعزیمت اقامت.
۳- پا: و چون. مک. مج: چون.
٤- مج: مک: ملک‌زاده برمسند خلافت.
پا: ملک شمس‌الدین محمد برمسند جلالت.
٥-پا: ابواب تربیت. مج. مک: ابواب بروتربیت.
٦- پا: بود. مک. مج: ندارد.
۷- مج. پا: و اعاظم. مک: ندارد.
۸- مج. پا: حمیده: مک: جمیله.
۹- مج. پا: تجار و عملهٔ اسفار روی ببلاد خراسان آوردند و.
مک: این عبارت را ندارد.

[تجار و عملهٔ اسفار روی ببلاد خراسان آوردند، و] نرخها مایل بارزانی شد، و در تقویت امور شریعت غراء ، وتمشیت احکام ملت‌بیضاء مساعی جمیل‌نمود ، ودرزمان حکومت او چندین کس‌ازترسایان شرف اسلام‌یافته جهت رواج‌دین ، ۱ [و ترغیب اصحاب ذمه ، بقبول شرع نبوی]، هریک راتشریفات فاخره ۲ داده ، فرمودتاایشانرا سوار باطبل و دهل و نقاره ، اعلام اسلام در پیش داشته بگردانیدند ، و هریک‌را علی‌حده مثالی نوشت‌که از جمیع تکالیف و عوارضات دیوانی معاف و مسلم باشند ، و در تمامی قضایاء دینیه و مهمات دیوانیه بحضور قاضی‌وقت وعلمای اسلام شروع می نمود .

۳ تا چون سنهٔ احدی و عشرین و سبعمایه در آمد امیر حسین که ۴ سپهدار و والی خراسان بودپنجهزار خروارغله جهت علوفه لشکریان هرات۵ بر ملک‌ینالتکین از مال و جهات قراه المتغا نوشت‌که بگماشتگان ملک‌زاده ۶ دهد ، ۷ [چون التمغای امیر حسین را ملک‌زاده پیش ملک‌ینالتکین فرستاده پیغام‌داد که‌غله مذکوررا۸ ملک باید که بی تعویق و اهمال بلشکر ما رساند] ، ملک ینالتکین را عرق عصبیت ۹ و ده‌خدائی درحرکت آمده اظهار خشونتی کرد ، ۱۰ [وزراء واعیان حشم خودراحاضر

۱- مج : و ترغیب اصحاب ذمه بقبول شرع نبوی . مک : این عبارت‌راندارد .

۲- مج . پا : فاخره داده ، فرمود تا ایشانرا سوار باطبل و دهل ... دیوانی معاف و مسلم باشند . و در تمامی قضایاء
مک : فاخرداد ، و در تمامی قضایاء .

۳- مج . پا : تاچون سنه .
مک : چون سنه .

٤- مج . پا : سپهدارو . مک : ندارد .

۵- مج : هرات ملك . پا . مک : هرات برملك .

٦. مج : دهد چون. پا : دهند و چون .

۷- مج ، پا : [چون التمغای امیرحسین‌را ملک‌زاده ... و اهمال بلشکر ما رساند] .
مک : این عبارت را ندارد .

۸- مج : ملك . پا : این کلمه را ندارد.

۹- مج . پا : وده خدائی . مک : ندارد .

۱۰- عبارت : [وزراء و اعیان حشم خود را حاضر ... بسخن شما تن در زبونی نخواهم نهاد] از زیادات مج و پا میباشد .

ساخته گفت همیشه ما ۱ از ملک غیاث‌الدین آشفته خاطر و اندیشناک ۲ می‌بودیم حالا که او غایب شده است پسر او نیز مارا ۳ آسوده‌خاطر نمیگذارد، اکنون صلاح این کار چیست؟ ایشان از روی شفقت گفتند اگر ملک حالی ایشان را عذری گوید که بلند سالست تا وقت محصول شود بتدارك این غله قیام نموده آید، دوراز کار نیست، تا توقفی درمیان افتد آنزمان اگر رای ملک باشد چیزی بدیشان دهد و الا از ادای آن ابا فرماید، ملک از سر جهل درغضب‌شده گفت من تاامروز باملوك غور سخن بزبان تیغ تیز ودهان سوفارتیر گفته‌ام اکنون بسخن شما تن‌درزبونی نخواهم ۴ نهاد] ، و۵ دیگر روزفرستادگان ملک زاده‌را گفت من بهیچ‌وجه از مال و غلهٔ این‌ولایت چیزی بدیوان هرات نخواهم داد، ۶[و سخن وحشت انگیز بسیار گفت،] چون متعلقان ۷ ملک‌زاده شمس الدین محمد بهرات آمده آنچه از ملک ینالتکین شنیده بودند عرض کردند، ملک زاده برآشفت و امیر ۸ ایاجی را بادو هزار سوار ۹ نکودری بتاخت‌فراه فرستاد وبعد ازدوروز ۱۰ ازاطراف وجوانب ۱۱ فراه‌در تاخت قریب بیست‌هزارمواشی

۱- پا : از ملك غیاث . مج : از غیاث .

۲- پا : اندیشناك می‌بودیم . مج : اندیشناك بودیم .

۳- پا : آسوده . مج : ندارد

٤- مج : نهاد . پا : داد .

۵- مک : و دیگر . مج . پا : دیگر .

٦- مج . پا : وسخن وحشت‌انگیز بسیار گفت .
مک : این عبارت را ندارد .

۷- مج : ملك زاده شمس‌الدین محمد بهرات .
مک : ملك زاده بهرات .
پا : ملك شمس‌الدین محمد بهرات .

۸- مج . پا : امیریاجی . مک : امیر ایاجی .

۹- مج . پا : نکودری . مک : این کلمه را ندارد .

۱۰- مج : روز از اطراف . مک : روز اطراف .
پا : روز در اطراف .

۱۱- مک : اطراف و جوانب فراه را تاخته .
مج : اطراف و جوانب فراه در تاخت .
پا : در اطراف و جوانب فراه تاخته .

و مراعی غنیمت گرفتند ، ودرآن نواحی حصاری بود فتح کرد[ه]١ ، نزدیک بهفتادمرد بلوچ را بقتل آورد]ند ، ملک ینالتکین از آنحال انتقال یافته ٢ [لشکر فراه را از پیادهو سوار جمع کرده] ، بعزم حرب و قتال بیرون آمد ، چون امیر ٣ ایاجی وقوف یافت با امراء نکودری مستعد جنگ ٤ و جدال دربرابر سپاه فراه‌آمده صف بر کشید ، ٥ [وچند کس از نکودریان پیش رانده فراهیانرا گفتند که ٦ سالهاست که میان ما و شما مخاصمت و منازعت قایم شده وهر گز چنین مقابلهٔ ٧ و مواجههٔ اتفاق نیفتادیک‌نوبت بملک قطب‌الدین اسفزار توجه نمودند چندان ثبات قدم ٨ نداشتند که رایت فتح آیت ملک اسلام پیدا گردد که‌عار فرار اختیار ٩ کردند اکنون ساعتی در ١٠ مقام مقاومت قایم باشید تا مصادمت و مصاولت ١١ بیکدیگر مشاهده نمایم ، ملک ینالتکین رااین سخنان در اهتزاز آورد خواست که آتش قتال و جدال را اشتعال دهد اعیان] سپاه فراه گفتند مبادا که ١٢ ازایشان جمعی کمین کرده‌باشند ١٣ ونکبتی بمارسد ، ملک‌فراه

١ـ مک : فتح کردند ، ملک فراه از آن حال انفعال یافته .
مج . پا : فتح کرده نزدیک بهفتاد مرد بلوچ را بقتل آوردند ملک . ینالتکین از آنحال انتقال یافته .

٢ـ مج . پا: لشکر فراه را ازپیاده وسوار جمع کرده .
مک : این عبارت را ندارد .

٣ـ مج . پا : امیر یاجی . مک : امیر ایاجی .

٤ـ مج . پا : وجدال . مک : ندارد .

٥ـ عبارت : [وچندکس ازنکودریان پیش رانده فراهیان ... قتال و جدال‌را اشتعال دهد اعیان] از زیادات مج و پا میباشد .

٦ـ مج : سالهاست . پا : این‌کلمه را ندارد .

٧ـ پا : و مواضعه . مج : ندارد .

٨ـ پا : نداشتید .

٩ـ پا : کردید .

١٠ـ مج : در مقام . پا : این‌کلمه راندارد .

١١ـ پا : یکدیگر .

١٢ـ مج . پا : که از ایشان جمعی. مک : که جمعی .

١٣ـ مج : و نکبتی بمارسد ترک مقاومت‌کرده .
پا : و نکبتی بمارسد بااین طایفه سفاك بی‌باك حرب‌کردن مناسب نمینماید ملک‌فراه ترک مقاومت‌کرده .
مک : و نکبتی بمارسد ملک فراه ترک مقاومت‌کرده .

ترك مقاومت کرده مراجعت نمود، وسپاه ملك‌زاده‌روز دیگر باغنایم بسیار باز گشته،[۱] بعداز چهارروزبهرات آمدند، [۲][و ازاحسان ملك زاده شمس‌الدین بعواطف ونوازش لا کلام اختصاص یافتند].

ذکر ملوك کرت در تاریخ [۳]که سیفی هروی نوشته تا این محل [۴] بیش نیست[۵] [وتتمهٔ‌احوال‌ملوك کرت‌راسیفی‌مذکورحواله‌بدفتردوم کرده‌که‌مسطورخواهد گشت ، ودرین ایام از دفتر دوم تاریخ آل کرت هیچ کس نشان نداد غالباًوعده‌بود و بوفاء نرسید] .

[۶][بعد از این وفات ملک‌غیاث‌الدین وذکر اولاد اوتازمان استیلای حضرت امیر بزرگ صاحب قران امیر تیمور گورگان در روضهٔ دیگر محرر میگردد].

۱- مج . پا : باز گشته . مک : باز گشت .

۲- مج . پا : و از احسان ملک زاده شمس‌الدین بعواطف و نوازش لاکلام‌اختصاص یافتند . مک : این عبارت را ندارد .

۳- مج : در تاریخ که سیفی هروی نوشته . مک : در تاریخ سیفی هروی .

٤- مک : بیش . مج : ندارد .

٥- مج . پا : [و تتمه احوال‌ملوك کرت را سیفی ... غالباً وعده بود و بوفاء نرسیده]. مک : این عبارت را ندارد .

٦- مج . پا : [بعد از این وفات ... در روضهٔ دیگر محرر میگردد] . مک : این عبارت را ندارد .

ذات حواشی

ص۱ سطر ۶: امیر خسرو دهلوی: از سخنوران نامی پارسی و ازمشاهیرشعرائی است که بسبک « خراسانی - هندی » شعر گفته بلکه از پیشتازان و بنیاد گذارندگان این طریقه بشمار است .

پدران امیر خسرو اصلا از مردم ماوراءالنهر خراسان بوده و بهندوستان مهاجرت کرده‌اند ، و خود امیر خسرو تا دم واپسین در شهر دهلی اقامت داشته و از امراء و سرشناسان آندیار بوده است .

دولتشاه سمرقندی مینویسد : «امیر خسرو دهلوی ، اصل او از شهر کش که آن شهر را (قبة‌الخضراء) می‌نامند بوده است ، و گویند از هزارهٔ لاچین است که در حدود پای مرغ و قرشی می نشسته‌اند ، و در فترت چنگیزخان آن مردم از ماوراءالنهر گریخته بدیار هند افتاده بدهلی مقام گرفته‌اند .

پدرامیر خسروامیر محمود مهتر و مقدم آن مردم بوده است ، و آبای او بروزگار سلطان شمس‌الدین محمد مرتبه امارت داشته‌اند ، و سلطان علاءالدین محمد ملک هند با امیر خسرو عنایات مبذول میداشته و امیر خسرو بدرجهٔ امارت رسیده و در مدح آن پادشاه و شاهزادگان و امراء و وزراء هند قصاید بسیاری سروده است» .

امیر در اواخر احوال ازملازمت ملوك و امراء کناره گیری نموده و بخدمت شیخ نظام‌الدین اولیاء - که در آن عصر از اقطاب و مشاهیر مشایخ صوفیه و اهل عرفان هند بوده - پیوست و از مریدان او گشت و بسلوك و پوئیدن راه حقیقت گروید ، و درین طریقه مقام ارجمند یافت ، واموال بسیار در قدوم شیخ نظام‌الدین صرف کرده ، و کتاب خمسه را نیز باشارهٔ او برشته نظم کشید .

ترجمه احوال امیر خسرو در تذکرة الشعراء موسوم به :

(عرفات العاشقین و عرصات العارفین) از تقی اوحدی بلیانی دقاقی اصفهانی ، (هفت اقلیم) از امین احمد رازی ، (اخبار الاخیار) از خواجه عبدالحق دهلوی ، و (مفتاح الاسرار) از شیخ آذری طوسی اسفراینی به تفصیل مسطور است ، و این دو کتاب اخیر قدیم‌ترین منابعی است که ذکر حالات و مقامات امیر خسرو درآنها آمده است .

در سده نهم اشعار وآثار امیر خسرو در انجمن ادبی شاهزاده بایسنقرمیرزا که در هرات دائر بود بامرآن شاهزادهٔ ادب‌پرور جمع‌آوری و تدوین گردید ، و بهمین جهت در عامهٔ بلاد خراسان و بویژه در مدرسه هرات شهرت بسیار یافته است . اسفزاری اشعار بسیاری‌از مثنویهای او را دریـن کتاب برای تزیین انشاء و عبارات خود بکار برده است .

سبک سخنوری امیر خسرو «خراسانی - هندی» است‌اما‌معذلک وی تابع مکتب شعری و سخنوری حکیم نظامی گنجوی - نظام الدین ابو محمد الیاس‌بن ابی‌یوسف‌بن مؤید گنجوی - بوده است . و این نکته با اندک امعان نظری در گفته های این دو استاد سخن هویدا و روشن میگردد ، پیروی امیر خسرو از نظامی در سخنوری بدرجه‌ایست که اغلب : کلمات ، اصطلاحات ، جملات ، تعبیرات ، معانی ، اندیشه های شاعرانه ، و هواجس مرتسمه در بنطاسیای نفس ، مطلع و مخلص قصاید او همگی مقتبس ازنظامی است ، اگر دربسیاری از موارد بگوئیم شعر امیر خسرو همان اشعار دست کاری شده نظامی است سخن بگزاف نگفته‌ایم ، اما با این همه شعر امیرخسرو بسبک «خراسانی - هندی» است و سراینده آنها امیر خسرو دهلوی میباشد .

امیرخسرو - بتصریح خواجه عبدالحق دهلوی - بسال ۷۲۵ در شهر دهلی‌ازبلاد هندوستان بدرود زندگانی گفته و در جوار تربت شیخ نظام‌الدین اولیاء در آن شهر مدفون گردیده ، و قبر او اکنون مزار است .

امیر درنظم و نثرآثار بسیاری داشته ، وآنچه که درتذکره‌ها

ضبط شده عبارت میباشد از :

قصیده بحرالابرار ،

» مراةالصفا ،

» انیس‌القلوب ،

کتاب بقیه نقیه

» خزائن‌الفتوح ،

» مناقب هند ،

» تاریخ دهلی ،

کتاب خمسه که عبارت است از :

مطلع‌الانوار ،

خسرو و شیرین ،

آیینهٔ اسکندری ،

لیلی و مجنون ،

هشت بهشت ،

و کتاب غرةالکمال

» نه سپهر

» تغلق نامه

» مفتاح‌الفتوح ،

مثنوی قران‌السعدین

این را بنام سلطان علاءالدین پادشاه دهلی سروده است ، کاتب چلبی میگوید بعضی خمسهٔ امیر را عبارت از این پنج کتاب اخیر میدانند .

مثنوی دولرانی خضرخان

این کتاب داستان معاشقه خضرخان فرزند سلطان علاءالدین است با (دولرانی) که نام دختر پادشاه گجرات بوده . نام این کتاب را امیر خود تصریح نموده گوید :

خطاب این کتاب عاشقی بهر

دولرانی خضرخان ماند در دهر

(مصادر غیر از کتب مخطوطه مذکوره در اثناء مقال : کشف‌الظنون - ج۲ ص ۱۳۲٤، وج۱ ص ۷۲٤. تذکره دولتشاه سمرقندی ص۲٤۷- ۲۳۸ لیدن. فهرست ریو Catalogue of the persian manuscripts in the British Museum by Charles Rieu. vol. II. P. 615.613-609 London. 1879

ص۲ سطر ۱٤. لعلی المرتضی رضی‌الله‌تعالی‌عنه، این دو بیت جزء مجموعهٔ اشعاری (دیوان) است که در زبان عربی موجود و بحضرت علی علیه‌السلام منسوب میباشد، مندرجات این مجموعه عبارت ازقطعات چند بیتی است مشتمل برمواعظ، نصایح، حکمت عملی، اخلاق فردی، آداب اجتماعی و پارهٔ مباحث کلامی و فلسفی، وعیناً ترجمه عربی و منظوم فصول کوتاه حکمی و اخلاقی است که بعنوان امثال سائره، جوامع الکلم، حکمتهای بالغه و پند و اندرزهای حکیمانه در متون پهلوی - که از بقیةالسیف غارهٔ کتابخانه‌های ایران باقی مانده - نوشته بوده و درصدرنهضت علمی و ادبی عصر عباسی بزبان عربی ترجمه و نقل شده است، و از نوع همان سخنان و گفتارهای حکمت شعاری است که ابن‌مسکویه کتاب مشهورخود (آداب‌الفرس والروم والیونان) را در اخلاق برآنها بنیاد گذارده و تدوین نموده و عیناً سخنانی است که در کتاب (عهد اردشیر پاپکان)[۱] و (پندنامه خسرو) و کتاب (الادب‌الکبیر) و غیره موجود و مذکور میباشد.

۱- (عهد اردشیر پاپکان) : یکی ازمتون مهمه ادبیات پهلوی بوده که در اثناءجنبش علمی عصر عباسی از زبان پهلوی بعربی‌ترجمه شده است : اگر چه اصل پهلوی و ترجمه عربی این متن پایمال حوادث دوران گردیده واز میان رفته است، اما ابن مسکویه رازی نسخهٔ کامل ترجمه عربی این نامه را بدون کم‌وکاست بقلم مترجم اصلی در کتاب خود «تجارب‌الامم» روایت‌کرده است. (کتاب تجارب‌الامم - نسخه فتوگرافی - جلد اول - چاپ لیدن. نسخه مخطوطه کتابخانه ملی ملك).

گرچه انتساب این مجموعه اشعار بحضرت علی علیه السلام شهرت دارد اما محققین از علما درین انتساب تردید نموده وآنرا نپذیرفته‌اند، و بلکه بعضی ازاعلام بالصراحه دیوان مزبور را ازعلی بن ابی طالب قیروانی دانسته‌اند؛ زیرا انشاد شعر ازآنحضرت بندرت مروی است، اما انشاء شعر بهیچ وجه ازآن بزرگوار روایت نشده است.

شیخ حر عاملی درکتاب خود «امل الآمل» این کتاب را جزء مجهولات شمرده است ، و ازهمین کتاب امل الآمل چنین مستفاد میگردد که دیوان مذکور مختصر یا منتخبی است ازکتاب «سلوة الشیعة» تألیف علی بن احمد الادیب النیشابوری الفنجگردی ۱. ابن شهرآشوب درکتاب (معالم العلما) مینویسد: «علی بن احمد الفنجگردی الادیب النیسابوری له . (تاج الاشعار) و (سلوة الشیعة) و هی اشعار لامیر المؤمنین ابی الحسن علیه السلام» ۲

سید اعجاز حسین نیشابوری میگوید : قطب الدین راوندی کتابی داشته بنام (انوار العقول من اشعار وصی الرسول) و این دیوان منسوب بحضرت علی علیه السلام عبارت از همان کتاب انوار العقول مذکور است که خطبهٔ کتاب را از آغاز آن حذف کرده‌اند. (کشف الحجب والاستار عن اسامی الکتب والاسفار . ص ٤٨ و ص ٢١٦ - ص ٢١٥).

اما درعین حال همین مطالب خود دلیل است براینکه در صدر اول مجموعهٔ اشعاری منسوب بحضرت علی ع در السنهٔ وافواه عامه و محدثین و رواة مشهور بوده است که بعدها دستخوش این اختلافات و انتسابات واقع شده ، مثلا نجاشی دررجال خوددرفهرست

۱- «علی بن احمد الفنجگردی : و فنجگرد قریة من قری نیسابور علی حد الدرب کان ادیباً فاضلا ، ذکره المیدانی فی خطبة کتاب (السامی) و اثنی علیه ، و مات سنة ۵۱۲ » . ارشاد الاریب الی معرفة الادیب - یاقوت حموی ، ج ۵ ص ۱۰۳ چاپ د. س. مرجلیوث .

۲- معالم العلما : تألیف ابی جعفر محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی متوفی بسال ۵۸۲ ه .

تصانیف و کتب عبدالعزیزابن یحیی‌الجلودی کتابی را بنام (کتاب شعر علی ع) شمرده است.

اما اینکه دیوان حاضر آیـا همان دیوان و اشعار علی ع است یا مثلا ازعلی‌بن ابی‌طالب قیروانی، یا علی‌بن احمد فنجگردی است حقیقت بکلی مجهول است.

اما اگر بخواهیم این موضوع را بشکـل دیگری مطالعه بنمائیم بخوبی میتوان حدس زدبلکه یقین حاصل نمود که این‌اشعار در خلال قرون ٤ - ٥ هجری - تقریباً - تدوین و سروده شده است، زیرا چنانکه در صدر این مقال گفته شد اشعار دیوان مذکور عبارت از ترجمه‌های منظومی است از جوامع‌الکلم و امثال سائره ادبیات پهلوی که عیناً در کتاب «الآداب» ابن‌مسکویه و سایر متون پهلوی موجودومذکورمیباشد وبعلاوه اغلب این‌اشعار مشتمل‌براصطلاحات و افکاری است که در عصر نهضت علمی عباسی در زبان و ادبیات عربی وارد و متداول گردیده است چنانکه مثلا کلمات:

« حدوث » و « قدم » و «ابداع » در ابیات مورد استشهاد متن که ازمباحث فلسفه‌یونانی‌است و پس‌ازترجمه کتاب‌مابعدالطبیعه ارسطوطالیس توسط حنین‌بن اسحق ازیونانی‌بعربی در ادبیات‌عربی و فکر اسلامی وارد و متداول گردیده است.

مضافابراینکه: شعر عرب در عصر جاهلی و صدر اسلام از انواع: مدح، هجاء، تفاخر،تشبیب، وصفی - وصف دیارمحبوب و آثار دارسه آن - و مراثی تجاوز نمیکند، و از سخنوران عصر جاهلیت و صدر اسلام اصلا منظومه روایت نشده است. و سرودن منظومه از سبکهای نوینی است که در قرون اولیه اسلامی در اثر اصطکاك ادبیات عربی‌با ادبیات دیگرملل مغلوبه مخصوصاً ایرانیان در زبان و ادبیات عرب اقتباس و تقلید شده ونخستین منظومات‌عربی بوسیله سرایند گان مستعرب ایرانی‌بوجود آمده است. واشعاردیوان مذکورمنظوماتی است‌اخلاقی واین‌خود دلیل قاطعی است برمنحول

بودن دیوان مذکور .

باری این مجموعه شعری را در سال ۸۹۰ ه حسین بن معین الدین المیبدی الترمذی بفارسی ترجمه و شرح کرده است . (کشف الظنون ج ۱ ص ۸۰۲) .

میبدی در شرح مذکور در ترجمه و شرح ابیات متن چنین نگاشته است .

«بیان آنکه عقل برای اقامت رسم عبودیت است نه برای ادراک سر الوهیت :

کیفیة المرء لیس المرء یدرکها
فکیف کیفیة الجبار فی القدم
هوالذی انشأ الاشیاء مبتدعاً
فکیف یدرکه مستحدث النسم

استحداث : نوآوردن . و نسمه بفتح آدمی ، و تخصیص قدم از صفات حقتعالی بذکر برای آنستکه انسان مظهر عکوس اشعه اکثر صفات است ، و هر صفة که پرتو آن برانسان افتاده ادراک آن میتواند کرد ، و هر صفة که او مظهر آن نیست مثل : وجود و قدم از ادراک آن عاجز است میفرماید :

چگونگی مرد نیست مرد که دریابد آنرا ،
پس چگونه باشد چگونگی جبار در قدیم بودن ،
اوست آنکه آفرید چیزها را نو پدیدآرنده ،
پس چگونه دریابد او را آدمی ،

شعر :
هرگز نرسد بکنه معبود کسی
چون فهم کند سر هما را مگسی
ازروی مثل خداست دریای محیط
وآنرا نکند احاطه هر خاروخسی».

ص۵سطر ۴: انامدینةالعلم.

این حدیث را ـ که از جمله احادیث مناقب است ـ محدثین و رواة عامه و خاصه باندك اختلافی در عبارت روایت کرده‌اند.

ازجمله محدثین وعلماء عامه:

ابوعیسی محمدبن عیسی‌السلمی الترمذی ـ متوفی بسال ۲۷۶ ﻫ ـ در جامع خود (= صحیح ترمذی ـ که از صحاح سته‌عامه است) حدیث مزبور را روایت کرده گوید: «حدثنا اسمعیل‌بن موسی .... قال: قال رسواله صلعم: انا دارالحکمة و علی بابها.» (صحیح ترمذی ـ ج۱۳ص۱۷۱ مصر).

و ابوسعد سمعانی در معجم‌البلدان خود موسوم به «کتاب‌الانساب» در ذیل کلمه «هروی» این حدیث را از ابوالصلت ـ که از اصحاب‌خاص حضرت امام ابوالحسن علی‌بن موسی‌الرضاعلیه‌السلام بوده ـ روایت کرده گوید:

«هروی؛ النسبة الی‌بلدة هراة و هی‌احدی بلاد خراسان‌خرج منهاجماعة من‌العلماء والائمه‌فی کل‌فن‌منهم.. وابوالصلت عبدالسلام بن صالح بن سلیمان‌بن ایوب‌بن میسرة الهروی مولی عبدالرحمن‌بن سمرة یروی‌عن‌حمادبن زید واهل‌العراق‌العجایب‌فی‌فضایل علی....، و هوالذی روی عن ابی معوية عن‌الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول‌اله صلعم: **انامدینةالعلم‌وعلی بابها فمن‌ارادالعلم فلیاتها من قبل الباب .....**

و ابوالصلت ثقة صدوق‌الاانه یتشیع .... و مات فی‌شوال سنة ۲۳۶». (انساب ـ سمعانی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک).

و از جمله محدثین و علماء خاصه:

ابی‌الحسن علی‌بن عیسی‌بن ابی‌الفتح الاربلی ـ متوفی بسال ۶۹۲ ﻫ ـ در کتاب «کشف‌الغمه فی‌معرفةالائمة».

و ابی جعفر محمدبن علی‌بن شهرآشوب سازندرانی - متوفی بسال ٥٨٢ ﻫ - در کتاب «مناقب» .

وشیخ ابی جعفر محمدبن الحسن بن علی‌الطوسی - متوفی بسال ٤٦٠ ﻫ - در کتاب «الامالی».

و احمدبن الحسین‌بن علی‌بن مهنا - متوفی بسال ٨٢٨ ﻫ - در کتاب «عمدة‌الطالب فی‌نسب‌آل ابی‌طالب» .

و محمدبن علی‌بن الحسین‌بن موسی‌بن بابویه‌القمی - متوفی بسال ٣٣١ ﻫ - در کتاب «الامالی» و کتاب «عیون اخبارالرضا» .

و محمدبن محمدبن نعمان‌الشهیر بالمفید و المعروف به «ابن‌المعلم» - متوفی در رمضان سال ٤١٣ ﻫ - در کتاب «الارشاد» .

این حدیث را بلفظ سمعانی روایت کرده‌اند .

ص٦ سطر ١: للصاحب ر ح.

صاحب‌بن عباد : « اسمعیل‌بن عبادبن العباس‌بن عباد الوزیر الملقب بالصاحب کافی‌الکفاة ابوالقاسم من‌اهل‌الطالقان - و هی‌ولایة‌بین‌قزوین و ابهر و هی‌عدة‌قری یطلق علیها هذاالاسم» . (ارشادالاریب الی‌معرفة الادیب - یاقوت ج ١ ص ٣١٥ مرجلیوث) .

صاحب : وزیر مؤیدالدوله ابی‌منصور بویه‌بن رکن‌الدوله ابی‌علی‌الحسن‌بن‌بویه وبرادرش فخرالدوله بوده و هیجده سال ویکماه منصب وزارت آل‌بویه را درکمال عظمت و جلال متقلد بوده است.

و در ماه ذی‌القعده بسال ٣٢٦ (مطابق روز سروش - روز ١٧ - از ماه شهریور سال ٢٩٦ یزدگردی) در دهستان طالقان متولد گردیده ، و در ٢٤ ماه صفر سال ٣٨٥ بدرود زندگانی گفته است ، وقبر او هم‌اکنون در اصفهان موجود است .

وی درآغاز جوانی نویسندهٔ کوچک وشاعری گمنام ودبیری کم اهمیت بود اما دیری نگذشت که بواسطه نبوغ ذاتی و استعداد

خارق‌العاده فکری و اخلاقی بمقامات و مدارج عالیه اجتماعی وسیاسی و ادبی نائل گردید.

صاحب علاوه‌بر مقام سیاسی و اجتماعی ارجمند مردی عالم، فقیه، دانشمند، حکیم، متکلم، ادیب، بوده ودرزبان تازی نویسنده و شاعری ماهر و استادی زبر دست بود.

خانه صاحب در شهر ری در محله «باب شیر» واقع بوده و پیوسته مجلس او محفل علما، حکماء، فقهاء و اهل شعر و ادب و هنرمندان و مقصد و ملجاء جمهورناس و کعبه اصحاب حوائج و نیازمندان بوده است.

صاحب‌بن عباد مانند همهٔ اشراف و خاندانهای بزرگوار ایران محاسن اخلاق و مکارم اوصاف و خوی ستوده نیکوکاری، نوع‌پروی، گشاده دستی و خدمت بمردم را از نیاکان بزرگوار خود بارث برده بود، و همه ارباب حوائج را با چهره خندان وآغوشی بازودستی گشاده می‌پذیرفته است، اشرافیت و اریستوکراتی صاحب مانند همه خاندانهای بزرگ باستانی ایرانی توأم با دیموکراسی حقیقی بوده و عموم مردم را در جاه و مال و آبروی خویش شریک می‌ساخته و بهره‌مند میگردانیده است، و هر ساله مبلغی هنگفت از ثروت خود را صرف صلات، عطایا و هبات علماء، دانشمندان، ادبا، شعرا و اهل فضل و هنر و نیازمندان و مستمندان میکرده است، یاقوت گوید:

«وکان مایخرج لکافی‌الکفاة فی‌السنه فی‌وجوه‌البر والصدقات و المبرات وصلات‌الاشراف و اهل‌العلم والغرباء والزوار ومن یجری مجری ذلک ممایتکلفه و یرید به صیت‌الدنیا واجرالآخره یزید علی مایةالف‌دینار»، وابومنصور عبدالملک الثعالبی النیشابوری مینویسد: «عوف بن‌الحسین‌الهمدانی گفت: وقتی وارد خزانهٔ خلع صاحب شدم وخزانه‌دار که دوست من بود دفتر ثبت خلعتها را بمن نشان داددیدم

شماره دستارهای خزی که در زمستان آنسال تنها صرف خلعت سادات و فقها و شعرا شده بود - غیر از دستارهای خزی که صرف خلعت دیگران شده بود - به هشتصد و بیست دستار میرسید».

وقتی صاحب در شهر ری بیمار شد و از عضدالدوله که آنوقت در بغداد بود پزشکی برای معالجه خود درخواست نمود، عضدالدوله مجلس مشاوره از فحول پزشکان بغداد تشکیل داده و در آن مجلس مشاوره برای معالجه صاحب جبرئیل بن بختیشوع را که سرآمد پزشکان آن عهد بود و زبان پارسی را بخوبی میدانست انتخاب نمودند، عضدالدوله اورا به«ری» فرستاد وصاحب مقدم اورا گرامی داشته واموال بسیاری باو بخشیده وجبرئیل درآنجا بدرخواست‌صاحب کناش کوچکی در شرح امراضی که از فرق سر تا قدم برانسان‌عارض میگردد تالیف نمود، واز جمله صاحب هزار دینار زر برای تألیف این رساله باو عطا نمود، و همیشه جبرئیل میگفته است: **« صنفت‌مائتی ورقه و اخذت عنها الف دینار».**

دولت آل‌بویه و وزراء نامدار آن دولت در ترویج مذهب تشیع و تشیید اصول ایرانی و حفظ کیان قومیت فرس و استقلال و اخراج استانهای غربی ایران از زیر یوغ سلطه خلافت آل عباس با پشتیبانی ملیون ایرانی کوشش بسیار نمودند، اما چون بآرزوهای دیرینه وخواسته‌های مردم توجهی ننمودند درمقصود خود نیزچندان موفقیتی حاصل نکردند. زیرا در هنگامیکه پادشاهان و فرمانروایان ایران شرقی (خراسان) سامانیان در نابود ساختن دولت آل عباس و درهم شکستن اریکه خلافت بغداد کوشش داشته در احیاء شعائرملی ایران و ترویج زبان و ادبیات فارسی در خراسان سعی بلیغ مینمودند، دولت آل‌بویه هنگامیکه بضرب شمشیر دلیران ایرانی بر شهر بغداد تسلط یافته دستگاه فاسد ورسوای خلافت عباسیان‌را بحال خود گذاشته و از طرفی در ترویج زبان و ادبیات تازی در ایران کوشش بسیار مینمودند. بلکه نسبت بزبان فارسی و شعراء و سخندانان این زبان

و نسبت به ملیون ایرانی و خاندانهای باستانی مخالفت شدیدی ابراز مینموده‌اند .

صاحب‌بن عباد یکی ازوزراء نامدار این دولت بوده که‌خود از مروجین متعصب زبان‌تازی در ایران و از مخالفین زبان پارسی و ازدشمنان سرسخت عناصر ملی بوده است .

صاحب بن عباد خودش گفته است که شعراء معاصر من یکصد هزار واند قصیده در مدح من سروده‌اند ، درصورتیکه در زبان فارسی اشعار در مدح صاحب بندرت دیده یا شنیده شده و حال آنکه ادبیات منظوم و منثور عربی درآندوره پر از مدیحه‌سرائی اومیباشد، و این خود دلیل روشنی است که سرایندگان‌ونویسندگان زبان‌پارسی پشت بدولت بویهیان کرده وبدربار پادشاهان و امراءووزراء وصدور دولتهای ایران شرقی - خراسان - که خریداران خوب سخنان آنان بوده‌اند - روی میآورده‌اند .

داستان فیروزان‌زردشتی‌ازمردم شهر ری و وروداوبرصاحب بن عباد وسخن گفتن صاحب با اوبزبان خشن‌تازی و انکار و اعتراض او برآن روش ناپسندیده مشهور است ، در ارشادالاریب مینویسد:

«دخل یوماً دارالاماره الفیروزان المجوسی فی‌شیء خاطبه به فقال‌له‌الصاحب: انماانت‌مخش‌مخش،مجش،لاتهش‌ولاتبش،ولاتمتش، فقال الفیروزان ایها الصاحب برئت من‌النار ان کنت ادری ماتقول ، ان کان را یک ان تشتمنی فقل ماشئت بعدان علم ، فان‌العرض لک و النفس لک فداء ، لست ، من‌الزنج ولامن‌البربر ، کلمنا علی‌العادة التی علیهاالعمل ، واله ماهذا من لغة آبائک الفرس ، ولامن اهل دینک من اهل‌السواد ، و قد خالطنا الناس و ماسمعنا منهم هذاالنمط فقام مغضباً »

و همو میگوید در عهد وزارت صاحب دینار نام زردشتی - که از توانگران و اشراف شهر ری بود - در دیوان دولتی ری مقامی ارجمند داشت ، صاحب بتحریک و اغواء طرفداران خلافت آل‌عباس

او را از دیوان ری برکنار و دستگیر نموده و اموال او را بمصادره گرفت .

بدین علل و اسباب شیعیان ایران از دولت آل‌بویه ناخشنود بودند ، مخصوصاً از اینکه پس از دست یافتن بربغداد دعائم خلافت آل‌عباس را - که دشمنان سرسخت شیعیان بودند - تثبیت و تحکیم نمودند برایشان خشمگین بودند ، و این دولت از پشتیبانی شیعیان ایران محروم ماند ، و در سال ۴۲۰ هـ . پس‌ازآنکه شهر ری بتصرف سپاهیان محمود درآمد دولت آل‌بویه بضرب شمشیر دلیران خراسان از پای درآمده و بوضع فجیعی انقراض یافت . صاحب مجمل‌التواریخ والقصص واقعه فتح شهر ری و قتل‌عام فجیع بویهیانرا به‌تفصیل نقلاً از « مجموعه ابوسعید آبی » - الوزیر ابوسعد منصوربن الحسین الآبی - ذکر کرده است .

صاحب‌بن عباد در شهر ری کتابخانه عظیمی داشته مشتمل برانواع کتب در علوم و فنون و آداب ، یاقوت مینویسد : وقتی پادشاه خراسان نوح‌بن‌منصورسامانی نامه بصاحب نوشت و او رابرفتن به بخارا پای تخت خراسان و پیوستن بدربار سامانیان دعوت نمود و اموال بسیاری برای او با نامه مصحوب داشت ، اما صاحب از رفتن عذر خواسته و درجواب نامه معذرت‌آمیزی نوشت ، و از جمله‌اعذاری که در آن نامه ذکر کرده گوید : « کیف یحسن لی مفارقة قوم بهم ارتفع قدری‌وشاع بین‌الانام ذکری ، ثم کیف لی بحمل اموالی‌مع کثرة اثقالی و عندی من کتب العلم خاصة مایحمل علی اربعمایة جمل اواکثر» .

صاحب‌بن عباد غیر از دیوان شعر و مجموعه رسائل تصانیف بسیار داشته است مانند :

« کتاب‌المحیط‌باللغة» در ده مجلد (نسخهٔ ازین کتاب در کتابخانه ملی ملک موجود است) .

و « کتاب‌الاعیاد و فضائل‌النوروز» .

و «کتاب الامامة و تفضیل علی بن ابی طالب علیه السلام و تصحیح امامة من تقدمه»

و غیر ذلک.

(ارشاد الاریب الی معرفة الادیب - یاقوت حموی - ج۲ ص۲۸۸- ص ۳۱۵ د . س . مرجلیوث - یتیمة الدهر - ابو منصور عبدالملک الثعالبی - ج۱ ص ۳۱ - ص۱۱۸ . و فیات الاعیان - ج ۱ ص ۷۸ - ص ۸۰ . واخبار العلما باخبار الحکما - جمال الدین قفطی ص ۱۰٤ مصر . دمیة القصر با خرزی ، نسخه کتابخانه ملی ملک . مجمل التواریخ والقصص ص٤٠٤).

ص۶۲ حاشیه۹: استادان رازه:

راز : بنا و گل کار که بتازی طیان گویند . و بعضی گفته‌اند (راز) در عربی کلانتر و بزرگ بنایان باشد .

فرهنگ جهانگیری ، برهان قاطع .

«الـراز : من آلات البنائین و الجمع رازة» - لسان العرب - مادة راز .

ص۲٥٤ س٤-٥ : سلطان غیاث الدین اشارت بدان برج کرد فرو دافتاد؟ . این عبارت چنانکه ملاحظه میشود غموض و ابهامی دارد زیرا فرود افتادن برج را باشارت سلطان غیاث الدین جز از نوع اعجاز و کرامات و خوارق عادات برچه میتوان حمل کرد ؟ ظاهراً این مطلب را اسفزاری از تواریخ قدیمه هرات مانند تاریخ هرات از قاسی یا حداد نقل کرده و در نگارش یا فهم آن سوء تعبیری شده است ، یا اینکه نساخ در آن تصرفاتی کرده‌اند ، بهر حال این مطلب را جوینی در جهانگشا نقل کرده میگوید جمعی از مردم نیشابور برفراز یکی از بروج حصار شهر بالا رفته بودند که سپاه مهاجم غور را تماشا کنند اتفاقاً آن برج ویران شده و بیفتاد غوریان این حادثه را بفال نیک

گرفته و هم درآن روز شهر را بگرفتند وعین عبارت او این است :

« و از آنجا بشادیاخ رفتند در رجب سنه سبع وتسعین ودر شادیاخ سلطان محمد علیشاه بود که ازعراق بازگشته بود وارکان و دیگر برادران سلاطین بررسم نظاره برمدار باره طوفی میکردند و درپیش شهر بایستادند خلایق بسیار بمطالعه لشکر بر برجی که در مقابل ایشان بود بایستادند برج بیفتاد آنرا بفال داشتند و هم در روز شهر را بگرفتند»

(تاریخ جهانگشای جوینی ، ج۲ ص ۴۸ - لیدن) .

ص۲۸۱،س۱۱: « ودرسنه ست واربعین ومایه لغیریان خروج کردند» .

«لغیریان» یا «لغریان» یا «لغاری» نام قبیله ایست از بلوچ که در استان مکران سکونت داشته اند، گویا ازین قبیله جماعتی نیز درشهر هرات ونواحی آن اقامت داشته اند ، چنانکه ذکر جماعت بلوچ درطی حوادث تاریخی در تضاعیف همین کتاب مکرر آمده است . ازقبیله لغریان بویژه طوائف و دودمانهای «بزدار» ، «عیسائی» و «علیانی» مشهوراند .

واز این طوائف در سدهٔ سیزدهم ه . عده از امراء ، وزراء وسخنوران درآنسرزمین شهرتی داشته اند ، و آثار ادبی نیز ازیشان برجای مانده است .

ولی محمدخان ازامراء نامدار این قبیله بوده وحصار(نوشهر) و حصار (ابرو) را در دیار مکران بنیاد کرده است . از آثار ادبی او دیوان اشعاری باقی است که درسال ۱۲۲۲ ه آنرا باتمام رسانیده - و با این بیت آغاز میگردد :

الهی جوهرآرا ساز شمشیر زبانم را
چوخورشیددرخشان کن درنظم بیانم را

و از غزلهای او است :

آهوی چشم ترا شیر ژیان میدانند
نوك مژگان ترا تیر و کمان میدانند

از خمار می چشم تو همه بادهٔ کشان

ساغر چشم ترا پیر مغان میدانند

و نیز کتاب « نزهة‌الابدان» و «ساقی‌نامه» و «خسرونامه» و مثنوی «داستان هیرورانجها»[1] در ۲۰۶۰ بیت از آثار او است .

و غلام محمدخان پدر ولی محمد خان مذکور متخلص به «نگار»، وعلی محمدخان لغری مصنف «انیس‌السالکین» که در اشعار «علی» تخلص میکرده متوفی بسال ۱۲۵۰ ه، والهدادخان‌لغری متخلص به «صوفی» که ازپیروان‌فرقه نقشبندیه بوده، واشعارعارفانه از او باقی مانده، ودر ۱۳۰۰ ه وفات یافته است . (مقالات الشعراء از ابراهیم خلیل تتوی - ص۱۳ و ص ۳۵۵-۳۵۷ و ص۳۶۲-۳۶۳) .

ص٤٦٦ و ٥١٠ س ٤ و ٣ الليل داج والكباش تنطح ،

الليل داج و الكباش تنطح

نطاح اسد ما اراها تصطلح

اسد عرين فی اللقاء قد مرح

منها نيام و فريـق منبطح

فمن نجابراسه فقد ربح

(دیوان علی ع شرح میبدی ص ۲۳۵) .

۱ـ از داستانهای بومی استان مکران است . چند تن از شعراء بلوچ آنرا برشته نظم درآورده‌اند مانند : احمدیار خان «یکتا» متوفی بسال۱۱۳۷ ه . و ضیاءالدین «ضیاء» متوفی بسال ۱۲۱۵ ه . ـ

فهرست اعلام

آ

ا

ب

پ

ت

ث

ج

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

ژ

س

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

م

ن

و

ه

ی

فهرست جایها

آ

ا

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

س

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

و

هـ

ی

فهرست کتب

آ

ا

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

س

ش

ص

ط

ظ

ع

غ

ف

ن

ه

و

ی

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۴	رضی‌الله تعالی	رضی‌الله تعالی عنه
۴	۲۴	ارلب	از لب
۵	۱۲	وحا ایجاد متضمن	وحا متضمن ایجاد
۵	۲۲	حدیث امانبی	حدیث انا نبی
٦	۷	المصفی	المصطفی
٦	۹	رحمتهٌ	رحمته
٦	۱٦	نسجه	نسخه
٦	۱٦	آنار	آثار
۸	۱۰	شیرزه	شرزه
۱۱	۲۴	کتابجانه	کتابخانه
۱۱	۲۵	آنگه	آنکه
۱۲	۲٦	مک که سبب	مک : که سبب
۱۳	۲۰	مج یکی	مج : یکی
۲۱	۴	فادحلوها	فادخلوها
۲۴	۱۳	جَنَّةٌ	جَنَّةً
۲۵	۲۰	یحشر	نحشر
۲٦	۲۰	مج سبحه	مج : سبحة
۲٦	۲۳	س کلمه : (لمؤلفه	س : کلمه (لمؤلفه
۲۷	۲۰	مک ومقتدا	مک : و مقتدا
۲۷	۲۸	صححه	صفحه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸	۲۱	زمسنان	زمستان
۲۹	۱	سعر	شعر
۳۰	۱۲	پقاع	بقاع
۳۰	۲۲	مک نص	مک : نص
۳۱	۱۷	و بعد ار بیت	و بعد از بیت
۳۱	۱۸	عیارت	عبارت
۳۱	۲۰	الله	اله
۳۲	۱۸	مج ایضاً	مج : ایضاً
۳۲	۲۳	س . ارکان	س : ارکان
۳۲	۲۶	آنندحاج	آنندراج
۳۳	۱	عطیم	عظیم
۳۶	۱۷	قلعهٔ قلعه سما	قلهٔ قلعه سما
۴۰	۲۰	الیهٔ المرجع	الیه المرجع
۴۵	۱۹	احتیار	اختیار
۴۵	۲۱	نطام	نظام
۴۶	۱۲	منبر	منیر
۴۹	۱۴	عبدالرراق	عبدالرزاق
۴۹	۱۹	زکریابن	زکریابن
۵۰	۱	شرج	شرح
۵۰	۸	یاطن	باطن
۵۴	۲۰	نضافت	نظافت
۵۴	۲۲	س بنا یافت	س : بنا یافت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۵	۶	این	ابن
۵۷	۳	یعیوق	بعیوق
۵۷	۲۴	۳ - مج بعد از	۳ - مج : بعد از
۵۸	۲۰	نفل	نقل
۵۸	۱۶	مک . گردد	مک : گردد
۵۹	۲۱	تر	تن
۵۹	۲۷	مک شیخ	مک : شیخ
۶۰	۱۹	نهایت : استواری - بسازیم	نهایت استواری بسازیم
۶۰	۲۶	مج داعیه	مج : داعیه
۶۰	۲۷	مج . چهار	مج : چهار
۶۴	۲	مذهب	مهذب
۶۵	۸	ابن	این
۶۶	۱۱	دکر	ذکر
۷۳	۱۰	مدد کار	مددگار
۷۳	۱۱	منفلب	منقلب
۷۳	۱۲	ایشاق	ایشان
۷۳	۱۶	ابوالفتیخ	ابوالفتح
۷۴	۴	خلاف	خلایق
۷۷	۴	در زکر	در ذکر
۸۲	۶	محد	محمد
۸۶	۱۰	زمیفی	زمینی
۸۶	۱۴	جنانکه	چنانکه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٨٦	١۵	مکث . میگویند	مکث : میگویند
٨٦	٢١	الضفا	الصفا
٨٧	٨	یحلقوا	یلحقوا
٨٨	١۵	یلحقو	یلحقوا
٩٠	١٩	بزز گی	بزر گی
٩٢	١٢	طبان	طبسان
١٠٠	٧	لاب	طلاب
١٠٠	١۴	الدنن	الدین
١٠٠	١۵	صیحیه	فصیحیه
١٠٢	٨	ولاف مضاخجسته	ولاف خجسته
١١٧	٦	بتکالف	بتکلّف
١١٦	١٦	مکث ، بودند	مکث : بودند
١١٩	٨	گذاشت	گذشت
١٢۵	١٧	طعع	طعن
١٢٩	١٢	وانتشرف	وانتشرت
١۴١	٢	یحی	یحیی
١۴١	١٣	دبار	دربار
١۴١	١٦	یحی	یحیی
١۴١	٢٠	اللحمه	اللحم
١۴۴	١۵	امارات	امارت
١۴۴	١٨	شا	شاه
١۴۴	٢١	جیب	حبیب
١۴٨	١٦	یحی	یحیی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۰	۲۵	سج : مک	سج . مک
۱۵۴	۱۴	و مهادهٔ قواریر	و مهاده قواریر
۱۵۴	۱۵	والقرای	والقری
۱۵۸	۱۵	مولا فعلی	مولاه فعلی
۱۷۰	۶	یحی	یحیی
۱۷۰	۱۱	یحی	یحیی
۱۷۰	۱۲	یحی	یحیی
۱۷۸	۱۵	کوشس	کوشش
۱۹۶	۷	هفت بسلطنت تن رسیدند	هفت‌تن بسلطنت رسیدند
۲۰۰	۱۷	قلهٔ برناباد	قلعهٔ برناباد
۲۰۷	۱۰	کمال‌داشته[۸]. ودرویش‌احمد	کمال‌داشته[۸]،[ودرویش‌احمد
۲۰۸	۵	والدین ...][۲]	والدین][۲] .
۲۰۹	۸	راندای	راندی
۲۱۴	۱	اواست][۲] باشعار	اوست،[۲] [باشعار
۲۴۰	۱۴	وامات	واماست
۲۹۸	۲۳	وفاتش سال ۵۷۳ ه	وفاتش سال ۷۷۳ ه
۳۳۰	۱۳ - ۱۰		

ملک روی و ملک خوی

اجل قبض و امل بسطت

فلک قدر و زمین حلم

زمان عمر و خرد پرور

ملک روی وملک خوی اجل قبض و امل بسطت

فلک قدر و زمین حلم زمان عمر و خرد پرور

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٨١	٢٥	ثلثماية مقاتل	ثلثماية الف مقاتل
٤٠٦	عدد سر صفحه	٣٠٦	٤٠٦
٤٣١	٣	چژدی[2] که مرد دلاور	چژدی[2] [که مرد دلاور
٤٤٠	٢٧	اخلاف هلاکوخان) : اباقاخان	اخلاف هلاکو خان (: اقاباخان
٤٣٢	١٣	جدا شد ، [12] در راه پانصد	جدا شد ،[12] [درراه پانصد
٥٣٨	١٠	٣٦٣)٠	٣٦٣ نقل ازسروش)٠
٢٦٧	١٥و١٩	حبا	حبله

فهرست انتشارات دانشگاه تهران

۱ - وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
A Strain Theory of Matter - ۲	» » محمود حسابی
۳ - آراء فلاسفه دربارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
٤ - کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥ - تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦ - بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸ - حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰- نقشه برداری (جلد دوم)	» مهندس حسن شمسی
۱۱- گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲- اساس‌الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳- تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد اول)	تالیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
١٤- روش تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
۱٥- تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم‌آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦- حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷- فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸- راهنمای دانشگاه	—
۱۹- مقررات دانشگاه	—
۲۰- درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱- راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲- راهنمای دانشگاه بفرانسه	—
Les Espaces Normaux -۲۳	تألیف دکتر هشترودی
۲٤- موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥- حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦- زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارك	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷- هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸- اصول گداز و استخراج فلزات (جلد اول)	تألیف دکتر یکانه حایری
۲۹- اصول گداز و استخراج فلزات (» دوم)	» » »
۳۰- اصول گداز و استخراج فلزات (» سوم)	» » »
۳۱- ریاضیات در شیمی	نگارش دکتر هورفر
۳۲- جنگل شناسی (جلد اول)	» مرحوم مهندس کریم ساعی
۳۳- اصول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوشیار
۳٤- فیزیولژی گیاهی (جلد اول)	» » اسمعیل زاهدی

۳۵– جبر و آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
۳۶– گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
۳۷– تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
۳۸– تاریخ صنایع ایران ـ ظروف سفالین	تألیف دکتر مهدی بهرامی
۳۹– واژه نامه طبری	» » صادق کیا
۴۰– تاریخ صنایع اروپا درقرون وسطی	» عیسی بهنام
۴۱– تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
۴۲– جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
۴۳– Les Connexions Normales	» » هشترودی
۴۴– کالبد شناسی توصیفی (۱) ـ استخوان شناسی	» » امیراعلم ـ دکتر حکیم دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیک نفس ـ دکتر نائینی
۴۵– روانشناسی کودک	نگارش دکتر مهدی جلالی
۴۶– اصول شیمی پزشکی	» » آ . وارتانی
۴۷– ترجمه وشرح تبصرة العلامه (جلد اول)	» زین العابدین ذوالمجدین
۴۸– آکوستیک «صوت» (۱) ارتعاشات ـ سرعت	» » ضیاء الدین اسمعیل بیگی
۴۹– انگل شناسی	» » ناصر انصاری
۵۰– نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی پور
۵۱– هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشک
۵۲– درس اللغة و الادب (۱)	» دکتر محمدی
۵۳– جانور شناسی سیستماتیک	» » آزرم
۵۴– پزشکی عملی	» » نجم آبادی
۵۵– روش تهیه مواد آلی	» » صفوی گلپایگانی
۵۶– مامائی	» » آهی
۵۷– فیزیولژی گیاهی (جلد دوم)	» » زاهدی
۵۸– فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح الله امیرهوشمند
۵۹– شیمی تجزیه	» » علی اکبر پریمن
۶۰– شیمی عمومی	» مهندس سعیدی
۶۱– امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرک زاده
۶۲– اصول علم اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
۶۳– مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
۶۴– کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
۶۵– آسیب شناسی	» دکتر آرمین
۶۶– مکانیک فیزیک	تألیف دکتر کمال جناب
۶۷– کالبدشناسی توصیفی (۲) ـ مفصل شناسی	» » امیراعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی ـ دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیک نفس
۶۸– درمانشناسی (جلد اول)	تألیف دکتر عطائی
۶۹– درمانشناسی (» دوم)	» » »
۷۰– گیاه شناسی ـ تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب الله ثابتی
۷۱– شیمی آنالیتیک	» دکتر گاگیک
۷۲– اقتصاد جلد اول	» » علی اصغر پورهمایون
۷۳– دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی

۷۴- راهنمای دانشگاه	—
۷۵- اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد دوم)	» » حسن ستوده تهرانی
۷۷- زیبا شناسی	» علینقی وزیری
۷۸- تئوری سنتتیک گازها	» دکتر روشن
۷۹- کارآموزی داروسازی	تألیف دکتر جنیدی
۸۰- قوانین دامپزشکی	» » میمندی نژاد
۸۱- جنگل شناسی جلد دوم	» مرحوم مهندس ساعی
۸۲- استقلال آمریکا	» دکتر مجیر شیبانی
۸۳- کنجکاویهای علمی و ادبی	—
۸۴- ادوار فقه	» محمود شهابی
۸۵- دینامیک گازها	» دکتر غفاری
۸۶- آئین دادرسی در اسلام	» محمد سنگلجی
۸۷- ادبیات فرانسه	» دکتر سپهبدی
۸۸- از سربن تا یونسکو - دو ماه در پاریس	» » علی اکبر سیاسی
۸۹- حقوق تطبیقی	» » حسن افشار
۹۰- میکروب شناسی (جلد اول)	تألیف دکتر سهراب دکتر میردامادی
۹۱- میزراه (جلد اول)	» » حسین گل‌گلاب
۹۲- » (جلد دوم)	» » » »
۹۳- کالبد شکافی (تشریح عملی دست و پا)	» » نعمت‌الله کیهانی
۹۴- ترجمه و شرح تبصره علامه (جلد دوم)	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی	» دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیک‌نفس
۹۶- » » (۴) - رگ شناسی	» » » »
۹۷- بیماریهای گوش و حلق و بینی (جلد اول)	تألیف دکتر جمشید اعلم
۹۸- هندسهٔ تحلیلی	» » کامکار پارسی
۹۹- جبر و آنالیز	» » » »
۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)	» » بیانی
۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب	تألیف دکتر میر بابائی
۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰۳- آزمایش و تصفیهٔ آبها	نگارش » محمد جواد جنیدی
۱۰۴- هشت مقاله تاریخی و ادبی	» نصرالله فلسفی
۱۰۵- فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰۶- جغرافیای اقتصادی (جلد اول)	» دکتر محسن عزیزی
۱۰۷- الکتریسیته و موارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القرآن	» سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱۱۱- شیمی آلی (جلد اول) تئوری و اصول کلی	» دکتر عابدی
۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیک» (جلد اول)	» » شیخ
۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص	» مهدی قمشهٔ
۱۱۴- امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی

۱۱۵- آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
۱۱۶- هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷- شکسته بندی (جلد دوم)	» » امیر کیا
۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹- اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰- فیزیک پزشکی	» دکتر فرهاد
۱۲۱- آکوستیک «صوت» (۲) مشخصات صوت - اوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۲- جراحی فوری اطفال	تألیف دکتر مرعشی
۱۲۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲۴- چشم پزشکی (جلد اول)	» دکتر ضرابی
۱۲۵- شیمی فیزیک	» » بازرگان
۱۲۶- بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین العابدین ذوالمجدین
۱۲۹- تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج بخش
۱۳۱- امراض واگیردام	» » رستگار
۱۳۲- درس اللغة والادب (۲)	» » محمدی
۱۳۳- واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳۴- تک یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳۶- عضله و زیبائی پلاستیک	» » کیهانی
۱۳۷- طیف جذبی و اشعهٔ ایکس	» » فاضل زندی
۱۳۸- مصنفات افضل الدین کاشانی	نگارش دکتر مینوی و یحیی مهدوی
۱۳۹- روان‌شناسی (ازلحاظ تربیت)	» » علی اکبر سیاسی
۱۴۰- ترمودینامیک (۱)	» مهندس بازرگان
۱۴۱- بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱۴۲- زمین شناسی	» » یدالله سحابی
۱۴۳- مکانیک عمومی	» » مجتبی ریاضی
۱۴۴- فیزیولوژی (جلد اول)	» » کاتوزیان
۱۴۵- کالبدشناسی و فیزیولوژی	» » نصرالله نیک نفس
۱۴۶- تاریخ تمدن ساسانی (جلداول)	» سعید نفیسی
۱۴۷- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	» دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
۱۴۸- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	» » » »
۱۴۹- کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه	» » » »
۱۵۰- هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل بویه
۱۵۱- اندام شناسی گیاهان	» » پارسا
۱۵۲- چشم پزشکی (۲)	نگارش دکتر ضرابی
۱۵۳- بهداشت شهری	» » اعتمادیان
۱۵۴- انشاء انگلیسی	» » بازارگادی

۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیک) (۲)	« دکتر شیخ
۱۵۶- آسیب شناسی (گانگلیوف استلر)	« « آرمین
۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی	« « ذبیح‌الله صفا
۱۵۸- تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی‌اصغر حکمت
۱۵۹- حشره‌شناسی	تألیف جلال افشار
۱۶۰- نشانه شناسی (علم العلامات) (جلد اول)	« دکتر محمدحسین میمندی نژاد
۱۶۱- نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق ضبا
۱۶۲- آسیب‌شناسی عملی	« « حسین رحمتیان
۱۶۳- احتمالات و آمار	« « مهدوی اردبیلی
۱۶۴- الکتریسیته صنعتی	تألیف دکتر محمد مظفری زنگنه
۱۶۵- آئین دادرسی کیفری	« « محمدعلی هدایتی
۱۶۶- اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)	« « علی‌اصغر پورهمایون
۱۶۷- فیزیک (تابش)	« « روشن
۱۶۸- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد دوم)	« علینقی منزوی
۱۶۹- « « « « « (جلد سوم- قسمت اول)	« محمدتقی دانش پژوه
۱۷۰- رساله بود و نمود	« محمود شهابی
۱۷۱- زندگانی شاه عباس اول	« نصرالله فلسفی
۱۷۲- تاریخ بیهقی (جلد سوم)	بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳- فهرست نشریات ابوعلی سینا بزبان فرانسه	« « «
۱۷۴ تاریخ مصر (جلد اول)	تألیف احمد بهمنش
۱۷۵- آسیب‌شناسی آزردگی سیستم رتیکولو آندوتلیال	« دکتر آرمین
۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیک	« مرحوم زیرک‌زاده
۱۷۷- فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش دکتر مصباح
۱۷۸- خطوط لبه‌های جذبی (اشعهٔ ایکس)	« « زندی
۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم)	« احمد بهمنش
۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین	« دکتر صدیق اعلم
۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم- قسمت دوم)	« محمدتقی دانش پژوه
۱۸۲- اصول فن کتابداری	« دکتر محسن صبا
۱۸۳- رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱۸۴- پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸۵- چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱۸۶- آسیب‌شناسی (جلد دوم)	« دکتر آرمین
۱۸۷- یادداشت‌های مرحوم قزوینی	فراهم آورده آقای ایرج افشار
۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلد اول)	« « مستوفی
۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلد اول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)	« مهندس خلیلی
۱۹۲- حساب جامع و فاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹۳- مبدء و معاد	ترجمه آقای محمود شهابی
۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم)	« « « «

۱۹۶– درمان تراخم با الکترو دو اکولاسیون	« دکتر پروفسور شمس
۱۹۷– شیمی وفیزیك (جلداول)	« « توسلی
۱۹۸– فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱۹۹– داروسازی جالینوسی	« « مقدم
۲۰۰– علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۰۱– استخوان شناسی (جلد اول)	« « نعمت‌اله کیهانی
۲۰۲– پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰۳– علم‌النفس ابن‌سینا وتطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
۲۰۴– قواعدفقه	« آقای محمودشهابی
۲۰۵– تاریخ‌سیاسی‌ودیپلوماسی‌ایران	« دکتر علی‌اکبربینا
۲۰۶– فهرست مصنفات ابن‌سینا	« مهدوی
۲۰۷– مخارج‌الحروف	تصحیح‌وترجمهٔ‌دکترپرویزناتل‌خانلری
۲۰۸– عیون الحکمه	ازابن‌سینا – چاپ عکسی
۲۰۹– شیمی بیولوژی	تألیف‌دکترمافی
۲۱۰– میکربشناسی (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب– دکتر میردامادی
۲۱۱– حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس‌دواچی
۲۱۲– هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳– حقوق‌مدنی	« « سیدحسن امامی
۲۱۴– ماخذقصص وتمثیلات مثنوی	نگارش آقای فروزانفر
۲۱۵– مکانیك استدلالی	« پرفسور فاطمی
۲۱۶– ترمودینامیك (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۸– گروه بندی وانتقال خون	« دکتریحیی پویا
۲۱۸– فیزیك، ترمودینامیك (جلداول)	« « روشن
۲۱۹– روان پزشکی (جلدسوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰– بیماریهای درونی (جلداول)	« « میمندی‌نژاد
۲۲۱– حالات‌عصبانی یانورز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲– کالبدشناسی‌توصیفی (۷) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم – دکترحکیم دکتر کیهانی–دکترنجم‌آبادی– دکتر نیك‌نفس
۲۲۳– علم‌الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴– الهیات	« فاضل تونی
۲۲۵– هیدرولیك‌عمومی	« مهندس ریاضی
۲۲۶– شیمی عمومی‌معدنی‌فلزات (جلداول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
۲۲۷– آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
۲۲۸– اصول‌الصرف	« علی‌اکبرشهابی
۲۲۹– سازمان فرهنگی‌ایران	تألیف دکترعلی کنی
۲۳۰– فیزیك، ترمودینامیك (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
۲۳۱– راهنمای‌دانشگاه	—
۲۳۲– مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
۲۲۳– بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق

۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران	« دکتر تقی بهرامی
۲۳۵- ترجمه النهایه باتصحیح ومقدمه (۱)	« آقای سیدمحمد سبزواری
۲۳۶- احتمالات وآمار ریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷- اصول تشریح چوب	« مهندس رضا حجازی
۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلداول)	« دکتر رحمتیان دکتر شمسا
۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰- شیمی تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	« « ضیاءالدین اسمعیل بیگی
۲۴۲- پانزده گفتار	« آقای مجتبی مینوی
۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا
۲۴۴- اقتصاد کشاورزی	نگارش دکتر احمد هومن
۲۴۵- علم العلامات (جلدسوم)	« « میمندی نژاد
۲۴۶- بتن آرمه (۲)	« آقای مهندس خلیلی
۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
۲۴۸- فیزیولوژی گل ورده بندی تک لپه ایها	تألیف دکتر زاهدی
۲۴۹- تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
۲۵۰- ترجمه النهایه باتصحیح ومقدمه (۲)	« آقای سبزواری
۲۵۱- حقوق مدنی (۲)	« « دکتر امامی
۲۵۲- دفتر دانش وادب (جزء دوم)	—
۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)	« ایرج افشار
۲۵۴- تفوق وبرتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار وتناسل - پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)	« « میر بابائی
۲۵۹- اصول ساختمان ومحاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
۲۶۰- بیماریهای خون ولنف (بررسی بالینی وآسیب شناسی)	« دکتر رحمتیان
۲۶۱- سرطان‌شناسی (جلد اول)	« « آرمین
۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیرکیا
۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلددوم)	« « بینش‌ور
۲۶۴- انگل‌شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
۲۶۵- بیماریهای درونی (جلددوم)	« « میمندی نژاد
۲۶۶- دامپروری عمومی (جلداول)	« « بهرامی
۲۶۷- فیزیولوژی (جلددوم)	« « علی کاتوزیان
۲۶۸- شعر فارسی (درعهد شاهرخ)	« « یارشاطر
۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلداول و دوم)	نگارش ناصرقلی رادسر
۲۷۰- منطق التلویحات	« دکتر فیاض
۲۷۱- حقوق جنائی	تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی‌آبادی
۲۷۲- سمیولوژی اعصاب	« « « چهرازی

۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹) (دستگاه تولید صوت وتنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیك نفس
۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« « جناب دکتر بازرگان
۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکتر حسین سهراب ـ دکتر میمندی نژاد
۲۷۷- مدخل منطق صورت	نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸- ویروسها	« « فرج‌الله شفا
۲۷۹- تالفیت‌ها (آلکیها)	« « عزت‌الله خبیری
۲۸۰- گیاه‌شناسی سیستماتیك	« « محمد درویش
۲۸۱- تیره‌شناسی (جلد دوم)	« « پارسا
۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی	« مدرس رضوی
۲۸۳- احادیث مثنوی	« آقای فروزانفر
۲۸۴- قواعد النحو	« قاسم تویسرکانی
۲۸۵- آزمایشهای فیزیك	« دکتر محمدباقر محمودیان
۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی	« « محمود نجم آبادی
۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)	نگارش دکتر یحیی پویا
۲۸۸- جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول	« « احمد شفائی
۲۸۹- مکانیك فیزیك (اندازه گیری مکانیك نقطه مادی وفرضیه نسبی) (چاپ دوم)	تألیف دکتر کمال‌الدین جناب
۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)	« « محمدتقی قوامیان
۲۹۱- اکوستیك (صوت) چاپ دوم	« « ضیاءالدین اسماعیل بیگی
۲۹۲- چهار مقاله	بتصحیح « محمد معین
۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها)	نگارش « منشی‌زاده
۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن ـ سلسلهٔ اعصاب مرکزی	« « نعمت‌الله کیهانی
۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم	« « محمد محمدی
۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۷- Sur les espaces de Riemann	نگارش دکتر هشترودی
۲۹۸- فصول خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش سوم	نگارش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰- الرسالة المعینیة	« « «
۳۰۱- آغاز و انجام	« ایرج افشار
۳۰۲- رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش چهارم	« « «
۳۰۴- حل مشکلات معینه خواجه نصیر	« « «
۳۰۵- مقدمه قدیم اخلاق ناصری	« جلال‌الدین همائی
۳۰۶- بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه)	نگارش دکتر امشه‌ای
۳۰۷- رساله بیست باب درمعرفت اسطرلاب	« مدرس رضوی
۳۰۸- مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین	« « «

۳۰۹ - سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی	»	محمد مدرسی (زنجانی)
۳۱۰ - فیزیك (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف) کتاب هفتم	»	دکتر روشن
۳۱۱ - رساله جبر و مقابله خواجه نصیرطوسی	بکوشش	اکبر دانا سرشت
۳۱۲ - آلرژی بیماریهای ناشی از آن	تألیف	دکتر هادوی
۳۱۳ - راهنمای دانشگاه (بفرانسه) دوم چاپ		—
۳۱٤ - احوال و آثار محمد بن جریری طبری	تألیف	آقای علی اکبر شهابی
۳۱۵ - مکانیك سینماتیك	»	دکتر احمد وزیری
۳۱٦ - مقدمه روانشناسی (قسمت اول)	»	دکتر مهدی جلالی
۳۱۷ - دامپروری (جلد دوم)	»	» تقی بهرامی
۳۱۸ - تمرینات و تجربیات (شیمی آلی)	»	» ابوالحسن شیخ
۳۱۹ - جغرافیای اقتصادی (جلد دوم)	»	» عزیزی
۳۲۰ - پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترك انسان و دام)	»	» میمندی‌نژاد
۳۲۱ - اصول نظریه ریاضی احتمال	تألیف	دکتر افضلی‌پور
۳۲۲ - رده‌بندی دولپه‌ای ها و بازدانگان	»	» زاهدی
۳۲۳ - قوانین مالیه و محاسبات عمومی و مطالعه بودجه از ابتدای مشروطیت تا حال	»	» جزایری
۳۲٤ - کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن (توصیفی - موضعی - طرز تشریح)	»	» منوچهر حکیم و » سیدحسین گنج‌بخش
۳۲۵ - ایمنی‌شناسی (جلد اول)	»	» میردامادی
۳۲٦ - حکمت الهی عام و خاص (تجدید چاپ)	»	آقای مهدی الهی قمشه‌ای
۳۲۷ - اصول بیماری‌های ارثی انسان (۱)	»	دکتر محمدعلی مولوی
۳۲۸ - اصول استخراج معادن	»	مهندس محمودی
۳۲۹ - مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی و مالی		جمع‌آوری دکتر کی‌نیا
۳۳۰ - شلیمر		دانشکده پزشکی
۳۳۱ - تجزیه ادرار		مرحوم دکتر ابوالقاسم بهرامی
۳۳۲ - جراحی فك و صورت	تألیف	دکتر حسین مهدوی
۳۳۳ - فلسفه آموزش و پرورش	»	» امیرهوشمند
۳۳٤ - اکوستیك (۳) صوت	»	» اسماعیل بیگی
۳۳۵ - الکتریسته صنعتی (جلد اول چاپ دوم)	»	مهندس زنگنه
۳۳٦ - سالنامه دانشگاه		—
۳۳۷ - فیزیك جلد هشتم - کارهای آزمایشگاه و مسائل ترمودینامیك	»	دکتر روشن
۳۳۸ - تاریخ اسلام (چاپ دوم)	»	» فیاض
۳۳۹ - هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	»	» وحدتی
۳٤۰ - آداب اللغة العربیة و تاریخها (۱)	»	» محمد محمدی
۳٤۱ - حل مسائل ریاضیات عمومی	تألیف	دکتر کامکار پارسی
۳٤۲ - جوامع الحکایات	»	» محمد معین
۳٤۳ - شیمی تحلیلی	»	مهندس قاسمی

۳۴۴ - ارادهٔ معطوف بقدرت (اثر نیچه)	ترجمه دکتر هوشیار
۳۴۵ - دفتر دانش وادب (جلد سوم)	مقالهٔ دکتر مهدوی
۳۴۶ - حقوق مدنی (جلد اول تجدید چاپ)	تألیف دکتر امامی
۳۴۷ - نمایشنامه لوسید	ترجمهٔ دکتر سپهبدی
۳۴۸ - آب شناسی هیدرولوژی	تالیف دکتر جنیدی
۳۴۹ - روش شیمی تجزیه (۱)	» » فخرالدین خوشنویسان
۳۵۰ - هندسهٔ ترسیمی	» » جمال عصار
۳۵۱ - اصول الصرف	» علی اکبر شهابی
۳۵۲ - استخراج نفت (جلد اول)	» دکتر جلال الدین توانا
۳۵۳ - سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان	ترجمه دکتر سیاسی ـ دکتر سیمجور
۳۵۴ - کورش کبیر	تألیف دکتر هادی هدایتی
۳۵۵ - فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول)	مهندس امیرجلال الدین غفاری
۳۵۶ - اقتصاد اجتماعی	دکتر سید شمس الدین جزایری
۳۵۷ - بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ)	» خبیری
۳۵۸ - بیماریهای مغز و روان (۳)	» حسین رضاعی
۳۵۹ - آئین دادرسی دراسلام (تجدید چاپ)	آقای محمد سنگلجی
۳۶۰ - تقریرات اصول	» محمود شهابی
۳۶۱ - کالبد شکافی توصیفی (جلد ٤ - عضله شناسی اسب)	تألیف دکتر میربابائی
۳۶۲ - الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه	» سبزواری
۳۶۳ - بی‌حسی‌های ناحیه‌ای در دندان پزشکی	» دکتر محمود مستوفی
۳۶۴ - چشم و بیماریهای آن	تألیف دکتر باستان
۳۶۵ - هندسهٔ تحلیلی	» » مصطفی کامکار پارسی
۳۶۶ - شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم)	» » ابوالحسن شیخ
۳۶۷ - پزشکی عملی	» » ابوالقاسم نجم آبادی
۳۶۸ - اصول آموزش و پرورش (چاپ سوم)	» » هوشیار
۳۶۹ - پرتو اسلام	بقلم عباس خلیلی
۳۷۰ - جراحی عملی دهان ودندان (جلد اول)	تألیف دکتر کاظم سیمجور
۳۷۱ - درد شناسی دندان (۱)	» » محمود سیاسی
۳۷۲ - مجموعهٔ اصطلاحات علمی (قسمت دوم)	—
۳۷۳ - تیره شناسی (جلد سوم)	» » احمد پارسا
۳۷۴ - المعجم	بتصحیح مدرس رضوی
۳۷۵ - جواهر الآثار (ترجمهٔ مثنوی)	بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر
۳۷۶ - تاریخ دیپلوماسی عمومی	تألیف دکتر محسن عزیزی
۳۷۷ - Textes Français	» بانو نفیسی
۳۷۸ - شیمی فیزیک (جلد دوم)	» دکتر علی اکبر توسلی
۳۷۹ - زیباشناسی	» آقای علینقی وزیری
۳۸۰ - بیماریهای مشترک انسان ودام	» دکتر میمندی نژاد
۳۸۱ - فرزان تن وروان	» » بصیر
۳۸۲ - بهبود نسل بشر	» » محمد علی مولوی

۳۸۳ ـ یادداشتهای قزوینی (۳)	ایرج افشار
۳۸٤ ـ گویش آشتیان	تألیف دکتر صادق کیا
۳۸٥ ـ کالبد شکافی (تشریح عملی قفسه سینه وقلب وریه)	نگارش دکتر نعمت‌الله کیهانی
۳۸٦ ـ ایران بعد از اسلام	» عباس خلیلی
۳۸۷ ـ تاریخ مصر قدیم (جلداول چاپ دوم)	» دکتر احمد بهمنش
۳۸۸ ـ آرگلونیاتها (۱) سرخس‌ها	» » خبیری
۳۸۹ ـ شیمی صنعتی (جلد اول)	» » رادفر
۳۹۰ ـ فیزیک عمومی الکتریسیته (جلد اول)	» » روشن
۳۹۱ ـ مبادی علم هوا شناسی	» » احمد سعادت
۳۹۲ ـ منطق و روش شناسی	» » علی اکبر سیاسی
۳۹۳ ـ الکترونیک (جلد اول)	» » رحیمی قاجار
۳۹٤ ـ فرهنگ غفاری (جلد دوم)	» مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹٥ ـ حکمت الهی عام وخاص (جلد دوم)	» محیی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای
۳۹٦ ـ گنج جواهر دانش (٤)	» حسن آل طه
۳۹۷ ـ فن کالبد گشائی وآسیب شناسی	» دکتر محمدکار
۳۹۸ ـ فرهنگ غفاری (جلد سوم)	» مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۹ ـ مزدا پرستی در ایران قدیم	» دکتر ذبیح‌الله صفا
٤۰۰ ـ اصول روشهای ریاضی آمار	» » افضلی پور
٤۰۱ ـ تاریخ مصر قدیم (جلد دوم)	» » دکتر احمد بهمنش
٤۰۲ ـ عددمن بلغاء ایران فی اللغة	» قاسم تویسرگانی
٤۰۳ ـ علم اخلاق (نظری وعملی)	» دکتر علی اکبر سیاسی
٤۰٤ ـ ادوارفقه (جلددوم)	» آقای محمود شهابی
٤۰٥ ـ جراحی عملی دهان‌ودندان (جلددوم)	نگارش دکتر کاظم سیمجور
٤۰٦ ـ فیزیولژی بالینی	» » گیتی
٤۰۷ ـ سهم الارث	» نصر اصفهانی
٤۰۸ ـ جبر آنالیز	» دکتر محمدعلی مجتهدی
٤۰۹ ـ هوا شناسی (جلد اول)	» » محمد منجمی
٤۱۰ ـ بیماریهای درونی (جلدسوم)	» » میمندی نژاد
٤۱۱ ـ مبانی فلسفه	» » علی اکبر سیاسی
٤۱۲ ـ فرهنگ غفاری (جلد چهارم)	» مهندس امیر جلال‌الدین غفاری
٤۱۳ ـ هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	» دکتر احمد سادات عقیلی
٤۱٤ ـ کالبد شناسی (عضله‌شناسی مقایسه‌ای) (جلدپنجم)	» » میر بابائی
٤۱٥ ـ سالنامه دانشگاه ۱۳۳٦-۱۳۳٥	ـ
٤۱٦ ـ یادنامهٔ خواجه نصیر طوسی	نگارش دکتر صفا
٤۱۷ ـ تئوریهای اساسی ژنتیک	» » آزرم
٤۱۸ ـ فولاد وعملیات حرارتی آن	» مهندس هوشنگ خسرویار
٤۱۹ ـ تأسیسات آبی	» مهندس عبدالله ریاضی
٤۲۰ ـ بیماریهای اعصاب (جلد نخست)	نگارش دکتر صادق صبا
٤۲۱ ـ مکانیک عمومی (جلد دوم)	» دکتر مجتبی ریاضی

٤٢٢ ـ صنایع شیمی معدنی (جلداول)	» مهندس مرتضی قاسمی
٤٢٣ ـ مکانیك استدلالی	» پرفسور تقی فاطمی
٤٢٤ ـ تاریخ فرهنگ ایران	» دکتر عیسی صدیق
٤٢٥ ـ شرح تبصره آیة الله علامهٔ حلی (جلد دوم)	» زین العابدین ذوالمجدین
٤٢٦ ـ حکیم ازرقی هروی	بتصحیح مرحوم علی عبدالرسولی
٤٢٧ ـ علوم عقلی	نگارش دکتر ذبیح‌الله صفا
٤٢٨ ـ شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
٤٢٩ ـ فیزیك الکتریسیته (جلد دوم)	» » روشن
٤٣٠ ـ کلیات شمس تبریزی	باتصحیحات وحواشی آقای فروزانفر
٤٣١ ـ کانی شناسی (تحقیق دربارهٔ بعضی ازکانهای جزیره هرمز)	نگارش دکترعبدالکریم قریب
٤٣٢ ـ فرهنك غفاری فارسی بفرانسه (جلد پنجم)	» امیرجلال‌الدین غفاری
٤٣٣ ـ ریاضیات درشیمی (جلد دوم)	» دکتر هورفر
٤٣٤ ـ تحقیق درفهم بشر	ترجمه دکتر رضازاده شفق
٤٣٥ ـ السعادة والاسعار	بتصحیح مجتبی مینوی
٤٣٦ ـ تاریخ فرهنك اروپا	نگارش دکترعیسی صدیق
٤٣٧ ـ نقشه برداری (جلددوم)	» مهندس حسن شمسی
٤٣٨ ـ بیماریهای گیاه (تجدیدچاپ)	» دکتر خبیری
٤٣٩ ـ حقوق مدنی (جلد سوم)	» دکتر سیدحسن امامی
٤٤٠ ـ سخنرانیهای آقای انیس المقدسی (استاد دانشگاه آمریکائی بیروت)	
٤٤١ ـ دردشناسی دندان (جلد دوم)	نگارش دکتر محمودسیاسی
٤٤٢ ـ حقوق اساسی فرانسه	» » قاسم زاده
٤٤٣ ـ حقوق عمومی واداری	» » شیدفر
٤٤٤ ـ پاتولوژی مقایسه‌ای (جلد سوم)	» » میمندی نژاد
٤٤٥ ـ شیمی عمومی معدنی فلزات	» » شیروانی
٤٤٦ ـ فسیل شناسی	» » فرشاد
٤٤٧ ـ فرهنگ غفاری فارسی بفرانسه (جلد ششم)	نگارش امیرجلال‌الدین غفاری
٤٤٨ ـ تحقیق درتاریخ قندسازی ایران	» مهندس ابرهیم ریاحی
٤٤٩ ـ مشخصات جغرافیای طبیعی ایران	» دکترحسین گل گلاب
٤٥٠ ـ جراحی فك وصورت (جلد دوم)	» » حسین مهدوی
٤٥١ ـ تاریخ هرودت	» » هادی هدایتی
٤٥٢ ـ تاریخ دیپلماسی عمومی (چاپ دوم)	» » حسن ستوده تهرانی
٤٥٣ ـ سازمان فرهنگی ایران (تجدید چاپ)	» » علی کنی
٤٥٤ ـ مسائل گوناگون پزشکی	» » محمدعلی مولوی
٤٥٥ ـ فیزیك الکتریسته (جلد سوم)	» » روشن
٤٥٦ ـ جامعه شناسی یاعلم الاجتماع	» » یحیی مهدوی
٤٥٧ ـ اورمی	» » رفعت
٤٥٨ ـ بهداشت عمومی (پیش گیری بیماریهای واگیر)	نگارش دکتر اعتمادیان
٤٥٩ ـ تاریخ عقاید اقتصادی (چاپ دوم)	» مرحوم دکترحسن شهید نورا
٤٦٠ ـ تبصره ودورسالهٔ دیگر درمنطق	بکوشش دانش پژوه
٤٦١ ـ مسائل گوناگون پزشکی (جلد سوم)	نگارش دکتر مولوی

٤٦٢ – کلیات شمس تبریزی (جزوه دوم)	تصحیح فروزانفر
٤٦٣ – ارتدنسی (جلد اول)	نگارش دکتر ریاض
٤٦٤ – یادداشتهای قزوینی (جلد اول)	بکوشش ایرج افشار
٤٦٥ – فهرست پیشنهادی اسامی پرندگان ایران	« سایمون جرویس رید
٤٦٦ – تاریخ دیپلوماسی جلد اول	نگارش دکتر بینا
٤٦٧ – مینودر – یاباب الجنه	« محمدعلی گلریز
٤٦٨ – فلسفه عالی یاحکمت صدرالمتألهین	ترجمه جواد مصلح
٤٦٩ – کالبد شناسی انسانی (تنه)	نگارش پرفسور حکیم
٤٧٠ – شیمی آلی	« دکتر شیخ
٤٧١ – بابا افضل کاشی (جلد دوم)	« « مهدوی
٤٧٢ – تجزیه سنگهای معدنی	« مهندس محمدرضا رجالی
٤٧٣ – اکوستیک	« دکتر اسمعیل بیگی
٤٧٤ – تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد دوم)	« « محسن عزیزی
٤٧٥ – راهنمای زبان اردو (جلد اول)	« « سیدباحیدر شهریار
٤٧٦ – تشخیص جراحی‌های فوری شکم	« « امان‌الله وزیرزاده
٤٧٧ – اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی (تجدید چاپ)	« « محسن صبا
٤٧٨ – جواهر الاثار در ترجمه مثنوی (جلد دوم)	« « جواهر کلام
٤٧٩ – لغات واصطلاحات مثنوی (جلد اول)	« « گوهرین
٤٨٠ – تاریخ دامپزشکی (جلد اول)	« « میمندی نژاد
٤٨١ – نشانه شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
٤٨٢ – حساب عددی ترسیمی	« مهندس ریاضی
٤٨٣ – شرح تبصره آیت‌الله علامه حلی جلد دوم (چاپ دوم)	« زین العابدین ذوالمجدین
٤٨٤ – ترمودینامیک جلد اول (چاپ دوم)	« دکتر روشن
٤٨٥ – کتابشناسی فهرستهای نسخه‌های خطی فارسی	« ایرج افشار
٤٨٦ – واژه‌نامه فارسی (بخش ۴ معیار جمالی)	« دکتر صادق کیا
٤٨٧ – دیوان قصائد – هزار غزل – مقطعات	« تقی دانش
٤٨٨ – مکانیک عمومی (جلد اول)	« دکتر مجتبی ریاضی
٤٨٩ – میکرب‌شناسی و زینهاری‌شناسی عمومی	« دکتر کاوه – دکتر احمد شیمی
٤٩٠ – حقوق جنائی (۱) (تجدید چاپ)	« « غلامحسین علی‌آبادی
٤٩١ – داروهای جالینوسی (۴) (تجدید چاپ)	« « صادق مقدم
٤٩٢ – روش تدریس زبان انگلیسی در دبیرستان (تجدید چاپ)	« « بازارگادی
٤٩٣ – اندام‌شناسی اسب	« « محمود یزدی‌زاده
٤٩٤ – شیمی آلی (جلد اول)	« « نادر شرقی
٤٩٥ – بیماریهای دندان	« « محمود سیاسی
٤٩٦ – راهنمای مذهب شافعی (جلداول)	« حاج سیدمحمد شیخ‌الاسلام کردستانی
٤٩٧ – مفرد وجمع و معرفه و نکره	« دکتر محمد معین
٤٩٨ – بافت شناسی	« « ناصرالدین بامشاد (علوی)

۴۹۹ ـ هیدرلیك (تجدید چاپ)	نگارش آقای مهندس ریاضی
۵۰۰ ـ مؤلفات ومصنفات رازی	» دکتر محمود نجم آبادی
۵۰۱ ـ روشهای نوین سرم شناسی	» » نظری
۵۰۲ ـ شیمی آنالیتیك	» » حسین زادمرد
۵۰۳ ـ مکانیك سیالات	» » احمد وزیری
۵۰۴ ـ فلور ایران (جلد هفتم)	» » احمد پارسا
۵۰۵ ـ شیمی مختصر آلی	» » پریمن
۵۰۶ ـ راهنمای دانشگاه (انگلیسی)	ـ ـ
۵۰۷ ـ فرهنگ غفاری (جلد هفتم)	» امیرجلال الدین غفاری
۵۰۸ ـ » » (جلد هشتم)	» » »
۵۰۹ ـ نام علمی گیاهان ـ واژه نامه گیاهی به انگلیسی ـ فرانسه ـ آلمانی ـ عربی ـ فارسی	» دکتر اسمعیل زاهدی
۵۱۰ ـ بیوشیمی	» آقای دکتر گاگیك
۵۱۱ ـ سرطان شناسی (جلد دوم)	» » کمال آرمین
۵۱۲ ـ مکانیك صنعتی (مقاومت مصالح)	» مهندس محمدی
۵۱۳ ـ فرهنگنامه‌های عربی بفارسی	» علینقی منزوی
۵۱۴ ـ وزن شعر فارسی	» دکتر پرویز ناتل خانلری
۵۱۵ ـ سرزمین هند	» علی اصغر حکمت
۵۱۶ ـ مقدمه روان‌شناسی (تجدید چاپ با اصلاحات)	» دکتر مهدی جلالی
۵۱۷ ـ یادداشتهای قزوینی (جلد چهارم)	» ایرج افشار
۵۱۸ ـ پزشکی قانونی	» آقای دکتر یاسمی
۵۱۹ ـ کلیات صنعت قندسازی	» » مهندس ابراهیم ریاحی
۵۲۰ ـ وزارت درعهدسلاطین بزرك سلجوقی	» مرحوم عباس اقبال
۵۲۱ ـ راهنمای سانسکریت	» آقای پرفسور ایندوشیکهر
۵۲۲ ـ اصول بایگانی	» » دکتر محسن صبا
۵۲۳ ـ تاریخ تمدن (جلد اول)	» » دکتر نظام الدین مجیر شیبانی
۵۲۴ ـ درس اللغة والادب (جلد دوم)	» » » محمد محمدی
۵۲۵ ـ علم اقتصاد	» » » علی اصغر مهدوی
۵۲۶ ـ زراعت (جلد اول)	» » مهندس منصور عطائی
۵۲۷ ـ ژاپن (مسابقات آسیائی توکیو)	» » دکتر کنی
۵۲۸ ـ آثارالوزراء	بتصحیح آقای میرجلال الدین محدث
۵۲۹ ـ تاریخ عمومی هنرهای مصور	تألیف » علینقی وزیری
۵۳۰ ـ چینه شناسی	» » دکتر فرشاد
۵۳۱ ـ شیمی صنعتی (جلد دوم)	» » مهندس قاسمی
۵۳۲ ـ بررسی مقاطع بافت شناسی	» » دکتر شفائی
۵۳۳ ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم)	» » محمدتقی دانش پژوه
۵۳۴ ـ فیزیك الکتریسته	» » دکتر محمد منجمی